



محافل المؤمنین

فی ذیل مجالس المؤمنین



تألیف : محمد شفیع حسینی عاملی

تصحیح و تحقیق : ابراہیم عرب پور - منصور جغتائی

مؤلف کتاب، شیخ الاسلام قزوینی به روزگار کریم خان زند
 بوده است. او شرح حال جمعی از بزرگان شیعه و تراجم
 سلاطین صفویه، زندیه و افشاریه و امرا و صدور آنها و
 احوال قطب شاهیان دکن و عادل شاهیان بیجاپور و بعضی از
 سلاطین تیموری هند و شعرا و خوشنویسان را مجال طرح
 داده است. همچنین به ذکر مطالب اجتماعی، فرهنگی،
 سیاسی، اقتصادی و نظامی روزگارش پرداخته و قصاید غزلی
 و نوازیخ نادر از شعرا و حکایات غریب از عرفا را در کتابش
 آورده است. در این اثر از مسائل امامت، به ویژه مسئله غیبت،
 و فوائد علم تاریخ به تفصیل بحث کرده است و آگاهیهای خوبی
 از کتاب شناسی بزرگان شیعه و طبقات آنان ارائه کرده است.
 این اثر ذیلی بر کتاب مجالس المؤمنین است و یکی از مأخذ مهم
 شناخت دوران افشاریان و زندیان - که منابع تاریخی مربوط به آن
 بسیار اندک است - محسوب می شود.



محافل المؤمنین

فی ذیل مجالس المؤمنین

محمد شفیع حسینی عاملی

تصحیح و تحقیق

ابراہیم عرب پور - منصور جغتایی

حسینی عاملی قزوینی. محمدشفیع بن بهاءالدین. قرن ۱۲ق.
محافل المؤمنین فی ذیل مجالس المؤمنین [نورالله بن شریف الدین شوشتری]
/ تالیف محمدشفیع حسینی عاملی: مقدمه، تصحیح و تحقیق ابراهیم
عرب پور، منصور جغتایی. -- مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۸۳.
ISBN 964-444-458-2 ۴۵۴+۲۰ ص.: منصور.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. شیعه -- سرگذشتنامه. ۲. شیعه -- تاریخ. ۳. شیعه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها.
الف. شوشتری، نورالله بن شریف الدین. ۹۵۶ - ۱۰۱۹ق. مجالس المؤمنین.
ب. عرب پور، ابراهیم. ۱۳۴۴ - ، مصحح. ج. جغتایی، منصور. ۱۳۴۴ - ،
مصحح. د. بنیاد پژوهشهای اسلامی. ه. عنوان. و. عنوان: مجالس المؤمنین.

۲۹۷/۹۹۶

BP ۵۵ / ۲ / ۹ ش ۳۰۹۵

م ۸۰ - ۲۸۷۰۵

کتابخانه ملی ایران



محافل المؤمنین

فی ذیل مجالس المؤمنین

محمدشفیع حسینی عاملی

تصحیح و تحقیق: ابراهیم عرب پور - منصور جغتایی

طراح جلد: سیدمجید ولی‌اللهی

چاپ اول ۱۳۸۳

۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۵۰۰۰ ریال

چاپ و صحافی: مؤسسه چاپ آستان قدس رضوی

حق چاپ محفوظ است

مراکز بخش

بنیاد پژوهشهای اسلامی، تلفن و دورنگار مشهد: ۲۲۳۰۸۰۳، قم: ۷۷۳۳۰۲۹

صندوق پستی (مشهد) ۳۶۶ - ۹۱۷۳۵

شرکت به‌نشر، دفتر مرکزی (مشهد) تلفن ۷ - ۸۵۱۱۱۳۶، دورنگار ۸۵۱۵۵۶۰

Web Site: www.islamic-rf.org E-mail: info@islamic-rf.org

فهرست مطالب

- مقدمه مصححان پانزده - چهل و دو
- - نگاهی به زندگانی مؤلف پانزده
- - خاندان مؤلف هفده
- - آثار مؤلف بیست و دو
- شعشعه ذوالفقار فی غزوات حیدر الکزار بیست و دو
- زلال العیون بیست و سه
- مثنوی گهربار بیست و چهار
- تاریخ العرفا بیست و پنج
- محافل المؤمنین بیست و پنج
- - اهمیت محافل المؤمنین بیست و هفت
- - نقد محافل المؤمنین بیست و نه
- - نقدی بر شیعه شناسی مؤلف سی و سه
- - نقد مؤلف بر قاضی نور الله شوشتری سی و پنج
- - دفاع مؤلف از قاضی نورالله شوشتری سی و هفت
- - مآخذ محافل المؤمنین سی و هشت

شش / محافل المؤمنین

- - معرفی نسخه سی و نه
- - کاتب نسخه چهل
- - شیوۀ تصحیح چهل و یک
- - تصویر نسخه چهل و سه

- محافل المؤمنین [متن] ۱
- دیباچہ ۱۱-۳
- افتتاح کتاب محافل المؤمنین ۱۹-۱۳
- در بیان احوال سلاطین صفویہ ۱۲۴-۲۱
- - در بیان احوال شاه والا جاه شاه اسماعیل صفوی ۲۱
- - شاه نعمت الله ولی ۳۴
- - جدول معرفت السلاطین الصفویہ - قدس الله ارواحهم ۳۷
- - ذکر احوال خیریت مآل سلطان معرفت بنیان شاه طهماسب علیه الرحمة و الغفران ۴۸
- - شرح استخراج تاریخ محتشم الله ۵۹
- - بیان احوال سعادت مآل شاه عباس ۶۲
- - مکتوب علمای ماوراء النهر در جواب خدمه روضه علیہ متبرکه ۶۴
- - جواب مکتوب علمای ماوراء النهر از جانب محمد خادم روضه علیہ ۶۸
- - بیان احوال سام میرزا مشهور به شاه صفی ۹۵
- - صلح نامه و سنور نامه [به زبان ترکی بین مصطفی پاشا و ساروخان] ۹۸
- - بیان احوال شاه عباس صاحب قرآن ثانی ۹۹
- - بیان احوال شاه صفی مشهور به شاه سلیمان ۱۰۳
- - ذکر احوال شاه سلطان حسین بن شاه صفی ۱۰۷
- - ذکر احوال شاه طهماسب ثانی ابن شاه عباس ۱۱۵
- - صورت صلح نامچہ رومیہ با شاه طهماسب ثانی ۱۱۷
- گفتار در بیان احوال نادر شاه افشار جلالث آثار ۱۳۵-۱۲۵
- ظهور دولت دوران عدت محمد کریم خان زند ۱۴۰-۱۳۶

فهرست مطالب / هفت

- بیان احوال والیان و بیگلر بیگی‌ها ۱۴۱ - ۱۵۲
- - سید مبارک خان ۱۴۱
- - حسین خان شاملو ۱۴۱
- - علی پاشا ۱۴۲
- - حسن خان استاجلو ۱۴۲
- - یادگار علی سلطان خلیفه ۱۴۲
- - عیسی خان ولد سید بیگ صفوی ۱۴۳
- - زینل خان ۱۴۳
- - کندوغمش سلطان ۱۴۳
- - صفی قلیخان ۱۴۳
- - میرزا لطف الله شیرازی ۱۴۴
- - امیر ابوالولی انجو شیرازی ۱۴۴
- - خان احمد خان والی گیلان ۱۴۴
- - فرمان وزارت ۱۴۵
- - محمد بیگ بیگدلی شاملو ۱۴۶
- - الله ویردی خان ۱۴۶
- - امام قلی خان بیگلربیگی فارس ۱۴۷
- - محمد رضا قزوینی مشهور به ساروخواجه ۱۴۷
- - علیقلی خان شاملو ۱۴۸
- - گنجعلی خان ۱۴۸
- - امیرگونه خان سارو اصلان ۱۴۹
- - امامقلی خان قاجار ۱۴۹
- - آقا شاه علی دولت آبادی اصفهانی ۱۴۹
- - میرزا حاتم بیک اردوبادی ۱۵۰
- - میرزا ابوطالب اعتماد الدوله پسر حاتم بیک اردوبادی ۱۵۱
- - سلمان خان بن شاه علی میرزا ابن عبدالله خان استاجلو ۱۵۱
- - میرزا سلمان جابری اصفهانی ۱۵۲

- خلفای شاه اسماعیل ۱۵۳-۱۵۴
- خليفة اوچی ۱۵۳
- خليفة فولاد ۱۵۳
- خليفة سليمان ۱۵۳
- محمد قلی خليفة قرقلو ۱۵۳
- محمد خليفة ۱۵۳
- شاه علی خليفة ۱۵۳
- علی خليفة آغچه‌لو ۱۵۳
- اردوغدی خليفة ۱۵۴
- ابراهيم خليفة ۱۵۴
- میرزا علی خليفة ۱۵۴
- حسین بیگ لله شاه اسماعیل ۱۵۴
- معصوم بیگ ۱۵۴
- در بیان احوال سلاطین و حکام شیعه هندوستان ۱۵۵-۱۶۴
- - نظام شاه ۱۵۵
- - سلطان محمد قطب شاه ۱۵۸
- - ابراهیم عادل شاه ۱۵۸
- - سلطان جلال الدین محمد اکبر شاه ۱۶۰
- - اورنگ زیب ۱۶۳
- در بیان احوال دانشمندان و سخنوران ۱۶۵-۳۴۴
- - خواجه جلال الدین گنجی تبریزی ۱۶۵
- - قاضی جهان سیفی قزوینی ۱۶۶
- - خواجه امیر بیگ گنجی ۱۶۷
- - حکیم غیاث الدین کاشی ۱۶۷
- - حکیم کمال الدین حسین شیرازی ۱۶۸
- - حکیم عماد الدین محمود بن مسعود شیرازی ۱۶۸
- - مولانا خواجه محمود سیاوشانی ۱۶۹

فهرست مطالب / نه

- - میر سید احمد ولد میرزا اشرف ۱۷۰
- - میرزا ابراهیم اصفهانی ۱۷۲
- - میر عماد الحسنی ۱۷۲
- - افصح الفصحاء مولانا محتشم کاشی ۱۷۳
- - مولانا ضمیری ۱۷۵
- - مولانا ولی دشت بیاضی ۱۷۶
- - مولانا وحشی ۱۷۷
- - میر حیدر کاشی ۱۷۷
- - ملک طیفور انجدانی ۱۷۸
- - میر والهی قمی ۱۷۸
- - مولانا ظهوری و مولانا ملک قمی ۱۷۹
- - مولانا فهمی ۱۸۰
- - مولانا حاتم کاشی ۱۸۰
- - میر حضوری قمی ۱۸۱
- - میر صبری روزبهانی ۱۸۱
- - میرزا حسابی ۱۸۱
- - قاضی نور اصفهانی ۱۸۲
- - مولانا خزنی ۱۸۲
- - مولانا هلاکی ۱۸۳
- - مولانا مظهری کشمیری ۱۸۳
- - مولانا فروغی قزوینی ۱۸۴
- - مولانا طبخی قزوینی ۱۸۴
- - مولانا شانی ۱۸۵
- - مولانا عجزی تبریزی ۱۸۵
- - مولانا قوسی شوشتی ۱۸۶
- - شیخ علی نقی کمره‌ای ۱۸۶
- - خواجه حسین ثنائی هروی ۱۸۷

- - میرزا قاسم سمنانی ۱۸۸
- - مولانا عرفی ۱۹۱
- - میرزا داود اصفهانی متخلص به «عشق» ۱۹۲
- - حکیم شفائی اصفهانی ۱۹۳
- - میرزا ابوطالب رضوی ۱۹۴
- - سید حسین کمونه ۱۹۵
- - تقی الدین محمد مشهور به ساروتقی ۱۹۵
- - میر ابوالمعالی نطنزی ۱۹۶
- - میرزا فصیحی هروی ۱۹۶
- - جمال الدین کاشی ۱۹۷
- - سلطان العلماء خلیفه سلطان حسین ۱۹۷
- - نصیرای همدانی ۱۹۸
- - سؤال علمای هند از علمای ایران و جواب آن از نصیرای همدانی ۱۹۹
- - میرزا قاسم جنابادی ۲۰۸
- - مولانا احمد اردبیلی ۲۱۱
- - آقا حسین ولد جمال الدین محمد خونساری ۲۱۳
- - آقا جمال [خونساری] ۲۱۴
- - مولانا محمد باقر المجلسی - طیب الله روحه القدسی - ۲۱۵
- - مولانا محمد طاهر قمی ۲۱۶
- - آقا رضی متوکی [رضی الدین محمد بن حسن قزوینی] ۲۱۹
- - قاضی میرک خالدي ۲۲۰
- - شیخ حسن بن الشیخ زین الدین علی بن احمد الشهید الثانی العاملی الجبعی ۲۲۱
- - میر سید حسن بن سید جعفر بن...الأعرج الحسینی العاملی الکرکی ۲۲۴
- - میر سید حسین بن سید حسن الحسینی الموسوی الکرکی العاملی ۲۲۶
- - میر فخر الدین سماکی ۲۴۱
- - مولانا محمد امین استرآبادی ۲۴۱
- - میر رحمت الله نجفی ۲۴۲

فهرست مطالب / یازده

- - مولانا محمد باقر بن الغازی القزوينی..... ۲۴۳
- - مير غياث الله نقيب اصفهانی ۲۴۳
- - ميرزا محمد استرآبادی ۲۴۳
- - مير مؤمن استرآبادی ۲۴۴
- - مير شجاع الدين محمود اصفهانی ۲۴۵
- - مير سيد علي خطيب استرآبادی ۲۴۵
- - ميرزا مخدوم شريفی ۲۴۶
- - ميرزا طاهر کاشی ۲۴۶
- - مير زين العابدين کاشی و مير ابوالولی ۲۴۶
- - ميرزا ابراهيم همدانی مشهور به قاضی زاده..... ۲۴۷
- - ميرزا عبدالحسين جهانشاهی ۲۴۸
- - شاه عبدالعلي يزدي ۲۴۸
- - ميرکلان استرآبادی ۲۴۹
- - مير ابو علي (مير سيد علي خطيب) ۲۴۹
- - مير ابو طالب اصفهانی ۲۴۹
- - مير اشرف استرآبادی ۲۵۰
- - ميرزا ابو طالب رضوی..... ۲۵۰
- - مير مسيب نقيب، و مير محمد جعفر بن مير محمد سعيد، و ميرزا الغ [رضوی]..... ۲۵۰
- - ميرزا محمود نقيب النقا ولد شمس الدين علي ماضي ۲۵۱
- - مير سيد محمد ولد مير سيد علي ۲۵۲
- - شيخ علي بن عبد العال ۲۵۲
- - مجتهد ثانی شيخ عبدالعالی [خلف شيخ علي عبدالعالی]..... ۲۵۵
- - شيخ علي عرب..... ۲۵۶
- - مولانا عبدالله شوشتری مقتول ۲۵۷
- - مولانا خليل قزوينی ۲۵۸
- - خواجه افضل الدين تُرکه ۲۵۹

دوازده / محافل المؤمنین

- - شیخ حسین بن شیخ عبد الصمد الحارثی ۲۶۴
- - شیخ بهاء الدین محمد عاملی ۲۶۸
- - شیخ لطف الله میسی ۲۷۹
- - شیخ جعفر بن شیخ لطف الله میسی ۲۸۰
- - میر شمس الدین محمد صدر ۲۸۰
- - میرزا رفیع الدین محمد صدر خلیفه ۲۸۱
- - مولانا عبد الله شوشتری ۲۸۲
- - میر محمد باقر داماد ۲۸۴
- - میر محمد رفیع واعظ قزوینی ۲۸۷
- - میر سید احمد عاملی ۲۸۹
- - میرزا ابراهیم همدانی ۲۸۹
- - میرزا ابراهیم بن سید محمد بن میر سید حسین اعرج کرکی عاملی ۲۹۰
- - میرزا محمد رضی صدر ۲۹۰
- - شیخ محمد خاتون العاملی العینائی ۲۹۱
- - قاضی خان صدر ۲۹۱
- - میرزا محمد رضا مستوفی فرزند میر محمد شفیع تبریزی ۲۹۲
- - میرزا محمد رضا منشی الممالک نصیری ۲۹۳
- - سید علیخان مدنی ۲۹۳
- - شیخ زین الدین الشہید الثانی ۲۹۶
- - سید محمد بن سید علی الموسوی العاملی الجبعی ۳۰۰
- - شیخ علی بن محمد بن شیخ حسن بن الشیخ زین الدین بن علی بن احمد الشہید الثانی العاملی الجبعی ۳۰۲
- - قاضی نور الله شوشتری ۳۰۳
- - شیخ علی بن محمد بن مکی العاملی الجبعی ۳۲۹
- - شیخ ابراهیم بن شیخ فخر الدین العاملی البازوری ۳۳۰
- - شیخ ابراهیم بن شیخ جعفر بن عبد الصمد العاملی کرکی ۳۳۱
- - شیخ ابراهیم بن علی بن عبد العالی العاملی ۳۳۱

۳۳۲	□ - شیخ ابراهیم بن علی العاملی الجبعی
۳۳۲	□ - شیخ ابراهیم بن سلیمان القطیفی
۳۳۲	□ - شیخ احمد بن خاتون العاملی العینائی
۳۳۳	□ - سید احمد بن سید زین العابدین الحسینی العاملی
۳۳۳	□ - مولانا احمد بن ملاّ خلیل القزوی
۳۳۳	□ - شیخ احمد بن السّلامه الجزایری
۳۳۴	□ - شیخ احمد بن عبدالصّمد الحسینی البحرانی
۳۳۴	□ - مولانا احمد بن محمّد التّونی البشروی
۳۳۴	□ - سید اسماعیل بن علی العاملی الکفر حونی
۳۳۴	□ - السّید بدر الدّین بن احمد الحسینی العاملی الانصاری
۳۳۵	□ - السّید بدر الدّین محمّد بن ناصر الدّین العاملی
۳۳۵	□ - مولانا مقیم کاشی
۳۴۱	□ - شیخ حرّ عاملی
۳۴۵-۳۴۷	● صلحنامه و سنورنامه [به زبان ترکی]
۳۴۸-۳۵۲	● ترجمه صلحنامه و سنورنامه
۳۵۳-۴۴۰	● فهرستها
۳۵۵	□ - آیات قرآن
۳۵۹	□ - احادیث، اخبار و مآثورات
۳۶۵	□ - ابیات و مصراعهای فارسی و عربی
۳۹۵	□ - نام کسان
۴۱۳	□ - نام کتابها و رساله‌ها
۴۲۸	□ - نام جایها، طوایف و فرقه‌های مذهبی
۴۴۱-۴۵۴	● منابع و مآخذ

مقدمه مصححان

نگاهی به زندگانی مؤلف

شیخ الاسلام سید محمد شفیع بن سید بهاء الدین محمد بن سید محمد شفیع بن سید بهاء الدین محمد بن سید کمال الدین حسین بن سید عبدالعالی بن سید حسین مجتهد کرکی عاملی متخلص به «فکرت» در شهر قزوین در خانواده‌ای روحانی دیده به جهان گشود.^۱ مؤلف خود در این کتاب به نام و نام خانوادگی‌اش تصریح کرده و خود را چنین معرفی نموده است: «اسم این خادم و کلب این درگاه، محمد شفیع بن بهاء الدین محمد الحسینی العاملی الشیخ الاسلام بالقزوین است».^۲ سید محمد شفیع مذکور عالمی عامل و عارفی واصل و ادیبی کامل و شاعری ماهر و فاضلی کم نظیر بوده

۱- ر.ک: اعیان الشیعه، ۳۶۴/۹؛ فوائد الرضویه، ص ۵۲۱؛ الکواکب المنتشرة، صص ۳۴۶ - ۳۴۷؛ رجال بامداد، ۴۰۹/۳؛ مینودر، ۹۰۰/۲؛ مقدمه مجمل التواریخ گلستانه، ص سی و سه؛ فهرست کتب خطی کتابخانه آستان قدس رضوی، ۱۶۵/۷ - ۱۶۷ - شعشعه ذوالفقار، سحبه خطی مجلس.

۲- محافل المؤمنین، ص ۱۱.

است. ^۱ (امّا) شیخ عباس قمی مؤلف را بالجمله عالم، عارف و فاضل می‌داند و در این باره می‌نویسد: «وبالجمله میر محمد شفیع مذکور عالم، عارف و فاضل بوده است». ^۲ وی شیخ الاسلام قزوین به روزگار کریم خان زند (و - ۱۱۱۹ / ج - ۱۱۶۳ / د - ۱۱۹۳ هـ. ق) بوده است. ^۳ او کریم خان زند را بسیار ستوده و به تعریف و تمجید او پرداخته است، ^۴ امّا نادرشاه افشار (و - ۱۱۰۰ / ج - ۱۱۴۸ / د - ۱۱۶۰ هـ. ق) را مذمت بسیار کرده و برخی ستمگریهایش را برشمرده است. ^۵

مؤلف از نوادگان میر سید حسین مجتهد کرکی عاملی است. و و پدرانش یکی پس از دیگری شیخ الاسلام قزوین بوده‌اند. ^۶ خود مؤلف در این باره چنین گزارش می‌دهد:

۱- ر. ک : الکواکب المنشره، صص ۳۴۶-۳۴۷.

۲- فوائد الرضویه، ص ۵۴۱.

۳- ر. ک : محافل المؤمنین، ص ۱۱.

۴- مؤلف درباره کریم خان زند و عملکرد او می‌نویسد: «تا آن‌که در سنه ۱۱۷۱ هـ. ق بندگان اقدس ارفع اعلی از شیراز حرکت فرموده، از یمن قدم می‌گذاشت لروم ایشان روز به روز دفع مواد فساد از یک طرف، و رفع قحط و غلا از طرف دیگر شد... از تاریخ قرآن الی الان که سنه ۱۱۹۰ است عباد الله در آسایش، و ماکولات ارزان، و خلائق اوقات خود را به ساختن مساجد و بقاع الخیر و آبادانی صرف می‌نمایند. و از روزی که طلوع تابشیر این دولت خدا داد و ظهور و مناشیر سعادت آیین خدیو معالی نژاد... خورشید مرتبت کیوان مزلت برجیش سعادت مریخ صولت ناهید عشرت... ثریا مکان محمد کریم در ایران درختید قحط و غلا بر طرف شد». - محافل المؤمنین، صص ۱۳۸ - ۱۳۹.

۵- مؤلف درباره نادرشاه و ستمگریهایش می‌نویسد: «نادر باب بی‌حسابی گشاده به این طور که هر بی‌گناهی ده آلف و بیست آلف - که هر آلفی پنج هزار تومان بوده باشد - از ضرب چوب به اسم خود می‌نوشتند و اگر از ایشان به عمل نمی‌آمد از خویشان و اقوام، بلکه از آن شهر باز یافت می‌شد. و در دهم محرم سنه ۱۱۶۰ که از صفهان حرکت می‌کرد کینه مناری از رئیس ضعفا و بی‌گناهان در هر مزلی ترتیب می‌داد». - محافل المؤمنین، ص ۱۳۰.

۶- ر. ک : شجره نامه بانی مدرسه مسعودیه (= شیخ الاسلام) قزوین به نقلی سید محمد گریب در مینودر، ۶۱۲/۲: اعیان الشیعه، ۳۶۴/۹؛ فوائد الرضویه، ۵۴۱؛ رجال بامداد، ۴۰/۳؛ یادداشت واقف نسخه محافل المؤمنین محمد تقی شهابی بر پشت برگ اول نسخه؛ الکواکب المستشره، صص ۳۴۶ - ۳۴۷.

«بعد از آن که میر سید حسین مجتهد به جنت المأوی شتافت، میرزا کمال‌الدین حسین به شغب شیخ الاسلامی قزوین منصوب شد و بعد از میرزا کمال‌الدین حسین، میرزا بهاء‌الدین محمد متوجه امر شیخ الاسلامی قزوین گردید و بعد از او میرزا محمد شفیع و بعد از میرزا محمد شفیع، میرزا بهاء‌الدین محمد والد راقم الحروف متوجه این امر شد.^۱ مؤلف بعد از پدرش میرزا بهاء‌الدین محمد به منصب جلیل شیخ الاسلامی قزوین نائل آمد. خود مؤلف به این مطلب تصریح کرده است.^۲ بعد از وی فرزندان و نوادگانش متصدی امر شیخ الاسلامی قزوین بوده‌اند.^۳ به همین جهت این دودمان به خاندان «شیخ الاسلام» های قزوین شهرت یافته است. فرزند مؤلف شیخ الاسلام فضل الله بن محمد شفیع الحسینی دو پسر داشته است: یکی جد آقایان «شیخ الاسلام» های قزوین است، و دیگری مرحوم میرزا محمد حسین بن فضل الله الحسینی عضد الملک جد خاندان «صدر الممالک» قزوین است.^۴

خاندان مؤلف

وی از خاندان شیخ الاسلام قزوین است که سلسله نسب آنان به امام جعفر بن محمد الصادق - علیهما السلام - می‌رسد. شجره نامه این خاندان در یک ستون از دیوار غربی مدرسه مسعودیه (= شیخ الاسلام) قزوین که به همت یکی از افراد این خاندان؛ یعنی شیخ الاسلام حاج میرزا مسعود قزوینی، به سال ۱۳۲۱ ه.ق. ساخته شده است، در کاشی لاجوردی به خط نسخ بسیار عالی کار گذاشته شده است. صورت شجره نامه مذکور چنین است:

«أما بعد؛ بعون الله و نصرته و توفيقه بنى هذه المدرسة العالية المباركة الموسومة بالمسعودیه... السيد الجليل شيخ الاسلام و ملاذ الأنام مسعود بن شيخ الاسلام مفيد بن

۱- محافل المؤمنین. ص ۲۳۹.

۲- ر.ک: همان جا، ص ۱۱.

۳- ر.ک: شجره نامه و وقفنامه مدرسه مسعودیه قزوین، مینودر، ۶۱۱/۴ - ۶۱۳.

۴- ر.ک: رجال بامداد، ۴۰۹/۳؛ یادداشت محمد تقی شهبی، واقف نسخه محافل المؤمنین.

شیخ الاسلام حسن بن شیخ الاسلام تقی بن شیخ الاسلام باقر بن شیخ الاسلام نقی بن شیخ الاسلام بهاء الدین بن شیخ الاسلام شفیع بن شیخ الاسلام بهاء الدین بن شیخ الاسلام کمال الدین بن شیخ الاسلام عبد العال بن میر سید حسین خاتم المجتهدین بن علی بن حسن بن حسین بن جعفر بن علی بن عبدالله بن مفصل بن احمد بن جعفر بن محفوظ بن حسن بن عدی بن محمد الملقب بالذبیح بن الامام الهمام جعفر الصادق بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین...^۱.

بنا به نوشته مؤلف منصب شیخ لاسلامی قزوین، ردبیل، اصفهان و تهران از دوره صفویه تا دوره های بعد در دست این خاندان دست به دست می گشته است. صاحب محافل در این باره می نویسد: شیخ الاسلامی قزوین به میرزا کمال الدین فرزند سید حسین مجتهد کرکی و شیخ الاسلامی دارالارشاد اردبیل به ولد دیگر سید مشار الیه انتقال یافته که الحال میر سید محمد نام از آن ذریه باقی است و متوجه شیخ الاسلامی آن دیار است. میرزا علیرضا - فرزند دوم میرزا حبیب الله صدر فرزند اوسط میر سید حسین مجتهد - شیخ الاسلام اصفهان است که در اتمام دولت شاه سلطان سلیمان در سنه ۱۰۹۱ ه. ق. به امور شرعیات دارالسلطنه اصفهان قیام می فرموده، چون طلیعه انوار افادات... مولانا محمد باقر مجلسی تافت، امر مزبور از این سلسله مقطوع گردید. و احوال اولاد میرزا حبیب الله بن میر سید حسین مجتهد - که الحال در دارالسلطنه اصفهان اند - در کمال عسرت می گذرد. و از میرزا محمد ولد دیگر سید حسین مجتهد بعضی ارباب کمال به هم رسیده اند، مانند: میرزا ابراهیم شیخ الاسلام بلده طیبه طهران که الحال از آن سلسله عالی جناب قدسی القاب میر سید علی متولی امامزاده واجب التعظیم شاه عبدالعظیم باقی است.^۲

این خانواده همواره دارای مشاغل مهم - از صدارت، وزارت. شیخ الاسلامی

۱- مینودر، ۱/۶۱۲.

۲- ر. ک: محافل المؤمنین. صص ۲۳۹ - ۲۴۱.

شهرهای مختلف چون: قزوین، اردبیل، تهران، اصفهان و سفارت روسیه و تولیت آستان قدس رضوی، امامزاده شاه عبدالعظیم و شیخ صفی الدین اردبیلی - بوده‌اند. و افراد زیادی از این خاندان مناصب دولتی داشته‌اند. از آن جمله‌اند: میرزا مهدی اعتمادالدوله فرزند میرزا حبیب‌الله صدر که به سرپر وزارت اعظم نشست.^۱ میرزا محمد حسین بن فضل‌الله الحسینی عضدالملک - نوه مؤلف - که چندین سال متوالی و غیر متوالی به تولیت آستان قدس فائز گردید و آثار خوب از جمله طومار مشهور عضدالملکی را از خود به یادگار گذاشت. در اغلب کتیبه‌های آستان قدس و مسجد گوهرشاد اسم آن مرحوم به تجلیل یاد شده است. در سال ۱۳۰۴ ه.ق. میرزا محمد علی صدرالممالک مشهور به صدر قزوینی پسر آن مرحوم مأمور تولیت آستان قدس شده و دو سه سال شاغل این شغل جلیل بود. و در حفظ منافع آستان قدس کوشش کرده، و مجدداً در سال ۱۳۱۱ که آستان قدس کسر بودجه آورده بود آن مرحوم را برای تسویه و تنقیح جمع و خرج آستانه فرستاده‌اند، و تا ۱۳۱۴ در خدمت مزبور باقی بوده است و حین رفتن مبلغی وجه نقد فاضل درآمد آستان قدس را تحویل صندوق داده. در سال ۱۳۲۴ پسر ارشد آن مرحوم میرزا شفیع خان صدر الممالک خداوند اخلاق به تولیت آستانه آمده تا سال ۱۳۲۹ به این شغل جلیل فائز بود.^۲

از این خاندان است سید جمال الدین عاملی قزوینی معاصر که در ۱۳۳۰ ه.ق. وفات یافت.^۳

بزرگ‌ابن دودمان میر سید حسین فرزند سید حسن کرکی عاملی نوه دختری محقق ثانی مشهور به محقق کرکی و پسر خاله میرداماد است.^۴ پدر میر سید حسین مجتهد،

۱- ر.ک: همان جا، ص ۲۴۰.

۲- ر.ک: یادداشت محمدتقی شهابی. وقف نسخه محافل المؤمنین: رجال بامداد. ۴۰۹/۳.

۳- ر.ک: نقباء البشر، ص ۳۱۴.

۴- ر.ک: عالم آرای عباسی. ۱/۱۲۳؛ ریحانة الادب، ۵/۱۸۱؛ ریاض العلماء، ۲/۶۲ - ۷۵؛ امل الآمل، ۱/۶۹؛ تتمه امل الآمل، ۱۲۳ - ۱۲۴؛ محافل المؤمنین، ص ۲۲۶؛ روضات الجنات، ۲/۳۱۲ - ۳۱۸؛ اعیان الشیعه، ۵/۴۷۳ - ۴۷۶؛ احیاء الدائر، صص ۷۱ - ۷۲.

سید حسن بن سید جعفر کرکی، ساکن کرک نوح - شهری نزدیک بعلبک - بود. وی از فقهای بزرگ جهان تشیع به شمار می‌رود. او پسر خاله شیخ علی بن عبدالعالی مشهور به محقق ثانی و محقق کرکی و داماد اوست. استاد شهید ثانی و شیخ حسین بن عبدالصمد حارثی پدر شیخ بهایی بوده است. شهید ثانی در اجازه‌نامه‌ای که برای شیخ حسین بن عبدالصمد مرقوم کرده، به تعریف سید مذکور پرداخته است. از آثار اوست: *العمدة الجلیله، المحجة البيضاء، تفسیر الآیات الفقهیه، کتاب الطہارہ، مقنع الطلاب و شرح الطیبة الجزریة*...^۱ شهید ثانی در اجازه‌نامه به فرزندش شیخ حسن او را بسیار ستوده است.^۲

احتمالاً سید حسن همه عمرش را در کرک نوح به سر برده و بنا به گزارش کتابشناس شهیر جهان تشیع میرزا عبدالله افندی در ۶ رمضان ۹۳۴ ه. ق. در همان‌جا درگذشته است.^۳ اگرچه منابع رجالی تولد میر سید حسین را ذکر نکرده‌اند، اما به یقین او در کرک نوح دیده به جهان گشوده و احتمالاً دوران کودکی و نوجوانی را در همان‌جا سپری کرده و از محضر پدر برکت پدر دانشمند و جد بزرگوارش محقق کرکی و دیگر استادان آن‌جا سود جسته است. می‌توان حدس زد که او در حدود ۹۵۹ ه. ق. همراه پدر بزرگش محقق ثانی^۴ به ایران آمده و در رتق و فتق امور شرعی به وی کمک می‌کرده است.^۵ بعد از وفات محقق کرکی سید حسین در نزد تمامی امرا و سلاطین وقت قائم

- ۱- ر.ک: امل الآمل، ۵۷/۱؛ ریاض العلماء، ۱۶۵/۱ - ۱۶۸؛ الأجازة الکبیره، ۴۵۲؛ فوائد الرضویه، صص ۹۶ - ۹۷؛ محافل المؤمنین، صص ۲۲۱ - ۲۲۳.
- ۲- ر.ک: الاجازة الکبیره، ص ۴۵۲؛ ریاض العلماء، ۱۶۶/۱.
- ۳- ر.ک: ریاض العلماء، ۱۶۶/۱.

۴- علی بن حسین کرکی عاملی معروف به محقق کرکی و شیخ‌العلائی، ز دانشمندان زاهد و فقیهان کامل قرن نهم و دهم و متوفی ۹۴۰ ه. ق. است که به دعوت شاه طهماسب به ایران آمد و به نشر معارف شیعی اهتمام کرد. ر.ک: حبيب السیر، ۶۰۹/۴؛ امل الآمل، ۱۲۱/۱؛ ریاض العلماء، ۲۴۱/۳ - ۴۶۰؛ احسن التواریخ، ۳۳۱؛ نقد الرجال، ۲۳۸؛ لؤلؤة البحرين، ۱۵۱ - ۱۵۹؛ محافل المؤمنین، ص ۲۵۲.

- ۵- ر.ک: عالم آرای عباسی، ۱۱۲/۱، ۳۴۲/۲ - ۳۴۳.

مقام او و دارای اعتباری تمام شد.

طبق گزارش عالم آرای عباسی میر سید حسین نخست در اردبیل مدتی به تدریس و شیخ الاسلامی و قطع و فصل مهمان شرعیّه قیام داشت و بعد از آن به درگاه معلی آمد و منظور نظر شاه طهماسب قرار گرفت.^۱ برخی از محققان بر این باورند که وی مدتی در قزوین متوجه امر شیخ الاسلامی بود و بعد به دستور شاه عباس اول به سمت شیخ الاسلامی به اردبیل رفت.^۲ مؤلف کتاب حاضر که از نوادگان سید حسین است، سخن عالم آرا را تأیید می‌کند و می‌نویسد: «میر سید حسین به منصب جلیل تولیت مزار و نقابت و شیخ الاسلامی دارالارشاد اردبیل و قزوین معین گردید و رقم مطاع آن در نزد راقم الحروف بوده که القاب بسیاری در آن مرقوم گردیده بود».^۳ از این گزارش صاحب محافل روشن می‌شود که سید حسین ابتدا شیخ الاسلام اردبیل بوده و سپس به قزوین آمده و شیخ الاسلام آن جا شده است.

به هر حال میر سید حسین در اواخر دوره شاه طهماسب و اسماعیل دوم و محمد خدابنده و اوایل حکومت شاه عباس اول شیخ الاسلام قزوین بوده است. نقل است که وی شاه طهماسب ر غسل داده و بر وی نماز گزارده است.^۴ میر سید حسین در دوران کوتاه حکومت اسماعیل دوم در قزوین بود و موضعی مخالف در برابر سیاست سنی‌گری شاه و میر مخدوم شریفی پیش گرفت.^۵

طبق گزارش میرزا عبدالله افندی وی مسئول غسل جسد شاه اسماعیل دوم در رمضان ۹۸۵ هـ. ق. بود.^۶ زمانی که حامیان شاهزاده عباس میرزا به قزوین رسیدند و او را در سال (۹۹۴ هـ. ق) بر تخت سلطنت نشاندند، میر سید حسین هیأتی را برای

۱- ر.ک: عالم آرای عباسی، ۱/۱۴۵.

۲- ر.ک: ریاض العلماء، ۲/۶۵؛ ریحانة الأدب، ۵/۱۸۱ - ۱۸۲.

۳- ر.ک: محافل المؤمنین، ص ۲۳۹.

۴- ر.ک: عالم آرای عباسی، ۱/۱۲۳؛ ریاض العلماء، ۲/۷۳.

۵- ر.ک: ریاض العلماء، ۲/۷۲ - ۷۵.

۶- ر.ک: ریاض العلماء، ۲/۷۳.

خوشامدگویی به خارج شهر قزوین فرستاد.^۱

کراماتی به سید حسین منسوب است که از آن جمله است: مرگ ناگهانی شاه اسماعیل دوم که بارها سید را به قتل تهدید کرده بود، تا این که شبی سید به دعای علوی مصری توسل نمود و شاه در همان شب از دنیا رفت.^۲

سید حسین دارای فطرت عالی، طبع کامل، حافظه‌ای قوی و فصیح‌البیان، و ملیح اللسان و دستگیر مستمندان و گرفتاران روزگار بود. سرانجام بر اثر طاعون در ۱۰۰۱ ه. ق. در قزوین در گذشت.^۳ افراد زیادی او را ستوده‌اند، از آن جمله شیخ ابراهیم البازوری که قصیده‌ای در شأن سید مذکور سروده است.^۴

آثار مؤلف

شعشعة ذوالفقار فی غزوات حیدر الکزار: مؤلف آن را به نام نامی علی‌بن ابی طالب «ع» سروده است. وی در دیباجة همین کتاب از آن یاد کرده و گفته است: «چون شعشعة ذوالفقار که مشتمل بر غزوات حیدر کزار و امام ابرار - نظماً و نثراً - به نام نامی آن بزرگوار مرقوم گردیده بود. لهذا این شگرف‌نامه نامی^۵ به رسم پیشکش تحفه سرکار امام عصر می‌شود.»^۶ این کتاب به فارسی فصیح و بلیغ تألیف شده است که مهارت مؤلف را در نظم و نثر ادب فارسی نشان می‌دهد.^۷

مؤلف در این کتاب به مناسبت، بسیاری از اشعارش - مانند «ساقی‌نامه» و

۱- ر.ک: عالم آرای عباسی، ۴۵۸/۱.

۲- ر.ک: محافل المؤمنین، ص ۲۳۲: ریحانة الادب، ۱۸۲/۵: روضات الجنات، ۳۲۱/۲.

عالم آرای عباسی، ۴۵۲/۱.

۳- ر.ک: عالم آرای عباسی، ۴۵۸/۱.

۴- ر.ک: محافل المؤمنین، ص ۲۳۳.

۵- مقصود محافل المؤمنین است.

۶- محافل المؤمنین، ص ۹.

۷- ر.ک: الذریعة، ۱۹۸/۱۴: مینودر، ۸۱۳/۲: گلچین معانی، فهرست کتب خطی کتابخانه

آستان قدس، ۳۱۹/۷.

مقدمه مصححان / بیست و سه

«رباعیات» و جز آن - را ذکر کرده است.^۱ او این اثر را برده شعشعه مرتب کرده است. شعشعه اول در غزوه «بدر»، دوم در غزوه «احد»، سوم در غزوه «خندق»، چهارم در غزوه «خیبر»، پنجم در فتح مکه، ششم در غزوه «حنین»، هفتم در غزوه «ذات السلاسل»، هشتم در جنگ «جمل»، نهم در جنگ «صقین» و دهم در حرب اخوارج مارقین.^۲ وی این کتاب را به نام کریم خان زند (۱۱۶۳ / ۱۱۹۳ هـ. ق) تألیف کرده؛ گرچه به نام او تصریح نکرده است، ولی او را بسیار ستوده و در شعر خود به نام او اشاره کرده است:

طوطیان را تا بود ذکر تسلسل یا کریم

طوطی نطقم به اوصاف خوشش گوینده باد
و در آخر آن امیر المؤمنین را مدح و «ذوالفقار» و «دلدل» را مفصلاً وصف کرده است. او در شوال ۱۱۸۴ هـ. ق. از تألیف کتاب فراغت یافته و خود به تاریخ اتمام آن اشاره کرده است: «این شعشعه ذوالفقار به تأیید حیدر کزار در شهر شوال سال یک هزار و یک صد و هشتاد و چهار سمت اختتام پذیرفت».^۳

نسخه خطی آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران در ضمن مجموعه شماره ۲۲۹۰ موجود است.^۴

زالال العیون: ز دیگر آثار محمد شفیع حسینی زلال العیون است که شرحی است به فارسی بر عیون اخبار الرضا و در سال ۱۱۷۲ هـ. ق. به پایان رسیده است.^۵ مؤلف بسیاری از شعرهای خود را در این کتاب گنجانده و در آن اثر دیگرش مثنوی گهربار بسیار نقل نموده^۶ و از آن چنین یاد کرده است: «این مثنوی در باره داستان سلامان و

۱- ر.ک: الذریعه، ۱۹۸/۱۴: مینودر، ۸۱۳/۲.

۲- ر.ک: الذریعه، ۱۹۷/۱۴ - ۱۹۸: مینودر، ۸۱۳/۲.

۳- الذریعه، ۱۹۸/۱۴: مینودر، ۸۱۳/۲.

۴- ر.ک: فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۱۹۱۶/۱۰.

۵- ر.ک: الکواکب المنتشرة، ص ۳۴۶-۳۴۷: فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه، ۱۹۱۵/۱.

۶- ر.ک: فهرست کتب خطی آستان قدس رضوی، ۳۱۹/۷: فهرست کتابخانه مرکزی

دانشگاه، ۱۹۱۵/۱۰.

بیست و چهار / محافل المؤمنین

ابسال به روایت ابوعلی سیناست.^۱

نسخه خطی زلال العیون در ۶۰ ورق در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران در اول مجموعه شماره ۲۹۹۰ موجود است. این نسخه تا شرح گفتگوی امام رضا - علیه السلام - با هربند اکبر را در بردارد. مؤلف در پایان نسخه می نویسد: «میر سید حسین نگذارده است که اسرار این حدیث شریف «داستان هربند» را به فارسی بنویسم و به همین اندازه بس کردم».^۲

مؤلف در این کتاب نیز کریم خان زند را ستوده و نادرشاه را مذمت کرده است.^۳ مثنوی گهربار: شیخ آقا بزرگ می نویسد: «ذکره فی کتابه زلال العیون و قال فیه إنه مثنوی فی قصه «سلامان و ابسال» بروایه ابی علی سینا».^۴

داستان سلامان و ابسال از ابن سیناست چنان که خود در اشارات و شاگردش جوزجانی و محقق طوسی در شرح الاشارات ذکر کرده اند، اصل این داستان به زبان یونانی بوده است که آن را حنین بن اسحاق عبادی (و - ۱۹۶ / د - ۲۶۰ ه ق) به عربی ترجمه و ابن سینا آن را شرح کرده است.^۵

خواجه نصیر طوسی گفته است: داستان سلامان و ابسال دو قصه اند، یکی از آن دو از تألیفات ارسطوست که حنین بن اسحاق آن را از یونانی به عربی برگردانده است و دومی را خود ابن سینا تألیف نموده است. سپس فهرستی از هر دو داستان ذکر کرده

۱- الذریعه، ۲۷۴/۱۹؛ فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه، ۱۹۱۵/۱۰.

۲- فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۱۹۱۵/۱۰.

۳- ر.ک: الکواکب المستشره. ص ۳۴۷؛ فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. ۱۹۱۵/۱۰.

۴- الذریعه، ۲۷۴/۱۹؛ ۹۴/۱۷.

۵- خلاصه دستان به گزارش آقا بزرگ چنین ست. پادشاهی فرزندی داشت به نام سلامان و را به مرضعه ای سپرد که نامش بسال بود. چون پسر بزرگ شد مرضعه شفته او شد و او را به سوی خود فرا خواند. پس ملک آگاه شد و پسر را از آن منع نمود. آن دو از آن سرزمین فرار کردند. ابوعلی سینا این داستان را تاویل نمود به این که مراد از سلامان «نفس ناطقه» است و مراد به ابسال «عقل فطری» ← الذریعه، ۹۴/۱۷ - ۹۵.

است.^۱

تاریخ العرفا: قسمت عمده این کتاب شرح اشعار مثنوی مولوی است. در آخر آن شرح حال عده‌ای از عرفا را آورده است. این کتاب در سال ۱۱۸۵ ه. ق. به پایان رسیده است.^۲

محقق شهیر حاج شیخ عباس قمی در کتاب فوائد الرضویّه ضمن شرح حال مؤلف می‌نویسد: «کتابی نوشته در شرح مثنوی یعنی اشعاری که قاضی مثنوی در آن قدح کرده‌اند ذکر و شرح کرده و بعضی اصطلاحات عرفا و صوفیه و ترجمه جمله‌ای از علما و عرفا را ذکر کرده است. و ماگاهی در این کتاب شریف از آن نقل می‌کنیم».^۳ استاد مدرّس رضوی نیز در تصحیح کتاب مجمل التّواریخ گلستانه از آن سود جسته است.^۴ نسخه خطی این کتاب متعلق به آقای مدرّس رضوی است.^۵

محافل المؤمنین: ذیلی است بر کتاب مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری که مؤلف آن را به سال ۱۱۹۰ ه. ق. در زمان دولت کریم خان زند (ج ۱۱۶۳ / د- ۱۱۹۳ ه. ق) تألیف کرده است.^۶ این کتاب بر همان روش و اسلوب مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری تألیف شده است.^۷ چنان که مؤلف در این باره می‌نویسد: «بر متدبران حکایات سلف پوشیده نماناد که غرض مسود اوراق، تاریخ احوال سلاطین نیست، بلکه مدعا از تسوید این صحیفه [آن است که] تحقیق حالات مؤمنین و کسانی که در طریق انیق ترویج دین مبین و منهج خیر الوصیین سعی موفور به ظهور

۱- الذّریعه، ۳۳/۸.

۲- ر.ک: مقدمه مجمل التّواریخ گلستانه به قلم استاد مدرّس رضوی، ص سی و سه؛ الذّریعه، ۶۶۸/۲۶؛ همان جا، ۱۹۸/۱۴؛ مینودر، ۸۱۳/۲؛ الکواکب المشتره، ۳۴۶ - ۳۴۷.

۳- فوائد الرضویّه، ص ۵۴۱.

۴- ر.ک: مقدمه مجمل التّواریخ گلستانه، ص سی و دو و سی و سه.

۵- ر.ک: همان جا، ص سی و سه.

۶- ر.ک: دیباجه محافل؛ الذّریعه، ۱۳۰/۲۰؛ فهرست کتب خطی کتابخانه آستان قدس رضوی، ۱۶۴/۷ - ۱۶۵؛ مینودر، ۸۱۳/۲، ۹۰۹.

۷- ر.ک: مقدمه مجمل التّواریخ گلستانه، ص سی و سه.

رسانیده‌اند، نگاشته شود که تواند قابلیتِ جلدِ ثانیِ مجالس المؤمنین به هم رسانند.^۱
مؤلف نام شماری از بزرگان شیعه را که از کتاب مجالس المؤمنین فاضی نورالله فوت شده است و با همزمان قاضی و یا بعد از او زیسته‌اند، در این کتاب یاد کرده است.^۲ او می‌نویسد: «این کتاب در حکم تتمه مجالس المؤمنین است؛ زیرا جمعی کثیر و جمعی غفیر که در این کتاب مذکورند، اکثر آنان قبل از شاه اسماعیل شیعه اثنا عشری بوده‌اند و در حقیقت این اثر متمم و مکمل مجالس المؤمنین است».^۳

مؤلف در دیباچه کتاب محافل المؤمنین می‌نویسد: «چون قاضی نورالله شوشتری در کتاب فیض آیین مجالس المؤمنین - در تحقیق اسامی مؤمنین عالی مقام و شیعیان ذوی الاحترام بذلِ جهد فرموده... و قریب به سیصد سال است که از آن تاریخ گذشته،^۴ و به نظر قاصر نرسیده که ذکر اعظام دین و محبتان خاندان طیبین را به طور کتاب مجالس المؤمنین حدی از دانشمندان فصاحت قرین به رشته بیان کشیده باشد، لهذا توکلأ علی الله رب العالمین و نوسلاً بذیل خیر المرسلین و عترته الطیبین الطاهرین.. شروع به آن نمود».^۵ مؤلف در دیباچه محافل المؤمنین به نام آن تصریح کرده و گفته است: «این تحفه را مِنْ قبیل هدیه التمل الی سلیمان در پیشگاه بارگاه ولایت پناه گذرانیده، به محافل المؤمنین نامیده می‌شود - بمنته وجوده».^۶

با این حال به گفته استاد گلچین معانی، مؤلف نیمی از مطالب کتاب محافل المؤمنین را از مجالس المؤمنین و نیم دیگر آن را از تاریخ عالم آرای عباسی گرفته

۱- محافل المؤمنین، ص ۹۷.

۲- ر.ک: مقدمهٔ مجمل التواریخ گلستانه، ص سی و سه.

۳- محافل المؤمنین، ص ۱۴

۴- از تاریخ تألیف مجالس المؤمنین تا تاریخ تألیف محافل المؤمنین یک صد و هشتاد سال گذشته بوده است. به سیصد سال چنان که مؤلف ادعا کرده است؛ زیرا مجالس المؤمنین به سال ۱۰۱۰ ه.ق. تألیف شده است و محافل المؤمنین به سال ۱۱۹۰ ه.ق. بنابراین فاصلهٔ بین تألیف مجالس و محافل به یقین ۱۸۰ سال است.

۵- دیباچه محافل المؤمنین، ص ۷-۸.

۶- دیباچه محافل المؤمنین، ص ۱۱.

مقدمه مصححان / بیست و هفت

است.^۱ این ادعای استاد گلچین معانی تا حدودی درست است؛ زیرا در برخی موارد مؤلف محافل چندین صفحه پی در پی را از مجالس المؤمنین یا از عالم آرای عباسی گرفته است. ما در تعلیقات و پانوشتها به یاره‌ای از آنها اشاره خواهیم کرد.

مؤلف در دیباچه محافل می‌گوید: «این شگرفت‌نامه نامی که محتوی بر احوال شیعیان اخلاص شعار و مؤمنین عالی مقدار است به رسم پیشکش تحفه سرکار امام عصر - که آقای شیعیان است - می‌شود».^۲

این کتاب مشتمل است بر: الف - دیباچه: در سبب تألیف کتاب و غرض مؤلف. ب - افتتاح: در بیان غیبت و ظهور حضرت صاحب الامر - علیه السلام - و به دنبال آن تراجم پادشاهان صفویّه و افشاریه تا کریم خان زند و امرا و صدور آنان و احوال قطب شاهیان دکن و عادل شاهیان بیجاپور و بعضی از سلاطین تیموری هند و شاعران و خوشنویسان و علما و بزرگان شیعه، بدون ترتیب زمانی یا الفبایی.

اهمیت محافل المؤمنین

الف - این کتاب مشتمل بر شرح حال جمعی از بزرگان فرقه ناجیه شیعه است که شرح حال برخی از آنان - به ویژه معاصران مؤلف - در هیچ مأخذ دیگری یافت نمی‌شود.

ب - در این نسخه شریفه گاهی در ضمن شرح احوال دانشمندان، کتابشناسی‌های خوبی انجام شده است. مصنف در ضمن شرح حال سید علی خان مدنی می‌گوید: «ز جمله تألیفات آن بزرگوار طراز اللغة است که... الحق کتاب لغتی به آن سامان تا به امروز نوشته نشده، لکن تا ماده سین به نظر حقیر رسیده، و جناب شیخ محمد یوسف شیرازی می‌فرموده که نسخه به خط سید در نزد من است و تا ماده سین نوشته و بعد از او اجل سید رسیده، فرصت اتمام نیافت».^۳

۱- ر.ک: فهرست کتب خطی کتابخانه آستان قدس رضوی. ۱۶۵/۷.

۲- محافل المؤمنین. ص ۹.

۳- محافل المؤمنین، ص ۲۹۴.

ج - از دیگر ویژگیهای مهم این کتاب شریف آن است که مأخذ بسیاری از مصادر و منابع بعد از خود واقع شده است. آقا بزرگ تهرانی در این باره می نویسد: «محافل المؤمنین ذیل و مستدرک مجالس المؤمنین است. در جاهای متعدّد دیده‌ام که از آن نقل شده است: منها ما نقله عنه صاحب الروضات تاریخ وفات الشیخ لطف‌الله المیسر... و منها ما نقل عنه فی بعض حواشی أمل الآمل من ترجمة الآقا رضی القزوی عن الذی توفی ۱۰۹۶ هـ.ق. و منها بعض المجامیع الذی نقل عنه ترجمة الشیخ علی العرب و صرح هناك باسم المصنّف و نسبه»^۱.

محقق شهیر حاج شیخ عباس قمی در تألیفات رجالی خود از این کتاب و اثر دیگر مؤلف، یعنی تاریخ العرفا سود جسته است.^۲ استاد مدرّس رضوی نیز در تصحیح کتاب مجمل التّواریخ گلستانه از محافل المؤمنین سود جسته و هر جا روایتی مخالف با روایات گلستانه و یا توضیحی و تصحیحی درباره و قعه‌ای تاریخی مشاهده کرده و یا آن را برای تعیین سال و قعه‌ای مفید دانسته ز آن استفاده کرده است.^۳

بی شک محافل المؤمنین یکی از مصادر تذکرة پیمانه اثر استاد گلچین معانی نیز هست. از آن جا که از شرح حال میرزا قاسم سمنانی در منبع دیگر، اطلاع چندانی در دست نیست، استاد گلچین معانی بر مبنای اطلاعات مؤلف محافل ترجمه او را در تذکرة پیمانه صفحه ۴۱۳ - ۴۱۵ گنجانده و ابیات ساقی نامه او را نیز از محافل المؤمنین نقل کرده است.^۴

د - در این کتاب به مناسبت از مسائل امامت، به ویژه مسأله غیبت امام عصر - علیه السّلام - بحث شده است که این امر نیز بر اهمیّت این کتاب می افزاید.^۵

۱- الذّریعه، ۲۰/۱۳۰، ش ۲۲۴۹.

۲- ر.ک: فوائد الرّضویّه، ص ۵۴۱.

۳- ر.ک: مقدّمه مجمل التّواریخ، ص سی و سه. استاد مدرّس رضوی در تمام این اثر از کتاب محافل ب رمز «م» بهره برده است.

۴- ر.ک: تذکرة پیمانه، صص ۴۱۳ - ۴۱۵؛ محافل المؤمنین، ص ۱۸۸ - ۱۸۹.

۵- در این کتاب مسأله غیبت امام عصر علیه السّلام بسیار خوب بررسی شده است.

مقدمه مصححان / بیست و نه

هـ - از دیگر ویژگیهای برجسته این کتاب آن است که قصاید غزا و تواریخ نادره از شعرا و حکایات غریبه از عرفا که در کتب متداوله دیگر نیست، در این اثر درج شده است.^۱

و - محافل المؤمنین کتابی است تاریخی مشتمل بر فوائد کثیره که از خواندن تاریخ حاصل می شود.^۲

نقد محافل المؤمنین

اشتباهها، اجمالها و ابهامهای نسبتاً زیادی به این کتاب راه یافته است که بخشی از آنها از کاتب نسخه است. ما در این مجال به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

الف - مؤلف، شرح حال و نام و نشان میر سید احمد حسینی مشهدی ر با میرزا محمد فرزند میرزا اشرف - که هر دو خوشنویس بودند - به هم آمیخته است.^۳ با توجه به این که مصنف، مطالب مندرج در ذیل شرح حال سید احمد را عیناً از عالم آرای عباسی نقل کرده است، با اطمینان می‌توان این به هم آمیختگی را بر اساس تاریخ عالم آرای عباسی تصحیح کرد.^۴

ب - یکی دیگر از اشتباههای مصنف این است که میان «والهی قمی» و مولانا «ملک قمی» خلط کرده است. او تألیف کتاب گلزار ابراهیم را که به نام ابراهیم عادلشاه بیجاپوری تسمیه شده و با شرکت ملک قمی و ظهوری ترشیزی انجام یافته، به ظهوری

۱- ر.ک: محافل المؤمنین، صص ۱۳-۱۷.

۲- مؤلف ده فایده برای خواندن تاریخ ذکر کرده است و در این موضوع بحثی بسیار سودمند ارائه داده است. محافل المؤمنین، صص ۱۳-۱۷.

۳- ر.ک: محافل المؤمنین، ص ۱۷۰.

۴- ر.ک: عالم آرای عباسی، ۱/۱۳۶؛ برای صحت این ادعا مطالب مندرج در محافل ص ۱۶۷، در ذیل شرح حال «میر سید احمد» را با مطالب مندرج در عالم آرا بسنجید. بری شرح حال سید احمد ← گلستان هنر، ۹۰-۹۳؛ عالم آرای عباسی، ۱/۱۲۸-۱۲۹؛ و برای شرح حال سید محمد ← عالم آرای عباسی، ۱/۱۲۹؛ روضة الصفا، ۵۷۹/۸؛ خلدبرین، ص ۴۶۱؛ احوال و آثار خوشنویسان، ۵۰۱/۲.

و میر والهی نسبت داده و شرح حال ملک قمی را در ذیل والهی قمی آورده است.^۱
مولانا ظهوری ترشیزی پدر زن ملک قمی است که هر دو در دربار براهیم عادلشاه
می زیسته ند و کتاب گلزار ابراهیم یا نورس را به رشته نظم کشیده و از آن پادشاه صله
دریافت داشته اند. اما والهی قمی اصلاً به هندوستان نرفته است. او از سادات قم و از
شاعران معاصر شاه طهماسب و هجو سرا بوده است.^۲

ج - مصنف در ترجمه میر محمد فرزند میر شمس الدین علی از سادات بنی
المختار دچار اشتباه شده است. وی او را از سادات کتکن دانسته و گفته است: (میر سید
محمد از سادات کتکن مِنْ اَعمالِ سبزوار است)^۳ در حالی که کتکن (= کدکن) در گذشته
از توابع نیشابور بوده و اکنون از توابع تربت حیدریه است. میر محمد مذکور از اهالی
کسکن سبزوار است نه کتکن و علاوه بر این مؤلف مطالب را عیناً از عالم آرای عباسی
نقل کرده است و در آن جا کسکن آمده است.^۴

د - یکی دیگر از اشتباه کاری های مؤلف در این کتاب آن است که ترجمه میر کلان
استرآبادی را ذیل عنوان میر عبدالحسین استرآبادی ذکر کرده است.

مصنف مطالب را عیناً از عالم آرا گرفته است؛ بنابراین می توان بر اساس عالم آرا
متن محافل را تصحیح کرد.^۵

ه - از دیگر اشتباهات مؤلف این است که به جای میر عنایت الله (= شاه عنایت الله

۱- ر.ک: محافل المؤمنین، ص ۱۷۹.

۲- ر.ک: عالم آرای عباسی، ۱/۱۳۶؛ خلد برین، ص ۴۸۰؛ تاریخ نظم و نثر در ایران،
۱/۴۵۹؛ کاروان هند، ۲/۱۳۴۰-۱۳۵۵.

۳- محافل المؤمنین، ص ۲۵۲.

۴- ر.ک: عالم آرای عباسی، ۱/۱۱۷. برای صحت این مدعا عبارت محافل و عالم آرای
عباسی را با هم می سنجمیم:

عالم آرای عباسی: کسکن مِنْ اَعمالِ سبزوار ست و در آن ولایت صاحب املاک و رقبات
کلی....

محافل المؤمنین: کتکن مِنْ اَعمالِ سبزوار است و در آن ولایت صاحب املاک کئی.

۵- ر.ک: عالم آرای عباسی، ۱/۱۱۶-۱۱۷؛ محافل المؤمنین، ص ۲۴۹.

مقدمه مصححان / سی و یک

اصفهان) میر غیاث الله نقیب اصفهانی ضبط کرده است. مطالب مندرج در ترجمه احوال او عیناً به نام میر عنایت الله در تاریخ عالم آرای عباسی آمده است.^۱

و - وی همچنین خواجه حسین مروزی را با خواجه حسین مشهدی متخلص به ثنایی اشتباه کرده و از این دو نفر شخصی به نام خواجه حسین ثنایی هروری ساخته است.^۲ اما از مطالبی که مؤلف در ذیل شرح حال خواجه حسین ثنایی هروری آورده است، به خوبی روشن می شود که شخص مورد بحث خواجه حسین مروزی است نه خواجه حسین ثنایی مشهدی؛ زیرا خواجه حسین مروزی است که در سرودن ماده تاریخ مهارتی فوق العاده داشته است، چنان که قصیده ای ساخته است که از هر بیت آن سلطان سلیم و تاریخ ولادت او بیرون می آید. و قصیده ای دیگر نیز دارد که از هر بیت آن نام شاه مراد و تاریخ ولادت او (۹۸۴ ه. ق) به دست می آید. همچنین قصیده ای سروده است که از هر مصرع اول آن جلوس کبر (۹۶۳ ه. ق) و از هر مصرع دوم آن (۹۷۷ ه. ق) تاریخ تولد سلیم استخراج می شود.^۳

ز - سنین عمر قاضی نور الله شوشتری (شهید در ۱۰۱۹ ه. ق) را به زمان اورنگ زیب و شاه سلیمان صفوی رسانیده و تاریخ تألیف کتاب احقاق الحق او را ۱۰۸۸ دانسته است.^۴

۱- ر.ک: عالم آرای عباسی، ۱/۱۱۴؛ محافل المؤمنین، ص ۲۴۳.

۲- ر.ک: محافل المؤمنین، ص ۱۸۷.

۳- ر.ک: تاریخ نظم و نثر در ایران، ۱/۴۱۶؛ محافل المؤمنین، ص ۱۸۷.

۴- مؤلف در محافل (صفحه ۳۰۶) تاریخ اتمام احقاق الحق را درست ثبت نکرده و از دچار اشتباه شده و عمر قاضی را تا زمان سلطان سلیمان رسانده است. ما این اشتباه را در متن کتاب تصحیح کردیم و عبارت مزبور در اصل نسخه چنین است:

«و در آخر عمر به تألیف احقاق در مدت هفت ماه قیام فرموده، و در شعبان سنه ۱۰۸۸ کتاب مزبور به تمام رسید...»

«چون تمام احقاق الحق در سنه یک هزار و هشتاد و هشت بوده که در ایران شاه سلیمان و در هند اورنگ زیب پادشاه بوده، معلوم است که قاضی نورالله عمر طبعی را دریافته چنانچه خود در آخر کتاب احقاق الحق می فرماید که: «پیری به مرتبه ای رسیده بود که ضعف القوی و صر

ح - دوران زندگی عرفی شیرازی (متوفی ۹۹۹ ه. ق.) ر که معاصر اکبر شاه بوده از زمان جهانگیر هم گذرانیده و به عهد شاهجهان رسانیده است.^۱

ط - مظهری کشمیری را نظیری کشمیری و مالک دیلمی را هالک دیلمی شناخته است.^۲

ی - در پاره‌ای از موارد تاریخ واقعه‌ها را اشتباه ثبت کرده است: مثلاً در مورد تصرف اصفهان به دست افغانه می‌نویسد: «روز دوشنبه بیستم جمادی الأولى سنه یک هزار و سیصد و سی و چهار مطابق اودئیل در کلون آباد - چهار فرسخی اصفهان - تلاقی فریقین واقع و قزلباشیه مغلوب شده.»^۳ در حالی که این واقعه به سال ۱۱۳۴ ه. ق. اتفاق افتاده است. یا تاریخ صله دادن شاه عباس اول به شانی تکلو را سال ۱۰۰۴ ه. ق. دانسته و گفته است: «در سنه اربع و الف ین مقدمه رو داد»^۴، در حالی که در مآخذ دیگر تاریخ این واقعه سال ۱۰۰۰ ه. ق. ثبت شده است.^۵

ک - تاریخ تألیف مجالس المؤمنین را سیصد سال پیش از تألیف محافل المؤمنین دانسته است. او در این باره می‌نویسد: «الحق کتابی چون مجالس المؤمنین در اسلام تصنیف نگردیده و از ابتدای امر اسلام تا به زمان سلاطین جنت مکین صفویه در تحقیق اسامی عالی مقام و شیعیان ذوی الاحترام بذل جهد فرموده و قریب به سیصد سال است که از آن تاریخ گذشته و به نظر قاصر نرسیده که ذکر آن اعظام دین و محبان

یحول بدنی کالشئ البالی. - محافل المؤمنین. ص ۳۰۶.

۱- ر.ک: محافل المؤمنین، ص ۱۹۱: تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴۱۷/۱؛ کاروان هنر، ۸۷۲/۲؛ مقدمه دیوان عرفی شیرازی؛ فرهنگ سخنوران، ص ۳۸۷.

۲- ر.ک: محافل المؤمنین، صص ۱۸۴ و ۱۷۱.

۳- همان جا، ص ۱۰۹.

۴- همان جا، ص ۱۸۲.

۵- ر.ک: تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴۱۳/۱؛ زندگانی شاه عباس اول، ۳۲۸/۱. به سال ۱۰۰۰ ه. ق. در قزوین در مجلسی که سفیران روم و اورپک بودند، شانی تکلو قصیده‌ای در منقبت علمی بن ابی طالب خواند. شاه عباس اول دستور داد ترازویی آوردند. شانی را در یک کفه نهادند و در کفه دیگر زر نهادند تا برابر شد.

مقدمه مصححان / سی و سه

خاندان طیبین را به طور کتاب مجالس المؤمنین احدی از دانشمندان فصاحت قرین به رشته بیان کشیده باشد. لهذا توکلأ علی الله رب العالمین شروع به تألیف آن [محافل المؤمنین] نموده^۱.

در حالی که مجالس در ۱۰۱۰ ه. ق. و محافل در ۱۱۹۰ ه. ق. تألیف شده است و فاصله بین تألیف این دو کتاب ۱۸۰ سال بوده است نه سیصد سال چنان که مؤلف ادعا نموده است.

نقدی بر شیعه‌شناسی مؤلف

بی‌شک یکی از هدفهای مؤلف از تألیف این کتاب شریف، تکمیل مجالس المؤمنین بوده است. بنابراین شماری از پادشاهان، وزیران، امیران، دانشمندان و سخنورانی را که قبل از قاضی نورالله شوشتری و یا همزمان او زیسته‌اند، و قاضی نورالله آنها را یاد نکرده، در این کتاب آورده است تا این کتاب مکمل و متمم مجالس المؤمنین باشد. چنان که خود مؤلف در دیباچه محافل می‌گوید: «در حقیقت این کتاب متمم مرام صاحب مجالس المؤمنین است»^۲. و نیز همو در جایی دیگر می‌نویسد: «غرض مسود اوراق از تسوید این صحیفه تحقیق حالات مؤمنین است که تواند قابلیت جلد ثانی مجالس المؤمنین به هم رساند»^۳.

اما مؤلف در شیعه‌شناسی دچار اشتباه شده است. او جلال‌الدین اکبر شاه را در این کتاب جزو پادشاهان شیعه به شمار آورده است، در حالی که به گواهی همه مآخذ، وی نخست سنی مذهب بود و سپس در ایام سلطنت خود آیینی را به نام «دین الهی اکبر شاهی» ارائه داد.^۴ البته اکبر در اطراف خود گروهی از مردان لایق و ممتاز را از هر فرقه و

۱- محافل المؤمنین، ص ۷-۸.

۲- محافل المؤمنین، ص ۱۴.

۳- همان جا، ص ۹۷.

۴- ر. ک: منتخب التواریخ بدایونی، ۲/ ۲۹۳- ۲۹۵. اکبر شاه «دین الهی» را در سال ۱۵۸۲ م. پدید آورد. این دین مبتنی بر اسلام بود و در آن آنچه را که در ادیان دیگر پسندیده می‌داشتند داخل کردند. در این دین بردباری و مدارا نسبت به صاحبان ادیان و مذاهب توصیه شده است. ازدواج

نژاد گرد آورده بود که همه خود را وقف او کرده بودند.^۱ مردان لایقی از شیعیان نیز در خدمت او بودند. اما هر جا لازم بود دستور قتل شیعیان را صادر می‌کرد. از جمله برای خواباندن فتنه و سرکشیهای مخالفان، دستور قتل مرد لایقی چون بیرم خان را صادر کرد. دلیلی که مؤلف بر تشیع جلال‌الدین اکبرشاه اقامه کرده است، هیچ ربطی به مذهب او ندارد، بلکه حکایتی بیش نیست.^۲ به نظر می‌رسد اکبر در مذهب متعصب نبوده است زیرا زمانی که شکایت از دربار ایران در مورد سخت‌گیری مذهب زیاد شد، اکبر شاه‌نامه‌ای توسط ضیاء الملک به شاه عباس اول فرستاد و از او خواست که مردم را در عقایدشان آزاد بگذارد.^۳

از دیگر کسانی که مؤلف او را شیعه شناسانده اورنگ زیب است. حکایتی که مؤلف دلیل بر تشیع او دانسته است، مأخذ معتبری ندارد، وانگهی همه مأخذ دلالت بر آن دارد که اورنگ زیب سنی متعصب و متعصب بوده است و شمار زیادی از شیعیان به دستور او به قتل رسیده‌اند.^۴

اطفال و زناشویی با اقربا و تعدد زوجات ممنوع است. کشتن حیوانات و خوردن گوشت مکروه، سوزاندن زنان بیوه - که رسم هندوان بود - مذموم، صرف مشروبات الکلی مشروط، قمار و فحشا محدود و روزه و حج ممنوع شده بود. پس از اکبر شاه این دین متروک ماند. ← معین، فرهنگ فارسی، ذیل «دین الهی».

۱- ر.ک: کشف هند، ۴۲۷/۱ - ۴۲۸.

۲- دلیل مؤلف بر تشیع اکبرشاه: «اکبر شاه محبّ خاندان بود، چه قاضی نورالله در احوال احمد تنوی نوشته که: اکبر در ۹۹۳ ه. ق. تألیف تاریخ هزار ساله را به او تفویض کرد چون نوشتن تاریخ مذکور به خلافت عثمان رسید، روزی اکبر شاه گفتند: ملاّ احمد، قصّه کشته شدن عثمان دراز نوشته‌ای، مولوی در آن مجلس که مشحون به امرا و اکابر اهل سنت بود، ز روی بدیهه عرض نمود: قصّه کشته شدن عثمان روضه الشهداء اهل سنت است، به کمتر از این التفات نتوان کرد. آن حصرت تبسم نموده، تحسین او فرمودند. ← مجالس المؤمنین، ۵۹۰/۱ - ۵۹۲؛ محافل المؤمنین، صص ۱۶۱ - ۱۶۲.

۳- ر.ک: زندگانی شاه عباس اول، ۲۲۶/۲.

۴- ر.ک: دائرة المعارف مصاحب؛ لغت نامه دهخدا....

نقد مؤلف بر قاضی نورالله شوشتری

از جمله کسانی که مؤلف او را شیعه شناخته و بر قاضی نورالله ایراد گرفته است که چرا او را در جمله اهل ایمان ذکر نکرده و به مذمت او پرداخته است، نظامی گنجوی است. مؤلف در این باره می نویسد: «و از جمله شعرای شیعه که قاضی نورالله متوجه تعریف او در مجالس المؤمنین نگردیده است و در کتاب احقاق الحق به مذمت او پرداخته، نظامی گنجوی است»^۱.

قاضی در احقاق الحق در حسن و قبح عقلی می فرماید که اشاعره می گویند: «از حق تعالی صادر می شود چیزی که قبیح می داند آن را عقل، و اعتقاد ایشان نفی عدالت است از خدا کما صرح شیخهم و شاعرهم نظامی گنجوی حیث قال:

اگر عدل است در دریا و در کوه	چرا تو در نشاطی من در اندوه
اگر در تیغ دوران رحمتی هست	چرا بُرد ترا ناخن مرا دست
اگر بی مهر شد پستان گردون	چرا بخشد تو را شیر و مرا خون ^۲

در این مورد نیز مؤلف در شیعه شناسی دچار اشتباه شده است؛ زیرا به احتمال زیاد نظامی گنجوی سنی شافعی بوده و به هیچ وجه تشیع او به اثبات نرسیده است. علاوه بر این قاضی نورالله فقط بیتهای نظامی را در مورد حسن و قبح عقلی نقل کرده است و به هیچ روی به مذمت او نپرداخته است، چنان که صاحب محافل ادعا کرده است.^۳

از دیگر اعتراضات مؤلف بر قاضی نورالله این است که چرا عبدالرحمان جامی را از جمله اهل ایمان ندانسته است. در این باره گفته است: «تواند بود که جامی شیعه باشد؛ زیرا مشهور عالمیان است که مولانا عبدالرحمان جامی بعد از بازگشت از حج بیت الله در خانه قاضی سمنان چهار بار تبراً نموده است و وصیت کرده است که بعد از او به شیعیان رسانند، تواند بود که مولانا جامی در مقام تقیه بعضی سخنان از او مذکور گردیده باشد و

۱- محافل المؤمنین، ص ۳۱۱.

۲- رک: خمسة نظامی، ۱/۲۴۸؛ احقاق الحق، ۱/۲۷۶.

۳- رک: احقاق الحق، ۱/۲۷۶؛ محافل المؤمنین، ص ۳۱۱.

جناب سید قاضی نورالله بر عقیده باطنی او مطلع نگردیده باشد.^۱
مؤلف دلیل دیگری بر تشیع جامی اقامه کرده و گفته است: «از رباعی که قاضی نورالله در احوال شیخ محمد لاهیجی شارح گلشن راز در تألیفات خود نقل نموده که مولانا جامی در صدر جواب کتابت شیخ نوشته تشیع او معلوم می شود»^۲:

رباعی

ای فقر تو نور بخش ارباب نیاز خرم ز بهار خاطرت گلشن راز
یک ره نظری بر میں قلبم انداز شاید که برم ره به حقیقت ز مجاز^۳

اعتراض مؤلف بر قاضی نورالله وارد نیست؛ زیرا عبدالرحمان جامی به قطع و یقین سنی متعصب و متصلب بوده است و همه مأخذ شیعی و سنی و آثار و اقوال خود جامی گواه صدق این ادعاست. قاضی نورالله در مجالس از کتاب نَفَحَات الْأَنْسِ او تعبیر به نفحات نموده، و در موارد متعدد به شدت از او انتقاد می کند.

از دیگر انتقادات مؤلف بر قاضی نورالله این است که قاضی نورالله در مجالس از دمشق تعریف کرده است.^۴ صاحب محافل بر این مطلب اعتراض نموده، می نویسد: «از قاضی نورالله تعجب است که به تعریف دمشق پرداخته و استدلال فرموده که: محلّ خرابی هست که در آنجا شیعه نزول می نماید. وجه تسمیه این محلّه ظاهراً به خراب آن است که سر مقدس سید الشهدا با عترت اطهار به آن جا نزول فرمود».^۵ سپس مؤلف در تأیید اعتراض خود بر قاضی نورالله روایتی از امالی شیخ طوسی و تفسیر علی بن ابراهیم در مذمت شام ذکر کرده است.^۶

۱- محافل المؤمنین، ص ۳۱۰-۳۱۱.

۲- محافل المؤمنین، ص ۳۱۰.

۳- ر.ک: مجالس المؤمنین، ۱۵۲/۲.

۴- ر.ک: همان جا، ۶۱/۱.

۵- محافل المؤمنین، ص ۱۸.

۶- روایت چنین است: از حضرت صادق علیه السلام مروی است که: «جميع آسمانها و زمینها بر

نخست آن که اعتراض مؤلف بر قاضی در مورد تعریف شام بی وجه است، چون قاضی با استناد به مآخذ گذشته در مذمت اهل دمشق سعی بلیغ نموده و فقط به تعریف محله خراب دمشق که محل اسکان شیعیان در آن زمان بوده، پرداخته است. بنابراین سخن قاضی کاملاً درست است، و نقد مؤلف بر او وارد نیست.^۱ و انگهی احادیث فراوانی در تعریف شام در کتب روایی شیعه وارد شده است. مرحوم مجلسی «الارض المقدسه» را که در سورة مائده/۲۳ آمده است به شام تأویل فرموده است.^۲

دفاع مؤلف از قاضی نورالله شوشتری

مؤلف گاهی هم به دفاع از قاضی برخاسته و پاسخ منتقدان را داده است. از جمله می نویسد: «برخی از دانشمندان در مقام اعتراض برآمده گفته اند: از جناب قاضی نورالله شوشتری تعجب است که شیخ علاءالدوله سمنانی را به «سلطان المتألهین» و «رکن الدین» ملقب ساخته است و در توجیه این سخن شیخ علاءالدوله که گفته است: «امام بن الامام محمد بن الحسن العسکری علیه و علی آبائه الکرام در گذشته است». فرموده: می تواند بود که از مقوله غلط در کشف باشد چنان که شیخ محیی الدین و بعضی از بزرگان این طایفه را در دعوی مهدویت و خاتم الولاية بودن واقع شده، یا غلط در

حضرت سیدالشهدا گریستند، الأ بصره و دمشق. ← امالی شیخ طوسی، ۵۳/۱؛ تفسیر علی بن ابراهیم، ص ۵۹۶؛ بحار الانوار، ۲۰۱/۴۵، ۲۰۵/۶۰؛ محافل المؤمنین، ص ۱۸، ۱۹

۱- سخن قاضی در مجالس چنین است: «... شعرا را در مدح و ذم دمشق اشعار بسیار است و چون ذم او در نظر حقیقت شناس اهم است به ذکر شعری که در آن باب اتم بود اقتصار نمود:

إذا فاخروا قالوا میاه غزيرة	عذاب، و للظامي سلاف موزون
سلاف ولكن السراجين مزجها	فشار بها انخرا يستنشق
فما هي إلا بلدة جاهليّة	بها تكسّد الخيرت و الفسق ينفق
فحبهم جسيرون فخرًا و زينة	و رأس ابن بنت المصطفى فيه عقوا» ←

مجالس، ۶۰/۱

ملاحظه می کنید که این شعر نهایت ذم اهل دمشق است.

۲- رک : بحار الانوار، ۱۸۱/۱۳ - ۱۸۶، ۱۸ / ۱۹۸، ۲۷ / ۲۸۱، ۲۱۰/۶۰.

تشخیص محمد بن العسکری باشد.^۱

همانا در جواب متعَرِّض به قاضی می‌توان گفت که در این خصوص اخبار آحاد واقع گردیده، مثل آنچه عبدالله بن جعفر حمیری روایت کرده: «سَلْتُ اِبَاعَدَ اللّٰه هَلْ فِی کِتَابِ اللّٰهِ مَثَلُ الْقَائِمِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، آيَةُ صَاحِبِ الْحَمَارِ: اَمَاتَهُ اللّٰهُ مَائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ».^۲ و همچنین امام صادق - علیه السلام - فرموده: «و سَمِيَ الْقَائِمُ لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَا يَمُوتُ أَنَّهُ يَقُومُ بِأَمْرِ عَظِيمٍ».^۳ شیخ طوسی در کتاب الغیبه اخبار مزبور را تأویل به موتِ ذکرِ نامِ آن حضرت نموده است.^۴ پس آنچه قاضی در باب شیخ علاءالدوله سمنانی فرموده کاملاً درست است.

مآخذ محافل المؤمنین

استاد گلچین معانی نوشته است: «مؤلف نیمی از مطالب کتاب محافل المؤمنین را از مجالس المؤمنین گرفته و نیم دیگر را از عالم آرای عباسی».^۵ گرچه مؤلف مطالب فراوانی را از این دو کتاب نقل کرده است و ما در پانوشتها بدان اشاره کردیم، اما از مآخذ فراوان دیگری نیز سود جسته است. از آن جمله است: امل الآمل، کتاب الغیبه شیخ طوسی، عالم آرای وحید قزوینی (= عباسنامه)، رساله «شَقُّ الْقَمَر» صابن الدین ترکه اصفهانی، صلحنامه‌ها، اجازه‌نامه‌های علما، رساله «دفع البدعة فی حلّ المتعه»، سِلَافَةُ الْعَصْرِ، دیوانهای شعرا، مصفی المقال، بغیة المرید شیخ عودی، احقاق الحق، جامع الاسرار آملی، رساله «شبهات ابلیس و جواب آن»، اصطلاحات الصوفیه عبدالرزاق کاشی، شرح حدیث دعای کمیل از مولانا مقیم کاشی، رساله نصیری همدانی در جواب علمای هند و نامه علمای ماوراءالنهر و جواب آن و کتابهای تاریخی

۱- مجالس المؤمنین. ۱۳۶/۲.

۲- کتاب الغیبه، ص ۲۶۰.

۳- همان جا، ص ۲۶۰، ۲۸۲.

۴- ر.ک: محافل المؤمنین. ص ۴۱-۴۳.

۵- فهرست کتب خطی آستان قدس رضوی، ۱۶۵/۷.

مقدمه مصححان / سی و نه

و حدیثی دیگر. از آنجا که مؤلف از خانواده‌ای روحانی و جلیل القدر بوده، مآخذ فراوانی در اختیار داشته است؛ زیرا در بسیاری از موارد می‌نویسد: «مسوده فلان نامه یا اثر یا حکم نزد ما موجود است».

معرفی نسخه

متأسفانه تنها نسخه شناخته شده از کتاب شریف محافل المؤمنین - که همان نسخه کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، به شماره ۶۵۷۸ است - ناتمام مانده است و به پایان ترجمه شیخ حرّ عاملی و ذکر نام سید صدرالدین همدانی خاتمه می‌یابد. گویا نویسنده می‌خواسته است ذیل خود بر کتاب مجالس المؤمنین را ادامه دهد، اما به دلایلی که روشن نیست یگانه نسخه موجود از این کتاب به همین جا پایان یافته و این نسخه شریف ناتمام باقی مانده است.

این نسخه به خط شکسته نستعلیق خوش، در اوایل قرن سیزدهم در حدود سالهای ۱۲۰۰ تا ۱۲۱۰ ه.ق. به درخواست فرزند مؤلف فضل الله بن محمد شفیع حسینی نوشته شده است. عناوین به شنگرف و کاغذ آن نوعی ترمه است. نسخه مذکور در ۸۴ برگ ۲۱ سطری نوشته شده است. واقف آن حاج محمدتقی شهابی نظام دفتر، کارمند آستان قدس رضوی است که نسخه مزبور را به تاریخ ۱۰ مرداد ۱۳۲۳ وقف کتابخانه آستان قدس کرده است. واقف در پشت کتاب ترجمه مؤلف و فرزندان وی را نوشته و افزوده است: «... این نسخه حاضر که مسمی به محافل المؤمنین و در زمان کریم خان زند نوشته شده، یکی از آنهاست که به طبع نرسیده چون به مفاد: العبد و ما فی یده کان لمولاه، هر چه دارم از این آستان فیض نشان است، این نسخه را که بالتسبیه کتاب نفیسی است برای استفاده به کتابخانه آستان قدس تقدیم نمودم که عموم بهره‌مند شوند و بنده شرمنده را به دعای خیر یاد فرمایند و انا العبد محمدتقی بن ابوالقاسم الناظم الشهابی ۱۰ مرداد ۱۳۲۳، این نسخه ناتمام است معلوم نیست مصنف تمام نکرده است یا کاتب موفق به استکتاب نشده است».

نکته قابل توجه آن که نسخه موجود محافل المؤمنین در چهار مورد بیاض است: الف - ذیل ترجمه کریم خان زند به قدر یک صفحه و نیم؛ یعنی نصف صفحه

(a-35) و همه صفحه (b-35) سفید است. گویا مسوده مؤلف چنین بوده است. به نظر می‌رسد مؤلف بر آن بوده است که وقایع و حوادث دوران زندیه را که پس از سال ۱۱۹۰ ه. ق. روی می‌دهد و خود شاهد آن است در این جا بگنجاند، اما احتمالاً چنین فرصتی نیافته و مجال بازنگری این بخش از اثرش را پیدا نکرده است.

ب - پایان ترجمه حسین بیک؛ یعنی نصف صفحه (a-38) و همه صفحه (b-38) نیز سفید است.

ج - پایان ترجمه محمدباقر مجلسی؛ یعنی $\frac{3}{4}$ از صفحه (a-51) بیاض باقی مانده است.

د - پایان شرح حال سید علی خان مدنی؛ یعنی نصف صفحه (b-69) و همه صفحه (a-70) بیاض است. گویا مؤلف بر آن بوده است تا در مجالی دیگر بر ترجمه احوال و ذکر آثار مترجم بیش از آنچه آورده است بیفزاید.

کاتب نسخه

برخی از محققان بر این باورند که کاتب نسخه محافل المؤمنین فرزند مؤلف شیخ الاسلام فضل الله حسینی است. از آن جمله است استاد مدرّس رضوی. وی می‌نویسد: «این نسخه به خط فضل الله پسر مؤلف است»^۱. یکی دیگر از محققانی که معتقد است این کتاب را فرزند مؤلف استنساخ کرده است، مهدی بامداد است. وی در کتاب رجال می‌نویسد: «محافل المؤمنین به خط پسرش فضل الله جزء کتب آستان قدس رضوی موجود است»^۲. آقابزرگ نیز می‌نویسد: «آن نسخه محافل المؤمنین بخط ولد المؤلف المیر فضل الله بن محمد شفیع»^۳. اما استاد گلچین معانی می‌نویسد: «به نظر نمی‌رسد که این نسخه به خط فضل الله الحسینی باشد؛ چه او از فضلالی عهد خود بوده و این نسخه که به خط شکسته نستعلیق پخته و صافی نوشته شده، مشحون از اغلاط املایی است از قبیل: «ذوالاحترام»، «الساکن بالقزوین»، «بالفعل»، «سه هزار ازاده توپ»، «ما توجهات» به

۱- مقدمه مجمل التواریخ گلستانه، ص سی و سه.

۲- رجال بامداد، ۴۰۹/۳.

۳- الدرر، ۱۳۰/۲۰.

مقدمه مصححان / چهل و یک

جای «ما لوجهات»، «میاشیر سعادت» به جای «مناشیر سعادت»، «غاری» به جای «قاری»، «سببان» به جای «صبیان» و مانند اینها.^۱ تردید آقای گلچین معانی به قطع و یقین درست است و کاتب نسخه پسر مؤلف نیست؛ چراکه پشت برگ اول نسخه کتابخانه آستان قدس فرزند مؤلف به خط نسخ درشت و زیبا نوشته است: (کتاب مَحَافِلِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ مُؤَلَّفَاتِ أَبِي - طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه - اِسْتَكْتَبْتُهُ لِنَفْسِي وَ اَنَا الْمُؤَدِّبُ الْعَاصِي فَضْلُ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ شَفِيعُ الْحُسَيْنِي، مهر «الراجی فضل الله الحسینی»). از جمله اِسْتَكْتَبْتُهُ لِنَفْسِي روشن می شود که نسخه به درخواست پسر مؤلف - توسط کاتبی خوش خط - نوشته شده است؛ زیرا اگر خودش کاتب نسخه بود باید می نوشت: کَتَبْتُهُ لِنَفْسِي.

شیوه تصحیح

پایه کار ما بر اساس تنها نسخه شناخته شده از کتاب شریف محافل المؤمنین - یعنی همان نسخه آستان قدس که متأسفانه ناتمام مانده - استوار است. پاره‌ای از اجمالها و اشتباهها و ابهامهای راه یافته در متن را با استفاده از کتابهایی که نام آنها را در تعلیقات و حواشی و فهرستها یاد کرده‌ایم، روشن ساختیم و ایرادهای متن را تا آنجا که ممکن بود بر پایه مآخذ کتاب محافل المؤمنین برطرف کردیم. تعلیقات را به انگیزه بهره‌بردن بیشتر خواننده محترم و روشن تر شدن مطالب و رفع ابهامها و اجمالهای راه یافته در متن در پانوشت گنجانیدیم. تا آنجا که میسر شد نامها را مشکول نمودیم تا به تلفظ درست نامها کمک کرده باشیم.

خود نیک می‌دانیم و معترفیم که این اثر از اشتباهها و لغزشها خالی نیست؛ زیرا از این کتاب تنها یک نسخه موجود است و به اصطلاح نسخه شناسان «تک نسخه است» و تصحیح چنین کتابهایی نمی‌تواند خالی از اشتباه باشد. لذا چشم امید به صاحب نظران دوخته‌ایم تا خطاها و لغزشها را با نقدها و نظرهایشان گوشزد فرمایند و ما را از افاضاتشان بهره‌مند گردانند.

چهل و دو / محافل المؤمنین

در پایان از جناب استاد مایل هروی که تصحیح کتاب بر عهده ایشان بود و مقداری از کار را انجام داده بودند، ولی مجال تکمیل و اتمام آن را نیافتند، تقدیر و سپاس فراوان داریم. همکاری حجة الاسلام و المسلمین آقای خزاعی در رفع بعضی ابهامها و اعراب‌گذاری عبارات عربی مورد تشکر و قدردانی است. از مرحوم دکتر ابوالفضل نبئی و آقای عباس کیهانفر که ما را در تصحیح سنورنامه (= سرحدنامه) - که به زبان ترکی است - یاری کردند امتدن فراوان داریم و نیز از دوستان فاضل آقایان: علی رضا دستگردی و مرحوم محمدرضا اظهري که ما را در مقابله نسخه و نمونه خوانی این اثر کمک کردند؛ از صمیم دل تشکر می‌کنیم.

رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا

مشهد مقدس

آذر ۱۳۸۲ = رمضان ۱۴۲۴

ابراهیم عرب‌پور - منصور جغتائی

محافل المؤمنين

[متن]

دیباچه

بسم الله الرحمن الرحيم، و به نستعين

۱۰

ذکر مجالس حالِ مؤمنینِ اخیار، و فکرِ مدارسِ قالِ عالمینِ ابرار، حمد و ثنا و ستایش بی‌منت‌های پرورگاری است جَلَّ شأنه که هادیانِ طریقِ هدایت و شاریانِ رحیق^۱ و لایت را از زلالِ سلسبیلِ خوشگوار عنایتِ بی‌نهایتِ مَلاعیقِ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ مانندِ گلِ سیراب، و از صلصالِ ماءِ معینِ چشمه‌سارِ نظیرِ مرحمتِ اثرِ وَلَا خَطَرَ عَلَی قَلْبِ بَشَرٍ [۱] چون سنبلِ شاداب گردانید که: ﴿وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ﴾^۲ و ساحتِ احوالِ مؤمنین را از رشحاتِ سحابِ فیوضاتِ خودگلشن، و کُلبه‌خاطرِ اهلِ دین را از قَبَساتِ مراحم و لَمَعاتِ مکارمِ خویش روشن، و از خارِ ضلالت و ظلمتِ جهالت رهانید که: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَا بَ﴾^۳.

۱. رحیق: خالص، ناب، بادهٔ ناب.

۲. الرعد ۱۳ / ۲۳.

۳. الرعد ۱۳ / ۲۹.

[۱] حدیث نبوی است - صحیفه‌الرضا(ع)، ۲۶-۲۸؛ امالی صدوق، ۲۵۹، ۳۲۳؛ بحارالانوار،

۳۲۹/۹۳، ۳۳۴؛ ۱۰۰/۱۳، ۱۲۱.

لمؤلفه

جمله اشیا شده پیدا ز تو نور وجود است هویدا ز تو
 رنگِ عدم صیقلِ لُطْفَتِ زدود دستِ کرم پرده هستی گشود
 جودِ تو بگرفت کران تا کران قافله بر قافله فیضت روان
 صبح عنایاتِ تو بی شام گشت دانه انعامِ تو بی دام گشت
 چاکرِ تو هم ابد و هم ازل زان صفتِ ذاتِ تو شد لم یزل
 غیرِ تو کس کی به بساطِ قدم از ره تقدیم نهاده قدم

و صَلَاتِ صَلَوَاتِ وَ تَحِيَّاتِ طَيِّبَاتِ بِرِ رَوَانِ فَيْضِ بَنِيَانِ پيغمبرِ عَظِيمِ الشَّانِي
 ۱۰ که چون در میدانِ سروری و مضمارِ برتری، رایتِ فیروزی آیتش افراخته
 شد، سرورِ قدانِ بستانِ نبوتِ و اِصْطَفَا، و سَهِي قَامَتَانِ گلستانِ صَفْوَتِ و اِجْتَبَاءِ
 را عَلَمِ شریعت، نگون و خَمید، و تا آن که در گلشنِ رسالت و چمنِ نبوتِ گلِ
 همیشه بهارِ دینِ مبین و مَلَّتِ مُسْتَبِينِش شگفته شد؛ حُدَاقِ حَقَائِقِ ادیان و
 بساتینِ آیینِ پیغمبرانِ پُرمرده و افسرده گردید، چو تَسَمَاتِ جانفزا و نَفَحَاتِ
 ۱۵ دلگشا و رِشحاتِ غَمِ زدا که از مَهَبِّ الطَّافِ و مَصَّبِ اعطافش اهتزاز و
 انتصاب یافته به مؤمنینِ اخلاصِ قرین «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ
 أَتْبَعَكَ [الف ۱] مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»^۱ رسانیده، و چو شبنمِ عَطْرُسا و نَفْحَةُ دلارا که
 از گلشنِ انفاسِ قدسیِ اساسش وزیده، دماغِ جانِ مُسْتَنْشِقِينَ روایحِ «إِنَّ
 الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامِ آمِينَ»^۲ را عنبرِ آلودِ مُشْكِ آمود گردانیده.

لمؤلفه

صَلَّ عَلَى نُورِ سَمَاءِ الْعُلَى مَنْ هُوَ نُورِ بَرِيَاضِ الْهَدَى
 مهرِ جمالش چو تُتَّقِ برکشید نورِ نخستین به جهان شد پدید

۱. الأنفال ۸ / ۶۴.

۲. الدخان ۴۴ / ۵۱.

عزّ و علا رتبهٔ اعلاش بود چون ز «دنی» پایهٔ آذناش بود
چارمَلْک مرغِ سخنِ دانِ او صحنِ فلکِ سبزهٔ بستانِ او
خاکِ رهش تاجِ سرِ اولیا تاجِ سرش خاکِ درِ کبریا
چون به نبوّتِ علَمِ افراخت او غلغلهٔ بر چرخِ درانداخت او
آتشی بر خرمنِ موسی فتاد دینِ مسیح از دمِ او شد به باد

۵

و بر آلِ طیبین و ذُرّیّٔ طاهرینِ او باد که وارثانِ دَهِیمِ نبوّت، و حارسانِ مُلک و ملّت، و بنایعِ نهرِ جود، و مفاتیحِ ابوابِ وجودند. خصوصاً به نسخهٔ جامعۀ عالمِ غیب و شهود، و خازنِ نقودِ هست و بود، طلیعۀ لشکرِ خداپرستی، و طلایۀ صبحِ هستی، مَظْهَرِ قدرتِ ازلی، و مَظْهَرِ صنعتِ کَمِ یَزَلی، معمارِ قصرِ دین و مسمارِ دیدهٔ جاجِدین، امامِ محرابِ آفرینش، قبلۀ سجدۀ اهلِ بینش، عقده‌گشای مسایلِ معضلهٔ دین، راهنمای مراحلِ مشکلهٔ اهلِ یقین، اُمُّ الکتابِ ارقامِ الهی، کتابِ المبینِ فیوضاتِ نامتناهی، نیرِ اعظمِ سپهرِ فیوض، هادی طُرُقِ سُنن و فروض، مولای حاضر و غایب، امیرالمؤمنین و امام‌المتّقین علی‌بن‌ابی‌طالب.

۱۰

لمؤلّفه

۱۵

مطلعِ انوارِ صبحِ فیضِ بی‌همتا علی است منشأ آثارِ لطفِ واحدِ دانا علی است
مَظْهَرِ جودِ خدا و مَظْهَرِ اشیا علی است اهلِ دین را در دو عالمِ عروة‌الوثقی علی است
ز آنچه آید در خیالتِ اعظم و اعلی، علی است

تاسمِ نار و جحیم، محییِ عَظَمِ رَمیم کاف، ها، یس، طَه، صاحبِ خُلُقِ عظیم
حادث از او شد حدوث و ظاهر از او شد قدیم او بُود با جملهٔ اشیا آن‌چنان در گلِ شمیم

۲۰

آنچه باشد جملهٔ اسماء، اندرو پیدا علی است

مست وجه‌الله و عین‌الله هم اُمُّ الکتاب لوحِ محفوظ^۱ و قلم، قرآنِ ناطقِ آن‌جناب
چاشنی یابِ نوالش در دو عالمِ شیخ و شاب دستگیرِ روزِ محشرِ دوستان را در حساب

- در طواسین «طا» و در حامیمها هم «حا» علی است
- مبدأ خط است نقطه، حرف شد از آن عیان از الف «با» «تا» به آخر حرفها هریک چنان
صادرِ اوّل چنین باشد به نزدِ عارفان جمله عالم گشته اندر «با» ی بسم الله نهان
خود بیان فرموده آن شه: نقطه در «با» علی است [۱]
- ۵ از برای «اتّما» «بلّغ» بیان ایزد نمود رتبه اش را مصطفی در کُنْتُ مَوْلَاهُ فزود [۲]
«هَلْ أَتَى» و «لَا فَتَى» در شأن او آمد فرود با زبان درهای علم و دست او خیر گشود
والی مُلْک و لایت، شاء دین، مولا علی است
- صاحب «مُلْکاً کَبِیراً»، قدوه روحانیان عرش اعظم، عقلِ اوّل، پادشاه انس و جان
سدره و طوبی چه باشد پیش آن عالی مکان ایستاده بر درش مثل سلیمان، چاکران
کارفرمای دو عالم، والی والا علی است ۱۰
- آیت الله قدرت الله بود وهم «زیتون» و «تین» صاحب میسم، خدیو دین امیر المؤمنین
یعنی [ب ۱] آن فاروقِ اکبر سرورِ اهل یقین ماه برج کتف پیغمبر، امامِ اوّلین
ابن عمّ مصطفی، سلطانِ «أَوْدُنَى» علی است
- ساقی کوثر که جاری گشته از وی سَلْسَبیل در شب اسری، نبی را در سما آمد دلیل
شد به جایی کاندرو انداخت پر را جبرئیل بود مولا و حبیب حق، خداوندِ جلیل ۱۵
ذاتِ او مَمْسُوس با حق شد، از آن حق با علی است
- آدم و نوح و خلیل و انبیای حق تمام گرچه می کردند در ظاهر به هر امری قیام
لیک در باطن اعانت می نمودی آن امام بود حاضر با همه آن خسروِ عالی مقام
رهنمای خضر و یارِ موسی و عیسی علی است
- هست در انجیل و تورات و ذبور انبیا نام پاکش مندرج گردیده با مدح و ثنا ۲۰

[۱] اشاره دارد به سخن امیرمؤمنان علی (ع): «أَنَا النُّقْطَةُ تَحْتَ الْبَاءِ» ← جامع الاسرار آملى، ۴۱۱، ۵۶۳؛ المصباح فی الصّوّف، ۸.

[۲] اشاره دارد به حدیث نبوی: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ رَبِّ! وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَاوِ مَنْ عَادَاهُ» ← سنن ترمذی، ۶۳۳/۵؛ کنز العمال، ۱۱/۳۲۹۱۶؛ مسند احمد بن حنبل، ۳۴۷/۵؛ مناقب ابن المغازلی، ۲۴؛ مناقب خوارزمی، ۱۳۴؛ حلیة الأولیاء، ۲۹۴/۶.

سرورِ مردانِ عالم صاحبِ حمد و لوا قَدْ رَفَعْنَاهُ عَلَيَّا گشته در ذکرش ادا

در کتابِ انفسی اَيْضاً جهانِ آرا علی است

زُویولا یافت صورت، جسم شد مَمَزُوجِ جان شد پدید از نورِ پاکش این زمین و آسمان

دُرهای لفظ [و] معنی جمله از او شد عیان لؤلؤ و مرجان دُرّو بحری بود بس بیکران

چون صدف باشد جهان و گوهرِ یکتا علی است

۵

گلستانِ عالم امکان که خوش با رنگ و بوست سنبِل و نسَرین و گلپایش همه در طربِ جوست

سروها موزون و دلکش، طرح اشجارش نکوست آنچه می خواهد دلت از میوه ها جمله دُرّوست

گلشنِ دنیا و عقبی را چمنِ پیرا علی است

در مَرایا صورتِ واحد چُه گردد جلوه گر عکسها آید به قدرِ آن مرایا در نظر

نیست بر اهلِ حقیقت، سرُّ اینها مُسْتَرّ وقتِ افطارش بسی جا بود آن شه را مَقَرّ

۱۰

غایب از انظار، ولیکن حاضرِ هر جا علی است

می شود حاضر به مُردن، بر سرِ هر کس امام قاضی حاجاتِ خلق و شافعِ روزِ قیام

از گنجه کارِ مُحَبّش کی کُشد حق انتقام هر که باشد در ولایش خلد را گیرد مقام

دادرش این جا و هم در نشأه عقبی علی است

دست زن بر دامنِ حیدر که او شیرِ خداست زوجِ زهرا، صاحبِ دُذُل، شه هردو سراسر

۱۵

بهر این فرهَوَنِ اَمّت، ذوالفقارش چون عصاست چون تو را مولا بود «نکرت»، ز دشمنِ غم چراست

لمعه یابِ صد تجلّی با ید و بیضا علی است

أَمَّا بَعْدُ؛ مخفی نماناد که چون کتابِ فیضِ آیینِ مجالسِ المؤمنین نسخه شریفه ای

است که مبتدی و منتهی را به کار می آید و اساسِ دین و بنیانِ مَنهَجِ اهلِ یقین

را مُحکم می نماید و دیده بصیرت [را] به احوالِ مؤمنین می گشاید، گاه چون

۲۰

عندلیب در بستانِ سخنِ سرایی به هزارستانِ تفسیرِ آیاتِ قرآنی را در ضمنِ

دلایلِ سراید، و زمانی به لسانِ شکرین و زبانِ شیرین از طوطی «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ

الْهَوَى»^۱ آغاز نماید. جواهرِ زواهرِ کلماتِ ائمه هدی را به نحوی در نگین

بیان تَرْصِیع نماید که صَرَافِ جواهرِ سخن در حیرت ماند و زواهرِ عباراتِ حقّه را چنان در شجرِ بیان^۱ جلوه دهد که باغبانِ اندیشه زیاده بر آن تصوّر ننماید. براهینِ قاطعه‌اش هریک در دفعِ شبهه معاندین سیفی است قاطع، و حُجَجِ واضحه‌اش در استضاءتِ دلایلِ شمعی است لامع. الحقّ چنین کتابی

۵ در اسلام تصنیف و تألیف نگردیده. چنان که خود فرموده: [الف ۲]

گلشنی از حقایق است الحق	چمنی از شقایق است الحق
غنچه‌های حدیقه ناز است	تازه گل‌های گلشن راز است
شعله شوقِ جان‌گدازان است	زاده طبعِ پاک زادن است
آفتابی است چشمِ بد رُو دور	آسمانی است پر کواکب و نور
نازنینِ شاهدهی، بری از عیب	جلوه‌گر آمده ز عالم غیب

۱۰

و از ابتدای امرِ اسلام تا به زمانِ سلاطینِ جَنّتِ مَکین صفویّه - اَنَارَ الله بُرْهَانَهُمْ وَ جَعَلَ الله الْجَنَّةَ مَکَانَهُمْ - در تحقیقِ اسامیِ مؤمنینِ عالی‌مقام و شیعیانِ ذوالاحترام بذلِ جهد فرموده شَکَرُ الله سَعِیهِ و قَدَّسَ الله رُوحَهُ. و اِنْ شَاءَ الله تعالی احوالِ خیریتِ مَالِ سعادتِ اَشْتِمَالِ مؤلفِ آن بیان خواهد شد. و

۱۵ قریب به سیصد سال است که از آن تاریخ گذشته، و به نظرِ قاصر نرسیده که

ذکرِ آن اعظامِ دین و محبّانِ خاندانِ طَبِیین را به طورِ کتابِ مجالسِ المؤمنینِ أَحَدِی از دانشمندانِ فصاحتِ قرین به رشته بیان کشیده باشد، لهذا توکلاً علی الله رَبِّ الْعَالَمِینِ و تَوَسَّلًا به ذیلِ خیرالمرسلین و عترته الطَّیِّبِینِ الطَّاهِرِینِ لاسَیَّمَا مَوْلَانَا امیرالمؤمنین والامامِ الْمُسَدَّدِ الْمُؤَيَّدِ مِنْ الله الْمَلِکِ الْمُنَّانِ صاحبِ الْعَصْرِ وَالزَّمان - علیه و علی آبائه الْأَقْدَسِینِ أَلْفُ أَلْفِ سَلَامٍ وَ تَحِیَّه

۲۰ مِنْ الله السَّبْحَان - شروع به آن نمود. و چون هر متاعی را خواهانی باید پا برجا، و هر کالایی را لابد است از راغبی به شرای، خصوصاً قماشِ کاسد تألیف که لابد است از مُشْتَرِی. و در این عصر نه از این کالا و صاحب کالا

خبری، و نه از طالب و خریدار آن اثری است. این مرغ خیال چنان پرواز نموده که با عنقا در یک قاف غنوده، و در یک مرحله راه فقدان پیموده. باز از قاف و عنقا اسمی زیانزد خاص و عام می‌شود، و ازین متاع مطلق اسم و رسمی نیست. همانا چون سلاطین والاشکوه و خوانین دانش‌پژوه به مضمون دعای حضرت خلیل‌الرحمن - علیه التحية والثناء - که: «وَأَجْعَلْ لِي لِسَانًا صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ»^۱، طالب نام نیک بوده‌اند که اسامی سامی ایشان در دفاتر و اوراق باقی ماند؛ چه از اول بدیهیات است که اگر دولت سلیمانی و گنج قارونی باشد به اندک وقتی فانی می‌گردد و اسم باقی می‌ماند، در رواج آن می‌کوشیده‌اند. و در این ایام خوانین ذوی‌الاحترام را همت به تحصیل نان مقصور گردیده، این آثار مُنْطَمِس و مُنْهَدِم شده، حتی بعضی از فضلاء اصفهان - که همیشه آن ولایت در ایام دولت صفویه و غیرهم محل ارباب کمال و موضع صاحبان فضل و افضال بوده - می‌نمود که به هرکه از طلبه می‌رسید بگویند که: «در این ایام تصنیف ارباب طرب بهتر از تصنیف اصحاب طلب است لَلهُ الْحَمْدُ وَالْمَنَّةُ که این عمل خالی از ریا، و عنوان آن آلوده به مدح از اهل دنیا نگردیده، چون شعشة ذوالفقار که مشتمل بر غزوات حیدرکزار و امام ابرار - نظماً و نثراً - به نام نامی آن بزرگوار مرقوم گردیده بود. لهذا این شگرفت‌نامه نامی که محتوی بر احوال شیعیان اخلاص شعار و مؤمنین عالی مقدار است به رسم پیشکش تحفه سرکار امام عصر - که آقای شیعیان است - می‌شود، یعنی خاتم الأئمة و امام الأئمة، نور خورشید فیوضات الهی و مطلع صبح عنایات نامتناهی [ب ۲]، آخرین موج بحر ولایت، معلّم زورق هدایت، شمع حریم این نه فانوس مینافام، و سرو چمن آرای ریاض لیالی و ایام، امیر ارباب فوز و فلاح، سرّ «اللّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ

وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوتٍ فِيهَا مِصْبَاحُ الْمِصْبَاحِ^۱، نگهدارِ زمامِ توسنِ عالم،
 انتظامِ بخشِ امورِ بنی آدم، باعثِ قرارِ زمین و آسمان، سلطانِ والجاه انس و
 جان، مشعلِ طریقِ خلافت و کرامت، و ماوِ آسمان سلطنت و امامت، واسطه
 ایجادِ موجودات و رابطه فرایدِ مجردات به مادیات، عالم از هر طلال
 ۵ سحابِ مرحمتش نصرتِ پیرا، و روزگار از فیضانِ نسیمِ مکرمتش
 طراوتِ افزا، زلالِ روحِ پرورِ اکرامش خشکِ لبانِ وادی حاجات را قایمِ مقامِ
 آبِ حیوان، و ابرِ گوهریزِ احسانش مشتاقانِ لالی متمنیات را نایبِ منابِ
 بحرِ عمان. از خوانِ جودش خلاق به نوالِ مرادات رسیده، و آفتابِ افضالش
 به ساحتِ آمالِ عبادالله تابیده. تنسیمِ نسایمِ صبا و شمالِ نفحه [ای] از جهت
 ۱۰ انفاسِ قدسی اسایسِ اوست که دمیده، و تقاطرِ امطارِ دریا بارِ قطره [ای] از
 محیطِ سخای اوست که متقاطر گردیده. نافه در چین شمیمی از شمامه خُلُقِ
 ملکوتِ آن جنابِ والالقب، و از فروغِ رخسارِ کثیرالأنوارش لمعه ای است
 آفتابِ عالمتاب. مشاطگانِ عرویسِ روزگار، شاهدِ شب و روز به جهتِ او
 کُحلی غازه فام ساخته اند و جلوه فرمایانِ دلبرِ صبا و مسا، گاه تکمه گریبانِ
 ۱۵ پیراهنِ شبرنگ را بسته، و گاهی به ظهورِ سینه سمن زار برای او پرداخته اند.
 معمارانِ قضا طرح این اسایسِ عالی و بنای متعالی را به محضِ وجود
 ذی جود او انداخته اند و کارگزارانِ پیشگاهِ قدر تاروپود امتزاجِ عناصر را در
 دستگاهِ عالم به سببِ اویافته اند. امام الحق، نورالمطلق. سَمی جدّ ماجده
 حبیب الرحمن یعنی حضرت صاحب الامر والعصر والزمان - علیه و علی آبائه
 ۲۰ و آلِه أَلْف التحیة من الله الملك المَنَّان.

لمؤلفه

امام عالم و عادل که گشته او مستور ز دیده ما ز برای مصالحِ جمهور
 مدارِ مقصدِ کارِ جهانیان از اوست برای او تسده حکمِ قضای حق مقصور

- به فرقِ چرخ بود خاکِ پای او چون تاج
غبارِ موکبِ او بهر دیده‌هاست ضرور
- ۵ به باد قهر دهد خاکِ طغیان بر باد
به پاش داری نامحرمان ز بهرِ انساث
- دلِ عدو شود از خوفِ پر ز خونِ چوانار
ز بهرِ دیدنِ رویش به رقص می‌آیند
- اساسِ لهو نمائند به جا به دولتِ او
دمِ مسیحِ نشانش حیات می‌بخشد
- فتد ز نظم جهان شخصِ عقل در حیرت
درونِ بطن بخواند آیه [ی] ز بهرِ ضعیف
- ۱۰ به مهد کرد تکلم: مَنَم ولیّ خدا
نموده بود چهل روز از ولادت خویش
- نسیم عطسه زد و شاه بود ده روزه
چنان به لطف تکلم نمود آن ایام
- برآوری یدِ بیضا شها چُه بعد ازین
شود چو وقتِ ظهورت به لوح، امر شود
- ۱۵ به روزِ حشر جحیم و جان به دستِ تواست
مُحبِّ خویش به غلمانِ انیس می‌سازی
- شها مَنَم که درین آستان، تمامی عمر
که نام من شده «فکرت» ز بس که کردم فکر
- ۲۰ امیدوار است که در مجلسِ پرنور و محفلِ لازمِ السُرور و بزمِ واجبِ الحبورِ آن
شفیعِ روزِ نشور اسمِ این خادم و کلبِ این درگاه، محققِ شفیع بن بهاء الدین محققِ
- الحسینی عاملی شیخ الاسلام، الساکن بالقزوین مذکور، و این تحفه را مِنْ قَبیل
هدیه النَّمْل الی سلیمان در پیشگاهِ بارگاهِ ولایتِ پناه گذرانیده. به
- محافلِ المؤمنین نامیده شد - بمنته وجوده.

افتتاح کتاب محافل المؤمنین

۱۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

افتتاح قلم بدایع آثار، بعد از حمد حضرت کردگار، و نعت احمد مختار، و منقبت ائمه اطهار؛ حقایق نگار فواید این نسخه شریفه - که محتوی بر فواید کتاب رجال است که مدار دین بر آن است - گردید، و از مقوله کتاب حکایات ندانند؛ چه بر هر کسی لازم است که آنچه را که از معالم دین مبین و معارف منہج مستبین تحصیل نماید قایل آن را داند. چنان که حضرت حکیم علیم می فرماید: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»^۱. از معصوم - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - تفسیر این را پرسیدند، حضرت فرمود: «علمه الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ».

۱۵

و در حدیث نبوی - صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - وارد شده که فرمود: «اللَّهُمَّ أَرْحَمْ خُلَفَائِي. قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَنْ خُلَفَاؤُكَ؟ قَالَ: الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي يَرَوْنَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي وَ يَعْلَمُونَهَا النَّاسُ بَعْدِي»^۲. [۱].

۲۰

۱. عبس ۸۰/ ۲۴.

۲. من لا يحضره الفقيه، ۳۰۲/ ۴ ح ۹۱۵: «و يعلمونها... بعدی» را ندارد.

[۱] حدیث نبوی است ← مجلسی، بحار الانوار، ۲/ ۱۴۵-۱۴۴: ۲۲۱/ ۸۹؛ کمرالمعانی،

۲۹۱۶۷، ۲۹۲۰۸، ۲۹۴۸۸ ح/ ۱۰.

و شیخ صدوق - قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ - در آخر کتابِ مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيهَ فرموده: وَ رَوَى: «هَلِ الدِّينُ إِلَّا مَعْرِفَةُ الرِّجَالِ؟» [۱] و از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق مروی است که فرمود: «اعْرِفُوا مَنَازِلَ الرِّجَالِ [مِنَّا] عَلَى قَدَرِ رِوَايَاتِهِمْ عَنَّا.» [۲]

۵ و أيضاً از آن حضرت روایت است که فرمود: «اعْرِفُوا مَنَازِلَ شَيْعَتِنَا بِقَدَرِ مَا يَحْسِنُونَ مِنْ رِوَايَاتِهِمْ عَنَّا.» [۳]

و غیر این احادیث و اخبار بسیار در مدح رجال شریف ورود یافته. و از بعضی احادیث شریفه تعریف کتب و عمل آن نیز مُسْتَنْبَط می گردد. چنانچه در آخر کتابِ مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيهَ و در کتابِ اكْمَالُ الدِّينِ به اسناد از جناب رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - در وصیتی که به مولای مؤمنان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - علیه السلام - فرموده اند، مذکور است که: «يَا عَلِيُّ اعْجِبِ النَّاسَ اِيْمَانًا وَ اعْظِمْهُمْ يَقِيْنًا قَوْمٌ يَكُوْنُوْنَ فِيْ آخِرِ الزَّمَانِ لَمْ يَلْحَقُوْا النَّبِيَّ وَ حُجِبَ عَنْهُمْ الْحُجَّةُ فَأَمَّنُوا بِسَوَادٍ عَلَيَّ بَيَاضٍ.» [۴] و شکی نیست که غرض از این رجال فرقه ناجیه شیعه اند و مطلب از سواد بر بیاض کتب شریفه ایشان است. چنانچه حضرت سیدالشاجدین و زین العابدین در حدیث طویلی در کتاب اكْمَالُ الدِّينِ فی باب النِّصِّ عَلَی الْأَئِمَّةِ مذکور است، می فرماید: «يَا أَبَا خَالِدٍ إِنَّ أَهْلَ زَمَانٍ غِيْبَتِهِ وَ الْقَائِلِينَ بِأَمَامَتِهِ وَ الْمُنْتَظَرِينَ لِظُهُوْرِهِ [ب ۳]. أَفْضَلُ مِنْ كُلِّ أَهْلٍ زَمَانٍ لِأَنَّ اللَّهَ [تعالی ذکره] اعطاهم من العقول و الأفهام و المعرفة ما

۲۰ [۱] این سخن شیخ صدوق (ره) - که ما آن را در من لا يحضره نیاقتیم - تعبیری است مشهور که متأخران نیز آن را تکرار کرده اند. مجلسی آورده است: «أَنَّ الدِّينَ إِنَّمَا هُوَ مَعْرِفَةُ الرِّجَالِ». بحار الانوار، ۲۴/۲۸۶: «عَرَفْتُ أَنَّ أَصْلَ الدِّينِ مَعْرِفَةُ الرِّجَالِ» ← همانجا.

[۲] ← مجلسی، بحار الانوار، ۲/۱۵۰.

[۳] ← همو، همان، ۲/۸۲.

[۴] ← من لا يحضره الفقيه، ۴/۲۶۵؛ مكارم الاخلاق، ۴۴۰؛ اثبات الهداة، ۳/۴۵۳؛ اكْمَالُ الدِّينِ، ۱/۲۸۸؛ منابع المودة، ۴۹۴؛ منتخب الأنوار، ۵۱۳.

صارت [به] الغيبة عندهم بمنزلة المُشَاهِدَةِ وَجَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمانِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَي رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - بِالسَّيْفِ أُولَئِكَ الْمَخْلُصُونَ حَقًّا وَشِيعَتُنَا صِدْقًا وَالدَّعَاةُ إِلَى دِينِ اللَّهِ سِرًّا وَجَهْرًا. [۱]

فایده ثانیه - این که جمعی کثیر و جمعی غفیر که در این کتاب مذکورند، اکثر آنها قبل از ظهور سلطانِ مغفرتِ نشان شاه اسماعیل صاحبِ قران شیعه اثنا عشری بوده اند و حقیقتِ این متمم، مرامِ صاحبِ مجالس المؤمنین است. ۵

فایده ثالثه - آن که در ذیل احوال بعضی که مناسب افتد، مسایلِ امامت که رکنی از ارکانِ اصول مذهبِ شیعه است مذکور می گردد.

فایده رابعه - منافع دیدنِ تاریخ، متمرده ثمر است به نحوی که مؤرخین ۱۰ متوجه شده اند:

ثمرِ اوّل: علمِ تاریخ موجبِ حرّومی و بشاشت است چه حاسّ سمع به مضمونِ مَثَلٍ لَا تَشْبِعُ الْعَيْنَ مِنْ نَظَرٍ وَلَا السَّمْعَ مِنْ خَبَرٍ وَلَا الْأَرْضَ مِنْ مَطَرٍ. [۲] از آن محظوظ^۱ می گردد.

ثمرِ ثانی: آن که علمی سهلُ المأخذ است.

ثمرِ ثالث: آن که استماعِ احوالات نماید، داند که این خبر صدق است و آن خبر کذب. ۱۵

ثمرِ چهارم: آن که عقل را چند مرتبه است: یک مرتبه آن عقلِ تجاری است و به مقتضای کریمه «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْيِهِمُ اقْتَدِهْ»^۲ ملاحظه احوالِ نیکوکاران و بدکاران موجبِ آگاهی او می گردد.

۱. اصل: محظوظ.

۲. لانهام ۹۰/۶.

[۱] ← بحارالانوار، ۳۶/۳۸۷؛ اکمال الدین، ۱/۳۱۹؛ اعلام الوری، ۳۸۴؛ الاحتجاج.

۳۱۷-۳۱۸؛ اثبات الهداة، ۱/۵۱۴؛ حلیه الابرار، ۲/۱۳۸؛ غایة المرام، ۲۰۳؛ منتخب الآثار، ۲۴۳.

[۲] عن أبي عبد الله (ع) قال: «اربعة لا يشبعن من اربعة الأرض من مطر والعين من نظر، والأنتى من ذكر، والعالم من العلم» ← بحارالانوار، ۲۲۱/۱؛ نیز ← همان، ۲۳۰/۷۸.

پنجم: این علم دستورالعملی است که در امور محتاج به مشورهٔ مشیر نیست.

ششم: آن که معرفت اشخاص گذشته به حس میسر نیست بلکه باید به سمع ادراک شود و آن موقوف به این علم است.

هفتم: آن که موجب زیدتی عقل است. چنانچه ابوزرجمهر می گوید که: «علم تاریخ مؤید و معین رای صواب است».

هشتم: ضمایر اصحاب اختیار به سبب مطالعه این فن، مطمئن و برقرار گردد.

نهم: آن که شخصی که مطلع بر اخبار و تواریخ بود، به حصول مرتبهٔ صبر و رضا فایز و بهره مند شود.

دهم: آن که در تغییر حالات گذشتگان چون متذکر گردند که نعمت و نعمت و منحت و محنت را چندان بقایی نیست، و چون سعادت ناجیان و عادلان و شرف درجات این طایفه معلوم فرمایند، از سیرت مذمومه عدول نمایند.

فایدهٔ خامسه - بعضی قصاید غزّاء و تواریخ نادره از شعراء و حکایات غریبه از عرفا که در کتب متداوله نیست در این جا درج شده، و غیر از اینها فواید دیگر از این نسخه می توان یافت. الحق استنساخ آن بر اکثر مردم لازم است؛ چه احوال اجداد کرام ایشان و حقیقت مذهب آبا و اجداد آنها مذکور و مسطور است، خصوصاً اهل جبل العَمَل، که نور محبت خاندان امامت از جنبه ایشان چون مهر انور ساطع و لامع است؛ چه هیچ قریه از آن نیست که جمعی از فضلا و علمای امامیه از آنجا طلوع نکرده باشند. و جمیع اهالی آنجا شیعهٔ خالص اند، حتی نقل جراب و آب مشهور است و شیخ جلیل القدر محققین حرّ العالملی - قدس الله روحه - فرمود که: در عصر شهید ثانی و نزدیک به آن، در دهی از دهات جبل العَمَل هفتاد مجتهد بود. و

جَبَلُ الْعَامِلِ ولایتی [الف ۴] است از اعمالِ شام. و ظاهراً بعضی از قُرَای آن مثلِ بقاع در میان بَعْلَبَکْ و جِمَص و دمشق افتاده. از این جا است که صاحب مُعْجَمُ الْبُلْدَان به واسطهٔ شدتِ اتصال، او را داخلِ بَعْلَبَکْ شمرده، امّا مشهور و اصحّ آن است که داخلِ شام است. [۱]

۵ و در تاریخ مغربی ذکر نموده که جَبَلُ الْعَامِلِ لبنان است و واقع است در جنوبی دمشق شام. طولِ او هجده فرسخ است و عرضِ او نه فرسخ. و وجه تسمیهٔ آن چنان است که عاملة بن سبا پادشاه یمن بانی آن گردید. و نصفِ آن بالفعل در میانهٔ دریا مغمور است و نصف موجود. دیوان مشهور آن زمین است و شیخ جلیل القدر راوندی از حضرت باقر - علیه السلام - روایت نموده ۱۰ در حدیثی که بعد از آن که طوفانِ نوح واقع شد بیتِ اللّٰهی که حج و طواف می نمودند مفقود بود و انبیا حج می کردند و مکانِ آن را نمی دانستند تا آن که حضرت ابراهیم - علیه السلام - مأمور به ساختنِ خانه شد «حَتَّى بَوَّاهُ اللَّهُ لَابْرَاهِيمَ فاعلمه مکانه فبناه من خمسة أجبلٍ ثبیر من حراء و ثبیر و لبنان و جبل الطّور و جبل الخمر». [۲]

۱۵ صاحب قاموس گوید که احادیثِ بسیار در خصوصِ شام وارد گردیده چنانچه عیّاشی در تفسیر خود از داود رقی^۲، از حضرت ابی عبدالله - علیه السلام - روایت کرده است: «إِنَّ اللَّهَ قَالَ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ»، یعنی الشام. [۳]

و شیخ محمّد بن یعقوب الكلینی - طیب الله روحه - از حضرت امام محمد باقر

۱. اصل : + به.

۲. اصل : برقی.

[۱] نسبتِ جبلِ عامل به بعلبک به این صراحت از سوی یاقوت مطرح نشده است ← معجم البلدان، ۴/ ۲۴۹. امّا مؤلف این عبارت را عیناً از مجالس المؤمنین شوشتری، ۱/ ۷۷ گرفته است.

[۲] ← بحار الانوار، ۶۰/ ۲۲۳؛ ۹۹/ ۶۵ به صورت... جبل الحمر.

[۳] ← تفسیر عیّاشی، ۱/ ۳۰۵-۳۰۶؛ بحار الانوار، ۱۳/ ۱۸۲.

- علیه السلام - روایت کرده، قال: «اوحی الله الی موسی ان احمل عظام یوسف

من مصر قبل ان تخرج منها الی الأرض المقدسة بالشام.» [۱]

و شیوخ جعفری در قُرْبُ الْأَسْنَادِ در حدیثی از حضرت امام رضا علیه السلام -

نقل کرده که فرمود: «لَقَدْ اوحی الله تعالی الی موسی أن یُخْرِجَ عظام یوسف من

مصر، الی أن قال: فَلَمَّا اخرجہ طلع القمر فحملة الی الشام فَلِذَلِكَ تحمل

أهل الکتاب موتاهم الی الشام.» [۲]

راقم الحروف مدتها در این متأمل بود که شام اکثر اوقات مسکن

ذوات الاذناب [بود] و مدتها در آن جا سبب مولای متقیان می شد، و اکثر

ایشان ناصبی بودند و بلکه هستند، و بالفعل روز عاشورا را از ایام متبرکه

می دانند؛ چون است که این احادیث و آیات در شأن آن جا وارد شده باشد؟ ۱۰

چون احادیث مزبوره را به جبل العامل تنزیل نمود، لله الحمد رفع شبهات

گردید و از مهبط فیض آله قاضی نورالله - رحمة الله علیه - تعجب است که به

تعریف دمشق پرداخته و استدلال فرموده که: محل خرابی هست که در آن

جا شیعه نزول می نماید، وجه تسمیه این محل ظاهرأً به خراب آن است که

سر مقدس حضرت سیدالشهداء با عترت اطهار به آن جا نزول فرمود. و حال آن ۱۵

که در کتاب مجالس از حضرت صادق - علیه السلام - مروی است که: «جميع

آسمانها و زمینها بر حضرت سیدالشهداء - علیه السلام - گریستند الا بصره

[۱] - اصول کافی، ۱۵۵/۸.

[۲] متن کامل حدیث چنین است: «ولقد اوحی الله تبارک وتعالی الی موسی (ع) أن یُخْرِجَ

عظام یوسف منها فاستدل موسی علی من یعرف القبر فدل علی امرأة عمیاء زمته فسلها موسی ان

تدله علیه فأبیت الا علی خصلتین فیدعوا لله فیذهب بزمانها و یُصَيِّرُهَا لله معه فی الجنة

فی الدرجة التي هو فيها فأعظم ذلك موسی فاوحی الله الیه و ما یُعْظَمُ علیک من هذا اعطها ما سئلت

ففعل فی نودته طلع القمر فحسب الله القمر حتی جاء موسی بموعده فأخرج من النیل فی سبط مرمز

فحملة موسی و لقد قال رسول الله (ص): لا تغسلوا رؤوسکم بطینها ولا تأكلوا فی فخارها فانه

یورث الجنة و یذهب الغيرة فبنا له قد قال ذلك رسول الله ﷺ. فقال: نعم.» قُرْبُ الْأَسْنَادِ، ۱۶۶/۱.

و دمشق»، [۱]

و در تفسیر علی بن ابراهیم مسطور است که حضرت صادق - علیه السلام - فرمود: «لاتقولوا من أهل الشام، ولكن قولوا من أهل الشوم، هم أبناء مصر، لعنوا علی لسان داود و جعل الله منهم القردة والخنازير.» [۲]

۵ فاضل مجلسی - قدس الله روحه - در کتاب بحار الأنوار احادیث تعریف شام را [ب ۴] تأویل به این نموده که: چون مکان انبیای قبل بوده بعد از آن که به حضرت سید الشهداء نگریست مذموم شد. [۳]

و بعد تأویل ظاهر است، چه احادیث از حضرت صادق - علیه السلام - مروی است و آن بعد از مقدمه حضرت سید الشهداء بود. و از شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب تاریخ الخلفاء نقل نموده که: سنه ستین و ثلاثمائة أعلن المؤذنون بدمشق فی الأذان بحی علی خیر العمل بأمر جعفر بن فلاح نائب دمشق للمعز بالله و لم یجتز علی مخالفته أحد. و فی أربع و ستین و ثلاثمائة و بعدها علا الرفض و فاراً بمصر و الشام و المغرب و المشرق، وئودی بقطع صلاة التراویح من جهة العبدی. [۴]

۱۵

۱. اصل: اعین؛ متن برابر تاریخ الخلفاء، ۴۵۹ است.

۲. اصل: فاش، متن برابر تاریخ الخلفاء، ۴۶۳

[۱] لفظ حدیث چنین است: «لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ (ع) بَكَتْ عَلَيْهِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُونَ السَّبْعُ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ مَنْ يَتَقَلَّبُ فِي الْجَنَّةِ وَ النَّارِ وَ مَا يَرَى وَ مَا لَا يَرَى إِلَّا ثَلَاثَةَ أَشْيَاءَ: الْبَصْرَةَ وَ دِمَشْقَ وَ آلَ الْحَكَمِ بْنِ الْعَاصِ.» بحار الانوار، ۲۰۵/۶۰؛ نیز - همان، ۲۰۲/۴۵؛ امالی شیخ طوسی، ۵۳/۱.

[۲] - تفسیر قمی، ۵۹۶؛ بحار الانوار، ۲۳۳/۳۳؛ ۲۰۸/۶۰.

[۳] مجلسی احادیث زیادی در تعریف شام آورده است و گاه ارض مقدس را در قرآن [الارض المقدسة، المائدة، ۲۳] به شام تأویل کرده است - بحار الانوار، ۲۱۰/۶۰؛ ۱۹۸/۱۸؛ ۱۸۶/۱۳؛ ۲۸۱/۲۷؛ ۱۸۱/۱۳.

[۴] - تاریخ الخلفاء، ۴۶۳، ۴۵۹؛ نیز - وفیات الاعیان، ۳۶۱/۱، ۳۷۵؛ تاریخ ابن کثیر، ۲۸۷/۱۱.

[در بیان احوال سلاطین صفویّه]

در بیان احوال شاه والاچاه شاه اسماعیل صفوی

آن ناصرِ مَلّت و دین، و غلامِ به اخلاصِ خاندانِ طیبین، مَظْهَرِ آیاتِ قدرتِ
سُبْحانی، و مَظْهَرِ آثارِ عنایتِ یزدانی، صاحبِ شِیمِ مَلْکِیّه و وارثِ نَهَمِ
قدسیّه، مَا صَدَقَ السُّلْطَانُ الْغَادِلُ كَالْمَطَرِ الْهَاطِلِ [۱]، مویّد به تَأییدِ «قُلْ جَاءَ
الْحَقُّ وَزَقَّ الْبَاطِلُ»^۱، به طلوعِ مَهرِ شمشیرش از اُفقِ نیام والیِ مصر و ششم در
۱۵ پرده توارى نَهان، و از سُطُوعِ لَوامِعِ تیغِ بی دریغش افراسیابِ منشانیِ ترکستان
در زاویه گمنامی نَهان گردیدند. رومیِ اَفْتاب از خوفِ خنجرش التّجا به زنگی
شب بُردی و دشنه به خونِ اَعْدَا تشنه اش خَارِ وجودِ دشمنانِ خاندان را از
صفحه روزگار ستردی. دلِ خاقانِ چین از نَهِیبِ پُردلیش چون نافه پُر خون و
۲۰ دیده تَرکِ ماوراء النهر از صولتِ سنانِ جان ستانش مانند رود جیحون. ایمان

۱. الاسراء ۱۷/۸۱.

[۱] مَثَلِ سائر ست نظیر آن در گفتار علی (ع) به این صورت آمده است: «امامٌ عادلٌ خیرٌ مِنْ
مَطَرٍ وَابِلٍ». شرح جمال الدین محمد خوانساری بر غُرر الحکم و دُور الکلم آمدی، ۱/۳۸۶؛ المعجم
المفهرس لالفاظ غرر الحکم، ۳/۲۶۹۹.

و ایمانیان از او در امان، و افغانِ پُر فغان از او در افغان. در میدانِ مردافکنی
قیصر پیاده به رکابِ ظفرِ انتسابش، و در مقام انتقام صد شیبک در شبکه دام،
مُروّجِ مذهبِ حق یقین، مشیّد اساس دین، صاحبِ قرانِ علویّ نشان شاه
اسماعیل صفویّ موسوی بهادرخان سلطان ابن السلطان حیدر بن سلطان حمید بن شیخ
۵ ابراهیم بن خواجه علی بن صدرالدین موسی بن سلطان شیخ صفی الدین اسحاق که وارث
دَیْهِم سلطنتِ مُلک و ملکوتِ بِالْأَرث و الاستحقاق بوده، از اولاد کرام حمزه
بن الامام العالم موسی الکاظم - علیه التّحیّة و الثّناء - فی تعریفه:

شهی کاسمان پایه تخت اوست	مدارِ فلک تابعِ بختِ اوست	
سکندر شکوهی که دین پرور است	صفِ لشکرش سداً اسکندر است	
۱۰ رُخْش را فروغ از جمالِ علی است	جمالش گلی باغِ آلِ علی است	
سپهر جهان دیده را ماه و مهر	دو چشم اند و او نور چشمِ سپهر	
کفِ او سحابی و پُر از نوال	رُخْش آفتابی ولی بی زوال	
چُنه هست آفتابی چنین بر زمین	چرا مهر تابد ز چرخ برین؟	
فلک گریبند جمالش ز دور	بریزد ز تابِ تجلّی چُنه طور	
۱۵ بُود آفتابِ سپهرِ کمال	الهی کمالش نبیند زوال	
جوادِ به مردانگی و یلی	نبود و نباشد به غیر از علی	
جهان را که تیغش حمایت بُود	نمودارِ دستِ ولایت بُود	
همه زیر دست و زبردستِ اوست	اگر در جهان رستمی هست، اوست	
ممالک که از دادِ عدلش بجاست	خدا دادش و دادِ خداست [الف ۵]	

۲۰ نقل کرده اند که والدۀ سلطان صدرالدین دخترِ شیخ زاهد گیلانی است، و مشهور
است که در روزِ عقدِ شیخ زاهد به طریقی که کس عالی شأنی را تعظیم کنند از
مسند برخاست و نشست. و خواصِ اربابِ اختصاص از سببِ آن استفسار
نمودند، جواب داد که عن قریب از این دو بزرگوار عظیم القدری تولد خواهد
نمود که سلاطینِ روی زمین به او در مقام بندگی باشند. و مزده قدومِ فیضِ

لزوم او به شیخ رسید، فرمود که: این کسی است که شیخ ما در مجلس عقد جهت او قیام فرمود. و شیخ جلیل‌القدر ابو جعفر طوسی در کتاب غیث روایت نموده: عَنِ النَّبِيِّ (صَلَّى) أَنَّهُ قَالَ: «يَخْرُجُ الرَّجُلُ مِنَ الدَّيْلَمِ يَمْلَأُ الْجِبَالَ وَالسَّهْلَ وَالْوُغُورَ خَوْفًا وَ مَهَابَةً وَيُسْرِعُ النَّاسَ إِلَى طَاعَتِهِ الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ وَيُؤَيِّدُ هَذَا الَّذِينَ» [۱] یعنی منقول است از حضرت رسول خدا - صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - که فرمود: (بیرون می‌آید مردی از دیلم که پُر می‌کند آن مرد کوهها و صحراهای هموار و ناهموار را از ترس و هیبت، و می‌شتابند مردمان به سوی طاعتش، خواه مردمان نیکوکار و خواه بدکار، و مدد می‌کند دین مرا).

راقم الحروف این حدیث را احتمال می‌دهد که به اشاره به خروج آن پادشاه و الاجاه بوده باشد که طلوع آن نیر فلک جلال از سامانِ توابع دیلمان بوده؛ چه در تاریخ جهان‌آرا مسطور است که اوّل صباح سه‌شنبه بیست و پنجم رجب در سال هشتصد و نود و دو و به طالع عقرب موافق با طالع امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب - علیه‌التحیّة والثناء - متولّد گردیده و دولت قزلباش و طلوع نیر شاه اسماعیل تاریخ میلاد او واقع گردیده. و در نوروز پیچی ثیل روز چهارشنبه دهم شعبان از موضع اردوی سامان از توابع دیلمان کارکیارا وداع نموده قرین فتح و ظفر به صوب تَوَجَّهَ حَيْثُ شِئْتَ فَاتَكَ مَنْصُورِ لَوَايَ جِهَانُ گشا برافراخت و در سالِ ثانی خروج - که ستّ و تسعمائه بوده باشد - به ترویج مذهبِ امامیه پرداخت. «الحقّ مذهبک» تاریخ آن زمان است. و آن جناب در آن وقت در سنّ صبا بوده و جناب امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - در دیوان اعجاز نشان فرموده:

صَبِيٌّ مِنَ الصَّبِيَّانِ لَا زَائِيَ عِنْدَهُ وَلَا عِنْدَهُ جِدًّا وَلَا هُوَ يَفْقَلُ

از بدایع اسرار غیبی آن که کلمات این بیت مطابق عدد کلام ما هُوَ إِلَّا شاه

۱. اصل: عند جده. مطابق با ضبط دیوان همنسوب به امام علی (ع)، ص ۴۶۲ تصحیح شد.

[۱] در کتاب الغیبه حدیث مزبور دیده نشد. نیز - المصاوغ المحرقة، ۱۶۵.

اسماعیل بن حیدر بن جنید الموسوی است. الحاصل خروج او از دیلمان محقق است. پس معنی حدیث شریف ظاهر گردید.

و تعجب است از فاضل جلیل مولانا محمد خلیل قزوینی - قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ - که حدیث را حمل بر ظهور شاه عباس ثانی نموده و گفته: چون لفظ «دیلم» مشترک است میان محلی از محلات قزوین که دولتخانه مبارکه در آن جا واقع است و الحال به دیلمه کوچه مشهور است و میان طایفه و موضعی که قزوین سرحد آن است. در جواب می توان گفت که: هر محله از محلات قزوین که اتصال به دروازه دارد به اسم آن دروازه خوانده می شود. مثل درب ری و راه چمان و درب صامغان. این دیلمه کوچه نیز از آن قرار باشد که محله ای است که راه دیلمان است. ۵ ۱۰

و حدیث دیگر همان فاضل روایت نموده اند، اَنَّهُ قَالَ: «يَخْرُجُ بِقَزْوِينَ رَجُلٌ اسْمُهُ اسْمُ النَّبِيِّ [ب ۵] يُسْرِعُ النَّاسَ إِلَى طَاعَتِهِ الْمَشْرُوكِ وَالْمُؤْمِنِ يَمْلَأُ الْجِبَالَ خَوْفًا» [۱۱] کافی است.

مجملاً آنچه از سلطان مزبور در باب مذهب تشیع به ظهور رسید ۱۵ از متخیله هیچ سلطان عظیم الشانی خطور ننموده بود. چنانچه المعتضد بالله عباسی که حکم او بر شرق و غرب عالم جاری بود در اربع و ثمانین و مائتین خواست تا بر منابر لعن معاویه کند و صحیفه ای که مخبر بود از مناقب اهل بیت، و مأمون آن را تألیف نموده، بخواند، میسر نشد. و همچنین معزالدوله دیلمی که هریک از برادرانش پادشاه عراق و فارس بودند و خود فرمان فرمای عرب، و ۲۰ در کمال بهادری، در ربیع الثانی سنه احدى و خمسين و ثلاثمائة^۱ خواست تا کلماتی که به طریق کنایه مخبر از لعن ملاعین باشد به در مساجد نقش کند، مقدورش نبود و حسب الصلاح بعضی بر آن قرار یافت که این کلمات را

۱. اصل: ثمانمائة.

بنویسند: لَعَنَ اللَّهُ الظَّالِمِينَ لَأَلِ مُحَمَّدٍ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ. اما این قدر شد که اسم معاویه را بصریح ذکر کنند. و به دستور سلطان محقق‌خاندانه - که قدمت دودمان و قهر و غلبه لشکریانش مخفی و مستور نیست - در تسع و سبعمائه^۱ از صمیم قلب امر فرمود که: در سگه و خطبه اسامی حضراتِ ائمه را ذکر کنند، بعضی از بیم قبول نموده، اهل اصفهان به قدم ممانعت پیش آمده قبول نمی‌کردند تا آن که قریب به بیست هزار سوار مقرر شد که بدان جا رفته متمردان را تأدیب کنند. بعد از آن به زحمت بسیار مقدمِ سُنیان ملا ابواسحاق نامی را گرفته به اردو آوردند و آن مدعا به واسطه حلول اجل سلطان محمد در حیز توقف ماند.

۱۰ و همچنین سلطان حسین میرزای بایقرا در بدو دولتش خواست که در خطبه نامِ همایونِ حضرات را ذکر کنند، از پیش نرفت و هجوم عام به مرتبه‌ای رسید که میرسیدعلی واعظ قاینی را از منبر به زیر کشند، انواع اهانت رسانیدند و هیچ یک از سلاطین صاحب بصیرت بر اجرای این امر توفیق نیافتند. و این معنی در خاطر ایشان مانده، به علین شتافتند تا آن که حضرت شاه غفران پناه به محض تأییدات الهی و توفیقات نامتناهی بر دو امرِ غریب - که هریکی از دیگری آغرب است - موفق گشتند.

۲۰ اول مهم سلطنتِ صوری که از عهدِ امیرالمؤمنین - علیه السلام - تا غایت هیچ یک از علویه در ایران به آن فایز نشده بودند، دیگر در بدو دولت مذهبِ حقی را که در این نهصدسال در پس پرده حجاب مانده بود که ظاهر نمی‌توانستند، بیان نمود به احسن وجهی تمشیت داد. سیم در سنه سبع و تسعمائه که سال سیم ز جلوسِ میمنت مأنوس بود رئیس منابر و وجوه دنانیر به اسامی سامی حضراتِ ائمه هدی و نام نامی آن حضرت مزین شد. و همچنین خطبای اسلام و فرق آنان، زبان به لعن دشمنانِ رسول و آل و اهل

بیت آن سرور گشادند، «قَطَّعَ دَائِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۱.
و در کتب معتبره مسطور است که شیخ شمس‌الدین فخری از تلامذه
صدرالحکماء میرصدرالدین شیوازی است و در اوایل دولت خاقان مغفور
شاه اسماعیل.

لمؤلفه

۵

خدا ننگش کزو چرخ خواهد امان
به کف برق تیغش که لامع بود
نهنگ آر کند یار تیغش در آب
اگر باز قهرش گشاید کمین
۱۰ به خشم آر زند [الف ۶] حمله بر روزگار
به دریا اگر بنگرد از عتاب
گند پوست از فرق جمشید باز
سلیمان کند خاتمش را رکاب
چو گیرد به دست از سرفرو هنگ
۱۵ خجالت برند از جهان تلخ کام
اگر روی تن از طریق نیاز
کند روز ناورد کین از عتاب
سکندر ز آیین روم و زنگ
ز پیکان زره سازدش در مصاف
۲۰ گفش را چه نسبت به ابر بهار
پی مهر دارایی آن جناب
بر آب ار نهد مهر اقلیم گیر
نشان نگینش بر دقرص مهر

چه سهم السعادت بود درگمان
بر اعدای دین نص قاطع بود
شود آب از سهم اوتف به آب
پرد نسر طایر ز چرخ برین
ز هم بگسلد تار لیل [او] نهار
زند آتش از شاخ مرجان در آب
که او سازد از جام وی طبل باز
که گردد ز پابوس او کامیاب
قدح روز بزم و سپر روز جنگ
سکندر ز آیین و جم ز جام
نگردد ز پابوس او سرفراز
سرش پایمال ستم چون رکاب
بسازد اگر جوشنش روز جنگ
ز تیغش کند همچو جوش شکاف
که این دُر نشان است و او دُر نثار
فلک خاتم آید نگین آنتاب
بماند چه طمغا به روی حریر
چو بسوید بر سر نهادش سپهر

ز عدلش همین جغد بی تاب شد که ویرانه چون گنج نایاب شد
ازو گرگ پُرفته اندیده کرد شبانی به دوران او پیشه کرد
علمای اهل سنت از تمامی ولایت ایران فرار می نمودند و در کاشان اثری از
ایشان باقی نماند، و چون مولانا شمس الدین محقق از علمای اهل باطن می بود
۵ فرار ننموده، اهل کاشان در مدّت دوسال ونیم تحقیق مسایل شرعیّه را رجوع
به مولانا می نموده اند و کتب فقهای شیعه در کاشان بهم نمی رسید، مولانا به
مقتضای عقل سلیم در جواب استفتاء اهل کاشان مرقوم می نمود، چون شیخ
علی عبدالعال وارد کاشان گردید فتاوی مزبوره را طلبیده، تمامی موافق قانون
شریعت ائمّه اثنی عشری بود.

۱۰ گویند: هریک از علمای اهل سنت که به أجوبه غیر شافیه در باب خلافت
و تشکیک در ظهور حضرت صاحب الامر و غیر آن از مسائل مختلفه ما بین
فریقین مبادرت می نموده اند، می فرموده که: به برهان قاطع - یعنی شمشیر -
جواب می داده اند. با آن که اکثر علما و دانشمندان این طبقه به حضرت
صاحب الامر - صلوات الله و سلامه علیه - و سایر مسایل مختلفه خود اعتراف
نموده اند چنانچه احمد بن حجر المصری الشافعی در تألیف خود مسمی به
۱۵ الصواعق المحرقة فی الرد علی الرافضیة و الزندقة در ترجمه ذکر مولانا حسن العسکری
- علیه السلام - بیان نموده که از آن حضرت غیر ابی القاسم محمد حجّت ولدی
متولد نگردید و در وقتی که حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - از دار فنا
به دار بقا رحلت فرمود، آن حضرت پنج ساله بود، لکن حق تعالی عطا کرده
۲۰ بود به او حکمت، و نامیده قائم منتظر، به جهت آن که مستور و غایب شده و
معلوم نشد که به کجا رفته [۱] و بعد از آن تصدیق قول شیعه نموده، می گوید:
و از جمله اخباری که وارد شده در حق مهدی - علیه السلام - خبری است که
مسلم و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و بیهقی و غیرهم در صحاح اخراج کرده اند

که: «الْمَهْدِيُّ مِنْ عِثْرَتِي مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ». [ب] [۶] [۱۱]^۱
و همچنین اخراج کرده از صحاح ابوداود و ترمذی و ابن ماجه: «لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدَّهْرِ
الْآ يَوْمَ لَبِغَثَ اللَّهُ فِيهِ رَجُلًا مِنْ عِثْرَتِي [و فی روایة]: مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا
كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا». [۲] و بعد از آن بعضی اخبار دیگر معاضد این نقل نموده.
۵ و محققین طلحه شافعی در تألیف خود مسمی به مطالب السؤول فی مناقب
آل الرسول گفته که: «آنچه وارد شده از احادیث صحیحہ در شأن مهدی -
علیه السلام - همه صحیح است».

و حافظان ابوداود و ترمذی هریک به سند خود از ابی سعید خدری و او از
حضرت رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - روایت کرد: «سَمِعْتُ
رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ - الْمَهْدِيَّ مِنْ أَجْلِ الْجَبَّةِ أَقْنَى الْأَنْفِ
يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا وَ يَمْلِكُ سَبْعًا وَ سِتِينَ». [۳]
و ابوداود به سند خود از جناب امیر المؤمنین - علیه السلام - روایت نموده که
آن حضرت فرمود: «قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ - لَوْ لَمْ يَبْقَ
مِنْ الدَّهْرِ إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ وَ بَعَثَ فِيهِ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي
يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا». [۴] ۱۵

و ترمذی از ابن مسعود روایت کرده که: «قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله
وَسَلَّمَ - لَا يَنْقُضِي الدُّنْيَا حَتَّى يَمْلِكَ الْعَرَبُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَوَاطِيئُ

۱. اصل: سبع.

[۱] ← همان، ۱۶۳؛ نیز ← اثبات الهداة، ۱۸۰/۷؛ کتاب الغیبه تسبیح طوسی، ۱۴.

[۲] برای روایتهای مختلف آن ← کتاب الغیبه، ۱۱۲؛ سنن ابوداود، ۱۰۷/۴؛ معجم احادیث الامام
مهدی، ۱۱۹/۱؛ الصواعق المحرقة، ۱۶۳.

[۳] ← الجامع الصغير، ۶۷۲/۲؛ اثبات الهداة، ۱۸۵/۷؛ بحار الانوار، ۹۰/۵۱؛ منتخب الاثر، ۱۴۳؛

العلل المتناهیة، ۸۵۹/۲.

[۴] ← به منابع مندرج در شماره [۱].

إِسْمُهُ اِسْمِي». [۱]

و ابو محمد یوسف بن یحیی بن علی القدسی الشافعی در تألیف خود مسمی به عَقْد
الذَّرَرِ فِی ظُهُورِ الْمُتَنَظِّرِ گفته که: «احادیث بسیاری علمای اَمّت در کتب خود در
باب بشارت به ظهور صاحب الامر - علیه السلام - روایت نموده اند». و بعد از آن
۵ ذکر احادیث می نماید. [۲]

و احمد بن حنبل در مسند خود از حُذیفه روایت کرده که رسول خدا - صلی الله علیه
و آله وسلم - فرمود: «المهدی رجل من ولدی وَجْهُهُ کَالْكَوْکَبِ الدُّرِّيِّ». [۳]
و احادیث بسیاری ابونعیم در صفت مهدی - علیه السلام - که مطابق با
احادیث اهل البیت - علیهم السلام - است [۴] به اندک تغییری در عبارات از
عبدالله بن عمر و او از رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - و حُذیفه نیز از جناب
۱۰ رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - روایت کرده.

و روایتی که قاضی ابو محمد حسین بن مسعود لغوی در کتاب خود مسمی به
شرح سنّت از مسلم و بخاری و ایشان از ابوهریره و ابوهریره از حضرت رسول خدا
- صلی الله علیه و آله وسلم - روایت کرده که: «قال: قال: رسول الله - صلی الله
علیه و آله وسلم - كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ ابْنُ مَرْيَمَ فَيُكَلِّمُكُمْ وَأَمَّاكُمْ مِنْكُمْ». [۵]
۱۵ منافاتی با احادیث قبل ندارد چه موافق مذهب شیعه ظهور عیسی بن مریم -
علیه السلام - نیز خواهد شد. و امّا آنچه میان ایشان مشهور است که سند او را

[۱] - الصواعق المحرقة، ۱۶۳: کتاب النبیّه، ۱۱۲.

[۲] - عقد الدرر، ۱۸۰، ۱۴۸، ۳۳، ۳۲، ۲۱ و دیگر صفحات که بیشتری احادیث و اخبار
مربوط به غیبت و ظهور حضرت در آن آمده است.

[۳] - الصواعق المحرقة، ۱۶۴: اثبات الهداة، ۱۸۴/۷.

[۴] ابونعیم اصفهانی. سوائ تألیف مستقلی که در باب حضرت مهدی (ع) به نام کتاب
المهدی داشته است. در حلیه الاولیاء، (۳۳۳/۴) در باب حضرت نیز احادیث بسیاری در باره غیبت
و ظهور حضرت آورده است.

[۵] - الجامع الصغير، ۹۷/۲؛ اثبات الهداة، ۱۸۰/۷؛ معجم احادیث الامام المهدی، ۵۱۹/۱.

نسبت به رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - می دهند که: لَا مَهْدِيَّ إِلَّا عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ. [۱] اکثر از علمای ایشان تصریح کرده اند به آن که آن خبر موضوع است چنان که ابن حجر گفته و حدیث لَا مَهْدِيَّ إِلَّا عِيسَى گفته است.

بی‌هی که متفرد است به او محمّد بن خالد، و حاکم گفته است که آن خبر مجهول است و نسائی به آن خبر منکر است و اکثر علمای ایشان به نحوی که مذکور شد با شیعه متفق اند در ظهور آن حضرت در آخر الزّمان. نهایت انکار غیبت آن حضرت می کنند و می گویند: «شخصی بود غیر از امام دوازدهم از ائمه اثنا عشر». چنانچه سبائیه از طایفه شیعه قایلند به این که [الف ۷] «علی کشته نشده و زنده در آسمان است و رعد صوت او است و برق تازیانه او، و زود است که نزول می کند و زمین را پُر می کند از عدل، همچنان که حال پُر شده است از جور». [۲]

و کیسانیه که قایلند به غیبت محمّد بن حنفیه در جبّلی رضوی به مدینه، و خروج او در آخر الزّمان.

و ناووسیّه قایلند به غیبت صادق - علیه السلام - به این نحو و اسماعیلیّه قایلند به غیبت اسماعیل بن جعفر - علیه السلام - همچنان. و واقفیه قایلند به غیبت موسی بن جعفر - علیه السلام - و بعضی دیگر قایلند به غیبت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام. [۳]

بالجمله اخبار متواتره اهل بیت در این که ائمه بعد از رسول خدا اثنا عشرند، در کتب ایشان بسیار است و دو سه حدیث تیمناً نقل می شود.

[۱] ← البدء وال تاریخ، ۱۸۱/۲؛ سنن ابن ماجه، ۱۳۴/۲؛ مستدرک حاکم، ۴/۴۴۰؛ حلیۃ الاولیاء، ۱۶۱/۹؛ مستند الشهاب، ۶۹/۲-۶۸؛ البعث والنشور، ۲۱۱-۲۰۹؛ مقدّمه ابن خلدون، ۲۵۵؛ میزان الاعتدال، ۵۳۵/۳؛ تاریخ بغداد، ۲۲۰-۲۲۱؛ کنز العمال، ۲۶۳/۱۴.

[۲] در باره فرقه سبائیه و آراء و عقایدشان ← فرق الشیعه، ۲۲.

[۳] در باره فرقه های مزبور و آراء آنان در باره مهدویت ← فرق الشیعه، ۲۳، ۶۷، ۶۸، ۸۰، ۸۱.

سَعِيد بن مُسَيَّب از عَبْدِ الرَّحْمَنِ بن حمزه^۱ روایت نموده که فرمود رسول خدا - صَلَّى الله عليه و آله وسلم - به ابن سمره: «إِنَّ عَلِيًّا مِثِّي رُوحَهُ مِنْ رُوحِي وَ طِينَتُهُ مِنْ طِينَتِي وَ هُوَ أَخِي وَ أَنَا أَخُوهُ وَ هُوَ زَوْج ابْنَتِي فَاطِمَةَ - عَلَيْهَا السَّلَام - سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ وَ أَن مِنْهُ إِمَامِي أَمْتِي وَ سَيِّدِي شَبَاب أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ تِسْعَةَ مِنْ وَلَدِ الْحَسَنِ تَأْسَعُهُمْ قَائِمُهُمْ يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ الْأَرْضُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا». [۲]

و سعید بن جُبَیر نیز حدیث طویلی روایت کرده و سُلَیْم بن قُتَیْس هلالی از سلمان فارسی - رضی الله عنه - روایت کرده که آن جناب گفت: «دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ وَ إِذَا الْحُسَيْنَ عَلَى فَخِذَيْهِ وَ هُوَ يَقْبَلُ عَيْنِهِ وَ يَلْتِمُ فَاهُ وَ هُوَ يَقُولُ أَنْتَ سَيِّدُ بَنِ سَيِّدٍ أَنْتَ إِمَامُ بَنِ إِمَامِ أَبُو الْأُمَمَةِ، أَنْتَ حُجَّةُ بَنِ حُجَّةٍ أَبُو حُجَجٍ، تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِكَ تَأْسَعُهُمْ قَائِمُهُمْ». [۳]

و شیخ طایفه محققه در کتاب غیث فرموده: چون ثابت شد که امامت منحصر در ائمه اثنا عشر است و اخبار شیعه و سنی در این خصوص به تواتر پیوست که: «إِنَّهُمْ لَا يَزِيدُونَ وَلَا يَنْقُصُونَ»؛ پس قول دیگران که گویند: در خلفای عباسیه و غیره است خرقِ اجماع مرکب نموده اند. پس خرقِ اجماعِ مرکب جایز نیست. و بعضی از سنّیان چون دیده اند که چاره باقی نمانده، خبری از داود ترمذی روایت کرده اند که: «لَوْ كُنْتُمْ بَيِّنُونَ مِنَ الدُّنْيَا الْيَوْمَ وَاحِدًا لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ فِيهِ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِئُ اسْمَهُ اسْمِي وَ اسْمَ أَبِيهِ اسْمُ أَبِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا». [۴]

۱. اصل: حمزه. در برخی از روایات عبدالرحمن بن سمره ضبط شده است.

[۲] در باره روایت مختلف حدیث مزبور ← بحار الانوار، ۳۶/۲۲۶؛ امالی صدوق، ۱۷.

[۳] برای رویتهای مختلف حدیث مزبور ← کمال الدین، ۱۵۲؛ عیون الاخبار، ۳۱؛ الخصال، ۷۶/۲؛ بحار الانوار، ۳۶/۲۴۱.

[۴] در باره حدیث مزبور و روایات عدیده و متواتر آن ← نقض عبدالحلّیل، ۶ و تعبیقه، ۷؛ الصواعق المحرقة، ۱۶۵؛ اثبات الهداة، ۷/۱۸۰؛ سنن ترمذی، فتن، ۲۶، مسند احمد بن حنبل، ۲/۱۸۲؛

و می‌گویند که در حدیث ظاهر می‌شود که اسم پدر مهدی موعود عبدالله باشد و اسم پدر حضرت صاحب حسن است. پس احتمال می‌رود که مهدی موعود مهدی عباسی بوده که محمّد بن عبدالله منصور است ثالث خلفای عباسیه. علمای امامیه - قدس الله ارواحهم - در جواب فرموده‌اند که: «در این خبر و ۵ سایر اخبار قید اهل بیت و آل رسول شده و مهدی عباسی آل رسول نبوده، و این خبر از موضوعات است».

چنانچه ذهبی از ابن حجر روایت کرده که به این خبر متفرد است محمّد بن ولید مولى بنی‌هاشم، و او واضع این حدیث است. و در این که وضع احادیث بسیار در زمان خلفای بنی عباسیه می‌نموده‌اند شبهه نیست، [ب ۷] چنانچه حدیثی از ابن عباس روایت کرده‌اند: إِنَّهُ قَالَ: مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ أَرْبَعَةٌ مِّنَّا السَّقَّاحُ وَ ۱۰ مِّنَّا الْمُتَذَرُّ وَ مِّنَّا الْمُتَصُورُ وَ مِّنَّا الْمَهْدِيُّ. [۱] و در صورت وقوع حدیث سابق در مقام توجیه حدیث برآمده، گفته‌اند که: اطلاق لفظ «اب» بر «جد» شایع است مثل قول حق تعالی که فرموده: (مِلَّةَ آبَائِكُمْ).^۱ و در این حدیث غرض از حضرت سید الشهداء آبا عبدالله الحسین بوده باشد که آن مهدی از اولاد حضرت امام حسین - علیه السلام - است نه از اولاد امام حسن. از لفظ آیه احتمال دیگر ۱۵ داده‌اند که «ابنه» بوده باشد یا این که او را ولدی باشد عبدالله نام، و منافات به ابوالقاسم ندارد. و همچنان که در روایت خذیفه است.

و فرقه اسماعیلیه که قایلند به این که مهدی موعود ابو محمد عبیدالله ملقب، از احفاد اسماعیل بن جعفر خواهد بود و به این حدیث متمسک‌اند که: عن النبی ۲۰ - صلی الله علیه وسلم - «سَتَطْلُعُ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا عَلَى رَأْسِ ثَلَاثِمِائَةٍ». [۲]

سنن أبی داود، ۱۰۶/۴.

۱. الحج ۷۸/۲۲.

[۱] ← ابن حجر، الصواعق المحرقة، ۱۶۵؛ نیز ← عقد الدرر، ۱۵۰.

[۲] در باره روایات عیدیه حدیث مزبور ← بحار الانوار، ۲۹/۶۶، ۳۰۳-۳۰۴، ۳۱۲-۳۱۳؛

۲۰۴/۹؛ ۲۰۴/۱۷؛ ۲۰۹/۵۲، ۱۸۱؛ معجم احادیث الامام المهدی، ۲۷۲/۱.

و می‌گویند که ظهور او در مغرب در این وقت بود. و حال آن که ارباب تواریخ چهار سال به سیصد مانده خروج او را نقل کرده‌اند. و بر فرض وقوع او در سیصد منافات به اخبار در آخر الزمان دارد و روایت محتاج به ارتکاب تکلف است. مثل «استخدام». و در وقتی که مهدی عباسی در ولایت مغرب ظهور نمود در دویست و نود و شش بود و بنای مهدیه در مغرب زمین سنه ۵ سبع و ثلاثمائه، و انتقال ملک به ولد او قائم در سنه اثنین و عشرين و ثلاثمائه بوده، و انقراض ایشان بعد از آن که سه نفر ایشان در مغرب و یازده نفر ایشان در مصر در سنه پانصد و شصت [و] پنج بوده، اگر ما حدیث را مسلم داریم، می‌تواند شد که گوئیم: خروج حضرت صاحب الامر از دولت خانه خود در آن اوقات بود که به جانب مغرب زمین غایب شده باشد، و مؤید این است وقوع غیبت کبری و انقطاع صغری، و آخر صغری ابوالحسن علی بن محمد السمری (ره) بوده باشد که در سال سیصد و بیست [و] نه هجری به جنة المأوی شتافته.

و مخفی نماناد که توقیت آن حضرت به زمان معین منافی روایات کثیره داله است بر [عدم] معرفت احدی از مردمان بخصوص وقت او، و کذب الوقائون، [۱] چه در بعضی اخبار ظهور آن حضرت در اوتار از سالهای هجری است و بعضی از جمله علما رسائل در این باب نوشته‌اند و اتصال دولت صفویه را به ظهور حضرت صاحب - علیه السلام - مذکور ساخته‌اند، خالی از چیزی نیست چنانچه خلاف آن مشاهده گردید.

۲۰

[۱] بخشی از حدیث است. همه حدیث به صورتهای زیر روایت شده است: یا مُهَرَّمُ: كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ هَلَكَ الْمُسْتَفْعِيُونَ وَ نَجَا الْمُسْتَمُونَ (معجم احادیث الامام المهدی، ۳/ ۳۷۹). عن الفضل قال: سألت ابا جعفر حل لهذا الأمر وقت؟ فقال: «كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ، كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ، كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ» (بحار الانوار، ۵۲/ ۱۰۳-۱۰۴).

و محققین^۱ اهل عرفان مثل شاه نعمت‌الله کرمانی و غیره در این باب به قصاید غرّا پرداخته‌اند و جناب سید در زمان سلطان شاهرخ بوده و وفات در شهور سنه سبع و عشرین و ثمانمائه اتفاق افتاده که از زمان تولد امیر تا تولد شاه غفران پناه شاه اسماعیل شصت و پنج سال فاصله [الف ۸] بوده و قصیده ۵ من اوله الی آخره بیان می‌شود تا عارفان عاقل و عاقلان کامل که رسائل در باب توقیت آن حضرت پرداخته‌اند و به علوم ناقصه جفر و نجوم و رمل و غیرهم قایلند و اخباری که از خاندان نبوت و ولایت صادر شده حمل بر ظاهر می‌نمایند و یا آن که برای خود تأویل می‌کنند و از خبر «انّ احادیثنا صُعْبٌ مُسْتَصَعْبٌ» غافلند، پنبه غفلت از گوش کشیده، دانند که کارکنان عالم غیب حقیقت احوال را به مضمون «وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ»^۲ «وَمَا يَعْلَمُ الْغَيْبُ إِلَّا هُوَ»^۳ کسی را از غیبت از این کارگاه باخبر، و به کلیات امور مستحضر نمی‌سازند اگر بعضی به حدسی صائب برخورد، از مقوله «گاه» باشد که کودک نادان از غلط، تیر بر نشانه زند.

شاه نعمت الله ولی

۱۵

ای عزیزان شور و غوغا در جهان خواهد گرفت
غصّه و غم از زمین تا آسمان خواهد گرفت
شرم و ناموس از خلاق برطرف خواهد شدن
بی‌حیایی در میان مردمان خواهد گرفت
۲۰ مرد از دست زن بد فعل می‌گردد زبون
زن ره بازار و میدان، آن زمان خواهد گرفت

۱. اصل: تحقیق.

۲. الزخرف ۸۵/۲۳.

۳. اشاره است به آیه «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ» الانعام ۶ / ۵۹.

- دشمنِ جانِ پدر گردد پسر از بهرِ مال
دختر از بی‌مهریِ مادر امان خواهد گرفت
چون ز هجرتِ نُهصد و نُه سال و کُتری بگذرد
فاش در عالم همه رازِ نهان^۱ خواهد گرفت
- ۵ در جهان یک کس نمی‌ماند که باشد شادمان
محنت و غم در دلِ پیر و جوان خواهد گرفت
بعد از آن از «آلِ یس» سروری پیدا شود
مذهب و ملت ازو نام و نشان خواهد گرفت
شاه اسماعیل بن حیدر بگردد شهریار
خاکِ پایش در جهان کحلِ عیان خواهد گرفت
- ۱۰ بعدِ چهل سال آن شهنشاهی که نامش برده شد
زین جهان منزل سوی دارالجنان خواهد گرفت
بعد از آن شاهی کند فرزندِ او پنجاه سال
طاوہاسب هم ز نام او نشان خواهد گرفت
- ۱۵ عاقبتِ ترکان به زهرِ غم کنند او را هلاک
او دگر منزل بسوی قدسیان خواهد گرفت
فتنه‌ها خیزد وزین پس دیگری از نسلِ او
از خراسان آید و غم زو امان خواهد گرفت
همچو عباس علی غازی بُود آن شهریار
بعد از آن از نسلِ او آدم مکان خواهد گرفت
- ۲۰ بعد از آن هم اسم جدّ خویش باشد دیگری
زر ز نامش سکه صاحبِ قران خواهد گرفت

۱. اصل: راز و نهان.

چون رود آید به روی کار نیز از صُلبِ او
هم سلیمانِ شوکتی کاخر جهان خواهد گرفت
بعد از آن فرزندی او باشد دگر فرزند او
از حدودِ روم تا هندوستان خواهد گرفت
۵ هم جوانی سرخ‌رو از نسل او پیدا شود

کو چُه اسماعیل دولت رایگان خواهد گرفت
دیگری از صُلبِ او چون ابنِ داود آشکار
این جهان را همچو خاتم در میان خواهد گرفت
ربعِ مسکون را به فرمانِ خدا آن شهریار

۱۰ چون سلیمانِ نبی آن نوجوان خواهد گرفت [ب. ۸]
چون چهل سال او بُود نایب به فرمانِ اله
مهدی صاحبِ زمان روی جهان خواهد گرفت
احتیاجِ آرزوها برطرف خواهد شدن

دهر چون فردوسِ اعلیٰ بوی جان خواهد گرفت
۱۵ من در آن حین در رکابِ شاهِ جان خواهم نشاند
چون غلامانِ توسنِ او را عنانِ خواهم گرفت
هرکه با آلِ علی یک جو عداوت کرده است

آن زمان انگشتِ حسرت در دهان خواهد گرفت
از کلامِ حق و قولِ مصطفیٰ گویم خبر
۲۰ آنچه از امروز تا آخر زمان خواهد گرفت
نعمت‌الله را اگر نادان بداند خارجی

کو بداند هرکه داند گوشِ جان خواهد گرفت

جدول معرفت السلاطین الصفویّه - قدس الله ارواحهم*

اسامی ایشان	سال ولادت	ابتدای سلطنت	سال انتقال	مدت ملک
شاه اسماعیل صاحب قران اوّل [۱]	۸۹۲	۹۰۶	۹۳۰	۲۴
شاه طهماسب [۲]	۹۹۱	۹۳۰	۹۸۴	۵۴
شاه اسماعیل ثانی [۳]	۹۸۴	۹۸۴	۹۸۶	۱۶۶
سلطان خدا بنده بن شاه طهماسب [۴]		۹۸۶	۱۰۰۳	۱۲۰
شاه عباس اوّل [۵]	۹۸۹	۹۹۶	۱۰۳۸	۴۲
شاه صفی اوّل	۱۰۲۱	۱۰۳۸	۱۰۵۲	۱۴
شاه عباس ثانی صاحب قران	۱۰۴۲	۱۰۵۲	۱۰۷۷	۲۵
شاه صفی ملقب به شاه سلیمان [۶]	۱۰۵۶	۱۰۷۷		۲۷
شاه سلطان حسین بن شاه سلیمان [۷]		۱۱۰۴	۱۱۳۴	۳۰

* مؤلف آمیزه‌ای از سلسله‌های صفوی و افشاری را با ذکر سنوات - که بعضاً کاملاً نادرست است - آورده است. اطلاعات او را بر پایه معجم الانساب زامبور (۳۸۸-۳۸۹) تصحیح و تکمیل کردیم.

[۱] اسماعیل اوّل در ۹۰۸ ق. به لقب «شاه» ملقب شد و در ۱۹ رجب ۹۳۰ ق. درگذشت.
 [۲] طهماسب اوّل در ۱۹ رجب به سلطنت رسید و در ۱۵ صفر ۹۸۴ ق. مسموم شد.
 [۳] شاه اسماعیل دوم در ۲۷ جمادی الاول ۹۸۴ ق. به سلطنت رسید و در ۳ ذی الحجه ۹۸۵ ق. مسموم شد.

[۴] محمد خدا بنده در ۳ ذی الحجه ۹۸۵ ق. به سلطنت رسید و در ۹۹۵ ق. درگذشت. بعد از او سلطان میر حمزه چند ماهی به حکومت رسید.

[۵] شاه عباس کبیر در ۹۶۵ ق. زاده شد. نخست در ۹۸۹ ق. در نیشابور با او بیعت کردند و سپس در ۹۹۶ در اصفهان مجدداً با او بیعت شد. او در ۱۹ جمادی الاول ۱۰۳۸ ق. درگذشت.

[۶] سلیمان اول مشهور به صفی ثانی، در نوروز ۱۰۷۹ ق. به نام شاه سلیمان بر تخت نشست.

[۷] او در ۱۴ ذی الحجه ۱۱۰۵ ق. به سلطنت رسید و در محرم ۱۱۳۵ ق. توسط محمود افغان عزل شد و در ۱۱۴۱ ق. توسط همو کشته شد.

ادامه جدول

	۱۱۴۴	۱۱۳۵		شاه طهماسب ثانی [۱]
				سلطان نادرشاه [۲]
				علی شاه [۳]
				ابراهیم شاه [۴]
				شاهرخ شاه [۵]
				شاه سلیمان [۶]

۵

۱۰ چه در قصیده منتهای دولت صفویه را با ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام مقترن ساخته، و حال آن که بعد از انصرام دولت صفویه ظهور سلطان نادرشاه افشار بود که در اواخر دولت او به اهالی ایران، بلکه تمامی ممالک محروسه او بسیار ناخوش گذشت.

و از جمله خبرهایی که داده:

دیگری از صلب او چون ابن داود آشکار این جهان را همچو خاتم در میان خواهد گرفت

۱۵

[۱] او در ۱۴ ربیع الاول ۱۱۴۴ ق. توسط نادرشاه عزل شد. پس از او، عباس سوم (۱۷ ربیع الاول ۱۱۴۴ ق.)، و سلیمان دوم (۸ محرم ۱۱۶۳ ق.)، و اسماعیل سوم (۱۱۶۳ ق.)، و حسین دوم (۱۱۶۶ ق.)، و محمدشاه (۱۲۰۰ ق.) به حیث حاکمان صفوی در تاریخ ایران شهرت دارند.

[۲] نادرشاه، مؤسس سلسله افشاریه در ۲۴ شوال ۱۱۴۸ ق. به حکومت رسید و در ۱۰ جمادی الآخر ۱۱۶۰ ق. کشته شد.

۲۰

[۳] چنین است در اصل، و مراد عادل خان است که در ۲۷ جمادی الآخر ۱۱۶۰ ق. به حکومت رسید و در اول شوال ۱۱۶۱ عزل شد.

[۴] ابراهیم شاه در ۱۷ ذی الحجه ۱۱۶۱ ق. به حکومت رسید و در ۱۱۶۳ ق. عزل شد.

[۵] او در ۸ شوال ۱۱۶۱ ق. به حکومت رسید و در محرم ۱۱۶۳ ق. عزل شد.

[۶] مقصود سلیمان دوم از سلسله صفویه است که در ۸ محرم ۱۱۶۳ ق. به حکومت رسید و چهل روز فرمانروایی داشت و در ۲۳ شوال ۱۱۷۶ ق. درگذشت.

غرض سید سلطنت نواب میرزا سید محمّد ولد مرحوم میرزا داود متولّی روضه رضیه رضویه است که در آخر ملقب به شاه سلیمان گردید. سید دولت او را چهل سال بیان فرموده، راقم الحروف چند سال قبل از آن که نواب میرزا سید محمّد زینت آرای سریر سلطنت گردد از خود معظم الیه استماع نمود که این ۵ فرد را می خواند و تفاخر به سلطنت چهل ساله که خواهد رو داد - می نمود، آخر به چهل روز منجر گردید، بعد از آن تا به حال تحریر در اکثر ایران، دولت دوران عترت زندیه و در خراسان عترت نادریه است و از ظهور امام شیعیان اثری نیست. بلی می توان گفت که چون سید نعمت الله ملاحظه نمود که وجوه دنانیر منقوش به نام نامی حضرت خاتم الائمه صاحب الامر والعصر الزمان بوده ۱۰ چنانچه در این دولت علیه نقش سکه این است:

فرد

شد آفتاب و ماه زر و سیم در جهان از سکه امام بحق صاحب الزمان
لهذا خبر به ظهور حضرت داده باشد به این که بقیه از این دودمان ولایت
نشان صاحب [الف ۹] او رنگ سروری گردیده، متصل به آن دولت علیه
۱۵ گردد. نهایت بعضی علامات در روایات اهل بیت - علیهم السلام - وارد شده
که اذعان آنها داخل کذب الوقائون [۱۱] نیست. مثل خروج دجال، و سفیانی، و
حسنی و صیحه و خسف به مغرب و خسف به جزیره عرب و غیر آنها.
و از جمله چیزهایی که در نزد عوام مستبعد است و بلکه بعضی از
خواص اهل سنت نیز بدان رفته اند، غرابت مدّت حیات حضرت صاحب الامر
۲۰ است و حال آن که قواطع عقلیه و نقلیه هست که چون باید عرصه زمانه هرگز
از وجود معصومی - که خلیفه حق و حجّت خداست - خالی نباشد، جناب
احدیت یکی از برگزیدگان خود را آنقدر عمر شفقت فرماید تا وقتی که
مصلحت در ظهور او بوده باشد.

و عجب تر آن که به بقای حضرت خضر - علیه السلام - که از زمان اسکندر تا به حال باقی است قایلند، و به الیاس قایلند و در آن جناب متوقف. و در کلام حمید مجید ربّانی دعوت نوح هزار و پنجاه سال کم موجود، [۱] و مدّت عمر لقمان دو هزار سال و سه هزار سال در تواریخ مرقوم [۲] و عمر بابازتن که در زمان سلطنت امیر تیمور ظاهر گردیده شرفیاب خدمت رسول خدا شده، در قاموس و سایر کتب لغت مسطور. [۳] و رسیدن علمای نامدار به خدمت آن بزرگوار. مثل مولانا احمد اردبیلی [۴] و سید اسحاق استرآبادی [۵] که اجازه دعای سیفی [۶] گرفته، و مولانا محمد تقی مجلسی [۷] و غیر آنها از علمای کبار به تواتر شایع و ذایع است.

۱۰ به ماهتاب چه حاجت شب تجلی را

- [۱] در باره مدّت دعوت نوح (ع) ← نسخ التواریخ، ۲/۲، ۱۸۳.
- [۲] مورخان گفته‌اند که لقمان از خداوند عمر طولانی خواست. خداوند به او عمر هفت کرکس عنایت کرد و چون عمر هر کرکس ۵۰۰ سال است پس عمر لقمان ۳۵۰۰ سال بوده است ← تاریخ گزیده، ۶۹-۶۸؛ روضة الصفا، ۱/۳۹۰-۳۹۶؛ عقد المرید، ۲/۲۹۲.
- [۳] بابا رتن هندی مکنی به ابوالرضا از شیوخ عرفای هند است که در باره افسانه‌هایی چند معمول بوده است. از حمیه گویند: عمر او یک هزار و چهارصد سال بوده و از حواریان عیسی (ع) بوده و صحبت رسول الله (ص) کرده و در نیمه نخست سده هفتم هجری درگذشته است ← قاموس فیروزآبادی. ذیل رتن؛ تاج العروس، ذیل رتن.
- [۴] احمد بن محمد معروف به مقدّس اردبیلی (د ۹۹۳ ه.ق) مراد است که گفته‌اند: به خدمت صاحب الامر رسیده است ← روضات الجنات، ۱/۷۹؛ فوائد الرضویه، ۲۳-۲۸؛ تنقیح المقال، ۱/۸۰؛ اعیان الشیعه، ۳/۸۰-۸۳؛ ریاض العلماء، ۱/۵۶.
- [۵] بر طبق منابع شیعی، سید اسحاق استرآبادی از شیعیانی بوده است که در راه مکه صاحب الامر (عج) را زیارت کرده و دعای حرزیمانی نزد آن حضرت تصحیح کرده و اجازه روایت گرفته است. ← بحار الانوار، ۵۲/۱۷۵؛ منتهی الآمال، ۲/۴۵۹-۴۶۰.
- [۶] دعای مشهوری است از امیرمؤمنان علی (ع) ← الصحیفة العلویه، ۷۵-۷۶.
- [۷] محمد تقی مجلسی (۱۰۰۳-۱۰۷۰ ه.ق) از دانشمندان مشهور عصر صفوی، که گفته‌اند به خدمت صاحب الامر شرفیاب شده است ← فوائد الرضویه، ۴۳۹؛ اعیان الشیعه، ۹/۱۹۲؛ مرآت الاحوال جهان نما، ۱/۵۷ به بعد.

و بعضی دیگر ملاحظه نموده‌اند که دیگر مجالِ انکار نیست اقرار به ولادت و اعتراف به غیبت نموده، گفته‌اند که: بعد از آن، آن جناب از دارِ فنا به دارِ بقا رحلت نمود و بعد از آن علی بن الحسین البغدادی تا نوزده سال خلعتِ قُطَیْبِت پوشیده، عثمان بن یعقوب الجوینی به این مرتبه فایز گردید. [۱]

۵ و برخی از دانشمندان در مقام اعتراض برآمده، گفته‌اند: از جنابِ قاضی نورالله شوشتری - قدس الله روحه - تعجب است که بعد از آن که قایل را - که شیخ علاءالدوله سمنانی بوده باشد - به سلطان المتألهین و رکن الدین ملقب ساخته در توجیه این عبارت فرموده، غلط در کشف است. [۲] همچنان که شیخ محیی الدین در دعوی بودن او خاتم ولایت نموده [۳] و صدور این قول از غیر شیخ علاءالدوله سمنانی سامعه افروز نگردیده، همانا در جواب متعرض به قاضی می‌توان گفت که در این خصوص، یعنی اخبارِ آحاد واقع گردیده مثل

[۱] نظیر این نظر را برخی از محققان صوفیه داده‌اند. علاءالدوله سمنانی در العروة لأهل الخلوة و الجلوة (۳۶۷) آورده است: بدان که محمد بن حسن العسکری - رضی الله عنه - و عن آباءه الکرام چون غایب شد از چشم خلق، به دایره ابدال پیوست و ترقی کرد تا سید افراد شد و به مرتبه قُطَیْبِت رسید. بعد از آن که علی بن الحسین البغدادی به جوارِ حق پیوست، او قطب شد به جای علی مذکور. و مدفون است در شونیزیه، و نماز بر وی گزارد و برای وی بنشست شانزده سال. بعد از آن به جوارِ حق پیوسته به روح و ریحان، و نماز گردد بر وی عثمان بن یعقوب الجوینی الخراسانی.

[۲] نظیر قاضی نورالله شوشتری در باره رأی علاءالدوله سمنانی نسبت به حضرت صاحب الامر (عج) همان است که مؤلف محافل المؤمنین گفته است ← مجالس المؤمنین، ۱۳۶/۲ - ۱۳۷. ما باید دانست که رأی علاءالدوله سمنانی در باره حضرت حجت (عج) به مرور زمان دگرگون شده است بطوری که آنچه در العروة (۳۶۷) گفته است با آنچه در بیان الاحسان لأهل العرفان در این مورد نوشته است، تفاوت دارد (← مصنفات فارسی علاءالدوله سمنانی، ۱۲۹) و عدول او از رأی نخستش در ملفوظات وی نیز مشهود است ← مقدمه چهل مجلس، صص ۲۷-۲۹.

[۳] در باره ختم ولایت، و نسبت ابن عربی به این مقام ← شرح فصوص الحکم منسوب به خواجه محمدپارسا، ۸۴؛ و نیز رد آن از سوی سید حیدر آملی در جامع الاسرار ۴۳۲ - ۴۴۸.

آنچه روایت کرده عبدالله بن جعفر حمیری از مؤذن مسجد احمر که گفت: سئلت ابا عبدالله هل فی کتاب الله مثل القائم؟ «فقال: نعم، آية صاحب الحمار: ﴿أَمَانَةُ اللَّهِ مِائَةٌ عَامٌ ثُمَّ يَكُونُ﴾»^۱ [۱]

و همچنین روایت کرده فضل بن شاذان به اسناد خود از ابی سعید خراسانی که حضرت ابی عبدالله جعفر صادق - علیه السلام - فرموده: «و سَمِيَ القائم لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَا يَمُوتُ أَنَّهُ يَقُومُ بِأَمْرِ عَظِيمٍ» [۲]

و همچنین حماد بن عبدالکریم از حضرت صادق - علیه السلام - روایت کرده که قال ابو عبدالله: «إِنَّ الْقَائِمَ إِذَا قَامَ قَالَ النَّاسُ إِنِّي [ب ۹] يَكُونُ هَذَا قَدْ بَلَّيْتُ عَظَامَهُ مِنْذُ دَهْرٍ طَوِيلٍ» [۳]

۱۰ و شیخ طوسی - قدس الله روحه - در کتاب غیبت اخبار مزبوره را تأویل به موت ذکر آن حضرت نموده. و مؤید آن است حدیثی که از حضرت جواد روایت شده، ضقر بن ذلف گوید: «عرض کردم به خدمت حضرت جواد که ای پسر رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - لِمَ سَمِيَ الْقَائِمُ؟» قال: لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَوْتِ ذِكْرِهِ» [۴] پس آنچه قاضی در باب شیخ علاءالدوله سمنانی فرموده که ۱۵ کشف را غلط کرده هرگاه می فرمود که عمل به اخبار آحاد کرده و در مقام توجیه و تأویل برنیامده، بر معترض - طیب الله روحه - اعتراض وارد نمی شود؛ چه در میان شیعه علمای نامدار عمل به اخبار آحاد نموده و

۱. البقره ۲/۲۵۹.

[۱] - کتاب الغیبه، ۲۶۰.

[۲] همان، ۲۶۰، ۲۸۲.

[۳] همان، ۲۶۰.

[۴] بخشی از حدیثی است که تمامی آن چنین است: «قال: لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَوْتِ ذِكْرِهِ وَ ارْتِدَادِ أَكْثَرِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ. فَقُلْتُ لَهُ: وَ لِمَ سَمِيَ الْمُنْتَظَرُ؟ قَالَ: لِأَنَّ لَهُ غَيْبَةً» - منتخب الاثر، ۲۲۳؛ حلیه الابرار، ۴/۴۷۷؛ محارر الانوار، ۵۰/۱۱۸؛ ۵۱/۳۰

می نمایند، و اخبارِ آحادِ حجت می دانند. [۱]

الحاصل سلطان مغفور شاه اسماعیل در ترویج دین مساعی جمیله به ظهور رسانیده و به نحوی که سمت تحریر یافت در سنه ۸۹۸ سلطان جلیل الشأن به نزد کارکیا میرزا علی والی گیلان رفته، کارکیا در کمال اعزاز سلوک مسلوک داشته، در سنه ۹۰۵ به سمت آذربایجان حرکت، و در تبریز نزول اجلال نموده به اعلان کلمه طیبه «عَلِیّاً وَلِیّ اللّٰه» قیام، [۲] ورتوس منابر و وجوه دنانیر را به نام نامی ائمه اثنا عشر - علیهم صلوات الله الملك الأكبر - مزین ساخته بنای تولایی و تبرایی گذاشته، به جمع شیعیان خاندان که مخفی بودند پرداخته. در سال بعد یورش میمون به سمت روم اتفاق افتاد، وارد همدان گردید، سلطان مراد بایندری از خوف سلطان خاندان حیدری از همدان به شیراز اراده فرار با هفتاد هزار سوار نمود، سلطان مغفور در مرحله آلمه قولاغی همدان مقاتله نموده، کوزل احمد بایندر - که امیرالأمراء سلطان مراد بود - با ده هزار نفر به قتل رسیده، سلطان مراد به شیراز رفته، کرمان را به عهده محمدخان

[۱] بسیاری از علمای شیعه اممیه به خبر آحاد عمل کرده اند و دلایلی نقی و عقلی بر حجیت خبر واحد عرضه داشته اند. - لغت نامه دهخدا، ذیل خبر: رسائل شیخ انصاری. مبحث خبر واحد.

[۲] درج تعبیر علیاً ولی الله در اذان، مسأله ای است که در زمان شاه اسماعیل صفوی به تجویز علمای شیعه روایی یافت؛ اما باید دانست که این مسأله از دیرباز مَطْمَحِ نَظَرِ عامّه شیعه بوده است. چنان که یکی از ایرادهایی که عبدالجلیل رازی قزوینی از قولِ خصمِ نویسنده مذهب خود یاد کرده، همین موضوع بوده است و عبدالجلیل به این گونه پاسخ اورا گفته است: «...اولاً به مذهب شیعت اگرچه عی را نص و معصوم و بهتر از هر یک از ائمت گویند. مذهب ایشان چنین است که اگر در میان فصول بانگ نماز بعد از شهادتین کسی گوید: أَشْهَدُ أَنَّ عِبّاً وَلِیّ اللّٰه؛ بانگ نمازش باطل باشد و با سر باید گرفت. و نام علی در بانگ نماز بدعت است و به اعتقاد کردن معصیت، و گوینده این در لعنت و غضب خدای باشد». کتاب نقض. ۹۷. باید دانست که شیعه افزودن نام علی (ع) را در بانگ نماز ز روی حبّ به رسول (ص) و خاندان آن حضرت و بر پایه عقیده به وصایت علی صورت داده است نه از روی نقض.

استاجلو و خراسان را به محمودبیک ترکمان مقرر ساخته، و به همان سال آن دو مملکت مفتوح گردیده، اعلان کلمه حقّه در آن جا واقع شده. و در سنه ۹۰۹ لوائ جهانگشا به صوب فارس معطوف داشته، در دویم ربیع الثانی از نوروز آن سال در شیراز نزول اجلال فرموده، خطبای کازرون را که بسیار صاحب مکتب بودند به علت تعصب در مذهب خود به قتل آورده و در ۵ جمادی الثانیه اتفاق مراجعت افتاده، قشلاق در قم واقع شد، ربای اجلال در رمضان از راه دیرکاج به صوب ری حرکت فرموده، [اهالی] قلعه گل خندان و دماوند را به قتل رسانید فتح خوار و سمنان و فیروزکوه فرموده، و کلمه طیبیه را برایشان جاری ساخته. در سنه عشر و تسعمائه به اصفهان ۱۰ مراجعت و به استیصال میر مرثیه واقوام او که متعصب بودند، پرداخته در بیست [و] هشتم جمادی الثانی آن سال به محاصره یزد حرکت فرموده، قتل عام کرد.

و از آن جا ایلغار به طبرستان برده، در دویم شعبان هفت و هشت هزار که تمرّد نموده بودند به قتل رسانیده، مراجعت به یزد کرد. در این وقت قاضی ۱۵ میرحسین میبدی در یزد بود به تیغ بی دریغش گذرانیدند. [۱] و در سنه احدی و عشر و تسعمائه به قزوین و طارم و گیلان عزم گردیده. [الف ۱۰] حسب الاستدعای نجم زمره یورش گیلان موقوف، و در طارم توقف نموده، به تمشیت مهامّ دین و دولت پرداخته، دو سال دیگر به مهامّ آذربایجان و غیره پرداخته، در سال ثالث عشر و تسعمائه عزیمت تسخیر عراق عرب فرمود ۲۰ باریک والی بغداد، قلعه را گذاشته، فرار [کرده] و ربای جهانگشا وارد بغداد گردیده، متوجه زیارت عتبات عالیات عرش درجات گردید، وجوه دنانیر را

[۱] میرحسین میبدی، ادیب، ریاضی دان و عارف قرن دهم هجری در ۹۰۹ ه. ق. کشته شد. او صاحب شرح دیوان منسوب به امیرمؤمنان علی (ع) بوده است به نام مفاتیح سبعه، که مکرراً چاپ شده است.

در آن اماکن فیضِ موطن نیز به نام نامی ائمه هدی منقوش، و رئیس منابر را مزین و محلی به ذکر آن بزرگواران گردانید.

آنچه سالها در خاطر سلاطین با وقار و خوانین عظیم‌المقدار می‌گذشت و میسر نمی‌شد و بسا فرمانفرمایان که به این حسرت سر به زیر خاک برده بودند؛ در این وقت به تأیید الهی و توفیق لایتناهی و اخلاص باطنی سلطان ۵ ذی‌شأن جنت مکان و اعانت ارواح پاک ائمه طاهرین این دولت ابد قرین به او میسر گردید، آنچه را که بایست و شایست، به عمل آورده، اعلام ظفر فرجام را به تنبیه اعراب آن جا شقه گشاد.

و بعد از انصراف به جانب خوزستان و شوشتر و هویزه و سادات مُشعشع آمده، آن ولایات را تمشیت داده، به اعلان مذهب حق جعفری پرداخته، به ۱۰ شیراز مراجعت فرمود. و در سنه خمس و عشر و تسعمائه به سمت شیروان حرکت، و تمشیت مهام آن جا داده. در سنه ست و عشر و تسعمائه به تنبیه شبیک‌خان پادشاه ترکستان حرکت فرموده، بعد از زیارت امام‌الانس والجان علی بن موسی‌الرضا به سرخس متوجه شده، شبیک متحصن به قلعه مرو گردیده، ۱۵ آخر الامر بیرون آمده بهادران اوزبک از دهشت سپاه شوکت پناه در میان خرابه بر بالای هم افتاده، شبیک پامال شده، نفسش منقطع شده، سر او را بریده به نظر اقدس رسانیدند. و فضلالی ترکستان هر یک، که هدایت‌پذیر گردیدند به نوازشات خسروانه سرافراز، و آن که تمرّد نموده مثل شیخ الاسلام خراسان صفی‌الدین احمد بن یحیی بن السعد التفتازانی به واسطه مخالفت مذهب ۲۰ کشته شد. [۱]

[۱] شیخ الاسلام احمد بن یحیی بن سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی مشتب به سیف‌الدین، و معروف به شیخ الاسلام هروی، از احفاد ملاسعد تفتازانی بود که به قول بعضی در حمله لشکر شاه اسماعیل صفوی، و به قول عده‌ای به هنگام ورود شاه طهماسب اول به هرات، در حدود ۹۱۶ ه. ق. به قتل رسیده است. ۷ اعیان‌الشیعه، ۲۰۹/۸، برای اطلاع بیشتر از احوال احمد تفتازانی ۷ مقامات جامی، ۲۴۴: صیدیه، ۵ به بعد؛ ریحانة الادب، ۲۹۳/۳.

و در سنهٔ سبع و عشر و تسعمائه رایاتِ اجلالِ عازمِ تسخیرِ ماوراءالنهر شده، خوانینِ اوزبک از درِ عجز برآمده، تقصیراتِ ایشان را عفو و مقرر فرمود که در بلخ و آندخود و شیرغان و سایر ولایاتِ ماوراءالنهر خطبا به ذکرِ ائمه هدی قیام، و وجوهِ دنانیر به نامِ نامی ایشان مزین گردیده، در سال دیگر امیر نجم را به بخارا تعیین نموده، خود به اصفهان رفت، و امیر نجم به دو فرسخی بخارا رفته محمد تیمور بن شیبک به امداد جانی بیک و عنید آمده امیر بخارا فیصل نیافت و شکست به امیر نجم رو داده. امیر خراسان مغشوش، و تا مشهد به تصرفِ اوزبک برآمده، رایاتِ جهانگشا حرکت نموده از آوازهٔ ورود او عبید اوزبک از مشهد فرار نموده، و تیمور سلطان که هرات را گرفته بود، او نیز فرار نموده ممالکِ محروسه باز به تصرفِ اولیای دولت فاهره برآمده، شیعیانِ اخلاص‌نشانی که ضرب [ب ۱۰] اوزبک را خورده بودند، از میانِ ضعیف‌نوازی آن پادشاه و الاجاه مرهم‌پذیر گردیده در نوروز سنهٔ عشرين و تسعمائه جنگ چالدران با سلطان سلیم خواند کار روم در آذربایجان اتفاق افتاد.

۱۵ و در سنهٔ اربع و عشرين و تسعمائه مازندران مسخرِ اولیای دولت گشته، رستم‌کیا طوقِ عبودیت برگردن نهاده، رواجِ مذهبِ تشیع در آن جا وقوع یافت. و در نهصد و بیست و پنج کیا احمد والی گیلانات قیادهٔ اطاعت برگردن نهاده در آنجا مذهبِ حق شیوع یافت.

و در سنهٔ نهصد و بیست و شش گرجستان مفتوح و وجوهِ دنانیر به نامِ نامی حضراتِ ائمهٔ معصومین منقوش گردید، جزیهٔ پذیر گردیدند.

و آن سلطان و الاشان در نظمِ اشعار طبعِ عالی داشته و به شعرِ ترکی رغبتِ بیشتر می‌فرمود و تخلص به شاه خطایی می‌کرده به جهتِ آن که با سلطان سلیم معاصر بوده و مولانا امیدی در این مطلع اشاره به آن کرده:

قضا در کسارگاهِ کبریایی فکنده طرحِ اسلیمی خطایی

و در سنه ثلاثین و تسعمائه در صباح دوشنبه نوزدهم رجب همای همایون
روح پادشاه ربع مسکون بر اوج شُرُفَاتِ غُرُفَاتِ «جَنَاتِ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ»^۱ نشست به ارواح آباء کرام - یعنی ائمه اطهار - پیوست اَسْكَنَهُ اللهُ فِي
غُرُفَاتِ الْجَنَانِ وَ أَفَاضَ عَلَيْهِ رَشْحَاتِ الْغُرُفَانِ طَابَ مَصْجَعُهُ، مطابق تاریخ
است که از غیب وارد شده. ۵

و بعد از او شاه دین پناه مؤید مِنْ عِنْدِ اللهِ شاه طهماسب [به] ترویج دین مبین،
و تشیید مذهبِ حَقِّ ائمه طاهرین پرداخته.

ذکر احوالِ خیریتِ مآلِ سلطانِ معرفت بنیان شاه طهماسب علیه الرّحمة والغفران

عندلیب نوایانِ گلشنِ بلاغت و چمنِ آرایانِ گلستانِ فصاحت در احوالِ
خیرمآلِ سلطانِ الاشأن شاه طهماسب - علیه الرّحمة و الغفران - که چون عقلی
ثانی از این عقولِ عشره سلسله ذهبیه و طبقه جلیله موسویّه صفویّه ۱۵
- قدس الله ارواحهم - بوده در ترویجِ مذهبِ حق اثناعشری و تشییدِ مبانی دینِ
مبینِ جعفری کمالِ اهتمام می فرموده، دانشمندانِ فطانت آیین و فطانتندانِ
دانش قرین گفته اند که: اگر چه سلطانِ جلیل شاه اسماعیل در تحصیلِ مذهبِ
حق سعی جمیل فرمود و به دست آورد ولیکن شاه طهماسب والا مقدار نگهدارِ
آن گردید، با دل و جان به قدرِ تاب و توان، بیضه شرع را پرستاری نمود. ۲۰

فی تعریفه

زیر بیغش به دست چون آمد کار اندر نگاهداری اوست
گفته اند اهل تجربه به جهان که نگهدار مغربا شد پوست
چه در ایام آن والا مقدار علمای کبار و فضایی نامدار از اطراف و اکناف و

اصْطِقَاع و اَرْبَاع در حوزهٔ ایران جمع و مشغول به تعلیم و تعلّم گردیده، ایشان را به تشریفات لایقه و انعامات سرافراز ساخته، چنانچه در تواریخ مسطور است که بعد از آن شیخ جلیل در مسندِ اجتهاد والی، شیخ علی بن عبدالعالی از عراق عرب به عراق عجم آمده، [۱] به ترویج دین اشتغال نموده، و به تعلیم کتب فقها پرداخت. در آن عصر خاتم حکمای دوران سید مغفور [الف ۱۱] ۵

امیرغیاث منصور شیرازی [۲] به منصبِ صدارت سرافراز، و در حکمت و سایر علوم ممتاز بود. چنانچه شمه‌ای از آن در شرح هیاکل النود و غیر آن معلوم می‌گردد بالجمله سلطانِ عظیم‌الشان شاه طهماسب به شیخ علی عبدالعالی می‌فرماید که شرح تجرید را در خدمتِ میرتلمذ، و میر، قواعد را در خدمتِ آن محققِ ثانی درس بخواند. شیخ شروع به خواندن شرح تجرید فرموده، میر از خواندن قواعد ابا نموده این معنی موجبِ تکدّر آیینهُ خاطرِ شاه دین‌پناه گردیده، میر ادراکِ این معنی نموده از منصبِ صدارت استعفا نموده به جانبِ شیراز روانه می‌شود. و - ان شاء الله [تعالی] - در احوالِ هریک از فضلا آنچه به نظرِ احقر رسیده باشد، نگاشته قلم می‌نماید.

و هر چند که در ایامِ سلطانِ شوکتِ اساس شاه‌عبّاس طُلُوعِ کوکبِ فضلا ۱۵

بیش از پیش بوده، نهایتِ آن نیز از یمنِ برکاتِ شاه‌اسماعیل و شاه‌طهماسب بوده، چه به عنوانِ تشبیه می‌توان گفت که نهالِ این نیکوثر را شاه‌اسماعیل تحصیل

[۱] ابوالحسن نورالدین علی بن عبدالعالی عاملی کرکی، معروف به محقق کرکی و محققِ ثانی (۹۴۰ ه. ق) از مجتهدین مشهور امامیه در عصر صفوی است و شیخ الاسلام و قِبَ خود. آثار مشهور او عبارتند از: نفحات‌اللاهوت؛ جامع‌المقاصد فی شرح القواعد؛ شرح شرایع؛ شرح الفیه؛ صیغ العقود. - عالم‌آرای عباسی، ۱۱۸؛ خلد برین، ۴۲۹؛ حبیب‌السیر، ۶۰۹/۴؛ احسن‌التواریخ روملو، ۲۵۳/۱۲؛ ریاض‌العلماء، ۱۱۵/۴؛ روضات‌الجنّات، ۳۶۰/۴؛ امل‌الآمل، ۱۲۱/۱؛ سفینه‌البحار، ۲۴۷/۲؛ بهجة‌الآمال، ۲۹۳/۴؛ فصوص‌العلماء، ۳۳۵؛ تنقیح‌المقال، ۲۹۵/۲؛ فوائد‌الرضویه، ۳۰۳؛ اعیان‌الشیعه، ۲۰۸/۸؛ مستدرک‌الوسائل، ۴۳۱/۳؛ لؤلؤة‌البحرین، ۱۵۱.

[۲] در بارهٔ او - به همین کتاب، پس از این.

و غرس، و شاه طهماسب چون باغبان در محافظت و خدمت و آبیاری آن مشغول [گردیده]، و در ایام شاه عباس آن درخت طوبیٰ مثال به ثمر نشسته، و آن شجرِ دلگشا ما صدقِ «أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ»^۱ گردیده باشد.

ولادتِ همایونِ او در شهاب آباد اصفهان در صبح چهارشنبه بیست و ششم شهر ذی حجه تسع و عشر به طالع حمل واقع گردیده، جلوس مطابق «ظُلَّ وَبَنَدَةُ شَاهِ وَلَايَتِ طَهْمَاسَب وَ جَايِ پَدَرِ گُرفتِي» یافته اند. در سنه نهصد و سی و شش که جنابِ محقق ثانی همعنای شاه ولایت بود، به سمت خراسان و ماوراءالنهر حرکت فرموده، عیدالله خان اوزبک را دفع نموده، در سنه نهصد و سی و نه که سنّ شریف به سرحد بیست رسیده بود از جمیع مناهای توبه فرموده تمام سپاه را از شراب و قمار و بیت اللطف و چرس و بنگ و سایر مسکرات و معاجین حرام منع و زجر فرموده، هر ساله مبالغی خطیر اجاره دیوانی آنها می شد، از انتفاع آنها چشم پوشیده، نفس نفیس از آرایش تلذذ و هوئی به موجب وعده کریمه «وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى، فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى»^۲ اجتناب نموده، بعضی از خاصان قدیم آن آستان مثل خواجه شاهقلی وزیر قورچیان به واسطه ارتکابِ خمر به قتل رسیده، در ایام سلطنت او هیچ کس را یارای فجور نبود.

فی تعریفه

چنان منع می شد که در روضه، حور فراموش کرد از شراب طهور و در سال بعد که سنه اربعین و تسعمائه بوده باشد به برکت دین داری و توبه و انابه و زاری به درگاه باری، سلطان سلیمان خواندگار روم با جمعی غفیر به مضمون «وَ حُسَيْنٌ إِسْلِيمَانٌ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ»^۳ تا سلطانیه وارد گردیده،

۱. ابراهیم ۲۴/۱۴.

۲. النازعات ۴۱/۷۹.

۳. النمل ۱۷/۲۷.

آن شاه دین پناه را زیاده از هفت هزار کس در رکاب حاضر نبود و سه هزار اسب در اردوی معلاً داشته، چون منزل همایون آن سلطان و الاشان به ابهر و قراآغاج تعیین می‌یابد که نزدیک به اردوی پادشاه روم باشد، هزار سوار به اتفاق محمدخان ذوالقدر فرار، و ملحق به اردوی روم گردیده، روز دیگر جمعی ۵ کثیر با قیاس‌سلطان و بی وفایان دیگر فرار به سمت روم^۱ نموده آن بزرگوار به مضمون «فَأَصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ [ب ۱۱] مِنَ الرُّسُلِ»^۲ پای ثبات برقرار داشته، گویند: در چنان وقتی که سپاه دشمن قریب به پانصد هزار نفر در دو منزلی بوده و آن سلطان پاک اعتقاد با دو - سه هزار نفر در مقابله نشسته، به خدمت شیخ علی عبدالعال عرض می‌نماید که چه باید کرد، سپاه دور و دشمن نزدیک است. اگر از مقابل برخیزم تمام ولایات شیعه باز میل به تسنن نموده، سرکردگان عظیم رفته‌اند رعایا به طریق اولی خواهند طریق ارتداد پیمود، و اگر بنشینم سه هزار نفر با پانصد هزار نفر چگونه معارضه تواند نمود!

شیخ جلیل می‌فرماید: علاج آن است که به مضمون «فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ»^۳ باید دست بر دامن دعا زد، و از جناب احدیت رفع و ظفر خواستن. شاه دین پناه ۱۵ می‌فرماید که کار از دعا گذشته و اسباب ظاهری در نور دیده شده. شیخ را از این سخن ناخوش آمده، موجب مراجعت او به جانب عراق عرب می‌گردد. بالاخره^۴ از یمین دعای آن شیخ بزرگوار، و اخلاص باطنی آن شاه و الامقدار، و به برکت ائمه اطهار در اواخر میزان و اوایل عقرب - که عین خوشی هوای سلطانیّه است - آیت غضب حضرت کردگار ظاهر گردیده، ۲۰ سرمای سردی می‌شود که دست و پای رومیان از کار و رفتار بازمانده و اکثر

۱. اصل: رومی.

۲. الاحقاف ۳۵/۴۶.

۳. الذاریات ۵۰/۵۱.

۴. اصل: بالاخیره.

دواب و آنعام آن فرقه «كَالْآتِغَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»^۱ به چراگاهِ عدم رفته، فردای آن روز سلطان سلیمان حرکت کرده، به جانبِ بغداد روانه گردیده، آن سلطان به تأییدِ مشحون به مضمونِ «وَإِنْ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ»^۲ به لطفِ غیبی [و] عنایتِ کارکنانِ عوالمِ لاریبی مظفر و منصور گردیده، در همان سال شیخ والا نژاد به فرادیسِ جنان انتقال می یابد، «مقتدای شیعه» موافق تاریخ است. [۱]

۵ و در سال نهصد و چهل و چهار مرتبه دیگر با عبیدالله خان اوزبک محاربه نموده او را شکست داده، فتح قندهار رو داد. و در سال نهصد و شش و شش فتح تفلیس نموده اعلانِ کلمه حق در آن جا نموده. در سال نهصد و پنجاه و یک همایون پادشاه هند به رکابِ ظفر انتساب آمده دوازده هزار نفر سپاه گرفته، روانه هند [شده] و فتح نموده. در آن ولایات نیز شیعیانِ اخلاص نشان از تقیه برآمدند. و در سنه نهصد و شصت و یک مصالحه با سلطان سلیمان نموده. و در سنه نهصد و شصت و پنج امرا و اعیان حضرت از کل مناهی توبه کرده، این قطعه در آن تاریخ وارد شده در توبه شاه:

سلطان کشور دین طهماسب شاه عادل سوگند داد و توبه، خیل و سپاه دین را
 ۱۵ تاریخ توبه دادن شد توبه نصوحا سر الهی است این، منکر مباش این را
 القصه تمتع عمر شریف را به ترویج شریعت عزّا و توقیر علما و تعظیم فضلا

۱. الاعراف ۱۷۹/۷.

۲. الصافات ۱۷۳/۳۷.

[۱] مقتدای شیعه به حساب جمل ۹۴۰ ه. ق. است و ماده تاریخهای فوت عی بن عبدالعال به عربی و فارسی این گونه است:

۲۰ - ثم علی بن عبدالعالی - محقق ثمان وذوالمعالی
 - بالحق امحی السنه الشنیعة - للفتوت قیل: مقتدای شیعه
 - افسوس که رفت مقتدای شیعه - آن هادی دین و پیشوای شیعه
 تاریخ وفات او چو جستم ز خرد گفتا که بجو ز مقتدای شیعه
 ← فوائد الرضویه، ۳۰۶؛ خلاصة التواریخ قاضی احمد، ۹۴۷/۲؛ نکمة الاخبار عبدی بیگ، ۷۹، ۸۰؛ احسن التواریخ روملو، ۳۳۱.

گذرانیده در زمانِ دولتِ او آسایش عبادالله و ترفیه رعایا و برابا به مرتبه [ای] رسیده بود که گویند با آن دولت و شوکت و جلال چنان رئوف و رحیم بوده که زنان کلافه ریسمان به نذر سرکار او آورده، خود بدونِ موانع حجاب فیض یاب حضور موفور السرور او گردیده، عرایض خود را به پیشگاه جلال آن پادشاه بی همال می رسانیده اند. از جمله زنی [الف ۱۲] در قزوین از دست شوهر خود عرض، و آن پادشاه والجاه تایی گفتن خود را که نعل طلا داشته به زن می دهد که این را ببر و به فرقی شوهر خود زده، بگو که حسب الامر پادشاه مقرر است که تغییر سلوک داده، سوء رفتار خود را موقوف نماید. زن کفش را بُرده، به شوهر نموده گفتگوی ایشان از راه عُسرت بوده و از فقر و فاقه، نعل ایشان در آتش بوده، همان لحظه نعل را فروخته به مصرف می رسانند و کفش مزبور تا به اوایل زمان نادری در آن سلسله باقی بوده که تاج سر اعتبار خود کرده، ضبط نموده بودند.

و در امر به معروف و نهی از منکر به نوعی مبالغه فرمودند که قصه خوانان و معرکه گیران در اموری که در او شائبه لهو و لعب باشد، ممنوع گشته، پانصد تومان تریاق فاروق که در سرکار خاصه شریفه بوده، حل کردند.

و آن حضرت به خیرات و مبرات راغب بوده به جهت مولود هریک از حضرات چهارده معصوم - علیهم السلام - مبلغی معین نذر فرموده بودند و هر ساله وجه مولودی را به یک طبقه از سادات عظام محال یقین التشیع می دادند که در میان ایشان قسمت می شد. و در اکثر بلاد اعظم و شهرهای معتبر نان تصدق فرموده به فقرا و محتاجان ذکور و اناث و بینوایان آن شهر می داده اند.

در بلاد شیعه به تخصیص مشهد مقدس معلّا و سبزوار و استرآباد و قم و کاشان و یزد و تبریز و اردبیل چهل نفر از ایام ذکور و چهل نفر از اناث ملبوس و مایحتاج تعیین فرموده، معلّم و معلّمه شیعه مذهب پرهیزگار قرار داده،

در هنگام بلوغ هر کدام را با دیگری تزویج داده، غیر بالغی در عوض می‌آوردند.

و موازی سی هزار تومان شاهی عراقی وجوه شوارع را بر وفق خوابی که حضرت صاحب - علیه السلام - را دیده بود در سال اثنی و سبعین و تسعمائه ۵ بخشیده، مال محترفه و مواشی و مراعی اکثر ممالک، خصوصاً محال شیعیه به تخفیف رعایا مقرر گردیده، از دفاتر اخراج نموده بعد از مستنصر بالله هیچ پادشاهی در اسلام پنجاه و چهار سال سلطنت نکرده بود و پیوسته در محفل خلد مشاکل به مضمون «زَيَّنُوا مَجَالِسَكُمْ بِذِكْرِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ». [۱] علمای دانشمند به ذکر اخبار و احادیث در شأن آن بزرگوار مشغول، و مداحان قصید و غزلیات در فضایل آن جناب و سایر ائمه اطهار می‌خوانده‌اند. ۱۰ و می‌فرموده که در آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا»^۱ به صیغه جمع اشاره به علی بن ابی طالب - علیه السلام - و اولاد اوست. [۲]

الحق آن پادشاه دین پرور استدلال صحیحی نموده. و مولانا محمد خلیل قزوینی [۳] مؤید این سخن در شرح کافی فرموده که مراد به ایمان در آیه شریفه تابعین آمین از غلط در افتاء و قضاست و این صفت مخصوص اولاد طیبین و عترت طاهرین آن حضرت است که احکام ایشان از روی ظن و گمان نبوده. و مفسرین شیعیه و سنی در شأن نزول آیه شریفه نقل کرده‌اند که آیه در شأن

۱. المائدة ۵۵/۵.

[۱] بحار الانوار، ۱۹۹/۳۸.

[۲] بیشترین مفسران نزول آیه شریفه مزبور را در شأن علی (ع) دانسته‌اند و البته به نام «اولاد» آن حضرت اشاره نکرده‌اند. برخی مانند حثائی شأن نزول آیه مزبور را در حق جمیع مؤمنان دانسته‌اند - زمخشری، کتاف، ۶۲۳/۱-۶۲۴؛ قوشچی، شرح تجرید، ۳۶۸-۳۶۹؛ تفسیر بیضاوی، ۲۸۰/۱-۲۸۱؛ الثبان، ۵۵۹/۳.

[۳] ملا خلیل بن غاری قزوینی (۱۰۸۹-۱۰۰۱ ه. ق.) از دانشمندان مشهور عصر صفوی است صاحب دو شرح فارسی و تازی بر کافی به نامهای صافی و شافی. - ریاض العلماء، ۲۶۱/۲؛ عوائد الرضویه، ۱۷۲؛ فصوص العلماء، تنکابنی، ۲۶۳-۲۶۵.

حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - علیه السلام - ورود یافته.
و قوشچی در شرح تحرید گوید: «اتَّفَقَ الْمُفَسِّرُونَ عَلَى أَنَّهَا [ب ۱۲] نَزَلَتْ فِي
عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

قاضی بیضاوی گوید: اَنِّهَا نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ.

۵ و زمخشری در کشف گوید: اگر گوید کسی که این آیه در شأن علی بن ابی طالب
وارد شده به لفظ جمع چگونه جایز است؟ می‌گویم من: سبب آن که به لفظ
جمع واقع شده هر چند علی بن ابی طالب (ع) شخص واحد است برای آن که
مردمان رغبت در آن نموده به ثواب برسند. [۱]

و ثعلبی از علمای سنت در تفسیر خود روایت نموده که بعد از آن که
جناب علی بن ابی طالب - علیه السلام - در نماز ظهر سائ را خاتم داد، فلَمَّا فرغ
النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - مِنْ صَلَاتِهِ، رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ:
«اللَّهُمَّ إِنَّ أَخِي مُوسَى سَأَلَكَ، فَقَالَ: «رَبِّ أَشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيسِّرْ لِي أَمْرِي
* وَأَخْلِلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي * يَتَقَهَّوْا قَوْلِي، وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي، هُزُونَ أَخِي *
أَشْدُدْ بِهِ أَزْرِي، وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي»^۱، فَنَزَلَتْ عَلَيْهِ قِرْآنًا نَاطِقًا «سَنَشُدُّ عَضْدَكَ
يَا أَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا»^۲، وَأَنَا مُحَمَّدٌ صَفِيكَ وَنَبِيكَ
اللَّهُمَّ فَأَشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيسِّرْ لِي أَمْرِي * وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي عَلِيًّا
أَخِي * أَشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي. قَالَ أَبُو ذَرٍّ: فَوَاللَّهِ مَا اسْتَمْتَمَ
رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - الْكَلِمَةَ حَتَّى نَزَلَ عَلَيْهِ جِبْرِيلُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ،
فَقَالَ: اقْرَأْ يَا مُحَمَّدُ. قَالَ: وَمَا أَقْرَأُ؟ قَالَ: اقْرَأْ: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...»^۳ الخ.
۲۰ و روایت خاصه و عامه متواتر است که قبل از آن که پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

۱. طه ۲۵/۳۲.

۲. القصص ۲۸/۳۵.

۳. المائدة ۵/۵۵.

[۱] در باره نظر قوشچی ← شرح تحرید، ۳۶۸؛ و در باره نظر بیضاوی ← تفسیر، ۲۸۰/۱؛ و در
باره نظر زمخشری ← کشف، ۶۲۳/۱.

و آله و سلم - این سخنان را بفرماید، فرمود: «أَلَسْتُ أُولَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ». و معلوم است که در این مقدم اطلاق ولیّ به چند معنی است، و قطع نظر از این موقع کرده، لُغَوِیَّین گویند: فلان ولیّ المرء، یعنی کسی که مالک تدبیر نکاح او بوده باشد. یا ولیّ الدّم؛ یعنی کسی که اختیار قَوْد داشته باشد. یا آن که سلطان ولیّ امر رعیت است، یعنی تدبیر امور با اوست.

۵ و میر در کتاب عبارت در صفات الله گوید: أَصْلُ الْوَلِیِّ الَّذِی هُوَ أُولَى، أَى أَحَقَّ وَ مِثْلُهُ الْمَوْلَى.

و متدبّر آیه شریفه داند که غرض از لفظِ «إِنَّمَا» افاده حَصْر و تخصیص است و نفی حکم است از ما عدا. پس آنچه بعضی از علمای اهل سنت در معنی «ولیّ» ظاهر و مذکور ساخته اند که در این جا موالات در دین و نصرت و یاری و محبّت است، بسیار مستبعد است. به جهت آن که در لفظِ وَلِیُّكُمُ اللهُ، مخاطب پیغمبر - صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ - و جمیع مؤمنین می باشند. و بعد از آن که «رَسُولُهُ» فرموده، پیغمبر - صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ - بیرون رفت به جهت این که مؤمنین را مضاف به ولایت او ساخت. و چون «وَالَّذِينَ آمَنُوا» فرمود، واجب شد که مخاطب در آن غیر بوده باشد، به جهت آن که مضاف، مضاف الیه می شود و این که هریک از مؤمنین ولیّ نفس خود می گردد، و معاضد کلام سابق است.

آنچه ثقة الاسلام محقق بن یعقوب الكلینی در کتاب حجّت کافی در باب ما نَصَّ اللهُ عَزَّوَجَلَّ وَ رَسُولُهُ عَلَی الْاِئِمَّة می فرماید: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - فِی قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «إِنَّمَا وَلِیُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا»^۱، قال: «إِنَّمَا» یعنی أُولَى بِكُمْ. أَى أَحَقُّ بِكُمْ وَ بِأُمُورِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ وَ أُمُورِكُمْ، «أَلَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا»، یعنی عَلَیَّآ وَ أَوْلَادِهِ - عَلَيْهِمُ السَّلَام - إِلَى یَوْمِ الْقِیَامَةِ،

الی آخر الحديث. [۱]

لمؤلفه [۲]

زین سبب پیغمبر با اجتهاد نام خود و ان علی مولا نهاد
گفت: هر کور را منم مولا و دوست ابن عم من علی مولای اوست
کیست [الف ۱۳] مولا آن که آزادت کند بند رقیبت ز پایت واکند
چون به آزادی نبوت هادی است مؤمنان را از انبیا آزادی است
ای گرویه مؤمنان شادی کنید همچو سرو [و] سوسن آزادی کنید
و واحدی در تفسیر خود بیان نموده که: استدلال کرده اند اهل علم به این آیه که
عملِ قلیل قطعِ صلوات نمی کند و این که دادنِ زکات به سائل در نماز جایز
است. و مؤید حدیث سابق است که: وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي عَلِيًّا أَخِي،
خبر متواتر مشهور میان شیعه و سنی که: يَا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ
مُوسَى [۳]

و مجدالدین فیروزآبادی مؤلف کتاب قاموس اللغة، رساله در بیان احادیث
صحیح و سقیمه تألیف نموده، می گوید که: حدیثی که در فضایل ابوبکر
اشهر مشهورات است که: اَنَّ اللَّهَ يَتَجَلَّى لِلنَّاسِ عَامَّةً وَ لِأَبِي بَكْرٍ خَاصَّةً، [۴]
موضوع است، و حدیث ما صَبَّ اللَّهُ فِي صَدْرِي شَيْئًا إِلَّا صَبَّهُ فِي صَدْرِ
أَبِي بَكْرٍ [۵] و حدیث كَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - إِذَا اشْتَأَقَ إِلَى الْجَنَّةِ قَبَّلَ شَيْبَةَ أَبِي بَكْرٍ [۶]

[۱] ← اصول کافی، ۱/۱۴۶، ۲۲۸.

[۲] مراد از «مؤلفه» در این جا مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی است، ابیات مذکور
نیز در مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۳۸ به بعد آمده است.

[۳] حدیث نبوی است، برای روایات گوناگون آن ← بخاری، مناقب اصحاب النبی، ۵/۲۶؛
کنز العمال، ۱۱/۶۰۳.

[۴] برای اطلاع بیشتر از موضوع مذکور ← حلیة الأولیاء، ۵/۱۲؛ المنار السیف، ۱۱۵؛
کنز العمال، ۴/۳۴۵.

[۵] ← المنار المنیف، ۱۱۵.

[۶] ← همانجا؛ نیز ← سنن ترمذی، مناقب ۳۲.

و حدیثِ اَنَا و ابوبکر کَفَرَسَی رِهَان، [۱] و حدیثِ اِنَّ اللّٰهَ لَمَّا خَلَقَ الْاَرْوَاحَ اخْتَارَ رُوحَ اَبی بکر، [۲] و امثال این احادیث که در شأنِ ابی بکر وارد شده، داخلِ مفتریات است و عقل، بدیههٔ حکم به بطلانِ آنها می نماید.

و در بابِ فضایلِ علی - علیه السّلام - می فرماید که: احادیث در بابِ آن حضرت نیز بسیار است که موضوع است [در] خصوصِ وصیت، که ابتدای آن «یا علی» است. و آنچه ثابت است از آن حدیث، این حدیث است که: «یا علی اَنْتَ مِثِّی بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى». و الحمد لله که تمام اخبار در شأنِ آن بزرگوار در نزدِ علمای نامدارِ شیعه و سنی ثابت و متواتر است و به برکتِ حضرتِ صاحب الامر - علیه السّلام - و سعیِ سلاطینِ ذی شأنِ صفویه بطلانِ اقوالِ باطله به ظهور رسید.

وفاتِ سلطانِ عظیم المقدار در سنهٔ نهصد و هشتاد و چهار بوده. اللّٰهُمَّ اغْفِرْهُ وَاخْشُرْهُ مع آبائه الاطیبین.

بعد از فوتِ مغفور شاه اسماعیل ثانی خلیفِ او بر سریرِ سلطنت نشسته، مولانا محتشم [۳] رباعیاتِ ستهٔ مشتمله بر یک هزار و صد و بیست و هشت، تاریخ به جهتِ جلوسِ او فرموده، [که] نگاشته می شود. طریقهٔ استخراجِ این مطلب آن است که بیست و چهار مصرع داریم و باید که هزار و صد و بیست و هشت تاریخ از آن استخراج گردد و این یافت می شود در ضمنِ چهار

[۱] کَفَرَسَی رِهَان: ضرب المثل است در موردِ مسابقهٔ اسب دوانی و سبقتِ هر یک از دو اسب بر دیگری ← الماد المصیف، ۱۱۵؛ ابن اثیر، النهاية فی غریب الحدیث، ۴۲۸/۳.

[۲] ← المنار المصیف، ۱۱۵.

[۳] حسن العجم مولانا کمال الدین علی بن میر احمد کاشانی متخلص به محتشم، از شاعران مشهور عصرِ صفوی (۹۰۵-۹۹۶ ه.ق) و از مداحان بنام در تاریخ شعر فارسی شیعی. دارندۀ دیوان اشعار، که به کوشش مهر عی گرگانی (تهران، انتشارات سنائی، ۱۳۷۰) چاپ شده است. علاوه بر منابعی که در مقدمهٔ دیوان او در بارهٔ زندگی و اشعارش آمده؛ نیز ← خلدبرین، ۴۷۵؛ خلاصة التواریخ احمد قمی، ۸۷۸/۲؛ فوائد الرضویه، ۳۷۲.

اقتران. اقرارانِ اوّل نقطه دار است و این حاصل می شود از ضربِ هریک از این بیست و چهار مصرع در بیست و سه مصرع، که مجموع پانصد و پنجاه و دو مصرع باشد و از هر دو مصرع یک تاریخ بیرون می آید که مجموع مستخرج دویست و هفتاد و شش تاریخ باشد. و اقرارانِ بی نقطه باز به همین طریق است. ۵ یعنی از ضرب بیست و چهار در بیست و سه. و اقراران سیم از نقطه دار، مصرع اوّل است با بی نقطه مصرع دیگر. و در چهارم عکس سیم است. و طریقه سیم و چهارم مثلِ اوّلین خواهد بود. و حاصل از چهار اقراران که هریک دویست و هفتاد و شش باشد هزار و صد و چهار می شود و با ضمّ بیست و چهار که هر یک از مصرعی حاصل می شود، مجموع تمام ۱۰ می شود. [ب ۱۳]

شرح استخراج تاریخ محتشم - علیه الرحمة

ازین شش رباعی که کلکم نگاشت برای جلوسِ خدیو جهان
هزار و صد و بیست تاریخ از او قدم زد برون هشت افزون بدان^۱
بدین سان که از هر دو مصرع زدند^۲ بهم خالداران دم از اقراران
دگر سادگان پس گروه نخست ثباتی و برعکس آن همچنان
که شد زین چهار اقراران در عدد هزار و صد و چار مطلب عیان
ز هر مصرعی نیز بر وی نزود یکی از تواریخ معجز بیان [۱]
ایضاً

۲۰ می شد چوز صنعِ رازقِ پاکِ جلیل مُلک و مَلک و فلک به دارالتَّحویل

۱. دیوان محتشم: بران.

۲. دیوان: زنند.

[۱] ← دیوان محتشم، ۵۱۹.

هر ملک و تجمل که اهم بود از لطف دهر آن همه افکند به شاه اسماعیل [۱]
[و أيضاً له]

در تکیه‌گه واسع این بزم جلیل اندردم امتیاز با سعی جمیل
چون درک یکایک از شهان بیند دور فوق همه باد درک شاه اسماعیل [۲]
أیضاً

۵

می‌کرد چو سکه حی صاحب تنزیل نقدی که عیار بودش از اصل جلیل
سکه چو رسانید به تمیز ملوک فرق که و می داد به شاه اسماعیل [۳]
أیضاً

از ملک و ملوک مادرین بیت جلیل کاراسته صد بلده ز آیین جمیل
هر گنج کز آبادی گیتی و دهور گرد آمده باد وقف شاه اسماعیل [۴]
أیضاً

۱۰

این ساعی اگرچه باشد از خس قلیل بسی دانایی و راه علم و تحصیل
در هر فنش دلا به از اهل جهان داند به لاف مهر شاه اسماعیل [۵]
أیضاً

۱۵ آن راه که از حال سهیلی^۱ است جمیل از میں در او به که نمایم تعجیل
کاشوب [و] نوای فرح نو در دل (?) افکنده طرب‌نامه شاه اسماعیل [۶]
مدّت سلطنت او یک سال کشیده، و مجملی از وقایع حالات او در ضمن
حالات سید حسین جبل عاملی - قدس الله روحه - مسطور می‌گردد. تاریخ جلوس

۲۰

۱. اصل: سبیل: متن مطابق دیوان محتشم، ص ۵۳۰.
- [۱] ماده تاریخ مزبور به صورت پاشیده و غلط در دیوان محتشم، ص ۵۲۸ آمده است.
- [۲] همان، ۵۳۰.
- [۳] ماده تاریخ مزبور با اندک اختلافی در دیوان محتشم، ص ۵۳۰ آمده است.
- [۴] ماده تاریخ مزبور با اختلاف و اغلاطی چند در دیوان محتشم، همانجا آمده است.
- [۵] ← همانجا.
- [۶] ← همانجا.

و وفات او را چنین یافته‌اند در تاریخ:

شهنشاه روی زمین سال شاهی شهنشاه زیر زمین سال رحلت

و بعد از آن در سنه ۹۸۹ خلف دیگر سلطان مغفور شاه طهماسب، یعنی به اورنگ بزرگی زببنده، شاه سلطان محمد خدابنده والد ماجد شاه عباس، سریر آرای مسند دولت و زینت تخت سلطنت گردیده، امری که موجب بیان باشد ۵ چون از ایشان صدور نیافته، کلکی سخن پرداز عطف عنان نموده به میدان بیان احوال شاه عباس پرداخت.

مدت دولت شاه سلطان محمد دوازده سال بوده، وفات او در سال یک هزار و سه که سال هشتم جلوس شاه عباس است اتفاق افتاده.

بیانِ احوالِ سعادتِ مآلِ شاه‌عباس

آن همای اوجِ سلطنت و بختیاری، و آن دُرّی برجِ عظمت و کامکاری،
دیباجه طرازِ کتابِ عدل و داد، طغرانگارِ منشورِ فریادِ رسیِ عباد، ستاره صبحِ
دولت و جلال، و آفتابِ آسمانِ اقبال، صاحبِ عیارِ زرِ ملّتِ جعفری، و قایدِ
جنودِ دین و منهجِ حیدری، معدنِ گوهرِ احسان، منبعِ لؤلؤ امتنان، محدّدِ
۱۵ الجہاتِ آسمانِ کشورستانی، مفتاحِ کنوزِ اشفاقِ سبحانی، گوهرِ تاجِ دولت و
نامداری و نجمِ ثاقبِ فلکِ سروری و بلندِ مقداری؛ یعنی سلطانِ شاه‌عباس
عالی‌الاساس که در میانِ سلاطینِ عظامِ صفیّه صفویّه چون مهرِ درخشان در
آسمانِ چهارم است از نوابِ مریمِ شأنِ مهدِ علیا خیرالنساء بیگم [۱] صبیّه سید
میرعبداًلله خان والی مازندران متولد شده به تاریخِ شبِ دوشنبه غرّه شهر
۲۰ رمضان المبارک سنه ۹۷۸ [الف ۱۴]، آخرِ یوننتِ ییلِ ترکی در دارالسلطنه هرات
به طالعِ سنبله میلادِ اوست. الحقّ در ایّامِ دولت و سلطنتِ آن سلطانِ

[۱] در باره خیرالنساء بیگم ← عالم‌آرای عباسی. ۱۸۳: خلاصه‌التواریخ قمی.
۶۹۰/۲-۶۹۹: حلد بسرین، ۴۰۴: فارسنامه ناصری، ۴۱۸: زندگانی شاه‌عباس اول، ۱۹/۱-۲۰.

ذی‌شان به نحوی که گفته‌اند:

شاه‌عباس چون به تخت نشست نقش ایران نشست سخت نشست

کار ایران و ایرانیان رونقی تمام گرفته، در ترویج دین مبین و قلع بنیان
معاندین کمال تدبیر نموده، اوقاف و خیرات و صدقاتش بی‌شمار، و آثارش
۵ در ولایت ایران بسیار. پادشاهان عرصه گیتی از مسلم و غیر مسلم از اقصی
ممالک فرنگستان و اروس و کاشغر و تبت و هندوستان با آن حضرت طرح
الفت و آشنایی افکنده. و سلاطین فرنگیه و پادشاهان مسیحیه با او از ارسال
رُسل و رسائل آمیزش نموده [۱] و در سنه نهصد و نود و شش به سریر
سلطنت جلوس نموده، و در سنه نهصد و نود و هفت عبدالمؤمن خان اوزبک
۱۰ مشهد مقدس را گرفته، [۲] قبل از آن که به تسخیر مشهد مقدس پردازد،
علمای نامدار مشهد مقدس عریضه موعظه آمیز بیرون فرستادند که شاید به
این وسیله از خرابی دست بازداشته در معرض اتلاف محصولات که اکثر به
سرکار فیض آثار متعلق، و مدار معاش جمعی کثیر از خدمه آن روضه مقدسه
است، نگردند. علما و فضلاء اوزبکیه در جواب عریضه مکتوبی به اتقیاء
۱۵ مشهد فرستادند، و مولانا محمدمشک رستم‌داری جوابی نوشته، [۳] فرستاد و هر

[۱] در باره رابطه شاه‌عباس اول با دول فرنگی ← ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه‌های اروپائیان، تألیف سببلا شوستر والسر، ترجمه غلامرضا وره‌رام، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶؛ زندگانی شاه‌عباس اول. ۱۶۲۳/۴-۱۲۹۵: ایران در عصر صفوی از راجر سوری. ترجمه کامبیز عزیزی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۲.

[۲] عبدالمؤمن ولد عبدالله خان اوزبک (۱۰۰۶-۱۰۰۷ ه. ق) به مدت کوتاهی در خراسان آشوب و فتنه برپا داشت. برای ماجراهای تلخ ایام تسلط او بر هرات و مشهد رضوی ← خلاصه‌التواریخ قی. ۱۰۸۳-۱۰۸۸؛ نقاوة الآتار، ۵۸۸-۵۹۱: عالم‌آرای عباسی، ۳۰۵، ۳۴۶، ۴۱۰، ۴۱۲.

[۳] محمد بن عی مشکک رستم‌داری از فضلا و دانشیان شیعه امامی در قرن دهم بوده که در سال ۹۹۸ ه. ق بر اثر هجوم عبدالمؤمن اوزبک به مشهد رضوی شهید شده است. وی ۲۰ سال در روضه رضویه به تدریس مشغول بود. کتاب‌الامامة او بین دانشمندان شیعه شهرت داشته است.

دو مکتوب در این صفحه درج افتاد.

مکتوبِ علمای ماوراءالنهر در جوابِ خدمهٔ روضهٔ علیّهٔ متبرکه

پوشیده نیست بر هیچ مؤمنِ عالم که تعرّض به اموال و نفوسِ کسانی که
 گوینده کلمهٔ طیبّه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ»^۱ اند، مادام
 ۵ که از ایشان افعال و اقوالی که موجبِ کفر است صادر نشود و عمل به طریقهٔ
 مرضیهٔ سلف و ائمه - رضی الله عنهم - می نموده باشند، جایز نیست، امّا
 وقتی که با تکلمِ این کلمهٔ طیبّه مذهبِ اهلِ سنّت و جماعت و کلامِ اتقیا و
 علما را بالکلیه مهجور گردانند و مؤمنان را به امان اوّل نگذاشته اظهارِ طریقهٔ
 ۱۰ شنیعهٔ شیعه نموده سبّ و لعنِ حضراتِ شیخین [و]^۲ ذوالنورین و بعضی از
 ازواجِ طاهرات - رضوان الله تعالی، که کفر است - تجویز کنند. بر پادشاهِ
 اسلام، بلکه سایرِ انام، بنابر امرِ حضرتِ ملکِ علّام قتل و قمعِ آنهاِ اِعلاءِ
 لدين الحقّ^۳ واجب و لازم است و تخریبِ ابنیه و اخذِ امتعه و اموالِ ایشان
 جایز. و اگر پادشاهِ زمان در جهاد، که به اتّفاقِ علما واجب و طریقِ حضرت
 رسالت پناه - صلی الله علیه و سلّم - و اصحابِ کرام است، با وجود
 ۱۵ استطاعت و قدرتِ تساهل نماید چگونه از عهدهٔ سؤال و جواب
 ملک [متعال]^۴ - که «يَوْمَ لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا

پاسخ به علمای ماوراءالنهر را بسیار علمی و دانشمندانه داده است. نامهٔ مذکور در عالم آرای عباسی
 و مجالس المؤمنین و هم این کتاب درج شده است ← عالم آرای عباسی - ۲۹۰؛ الذریعه، ۳۳۷/۲؛ خلد
 ۲۰ برین، ۴۴۱؛ مجالس المؤمنین، ۱/۱۰۱-۱۰۵؛ خلاصه التواریخ قمی، ۸۹۹/۲.

۱ چنین است در اصل: «علیٌّ ولیُّ الله» در نقلِ قاضی نورالله شوشتری و دیگران نیامده است.

۲ افزوده از مجالس المؤمنین نسخه مجلس ورق (الف ۴۸) عالم آرای عباسی، ۶۰۸/۲.

۳ اصل: «علاءٌ للدين و الحقّ» متن بر ساس مجالس المؤمنین و عالم آرا.

۴ افزوده از مجالس المؤمنین و عالم آرا.

يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَا هُمْ يُنْصَرُونَ^۱، و آیه کریمه «فَلَنَسْتَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ»^۲ و غیرها ثابت شده - تواند بیرون آمد؟ و هر عاقل که به مقتضای عقل رفته، در آیات و احادیث تأمل نماید، ظاهر می‌گردد که جماعتی که مشرف به شرف صحبت رسالت گشته، طریقی بیعت و خدمت را مرعی داشته، سالها در اِعلاء کلمه حق با کفار در رکاب آن حضرت مقاتله نموده باشند خالی از شوایب ۵ نقصان، و مستحق جنان خواهند بود؛ خصوصاً آنها که به مقتضای [ب ۱۴] آیه کریمه «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»^۳ شرف رضوان حضرت ملک منان مشرف گشته‌اند «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْيِهِمِ اقْتَدِهْ»^۴. و شک نیست که حضرات شیخین [و] ذوالنورین از این جمله‌اند که به مصاهرت و محافلت آن سرور مقرر و مکرّم‌اند و حضرت حکیم صدیق ۱۰ اعظم را در کلام قدیم نامیده، کما یقول: «إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا»^۵، و به مقتضای «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»^۶ به موجب وحی است و آن حضرت کمال توقیر و احترام ایشان می‌داشته، و در توصیف هر یک احادیث کثیره وارد شده. پس منکر کمال ایشان در کمال گمراهی و خذلان است، و فی الحقیقه منکر قرآن و نسبت‌کننده نقص به ۱۵ سرور انس و جان، و معتقد ایشان مرضی و متابع آن سرور باشد. و بنا به فرموده الله تعالی: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ»^۷ امید است که به شرف محبوبیت سبحان و عزّ غفران برسند. ایضاً شجاعت و

۱. البقره ۲ / ۴۸.

۲. الاعراف ۷ / ۶.

۳. الفتح ۴۸ / ۱۸.

۴. الانعام ۶ / ۹۰.

۵. التوبه ۹ / ۴۰.

۶. الحج ۵۳ / ۴-۳.

۷. آل عمران ۳ / ۳۱.

- اهتمام^۱ حضرت امیرالمؤمنین علی - کرم الله وجهه - در اعلای حق از آن مشهورتر است که بر کسی پوشیده ماند که مبايعت و متابعت خلق به ایشان بوده، و خود نیز مبايعت و متابعت کرده. پس آن جماعت که نسبت نقص به آن حضرت می کنند غفل اند از آن که ثبوت نقص به آن جناب لازم می آید.
- ۵ و أيضاً چگونه است نسبت بدی به عایشه - رضی الله عنها - به سبب آن که متفق علیه است که شرف فراش آن حضرت یافته و محبوبه آن حضرت بوده و در قرآن مجید واقع است: «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ»^۲. پس ملاحظه باید نمود که نسبت خبیث به او منجر به کجا می گردد. و هرگاه زن بازاری را که نسبت به امر شیعی نمایند آن بازاری در کمال وحشت می گردد، و چگونه صاحب فراش آن حضرت بر آن چیزها که بعضی از طایفه شیعه نسبت می دهند، توان داد. نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهُ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولَى الْأَلْبَاب. اگر گویند که از امثالی ما این امور واقع نشده و نخواهد شد، شک نیست که این مهملات را می شنوند و منع نمی کنند. پس ایشان نیز حکم آنها داشته باشند.
- ۱۵ و آنچه نوشته اند که به حکم آیه کریمه «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمُ»^۳، و حدیث «وَلَا يَجِلُّ مَالُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِلَّا عَنْ طَيْبِ نَفْسِهِ»^[۱] چگونه اتلاف محصولات و زراعات مشهد مقدس می کنند، سبب آن است که در آیه و حدیث اموال به مؤمن و مسلم اطلاق یافته، و آنچه به تواتر ثابت شده، جماعت شیعه آنچه گویند از زمره اهل اسلام و ایمان بیرون اند. و این آیه و حدیث بنابر مفهوم مخالف بعضی دیگر از آیات و احادیث دیگر که احتیاج به نوشتن نیست
- ۲۰

۱. اصل: انصار از امام همام.

۲. النور ۲۴ / ۲۶.

۳. البقره ۲ / ۱۸۸.

[۱] ← سنن دار قطنی، ۲۶/۳.

دلالت دارد بر آن که قتل و غارت اموال و آتش زدن زراعات و عمارات و باغات اهل کفر جایز است و هیچ کس را در آن خلاقی نیست. و بر این دال است بعضی حروب که اسدالله الغالب علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - کرده اند. و ازین قبیل است حروبی که اعلی حضرت خاقانی و بعضی از مسلمانان نموده اند. ۵

و آنچه نوشته اند که [الف ۱۵] باغات اطراف مشهد مقدس وقف سرکار فیض آثار است که آبا و اجداد حضرت خاقانی وقف نموده، چون آن از جمله دارالحرب است و نزد لشکر اسلام موقوفات معین نیست، آن نیز حکم سایر دارد بنا بر تقدیری که تعیین و امتیاز باید مصرف آنها مسلمانان خواهند بود وقتی که به مصرف نمی رسیده آن را به غازیان لشکر اسلام حلال کرده اند. ۱۰

و آنچه را که نوشته اند که اکثر ساکنان این دیار را که ذریت پیغمبرند صلوات الله علیه بر تقدیر تسلیم، گویا آیه کریمه «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ»^۱ نشنیده اند.

و آنچه نوشته اند که همه صالح اند صلاح فرع اسلام است. و آنچه نوشته اند که در مکه و مدینه و شام با علم صحبت داشته اند. ۱۵

شعر

هر که را روی به بهبود نداشت دیدن روی نبی سود نداشت
و آنچه نوشته اند که علما تحسین ایشان کرده اند ممنوع [است. و] بر تقدیر تسلیم، بنا بر عدم اطلاع بر عقیده فاسده ایشان خواهد بود. و آنچه نوشته اند که ماه رجب از جمله اشهر حرم [است] و قتل و حرب با جماعتی که در مقام حرب نیستند، جایز نیست؛ جوابش آن است که حرمت اشهر حرم منسوخ است بنا بر حدیث صحاح مشهوره [و] بعضی از غزوات حضرت امیرالمؤمنین - کرم الله وجهه - در رفتن آن حضرت بر سر اعادی دین

در این شهر دالّ است بر این وجه.

و آنچه نوشته اند: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۱ از مُحکّمات است در آن شکی نیست و لیکن شک نیست که جهاد با کفّار از اعظام عبادات^۲ است. وای بر آن جماعت که [ترکِ] عبادت نموده، سبّ و لعن اکابر صحابه می نمایند، این کفر و ذنوب را باعثِ ثواب می دانند با آن که ۵ متیقّن و متحتمّ است که در لعن کردنِ شیطان که نطوق بر ملعونیتِ آن ملعون ناطق است، ثواب نیست، و عجب است با آن که جمعی در میانِ ایشان هستند که معانیِ ظاهرهٔ آیات و احادیث را می توانند دریافت و در ترجمهٔ آیات و احادیث صریح اظهار این معنی نموده از این مذهب ظاهر البطلان بر نمی گردند و بیعتِ ائمهٔ اثنا عشر - علیهم السّلام - و سلف نمی نما [یند] که ۱۰ «الْآيَاتُ لِقَوْمٍ يَعْتِلُونَ»^۳. و اگر بعضی از مضلّین افترا نموده در بعضی ائمه، و سلف در تقویه معتقدات برایشان خبری رسانیده اند یا در آنچه ذکر کرده شد کسی را سخنی در پی باشد، باید که رئیس خود فرستاده تا سلطان امان داده با بعضی از ملازمانِ رکابِ همایون مناظره نمایند، باشد که مذهبِ حق بر ایشان ظاهر گردد، والسّلام علی من اتّبع الهدی. ۱۵

جوابِ مکتوبِ علمای ماوراءالنهر از جانبِ محمّد خادمِ روضهٔ علیه

نتایج افکار و رشحاتِ اقلامِ علمای ماوراءالنهر - هَدِيَهُمُ اللهُ إِلَى سَبِيلِ الرِّشَادِ وَ حَفَظَهُمُ اللهُ تَعَالَى وَ إِنَّا نَا عَنِ التَّعَسُّفِ وَ الْعِنَادِ - به وقوف پیوسته، ۲۰ آنچه صواب، و موجبِ اجر و ثواب است مذکور می شود.

و بر رأی حکمتِ آرای حضراتِ عالیات مخفی نماناد که حضرت

۱. الذاریات ۵۱ / ۵۶.

۲. اصل: عبادت.

۳. الروم ۳۰ / ۲۸.

خیرالمرسلین بر وجهی که در کتب شیعه و اهل سنت مسطور است، امت را به کتاب الله و عترت وصیت نموده، و چون حضرت امام الجنّ والانس حضرت سلطان ابوالحسن علی بن موسی الرضا - علیه التحیة و الثناء - [ب ۱۵] در این بلاد مدفون راقم این مکتوب محقق خادم برای احترام غربت آن حضرت و به واسطه فیوض برکات که از روح آن حضرت فایز شده و ذکر آن در این صحیفه مناسب نیست از سایر حضرات ملازمت ایشان را قبول نموده، نه با قزلباش الفتی دارد و [نه] با اوزبک کلفتی، بی میل و عناد بعد از تحقیق و تفتیش در امور دین تحصیل یقین کرده، آنچه مقتضای امر ملک مئان است، اختیار نمود و از روی انصاف کلمه‌ای چند به عرض می‌رساند، اگر قبول انظار افادت آثار حضرات شود فَهَوَ الْمُرَاد و إِلَّا

۱۰ من آنچه شرطِ بلاغ است با تو می‌گویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال و ممیز این سخن کس صاحب ادراک کامل و انصاف شامل می‌تواند بود و آنچه از طلبه ماوراءالنهر که متردد این حدودند، مسموع شد آن است که نواب اعلی خاقانی به این دو صفت حمیده آراسته‌اند و از امرای ایشان ۱۵ کولتاش بهادر و جمعی دیگر به فنون فضایل پیراسته‌اند، اما تصدیقی که از ایشان الی الآن به حکایات علمای ماوراءالنهر واقع شده بنا بر مثل مشهور که «چون تنها به قاضی روی، راضی آبی»، معتبر نیست چه فضلالی مذهب ائمة اثنا عشر به مجلس سامی ایشان مشرف نشده‌اند و علمای اهل سنت چنین خاطر نشان کرده‌اند که مذهب شیعه مبتدع و مخترع است، و اصلی ندارد. و اگر بعد از تحقیق حال و تفتیش اصول و اقوال فریقین در اختیار احد^۱ ۲۰ المذهبین امری فرمایند به حکم کلام الملوک الملوک الکلام مُطاع و منقذ خواهد بود.

مجملاً در طریق شیعه و سنتی کتب کثیره در احادیث مضبوط شده، اما

احادیثی که متفق علیه هر دو فرقه باشد معتمد است، و احتیاط مقتضی آن است که آنچه متفق علیه باشد به واسطه منافات حدیث مختلف فیه متروک نشود؛ زیرا که اهل اسلام منحصر در این دو فرقه اند، اگر خلیفه بحق بعد از پیغمبر - صلوات الله علیه - بلا فصل - **إِنْ لَمْ يُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ - أَبُو بَكْرٍ** را می دانند، ۵ اهل سنت اند. و اگر حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را می دانند، شیعه اند، و قول ثالث نیست پس آنچه متفق علیه فریقین باشد مجمع علیه اهل اسلام است و ترک مجمع علیه برای مختلف فیه باطل. بعد از تمهید مقدمات گوئیم آنچه مرقوم قلم حضرات عالیات شده بعد از تنقیح و تلخیص حکم به کفر شیعه اهل بیت پیغمبر است به دلایل متعدده: اول آن که حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - مدح خلفای ثلاث فرموده اند ۱۰ و سخن آن حضرت به مقتضای **«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»**^۱ وحی است و شیعه که مذمت خلفای ثلاث می کنند مخالفت وحی می نمایند و مخالفت وحی کفر است. جواب آن است که از این دلیل قدح خلفای ثلاث و بطلان خلافت ایشان لازم می آید؛ زیرا که در شرح مواقف از ۱۵ واقعی - که از اکابر علمای اهل سنت است - منقول است که قریب به وقت رحلت حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در میان اهل اسلام مخالفت چند واقع شده.

مخالفت اول آن است که حضرت در مرض الموت فرموده: **«إِيتُونِي بِقُرْطَاسٍ أَكْتُبُ لَكُمْ شَيْئًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي»**. [۱] عمر بدین راضی نشد و گفت: ۲۰ **إِنَّ الرَّجُلَ غَلَبَهُ الْوَجَعُ [الف ۱۶]** و عندنا کتاب الله حسبتنا. پس صحابه اختلاف

۱. النجم ۵۳ / ۴-۳

[۱] حدیث نبوی است به صورت **«إِيتُونِي بِكِتْفٍ وَ دَوَاةٍ لَأَكْتُبَ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا»** - در حلیه الاولیاء ۵ / ۲۵ آمده است. برای روایات دیگرش - بحار الانوار، ۲۲ / ۲۶۸: صحیح بخاری، ۶ / ۱۱-۱۲.

کردند تا آواز بلند شد و حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - آزرده گردیده، فرمودند که پیش من نزاع سزاوار نیست. و این حدیث در اوایل صحیح^۱ بخاری، و در اکثر کتب سنت به عبارات مختلفه مذکور است.

و مخالفتم دویم آن که حضرت در مرض الموت جمعی را مقرر ساخت ۵ که همراه اسامه بن زید به سفر روند و بعضی از آن جماعت تخلف نمودند و به سمع مبارک حضرت رسید، مبالغه تمام فرمودند. «جهّزوا جيش أسامة لعن الله من تخلف عنه» [۱] مع هذا خلفای ثلاث داخل جيش اسامه بودند و متابعت نکردند. پس گوییم: امری که حضرت در باب نوشتن وصیت فرمودند، به مقتضای آیه کریمه مذکوره به منزله وحی است^۲ و نفی که عمر کرد [رد]^۳ وحی است و انکار وحی کفر است [علی]^۴ ما اعترفتم^۵ [به و]^۶ ۱۰ علی ما دلّ علیه قوله تعالى: «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»^۷؛ و کافر قابل خلافت نیست. پس هرگاه کفر عمر و عدم قابلیت خلافت از او ثابت شد بنا بر دلیل شما لازم است که ابوبکر و عمر و عثمان نیز خلیفه نباشند تا خرق اجماع مرکب نشود. چه به مذهب جمهور اهل سنت هر سه ایشان خلیفه‌اند و به مذهب شیعه هیچ کدام خلیفه نیستند. این که عمر ۱۵ خلیفه نباشد و ابوبکر و عثمان باشند، موافق رأی هیچ یک از اهل اسلام نیست

۱. اصل: صحاح.

۲. اصل: وصیت: متن بر اساس مجالس المؤمنین نسخه مجلس ورق (ب ۵۰) و عالم آرای عباسی. ۶۱۴/۲.

۳. افزوده از مجالس المؤمنین و عالم آرای عباسی. ۲۰

۴. افزوده از مجالس المؤمنین و عالم آرای عباسی.

۵. اصل: ما اعترفتم.

۶. افزوده از مجالس المؤمنین و عالم آرای عباسی.

۷. المائدة ۵ / ۴۴.

[۱] ← صحیح بخاری. ۲۹/۵: بحارالانوار. ۳۲۴/۲۷.

و تخلف از جیش اسامه به مقتضای دلیل مذکور^۱ کفر است، و متخلفان خلفای ثلاث اند به اتفاق. و [از]^۲ هر یک از روایتین مذکورتن به وجوه متکثره اثبات مذهب شیعه و نفی غیر آن لازم می آید، و تفصیل آن در این صحیفه نمی گنجد. و اهل شیعه در اثبات مذهب خود و نفی آن جماعت ۵ چندان دلیل معقول و منقول دارند که احصاء آن را ملک متعال می داند و این صحایف گنجایش تذکار آنها ندارد ﴿وَاللَّهُ يُحِقُّ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ﴾^۳.

دیگر چون حضرات در صحیفه شریفه اعتراف نمودند که قول و فعل حضرت پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - وحی است الواقع کذاک، پس گوئیم ۱۰ - اخراج حضرت رسول - صلی الله علیه و آله وسلم - مروان را از مدینه وحی است و آوردن عثمان او را به مدینه و تفویض امور عظیمه به او نمودن، رد سخن حضرت رسول است و کفر است به دو دلیل:

اول آن که حضرات فرموده اند، دویم آن که قوله تعالی: ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَآلِیْمِ الْأَخْرِیُّوَادُونَ مِنْ حَادِّ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾^۴. [و] دلایل متین برای ۱۵ تحقیق حق و تزهیق باطل [در] مسأله امامت برهاناً و جدالاً بسیار است و لیکن در خراسان مثلی مشهور است که «بوسه به پیغام نمی شود»، اگر به شرف ملازمت مشرف شود، معروض خواهد داشت.

شعر

به هر جمعیتی وصلی تو جویم لعل الله یجمعنی وایاک ۲۰
اما به شرطی که مناظره به مقدمات علمی باشد نه به شمشیر و بوکده [۱]

۱. اصل: مذکوره.

۲. افزوده از مجالس المؤمنین و عالم آرای عباسی.

۳. غافر ۴۰ / ۲۹.

۴. المجادله ۵۸ / ۲۲.

[۱] واژه ای است ناشناخته، که در فرهنگنامه های فارسی ثبت نشده است. احتمال دارد که

و قلمتراش و نیزه. مدح خلفای ثلاث از این معنی متفق علیه فریقین نیست؛ چه در کتب شیعه اثری از آن ظاهر نیست آنچه دلالت بر ذم ایشان کند مثل روایتین مذکورترین و غیرها در کتب فریقین مسطور و مذکور است.

و نیز بعضی از اهل سنت تجویز وضع حدیث برای [ب ۱۶] مصلحت کرده‌اند، [پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیه نیست، خصوصاً وقتی که ناقل آن تجویز وضع حدیث کند]^۱ یا عادل نباشد، و خبر متفق علیه دلالت بر خلاف آن کند و مخالفت خبر واحد سیما با خصوصیات مذکوره لانسلم که کفر باشد و الا پس در همه دهر یک مسلمان نبود؛ چه مخالفت اخبار احاد از مجتهدین واقع شده، و تعظیم و توقیر پیغمبر نسبت به خلفای ثلاث قبل از صدور مخالفت از ایشان دلالت بر سلامت و حسن عاقبت نمی‌کند؛ چه عقوبت قبل از صدور عصیان، با آن که معلوم الصدور باشد، لایق نیست. لهذا حضرت علی - علیه السلام - از [عمل]^۲ ابن ملجم - علیه اللعنه - خبر داد و عقوبت نفرموده. روایتی که دلالت بر حسن فعلی مخصوص کند مفید^۳ نیست، چنان که در آیه کریمه «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ»^۴ مذکور می‌شود.

دلیل دوم آن که به مقتضای «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»^۵، خلفای ثلاث به رضوان ملک مَنان مشرف شدند. پس سب ایشان کفر باشد. جواب آن که مدلول آیه عند التوفیق رضاء الله است از آن فعل

واژه‌ای بوده باشد بومی. از واژه‌های معمول در مشهد رضوی. زیرا نویسنده در شهر مذکور زیسته و نوشته است. مرحوم دکتر سید حسن سادات ناصری آن را به معنای یتک (چکش بزرگ) دانسته است. ۲۰. فصلی الخاقانی. ۱۵۱/۱؛ مجالس المؤمنین، ۱۰۷/۱.

۱. افزوده از مجالس المؤمنین، ۱۰۷/۱ و عالم‌آرای عباسی، ۶۱۵/۲.

۲. افزوده از مجالس المؤمنین نسخه مجلس ورق (ب ۵۱) و عالم‌آرای عباسی، ۶۱۵/۲.

۳. اصل: متقید: متن بر اساس مجالس المؤمنین و عالم‌آرای عباسی.

۴. الفتح ۴۸ / ۱۸.

۵. همانجا.

مخصوص که بیعت است و کسی دغدغه^۱ ندارد که بعضی از افعال حسنه مرضیه از ایشان واقع شده، سخن در آن است که بعضی از افعال قبیحه از ایشان صادر شده که خلاف عهد و بیعت است. چنان که در امر خلافت مخالف نص حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - که در کتب فریقین مذکور است، نمودند و غصب خلافت کردند. و حضرت فاطمه - علیها السلام - را آزرده ساختند. و چنانچه در صحیح^۲ بخاری مسطور است و این عبارت در صحیح مذکور تتمه این روایت است: «فَعَزَّجَتْ عَنْهُ وَلَمْ تَتَكَلَّمْ مَعَهُ حَتَّى مَاتَتْ» [۱] و فقیر خود در صحیح مذکور مشاهده کردم. و نیز در صحیح^۳ بخاری در مناقب حضرت فاطمه - علیها السلام - مذکور است: «مَنْ أَعْصَبَهَا فَقَدْ أَعْصَبَنِي» [۲] و در مشکوة در مناقب آن حضرت مذکور است که: «مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ» [۳] و کلام صدق مضمونِ إِنَّ «الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^۴ ناطق است.

حاصل کلام که به واسطه این افعال ذمیمه و منع وصیت حضرت و تخلف از جیش اسامه و غیرها که به إحصا در نمی آید، مورد مذمت شدند؛ چه سلامت عاقبت به حسن خاتم اعمال و وفا کردن به عهد، و بیعت حضرت رسول متعالی است. و هر کس به سلامت سعادت عاقبت مستعد نشود به واسطه نقض بیعت و مخالفت حضرت رسول مستوجب عقوبت

۱. اصل : دغدغه ؛ تلفظی است گونه‌ای از دغدغه.

۲. اصل : صحاح.

۳. اصل : صحاح.

۴. الاحزاب ۳۳ / ۵۷.

[۱] ← صحیح بخاری، ۹۶/۴؛ ۲۵/۵؛ کشف الغمّه، ۳۷/۲.

[۲] حدیث نبوی است و به صورت «فاطمة بضعة مني فمن أعصبنى» روایت شده است

کنز العمال، ۳۴۲۲۲/۱۲؛ صحیح بخاری، ۲۶/۵، ۳۶.

[۳] ← بحار الانوار، ۲۷/۱۷.

می‌شود. چنان که آیه کریمه «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْتَكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمِثْوَتُهُ أَجْرًا عَظِيمًا»^۱ بر این شاهد است.

دلیل سیوم آن که حضرت الله تعالی ابوبکر را «صاحب پیغمبر» خواند. و صاحب قابل ذم نیست. جواب آن که آیه^۲ «قَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ»^۳ دال است بر آن که مصاحبت میان مسلم و کافر واقع است و مصاحبت در نسب موافق الطرفین است همچون اخوت. پس همچنان که هر یک از برادران نسبت به دیگری برادر است خواه مسلم و خواه کافر، هر یک از همراهان نسبت به دیگری [الف ۱۷] مصاحب و همراه است خواه مسلم و خواه کافر. و آیه کریمه «يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»^۴، مؤید مقصود است. و صاحب کشاف و بیضاوی تفسیر آن به «صَاحِبِي فِي السَّجْنِ» کرده‌اند. یعنی ای^۵ دو صاحب [من] در زندان. پس یوسف که پیغمبر است دو کس را صاحب خوانده که بُت پرست بودند چنان که هم آیه مذکوره دلالت صریح دارد به این. پس ظاهر شد که صاحب پیغمبر بودن دلیل خوبی نیست، و نیک جاری شده به قلم خجسته رقم حضرات که:

هر که او روی به بهبود نداشت دیدن روی نبی سود نداشت ۱۵

اما از حضراتی که دعوی ادراک معنی قرآن نموده‌اند، بغایت مستبعد نمود که در بیت مذکور «هر که را» به جای «هر که او»^۶ نوشته، رابطه مصرعهای مذکور را برداشته‌اند و هر مصرع را فی نفسه ناتمام گذاشته‌اند، به این دقیقه متفطن نشده، روح ملاجامی را آزرده ساخته‌اند. و لیکن چون غارت

۱. الفتح ۴۸ / ۱۰.

۲. اصل: آئه.

۳. الکهف ۳۴/۱۸: فَقَالَ لِصَاحِبِهِ ...

۴. یوسف ۱۲ / ۳۹.

۵. اصل: این.

۶. اصل: «هر که»

و تالان [۱] بر کافه اهل خراسان واقع شده، خانه‌ها خراب شد، حضرت مولوی نیز از آن جماعت است. اگر یک بیت او نیز خراب شده باشد، باکی نیست. اَلْبَلِيَّةُ إِذَا عَمَّتْ طَابَتْ [۲] و از اشعار عرب [نیز] استشهاد هست، اما صلاح در ذکر آن نیست. التماس از حضرات آن است که به مجرد ابهام لفظ، بلا تأمل در معنی استدلال نفرمایند. ۵

دلیل چهارم آن که حضرت ولایت پناه با وجود کمال شجاعت در وقت مبايعت کردن مردم با خلفای ثلاث بود و منع فرمودند، این دلیل [حقیقت] بیعت است و اگر نه قدح آن حضرت لازم می‌آید. جواب آن که قبل از آن که حضرت امیر از تجهیز و تکفین حضرت رسول - صلی الله علیه و آله وسلم - فارغ شود، خلفای ثلاث در^۱ سقیفه بنی ساعده اصحاب را جمع کرده برای اُبی بکر - عَلَیْهِ مَا یَسْتَحِقُّ - بیعت گرفتند به وجوهی که ذکر آن در این صحیفه نمی‌گنجد. و آن حضرت بنابر قُلَّتِ اتباع بعد از اطلاع از بیمِ هلاکِ [اهل] حق یا باعثِ دیگر مباشر حرب نشدند. و این دلالت بر حقیقت ایشان نمی‌کند؛ چه حضرت امیر با کمال شجاعت در ملازمت حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - بود و حضرت پیغمبر در شجاعت و قوّت کمتر از آن حضرت نبود. چنان که آثار و اخبار بر این دال است که حضرت پیغمبر و حضرت امیر و سایر صحابه به اتفاق با قریش جنگ نکردند و از مکه معظمه مهاجرت نمودند بعد از مدّتی که متوجه مکه شدند، در حدیبیه^۲ صلح فرموده مراجعت نمودند. پس هر وجهی که برای جنگ ناکردن پیغمبر و امیر و سایر

۲۰

۱. اصل: از؟ متن بر اساس مجالس و عالم‌آرا.

۲. اصل: مدینه؛ متن بر اساس مجالس المؤمنین، نسخه مجلس ورق (الف ۵۲) و عالم‌آرا.

۶۱۷/۲

[۱] تالان: غارت، تاراج. ظهوری گوید: رگ بحنید بر تن هوشم / گشته در گنج شایگان تالان.

[۲] مثل سائر است ← دهخدا، امثال و حکم، ۲۳۷/۱

صحابه گنجد، جهت جنگ ناکردن آن حضرت گنجد مع شیء زائد؛ چه حقیقت کفار^۱ قریش مطلقاً متصور نیست و نزد اهل تحقیق این نقص در بالاتر نیز جاری است؛ چه فرعون با دعوی خدایی تا چهارصد سال بر مسند سلطنت متمکن بود، و هر یک از شداد و عمرو و غیرها مدتی بر این [ب ۱۷] دعوی باطل می بودند. حضرت الله تعالی با کمالی قدرت ایشان را هلاک نکرد تا خلق بسیار بدان گمراهان اعتقاد آوردند. هرگاه در ماده الله تعالی تأخیر در دفع خصم گنجد، در ماده بنده بطریق اولی خواهد بود.

آنچه فرموده اند که حضرت امیر - علیه السلام - به ایشان بیعت کرده، وقوع آن بلاکراه و تقیه ممنوع است و تحقیق آن در [این] صحیفه نمی گنجد؛ غرض که شارح^۲ عقاید نسفی در این که سب شیخین کفر باشد، اشکال کرده و صاحب جامع الاصول شیعه را از کبار فرق اسلام شمرده و صاحب موافق نیز بر این رفته و جوهری که برای تکفیر شیعه توهّم کرده اند، رد کرده و امام محقق غزالی سب شیخین را کفر ندانسته. پس آنچه حضرات در تکفیر شیعه فرمودند نه موافق سبیل مؤمنان است و نه مطابق حدیث و قرآن. با وجود آن که مفهوم تشیع آن است که در صدر صحیفه معلوم شد و نسبت لعن در او معتبر نیست. می گنجد که نام خلفای ثلاث هرگز بر زبان شیعه جاری نشود، اگر جاهلان شیعه حکم به وجوب لعن کنند سخنان ایشان معتبر نیست. همچنان که جاهلان اهل سنت حکم به وجوب قتل اهل شیعه می کنند و این حکم مطلقاً مقتضی افکار^۳ سلف و انظار خلف نیست.

و آنچه فرموده اند که هرکس استماع بعضی حکایات کند و منع نکند، کافر است عقلاً و شرعاً. در این دلیل نیست و قال شیخ ابن سینا: مَنْ تَعَوَّدَ أَنْ

۱. اصل: حقیقت گفتار؛ متن بر اساس مجالس المؤمنین، همان.

۲. اصل: + شرح.

۳. اصل: انکار؛ متن بر اساس مجالس المؤمنین ۱/۱۱۰ و عالم آراء، ۲/۶۱۸.

يُصَدِّقُ مِنْ غَيْرِ دَلِيلٍ فَقَدْ اُنْسَلَخَ عَنِ الْفِطْرَةِ الْاِنْسَانِيَّةِ. و آنچه از خبث و فحش در ماده عایشه به شیعه نسبت کرده اند، حاشا و ثم حاشا که هرگز واقع شده باشد؛ چه نسبت فحش به کافه آدمیان حرام است چه جای حرم رسول. اما چون عایشه مخالف امر **﴿وَقَزَنَ فِي يُبُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ﴾**^۱ نموده به بصره آمد و به حرب حضرت امام زمان اقدام نموده، و به حکم حدیث **«حَرْبُكَ حَرْبِي»** [۱] که فریقین در مناقب آن حضرت نقل فرموده اند [حرب حضرت امیر حرب حضرت پیغمبر است]^۲، و محارب حضرت پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - یقیناً مقبول نمی تواند بود، بنابراین مورد طعن شده. و این ضعیف در کتاب حدیثی از کتب شیعه دیده که عایشه در خدمت امیر - علیه السلام - از حرب توبه کرد. و هر چند قصه حرب متواتر است و حکایت توبه خبر واحد، بر تقدیر وقوع بعد از خرابی بصره و قتل چهار هزار نفر از صحابه و غیرهم؛ اگر آن توبه مقبول باشد لعن برای حرب نباید کرد. و الله أعلم بحقائق الأمور و هو يحكم بالحق يوم يُنْفَخُ فِي الصُّور.

و آیه کریمه **«الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ»**^۳ این معنی ندارد که زوجین در ممدوحیت و مذمومیت من جمیع الوجوه شریک اند چنان که اگر یکی از ایشان مستحق بهشت یا دوزخ باشند آن دیگر را نیز چنین باید بود و الا منتقض شود به حضرت نوح - علیه السلام - و لوط - علیه السلام - و زوجه ایشان و اسیه و فرعون؛ بلکه می تواند بود که آیه مزبوره مؤول باشد به آنچه^۴ در آیه دیگر صریح شده: **﴿الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا**

۱. الاحزاب ۳۳ / ۳۳.

۲. افزوده از مجالس المؤمنین نسخه مجلس ورق (ب ۵۲).

۳. النور ۲۴ / ۲۶.

۴. اصل: مأول باشد چنان که: متن مطابق ضبط قاضی نورالله در مجالس المؤمنین اصلاح شد.

[۱] حدیث نبوی است و به صورتهای «یا علیُّ حَرْبُكَ حَرْبِي» و «سَلَّمَكَ بِلْمِي وَ حَرْبُكَ حَرْبِي» روایت شده است بحار الانوار، ۳۴۹/۲۶، ۹۳/۳۲، ۲۱۷، ۵۳/۲۳، ۴۵۸.

إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ»^۱.

جواب آنچه در تکفیر ساداتِ عظام - که فرزندان سید انام اند - مرقوم ساخته بودند، محلّ تعجب است چه هرگاه حرم آن حضرت بر خلاف امر پیغمبر سفر کند و با شخصی که به اعتقاد کافّه مسلمانان خلیفه باشد و او خود مناقب آن حضرت را شنیده، روایت کرده باشد، جنگ کند؛ و ایضاً باعث قتلِ چهل هزار نفر از صحابه و تابعین گردد، و فرزند پیغمبر نسبت به کسی که پیش بعضی از مسلمانان خلیفه باشد سخنی گوید، و حال [الف ۱۸] آن که به آن فرزند پیغمبر خلافت آن کس ثابت نباشد، و به مقتضای دلایل بر او چنین ظاهر شده باشد که آن کس مخالف پیغمبر و نقض عهد آن حضرت کرده، و نیز از آن سخن فرزند پیغمبر اصلاً آزار بدنی و مالی به کسی نرسد، و اگر آن سخن خطا باشد برای آن کس که در حق او گوید، ثواب حاصل شود، آیا کدام از این دو عمل أَفْبَحُ و أَشْنَعُ باشد؟ و اگر به مضمون حدیث مصنوع که سب شیخین کفر است متمسک شوند، جواب آن ظاهر شد، اگر خبر دیگر افاده فرمایند، مستفید شویم.

به هر حال انصاف مطلوب است و منقول در کتب شیعه چنین است که در وقت حضور ابن اُمّ مکتوم اعمی در خدمت حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - بود، کسی از اهل حرم آن حضرت عبور نمود حضرت از این معنی اعراض فرمود آن شخص گفت: یا رسول الله! این شخص کور است. پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - فرمود: تو خود کور نیستی. و علمای اهل سنت نقل کرده اند که حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - عایشه را به کتف خود نگاهداشت تا تماشای جمع کند که در کوچه ساز می نواختند. [۱]

۱. النور ۲۴ / ۳.

[۱] آورده اند که «یک روز رسول - صلی الله علیه و آله وسلم - آواز زنگیان شنید که باری می کردند و پای می کوفتند. عایشه را گفت: خواهی که ببینی؟ گفت: خواهم. به نزدیک درآمد و

و بعد از مدتی فرمود: «يَا حُمَيْرَا هَلْ شَبِعْتَ؟» این قباحت را به ارذل^۱ شخصی نسبت می توان کرد و قباحت این نه به مرتبه ای است که تصریح آن مقدور باشد و به آنچه لازم این قضیه است اگر کسی اعتقاد کند هیچ شک نیست که کافر باشد.

۵ به هر حال، بعد از حضرت الله تعالی هیچ موجودی اشرف و اکمل از حضرت رسالت - صلی الله علیه و آله وسلم - نمی دانیم و به چیزی که منافی شأنِ جلالِ آن حضرت باشد اعتقاد نمی کنیم، اما فریاد از جرأت های حضرات که به واسطه میل تعصب به احادیث موضوعه شرع و دین را ضایع کرده اند.

شعر

۱۰

اندکی پیش تو گفتم غم دل، ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است و آنچه در ماده نسخ حرمتِ آشهر حرم فرموده اند اصل عدم آن است که تا معتمدیه که نسخ قرآنی تواند بود ظاهر شود و محاربه حضرت امیر بر تقدیر تسلیم که در بعضی از این شهر باشد بعد از تعدی خصم بوده نه ابتداء، بلکه اکثر حروب آن حضرت چنین بود هرگاه کفر شیعه ثابت نباشد چنان که از اجوبه سابقه معلوم شد، وجهی^۲ که برای قتل و غارت ساکنان مشهد مقدس فرمودند ناتمام است و بر تقدیر تسلیم حضرات را اطلاع بر ضمایر و سرائر جمعی که هرگز ندیده اند چون حاصل شد «وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ

۲۰ دست فرپیش داشت تا عایشه زن خندان بر ساعد رسول - صلی الله علیه و آله وسلم - نهاد و نظاره می کرد ساعتی دراز، گفت: یا عایشه بس نباشد؟ گفت: خاموش باش. تا سه بار بگفت رسول: آنگاه بسنده کرد عایشه. - کیمیای سعادت، ۳۱۵/۱؛ اندر غزل خویش نهان خواهم گشتن، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۶۷، ۱۷۵.

۱. اصل: به ارذل.

۲. اصل: وجه.

الْصُّدُورِ

عَلَى أَيْ حَالِ مَزَاجِ پادشاه همچون آتش است و لایقِ علمای کرام آن
است که به زلالِ موعظه تسکینِ التهابِ آن آتش فرمایند تا خلقِ الله نسوزند،
نه آن که به بادِ فتنه آن آتش را مشتعل سازند و اصل و فرعِ بندگان خدا را
سوخته، به خاکِ مذلت اندازند. ۵

شعر

چو آتش مشو تُند و سرکش مبادا که دود از دلِ مبتلایی بر آید
و ظاهر است که با این فتوای بی‌ملاحظه اهلِ سپاهی را بهانه‌ی اهتمام در
استیصالِ [بندگانِ ملکِ علّام به هم می‌رسد و استیصالِ]^۲ ایشان - اگر چه کافر
باشند - ملایم طبعِ الله، که در کمالِ حلم است، نیست. چنان که روایتِ
۱۰ شرمندگیِ حضرت نوح - علیه السّلام - برای هلاکِ کفار و خلائق و آثار و اخبار
بر این دالّ است؛ چه تفصیلِ آنها در این صحیفه نمی‌گنجد. و هرگاه سپاهی
به فتوای علمای دین کارکنند مُعْظَمِ جوابِ آن در روزِ جزا بر علما
خواهد بود.

شعر

در آن روز کز فعلِ پُرسند و قولِ [ب ۱۸] اولوالعزم را تنِ بلرزد ز هول
به جایی که شرمنده‌اند انبیا تو عذر گنه را چه داری بیا
و مخفی نماناد که ابنِ طاووس از علمای شیعه بوده ۱۱ و در اصول و فروع
مجتهد بوده و در فقه تصنیف فرموده بنا بر آن که حضرت الله تعالی در ماده

۲۰

۱. آل عمران ۳ / ۱۵۴.

۲. افزوده از مجالس المؤمنین و عالم‌آرای عباسی، ۲ / ۶۲۰.

[۱] سید رضی الدّین علی بن موسی بن جعفر علوی حسنی (د ۶۶۴ ه. ق) مشهورترین مرد
خاندانِ شیعی ابنِ طاووس بوده و با علتمی وزیر مصاحبت داشته است. از تألیفات اوست: اللّهوف
علی قتلِ الطفوف؛ سعد السعود؛ الطوائف فی معرفة مذاهب الطوائف، مستدرک الوسائل، ۳۷۰-۴۷۲؛ نامه
دانشوران، ۹۸/۱؛ ریحانة الادب، ۷۶-۷۹.

حضرت پیغمبر که دوست آن حضرت است و دنیا را به طفیلی آن حضرت خلق کرده، گفته: «وَلَوْ نَقُولَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ»^۱؛ هرگاه در ماده حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - این همه تهدید و مبالغه واقع شده باشد اگر دیگری را در امری غلطی واقع شود چون از عهده بیرون آید؟ پس اگر حضراتِ عالیات طریقِ اتقایی سلف را مرعی داشته، احتیاط منظور دارند، بهتر خواهد بود و در عرصه عرصات جوابِ مظلومان، خصوصاً اطفال که به مضمون «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَبْلُغَ وَ الْمَجْنُونِ حَتَّى يَقُولَ»^[۱] بغایت صعب است.

قطعه

به جرم عشق مرا گر کُشی چه خواهی گفت جوابِ خونِ رنیقی که بی‌گنه بوده است مراد من همه زین عرض نیکخواهی توست و گر نه زین همه گستاخیم چه مقصود است چون اکثرِ مفسدِ عالم از اغراضِ دنیوی است، مناسب آن است که اربابِ فضل از این اغراضِ مُنَزَّجَر شوند بلکه بعد از عمری که افاضلِ ماوراءالنهر به حوالی مشهد مقدس تشریف شریف آورند فقیران را از ابنای جنس شمردند، و اگر به واسطه قَهَّارِ نَوَّاب خاقانِ فریدون مکان این فقیران از شهر بیرون نتوانند آمد، ایشان حرمتِ امامِ اَنَام به جای آورده به سعادتِ زیارت مستسعد شوند. و این فقیران به برکتِ قدومِ آن عزیزان فیروزی یابند و این

۱. الحاقه ۶۹ / ۴۴-۴۷.

[۱] حدیث نبوی است و به صورتهای زیر روایت شده است:

الف) عن علی - علیه السلام - قال، قال رسول الله - صلی الله علیه وسلم: «رفع القدم عن ثلاثة: عن النائم حَتَّى یَسْتَقِظَ، و عن المجنون حَتَّى یُتَّقِنَ، و عن الطفل حَتَّى یَبْلُغَ». «بحار الانوار» ۱۳۴/۸۸.

ب) «رُفِعَتِ الْاَقْلَامُ عَنِ الصَّغِيرِ حَتَّى یَبْلُغَ و عن النائم حَتَّى یَسْتَقِظَ. و عن المحبوب حَتَّى یَعْقِلَ». «کز العمال» ۱۰۳۲۳/۴.

معنی به وجود نیامده، فتوا به قتلِ فقیران دادند. بَارَكَ اللهُ أَعْظَمَ أَجُورَكُم
وَأَصْلَحَ أُمُورَكُم.

شعر

۵ مکن مکن که ره جور را کناره نباشد مکش مکش که پشیمان شوی و چاره نباشد
و در سنهٔ نُهصد و نود و هشت صلح با رومیان نموده تا قلعه نهایند، که
یک حدّ آن لرستان، و یک حدّ آن قلمروِ علیشکر است در تصرفِ رومیان
مانده. و در سنهٔ اَلْف عبدالمؤمن خان اوزبک چهار ماه اسفراین را محاصره نموده،
بعد از تسلّط قتل عام نموده [۱] سبزوار و مزینان و جاجرم و شغان و جُورَبَد و
آن حدود را ضبط نموده و نورم محمدخان مرو را به تصرفِ عبدالله خان داده. و در
۱۰ سنهٔ ۱۰۰۱ عبدالمؤمن خان نیشابور را گرفته، در سنه ۱۰۰۲ قتل عام سبزوار
نموده و در سنه ۱۰۰۳ شاه سلطان محمد والد شاه‌عباس متوفی گردیده، در سنهٔ
سَبْع و اَلْف نیز دعای مؤمنینِ خراسان به هدفِ اجابت قرین گردیده، عبدالله
خان اوزبک در سمرقند متوفی گردیده، عبدالمؤمن خان از بلخ عازمِ سمرقند، و به
تخت سلطنت جلوس نموده. بعد از شش ماه همان سال در شبی از شبها که
۱۵ عبدالمؤمن خان از کنارِ دهی می‌گذشت، عبدالصمد بهادر و محمد قلی بهادر
سخت کمان هر دو در روشنایی مشعل شصت گشاده، تیر هر دو بر هدفِ مراد
رسیده، خطا نشد، و او از اسب غلطیده سر او را بریدند.

و سلطانِ گیتیِ ستان شاه‌عباس به تسخیرِ خراسانِ عنانِ عزیمت تافت و در
سنهٔ یک هزار و نه آن پادشاهِ دین‌دارِ اخلاص شعار از میدانِ نقش جهان
۲۰ اصفهان پیاده روانهٔ مشهد مقدس معلی [شد] به عزمِ زیارتِ سلطانِ سریرِ
[الف ۱۹] ارتضا، حضرت علی بن موسی الرضا - علیه السلام - که:

شعر

طواف درش شد به قول رسول برابر به هفتاد حج قبول

گردیده. روزِ اوّل از شهر به مسجدِ طوقچی، و دویم به دولت آباد برخوار - که چهار فرسخ است - رفته، مقرر شد که امرا و ارکان دولت سوار شده، سوای محقرزمان و بایندر سلطان و مهتر و سلمان رکابدار باشی و میرزا هدایت الله نواده نجم ثانی [۱] کسی پیاده نبود. و رفقای ثلاث طنابی به دست گرفته، دوازده هزار ذراع را - که یک فرسخ شرعی است - راه می پیمودند، تا معلوم گردد که از اصفهان به مشهد مقدّس چند روز راه است تا آن که در عرض بیست و هشت روز آن مسافتِ بعیده را قطع نموده، به زیارتِ آن روضه مینو مثال فایز گردیده، تاریخ آن را چنین یافته اند. تاریخ حرکت:

پیاده رفت و شد تاریخ رفتن «ز اصفهان پیاده تا به مشهد»

۱۰ گویند که در اکثر منازل متحمّل آبله پاگردیده، به مضمون «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا» [۲] در کمال مشقّت به این سعادت فایز گردید، نه مثل هرقل پادشاه روم و قسطنطنیه که نذر کرده بود که برهنه پای و پیاده به طواف بیت المقدّس رود و در هنگام القاء نذر هر روز خدمتکاران و فرّاشان در راه فرشهای زیبا و ملوّن گسترانیده، گِل و ریحان بر روی آنها می ریختند و او به طریق سیر با ندما و همصحبتان قدمی چند می نهاد تا آن که بیست روز راه را تا دو ماه به این طریق طی کرد.

مجملاً آن پادشاه اخلاص شعار سه ماه رجب و شعبان و رمضان را - که شهر حرم و ایام لیالی متبرکه است - در آن روضه مقدّس به طاعت گذرانیده، و در شبهای جمعه و لیالی الاحیاء، احیاء داشته از اوّل شام تا طلوع آفتاب به خدمتِ خادمی و سرشمع گرفتن پرداخته. و در این سال از بواطن ائمه اطهار و اخلاص کیشی آن سلطان عظیم المقدار فتح بحرین که در تصرّف فرنگیه

[۱] عین این مطلب را بتفصیل اسکندر منشی در عالم آرای عباسی. ۱۷۲ آورده است؛ نیز ۷۷۹ همان مأخذ، ۴۵۲؛ روضه الصفا، ۳۲۹/۸؛ فارسنامه ناصری، ۴۴۴ - خلد برین، ۷۷۹.

[۲] مثّل سائر است ۱۸۸/۱. حکم دهخدا.

بود، روی داده اعلاء کلمه طیبه واقع گردید؛ چه مملکت قطیف و بحرین در ازمنه سابقه و قرون ماضیه در تصرف ولایت عرب بوده، هر چند که در اصل از جزایر فارس است و محل غوص لؤلؤ و مرجان است ده فرسخ طول، و پنج فرسخ عرض دارد.

۵ لؤلؤ که در بحرین غوص می‌شود زیاده از بحار دیگر اعتبار دارد. و آن ولایت کثیر المنفعت به مرور دهور و ایام به تصرف تورانشاه بن سنغرشاه والی هرمز درآمده که همیشه حاکمی از جانب ولایت هرمز به ضبط آنجا قیام داشت. در ایام دولت سنغرشاه بن تورانشاه ثانی مطابق اثنی عشر و تسعمائه جماعت فرنگیه پرتگالیه ضابط بنادر متعلقه به ایشان و کلاء والی هرمز را به رشوه فریفته و به حيله و تزویر به جزیره هرمز راه یافته، کوت که عبارت از قلعه است، ترتیب داده، مسکن گرفتند و کپیتان فرنگیه - که عبارت از امیر و حاکم قلعه است - در شوکت و اقتدار زیاده از حاکم هرمز گردیده، بدین جهت در بحرین نیز دخل کرده بودند. در این ایام الله‌ویدی خان بیگلربیگی فارس [۱] به تقریب استمداد رکن‌الدین مسعود وزیر هرمز تسبی قریب به صبح به ۱۵ در خانه رکن‌الدین مسعود درآمده، او را در منزلی که خوابگاهش بود به قتل آورده، مملکت را متصرف [شد]. و چون این اخبار به هرمز رسید، فیروزشاه والی و کپیتان هرمز و فرنگیه هر کدام جمعی از جنود خود را به استرداد ملکی

[۱] نامبرده یکی از سرداران نامی و فداکار و کاردار شاه‌عباس بود. او اصلاً ارمنی و از مردم گرجستان و عیسوی بود در جوانی به غلامی فروخته شد و سرانجام به خدمت شاه طهماسب اول رسید و در حقه غلامان وی درآمد، مسلمان شد و چون جوانی صدیق بود، به منصب فولر آقاسی (ریاست غلامان خاص شاه) رسید. شاه عباس در ۱۰۰۴ او را به مقام امیرالأمرائی ایالت فارس منصوب کرد. یک سال بعد حکومت کوه کیلویه را هم بر حوزه حکمرانی او افزود. سرانجام او بر تمام ولایت جنوبی ایران و سواحل و جزایر فارس حکمران شد. شاه‌عباس در جنگهای بزرگی که با عثمانیها می‌کرد بیشتر به نیروی او متکی بود. وی در ربیع الثانی ۱۰۲۳ هـ . ق وفات یافت و در مشهد رضوی به خاک سپرده شد . فارنامه ناصری، ۴۶۰؛ عالم آرای عباسی، ۵۴۴/۴۴۶؛ آثار العجم، ۴۵۹؛ زندگانی شاه‌عباس اول، ۴۳۰/۱ .

بحرین مأمور ساخته، فرستادند، [ب ۱۹] ثمری نبخشیده، داخل ولایت شیعه گردیده **لله الحمد** تا به حال بحرین در تصرف پادشاهان شیعه می باشد. و فضلالی نامدار از آن خطّه دلگش بر خاسته اند.

و در این سال لار نیز به تصرف آمده. و در سنه عشره و الف روانه بلخ گردیده، چون به بلخ رسید به تقریب کثرت مرض در سپاه معاودت [کرده] و عبدالباقی خان اوزبک تعاقب نموده [۱] شکست یافت. و بعد از آن وارد آندخود گردیده، در تلافی آنچه عبدالباقی خان و عبدالمؤمن خان اوزبک به اهل خراسان نموده بودند چندین هزار نفر نسا و صبیان از اهل آندخود و شیرغان اسیر نموده. و اهل تاریخ گفته اند که اسیر نمودن عیال و اطفال مسلمین در زمان آمدن سلاطین اوزبکیه به خراسان و خواقین روم به آذربایجان جایز نمی دانسته اند، و از بلاد شیعه اسیر نمی برده اند. و لشکر قزلباش نیز در آن مدت بر این فعل مذموم قیام نمی نموده اند. و در زمان سلطان مرادخان خواندگار روم، سنه ۸۲۴ که [سال] جلوس اوست لشکر اروان و تاتار آذربایجان و شیروان این شیوه در پیش گرفته. چنان که در قضیه تسخیر تبریز از اطفال سادات اسیر شده، در استنبول به کفره فرنگیه فروختند. و در زمان عبدالله خان و عبدالمؤمن خان پسرش طایفه اوزبک نیز در خراسان این شیوه پیش گرفته، چندین هزار نفس از سادات و علما و رعایا اسیر نموده تا کابل و هندوستان فروختند. و بعد از آن حکام استرآباد مکرراً به جهت تنبیه متمرّدان اوخلو و کوکلن - که از مسلمانی به جز نامی ندارند - لشکر کشیده بسیاری از آن گروه بی ایمان به اسیری افتادند. و این شیوه مذمومه شیوع یافته روز به روز تزايد گرفته تا آن که کار به جایی رسیده که کوکلن و یموت و ترکمان عرصه به اهل خراسان تنگ ساخته، در این اوقات قوافل زائرین

[۱] برای اطلاع بیشتر از برخورد عبدالباقی ازبک با سپاه شاه عباس ← فارسنامه ناصری، ۴۳۶ -

- مشهد مقدّس از خوفِ آن جماعت مخدولِ العاقبت از این فوزِ عظیم محروم گردیده چندی قبل از این به عنوانِ دزدیِ جمعیِ کثیر فراهم آمده از اهلِ کاشان و ورامین و دامغان و غیر آنها اسیر، و به ولایتِ بعیده مثل کفره اُروس و غیرهم می‌فروختند. در این ایّام از یمنِ دولت و پاسبانیِ بندگانِ سکندُر ۵ مثالی خاقانی - لله الحمد - متروک گردید.
- در سنه احدی و عشر و الف قلعهٔ نهاوند - که در تصرّف رومیّه بوده - به تصرّف شیعه آمده و با علی پاشا محاربه نموده فتح تبریز و نخجوان و ایروان رو داده. و در همین سال الله‌ویردی خان حاکم فارس را به بغداد تعیین نموده تا آن که با اوزن احمد والی بغداد در ظاهرِ بغداد جنگ کرده، فتح نموده، به ۱۰ تقریب آمدن چغال‌اغلی سر عسکرِ روم طلبیده اوزن احمد به تعاقبِ او آمده و دستگیر گردید. و در سنهٔ خمس و عشر و ألف جمیع مملّکات و رقباتِ خاصّه خود را [که] در زمانِ دولتِ روزافزون در حیطةٔ تملک و تصرّف شرعی آن حضرت قرار یافته بود، قیمتِ عادله آنها زیاده از یکصد هزار تومانِ شاهیِ عراقی [الف ۲۰] و حاصل آنها بعد از وضعِ مؤوناتِ زراعت به ۱۵ تسعیرِ وقتِ قریب به هفت هزار تومان می‌شد مع خاناتِ عالیّه و قیصریه و چهار بازار و دور میدانِ نقش جهان اصفهان و حمّامات که در بلدهٔ جنّت نشان ترتیب یافته، وقفِ حضراتِ عالیاتِ چهارده معصوم - علیهم السّلام - فرموده، و اقلّی حاصل را منظور داشته، چهارده حصّه کردند به هر معصومی یک حصّه و تقسیم به حضراتِ عالیاتِ نموده، به جهتِ هر یک از حضراتِ مُهری مرصّع و بندی مکّلل به یواقیت به نقوشی که خواتیم ایشان منقوش بوده مزین [گردانیده] و چند محل را که حاصل آن بعد از رفعِ مؤوناتِ زراعت موازی آن مبلغ تواند بود مخصوص آن حضرت، و تولیت وقفِ مذکور مادام الحیات به خود [کرده] و بعد از آن به پادشاهانِ گرامی نژاد که در ملکِ ایران مسندنشینِ تختِ شاهی بوده باشند تفویض فرمودند که جناب

شیخ بهاءالدین محمد عاملی - قدس الله روحه - به خط شریف خود قلمی فرموده، و صارفِ مصرفِ اوقاف^۱ مزبور را بر آن متولّی منوط گردانید که بعد از وضع حقّ التّولیه به مصلحتِ وقت و اقتضای روزگار در مصارف هر سرکار، و وجه معاشِ خدمه و مجاورین و زوّار و اربابِ فضل و کمال و صلحا و اتقیا و طلبه علوم هر محل آنچه رأی متولّی اقتضا کند، صرف نماید. ۵

و در کتاب عالم آرای عباسی بعد از ذکر این بیان فرموده که آن پادشاه والا جاه می فرموده اند که جمیع اشیاء سرکارِ من، و آنچه اطلاق مالیت بر آن توان کرد حتّی این دو انگشتی که در دست دارم، وقف است. و از کتابخانه شریفه آنچه مصاحف و کتب علمی بود از فقه و تفسیر و حدیث و امثال ذالک، وقف سرکار حضرتِ امام ثامن ضامن علی بن موسی الرضا فرموده به آستانه مقدّسه فرستادند. و آنچه از کتب فارسی بود از تواریخ و دواوین و مصنّفات اهل عجم، با تمامی چینی آلات از لنگریهای بزرگ فغفوری و مرّتبّانها و بادیه‌ها و دیگر ظروف نفیسه غوری و فغفوری که در چینی خانه موجود بود، وقف آستانه متبرکه صفیه صفویه نمود و همچنین جواهر نفیسه و مرصّع آلات و ظروف طلا و نقره و ایلخیهای اسبان تازی نژاد و شتر و مواشی و اغنام وقف نموده، به جهت هر یک مصرفی معین فرمود. ۱۰

و در سنه عشرين و الف مسجد جامع کبیر در دارالسلطنه اصفهان بنا گذاشته که حال موسوم به مسجد شاه است، طرح مسجد و مقصوره انداخته. و از غرایب حالات پیدا شدن سنگ مرمر در حوالی اصفهان [است] که در هیچ زمان کسی از آن نشان نیافته بود. ۲۰

و در سنه احدى و عشرين و الف به توسیع صحن مبارک روضه رضیه رضویه پرداخته و ایوان میر علی شیر که در یک گوشه صحن افتاده بود و بدنما بود، نوعی نموده که ایوان مذکور در وسط حقیقی واقع شد، و ایوان دیگر در

مقابل آن به جانب شمال صحن روی به جنوب داشته باشد. و دو ایوان دیگر در طرف شرقی و غربی عمارت کنند که مشتمل بر چهار ایوان بلندارکان بوده باشد. و خیابانی از دروازه عراق شهر تا [خیابان] شرقی طرح فرمودند که از هر طرف به صحن مبارک رسیده، از میان ایوانها بگذرد. و قنوات مجدد ۵ احداث کرده، نهری در میان خیابان، و حوضی بزرگ [ب ۲۰] در وسط صحن احداث فرمودند که آب از حوض گذشته به خیابان شرقی طرف پایین پای مبارک جاری گردد.

و همچنین متوجه تعمیر مزار متبرکه خواجه ربیع الخثیم - که در یک فرسخ شهر واقع است - عمارت مرغوب طرح انداخته، و احیای عمارت قدمگاه را نیز - که در حوالی نیشابور است - فرموده. و در سنه یک هزار و سی و یک فتح قندهار روی داده، فتح هرمز که ولایتی از فرنگ بوده و سی ذرع عرض قلعه آن بوده، به دست امام‌قلی خان سردار فارس مفتوح گردیده. [۱] و در سنه یک هزار و سی و سه فتح بغداد روی داده. و روز جمعه بیست و هشتم شهر ربیع‌الاول در مسجد جامع قدیم که در زمان مستنصر خلیفه عباسی تعمیر یافته بود و اسم او در کتابه درگاه منقوش است خطبه دوازده امام خوانده فراز منابر - که چندین سال بود که از این میمنت عاری و عاطل بود - بعد از حمد الهی و درود حضرت رسالت پناهی به ذکر مناقب، و مفاخر

[۱] امام قلی خان فرزند الله‌وردی خان بود، به هنگام امیرالامرائی پدر در فارس بود، در ۱۰۱۰ هـ. ق که پدرش به خراسان رفته بود، او به جزایر بحرین رفت و آن جزایر را از پرتغالیها گرفت و اموالی فراوان از غنائم جنگی آنجا به خراسان برای شاه عباس فرستاد و شاه او را به لقب «خان» مفتخر ساخت و حکومت لار را به او سپرد. پس از درگذشت پدر، شده عباس او را امیرالامرای فارس و سپهسالار ایران کرد. او مانند پدر در جنگهای عثمانیها و اوزبکها شاه عباس را یاری می‌رساند و شاه نیز به او اعتماد کامل داشت تا آنکه در ۱۰۴۲ هـ. ق شاه صفی او و سه پسرش را از فارس فراخواند و در قزوین سر برید ← عالم‌آرای عباسی، ۷۹۴؛ آثار العجم، ۴۹۵؛ فارسنامه ناصری، ۴۶۱؛ زندگانی شاه‌عباس اول، ۴۳۵/۲.

ائمه اثنا عشر - صلوات الله الملك الأكبر - زیب و آرایش یافت. و آن سلطان دیندار بعد از فتح بغداد در یک منزلی آستان ملائکه آشیان سلطان سریر ولایت، شاهنشاه کشور خلافت و امامت، امام المشارق و المغرب اسدالله الغالب علی بن ابی طالب - علیه السلام - با جهان جهان شوق و عالم عالم آرزومندی پیاده قدم در آن شاهراه نهاده در کمال ذوق و وفور شوق طی مسافت نموده به شرف خاک بوسی عتبه علیه مشرف گشته و تاده روز در آن سده سنیه به مراسم دعا و زیارت اقدام نموده، به خدمت جاروب کشی آن روضه بهشت آسا مشغولی داشتند. و نهر آبی که شاه اسماعیل - نورالله مرقد - حفر نموده از نهر فرات، آب به خطه نجف برده بودند و به تصرف زمان و استیلاي مخالفان انباشته گشته بود، احیا فرموده، کلی عساکر ظرف نشان بدان خدمت مأمور شدند، و آب را تا مسجد کوفه که بر زمین جریان می یافت جاری ساخته، و اراده نمود که آب مزبور را از کوفه به طریق قنات به تقریب بلندی زمین نجف اشرف چاهها حفر نموده آب را از روضه مقدس گذرانیده به دریای نجف سر دهند.

و در سنه اربع و ثلاثین و ألف حافظ احمدپاشا از جانب خواندگار روم با لشکرهای بیکران عازم فتح بغداد و روضات عالیات گردیده، مرادپاشا دو ماه به محاصره حصار نجف اشرف مشغول گردیده، توپ و تفنگ به جانب روضه مقدس شیر خدا انداخته، از دورباش حارسان غیبی و خوارق عادات و ظهور کرامات کاری نساخته. در عالم آرا مذکور است که هر چند شأن متعالی مکان حضرت سریر ولایت و کرامت از آن ارفع و بین الأعادی والأحباب أظهر است که امثال این امور از کرامات آن مظهر العجایب محل استعجاب باشد متبادر افتخار و مباهات موالیان و دوستان اهل بیت آنچه به ظهور آمده، راقم این مقالات از مردم صدقه صادق گفتار استماع نموده، رقم تحریر می یابد:

اول آن که مسوّد اوراق بی‌واسطه از مولانا محمود، کلیددار روضه مقدّس حضرت ولایت‌پناه شنیدم که در [الف ۲۱] بدایتِ حال که مرادپاشا آمده، نجف اشرف را محاصره نمود سیه‌ها پیش آورده که در تسخیر آن اهتمام تمام داشت. یکی از ابطال رجال بیدقّ انداز آن قوم همه روزه به پای برج که سیه پیش آمده بود آمده، گاهی بنابر تعصّب و عناد مخالفت مذهب ۵ بیهوده‌گویی آغاز نهاده، سخنانِ لاطایس به آواز بلند می‌گفت که: من أَبَا عَنْ جَدّ از دیارِ عجم و بر شما رحم می‌آید که عنّ قریب این حصارِ نااستوار به قهر غلبه مفتوح گردد و مردانِ شما طعمه شمشیر، و نسا و صبیان اسیرگشته، اموال به تاراج خواهد رفت. و ترغیبِ قلعه سپردن می‌نمود و هرزه‌گویی از حد می‌برد. ۱۰ روزی یکی از خُردسالانِ قلعه که مدّة‌العمر تفنگ به دست نگرفته و طریقی انداختنِ آن نمی‌دانست، تفنگی به قصدِ آن بدبخت به دست آورده از روح مقدّس حضرت استمداد همّت کرده بر سرِ برج برآمد و در حین هرزه‌گویی او تفنگ را آتش داده، گلوله بر هدفِ مراد آمده، مغزِ سرش پریشان شد.

دویم آن که یکی از تفنگچیانِ متعصّب در طرفِ صُفّه صفا تفنگ بلندخانه ۱۵ جزایری به دست گرفته همه روزه از آن طرف می‌انداخت، او نیز هرزه‌گویی بسیار می‌کرد. چنانچه حرفِ بی‌ادبانه نسبت به ضریح مبارک بر زبانش جاری می‌شد. در وقتی که تفنگ را به دست گرفته، عزمِ انداختن داشت سرِ فتیله به امدادِ جنودِ غیبی به آتشگاه رسیده، آتش درگرفت، ترقید و پارچه‌ای از آن چنین بر سرِ او خورد که مغزش پریشان شده زبانش ت قیامت از تکلم ایستاد. ۲۰

سیم آن که در ایامِ محاصره، شیرِ مهیبِ قوئِ هیکل در حوالیِ حصار به نظرِ رومیان درآمده که در اکثر شبها بر دَوْرِ حصار می‌گردیده، و چون در سواحلیِ نهرِ فرات شیر و سباعِ ضارّه می‌باشد، رومیان جزم کردند که از آن جا

به جهت طعمه به حدود آمده و شبها که هنگام سیه پیش بردن و امور لوازم قلعه گیری است از خوف ضرر و آسیب شیر تردد نمی توانستند کرد.

- چهارم از میر بهاء الذین و صلحا و اتقیا و مورّخین شنیدم که در مدّت محاصره روغن چراغ آنچه در خُمهای سرکار فیض آثار بود صرف سوخت ۵ مشاعلی بروج شده، به اتمام رسیده بود. چنانچه شبی اندک اندک پیه و روغن چراغ از خانه ها جمع کرده، مشاعل افروختند، و کافی نبود، کهنه پاره ها به خُمهای روغن سرکار فیض آثار برده، در خُمها انداخته، چرب کرده، سوختند. چنانچه مطلقاً اثر چربی در خُمها نماند و مشاعل افسرده نشد. محافظان بروج از فقدان روغن بی قرار شده، کار به اضطرار انجامید، مشعلداران به خُمخانه آمدند که شاید پارچه از تهِ خُمها چرب توانند کرد، ۱۰ خُم بزرگی را که روغن بسیار می گرفت، مشاهده نمودند که از روغن مالا مال بود، مزده به یکدیگر داده این معجزات موجب امیدواری محصوران گردید. پنجم ظهور مباحله است. راقم حروف روزی در حوزه درس سید المحققین محمدباقر داماد بودم، [۱] از پهلوان محسن عاشقبادی سرکرده تفنگچیان، ۱۵ محافظ روضه مقدسه شنیدم که با جناب میر نقل می نمود که شبی از بی روغنی [ب ۲۱] در برجها مشاعل افروخته نشده بود، مشعلی که در یک برج افروخته بودیم بر دور تمامی حصار و مشاعل افسرده پرتو انداخته، نوری ساطع گشت که روشنی عظیم به نظر مردم بیرون و اندرون آمد، به نوعی که تصوّر مخالفان شد که در کلّ بروج و بارو مشاعل افروخته، چراغان کرده ایم. ۲۰ سُفها و جاهلان بیرونی لعن و استهزا می کردند که شما را روغن

[۱] ظاهر: مراد حوزه درس او (میرداماد) در اصفهان است که پس از ۹۹۸ هـ. ق برقرار بوده و شاگردانی چون محمد ابراهیم ملاصدرا، ملاخلیل قزوینی، ملا شمسای گیلانی و سید احمد عامی از نجا برخاسته اند. - خلد برین، ۴۱۷-۴۱۸؛ فوائد الرضویه، ۴۱۸، عالم آرای عباسی، ۱۱۳؛ حکیم استرآباد، ۴۵، ۴۸-۴۹، ۵۳.

بسیار در کار است، چرا این همه چراغ بی‌صرفه افروخته‌اید؟ و ما فریاد کردیم که چراغی نیافروخته‌ایم، این روشنی از نور ولایت و کرامت حضرت شاه نجف است. و ایشان استهزا می‌نمودند. من گفتم که در این باره با شما مباحثه می‌کنم که اگر آنچه ما می‌گوییم صورت وقوع دارد آثاری در این زودی به وضوح پیوندد. و بعد از این گفتگو در همان دو سه روز توپ بزرگ که به ۵ قلعه نصب نموده بودند همه روزه می‌انداختند، و برج به ضرب توپ انهدام پذیرفته بود، در وقت آتش دادن ترقید و توپخانه معطل مانده، برج تعمیر یافت. و مرادپاشا کس نزد حافظ احمد پاشا فرستاد، توپ بزرگ دیگر و مرد و کومک طلب نمود. حافظ احمد پاشا توپ نفرستاد و اعلام نمود که چون دو سه ماه کاری از پیش نرفته، کوچ کرده به بغداد رفت. و محصوران از میمنت روح مقدس آن حضرت نجات یافته، انتهی. (۱)

محزر این مقالات عرض می‌نماید که کدام معجزه بیش از این می‌تواند بود که مرادپاشا با بیگلربیگی دیاربکر که اشجع امرای روم است و مقتدای سپاه حافظ پاشا بوده، دو ماه متوالی مشغول قلعه‌گیری گردیده، با آن که حصار ۱۵ نجف اشرف را چندان که متانت و استحکام نیست و مستحفظ آن یکصد و پنجاه نفر تفنگچی اصفهانی بوده باشد و مطلقاً رخنه نتواند کرد، نیست مگر معجزه آن شاه سریر ولایت و سلطان اقلیم هدایت - علیه و علی آله الطاهرين ألف ألف سلام و تحية.

و در سنه سبع و ثلاثين و الف عزم تسخیر بصره نموده، امامقلی خان ۲۰ بیگلربیگی فارس به تسخیر ولایت مذکور مأمور گشت، چون به ولایت بصره رسید، اکثر مردم آن ولایت به اطاعت و انقیاد راغب گشتند و رومیّه در قلعه متحصّن گشته، حرف استیمان [۱] در میان داشتند که در این اثنا از قضای

[۱] استیمان واژه‌ای است عربی: استئمان، به معنای زینهار خواستن. امان طلبیدن، پناه

آسمانی واقعه ناگزیر نوابِ گیتی ستانی روی داد، در شب پنج‌شنبه بیست و چهارم شهر ربیع‌الأول سنه مزبوره داعی حق را لبیک اجابت گفته، طایر روح پرفتوحش از قفس بدن پرواز نموده به عالمِ قدس شتافت.

بیانِ احوالِ سام میرزا مشهور به شاه صفی

آن صفی صافی سحیّت، و وفیّ وافیّ طویّت، زبیده افسر کیانی و برازنده تاج خسروانی، خسرو فیروز بخت، طراز دولت و تخت، محیی مراسم جهانبانی، آدم صفی آدمی، و شأن خطّه کشور ستانی، کیخسرو جهان بزرگی و عظمت، نوشیروان ایوان سلطنت، سام نریمان میدان اقبال، و رستم دستان ۱۵
معرکه جلال، هزبر بیشه دلیری و آفتابِ فلکِ جهانگیری، نقاوه خاندانِ علوی [الف ۲۲] السلطان بن السلطان شاه صفی الصفوی که نامِ نامیش اولاً سام میرزا بوده که خلفِ ارجمندِ شهزاده مغفور صفی میرزا است. و بعد از جلوس بر سریر سلطنت و فرمان فرمایی به شاه صفی - که اسم والدِ ماجدش خلف سلطان مغفورث اساس شاه عباس باشد - موسوم گردیده. گویند که چون ۲۰
سلطان گیتی ستان مشاهده فرمود که از این دار فنا رفتنی، و از این مرحله گذشتنی است، عالیجاه غفران پناه مولانا محمد تقی ولد مولانا مظفر جنبادی [۱] که

[۱] منجم پاشی دربار شاه عباس و شاه صفی و شاه عباس ثانی بود و به قولی «در بزم می گساری به جرم تنگ شرابی دیده ظاهرین از جهان گذران پوشیده و گوشه نشین و منزوی گردید» - خلد برین، ۲۰۵؛ زندگانی شاه عباس اول، ۱/۷۴۶؛ حکیم استراباد، ۱۱۴.

معتمد دولت بود به نزد فاضل ربّانی مولانا مراد مازندرانی [۱] - که از افاضل و اتقیاء آن دیار است - فرستاد که در باب ولیعهدی شاه صفی، و آوردن به حضور اقدس به کلام حمید مجید ربّانی تفأل نماید. مولانای مذکور به کلام حق مشورت فرمود این آیه کریمه آمد: ﴿أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ ۝ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُتَرَلِّينَ * بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ﴾^۱. از مدلول آیه کریمه ظاهر می شود که اراده خاطر اشرف بسیار مبارک و میمون است، لیکن در باب آوردن از صفاهان در آیه کریمه اشاره به صبر و سکون بوده و سرّ آن که ظاهر گردیده است که بعد از ورود خبر شاه عباس شهزاده مکحول البصر که در صفاهان بوده موسوم به امام قلی میرزا ولد پادشاه غفران پناه دعوی بینایی کرده، همانا در زمان کور ساختن اندکی از هر طرف مردمک دیده ها از آسیب بیشتر محفوظ مانده بود [که] دولت خواهان شاه صفی از هجوم عام و فتنه اندیشیده، جهت دفع مفاسد عظیمه که بر آن مترتب بود عینین آن شهزاده را دست کاری کرده خاطر از حدوث فتنه فارغ ساختند. و زیاده از ده کس به الهام غیبی با یکدیگر به عنوان توارد «ظَلَّ حَقٌّ» تاریخ جلوس را یافتند. و مولانا شرمی قزوینی:

صفی پا بر اورنگ شاهی نهاد

تاریخ جلوس را یافته، و الحقّ تاریخی که استاد الشعراء مولانا محتشم کاشی - قدس الله سرّه - با آن همه اعجاز به جهت شاه اسماعیل ثانی یافته، آن گوهر ارزنده را به رشته نظم کشیده، به جای خزف فروخت. مسند آرای اریکه سحبابان میرزا محمد حسن وزیر کاشان رباعیات ستّه را که مشتمله بر هزار و صد

۱. آل عمران ۳ / ۱۲۴-۱۲۵.

[۱] ملا مرد مازندرانی از آخوندهای معروف مازندران محسوب بوده است. شاه عباس اول منجم دربارش - ملا محمد تقی جنابدی - را نزد او فرستاد تا در مورد جانشینی سام میرزا (شاه صفی) استخاره بگیرد. ع زندگانی شاه عباس اول، ۱/ ۷۴۶.

و بیست و هشت تاریخ است به جهتِ جلوسِ شاه صفی به نظم برآورده
مقبولِ طباعِ عالمیان گردید:

تاریخ جلوس

- ۵ - شاه ایران مقوّر حکمِ نبوی گل پیرهن و گل گلستان علی
نوروز و صباح عیش جان و دل و عقل فرماندهُ صاحبِ ایل شاه صفی
- بوده است درین کهنه اساس عالی بر کُلّی ممالک اعلیٰ، دست قوی
امروز بگردیده تنِ اهلِ جهان بی‌رنج ز کاردانی شاه صفی
- شاه عادل قرار دین معنی بی‌مثل مرادِ اهلِ دلِ آل علی
تاجِ سر عقل زیب ملک و گل داد درِ بحرِ دنیی و دین شاه صفی
۱۰ - سرو چمن عزّت علم نبوی مدرک داور، نگاهبان گیتی
بحر علم و محیط تقوی عادل با درک ملک فلک مکان شاه صفی
- در عالم ملک نیست اندوه و بدی^۱ از دولت جهد و کرم نور نبی
واهب طرح مروت آیین جهان افکند به عالم کرم شاه صفی [ب ۲۲]
- ماهی مدرک که او بود مثلِ علی مایل به کمال حلم و قتلِ رومی
۱۵ - معراجِ نشین حکم و عدل از اقبال اکبر عادل، عدوّفکن، شاه صفی
بر متدبّرانِ حکایاتِ سلف پوشیده نماناد که غرضِ مسوّدِ اوراقِ تاریخِ احوالِ
سلاطین نیست و بلکه مدّعا از تسویدِ این صحیفهٔ تحقیقِ حالاتِ مؤمنین و
کسانی که در طریقِ انیقِ ترویجِ دینِ مبین و منهجِ خیرالوصیّین سعیِ موفور به
ظهور رسانیده‌اند، نگاشته شود که تواند قابلیتِ جلدِ ثانیِ مجالسِ المؤمنین بهم
۲۰ رساند. لهذا چون از سلاطینِ عظیم‌المقدارِ صفویّه - آنارالله بُرهانهم - که بعد
از این اسامی ایشان مرقوم می‌گردد، صاحبِ عزمِ عظیم نبوده بناءً علیه
حالاتِ خجستهٔ دلالاتِ ایشان را مختصر می‌سازد.
مجملاً بعد از جلوسِ شاه صفی به اورنگِ سلطنت در سنهٔ یک هزار و سی

۱. اصل: اندوه ابدی.

و نه خسروپاشا سرعسکر روم از راه کردستان به همدان آمده، خرابی بسیار به آن مرز و بوم رسانیده، و در سنه یک هزار و چهل به محاصره بغداد قیام، و فی مابین محصوران قلعه و خسروپاشا محاربه عظیمه واقع گردیده، خسروپاشا شکست فاحشی خورده، آخر الامر به قتل رسید. و در سنه یک هزار و چهل و چهار^۱ سلطان مراد خواندگار روم به جانب آذربایجان و به جانب عراق عرب نهضت نموده، فتح بغداد کرده، جمعی از جماعت محصورین قزلباش به درجه شهادت رسیدند، و در سال بعد مصطفی پاشا از جانب خواندگار، و ساروخان از جانب شاه صفی بنای مصالحه گذاشته^۲ [الف ۲۳]، بعد از مصالحه روم همت به تسخیر قندهار مصروف ساخته، در سنه یک هزار و پنجاه روح پرفتوحش به اعلا عُرِف جنان پرواز نموده، در جوارِ فائز الانوار حضرت معصومه - علیها السلام - در دار المؤمنین قم مدفون گردید. مدّت سلطنت چهارده سال.

۱. اصل: + هزار.

۲. در اصل نامه ای آمده است تحت عنوان صلح نامه و سوره نامه، که به زبان ترکی بین مصطفی پاشا و ساروخان ترتیب یافته است. از آن جا که مؤلف یا کاتب نسخه موجود از محافل المؤمنین ترکی نمی دانسته، نامه مذکور را بسیار نامضبوط و مغلوط کتابت کرده است. ما این نامه را به صورت عکسی به همراه ترجمه فارسی در پایان محافل عرضه داشته ایم.

بیانِ احوالِ شاه عباس صاحبِ قرانِ ثانی

آن سلطانِ جلالتِ نشانِ عظمیٰ بنیانِ شوکتِ توأمان، سرلوحِ صحیفهٔ
شهریاری و دیباچهٔ کتابِ دولتیاری، مسندِ آرای دیوانِ دانش و زینتِ افزای
ایوانِ بینش، شاهبازِ بلند پروازِ علوهمت و طاوسِ رنگینِ بالِ آشیانِ سلطنت،
۱۵ نوگلِ این گلشنِ مینا رنگ و شمعِ لگنِ عقل و فرهنگ، قائدِ جنودِ ظفر و
فتوحات و سائقِ لشکرِ فیوضات، مشعلِ افروزِ دودمانِ شاهی، انجمنِ آرای
محافلِ دینِ پناهی، یگانه تازِ میدانِ بسالت و حارسِ حیطانِ عدالت، رابطه
فرائدِ نامداری و واسطهٔ قلائدِ عظمیٰ مداری، نگینِ خاتمِ جهانبانی السلطان
الاعظم و الخاقان الاکرم شاه عباس صاحبِ قرانِ ثانی که الحق در معرکهٔ دغا
۲۰ برقی خرمینِ اعدا و در محفلِ داد و دَهِش کانِ جود و سخا بوده، همواره
اوقاتِ فرخندهٔ ساعات را به ضوابطِ مهامِ جهانداری مصروف، و همگی
همت به امورِ سلطنت معطوف داشته، همیشه در کاهشِ ملاذِ خواقینِ عظام
و آستانِ رفیعِ بنیانش جبههٔ سایِ پادشاهانِ کرام بوده، در جرأت و جلادت
بی مثل و قرین، و افعالش دستورالعملِ سلاطینِ با تمکین. بقاع الخیر بسیاری

به جهت شیعیان اخلاص نشان بنا فرموده، و در ترویج دین مبین و رعایت علما و دانشمندان سعی موفور می نموده. چنانچه در عالم آرای وحید [۱] مسطور است که چون سلطان صاحب قران وارد دار السلطنة قزوین گردید جناب جامع المعقول و المنقول، حاوی الفروع و الأصول، علامة العلمائی مولانا خلیل الله القزوینی را که از جمله علما [ی] عصر و فحول دانشمندان بود، [۲] امر فرمود که کتاب کافی شیخ کلینی را به فارسی شرح نماید. و رقم اشرف به عمدة العلماء المقدّسین و العارفین مولانا محمدتقی مجلسی مرقوم نمود که من لایحضره الفقیه را به فارسی شرح کند. [۳] و رقم دیگر به طلب عالم ربّانی و مؤید به تأییدات سبحانی، سالک طریق انبی عرفانی و بلد شوارح ایقان مولانا محسن کاشانی نفاذ یافت که چون جناب مولانا محسن وارد قزوین گردید بندگان اقدس به مقتضای دینداری و پرهیزکاری - که موجب رضای خالق و ترغیب عموم خلائق است - به مسجد جامع حاضر شده، اقتدا به جامع الفضائل مولانا محسن کاشی نموده، به ادای نماز جماعت قیام نمودند. [۴]

۱۵ [۱] مراد عباسنامه وحید قزوینی است که به نام شاه عباس دوم (۱۰۵۲-۱۰۷۷ هـ. ق) و در سرگذشت او تألیف شده است. این اثر به کوشش ابراهیم دهگان در اراک به سال ۱۳۲۹ منتشر شده است.

۲۰ [۲] ملاخلیل قزوینی (۱۰۸۹-۱۰۰۱ هـ. ق) از دانشمندان اخباری عصر صفوی است و از مخالفان سرسخت تصوف و فلسفه بوده است. در سال ۱۰۶۴ هـ. ق به دستور شاه عباس دوم اصول کافی را به فارسی شرح کرد به نام الصافی فی شرح الکافی، و سپس به دستور وزیر همان شاه شرحی عربی هم بر کافی به نام الشافی فی شرح الکافی نوشت. عبدالله افندی گوید: در شرح ملاخلیل بر کافی اقوال غریب و تصحیفات و تحریفات عجیب دیده می شود. ← ریاض العلماء ۴۶۵/۲؛ نیز ← روضة الصفا، ۴۷۵/۸؛ عباسنامه، ۱۸۴؛ روضات الجنات، ۲۷۰/۳.

[۳] مجلسی اوّل به دستور شاه عباس ثانی شرحی به فارسی بر من لایحضر نوشته است. ← ریاض العلماء، ۴۷/۵؛ روضة الصفا، ۵۸۵/۸؛ عباسنامه وحید قزوینی، ۱۸۴-۱۸۵؛ فارسنامه ناصری، ۴۸۰/۱.

[۴] در بیشتری متون عصری امامت جماعت اصفهان و تفویض آن به ملا محسن کاشی مطرح شده است نه امامت جماعت قزوین. ← روضة الصفا، ۴۷۵/۸؛ عباسنامه، ۱۸۵؛ فارسنامه

و همچنین بیان فرموده که بندگان اقدس چون به منزل مولانا رجب علی تبریزی [۱] و درویش محمد صالح لبنانی [۲] و درویش مجنون و درویش مصطفی می رفتند، حکم به احضار مجتهد الزمانی مولانا محسن کاشانی - که سالک طریقین و مست نشأتین است - می فرمودند. و در مجلسی که با درویشان افطار می فرمودند [ب ۲۴] ملا محمد علی مشهدی [۳] که از واقفان اسرار و محرمان استار است به شرف مجالست مشرف می شد. مجملاً در سنه یک هزار و پنجاه [و] دو جالس اورنگ سلطنت و صاحب قرانی گردیده، در این سال امام قلی خان پادشاه ترکستان به قصد زیارت بیت الله الحرام وارد دارالسلطنه قزوین گردیده و در سنه یک هزار و پنجاه و پنج پادشاه بر بلخ مسلط گردیدند ۱۰ محمّدخان پادشاه آن شهر به آستان عظمی بنیان آمده، طلب امداد نموده، ساروخان را به اتفاق او روانه بلخ [کرد].

و در سنه یک هزار و پنجاه و شش آمدن اورنگ زیب پادشاه هندوستان بر سر بلخ و استرداد ندر محمدخان بلخ را، و در سنه یک هزار و پنجاه و هشت به

۱۵ ناصری، ۴۸۰/۱.

۱. اصل: درویش محمد صالح سمنانی.

[۱] از بزرگان دانشی عصر شاه عباس ثانی بوده و شاه عباس با او مصاحبت داشته و گاه گاه به منزل او می رفته و با او فقیرانه بسر می برده است. نامبرده در ۱۰۶۵ هـ. ق در گذشته است. - ریاض العلماء، ۲/۲۸۳؛ روضة الصفاء، ۸/۵۸۴؛ فوائد الرضویه، ۱۸۱؛ تذکره نصرآبادی، ۱۵۴؛ ریاض العارفین، ۲۳۷؛ فرهنگ سخنوران، ۶۳۷.

[۲] لبنانی: نام محله ای از محال اصفهان. و درویش محمد صالح لبنانی از صوفیه عصر شاه عباس دوم است که مورد توجه شاه مزبور بوده است. - تذکره نصرآبادی، ۲۰۹-۲۱۰؛ عباسنامه، ۲۵۵؛ کاروان هند، ۷۰۴ ۷۰۶؛ الذریعه، ۳۲۳/۹.

[۳] نامبرده از صوفیه مشهور عصر صفوی است معروف به شیخ علی مؤذن، که در عصر شاه عباس ثانی می زیسته، و تحفه عباسی را به نام او ساخته است. وی از اقطاب سلسله ذهبیه محسوب است که پس از خود سلسله مزبور را به فرزندش میر محمد سپرد. - تذکره نصرآبادی.

۲۱۰، عباسنامه، ۲۵۵؛ مقدمه تحفه عباسی..

قصده استردادِ قندهار حرکت کرد، فتح قلعه قندهار نموده، معاودت نمود. و دو دفعه دیگر اورنگ زیب قصدِ قندهار نموده، کاری نساخت. و چون در سنه هزار و شصت و نه در گجرات با داراشکوه جنگ نموده، فتح کرده بادِ نخوت و غرور در دماغش راه یافته، اراده قندهار نمود که از قندهار عازم ایران گردد. ۵ و سلطانِ عظیم الشان نیز قصدِ هندوستان نموده، در یک هزار و هفتاد و شش تربیت خان را با هدایای عظیمه فرستاده، ابوابِ دوستی را مفتوح نمود، و در سنه یک هزار و هفتاد و هفت مرغِ روح آن سلطانِ غفران نشان به جنان پرواز نموده، به مضمونِ این فرد که زاده طبع و قادی آن بزرگوار است، جهانِ فانی را وداع، و به عالمِ عقبی شتافت.

شاه

۱۰

پرتوِ عمر چراغیست که در بزمِ وجود به نسیمِ مژه بر هم زدنی خاموش است

بیانِ احوالِ شاه صفی مشهور به شاه سلیمان

آن سلیمانِ بارگاہِ فرمانفرمایی، و آن جمشیدِ تختِ جهان‌گشایی،
شهسوارِ مضمارِ معدلتِ پردازی، و شهریارِ دیارِ رعیت‌نوازی، کارپردازِ کارگاه
دولت، رمزشناسِ حقایقِ مُلک و مَلّت، سپهرِ عظمت و جلال و جهانِ
شوکت و اقبال، فتّاحِ طلسمِ معضلاتِ دین، مصباحِ محفلِ اشفاق ۱۵
ربِّ العالمین، طغرا نگارِ منشورِ جهان‌بانی، دیباچه‌ طرازِ صحیفه کشورستانی،
السلطان بن سلطان شاه صفی ثانی مشهور به شاه سلیمان، به تاریخِ چهارمِ شهر
ربیع‌الثانی سنه یک هزار و هفتاد و هفت به سریرِ سلطنت و اورنگِ پادشاهی
جلوس میمنت‌ناموس فرموده، سنّ شریفش در مرحله نوزده سال بوده که
۲۰ گفته‌اند فی مولوده:

اولین نوباوه صاحبِ قران عباس شاه

تاریخِ مولودِ مسعودِ اوست و در سنه یک هزار و هفتاد و نه انوشیرخان
خلفِ ابوالغازی از اورگنج عازم استرآباد گردیده، با جعفرقلی خان حاکم استرآباد
منازعه نموده، به قتل رسید، و انوشیرخان مسلط گردیده. در دوازدهم شهر

- جمادی‌الأولی سنه مزبوره نهی اموالِ اهلِ استرabad را نموده، جمعی در آن تاخت به سببِ ممانعت دادن اموال به قتل رسیده. چون این خبر سامعه‌افروز پادشاه جمجاه گردید مقرب الخاقان شیخ علی خان را به وزارت اعظم تعیین، و منصورخان را در ماه رجب سنه یک هزار و هشتاد به سرداری معین ساخته. چون انوشه خان خبر [الف ۲۵] حرکت منصورخان را استماع می‌نماید از استرabad حرکت کرده به سمت بلخ روانه گردیده، تاختِ بلخ نموده، و بعد از آن محمدخان را به حکومتِ استرabad تعیین نموده، محمدخان حسب الامرِ الاعلی عازم دشتِ قبیچاق گردیده، جمعی کثیر و جمعی غفیر از اهالی دشت و ترکمان اسیر و دستگیر نموده، تنبیه به تیغ نمود.
- ۱۰ و در سنه یک هزار و هشتاد و چهار سلطانِ جلالت نشان از دارالسلطنه اصفهان به قزوین حرکت فرموده به سانِ سپاه پرداخت. و ثانیاً شیخ علی خان وزیر اعظم را که استعفا از امر وزارت دیوانِ اعلیٰ نموده بود، خلعتِ وزارت داده، به آن منصبِ خطیر سرافراز گردانید.
- ۱۵ ملخص سخن آن که در ایام دولت دورانِ عُدّتِ آن خدیوِ سلیمان حشمت اهلِ ایران در مهدِ امنیّت آسوده، عبادالله را اوقات درکمالِ رفاهیت گذران، و شیعیانِ عالی مکان در مساجد و معابد به دعاگویی آن خسروِ عادل اشتغال نموده، علما و فضلا به تدوین کتبِ دین پرداخته. گویند که آن سلطانِ عادل به نحوی مهیب و صاحبِ صولت بوده که به هر که نظرِ غضبِ انداختی، آن فقیر مغشّی علیه گردیدی. و به نحوی ذهنِ وقادش مشتعل بود که به آنچه حدس زدی، گویا که علمِ قطعی داشتی.
- ۲۰ و مکرّر با دانشمندان محشور و فضلاّی مقدّس را کمال احترام می فرمود. و از معتمّین استماع شد که آن پادشاهِ والجاه مدّتِ هفت سال از حرمِ محترم به تقریبِ علاقه [ای] که با یکی از حجله‌نشینانِ سرادقِ عفت داشته، یا ناسازی، بیرون نیامد، و با وجود آن مطلق اختلالی در امرِ مملکت بهم

نرسیده، دولت کذایی گذران، و هیچ یک از مفتنین شرارت آیین ایران قدم جرأت به میدانِ فتنه‌انگیزی نتوانستند گذاشت، هر چند بعضی از فتنه‌انگیزان تصوّر می نمودند که آن خدیو بی‌همال به عالم عقبی انتقال نموده، اما چون ظهور سلطانی که قائم مقام او تواند بود، نبود، دست از پا حرکت نتوانستند داد تا آن که بعد از هفت سال که از حرم محترم بیرون آمد، دوستان سجداتِ شکر به تقدیم رسانیده، دشمنان از خوفِ جان در زوایای خمول خزیدند.

و در سنه یک هزار و یکصد و پنج به جنّاتِ عدن شتافته، خوانین دولت خواه حسب الوصیه شاه شاهزاده سام میرزا [۱] را که در کمال رشد به نهایت بوده، اراده می نمایند که جالس سریر سلطنت و قائم مقام سلطان سلیمان مرتبت نمایند. حکیم‌باشی و سایر امرا و مستوفیان دیوان اعلی، مثل میرزا طاهر وحید [۲] مصلحت در آن می دانند که چون سلطان سعید مغفور شاه

[۱] سام میرزا متخلص به سامی پسر دوم شاه اسماعیل محسوب است که در ۹۲۳ ه. ق ولادت یافت. در حیات پدر نخست حکمران گیلان شد و سپس به حکمرانی خراسان در ۹۲۸ رسید، اما پس از چندی در ۹۳۰ که پدرش درگذشت، معزول گردید و بر شاه طهماسب طغیان کرد و پس از شکست، از شاه طهماسب امان نامه گرفت و به دربار رفت. او ۱۲ سال در دربار زیست تا آنکه در ۹۵۵ برادرش القاص میرزا خروج کرد و به عثمانی گریخت. در ۹۵۶ تولیت اردبیل را به و سپردند. ۱۲ سال دیگر در این مقام ماند و در ۹۶۵ خروج کرد و شکست خورد و اسیر شد و در قلعه قهقهه زندانی گردید و پس از ۶ سال حبس در ۹۷۵ ه. ق درگذشت. سام میرزا شاهزاده‌ای با ذوق و با فرهنگ بود، کتابی به نام تحفه سامی در احوال شاعران و دانشمندان آخر عهد تیموری و عصر خود نوشته است که بارها چاپ شده است. برای اطلاع بیشتر ← خلاصه التواریخ قمی، ۵۵۰/۱-۵۵۷؛ احسن التواریخ روملو، ۳۴۳؛ خلد برین، ۲۹۱؛ تکملة الاخبار، ۲۳۲؛ تاریخ نظم و نثر، ۳۷۹؛ فرهنگ سخنوران، ۲۵۸.

[۲] نامبرده از منشیان مشهور و از اهالی قزوین بود، در ۱۰۱۵ زاده شد و در ۱۱۱۰ ه. ق درگذشت. وی در زمان شاه عباس ثانی مجلس نگار دربار بود و عباس نامه را در وقایع روزگار همان سلطان صفوی تألیف کرد. ← مقدمه عباس نامه از مرحوم ابراهیم دهگان، تذکره نصرآبادی، ۱۷؛ ریحانة الادب، ۲۸۱/۴.

سلطان حسین خالی از سطوت و مهابت، و راغب به اجر است و تغییر و تبدیلی به ایشان نمی‌دهد و امر ایشان در کمال نظام و نسق خواهد بود، از فکر مملکت و صولت سلطنت غافل گردیده، آن سلطان سعید شهید را بهتر دانسته، سام میرزا را مکحول می‌سازند.

۵ و همچنین از بعضی معمرین استماع شد که روزی دایه سلطان شهید سلطان را به بغل گرفته به نظر پادشاه سلیمان بارگاه می‌رساند، [ب ۲۵] همان لحظه شاه ملاحظه سلطان سعید را که می‌نماید به زبان الهام ترجمانش می‌گذرد که این دولت صفویّه از مظلومی این طفل به باد فنا خواهد رفت.

ذکر احوال شاه سلطان حسین بن شاه صفی

سلطان سعید و خاقان شهید، رشته تسبیح انتظام دین مبین، و سلک نظام
 عقد ملت مُسْتَبین، گلدسته بند حدیقه شرع انور، و چاکر به اخلاص دودمان
 حیدر صفدر، ما صدق الشَّفَقَةُ عَلَى خَلْقِ اللَّهِ، صاحب اذیال السُّلطان العادل
 ۱۵ ظلّ الله، مسند آرای دیوان برتری و زینت ایوان سروری، مظهر آثار عنایت
 سبحانی و مورد مرحمت یزدانی، اشرف آفاخم السلاطین نَسَباً و اَعْظَمِ اَکَرِمِ
 الخواقین حَسَباً، رافع لوای دین، و ماحی آثار جاحدین. طلعت رخسارش
 صبح جهان افروز عید، و دست دریا نوالش در حین اعطا امید هر ناامید،
 المسدّد و المؤید من الله المَلِکِ الغنی، شاه سلطان حسین بن شاه سلیمان الصفوی
 ۲۰ الموسوی - قدس الله تربته - پادشاه عادل کامل، مظلوم نواز رعیت پرور بوده به
 نحوی که در ایام دولت روزافزون او به جهت طلبه علوم دین اتفاق افتاده در
 هیچ قرنی کس نشان نداده. در توقیر سادات و علما سعی بلیغ می فرموده،
 تمام همت خود را مصروف مراعات این طبقه علیه نموده. از جمله آثار آن
 سلطان فلک اقتدار مدرسه شاه، واقعه در دارالسلطنه اصفهان است که از

روزی که بانی این اساس سبغ شداد برجیس را مدرّس مدرسه فلک ششم ساخته، چنین مدرسه و بنایی ندیده و گوشی نشنیده. و آنچه از کتب علمی که در زمان دولتِ اَبَدُ مقرونِ او مصنّف گردیده در زمانِ هیچ یک از سلاطین به جهتِ فضلالی شیعه این دولت میسر نگردیده؛ اگر چه تیغِ بی دریغش از ۵ جهادِ اعدا در غلاف بود لکن در بابِ جهادِ علم نهایتِ جهد می نمود و به ترویجِ دینِ مبین می افزود.

بعضی از ناقص فهمان شمشیرِ زبان آخته و به مذمتِ آن سلطانِ معدلت نشان پرداخته، می گویند که او ایران را به بادِ فنا داد. مگر به کتبِ سیرِ نظر نموده اند که به مضمونِ وَ «تِلْكَ الْآيَاتُ تُذَكِّرُهَا بَيْنَ النَّاسِ»^۱، هر دولت را پایانی، و هر سلطنت را انتهایی می باشد. دولتِ باقی مخصوص پادشاهی ۱۰ است که «لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»^۲ گویند. پس از این قرار هر شخصی که در آخرِ دولتی و انتهای سلطنتی افتاده باشد او مذموم [است] و دولت را به باد داده؟! این بحث بر بزرگانِ چندی رواست که تعدادِ نام ایشان در عرصه خامه نیست چه مثلاً در صفحه تقدیر مرتسم گردیده بود که دولت ۱۵ از بنی امیه انتقال به بنی عباس نماید و از بنی عباس به سلاطین ترک چنگیزی، و از ایشان به تیموری. و همچنین نظر به این، آن که در آخرِ دولت مانده، او مردود خواهد بود؟ نه چنین است بلکه هر امری وابسته به قضا است و جمیع کلیات و جزئیات موقوف به رضای خداست. و در حدیثِ قدسی وارد است که: «نیست به غیر از من خدایی خالقِ خیر و شرّ، خوشا ۲۰ حالِ [الف ۲۶] کسی که من خیر به دستِ او جاری سازم و وای بر کسی که من شرّ به دستِ او جاری گردانم». [۱] «قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا

۱. آل عمران ۳ / ۱۴۰.

۲. غافر ۴۰ / ۱۶.

[۱] لفظِ حدیث مزبور به روایت امام جعفر صادق - علیه السلام - به این قرار است: «إِنِّي أَنَا

وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ^۱. و همچنین می فرماید: «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ»^۲.

نگویی که افعال سلاطین نامشروع از این جبر لازم است بلکه محققین علما گفته اند که فرق است میان فاعل و موجد؛ چه موجد آن است که فعلی را با جمیع موقوف علیه آن فعل بعمل آورد، و در فاعل همین ارتکاب آن فعل کافی است. پس افعال عباد را موجد خدای تعالی است و ترتیب عقاب مثلاً بر فعل ایشان به آن که خالق آن دیگر کس است مفسده نیست؛ چه عقاب و ثواب لازم فعل افتاده پس اثر آن باید که در فاعل پدید آید نه موجد. چنانچه طبیب ترکیبی مسموم ترتیب دهد بالضروره، آن کس که خواهد خورد، خواهد مُرد، نه آن کس که احداث آن نموده باشد. بالجمله این مقام تقاضای بیان این مسئله غامضه نمی نماید و از موضوع دور می افتد، به حکایات آن سلطان مظلوم می پردازد.

بعد از آن که به تاریخ سنه یک هزار و یکصد و پنج وقت ظهری که سلطان کواکب سریر آرای ملکت عاشر گردید، آن خدیو بی همال نیز جالس اورنگ جمشیدی گردیده، تاریخ جلوس او را «ظهر» یافته اند. با رعایا و برایا کمال خوش سلوکی منظور [داشته] و ابواب مراحم به روی کافه ناس گشوده، درهای عیش و نشاط و رفاهیت به روی اهل عالم باز، و هنگامه عدالت و طمأننه رافت را ساز کرده، از وفور نعمت کار به جایی رسیده که از شخص صادق القولی استماع شد که ملاحظه نموده بود که طعام پُر ادویه و گوشت و روغن زیاد از سفره مانده، در پشت دیوار دولت خانه قزوین ریخته بودند، و

الله لا إله إلا أنا، خَلَقْتُ الْخَيْرَ وَ خَلَقْتُ الشَّرَّ فَطُوبَى لِمَنْ أُجْزِيَتْ عَنْهُ يَدِي الْخَيْرِ. وَ وَيْلٌ لِمَنْ أُجْزِيَتْ عَنْهُ يَدِي الشَّرِّ. وَ وَيْلٌ لِمَنْ قُلْتُ: كَيْفَ ذَا؟ وَ كَيْفَ ذَا؟ بحار الانوار، ۵/ ۱۶۰.

۱. التوبه ۹ / ۵۱.

۲. الحديد ۵۷ / ۲۲.

أَحَدِي رَغْبَتِ بِه أَكْلِي أَن نَمِي نَمُود. بَعْدَ از چَند رُوز مَشاَهَدَه کَرَدَند کَه العِیَادُ بِاللهِ کَسی بَدان بُول نَمُودَه. و آن سُلطان بِه مَرتَبَه [ای] بی آزار بُوَدَه کَه کَلاغی را در دَرخت زَدَه، بی جان می نَمَاید و بِه تَدارک آن کَه چَرا جانِنداری را عِیثِ بی جان نَمُودَه مَبْلَغِ چَهل تَومان زَری کَه بِه زَرِ حَال قَریب بِه شِصت تَومان می شُود، بِه مَصْرَفِ فُقرا رِسانِیدَه.

چون اکرام و تعظیم از لوازم امور سلطنت است کلام الله مجیدی به میان میندیل خود گذاشته که هر که تعظیم نماید تعظیم قرآن مجید نموده باشد. و اکثر اوقات به خط شریف خود مشغول کتابت کلام الله می گردیده هر امری که رو می داد، دست توکل به دامن توکل زده به دعا و تصدق رفع می نموده، نهایت امراء عظام در سرحدات متوجه امر تغور بوده. مدتی دولتش بر همین منوال گذران بود تا آن که به تسویل ملاباشی و حکیم باشی [۱] - که دولت خواه خود بوده اند - امرائی که کار از ایشان متمشی می شده در امور مملکت داری کمال مهارت داشته اند از آن امر معزول، و بعضی از خوانین که به غیر از شهوت نفس متوجه امری نمی خواستند شد [ب ۲۶] منصوب

نموده. چنانچه فتح علی خان اعتماد الدوله [۲] که مردی کاردان عاقل و شجاع باذل بوده، مکحول، و به این جهت امور سرحدات و کار ایران و ایرانیان مختل و باطل گردیده، آنچه در پرده غیب مستور بود، به ظهور خرامید.

و نظر به آن که بایست امر دولت به سلطان نادرشاه افشار انتقال یابد، در یک هزار و یکصد و ده ندرقلی بیک که از اهل قرقلو - و قرقلو نوعی از افشار، و افشار از جنس ترکمان می باشد - و مسکن قدیم ایل مزبور ترکستان بوده، در

[۱] در باره حکیم باشی و ملاباشی در نظام دیوانی صفویه - تذکره الملوک، ۲، ۳۲، ۳۳؛ عباسنامه، ۳۳۶.

[۲] نامبرده وزیر اعظم شاه حسین صفوی بود که به اثر سعایت بدخواهان، شاه او را معزول، و سپس در ۱۱۳۳ ه. ق. کور کرد. برای اطلاع بیشتر - تذکره الملوک، ۱۱، ۷۳؛ روضه الصفاء، ۵۰۷/۸؛ فارسنامه ناصری، ۴۹۶؛ جهانگشای نادری، ۱۲؛ مجمع التواریخ، ۳۱، ۵۵.

ایامی که مغولیه به توران استیلا یافتند از ترکستان کوچ کرده در آذربایجان توطن اختیار نموده بعد از ظهور شاه اسماعیل صفوی به تقریبات چندی کوچ کرده در سر چشمه کوبکان من محالّ ابیورد، در قلعه دستجرد درّه جز تولد یافت.

۵ و در سنه یک هزار و یکصد و بیست و یک میرویس غلجه افغان که از ظلم گرگین خان، ملقب به شاه نواز خان به جان آمده، بهانه گفته، از قندهار عزم رکاب سلطان مغفور نموده، از بی اعتدالی گرگین خان عرض نمود، دید که فایده ای ندارد و پادشاه دادرسی نمی نماید، بعد از معاودت از مکه گرگین خان را کشته. این خبر به سلطان مغفور رسیده کیخسرو خان برادر [زاده] گرگین را به تسخیر قندهار مأمور ساخته در سر قلعه به عالم عقبی شتافت. و بعد از آن محمد زمان خان شاملو به این امر مأمور گردیده، در راه زمان عمرش بسر رسید.

میرویس هشت سال به حکومت قندهار اشتغال نموده، متوفی [شد]. عبدالعزیز برادرش یک سال حکومت [کرد] و محمود ولد میرویس به قتلش پرداخته. در سنه یک هزار و سی و سه صفی قلی خان، ترکستان اوقلی را به سمت هرات فرستاده، در صحرای کافر قلعه فی مابین او و زمان خان ولد دولت منازعه اتفاق افتاده، بی سرگردید.

و در همین سال ترکمانان خاص خانی استرآباد بنای طغیان گذاشته، ملک محمود سیستانی [۱] نیز لوای عصیان برافراشت. و محمود ولد میرویس افغان [۲] در سال بعد به بهانه تنبیه ابدالی هرات وارد سیستان قدیم گردید، در

۲۰

[۱] نامبرده خود را از اولاد صفاریه می پنداشت، و مدعی سلطنت بود. بخشی از خراسان را تصرف کرد و در مشهد به نام خود سکه زد و تاج کیانی ساخت و بر سر گذاشت. برای اطلاع بیشتر - تذکره الملوك. ۷۷: روضة الصفاء، ۵۱۱/۸-۵۱۳: فارسنامه ناصری، ۵۰۶: جهانگشای نادری، ۶۲، ۹۶-۹۷؛ احیاء الملوك، ۴۴۹ به بعد.

[۲] در باره محمود افغان، و هجوم افغانها - که کارگزار دولت صفویه در شرق ایران بوده اند - رجوع کنید خصوصاً به ویدم فلور، اشرف افغان بر تختگاه اصفهان. ترجمه ابوالقاسم سزّی.

خلالِ آن حال شهیدادخان بلوچ عازمِ تاختِ کرمان گشته، اهلِ کرمان قلعه را خالی کرده، ملتئمِ مقدمِ محمود نامحمود گشتند. در آن دم خبرِ شورشِ قندهار فاش گشته، محمود بعد از شنیدنِ این خبر، کرمان را تاراج و اسیر کرده، آهنگِ قندهار نمود.

- ۵ و در سالِ دیگر باز شوقِ تسخیرِ کرمان گریبانِ گیر گشته با هشت هزار کس عازمِ کرمان گردید و تاختِ نموده، چون به قلعهٔ کرمان رسید در باب تفویضِ قلعه بدان نامحمود تا انجامِ کارِ اصفهان استمهال کرده، محمود نیز قبول کرده، عازمِ دارالسلطنهٔ اصفهان شد. اعیانِ دولتِ صفویه مردمِ روستایی و بازاری را اسبابِ جبههٔ خانه داده، به میدان شتافتند. روزِ دوشنبه بیستمِ جمادی‌الاولی سنهٔ یک هزار و یکصد و سی و چهار^۱ مطابقِ اودیل در کلون آباد، چهار فرسخی اصفهان تلاقیِ فریقین واقع، و قزلباشیه مغلوب [شده] و [الف ۲۷] رستمخان قوللر اقای ثباتِ قدم ورزیده با احمدخان توپچی باشی و جمعی از اعیان و کبار مقتول گشته، تمامی توپخانه و اسبابِ اهلِ اردو به تصرفِ افغان درآمده، بقیهٔ السیف واردِ شهرِ اصفهان [شده] و بنای سپه‌بندیِ دروب و محلات گذاشته. بعد از دو روز، محمود، فرح آباد را به جهتِ نزولِ اختیار^۲ کرده، قحط در اصفهان شایع [گشته] و سلطان محمد ولدِ اکبر خاقان سعید و بعد از او صفی میرزا را ولیعهد، و آخر معزول ساخته. بیست [و] سیم رمضان طهماسب میرزا را در ظلمتِ لیل روانهٔ کاشان به جهتِ امداد مقرر فرموده، در یازدهم شهر محرم سنهٔ یک هزار و یکصد و سی [و] پنج مطابقِ پارس نیل محمود نامحمود شاهِ شهید را به فرح آباد برده، آن سلطانِ ذیشان افسرِ سروری را به محمود داده، محمود بر سر گذاشته، همان شب کس برای ضبطِ خزاین و دفاین و کارخانه جاتِ پادشاهی روانه اصفهان ساخت و

۱. اصل: یک هزار و سیصد و سی و چهار هزار.

۲. اصل: اخبار.

خود در چهاردهم ماه مزبور با فرّ فرعونى و بيدادِ شَدّادى داخلِ شهر گشته، و سگّه و خطبه را به نامِ خود کرد.

و این خبر در آخر محرم به طهماسب میرزا رسیده، نکته سنجان قزوین «آخر محرم» را تاریخ جلوس یافتند. و ملک محمود سیستانی در این سال وارد مشهد مقدّس گردید. چون خبر سلطنتِ محمود به اطرافِ عالم شیوع یافت، سلاطین به طمع افتاده، ابراهیم پاشا^۱، حاکم ارزن الروم به طرف گرجستان و حافظ احمد پاشا، حاکم وان به تبریز و حسن پاشا، والی بغداد به کرمانشاهان، و روسیه به دارالمرزگیلانات، و ترکمان به استرآباد آمده، تمامی را متصرف [شدند]. و در سنه ۱۱۳۶ محمود در اصفهان و ولایتِ عراق عَلمِ حکمرانى افراخته، جمیعِ اولادِ شاه سلطان حسینِ مرحوم که سی و یک نفر بودند، معروضِ تیغ جفا ساخته، نعشِ ایشان را به قُم فرستاد.

و از باطنِ فیضِ مواطنِ آن شاهزادگانِ مغفور در همان اوقات مرض جنون و فالج شدیدی طاری او گردیده، بنی عمّش اشرف که به انتظارِ مرگِ او می زیست، او را بخفه هلاک کرده در سریرِ سلطنتِ کرمان و یزد و بنادر و قم و قزوین و طهران نشست.

و در سالِ سیم جلوسِ اشرف، احمد پاشا، والی بغداد به اتفاقِ حاکمِ بیان و حاکمِ موصل به فرهان آمده، ایلچی به نزدِ اشرف به طلبِ شاه سلطان حسین فرستاده اشرفِ ملعون شمر آسا سرِ حسینِ مظلوم را بریده به نزدِ احمد پاشا فرستاد.

و در این سال تلاقیِ فریقین واقع شده، رومیّه مغلوب [گشتند]. و در سالِ دیگر مجدداً احمد پاشا بنای جنگ گذاشته، فی مابینِ رومیّه و افغان چنین قرار یافت که ولایتِ خوزستان و لرستان و فیلی تا کُرّاز و زنجان و سلطانیه و خلخال و اردبیل با رومی، و ولایتِ سمت شرقیِ عراق و دارالمرز به افغانه

متعلّق و مقرّر باشد. و ایلچیان از طرفین آمده صلح را به عهد و موثّق مؤکّد ساختند.

- و از بعضی فضلا استماع شد که کلیددارِ روضه متبرکه حضرت سید الشهداء و سند السعداء ابو عبدالله الحسین در همان شبی که شاه سلطان حسین مرحوم به درجه شهادت فایز می گردیده، در خواب می بیند که جناب سید الشهداء - علیه السلام - و علی ابائه ألف التّحیّة و الثّناء - می فرمایند که امشب حسین پادشاه عجم مهمانِ ماست. و همان روز را تاریخ گذاشته، تا خبر می رسد که آن سلطان [ب ۲۷] مغفور را در همان دم به قتل رسانیده اند.
- در نظرِ عبرت بینانِ عالم کون و فساد این امر غریب نیست؛ چه صدور این امور به جهتِ مقربینِ انبیا و اولیا بوده، حضرت امام همام را به جهتِ وعده حکومت ری به آن نحو به درجه شهادت رسانیدند. هرگاه یک نفر از ذریه او نیز به همان نحو فیض پذیر درجه رفیع گردیده باشد، دور نیست. امیدوار است که جنابِ احدیّت آن شاه مغفور را با اجدادِ مبرور در اعلیٰ عُرفِ جنان آسوده گرداند. مدّتِ سلطنتش سی سال بوده.

ذکر احوال شاه طهماسب ثانی ابن شاه عباس

آن نقاوه دودمان سلطنت و خلاصه خاندان دولت، جرعه کش باده جلال و مست صهبای اقبال، همای اوج شهریاری و آفتاب بُرج بختیاری، خَلَف الصّدق پادشاهان کامگار و قُرّة العین خواقین نامدار، شیردل هژیرافکن و هژیر شیرشکن، زینت سریر جهانبانی، شاه طهماسب ثانی، بعد از آن که در حین محاصره اصفهان فرار نموده به تدارک لشکر و جمع آوری سپاه پرداخته امان الله نام افغانی از جانب محمود سردار گردیده، بعد از ورود افغانه به ده فرسخی قزوین شاه طهماسب باقلیلی که همراه داشت به آذربایجان فرار، و قزوینیان بعد از معاهده و استیمان، افغانه را داخل شهر ساختند. افغانه بنای تعدی گذاشته، قزوینیان شمشیر حمیت آخته، جمعی از ایشان را به خاکی هلاک انداختند. افغانه که در باغات خارج قزوین بودند، فرار کرده، محمود به استماع این خبر از قزلباشیه یکصد و چهارده تن از ایشان را قتل نمود. در سنه ۱۱۴۱ شاه طهماسب به اتفاق ندرقلی بیک افشار با اللهیار افغان مجادله [کرده]، و افغان در کافرقلعه هرات شکست یافته. در سنه ۱۱۴۲، روز

دوشنبه ۱۳ شهر محرم الحرام مطابق تخاقوی ثیل اشرف افغان از اصفهان حرکت نموده ششم شهر ربیع الاول با شاه طهماسب و ندرقلی بیک در کنار آب مهمان دوست به مقابله شتافتند. اشرف دُم عَلم کرده، فرار نمود و اسلام [خان] بی اسلام افغان پنج هزار افغان برداشته سر درّه خوار^۱ را که در میان دوکوه واقع بود، گرفته، عبور را مانع، و شکست فاحش یافته، فرار نمودند.

و بعد از ورود به اصفهان امر به قتل عام نموده، سه هزار نفر متجاوز از علما و معارف و سایر رجال به تیغ گذرانیده. و در ربیع الثانی این سال جنگ مورچه خورت واقع شد که شاه طهماسب در طهران متوقف و ندرقلی بیک آمده جنگ عظیم نموده، افغان را شکست و افغان از اصفهان حرکت، و ندرقلی بیک عازم سمت اصفهان شد و کس به تعاقب شاه طهماسب فرستاده، شاه وارد اصفهان گردید.

بعد از چهل روز ندرقلی بیک به تعاقب اشرف به جانب شیراز حرکت نموده، اشرف در زرقان شکست یافته و سیدال به رسم استیمان آمده ندرقلی بیک اُسرا را که صبیّه بکر خاقان مغفور بود، گرفته اشرف از شیراز فرار نموده که ابراهیم غلام حسین او را به جهنم فرستاد.

ندرقلی بیک والیگری خراسان را الی یول کپی به ضمیمه مازندران و یزد و کرمان و سیستان به خود متعلق ساخته، رضاقلی میرزای ولد خود را نایب ساخته، در همان سال با تیمور پاشای حاکم [الف ۲۸] وان، و خانای پاشای ولد سلیمان ببه در صحرای ملایر جنگ [کرده]، و رومیه را شکست داده، فتح همدان و کرمانشاهان نمود.

و در سنه ۱۱۴۴ شاه طهماسب حرکت نموده به تسخیر ایروان عازم شد و علی پاشا مقابله نموده شکست فاحشی یافته، احمد پاشای والی بغداد عازم

۱. اصل : و اسلام پی اسلام افغان پنج هزار افغان برداشته سر در خوار.

عراق گردیده، شاه طهماسب مقابله نموده، شکست یافته، رومی زور آور شده، بنای مصالحه نهادند.

صورت صلح نامچه رومیه با شاه طهماسب ثانی

۵ سزاوار ستایش و شایسته سپاس جناب کبریای مالک الملکی است - جلّت عظمته - که اگر وکیل حکمتش اصلاح مابین سلاطین قاهره طبایع متضاده نمی فرمود، اصناف قبایل و عشایر مکونات از صدمه جنود سپاه حرارت و برودت پایمال سم ستور فنا و زوال گشته در چمن همیشه بهار هستی خیمه بقا برپا نمی توانستند نمود، و انواع رعایای محدثات به علّت استیلای وفود و عساکر رطوبت و یبوست تاراج غارتگران عدم شده و در معموره وجود به اطمینان خاطر نمی توانستند آسود. مدبری عظم سلطانه صلح نامچه حضرت انسان را به اعتبار الفت و مصالحه عقل روحانی و ۱۰ مرابطه جسم هیولانی تشریف شریف «وَاَتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ»^۱ در برکرده، و تاج و هاج «إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ»^۲ بر سر نهاده، و مِنْطَقَهُ «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»^۳ بر کمر بسته، و منصب خلافت کبری و شغل سلطنت عظمی به «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^۴ به او ارزانی فرموده، و درود نامعدود بیرون از احاطه حدود نثار مرقد مطهر و مشهد معطر شاهباز عرش نشین لاهوت، و مبلغ کریمه شریفه «وَالصَّلَاحُ خَيْرٌ»^۵ خطیب منبر «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ»^۶، و رافع لواي «وَأَرْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ»^۷، أغنى

۱. البقره ۲ / ۲۵۱.

۲. ص ۳۸ / ۲۶.

۳. الاسراء ۱۷ / ۷۰.

۴. البقره ۲ / ۳۰.

۵. النساء ۴ / ۱۲۸.

۶. الانفال ۸ / ۱.

۷. النحل ۱۶ / ۹۱.

جناب مستطاب ختمی مآب سید اکبر - علیه الصلوات و التحیة - و آل طیبین و اصلاب طاهرین او که متابعت ایشان موجب صلاح مواد فاسده کفر و طغیان است و باعث استحکام عهود اسلام و ایمان است. علیهم رضوان الله الملک المئان.

- ۵ اما بعد؛ سبب الفت این کتاب زاکیات مشروحة البینات مصالحت پیرا، و جهت ارتباط این فقرات طیبات مؤالفت اینست که چون غرض اصلی از وجود سلاطین کامکار، و علت غایی از تسلط خواقین گردون اقتدار - که خلعت سلطنت شان به طراز «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»^۱ مطرز است - انتظام و آبادی امصار و بلاد، و رفاهیت احوال رعایا و عباد است و حرکت ایشان به قصد نزاع و جدال یکدیگر در سر ملک و مال فانی دنیا سبب قطع حرث و نسل، و باعث تهیج نائرة و «الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ»^۲ می گردد و به مقتضای «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا»^۳، اصلاح ذات البین بر هر فردی از افراد مسلمین فرض عین و به نص حدیث شریف «الْفِتْنَةُ نَائِمَةٌ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ أَيْقَظَهَا»^[۱] مرجوع خواطر طرفین و مطعون لسان شرع و عقل و مؤاخذ نشأتین است. بناءً علیه چون قریب به تاریخ تحریر این کتاب الفت تقریر فی مابین دولت ابد مدت دوران عدت شامل المعدلت مفیض المنصفت لزوم البرکت [ب ۲۸] اعلیحضرت سلطان محمود خان بن سلطان مصطفی و اعلیحضرت ابن شاه سلطان حسین شاه طهماسب ثانی سر رشته عقود مصالحه و مصافات گسیخته، و غبار فتنه تا آسمان انگیخته بود، از قبل دولت عثمانیه احمد پاشا و از طرف عتبه صفویه بنده خیرخواه محمدرضا عبداللہ به تاریخ یوم الاثنين ششم شهر رجب المرجب در محروسه کرمانشاهان به این

۱. النحل ۱۶ / ۹۰.

۲. البقره ۲ / ۱۹۱.

۳. الحجرات ۴۹ / ۹.

[۱] کز العمال، ۳۰۸۹۱/۱۱.

کیفیت عقد و مصالحه و مصافات و عهد و مؤالف و مواخات را توثیق و احکام نموده که از حدود عربستان حویزه و لرستان فیلی و از عراق کوهستان اردلان و کرمانشاهان و از آذربایجان ولایات ساوجبلاغ مکرری و ارومیه و افشار و لاجان و چورس و خوی و سلماس کماکان به دستور قدیم، و دارالسلطنه تبریز و توابع مضافات آن از محال قول بیکیان الی رود ارس ۵ متعلق به دولت علیه صفویه، و ماورای رود ارس کلهم کماکان متعلق به دولت خاقانیه آل عثمان [باشد] و بعدالیه از دولتین عظیمتین به هیچ وجه مخالفت نورزند و طریق منازعت و شقاق نپیموده، از طرفین سیوف معاندت و خلاف در غلاف بوده، محافظت شروط قدیمیه را با شروط مفصله ذیل رعایت و مراقبت، و توکید آن عهد و موثیق را کما هو حقّه متابعت کنند، ۱۰ ﴿فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ﴾^۱

شرط اول آن که از ممالک ایران که در تصرف کارگزاران دولت علیه عثمانیه می ماند که عبارت از نخجوان و ایروان و گنجه و تفلیس و شیروان و داغستان باشد و ولایاتی را که در دست افغان و رومی است، استرداد نموده ۱۵ باشد با صفویه، و این طرف آب ارس با ایران، و آن طرف با رومیه بوده، به علاوه آن که محل از محال کرمانشاهان که با ایران بوده به صیغه آریه لق به احمدپاشا مقرر گردد. و نادرشاه در این سال تسخیر هرات نموده، دفع افغانه نموده. سنه ۱۱۴۵ نادرشاه از خراسان حرکت و شاه طهماسب را معزول ساخته، شاهی را به اسم عباس میرزای ولد او که در آن وقت هشت ماهه بود، نامزد کرده، ۲۰ شاه طهماسب را روانه خراسان ساخته. در سنه ۱۱۴۵ نادرشاه از کرمانشاهان حرکت، و روانه کرکوک و بغداد گردیده، به احمدپاشا و سایر پاشایان جنگ و فتح سلطانی نموده به جانب بغداد حرکت، و به تسخیر قلعه بغداد پرداخته. و در آخر محرم سنه ۱۱۴۶ توپال عثمان پاشا صدر اعظم سابق

که به سر عسکری مأمور بود با صدهزار نفر از سپاه روم وارد کرکوک، و احمدپاشا با او متفق گردیده با نادرشاه جنگ کرده، شکست داده، نادرشاه به همدان معاودت، و بعد از چند روز دیگر خودسازی و مجدداً با توپال پاشا منازعت نموده، توپال سرعسکر کشته شده، ده هزار نفر از سپاه مقتول، و سه هزار نفر اسیر گردیدند. و عازم تسخیر بغداد گردیده، احمدپاشا عرایض استکانت آمیز مرقوم و التماس کرده که ولایاتی را که در تحت تصرف رومیّه است از گنجه و ایروان و شیروان و تفلیس، به تصرف دولت [الف ۲۹] نادری دهند. لهذا نادرقلی بیک حرکت، و عازم شیروان گردید. بعد از تمشیت مهام آنجا نادرقلی بیک با دوازده هزار نفر سپاه وارد قارص گردید، عبدالله پاشای سرعسکر روم با یکصد و بیست هزار سپاه به مقابله شتافته، عبدالله پاشا شکست یافته، به قلعه رفت، نادرشاه مراجعت نمود، عبدالله پاشا تصور نمود که در ایران امری رو داده، با هفتاد هزار سوار و پنجاه هزار پیاده متعاقب نادرقلی بیک شتافته در محلّ موسوم به پاغورد من اعمال ایروان در بالای تپّه موسوم به مُراد تپّه، جنگ سلطانی نموده، نادرشاه اردوی خود را که پانزده هزار نفر بوده به بالای تپّه برده. در بیست و ششم محرم سنه ۱۱۴۸ عبدالله پاشا حرکت کرده، نادرقلی بیک زور آورده، شکست فاحش داده، زیاده بر پنجاه هزار نفر اسیر و دستگیر [کرده]، و عبدالله پاشا و سارو مصطفی خویش خواندگار کشته گردیده، فتح نامی نمود. و احمدپاشا را رخصت مصالحه داده فی مابین دولّین به تسلیم قلعه ایروان مصالحه شده. و نادرشاه به سمت داغستان ثانیاً حرکت [کرده] و در نهم شهر صیام نادرقلی بیک وارد صحرای مغان گردیده، از هر ولایت جمعی را طلبیده، فرمود که حضرت شاه طهماسب و شاه عباس هر دو پادشاه زاده ایشان هر که را خواهند قبول نمایند. اهل ایران طوعاً و کرهاً راضی به سلطنت او گردیده، علی پاشا که از جانب سلطان روم به مصالحه آمده بود، حاضر بود.

ندرقلی بیک که در این اوقات اسم شاهی بر او قرار یافت، گفت که هند و روم و ترکستان به خلافت خلفاء اربعه قایلند، و در ایران هم سابقاً این مذهب رایج بوده، خاقان گیتی‌ستان شاه اسماعیل مذهب تشیع را شایع، و به علاوه آن سب و رفض نموده، هرگاه طالب دروغ هستی‌د سالک مذهب اهل سنت گردید، در فروع مقلد به طریقه امام جعفر صادق شوید. اهل ایران ۵ وثیقه نوشتند و به خزانه سپردند، و مضمون نوشته این است:

غرض از تحریر این وثیقه واضحه‌الدلالات و باعث بر تمیق این صحیفه صحیحة البینات آن که چون همگی ولایات تا ظهور زمان شاه اسماعیل صفوی در تصرف اهل سنت و جماعت، و ایشان تابع خلفای کبار بوده‌اند و بعد از آن که شاه اسماعیل متصدی امر سلطنت شد، چون ممالک ایران را از تصرف ترکمانیه و افشار که از اهل سنت بوده‌اند، گرفته بود، صرفه کار و استحکام اساس دولت خود که مبدا رعایا از راه موافقت مذهب باز مایل به ایشان گشته، رخنه در اساس سلطنتش بهم رسد، فی مابینهم بنای سب و رفض گذاشته به دستگیری این تدبیر آتش افروز دؤر همزنی کرده^۱، بنیان تقاص را مستحکم ساخت و به این وسیله رسم آمیزش و التیام را از میانه اهل اسلام ۱۵ برانداخت تا این که مسلمین دست از مقاتله کفر برداشته، مشغول اسر و قتل نفوس و فروج و نهب اموال یکدیگر شدند. و از نتایج این قضیه کار ایران به اینجا رسید که طایفه لزکیه بر شیروان، و افاغنه بر عراق و فارس و اصفهان، و ملک محمود سیستانی [ب ۲۹] بر خراسان، و رومیه بر همدان و آذربایجان و ۲۰ کرمانشاهان، و روسیه بر مملکت گیلان الی در بند مسلط و مستولی شدند، و ضعفای ایران و عجزه و مساکین دیار و بلدان جمیعاً پایمال جنود حوادث و فتن و اسیر سرپنجه فتور و محن گشته، بعد از آن که دست امید ما از همه جا گسسته و گسیخته، و خاک یأس و نومیدی بر فرق اهل ایران ریخته شد، به

فحوای کریمه «سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا»^۱ عنایت یزدانی و مرحمت صمدانی کوکب وجود مسعود همایون و مهر تابناک ذات فرخنده صفات میمنت مقرون، نواب سپهر رکاب، برگزیده حضرت خالق، زحمت کثیر راه خلاق، آفتاب اوج سلطنت و جهانبانی، درّی درج بسالت و گیتی ستانی، ۵ مظهر قدرت الهی، طلای دست افشار معدن پادشاهی السلطان الأعظم والخاقان الأفخم السلطان نادرقلی بهادر خان - خلد الله ثلک و سلطانه - از افق خراسان تابان، و مشعل دولت فروزش را برای ظلمت زدایی شب تیره روزی ما سیئه بختان روشن و فروزان ساخت، اولاً به نیروی تأیید الهی دارالملک خراسان را از وجود متغلبه پرداخته، بعد از آن رایت افروز عزیمت به جانب اصفهان گشته و ممالکی را که در تصرف افغان بوده مسخر ساخت. و ۱۰ همچنین ولایات گیلان را از تصرف اروس، و ممالک آذربایجان و سایر قلاع را از تصرف رومیه انتزاع و مسخر گردانیده، آثار جور و عدوان را برانداخت، و در این اوان سعادت نشان که به عون عنایت الهی و چیره دستی بخت فیروز بر همگی دشمنان و سرکشان ایران و اطراف ممالک محروسه غالب و مظفر، ۱۵ و رعایا و ضعفای این بلاد که چندین سال بوده که اسیر انواع مصایب و گرفتار محن و نوایب بودند هر یک در مکان و مقرّ خود آسوده حال و رفاهیت روز شدند و کار دشمن شکاری اتمام و امور مملکت انتظام یافته، تمامی اهالی ممالک ایران را از سید و فاضل و عالم و جاهل و خرد و بزرگ و تاجبک و ترک و صغیر و کبیر و برنا و پیر در صحرای مغان به اردوی ظفر نشان احضار فرموده، ۲۰ خواهشمند اذن کلیات در امور گشته، مقرر فرمودند که برای خود از سلسله صفویه، و سایر طبقات هر کس را که خواهند به سلطنت و ریاست قبول کنند. چون اهالی ایران آنچه در این مدت به روزگار خود دیده، از گل خیر بوستان صفویه بوده که در عهد ایشان آتش فتنه و نقاضت شعله ور

گشته، اطراف را به دشمن و ما را به دست انواع بلا و محن داده، خود نیز از عهده ضبط و محافظت ما بر نیامدند و در معنی همگی آزاد کرده بندگان اقدس می‌باشیم که ما را از جنگ اعدا نجات، و قالب افسرده ما را دوباره حیات داده‌اند. لهذا همگی در مقام الحاح و زاری درآمده، دست به دامن رحمتش زده، مستدعی فسخ این عزیمت گشتیم. و بندگان اقدس از راه ۵
مرحمت استدعای کمترینان را پذیرفته، ترک عزیمت مذکوره فرمودند و کمترینان نیز بالطوع و الرغبة قلباً و لساناً متفق اللفظ و الکلمه بندگان اقدس را به سلطنت و ریاست اختیار و ترک تولای سلسله صفویه کرده، عهد و شرط و اقرار و اعتراف نمودیم که نسل بعد نسل [الف ۳۰] شیوه سب و رفض و امور مبتدعه دولت صفویه را که منشأ مفاسد عظیمه بوده، محو و متروک، و ملت حنیف جعفری را که همیشه از جمله ملل و متبوع ملت احمدی است ۱۰
معمول و مسلوک داشته، از سلسله صفویه ذکوراً و اناً احدی را تابع و مطیع نشویم، و در هر مملکت و شهر که باشند ایشان را اعانت و متابعت نکنیم، و هر یک از کمترینان که نسل بعد نسل خلاف عهد و قول ظاهر شود مردود درگاه الهی و مستحق سخط و غضب حضرت رسالت پناهی - صلی الله علیه و آله و سلم - بوده، خون ما هدر، و عرض و ناموس ما مستوجب عقوبت و خطر. تحریراً فی چهارم شهر شوال سنه ۱۱۴۸.

و ایلچی روم را گفت که: من بنای مصالحه به پنج شرط می‌گذارم: اول آن ۲۰
که چون ایرانی از عقاید سابقه نکول کرده‌اند، علمای اهل سنت ایشان را خامس مذهب شمارند.

دویم رکنی از ارکان کعبه را با یکی از مذاهب شریک بوده به آیین جعفری نماز گزارند.

سیم امیر حاجی برای ایران تعیین شود.

چهارم اسرا را آزاد نمایند.

پنجم وکیلی از طرفین در پای تخت بوده باشد. و مَلاباشی را به ایلچی گری
فرستاده.

گفتار در بیان احوال نادرشاه افشارِ جلالت آثار

آن زینتِ اورنگِ جلال و زیبِ سریرِ اقبال، فارسِ میدانِ تسالت و شهسوارِ مضمارِ جلالت، مظهرِ جلالِ باری، آیتِ غضبِ قهاری، سلطانِ دَیْهِمِ فرمانفرمایی و جوهرِ شمشیرِ جهان‌گشایی، تاج‌بخشِ ممالکِ هندوستان، ۱۵ دافعِ اعدای ایران، السلطان الأعظم و الخاقان الأکرم نادرشاه افشارِ جلالت‌شعار؛ بعد از گرفتنِ نوشته از اهالیِ ایران در صحرای مغان، حقیقهٔ سلطنت بر سر، و سگّه و خطبه را به نام خود کرده رضاقلی میرزا را والی خراسان ساخته، و آذربایجان را تا حدّ روم و اروس به ابراهیم‌خان برادرِ خود تفویض [کرده] و ایالتِ هرات را به باباخان چاوشلو، و فارس را به میرزا تقی شیرازی داده. ۲۰ ملا علی اکبر ملاباشی را به رسالتِ روم فرستاده. در این سال میرزا قوام‌الدین محمد قزوینی مادهٔ تاریخ را «الخیّر فیما وَقَعَ» جسته، بعضی «لاخیر فیما وقع» یافته‌اند. چون جلوس در روز بیست و پنجم شهرِ شَوّال مزبور واقع گردید، اهالی هر ولایت را مخلّع ساخته، رخصتِ انصراف ارزانی داشته، عازمِ قندهار گردید.

و در سنه ۱۱۴۹ فتح بحرین رو داده و تنبیه بختیاری نموده، از اصفهان به سیستان حرکت [کرده] و از آنجا به قندهار رفته، در مکان سرخ شیر بنای نادرآباد را گذاشته، و تمام دور قلعه قندهار را قلعه جات ساخته، تفنگچیان مأمور نمود. و رضاقلی میرزا آند خود و اشبورغان - که مسکن افشار و جلایر است - را گرفته روانه بلخ [شده] و بلخ را گرفته، از راه قرشی عازم بخارا [شده]. و ابوالفیض خان والی بخارا استمداد از ایلبارس خان والی خوارزم خواسته تا پنجاه هزار نفر اوزبکیه در سنه ۱۱۵۰ جمع، و جنگ نموده، ابوالفیض خان شکست یافته، متحصن به قلعه قرشی شده، نامه از جانب نادرشاه به رضاقلی میرزا رسیده که از سر قلعه برخیز که آن جماعت سلسله چنگیزخان اند و رعایت سلسله چنگیز خانیّه لازم است. لهذا رضاقلی میرزا معاودت اختیار نموده. و در سنه ۱۱۵۰ فتح قندهار نموده.

و در سنه ۱۱۵۱ جواب نامه خواندگار [ب ۳۰] روم رسیده که چون هر رکنی به یکی از ائمه اربعه منسوب است به هر یک از ائمه که رکن جعفری علاوه شود و تغییر داده شود منشأ فساد عظیمه است و رفتن امیر حاج عجم موجب فتنه است و هرگاه از راه نجف روند مانعی ندارد. ثانیاً علیمردان خان قلی را روانه نموده که در خصوص امیر حاج بشرطی راضی هستم که محافظین بغداد را غدغن [کنند] که آن راه را تعمیر نمایند.

و در سنه ۱۱۵۱ رضاقلی میرزا به آمدن ایران مرخص و به جهت نیابت آمده، نادرشاه روانه هندوستان گردید و فتح پشاور^۱ نموده در سنه مزبوره محمّدشاه پادشاه هندوستان با سیصد هزار سپاه جنگی و دو هزار فیل و سه هزار اراده توپ به بیست و پنج فرسخی شاه جهان آباد آمده، سعادتخان صوبه دار با سی هزار نفر به امداد محمّدشاه آمده، نادرشاه نیز به دو فرسخی اردوی محمّدقلی آمده بنه سعادتخان را تاخت و سعادتخان به جنگ آمده

محمدشاه نیز حرکت کرده، شجاعانِ ایرانی سعادتِ خان را دستگیر، و خانِ دوران زخم‌دار [شد] و سی هزار نفر از سپاه هند و افغان در پنج ساعت به دستِ غازیانِ ایران مقتول [شدند] و محمدشاه چون ملاحظه شکستِ فاحش نمود، با قمرالدین‌خان به بنه خود مراجعت نموده شاه جلالَت دستگاه او را محصور ساخته، روز سیم محاصره محمدشاه تاج سلطنتِ خود را برداشته، با خوانین و امرا عازمِ رکاب گردید. نصرالله میرزا تا به خارجِ اردو استقبال [نموده] و نادرشاه خود نیز از چادر بیرون آمده استقبال کرده در یک مسند نشستند.

و در غرة ذی‌الحجه این سال نادرشاه و محمدشاه حرکت، و واردِ دهی - که مشهور به شاه جهان آباد است - گردیدند. در بیست و ششم محرم این سال نصرالله میرزا را تزویج با دخترِ محمدشاه اتفاق افتاده، چون نصرالله میرزا به دیدنِ محمدشاه رفت محمدشاه خفتان دور مرصع مروارید مکمل به جواهر با چند قطعه الماس و سه زنجیر فیل و پنج رأس اسب پیشکش [نموده] و تاج مرصع و تخت طاوس که دو کرور جواهر، به اصطلاح اهل هند هر کروری صد لک، و هر لکی عبارت از صد هزار روپیه به صرف ترجیع آن شده. و همچنین لآلی و جواهر بسیاری و چند کرور خزاینِ محمدشاه و یک کرور زر که پانصد هزار تومان بوده باشد از مالِ سعادت خان و چندین کرور زر از مالِ سایرِ امرای نادرشاه ضبط و پنجاه و هفت روز در جهان آباد مانده محمدشاه را تاج بخشی نموده ممالکِ آن طرفِ آبِ آتک و دریای سند را از حدِ تبت و کشمیر تا جایی که دریای مزبور به دریای محیط اتصال می یابد به علاوه ولایاتِ تبت و بنادر و قلعه جاتِ تابعه به رسم پیشکش محمدشاه به سلطان نادرشاه داده. و در سنه ۱۱۵۲ رضاقلی میرزا با ایلبارس خان والی خوارزم جنگ نموده شکست داده و فتح ولایتِ سند نموده.

در سنه ۱۱۵۳ نادرشاه به بخارا [عزیمت] نموده، ابوالفیض خان تاج را به

نادرشاه^۱ پیشکش نموده رخصت نشستن در مجلس یافته. روز شانزدهم شعبان سنه مزبوره به ابوالفیض خان تاج بخشی نموده، یک دختر [الف ۳۱] ابوالفیض خان را به جهت خود، و یک دختر دیگر را به جهت علی نقی خان برادرزاده خود که آخر عادل شاه شد، خواسته، از بخارا حرکت نموده به جانب خوارزم آمده با محمدعلی اوشاق و اوزبکیه خوارزم جدال نموده، و ایلبارس خان ۵ را کشته.

و دویم محرم سنه ۱۱۵۴ نادرشاه وارد علی آباد خیوشان گردیده، به مازندران آمد گلوله از جنگل در پل سفید [ما بین زیر آب و] بهجان به نادرشاه بسته و گلوله از بازو و دو سر انگشت او گذشته، به گردن اسب رسید و اسب غلطید. ۱۰

در ربیع الاول وارد قزوین گردیده، روانه قراجه باغ و داغستان گردیده، یک ماه در غاری قموق مکث [کرده]، و شمشال و سرخاب با عظمای داغستان به خدمت آمده. در سنه ۱۱۵۸ یغن محمد پاشای وزیر اعظم سابق از جانب خواندگار با صد هزار سواره و چهل هزار پیاده حرکت، و نادرشاه، ۱۵ نصرالله میرزا را به تنبیه پاشایانی که از سمت دیار بکر و موصل می آمده اند روانه [کرده] و خود به مراد تپه، دو فرسخی ایروان آمده، جنگ سلطانی اتفاق افتاده، شکست به لشکر رومیه افتاده، سنگر و مطریس ترتیب داده، پیش می آمدند، عریضه از نصرالله میرزا رسید که شکست فاحش به سپاه روم رسیده، نوشته را به جهت سرعسکر فرستاد. در آن حال انقلاب و آشوب ۲۰ میان رومیه بهم رسیده، معلوم می شود که سرعسکر روم بدون مرضی فوت شده. سپاه نادری دوازده هزار نفر از سپاه ایشان کشته و پنج هزار نفر دستگیر [کرده] و اموال ایشان را تاخت نموده. بعد از آن فتح مبین به خواندگار روم نامه نوشت در خصوص خواهش رکن فسخ عزیمت شده.

۱. اصل: نادرشاه تاج را.

و در این سال سه نفر ایلچی پادشاهِ خُتَن و ختا که دو نفر از اولاد چنگیز خان اند که یکی سلطنتِ ختا را دارد و یکی سلطنتِ ختن را، با تُخَف و هدایا و نامه به نَزِدِ نادرشاه فرستاده که بعضی ایالتِ ایشان در ترکستان می باشند و اطاعت نمی نمایند. شاه فرمان نوشته ایالت را به ایشان داد.

۵ در دهمِ محرّم سنّه ۱۱۵۹ از اصفهان نهضت [نموده] و از راهِ بیابانِ طَبَس عازمِ اَرْضِ اَقْدَس گردیده و از آنجا به سیرِ کلات رفته، در این وقت نظیف افندی را پادشاه روم به محضِ استماعِ این که نادرشاه دست از مطالب برداشته، فرستاده و صلح نامهٔ مجملی مرقوم و ارسال نموده، و در اصفهان نظیف افندی به خدمت رسیده. در سنّه ۱۱۶۰ از این طرف مصطفی خان شاملو و میرزا مهدی خان منشی الممالک را به سفارت روم تعیین کرده، تختِ طلائی مرصّع به لآلی غلطان را با دو زنجیرِ فیل رَقّاص برای پادشاه روم ارسال نموده، و ملخّص مضمون صلح نامه چه این که چون سبّ و رَفْض که در زمانِ شاه اسماعیل معمولِ ایران بود، ترک گردیده و سابقاً خواهش رکنی شده بود و آن را صلاح ندانستند، چون غرضِ اطفاءِ مادّهٔ فساد است بر این نهج [ب ۳۱] قرار یافت که اساسِ صلحی که در زمانِ سلطان مراد خان رابع واقع شد فی مابینِ دولتینِ مرعی، و حدود و ثغوری^۱ که بوده، تغییر نیابد به شرطِ آن که مِنْ بَعْدِ فتنه نائم، و تیغ در نیم بوده.

مادّهٔ ثانی: شخصی از طرفین در هر سال در دولتین حاضر باشد. مادّهٔ ثالث: اسراء طرفین مطلق العنان، و مِنْ بَعْدِ اسیر نشوند و حُکّام سرحدات به افعالِ ناشایست قیام ننمایند. و این جماعت که به کعبه می روند و به عتبات مشرف می شوند دورمه و باج نخواهند، و هرگاه مال التّجاره باشد، تسلیم نمایند.

و چون نادرشاه بنا به استیلای وسوس و توهماتِ دیگر چشمِ رضاقلی

میرزا را کشته، از غم این معنی تغییر در احوال او رو داده، آشفته مزاج گشت، در خلال این احوال خبر رسید که تقی خان شیرازی، کلبعلی خان کوسه [و] احمد لو سردار را به قتل رسانیده، لوای مخالفت افراشته. و اهالی شیروان حیدرخان افشار را کشته محمد ولد سرخاب لکزی را حاکم کرده. و در تبریز سام نام مجهولی را پادشاه نموده. و محمد حسن خان قاجار با ترکمانیه متفق شده، ظهور این امور

سبب شدت ماده [فساد] گردیده، باب ابواب بی حساب گشاده، به این طور که هر بیگناهی ده الف و بیست الف - که هر الفی پنج هزار تومان بوده باشد - از ضرب چوب به اسم خود می نوشتند و [اگر] از ایشان بعمل نمی آمد، از خویشان و اقوام، بلکه از آن شهر باز یافت [می شد]. و در دهم محرم سنه ۱۱۶۰ که از اصفهان حرکت می کرد کله مناری از رؤوس ضعفا و بیگناه در هر منزلی ترتیب می داد. در این بین علی قلی خان ولد ابراهیم خان برادرزاده نادرشاه و طهماسب خان جلایر با اکرادِ خوبشان یاغی گردیده، ایلچیان را که در قوروق رادکان بوده، تاختند و در شب یکشنبه یازدهم جمادی الاخری در منزل فتح آباد دو فرسخی خوبشان محمد خان قاجار ایروانی و موسی خان ایرلوی افشار و قوجه بیک کندرلوی افشار ارومی به اشاره علی قلی خان و تمهید صالح خان قرقلوی ابیوردی و محمد قلی خان افشار ارومی کشکچی باشی و جمعی از همیشه کشیکان نیم شب نادرشاه را مقتول، و سر او را در میدان اردو گوی لعب طفلان ساختند.

چون نادرشاه به قتل رسید طایفه افغان و اوزبک به اتفاق احمد خان ابدالی - که هواخواه دولت نادریه بوده - با افشاریه و لشکریان اردو آغاز ستیزه کرده، افشاریه نیز جمعیت خود را منعقد ساخته به مجادله افغانیه پرداخته، افغانیه را شکست داده و افغانیه تاخت فی الجمله کرده، روانه قندهار شدند. افشاریه حقیقت حال را به علی قلی خان عرض، و علی قلی خان به سرعت تمام وارد مشهد مقدس گردیده، سهراب خان را با طایفه بختیاری بر سر کلات فرستاده. از

اتفاقاتِ مستحفظین برجی از بروج کلات نردبانی در خارج حصار گذاشته از آنجا آب برای خود می آورده اند، نردبان را در همان مکان گذاشته، صعود نمودند، نصرالله میرزا و امام قلی میرزا با شاهرخ میرزا [الف ۳۲] هر یک براسبی سوار، و به جانبِ مرو فرار [می کردند] و شاهرخ میرزا از تهِ فرسخی برگردانیده، ۵ قربان قلی قوشچی را از عقبِ او فرستاده قربان قلی به نصرالله میرزا رسیده نصرالله میرزا او را کشته، بدر رفته، جمعی از قراولانِ مروی او را گرفته، به کلات آورده، رضاقلی میرزا را با شانزده نفر از اولاد و احفادِ علیقلی خان روانه سرای آخرت نموده، نصرالله میرزا و امام قلی میرزا را به ارض اقدس آورده، آن دو برادر را مقتول، و شاهرخ میرزا را مخفی، و خبرِ قتلِ او را منتشر گردانید. علیقلی خان ۱۰ در بیست و هفتم شهر جمادی الثانیه سنه ۱۱۶۰ در ارض اقدس جلوس نموده، خود را به علی شاه ملقب گردانیده سگّه و خطبه به نام خود کرد. و در آن تاریخ پانزده کرور نقد مسکوک - که هر کروری پانصد هزار تومان بوده باشد - در خزاین کلات موجود بوده سوای جواهر خانه و باقی تحایف، به وضع و شریف برافشاند، نقره خام را به بهای شلغم پخته به خرج داده، حسن ۱۵ علی بیک معیر الممالک با سهراب بیک غلام نظام بخش کارخانه گردیده، ابراهیم میرزا برادر خود را سردارِ عراق کرده، گردِ خبوشان یاغی گردیده با ایشان جنگ [کرد] و ایشان را به اطاعت آورده.

در آن اوقات قحط و غلا در خراسان شایع گردیده، علی شاه به سمتِ مازندران حرکت [کرد] الله یار افغان توخی و عطا خان با قشونها آمده به او ملحق گردیدند، علی شاه بعد از فرستادن ابراهیم میرزا برادر خود بد مظنه گردیده، ۲۰ صالح خان افشار قرقلو از جانب ابراهیم میرزا در هزار جریب قزوین بود، چون خبرِ ورودِ علی شاه به اهلِ قزوین رسید. جمعی کثیر از افغان و اوزبک صالح خان را طعمه شمشیر و خنجر نموده، صالح خان با ده هزار نفر از افغان و اوزبک با علی شاه مقابله نموده، اهلِ قزوین بُنه صالح خان را تاخت نمودند چون صالح

- خان خبر بنه را شنید، فرار نموده، بعد از شکست صالح خان، علی شاه وارد قزوین گردیده به مضمون «مَنْ أَعَانَ ظَالِمًا فَقَدْ سَلَّطَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ» [۱] جمعی از عمال و کدخدایان قزوین را به سعایت امام قلی بیگ نسقچی‌باشی از تیغ بیدریغ گذرانیده، از آنجا روانه ابهر و زنجان گردیده. علی شاه با شصت هزار نفر و ۵ ابراهیم شاه با بیست و سی هزار نفر در محل موسوم به سمان ارخی تالاقی واقع شده امیر اصلان خان با ابراهیم شاه متفق گشته تمام سپاه از علی شاه جدا گشته، به ابراهیم خان ملحق [شده]، و علی شاه با معدودی از خواص به تهران فرار کرده به تعاقب کس فرستاده. مشارالیه را با برادران دستگیر، و علی شاه را کور نمود. و ابراهیم شاه روانه همدان گردید و امیر اصلان خان از اردوی ابراهیم خان جدا شده، روانه تبریز گردید. ابراهیم خان دانست که بعد از استقلال امیر اصلان خان طرفی نخواهد بست، لهذا او نیز روانه تبریز گردیده در آنجا جنگ عظیم نموده، امیر اصلان خان به قراچه داغ فرار، و کاظم خان او را گرفته به ابراهیم خان داده، ابراهیم خان او را و برادرش را به قتل رسانیده، سکه و خطبه را به نام خود کرده خود را ابراهیم شاه نامید.
- ۱۵ در سنه ۱۱۶۲ خوانین کرد و خراسان متفق گردیده، با شاه رخ شاه در روضه مقدسه رضویه عهد و پیمان نموده، او را جالس اورنگ سلطنت گردانیدند. [ب ۳۲] چون این خبر به ابراهیم شاه رسید، با یکصد و بیست هزار نفر سپاه مستعد و آماده از تبریز حرکت و وارد دارالسلطنه قزوین گردیده، سلیم خان افشار قتل - که وزیر اعظم و مخاطب به خطاب عمو او قلی بود - همه جا در پیش ۲۰ وارد قزوین گردیده، اهالی قزوین از سادات و فضلا و ارباب عمائم تمامی از در عذر خواهی و استیمان جهله قزوین که آن حرکت را به صالح خان نموده بودند، برآمده، سلیم خان در نزد ابراهیم شاه شفاعت و تقصیر اهل قزوین مقرون به عفو و اغماض گردیده، چند روزی در قزوین چراغان [نموده]، و حرکت

کرده، روانه مشهد مقدس گردید. چون ابراهیم‌شاه با عُدَّتِ موفور و جمعیتِ نامحصور از قزوین حرکت نموده در عرضِ راه مشهد مقدس الله‌وردی خان توپچی‌باشی با سپاه روگردان، و به جانبِ شاه‌رخ‌شاه رفته، ابراهیم‌شاه با افغان به قم رفته، بعد از آن دستگیر گردیده، افشاریه طارم او را به قتل رسانید.

- ۵ و در سنه ۱۱۶۳ بعضی از طوایفِ اکراد و میر علم‌خان جمعیت نموده، میرزا سید محمد ولد نواب میرزا داود متوکی آستانه مقدسه و روضه رضیه رضویه علیه الثناء و التحیه - را که از جانبِ والدۀ ماجده نواده شاه سلیمان صفوی بود به تختِ سلطنت نشانیده. شاه‌رخ را مکحول ساخته، میرزا سید محمد نظر به آنچه اهلِ جفر و نجوم و رمل نشان داده بودند که او پادشاه خواهد شد و ۱۰ چهل سال سلطنت او [طول] خواهد کشید، و ملاحظه نمود که سلطنت وقوع یافت گمانش به تحقیق پیوست که سلطنت نیز چهل سال خواهد بود. در اوّل امر شروع به بعضی تکالیف نمود که بعد از استقلال آن امر میسر نمی‌شد، لهذا رای جمعی که مُعین او بودند، برگشته مجدداً شاه‌رخ‌شاه به سریر سلطنت نشانیده. آن سید عالم‌مقدار را کور نموده مدّت سلطنت او ۱۵ چهل روز بوده، و بعد از مدّتی به سرای جنان انتقال فرمود. بعضی از ارباب فکرِ قزوین در تاریخ جلوس دوازده فرد گفته‌اند که هر مصرعی تاریخ جلوس است. و ظاهراً اغتشاشی که دارد، شاید غرضِ شاعر بعضی مصاریع باشد یا به جهت انتساخ منتسخین است. چند فردی مرقوم می‌شود:

جلوس

- ۲۰ شده شه را ز لطفِ ربِّ ودود جای بر کرسی سلیمان است
کو در سلک و صلبِ مصطفوی است پاک اسباطِ شاوِ مردان است
زنده مانند عالمی از معدلتش بدن است این جهان، او جان است
این مصارع پی جلوس شریف با حساب آوریش آسان است
در تاریخ معزولی گفته در غزل:

میرزا سید محمد آن که او شد سلیمان روزکی مشهور شد
 سلطنت نادیده شد در مسکنت چشم و ناکرده مسکین کور شد
 پادشاهی در جهان بازیچه گشت کوری چشم شهان دستور شد
 در جهان الحق به این شاهنشهی احمق است آن کس که او مغرور شد
 هر که را بنواخت از مهر آسمان هم به روز دیگرش مقهور شد
 سالها در پنجه غم شد اسیر آن که او یک ساعتی سرور شد
 سال مفضوبی و منکوبی او جستم از ایام چون مذکور شد
 گفت چه پرسی از آن تاریخ، گفت: او بسر سالی نبرد او کور شد

(سنه ۱۱۶۳)

- ۱۰ و میرزا داود [الف ۳۳] ولد او به هندوستان رفته، بالفعل بندگان شاه در خراسان می باشند. و نواب نادر میرزا و نواب نصرالله میرزا دو نفر ولد ارشد معظم الیه است که نواب نادر میرزا اکثر اسباب روضه مقدسه منوره را از میل طلای بالای گنبد و درهای طلا و قنادیل طلا و مرصع و تخت طاووس نادری - که بعد از سلطان نادر شاه تعلق به آن حضرت یافته بود - و سایر آلات و ظروف طلا و نقره، تمامی را تصرف، و تخت طاووس را به صیغه ارثیت، و باقی را به عنوان قرض بر خود حلال شمرده، مسکوک نموده، و نواب نصرالله میرزا دیناری و حبه [ای] از مال حضرت ضبط نفرموده، دو دفعه منازعه با احمدشاه افغان ابدالی نموده، در هر دو دفعه با آن که جمعیت نواب میرزا دویست و سیصد نفر بیش نبوده و جمعیت احمدشاه ابدالی کمتر از دویست و سیصد هزار نفر نبوده، در هر دفعه با جوانان دلیر شیرگیر به معارضه افغان آمده، جمعی کثیر از ایشان را مقتول و مجروح و دستگیر نموده، به قلعه مشهد مقدس رجوع می نموده. چون احمدشاه ابدالی ملاحظه می نماید که به هیچ وجه صلاح در معارضه نیست، چند ماه توقف [نموده] و راه معاودت پیموده، روانه قندهار [شده] و در آنجا به مرض آبله رخت هستی به دار نیستی

کشیده. الحال هرات و قندهار و بعضی از ولایاتِ خراسان در تصرّفِ تیمورشاه ولد احمدشاه به انضمام اکثر ممالک هندوستان می باشد.

- و در سنه ۱۱۸۵ نصرالله میرزا به شیراز آمده، بندگانِ اقدسِ ارفعِ اعلیٰ کمالِ مراعاتِ سلوک نموده، نواب معظم‌الیه سالمأ و غانماً به دولت و اقبال ۵ مراجعت فرمودند. و بعد از فوتِ ابراهیم‌شاه و بلکه نادرشاه احوالِ عراق و اکثر ممالک ایران مختل گردیده، اشرار و مفتنان که در خبیای زوایای فتنه مترصد این امر بودند، سر برآورده در هر دهی فرمانروایی بهم رسیده، علیمردان خان فیلی در اصفهان، و آزادخان افغان ب فتح علی خان ارومیه [ای] متفق گردیده ولایتِ آذربایجان را تصرّف [کرده] و عازم عراق گردیده، محمد حسن خان قاجار قوالتو ولد فتح علی خان قاجار از استرآباد به جانبِ عراق آمده، غفلهً بر ۱۰ سر قزوین تاخته و غارت و تاراج نموده، و از آنجا به اصفهان رفته اعلیٰ جنابِ فلکِ قیب، نوباوه بوسستانِ صفوی، گلِ ریاضِ چمنِ مرتضوی مجموعه کمالاتِ صوری و معنوی، خلفِ ارجمند سید مرتضی صدر را به سریر سلطنت نشانیده، موسوم به شاه اسماعیل گردانیده، به مازندران برده. ۱۵ اعلیٰ جنابِ معظم‌الیه بالفعل در عبادۀ اصفهان می باشد و در خطوط و نقاشی و شعر و سایر صناعات - که شیوه رضیّه بزرگان و بزرگ زادگان می باشد مشغول، و بعد از آن حسن خان قاجار را از اصفهان به شیراز، و در شیراز جمعیت او بهم خورده، عازم مازندران [شده]، عالیجاه غفران پناه شیخ علی خان زند را تعیین، و با حسین خان دولو که برادر زن و بنی عمّ محمد حسن خان بوده، متفق [شده] و با محمد حسن خان جنگ [کرده] و محمد حسن خان را به ۲۰ قتل رسانید.

ظهورِ دولتِ دورانِ عدّت محمد کریم خان زند

چون حضرت حکیم علی الاطلاق - جلّت عظمته و عمّت نعمته - به سببِ سوء اعمال [ب ۳۳] و زشتی افعالِ عبادالله در مقامِ تنبیه بندگان و آگاهی روسیاهان برآمده، گاهی صُورِ اعمالِ ایشان را مجسم فرموده، جمعی را که مطلق بویی از مردمیت و رایحه [ای] از انسانیت در ایشان نیست موکل ۱۵ به مردمانِ آدمی و ش به تقریب جزای اعمال ساخته، مال و جانِ ایشان را به معرضِ هلاکت می‌رساند. و زمانی قحط و غلا که موجبِ تباهی ابدان و فدی ارواح است به اشخاصِ چندی که ادعای انسانیت می‌نمایند، می‌سازد که رختِ هستی ایشان را به دیارِ نیستی کشاند. بعد از آن که عبادالله از این معنی آگاه و رو به درگاهِ حضرتِ اله آورده ضعفا و اطفال و مشایخ و اهل الله‌گریه و ۲۰ زاری به درگاهِ باری نمایند، یمّ قدرت و محیطِ مرحمت متلاطم گردیده. سحابِ الطاف بارانِ اعطاف ریزش، و به مضمون «وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِرَعِيَّةٍ خَيْرًا جَعَلَ لَهَا سُلْطَانًا رَحِيمًا». پادشاهی خوش سلوک، و رفع قحط و غلا نموده، عبادالله در مهدِ امن و امان آسایش نمایند.

و از تاریخ ۲۹ شهر صفر المظفر سنه ۱۱۵۴، مقابله شمس و مریخ و قرانِ نحسین، هشت روز قبل از آن واقع، و در سنه ۱۱۵۵ قرانِ علوین شده ستاره دُودَنبِ عظیم که خلائق از دیدنِ آن متوهم می‌گردیدند، ظاهر گردیده، در همان سال نان که در مرتبه پنجاه دینار بود به هزار دینار رسیده، تا آن که در سال ۱۱۶۱ که علی‌شاه وارد قزوین گردید، تنگی در میان رعیت و سپاه به مرتبه [ای] شد که قرصِ نانِ جو را به مبلغ پانصد دینار که دو مثقال و نیم نقره بوده باشد، داد و ستد کردند، و آن نیز معدوم بود، و اکثر مردم چون بهایم در علفزارها چرا می‌نمودند و می‌مردند، دستِ کسی به کفن و دفن نمی‌رسید. و این قحط در اکثر ممالک ایران شایع بود. و از طرفی دیگر مثل ابراهیم‌شاه با صد و بیست هزار نفر سپاه که تخمیناً اردویش زیاده بر سیصد و چهارصد هزار کس می‌شد، واردِ هرجا که می‌شد سیورسات می‌خواست؛ چه آن کسی که بنای سیورسات گذاشته بود غرضِ او این بود که لشکر واردِ هرجا که شود رعایا جنس را آورده، بفروشند. و در زمانِ نادرشاه این معنی ترقی کرده چنین بنا شده بود که جمیع آذوقه سپاهی بایست از مالِ رعیت بیچاره، سوای مالِ حسابی که عشر و مالو جهات^۱ نامند، گرفته شود و رعایا و برایا در عوض یک من و دو من غله، اطفالِ ذکور و اناثِ خود را که پرورده مهذبِ راحت بودند به افغان و اوزبک به ذل اسیری داده، می‌فروختند. عالمی را کارد به استخوان و جان به لب رسیده، بعضی اشرار منتهزِ فرصت می‌شدند که جماعتِ اهلِ آبرو که روز سؤال نمی‌توانستند نمود، لابد شب به تاریکی به درِ خانه‌ها می‌رفتند، آنها را دو سه نفر متفق شده، می‌گرفتند و می‌کشتند و به گوشت و روغن آنها مدارا کرده، گاهی که یقین به خاطرِ ایشان می‌رسید روغنِ انسان را آورده، می‌فروختند. مردم مطلع گردیده، تعاقبِ ایشان می‌روند، ملاحظه می‌کنند که مقتل و مسلخی در آنجا [است] و قریب به سی و چهل نفر مرد

و زن به سلاخی رسیده، مردم خود به ذلّ اسیری ترکمان و افغان راضی گردیده. و اکثر اوقات گرانی و قحط و غلا بوده به مرتبه [ای] که غسال‌باشی اصفهان نقل نموده بود به خبر صحیح که بیست هزار نفر که از گرسنگی مرده بود، شسته. و متردّدین نقل می نمودند که در آن سال محمد حسن خان قاجار در ۵ کمال اقتدار در اصفهان بود [الف ۳۴] از منازل که عبور می شد، میت آدمی روی هم افتاده، حیوانات درنده و سباع اجساد ایشان را از یکدیگر متلاشی، و کسی را استطاعت دفن نبود إلا نادراً.

تا آن که در سنه ۱۱۷۱ بندگان اقدس ارفع اعلی از شیراز حرکت فرموده، از یمن قدوم میمنت لزوم ایشان روز به روز دفع مواجّ فساد از یک طرف، و ۱۰ رفع قحط و غلا از طرف دیگر شد و تهران را مقرّ السلطنه خود ساخته، به سمت آذربایجان حرکت [کرده] و فتح علی خان ارومیه [ی] و آزادخان افغان را شکست داده، قلع بنیان افغان نموده. در سنه ۱۱۷۵ قران علوین واقع گردید و به نظر حقیر مشتری مستعلی بود، و احمدشاه را صاحب دولت می دانست. لله الحمد اثر استعلای مشتری ظاهر گردیده از تاریخ قران الی الآن که سنه ۱۱۹۰ ۱۵ است عبادالله در آسایش، و مأكولات ارزان، و خلائق اوقات خود را مصروف به ساختن مساجد و بقاع الخیر و آبادانی می نمایند. و از روزی که طلوع تابشیر این دولت خداداد و ظهور مناشیر^۱ سعادت آیین خدیو معالی نژاد، یعنی اعلیحضرت گردون بسطت خورشید مرتبت کیوان منزلت برجیش سعادت مریخ صولت ناهید عشرت عطارذ فطنت، درّی برج مروّت در صدق فتوت، شهریار دریادل و خسرو باذل سحاب چمن دولت و شعله تیغ سطوت، مرکز پرگار تدبیر مدار دایره جهانگشایی و تسخیر، طغرا نگار منشور جلال، و عنوان طراز صحیفه اقبال، لامعه کوکب عزّ و جاه، بارقه اختر آگاهی و انتباه، جمشید حشم خورشید علم، زلال فیض اکرام و گلبن گلستان

لطف و انعام، شمیمِ نفحاتِ کرایم الطاف، نسیمِ فیوضاتِ فضل و اعطاف، سپهرِ عظمت را محور و جهانِ شوکت را امیر و سرور، نگینِ بزرگی را خاتم و عالمِ همت را حاتم، ایوانِ معدلت را انوشیروان و بارگاهِ سلطنت را سلیمان، کلیدِ گنجِ الطافِ سبحانی و واسطهٔ مراحمِ یزدانی، مضمارِ بسالت را یگه‌تاز و میدانِ شجاعت را شهبازِ فلک‌پرواز، در قلعِ بنیانِ اعادی فیروز جنگ و در ادراکِ مراتبِ جهان‌بانی صاحبِ دانش و فرهنگ، وادیِ فیروزبختی را منبع و آسمانِ سعادت‌مندی را مطلع، شعشعهٔ تیغش میدانِ لاف رستم را شکسته و گرانیِ گُرش گیو و گودرز را شسته، نیزه‌اش خون در دلِ اسفندیار نموده و خنجرش ابوابِ حیرت به روی سامِ نریمان گشوده، کفشِ چون کانی جواهر احسان‌ریز و دو دستش چون بحرین لؤلؤ امتنان‌خیز، تدبیرش در تمهیدِ اساسِ دولت چون شاه‌عباس‌گیتی‌ستان و شمشیرش در کشورِ ستانی ثانی اثنین شاه اسماعیل صاحبِ قران، مروّتش مانند شاه طهماسب ماضیِ جنت مکان، جهان‌داریش چون سلطان محمود غازی والاشان، یعنی بندگانِ سکندر مثالی ثریا مکان محمدکریم خان - لا زالت جباهُ اربابِ الجاهِ مُنَوَّرَةٌ بثرابِ اقدامه بمحمد و آله - که از راهِ آداب و کوچک‌دلی خود را شاهِ ننامیده و مخاطب به وکیل دولت [ب ۳۴] گردانیده، افعالِ ستودهٔ خصالش دستورالعملی پادشاهانِ کامگار و قانونِ عقلای دانشمندِ روزگار است. با آن‌که اکثرِ عالم در زیرِ نگینِ [سلطنت اوست] و در مسندِ پادشاهی عراق و فارس و آذربایجان و یزد و کرمان و خوزستان و قلمروِ علیشکر و دشتستان و از ممالکِ روم قراچورلان و بصره و غیر آنها از ممالکِ عالم در تحتِ تصرفِ اوست و از جواهرِ زواهر چون دریای نور و کوه نور که چندین خراجِ عالم قیمتِ آنها است، مطلقِ اعتنا نفرموده به لباسِ درویشانه به جهتِ خوشنودی خاطرِ ضعیفا پرداخته، هر یوم قریبِ هزار دست قلعهِ از تیرمه و سمور و بادله و زربفت به عمومِ ناسِ شفقت می‌فرماید، خود به لباسِ چیتِ زنده ملبّس

گردیده، اگر بانگِ رعیتِ ضعیفی به گوشش رسد هر چند که فرزندِ خود معارضِ او بوده باشد در مقامِ زجر برمی آید. آثار خیرش در شیرازی شمار، و شجاعتش به مرتبه‌ای است که هیچ دلیری در مقابلِ سنانِ جان‌ستانش خودداری نمی‌تواند نمود.

- ۵ راقم الحروف از آقا تقی سبک‌اصفهانی استماع نموده که سرنیزه بندگانِ اقدس یک من و نیم تبریز است از حُسنِ خُلُقش حیدر ثانی پادشاه بعضی ممالک هندوستان چند زنجیر فیل و اقسام تحف فرستاده و پادشاهانِ مسیحیّه با وجودِ بُعدِ مسافت و مکان و دریاهاى مابین محیط و عمّان کس به دربارش فرستاده، و عالیجاهِ عظمتِ دستگاه، شریک الدّوله محمدصادق خان ۱۰ برادر خود را به فتحِ بصره مقرر ساخته، ولایتی که از زمانِ امیرالمؤمنین تا به حال به تصرّف سلاطین شیعه نیامده بود، به تاریخ شهر صفرالمظفر سنّه ۱۱۹۰ به تصرّف اولیای این دولتِ ابدِ مدّت آمد.^۱ [الف ۳۵]

۱. در اینجا نسخه به قدر یک صفحه و نیم، یعنی نصف صفحه 35-a و همه صفحه 35-b بیاض است. گویا مسوّدۀ مؤلف چنین بوده است یعنی مؤلف بر آن بوده است که وقایع دوران زندیه را پس از سال ۱۱۹۰ هـ. ق. که روی می‌دهد و او مشاهده می‌کند، در این جا بگنجانند و ظاهراً او مجال بازنگری و تنمیقِ این بخش از اثرش را نیافته است.

[بیان احوالِ والیان و بیگلریگی ها]

سید مبارک خان

۱۵ والی عربستان و هویره است سید شیعی مذهبِ پاک اعتقاد بوده، بعد از ارتحالِ شاه طهماسب به زور بازوی و مردانگی آن ولایت را نگاهداشته، در ترویجِ مذهبِ حق بذلِ جهد نموده در سنهٔ خمس و عشرين و الف متوفی گردید. [۱]

حسین خان

۲۰ حسین خان شاملو بیگلریگی خراسان، بیست سال در دارالسلطنهٔ هرات در ایام شاه عباس اول به سرحداری قیام نموده، مردانگیها از او به ظهور رسید.

[۱] مؤلف اطلاعات راجع به نامبرده را به صورت ناقص از اسکندر بیگ منشی گرفته است
← عالم آرای عباسی. ۶۷۵/۲.

وفات او در سنهٔ سبع و عشرين و الف [روى داد]. [۱]

علی پاشا

علی پاشا رومی از امرای بزرگ رومیه و بیگلربیگی دارالسلطنه تبریز، شیعه خالص شده، راغبِ توطنِ مشهد مقدس معلی گردیده، در سنهٔ هزار و بیست و هشت در مشهد مقدس مدفون گردید. [۲]

حسن خان

حسن خان استاجلو، امیرالأمراء قلمرو علیشکرگشته و بیست و پنج سال در آن ملک اقامت داشته و به محافظتِ سرحد قیام می نمود. در سنهٔ ۱۰۳۴ وفات یافت. [۳]

یادگار علی سلطان خلیفه

وی از قبیلهٔ طالش، از اولادِ خلیفه الخلفاء است که در زمان شاه اسماعیل حاکم بغداد بوده. مردِ خیرخواه خداآگاه بوده، در زمانِ حیات خیرات و مبراتِ بسیار از او به ظهور رسیده، مدرسه و آثارِ خیر او بسیار است سنه ست و ثلاثین و الف از دارِ دنیا به عقبی شتافت. [۴]

[۱] نامبرده والی دارالسلطنه هرات و بیگلربیگی کل خراسان بود، در ۱۰۲۷ درگذشت و در مشهد رضوی دفن شد ← عالم آرای عباسی، ۶۹۵/۳؛ روضة الصفا، ۴۶/۸، ۴۸، ۵۱.

[۲] نامبرده در ۱۰۱۱ ه. ق در جنگ تبریز اسیر شد و به شاه عباس اول نزدیک شد. در ۱۰۱۷ ه. ق در مشهد مقیم گردید و هر ساله مبلغ سیصد تومان عرقی نقدینه و معادل پانصد خروار غله از حکومت می گرفت. در ۱۰۲۸ ه. ق در مشهد درگذشت و در روضة رضویه دفن شد ← عالم آرای عباسی، ۶۹۸/۳، ۴۷۴/۲؛ روضة الصفا، ۳۴۶/۸-۳۴۹.

[۳] نامبرده نخست قورچی تیر و کمان بود و سپس به مدت ۲۵ سال امیرالأمراء علیشکر (از نواحی همدان) گردید و در ۱۰۲۴ ه. ق درگذشت ← عالم آرای عباسی، ۷۶۵/۳.

[۴] در بارهٔ او ← تاریخ عالم آرای عباسی، ۷۸۴/۳.

عسسی خان

عيسى خان قورچى باشى شاملو ولد سيد بيگ صفوى ابن معصوم بيگ وكيل السلطنة شاه طهماسب به رتبه سيادت و شرف مصاهرت ممتاز بوده، در امور خير بذل جهد مي نموده. [۱]

5

زینل خان

زینل خان ایشک آقاسی و سارو خان شاملو از جمله دلبران، و در دفع دشمنان دین جنگهای مردانه از ایشان صدور یافته، بسیار معزز و مکرم بوده‌اند. [۲]

1.

کندو غمش سلطان

کند و غمش سلطان بیگدلی که با خیلِ حشمِ خود در طاووفِ کرکوک می‌بوده و در سفرِ اوّلِ بغداد با جمعی کثیر شاهسون^۱ شده به خدمت آمده باعثِ رواجِ بازار تشیع گردیده، به سبب آمدنِ او شکست عظیم به مخالفان رو داد. [۳]

15

صفی قلخان

صفی قلیخان گرجی ملقب به شیرعلی که بیگلربیگی عراق عرب و قورچی باشی، قورچیان نجف اشرف و متوکل عتبات عالیات بوده و از خان مشا'رالیه

۱. اصل: شاهپون، ظاهرأ شاهپسون باشد که تلفظی از شاهسون است.

۲. [۱] نامبرده از طبقه شیخاوند بوده و به منصب قورچی باشیگری رسیده بوده است ← روضة الصفا، ۴۳۷/۸؛ عالم آرای عباسی، ۷۸۸/۳.

[۲] نامبرده از امرای عهد شاه عباس و شاه صفی بوده است در اصل از طایفه شاملو بوده و به زینل خان بیگدلی شهرت داشته است ← روضة الصفا، ۵۸۲/۸؛ عالم آرای عباسی، ۷۹۳/۳.

[۳] یا کوند غمش سلطان بیگدلی از طایفه قزلباش شاملو بوده که به رتبه سلطانی رسیده و در آذربایجان تیولات فراوان داشته است ← عالم آرای عباسی، ۷۹۳/۳.

[در] واقعه فتح بغداد و نجف اشرف کمال مردانگیها به ظهور پیوسته. [۱]

میرزا لطف الله

میرزا لطف الله شیرازی اول وزیر سلطان حمزه میرزا بود و بعد از آن وزیر نواب علیه عالیّه شده آخر الامر اعتماد الدوله گشته، وزارت با ایالت جمع کرده، صاحب جیش و لشکر و طبل و علم گردید، و دو سال من حیث الاستقلال به امر وزارت پرداخت. [۲]

امیر ابوالولی

امیر ابوالولی انجو شیرازی به منصب صدارت سرافراز گردیده. [۳]

خان احمد خان

خان احمد خان والی گیلان از جمله ولایت عظیم الشان، و به شرف مصاهرت دودمان رفیع البنیان صفویه رسیده، از مریم سلطان بیغم صبیّه جلیله سلطان جنّت آشیان شاه طهماسب دختری داشته، بعد از آن که خان احمد خان از آن دولت روگردان شده، به روم رفت، شهزاده مکرمه و صبیّه معظمه در ایام شاه عباس به دودمان پدر انتقال نمودند. از جمله منشآت او چند کلمه است که در

[۱] از امرای مشهور عصر شاه صفی بوده است. برای اطلاع از احوال او ← خلاصه السیر. ۱۲۳؛ روضة الصفا، ۴۴۵/۸؛ عالم آرای عباسی، ۷۹۵/۳.

[۲] برخی از منابع مدت وزارت نامبرده را چهار سال گفته اند ← فارسنامه ناصری، ۱۱۸۴/۲؛ نیز ← روضة الصفا، ۴۳۹/۸؛ عالم آرای عباسی، ۷۹۶/۳؛ خلد برین، ۸۰۵؛ خلاصه التواریخ، ۶۲۷، ۸۴۷.

[۳] نامبرده نخست تولیت آستانه رضویه را بر عهده داشته است و چون با شاه ولی سلطان، حاکم مشهد درگیر شده، از آن منصب معزول گشته. و مدتی قاضی معسکر بوده و زمانی متولی دارالارشاد اردبیل بوده و سرانجام به صدارت رسیده است ← خلد برین، ۴۱۶؛ عالم آرای عباسی، ۱۱۴/۱؛ خلاصه التواریخ، ۷۰۵/۲؛ روضة الصفا، ۵۷۶/۸.

حاشیه فرمان وزارت وزیر خود نوشته، رتبه او معلوم می‌شود. [۱]

فرمان وزارت

صدقِ اقوالِ حقیقی آن است که مأخوذ تَحَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ شده بعد از
 ۵ تَخَلَّقْ [الف ۳۶] بی اختیار حسن الافعال باشد نه آن که همچون سگِ نَفْسَانِ
 زمانه ما به طریقِ گربه در پشتِ بامها جهتِ فریبِ گنجشکان به آب دهن
 مخلوط، به خونِ نجسِ موشان طهارت سازد و اصلاً به نمازی که وضو جهت
 آن واجب شده، نپردازد. و توقیر مآل آن است که به طریقِ عدالت باشد که
 غیر آن تکثیرِ وبال است. و اندیشه مآل این است که منظور حقیقی مال
 ۱۰ آخرت باشد که اگر نه چنین باشد تدبیرِ رستگاری از وخامتِ مآل خیال محال
 است. و من در این زمانه از این صفات در خود نمی‌بینم تا به وزیر چه رسد؛
 چه اگر احیاناً ملک ظالم و وزیر عادل اتفاق افتاده، امید از کرمِ مقدّر ازلی
 دارم که نسبت به من به وزرای این بر من چنین نیفتاده باشد(?) به هر حال به
 گمان این که شاید از این مرد این اخلاق تواند ظاهر شد، منصبِ وزارت را به
 ۱۵ او رجوع کردیم و صیّتِ من به این مرد آن است که ملاحظه عدالت را اهمّ
 مهمّات دانسته، توقیر^۱ حقیقی مرا در ضمنِ آن شناسد. در خانه اگر کسی
 است یک حرف بس است.

۱. اصل: توقیر.

[۱] خان احمد بن سلطان حسن بن کارکی سلطان محمد بن ناصر کیای بن میر سید محمد از
 ۲۰ خاندانهای مشهور عصر صفوی بود. وقتی پدرش در ۹۴۳ ه. ق درگذشت یک ساله بود که شاه
 طهماسب او را بر جای پدر منصوب کرد. با این همه بعدها نامبرده بر شاه طهماسب خروج کرد و
 گرفتار شد و مدت ۱۰ سال محبوس بود تا در زمان سلطان محمد از حبس آزاد شد و به حکومت
 گیلان رسید. او از ادیبان و منشیان مشهور سده‌های دهم و یازدهم هجری محسوب است. در
 شعر، احمد تخلص می‌کرد و مجموعه منشآتش مکرراً چاپ شده است. در حدود ۱۰۲۰ درگذشته
 است - روضة الصفا، ۱۲۲/۸-۱۲۷؛ عالم آرای عباسی، ۱/۸۸-۹۱؛ الذریعه، ۲۸۶/۹؛ تاریخ ادبیات
 براون، ۷۷؛ تاریخ نظم و نثر، ۱/۳۸۸-۳۸۸؛ مجمع‌النصحاء، ۸/۱.

محمد بیگ

محمد بیگ بیگدلی شاملو از زمره شیعیان خالص، و محبّین خاندان، و صاحب ثروت و مکنّت بوده، و املاک بسیاری داشته که وقف خیرات و مبرات نموده، از مجلسیان و مقربان مجلس شاه عباس ماضی است. [۱]

۵

الله ویردی خان

الله ویردی خان بیگلربیگی فارس از امرای زمان شاه عباس ماضی [و] در کمال شوکت و جلال [بوده]، امور بسیار در راه دین از او صادر گردیده، فیوضات غریبه نموده، به جهت خود در جوارِ روضه مقدسه رضویه مضجعی بنا نموده. از نوادر اتفاقات در آن چند روز که ملازمی که سرکار آن عمارت بوده، آمده، خان از او تحقیق عمارت و زیب و زینت آن می نمود، آن ترک ساده دل گفت که گنبد عالی و ایوان به جهت مدفن اتمام یافته، منتظر ورود مقدم عالی است. حضار مجلس او را به نادانی و بیهوده گفتن طعن کردند، خان فرمودند که از عالم غیب بر زبان او جاری گشت، همانا هنگام ارتحال است. روز چهارشنبه شهر ربیع الثانی سنه اثنان و عشرین رحلت نموده، شاه خود با تمامی امرا و اعیان تا مغسل تشییع جنازه او نموده، نعش او را به مشهد مقدس فرستاد. [۲]

۱۵

۲۰

[۱] نامبرده از مقربان شاه عباس اول بود، در مازندران بیمار شد، و چون اغذیه نامناسب بکار می برد، مرض او تشدید شد و در ۱۰۲۱ هـ. ق درگذشت. شاه عباس جنازه او را به مشهد رضوی فرستاد. محمد بیگ ثروت و مکنّت فراوان داشت و چون فرزندی نداشت، همه را حسب الارث شرعی به برادر او حیدر سلطان ایشک آقاسی سپردند. ← عالم آرای عباسی، ۶۳۹/۲؛ روضه الصفّاء، ۴۰۰/۸.

[۲] در باره او ← عالم آرای عباسی، ۶۴۶/۲؛ فارسنامه ناصری، ۴۶۰/۱-۴۶۱.

امام قلی خان

امام قلی خان بیگلربیگی فارس و لارکه آثار او در ولایات فارس، خصوص در شیراز بسیار، و مدرسه عالیّه او که حال آثاری از آن برپاست معلوم می‌شود که چه قدر خطیر در آن خرج نموده؛ چه هر حجره مشتمل بر چند بیوت، و در فوق او نیز چندین حجره بنا گردیده در کمال رصانت و استحکام. الحق می‌توان گفت که بعد از مدرسه شاه سلطان حسین در دارالسلطنه اصفهان آن مدرسه به جمیع مدارس عالم ترجیح داشته. الحاصل مومیّیّه از تمامی امرا و خوانین سلسله علیّه صفویه به ازدیاد شوکت و افزونی جاه و حشمت و تجمّلات بزرگانه و داد و دهش متفرد و ممتاز بود و در ایام حیات مستعار به ترتیب عمارات عالیّه و بناهای خیر موفق گشته، بغایت صاحب علم و حیا و پاکیزه روزگار بوده. [۱۱]

محمدرضا

محمدرضا قزوینی مشهور به سارو خواجه مولدش از موضع جوین قزوین است به مرتبه وزارت به استقلال آذربایجان رسیده، با شعر و شاعری ربط تمام داشت و به بذله‌گویی و شیرین‌بینی در محفل شاه عباس [ب ۳۶] جلیس و انیس گردیده خالی از علوّ همّتی نبوده. و در رعایت حال و تفقّد احوال آشنایان و محتاجان خود را معاف نمی‌داشت. این بیت از اشعار اوست:

منه

۲۰. می‌نهادم رخت دوش بر دوش صبا سویت ای عمر رضا گر دسترس می‌داشتم
در سنه احدی و ثلاثین و الف متوفی، و در مشهد مقدّس مدفون گردیده. [۲]

[۱] برای اطلاع بیشتر از احوال امام قلیخان بیگلربیگی ← فارسنامه ناصری، ۱/ ۴۲۸.
[۲] نامبرده در خانواده عمی و دانشی رشد کرده بود. پدرش خواجه میک اهل قلم بود،

علیقلی خان

علیقلی خان از اویماقِ کرمانلوی شاملوست در سلکِ امرای عظام صفویّه به منصبِ میر دیوانی سرافراز، و صاحبِ رای و مشورت بوده و در تقویتِ دین و محافظتِ ثغور سعی موفور فرموده، و در سنهٔ اربع و ثلاثین و الف رحلت نمود. [۱]

کنجعلی خان

کنجعلی خان از طایفهٔ زنگنه است مردانگیها در فتورِ اوزبکیّه خراسان و محارباتِ آن طبقه از او صدور یافته و به لقبِ ارجمند بابایی از نادرشاه ترقی کرده. در سنهٔ ۱۰۳۴ بر بالای ایوانِ ارکِ قندهار در سریری که به محجّر ایوان تکیه داشته، خوابیده بود، محجّر سستی پذیرفته او در میانهٔ خواب و بیداری به پایین افتاده، متوفی گردید. و خانِ معظمُ الیه در سرحدِ قندهار به تقریب بیگلربیگی بودن با افاغنه جنگهای نمایان نموده. [۲]

۱۵

[۱] علیقلی خان شاملو فرزند سلطان حسین خان، از نوادگان دورمیش خان بود. وی لَکّه شاه عباس اول و حاکم هرات بود، پس از آنکه با مرشد قلیخان استاجلو، والی مشهد، اختلاف پیدا کرد و بر اثر جگگی که بین آن دو رخ داد و به شکست علیقلی انجامید، به عبدالله خان ازبک پناه برد و او را به حملهٔ به خراسان تشویق کرد. هر چند نامبرده از این کار پشیمان شد و لیکن در هرات بر ثر حملهٔ ازبکان به قتل رسید ← عالم آرای عباسی، ۲/۲۸۸؛ خلاصهٔ التواریخ قمی، ۲/۶۶۵، ۷۰۴.

[۲] نامبرده علاوه بر بیگلربیگی قندهار، سی سال فرمانروای کرمان بود، پس از فوت در قندهار به سال ۱۰۳۴ ه. ق جنازهٔش را به مشهد رصوی آوردند و به خاک سپردند. پس از فوتش فرزندش علیمردان بیگ لقب بابای ثانی یافت و بر جای پدر نشست ← عالم آرای عباسی، ۳/۷۶۴؛ روضة الصفاء، ۸/۳۱۵.

۲۰

امیر گونه خان سارو اصلان

امیر گونه خان سارو اصلان بیگلربیگی ایروان، وی از ایل آقچه قوینلو قاجاریه است پدرش کلانی بیگ امیر الامرای چخور سعد مردانگیها در آن سرحد از او صادر شده که به لقب سارو اصلانی سر بلندی یافت. و به جنگِ گرجی رفته ۵ جمعی کثیر از کفره گرجی را به جهنم فرستاده، زخمی برداشت و در سنه ۱۰۳۴ در آخر سال زخم تشنج کرده درگذشت و طهماسب قلی بیگ پسرش به آن منصب سرافراز شد. [۱]

امامقلی خان

۱۰ امامقلی خان قاجار بیگلربیگی قراباغ در زمان دولت شاه سلطان محمد و سلطان حمزه میرزا، در گنجه لوای بزرگی افراشته در محاربات رومیه مردانگیها از او ظهور یافته مِنْ حَيْثُ الاستقلال امیر الامرای قراباغ بوده در آن سرحد کمال اختیار و اقتدار داشت. در سنه ست و تسعین و تسعمائه در گنجه به اصل طبیعی فوت شد. [۲]

آقا شاه علی

آقا شاه علی دولت آبادی اصفهانی مردِ پرهیزگارِ نیک نفس بود و به استیفاء ممالک در ایام شاه عباس اشتغال داشت. در ایام عمر با خلاق سلوکِ پسندیده می نمود، در علم سیاق و نویسندگی بی بدّل، و استاد المحاسبین

۲۰ [۱] سارو اصلان (ترکی: شیر زرد) عنوانی است که در عصر صفویان به برخی از امرا داده شده است. شاه عباس این لقب را به امیرگونه خان داد. او در اصل از ایل آقچه قوینلو قاجار بود. پدرش (گلایی بیگ) در سلک قورچیان شاه طهماسب بود. خود وی نیز مدتی ایشیک آقاسی حرم و هم داروغه قزوین بود و بر اثر کاردانی به مرتبه امیرالامرائی رسید و با جنگی موفقیت آمیز که با عثمانی داشت به لقب سارو اصلان ملقب شد. برای اطلاع بیشتر به آباء الملوک، ۴۱۸؛ عالم آرای عباسی، ۷۶۴/۳؛ روضة الصفا، ۳۸۹/۸.

[۲] او از اویماق قاجار بود به عالم آرای عباسی، ۲۸۶/۲؛ خلد برین، ۶۲۴.

شمرده می‌شد در تاریخ فوت او گفته‌اند:

تاریخ وفات

یک نقطه زفاف سرزد و گفت قانون حساب از جهان رفت [۱]

میرزا حاتم بیک

۵

میرزا حاتم بیک وزیر ارجمند ملک بهرام اردوبادی است، وزیر اعظم بوده. ملک بهرام پدرش در اوایل دولت شاه اسماعیل صاحب قران از خوف به حدود مصر متواری گردیده تا آن که شاه به اردوباد می‌رود. چون آن منازل دلگشا و ابنیه کثیر الاعتلا منظور نظر سلطان مغفرت نشان می‌گردد که شخص عظیم الشانی بوده فرمان استمالت نوشته می‌فرستد و ملک بهرام در آن ایام به منزل خود معاودت می‌نماید. و در ایام شاه طهماسب بیشتر از پیشتر منظور نظر الطاف اثر گردیده آن بلده جنت مثال مرغوب طبع پادشاه با اقبال گردیده، تصویر آن را در ایوان چهل ستون قزوین نقش نموده تا آن که سنی ملک بهرام از هشتاد متجاوز، و روانه طواف بیت الله الحرام [الف ۳۷] گردیده [همانجا درگذشته] و در مدینه طیبه مدفون [شده]. پنج نفر اولاد اویند: یکی از آنها حاکم بیک است که بعد از فوت والد به منصب کلانتری اردوباد منصوب گشت با وجود حوادث سن و عنفوان شباب از روی کمال دانش به لوازم آن مهم اشتغال می‌نمود. بعد از چندی^۱ وزارت حاکم خوی اختیار نموده و بعد از این وزیر یعقوب خان حاکم شیراز شده، چون صیت کاردانی او سامعه افروز شاه عباس ماضی گردید، قورچی فرستاده او را احضار، و با فرهاد خان روانه کرمان گردید. آثار خردمندی و هوشیاری میرزای معظم‌الیه روز به روز به شاه ظاهر گردیده در مقام تربیتش برآمده، به منصب استیفای ممالک

۱۵

۲۰

۱. اصل: چندان که.

[۱] یعنی به سال ۱۰۰۶ هـ. ق درگذشته است ← عالم آرای عباسی، ۷۹۷/۳.

محروسه معرّزش ساخت. و آخر کارش بعد از میرزا لطف‌الله شیرازی به وزارت اعظم سربلندی یافته تا مدّت بیست سال در کمالِ اقتدار و استقلال در ایّام دولت شاه عباس گیتی ستان وزیر و اعتمادالدّوله بود و در پای قلعه دمدّم ارومی فوت شد. [۱]

۵

میرزا ابوطالب

میرزا ابوطالب خلفِ ارجمندِ اوست که به جای والد رتبه ارجمندی یافت و تا ده سال متکفّلِ امرِ وزارت بود و معزول گردید. [۲]

سلمان خان

۱۰

سلمان خان بن شاه علی میرزا^۱ ابن عبدالله خان، فی الجمله قابلیت و استعدادی داشت، به مرتبه وزارت در ایّام شاه عباس سرفراز گردیده در اصفهان مریض گشته به عالم عقبی شتافت. [۳]

۱۵

۱. اصل: شاه قلی میرزا.

[۱] نامبرده در ۱۰۱۹ هـ. ق درگذشته است و جنازه‌اش را به مشهد آوردند و در حرم رضوی به خاک سپردند ← آتشکده آذر، ۳۰؛ ریاض الجنّه، ۵ (۲) / ۸۱۷؛ روز روشن، ۱۶۱؛ روضة الصفا، ۸/۴۳۹؛ عالم آرای عباسی، ۲/۶۱۶؛ فارسنامه ناصری، ۱/۴۳۵؛ خلاصة الثواریخ، ۱/۲۰۸.

[۲] برای اطلاع بیشتر در باره او ← روضة الصفا، ۸/۴۵۷؛ عالم آرای عباسی، ۳/۷۹۶؛ فارسنامه ناصری، ۱/۴۷۵-۴۷۶.

۲۰

[۳] نامبرده وزیر دیوان اعلی و اعتمادالدوله بود. بعد از معاودت از بغداد، در اصفهان مریض شد - ظاهراً بیماری او سرطان بود - و در ۱۰۳۳ هـ. ق درگذشت. گفته‌اند: اموال او را، پس از مرگش ضبط کرده‌اند ← خلد برین، ۴۰۴؛ عالم آرای عباسی، ۳/۷۵۱، ۷۹۶؛ از شیخ صفی‌نایب شاه صفی، ۲۳۲.

میرزا سلمان

میرزا سلمان از طبقه جابریه و اشراف و اعیان اصفهان بوده و الحق به وفور قابلیت از امثال و اقران ممتاز بوده و در زمان شاه سلطان محمد زیاده از مرتبه وزرا اقتدار یافت. رتبه شاعری و سخن سرایی را به فنون کمالات آراسته، و اشعار آبدار بدیهه از او بسیار سر می زد. اکثر اوقات در اثنای مشاغل امر وزارت و کثرت و ازدحام ارباب حاجات، عرایض مردم به نظم جواب نوشته به قصیده و قطعه می نگاشت. چند روز مانده به قتلش غزلی گفته، مطلعش این است:

منه

۱۰ خوب رویان که سر کشتن سلمان دارید بهتر آن است که اندیشه آن روز کنید از اشعار اوست:

بازم زیار وعده دیدار می رسد دل در طپیدن است مگر یار می رسد
سلمان اگر رسید بلایی، از آن منال کز عاشقی بلا به تو بسیار می رسد
این غزل را در جواب ملا حسن کاشی گفته:

وله أيضاً

۱۵

عنانِ حُسن به چشمانِ فتنه باز مده به دستِ مردم پُر فتنه اختیار مده
ز زلف پرده به رخسارِ لاله گون مفکن کلیدِ گنجِ سعادت به دست مار مده | ۱ |

| ۱ | میرزا سلمان اعفهنی نسبت خود را به جابر انصاری می رسانده است. وزیر شاه سلطان محمد بود و در هرات به دست قزلباشان شامو در ۹۹۱ ه. ق به قتل رسید. این رباعی نیز از سروده های اوست:

۲۰

بی قدرترم گر چه وفادارترم
آزرده ترم گر چه کم آزارترم
آن کو زویم عزیزتر نیست کسی
سبحان الله به چشم او خوارترم

→ روضه الصفا، ۵۸۰/۸؛ خلاصه التواریخ، ۷۴۳/۲؛ روز روشن، ۲۹۹-۲۹۸؛ آتشکده آذر، ۱۸۲-
مجمع الخواص صادقی، ۴۱-۴۲؛ فارسنامه ناصری، ۱۰۶۵/۲.

خلفای شاه اسماعیل

خلفای شاه اسماعیل که هر یک صاحبِ نثاره و طبل و عَلم بوده، در فتوحاتِ دین و ترویجِ مذهبِ حقّ یقینِ سعیهای موفور نموده‌اند: [۱۱]
خلیفه اوچی، که حاکمِ مشهد مقدس معلاً، و زیاده از دیگر امرا بوده.
خلیفه فولاد، حاکم ولایتِ همدان بوده.
خلیفه سلیمان، در درگاهِ معلاً بوده.
محمد قلی خلیفه قرقلو، که از ارکان دولتِ قاهره [بوده] و قشون آراسته داشت.

۲ محمد خلیفه، عم زاده ابراهیم خان حاجی لر.
شاه علی خلیفه، از امرای بزرگ حاکم دارابجرد فارس بود.
علی خلیفه آغچه لو، حاکم دامغان و بسطام بود.

[۱] در بارهٔ خلفای عصر صفوی، و احوال و آداب آنان ← القاب و مواجب دورهٔ سلاطین

اردوغدی خلیفه، در گیلان الکا داشت.

ابراهیم خلیفه، در چخور سعد [ب ۳۷] الکا داشت.

میرزا علی خلیفه، میرگرایی در خراسان بود.

- ۵ [بود]. [۱] معصوم بیگ، در ایام شاه جمّ جاه امیر دیوان آخر به رتبه وزارت و ایالت و سپهداری رسیده به انتظام امور دین و دولت پرداخته، حضرت شاه جمّ جاه او را عمو اوقلی،^۱ یعنی عم زاده، خطاب می فرمود. بعد از آن که میانه سلطان جمّ جاه و سلطان سلیم خواندگار روم مصالحه استحکام یافته مشارالیه از هر دو پادشاه مرخص گشته به اتفاق پسرش خان میرزا که از جمله فضیلاي عصر بوده روی به راه آورد، رومیان با او غدر کرده در حینی که مُحرم شده بود بر لباس اعراب بادیه، شبی بر سر او ریخته او را با پسرش به درجه شهادت رسانیدند. اسناد این امر شنیع را به قطاع الطریق عرب نمودند. [ب ۳۸] [۲]

۱. اصل: عموم اوقلی.

[۱] نامبرده در سال ۹۱۴ هـ. ق در مقام وکیل و نیز به حیث امیرالامراء رسمیت یافت و در ۹۱۵ هـ. ق توسط شاه اسماعیل عزل شد ← تذکرة الملوك، ۸۵؛ احسن التواریخ، ۱۴۶؛ عالم آرای عباسی، ۱۰۸/۱.

[۲] معصوم بیگ صفوی که اعتماد الدوله بود، جلال الدین معصوم بن خواجه خان احمد بن خواجه محمد بن سلطان جنید نام داشت و از بنی اعمام صفویه محسوب می شد. نامبرده در ۹۷۶ هـ. ق که به حج رفته بود، با پسرش: خان میرزا در نزدیکی مکه کشته شد ← تکملة الاخبار، ۱۱۱؛ احسن التواریخ روملو، ۴۵۹-۴۶۰؛ خلد برین، ۳۵۷؛ دیوان محتشم کاشانی، ص ۵۲۴، که اوصاف معصوم بیگ و فرزند او را همراه با تاریخ شهادت آن دو آورده است.

[در بیان احوال سلاطین و حُکام شیعه هندوستان]

نظام شاه

نظام شاه والی دکن [۱] پادشاه شیعی اثناعشری بوده و سید اجل تحریر ماهر شاه طاهربن رضی‌الدین الاسماعیل الحسینی [۲] به خلاف اعتقادی که اهل ایران به او داشتند، در دکن عَلمِ مذهبِ اثناعشری برافراخت و تفصیل این اجمال آن که شاه طاهر به دکن آمده به واسطه استیلای معاندان او را

[۱] برهان نظام شاه فرزند احمد شاه از سلسله نظامشاهیان هند است که در احمدنگر حکمرانی کرده‌اند. مؤسس این سلسله شیعی هند احمد نظام شاه بود که به سال ۸۹۶ ه. ق دعوی استقلال کرد و پس از او ده تن از اولادش به نام سلسله مزبور حکومت کردند ← طبقات سلاطین اسلام، ۲۹۰؛ الذریعه، ۴۰۶/۲؛ لغت‌نامه دهخدا و قاموس الاعلام، ذیل نظام شاهیان.

[۲] نامبرده از اهالی کاشان بود و از شاگردان ممتاز محمد بن احمد خمری. در هند به تبلیغ آرای امامیه همت گماشت و نظام شاه و عادل شاه و قطب‌شاه را به مبانی تشیع آشنا ساخت. از شاه طاهر آثاری به نام احوال معاد؛ النموذج العلوم؛ حاشیه الهیات شفا؛ شرح باب حادی عشر و غیره در دست است ← روضة الصفاء، ۵۷۱/۸؛ الذریعه، ۴۰۶/۲؛ مجالس المؤمنین، ۲۳۴/۲؛ ریحانة الادب، ۱۷۳/۳.

در خدمت نظام‌شاه چندان ترقی حاصل نشده تا آن که بعد از مدّتی عبدالقادر پسر نظام‌شاه که محبوب پدر بود، بیمار شد، بیماری او امتداد و اشتداد یافت و اهتمام نظام‌شاه بر صحّت او به مرتبه [ای] بود که روزی روی خود را به پای قاسم‌بیک حکیم نهاده گفت که اگر بر تو ظاهر شود که پاره‌ای از جگر من در علاج عبدالقادر در کار است، بگو تا من سینه خود را شکافته پاره‌ای از آن بیرون

۵

آورم. و در آن اثنا نذر بسیار می‌کرد و صدقات بسیار و فراوان به فقرای مسلمان و کافر می‌داد. و چون شاه‌طاهر دید که او به فقرای کفار مثلی برهمنان و زوّارداران نیز نذور می‌فرستد، جرأت نمود، گفت که شما نذر دوازده امام بکنید که إن شاء الله تعالی فرزندی شما خواهد شما یافت، و در نیت خود این مضمون بگذرانید که اگر به مجرّد آن نذر فرزند ارجمند شما شما یافت، هر

۱۰

راهی که من در باب اعتقاد با علمای دیندار متوجّه سازم شما آن را اختیار نمایید. نظام‌شاه گفت: دوازده امام کیستند؟ شاه‌طاهر گفت: اوّل ایشان امیرالمؤمنین علی است که یکی از چهار یار است که اهل سنت ایشان را به نیت خاص خلیفه حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلّم - می‌دانند و بعد از آن حضرت امام حسن و امام حسین. و اسم باقی دوازده امام را مذکور ساخت.

۱۵

نظام‌شاه به مضمون مذکور نظر نمود و چون شب آمد به خواب رفت و چون شاه‌طاهر از خدمت شاه به خانه خود مراجعت نمود از جرأت اظهار آن معانی پشیمان شده، ترسید که مبادا نذر نظام‌شاه مقبول درگاه الهی نگردد و پسر او بمیرد و او را از آن رهگذر مضرت رسد؛ لاجرم اسب خود را زین کرده، مترصد آن بود که هرگاه خبر فوت آن پسر بشنود به طرفی دیگر برود.

۲۰

و چون طلوع صبح شد متعاقب خادمین نظام‌شاه به طلب شاه‌طاهر رسیدند و هر چند شاه [طاهر] تعلّل می‌نمود تا در آن اثنا حقیقت حال بیمار را معلوم نماید، مفید نیامد و او را به خدمت نظام‌شاه بردند. چون نظر نظام‌شاه بر او افتاد استقبال کرد و گفت: آنچه می‌خواستی که بعد از بحث با علمای این

دیوار به فعل آورم ظاهر ساز که الحال بجا می آورم. آنگاه نظام‌شاه شروع در بیان احوالی که در آن شب بر او وارد شده بود، نمود و گفت: در اثنای شب که مرض عبدالقادر اشتداد یافته بود و لحاف را از غایت اضطراب از روی خود انداخته، غش کرده بود، چون مشاهده حال کثیرالاختلال او نمودم از غایت ۵ حزن و ملال به خواب فرو رفتم در اثنای خواب حضرت امیرالمؤمنین علی را دیدم که می‌گوید که نظام! مادامی که پسر تو عبدالقادر صحت نیابد با ما ایمان نمی‌آوری؟ اینک لحاف بر سر او کشیدم و همین زمان به عنایت الهی [الف ۳۹] عرق کرده، صحت می‌یابد، اما می‌باید که تو نیز از نبتی که در دل گذرانیده‌ای [ای] برنگردی. چون از خواب بیدار شدم، دیدم که لحاف بر سر عبدالقادر گسترده‌اند و عرق بسیار کرده، برخاست و طعام طلبید، به اشتها ۱۰ طعام خورد. شاه‌ظاهر گفت: اکنون وفا به عهد خود بکنید. شاه‌ظاهر گفت: مادامی که جمعی از سپاهیان شعبه حاضر نباشند تولا و تبراً نمی‌توان نمود، آخر نظام‌شاه صبر بر تقیه نتوانست نمود در هر یکی از روزهای عید به عیدگاه رفته، بی وقوف شاه‌ظاهر طالب علمی از اهل عراق طلبیده، فرمود که بر بالای منبر عیدگاه رفته خطبه دوازده امام خواند و نام خلفای ثلاثه را از میان انداخت. چون امرای او خصوصاً نصیرالملوک آن حالت را مشاهده نمود به یکبار در کوچه‌های شهر با افواج خود ایستاده در مقام دفع حادثه شدند و پیش نظام‌شاه بغیر از اندکی از غلامان و خواص نماند. نظام‌شاه او را استمال ۱۵ داده. نزد خود طلبید، فی الحال امر کرد که چشمهای او را کنده بر کف دست او نهادند، «تا کور شود هرآن که نتواند دید». و بعد از نظام‌شاه عادل شاه و ۲۰ قطب‌شاه به شرف ایمان مشرف گردیدند.

میرزا اسکندر منشی در جلد احوال شاه‌طهماسب در خصوص میرمؤمن استرابادی گفته که سلسله قطب‌شاهی و لات دکن شیعه بوده‌اند. [۱]

سلطان محمد قطب‌شاه

سلطان محمد قطب‌شاه ولد محمد امین میرزا [۱] برادرزاده محمدقلی قطب‌شاه و داماد او بود، مدت سلطنتش امتدادی نیافته زود وداع عمر و دولت در سنه ۱۱۳۶ کرد. سلطان عبدالله نام پسر او به صوابدید ارکان دولت جانشین گشته، رتبه قطب‌شاهی یافت. ۵

ابراهیم عادلشاه

ابراهیم عادلشاه والی بیجاپور بود. [۲] وی به وسعت الکا و مملکت و امتداد زمان سلطنت و وفور خزاین و تجملات پادشاهانه از سایر سلاطین دکن ممتاز بود و به جهت کوفتی که در اسافل بدن داشت سواری نمی توانست کرد و در قیام عاجز بود، همیشه بر روی کت و سریر تکیه زده از وفور عقل و کاردانی چندین سال به امور سلطنت پرداخته کامروای دولت بود. مولانا ملک قمی [۳] و مولانا ظهوری [۴] که از شعرای زمان و سخن پرداز

اسماعیل میرزا از ایران کوچید و به هند رفت و در نزد حکام قطب شاهیه به تبلیغ تشیع پرداخت و به مرتبه وکلت و پیشوایی رسید. ← روضة الصفا، ۵۷۴/۸. ۱۵

[۱] در باره محمد قطب شاه و وقایع حکومت او ← تشیع در هند، ۴۱۵؛ منتخب الشواریخ بدائونی.

[۲] اطلاعات نویسنده محافل المؤمنین در این موضع، عیناً مأخوذ از عالم آرای عباسی است ← ۷۸۳/۳.

[۳] ملک محمد قمی ملقب به مک الکلام و متخصص به ملک از سخنوران نیمه دوم قرن دهم هجری است. او در شعر از ولی دشت بیاضی تقلید می کرده است. در نوجوانی به کاشان رفت و سپس به قزوین روی آورد. در قزوین با سخنوران روزگارش سازگار نیامد و در ۹۸۷ ه. ق به سوی هند رفت و در دربار ابراهیم عادلشاه مقرب و معزز شد. تقی کاشی دیوان شعر او را مشتمل بر دو هزار بیت دانسته است ← عالم آرای عباسی، ۱/۱۳۶؛ الذریعه، ۳۶۸/۲۴؛ کاروان هند، ۱۳۴۴/۲؛ تاریخ نظم و نثر، ۴۳۳/۱؛ خلد برین، ۴۸۰.

[۴] نورالدین محمد ظهوری ترشیزی از شاعران مشهور سده های ۱۰ و ۱۱ ه. ق محسوب است که در جوانی به سیر و سفر پرداخته و در دکن اقامت گزیده است و در دربار ابراهیم عادلشاه

روزگار و ممتاز اقران بودند، در ظلّ رعایت او بسر می بردند. کتاب خوان خلیل و نودس را که نهصد بیت است^۱ هرکدام چهارصد و پنجاه بیت، به نام او در سلک بیان آورده اند. نه هزار روپیه طلا که نهصد تومان عراقی باشد، از او جایزه یافتند. و از خطبه خوان مولانا ظهوری - رحمه الله علیه - که به طور جماعت شیعه مشتمل بر نعت و منقبت نوشته، صدق قول صاحب عالم آرا ۵ معلوم می شود؛ چه این کتاب را به جهت ابراهیم عادلشاه نوشته، هرگاه میل به تسنن می داشت، می بایست به تعریف بعضی پردازد. و تیمناً چند سطر از خطبه خوان خلیل مولانا ظهوری مرقوم می شود:

بیت

۱۰ ای از تو بر اهل تخت و اکیلل سبیل گر ذکر جمیل است و گر قدر جلیل
نطق از تو به مهمانی^۱ ارباب خرد [ب ۳۹] انداخته خوان از سخن خوان خلیل
شکر موهبت جلیلی که حضرت ابراهیم خلیل یکی از پیشکاران خوان خلّت
اوست چه اندازه شرح و بیان محمد بن محمودی که حضرت محمّد مصطفی -
صلی الله علیه و آله وسلم - در ادای ثنای او به عجز اعتراف نموده چه یارایی
۱۵ کام و زبان، اولی آن که از آل اطهار و اصحاب اخیار خصوصاً از بهار ریاض
ولایت علی مرتضی - علیه الصلوٰة والسلام - که کلام معجز بیانش دون کلام

معزّز شده و دختر ملک الکلام قمی ازدواج کرده و در ۱۰۲۵ ه. ق در گذشته ست. دیوان غزلیات او متضمن ده هزار بیت است. ساقی نامه او در ۴۵۰ بیت، مشهورترین و بهترین ساقینامه فarsi دانسته شده است. در ثر بسیار مصنوع و متکلف می نوشته و خوان خلیل. سه ثر و پنج رقعه او مشهور است. گلزار ابراهیم را با مشارکت ملک قمی در ۹۰۰ بیت پرداخته و به نام ابراهیم عادلشاه تسمیه کرده است - آتشکده آذر، ۷۳؛ تذکره میخانه، ۴۱۲ ۴۶۳؛ کاروان هند، ۸۲۳؛ فهرست سپهسالار، ۶۳۰/۲؛ الذریعه، ۲۱۵/۱۸؛ ۳۶۸/۲۴.

۱. اصل: معانی.

[۱] مجموعه خوان خلیل و نودس همان گلزار ابراهیم را می سازد در ۹۰۰ بیت. که جایزه ای بزرگ مشتمل بر پنج ستر بار ر به ناظمین آن داده شده است - گلزار ابراهیم، نسخه شماره ۳۰۵۱ کتابخانه مجلس شورا؛ تذکره میخانه، ۳۵۲

خالق و فوق کلام مخلوق است در یوزۀ شاخ و برگ سخن نموده نورس مراد از نهالِ ثنای دارایِ عادل چینند.

شعر

داورِ عادل لقب، دارایِ ابراهیم نام قبله اربابِ ایمان، کعبه اهلِ امان
۵ بالجمله در سنه ستّ و ثلاثین و الف هجریه متوفی گردیده پسر بزرگترش
بیست دو ساله و دخترزاده محمّد قلی قطب‌شاه بوده بعضی از ارباب غرض
به جهت دخترزادگی قطب‌شاه و رابطه قرابت او به سلسله قطب شاهیه
و دولت‌خواهی خانواده عادلشاهی به سلطنت او راضی نبودند به اغوای
مادر پسر کوچک او را به حرمسرا طلبیده جمعی در او آویخته، دیده‌اش را
۱۰ میل کشیدند و پسر کوچک را که علی نام داشت و هفت‌ساله بود ابراهیم
عادلشاه نام نهادند و به سعی آن جماعت جانشین و قائم مقام پدر
گشته، مرتبه عادلشاهی یافت. وفات او سنه ستّ و ثلاثین و الف [اتفاق
افتاده].

سلطان جلال‌الدین محمد اکبر شاه [۱]

۱۵

سلطان جلال‌الدین محمد اکبر شاه ابن نصرالدین محمد همایون شاه ابن محمد بابر پادشاه
ابن عمر شیخ میرزا ابن ابوسعید میرزا ابن میران شاه ابن صاحب‌قران امیر تیمور گورکان
پادشاه جلالت نشان هندوستان و محب خاندان بوده چه قاضی نورالله - نورالله

[۱] نامبرده در چهارده سالگی به حکومت رسید، به زبان فارسی علاقه جدی داشت و در
زمان او بیشترین متون دینی و ادبی هندویی به پارسی ترجمه شد. ابو الفضل صدر اعظم او بود که
کتاب اکبرنامه را در واقعات روزگار او نوشت. همو آئین اکبری را به دستور اکبرشاه تألیف کرد. اکبر
شاه نخست سنی مذهب بود ولی در ایام سلطنت خویش آئینی ارائه داد به نام دین الهی
اکبرشاهی. برای اطلاع بیشتر ← منتخب التواریخ بدائونی. ۳۰۵/۲. ۳۱۸: طبقات سلاطین اسلام.
۲۹۳-۲۹۵؛ اکبرنامه اوالفضل علامی.

۲۰

در بیان احوال سلاطین و حکام شیعه هندوستان / ۱۶۱

مرقدہ - در احوال احمد بن نصر الله الذبیلی التتوی السندی [۱] مرقوم نموده که «بعد از آن که قاضی زاده مزبور به جهت خوابی که دیده بود به شرف تشیع مشرف گردیده مدتها در ایران بسر برده به شرف زیارت حرمین نیز سعادت پذیر [شده] و از راه دریا به هند و دکن رفت و در ولایت گلکنده به خدمت قطب شاه رسید و مشمول عواطف بیدریغ او گردیده بعد از مدتی مدیدی به عزم ملازمت پادشاه خلافت پناه سلیمان جہ جلال الدین محمد اکبر پادشاه - خلد الله ملکه - به دارالخلافت فتح پور شتافت و در سلک مقربان درگاه انتظام یافت. و آن حضرت عنایت و التفات بسیار به او نمودند و تألیف تاریخی که شامل احوال هزار سال باشد به او فرموده اند و او مدتی مدید به آن اشتغال داشت و روز به روز آنچه می نوشت نقیب خان سیفی قزوینی به خدمت حضرت پادشاه می خواند. چون نوشتن تاریخ مذکور به خلافت عثمان بن عفان رسید و کلام مولوی در شرح بواعث و اسباب کشته شدن او در دست اصحاب به اطناب و اِشهاب کشید و طبع شریف آن حضرت را از طول مقال ملال رسید، روزی با مولوی خطاب فرموده، گفتند که مُلاحمدا! این قصه کشته شدن عثمان بلند و دراز نوشته [ای]. مولوی در آن مجلس که مشحون به امرا و اکابر اهل سنت بود از روی بدیهه عرض نمود که پادشاه عالم! قصه کشته شدن عثمان روضه الشهدای [الف ۴۰] اهل سنت و جماعت است به کمتر از این اکتفا

[۱] نامبرده فرزند قاضی شهر تته هندوستان و از دانشمندان دربار جلال الدین اکبر بوده است. در ۲۲ سالگی «به غرض کسب دانش به مشهد، یزد و شیراز سفر کرد و مدتی در دربار شاه طهماسب بود. در ۹۸۲ ه. ق. پس از درگذشت شاه طهماسب به مکه رفت و از آنجا به هند برگشت. در ۹۹۳ ه. ق. به دستور اکبر شاه تاریخ مشهورش را نوشت، ام چون در ۹۹۶ ه. ق. به قتل رسید، کارش ناتمام ماند، و پس از او تا سال ۱۰۰۰ ه. ق. تألیف او توسط دیگران، مانند آصف خان (میرزا قوام الدین) و شاه فتح الله و حکیم همام و حکیم عی و حاج براهم سرهندی و نظام الدین احمد ادامه یافت و به همین مناسبت به تاریخ آلفی مشهور شد. نیز «محالی المؤمنین، ۵۹۰/۱-۵۹۲.

نمی‌توان کرد. آن حضرت تبسم نموده تحسینِ او فرمودند: «انتهی کلام القاضی».

و راقم الحروف ملاحظه تاریخ اکبری نموده، خبری که مشعر بر این باشد نیافت و از مضمونِ عنوانِ نامه [ای] که همایون پادشاه به شاه طهماسب مرقوم نموده در وقت آمدن به ایران معلوم می‌شود که اخلاصی به خاندان طیبین داشته:

شعر

خسروا عمری است تا عنقای اوج همتم قلّه قافِ قناعت را نشیمن کرده است
روزگارِ سفلّه گندم‌نمای جو فروش^۱ طوطی طبع مرا قانع به ارزن کرده است
التماس از شاه آن دارم که با مخلص کند آنچه با سلمان علی در دشتِ آرژن کرده است
اکبرشاه جامع فضایل و کمالات بوده، روزی فلاحیرتی این غزل خود را به نظر اصلاح درآورد:

شعر

که دل از عشقِ بتان گه جگرم می‌سوزد عشق هر لحظه به داغِ دگرم می‌سوزد
همچو پروانه به شمعِ سر [و] کار است مرا که اگر پیش روم بال و پرم می‌سوزد
آن پادشاه فرمودند: «می‌روم پیش اگر بال و پرم می‌سوزد».

از سخنانِ اکبرپادشاه است که «بنده باید در خداشناسی و خداجویی تشبّه جوید به آن زنانی که دو کوزه و سه کوزه بر بالای هم نهاده بر سر می‌گیرند و آن را بُرده پر از آب کرده بر سر گرفته به خانه می‌آیند و در این اثنا بی آن که دست ایشان در آن کوزه باشد با رفیقانِ خود صحبت می‌دارند و حرف و حکایت می‌کنند اما در هیچ وقت دلِ ایشان از کوزه‌هایی که بر سردارند فارغ نیست که اگر یک لحظه فارغ و غافل شوند آنها افتاده، می‌شکند. پس بنده باید که به هر شغلی و کاری که مشغول باشد خدای خود را فراموش نکند و

۱. اصل: گندم‌نما و جو فروش.

در بیان احوال سلاطین و حکام شیعه هندوستان / ۱۶۳

تمامی باطن خود را در پیش محبت او مرهون دارد تا نسبت بندگی و خدایی
بجا ماند».

اورنگ زیب

۵ اورنگ زیب پادشاه عظیم الشان ولایت هندوستان، و او ولد خرم شاه و
خرم شاه ولد شاه سلیم و شاه سلیم ولد جلال الدین اکبر است و در سنه ۱۰۵۶ به
حیله مستولی بلخ گردیده، نذر محمدخان پادشاه ترکستان به آستان ولایت نشان
شاه عباس ثانی آمده شاه عباس ساروخان را با سپاه تعیین و روانه بلخ نمود، اورنگ
زیب از بلخ گریخته. در سنه ۱۰۶۳ بر سر قندهار رفته مدتی محصور ساخته
۱۰ خایب برگشت. و در سنه یک هزار و شصت و هشت فتنه ای عظیم در هند به
سبب مرض خرم شاه بهم رسیده، دارا شکوه را ولی عهد ساخته اورنگ زیب با او
در گجرات ملاقات کرده، فتح نمود و به سلطنت استقلال یافته. سید
عظیم الشانی که مصاحب اورنگ زیب بوده، نقل می نموده که در حین وفات
اورنگ زیب کلید صندوقی را به من سپرد و گفت: «بعد از آن که من ودیعه اجل
۱۵ را تسلیم قابض ارواح نمایم، در این صندوق را بگشا و به آن عمل کن». چون
اورنگ زیب فوت شد من در صندوق را گشاده، دیدم کتابی، و در آن
عقاید حق خود نوشته به طریق مذهب اثنا عشریه، و وصیت نموده که او
را به طریق شیعه غسل داده به همان طریق دفن نمایند و تربت حسینیّه
بسیاری در آن [ب ۴۰] صندوق با اکفان^۱ به تربت نوشته نهاده است و
۲۰ وصیت نموده که خاک لحد را از آن تربت نمایند که من هر مثقال این تربت را
به ده هزار مثقال طلا تحصیل نموده ام. آن سید نقل می نموده که من وصیت

۱. اکفان : جمع کفن.

او را بعمل آورده، به آن نحو غسل و کفن و دفن نمودم. ۱۱

[۱] همه منابع رسمی شبه قاره هند، و نیز نگارشهای دائرةالمعارف فارسی مانند اعلام معین، اعلام مندرج در لغت نامه دهخدا، و دائرةالمعارف فارسی مصاحب حکایت از آن دارند که اورنگ زیب (محمی الدین محمد، ۱۵ ذی القعدة ۱۰۲۷-۲۸ ذی القعدة ۱۱۱۸ هـ. ق) یکی از فرمانروایان متعصب و متصنّف مذهب اهل سنت و جماعت بوده است. اشارتی که صاحب محافل مبتنی بر تشیع تقریبی او می‌کند، برخاسته از مجردهای شیعی و سنی شبه قاره است که در عصر صفوی، پاره‌ای از این گونه مجادلات در میان فضلاء ایران مجال طرح می‌یافته است.

[در بیان احوال دانشمندان و سخنوران]

خواجه جلال الدین

خواجه جلال الدین بعد از قتل میرزا شاه حسین در زمانِ خاقانِ سلیمانْ شأنِ
۱۵ ابوالبقاء شاه اسماعیل - نورالله مرقدہ - به مسندِ وزارتِ دیوانِ اعلیٰ نشست و او
با میرزا شاه حسین مربوط بود. گویند روزی که وزیر شد این رباعی را در فرقتِ
جنابِ میرزا خواند:

شعر

این نورِ دو دیده جهان افروزم رفتی تو و چون شبِ سیه شد روزم
۲۰ گویا من و تو دو شمع بودیم بهم کایام تو را بگشت و من می سوزم

مضمون این بیت

بسا فالی که از بازیچه برخاست چو اختر می گذشت آن فال شد راست
مصدقِ حالِ خواجه مذکور گشت. بعد از رحلتِ خاقانِ سلیمانْ شأنِ و
جلوسِ شاه طهماسب جنت مکان به دستور به رتبه وزارتِ آن حضرت سرافراز
شده، هنوز ایام وزارتش یک سال نگذشته بود که دیو سلطان روملو - که وکیل و

صاحب اقتدار بود - با او بدمظنه شد، فی مابین غبارِ نقار ارتقا یافت، او را گرفته به قتل و حرقش فرمان داد که او را به بوریا پیچیده، می سوختند. این بیت را مناسب حال خواند:

بیت

۵ گرفتم خانه در کوی بلا در من گرفت آتش کسی کو خانه در کوی بلا گیرد چنین باشد [۱]

قاضی جهان

قاضی جهان حسنی سیفی قزوینی [۲] ارفع شأن و بزرگی او از حیز بیان بیرون است و با وجود اعتلای شأن و عظمت و اجلال با خلائق در مقام تواضع و فروتنی بود، در حسن سلوک و آداب تواضع فرو گذاشتی نمی کرد. و در ۱۰ مباحثاتی که در میانه علما از هر علم واقع می شده دخلهای معتبر موجه کرده، قولش را فحول علما معتبر می دانسته اند. و در انشا و سلاست عبارات و نوشته جات مسلم الثبوت راقمان صحایف انشا و ارباب سیاق و حساب بوده، در حسن خط درجه کمال داشته. بعد از خواجه جلال الدین وزارت دیوان اعلی به او انتقال یافته، چندی میرعنایت الله خوزانی اصفهانی [۳] با او شریک ۱۵

[۱] سان سوزاندن خواجه جلال الدین محمد کججی تبریزی را ۹۳۰ هـ. ق نوشته اند. برای اطلاع بیشتر در باره احوال وزیر مزبور - عالم آرای عباسی، ۱۲۱/۱: روضة الصفا، ۵۷۹/۸: خلد برین، ۴۴۳.

[۲] قاضی جهان قزوینی از بزرگان عصر صفوی و قاضی قزوین بود و از سلسله سادات حسنی سیفی. و در ۸۸۸ هـ. ق در قزوین زاده شد و به سن ۷۲ سالگی در ۹۶۰ هـ. ق در زنجان درگذشت - خلد برین، ۴۴۴؛ عالم آرای عباسی، ۱۲۱/۱؛ ریاض العلماء، ۴۰۱/۴؛ احسن التواریخ روملو، ۴۸۰-۴۸۳؛ روضة الصفا، ۵۷۹/۸.

[۳] امیر سعدالدین عنایت الله خوزانی را اکثر مورخان عصر صفوی به «منانت رای» و «اصابت تدبیر» ستوده اند ولی به علت عشق ناروای او با پسر باسیق سوزاندن او را در سال ۹۴۲ هـ. ق سزاوار این رفتار بدش دانسته اند - احسن التواریخ روملو، ۳۵۶؛ خلد برین، ۴۴۴؛ ریاض العلماء، ۴۰۴/۴؛ عالم آرای عباسی، ۱۲۲/۱.

بوده، آخر میرعنایت‌الله به سبب بعضی امور نالایق که پسندیده نبوده خصوصاً عشق و عاشقی پسر باسلیق بیگ - که از زمره پیش خدمتان محفلِ اعلی بود - متهم گشته، مغضوب و آخر سوخته شد. و یکی از ظرفا این قطعه را در تاریخ واقعه گفته:

تاریخ

۵

خواجه عنایت که همی زد مدام لافِ خردمندی و فکرِ دقیق
بَدِ عملی کرد و ز منصب فتاد گفتمش: ای با غم و محنت رفیق
از غمِ عشقی که، و تاریخ چیست گفت ز عشقی پسرِ باسلیق
بعد از او قاضی جهان مستقل گردید.

۱۰

خواجه امیربیگ

خواجه امیربیگ کُججی از اقوام میرزکریا مرد قابل و مستعدِ فضیلتِ شعار بود،
در اوّل حال وزیر قاضی خان تکلوی مُهردار بود و در علم جفر و اعداد و نیرنجات
مهارتِ تمام داشت و به جهت آن که تسخیر آفتاب می نموده، مغضوب شد
و در قلعه الموت محبوس و وفات یافت. [۱]

۱۵

حکیم غیاث‌الدین

حکیم غیاث‌الدین کاشی در اکتسابِ علوم متداوله کما ینبغی کوشیده
[الف ۴۱] در علم طب مرتبه کمال داشت. قولش درمیان حکما قدوه و

۲۰

[۱] مأخذ مؤلف در مورد میر بیگ مُهردار نوشته اسکندر بیگ مشی است - عالم آرای
عاسی. ۱۲۲/۱. نامبرده به مدت دو سال در بغداد وزیر غازی خان تکلو بود و سپس با عازی خان به
هرات رفت و تا ۹۳۹ ه. ق در آنجا ماند. سپس با مشارکتِ خواجه غیاث الدین علی شیرازی وزیر
دیوان شاه طهماسب شد در ۹۵۸ ه. ق به علت تسخیر کواکب او را به زندان انداختند. پس از
حبس به تولیتِ آستان قدس رضوی، و سپس به وزارت خراسان نائل شد، اما چون به اموری
نامناسب دست زد، به حکم شاه طهماسب در قلعه قهقهه و سپس در قلعه الموت محبوس شد و
در ۹۸۳ ه. ق درگذشت. - خلد بوی. ۴۴۴: تاریخ نظم و نثر. ۶۹۲/۲.

حکیم کمال الدین حسین

حکیم کمال الدین حسین شیرازی حکیم دانشمند فاضل نیکو اخلاق بود، ۵ اختیاراتِ خاطرِ بدایعِ نما و تصرفاتِ طبعِ مسیح آسایش از مسلک خطا اکثر اوقات دور افتاده، لکن به تقریب ارتکابِ شُرَبِ خمر - که اطبّا به جهتِ صحتِ بدن عموماً جایز می شمارند - از شاه طهماسب زیده التفاتی نمی یافت. [۲]

حکیم عماد الدین محمود

حکیم عماد الدین محمود قرابت و خویشی به حکیم ابونصر [۳] و میرزا محمد شیرازی [۴] داشته، دانشمندی بوده در علم و حکمت میانه ممکنات طق، و در دانشمندی و صداقت مشهور آفاق بود. رسالاتِ مرغوب و نسخه های غریب در علم طب و ترتیبِ معاجین و معالجه امراض مزمنه و موادّ حاره

[۱] غیاث الدین علی بن کمال الدین حسین کاشانی طسب معروف قرن دهم هجری بود که به سل ۹۸۷ هـ. ق ار محقق کرکی اجازه گرفت. از آثار او کتاب الادویه المفردة؛ و کشف الاسرار فی بیان الادویه المفردة و المركبة است که به نام شاه اسماعیل صفوی تألیف کرده است ع خلد برین. ۴۵۲: روضة الصفاد. ۵۷۹/۸؛ عالم آرای عباسی، ۱/۱۲۷.

[۲] نامبرده در زمان شاه سلطان محمد، ملازمت خان احمد گیلانی اختیار کرد و تا آخر عمر در کنار او ماند ع خلد برین. ۴۵۲؛ عالم آرای عباسی. ۱/۱۲۷؛ احسن التواریخ. ۵۳۹.

[۳] حکیم ابونصر گیلانی از طبیبان عصر شاه طهماسب بود. به هنگام درگذشت شاه طهماسب او را به خیانت در معالجه متهم کردند و به قتل رساندند ع عالم آرای عباسی. ۱/۱۲۷: خلد برین. ۴۵۳؛ احسن التواریخ دوملو. ۵۹۸؛ فارسنامه ناصری. ۱/۴۱۱؛ خلاصة التواریخ. ۵۹۲/۱.

[۴] حکیم محمد شیرازی از پزشکان مشهور عصر صفوی (قرن دهم هجری) بود، به دور از دربار، در یزد به کار طبابت و تدریس علوم طبی اهتمام داشت ع خلد برین. ۴۵۴؛ عالم آرای عباسی. ۱/۱۲۷.

خصوصاً جَرَبِ صغیر و کبیر - که بین‌الجمهور به آتشک مشهور است -
[نوشته]. معتمد علیه اطبّاست. در اوایلِ حال در خدمتِ عبدالله‌خان
اوستاجلو [۱] حاکم شروان می‌بود، عبدالله‌خان به جهتی از جهات تغییر مزاج با
اونموده به سرما و برف تعذیب او کرد، شب نا صبح او را درمیانِ برف
گذاشته، جناب حکمٹ مآب به افراط خوردنِ افیون علاجِ خود کرده، از آن
بلیه سالم ماند اما رعشه بر او طاری گشته تا حینِ حیات صاحب رعشه
بود. [۲]

مولانا خواجه محمود

۱۰. مولانا خواجه محمود از جمله خوشنویسان کسی به نزاکت و اندام مولانا محمود
نستعلیق را ننوشته و اهلِ هرات خطّ او را از خطّ میرسیداحمد بهتر می‌دانند
و اعتقادشان آن است که مولانا میرعلی را شاهد مدعای خود می‌سازند.
فی‌شأنه

خواجه محمود گرچه یک چندی بود شاگردِ این فقیر حقیر
در حقیق او نرفت تقصیری گرچه او هم نمی‌کند تقصیر
هرچه خود می‌نویسد از بد و نیک می‌کند جمله را به نام فقیر [۳]
گویند: خواجه محمود این قطعه را شنیده، گفت: مولانا نیک و بد را غلط
گفته، من آنچه بد می‌نویسم به نام او می‌کنم. اگر واقع باشد، هرچند مطایبه و

[۱] در بارهٔ امیر عبدالله اُستاجلو - خلد برین، ۴۵۴؛ عالم‌آرای عباسی، ۱۰۸/۱.

[۲] صاحب ترجمه از پزشکن مشهور قرن دهم هجری بوده است. پس از آنکه از نزد امیر
عبدالله اُستاجلو رفت، مدتی به دربار شاه طهماسب راه یافت، سپس به هند رفت و ۲۰ سال در آن
دیار ماند. آثار او عبارتند از: طریق خوردنِ چوبِ چینی؛ رساله در بیخِ چینی، تألیف ۹۵۴ هـ. ق؛ رساله در
بارد مرضِ آنشک؛ رساله در سموم؛ افیونیه؛ سَنَه ضروریهٔ طبّیه - خلد برین، ۴۵۴؛ عالم‌آرای عباسی،
۱۲۷/۱؛ تاریخ نظم و نثر، ۳۹۹/۱.

[۳] ضبط ابیات مزبور در آثارِ عصرِ صفوی متفاوت است. برای پاره‌هایی از اختلافات -

ظرافت دارد اما نهایت بی ادبی است اهل مشهد میرسید احمد را از او بهتر می دانند. [۱]

میرسید احمد

میر سید احمد ولد میرزا اشرف نستعلیق نویسنده و از جمله خوشنویسان عهد بود. [۲] وی از سادات سیفی حسنی قزوینی [بود] و او و برادرش میرروح الله [۳] هردو از اکابر سادات [بودند]. و میر مزبور نستعلیق نویسنده خوب و شاگرد مولانا مالک دیلمی قزوینی [۴] بود که از جمله خوشنویسان مسلم الثبوت عراق

۱. علی هالک.

[۱] مولان محمود سیوشانی از خوشنویسان مشهور قرن دهم هجری است که در قطعه نویسی برای او بدیعی نمی شناختند. او فرزند خواجه اسحاق شهابی سیوشانی هروی است. در ۹۳۵ ه. ق که عبیدالله خان ازبک هرات را فتح کرد پدرش را همراه با اعضای خانواده به بنخارا کوچانید. محمود سیوشانی که در این زمان همراه پدر بود، با مصاحبان او - که یکی هم میر غنی هروی بود - درآمیخت و شاگردی میرعلی را پذیرفت و زیر نظر او در خط نستعلیق به استادی رسید. در باره و - کتاب آرای در تمدن اسلامی، ۳۱۶، گلستان هنر، ۸۴؛ احوال و آثار خوشنویسان، ۸۷۶/۳؛ عالم آرای عباسی، ۱۲۸/۱.

[۲] صاحب محافل شرح حال و نام و نشان میر سید احمد را با میرزا محمد بن میرزا اشرف - که هر دو خوشنویس بوده اند - بهم آمیخته است. در باره میر سید احمد به مآخذی که در ترجمه احوال محمود سیوشانی ارجاع شده، مراجعه شود. و در باره میرزا محمد بن میرزا اشرف - عالم آرای عباسی، ۱۲۹/۱؛ روضة الصفا، ۵۷۹/۸؛ خلد برین، ۴۶۱؛ احوال و آثار خوشنویسان، ۵۰۱/۲. [۳] سید روح الله فرزند میرزا اشرف قزوینی، که علاوه بر خوشنویسی به طبابت نیز آشنا بوده است. در جوانی در روزگار محمد خدابنده صفوی وفات یافت - ریاض العلماء، ۳۵۳/۲؛ گلستان هنر، ۴۹؛ عالم آرای عباسی، ۱۲۸/۱؛ روضة الصفا، ۵۷۹/۸؛ خلد برین، ۴۵۹.

[۴] امیر مالک دیلمی از خوشنویسان مشهور سده دهم هجری (۹۲۴-۹۶۹ ه. ق) بوده است. برخی او را از تبریز و برخی دیگر از قزوین دانسته اند. مردی دین دار و خوش روی بوده و در انواع خط، خاصه نستعلیق، مهارت داشته و در قلمرو ادب و موسیقی نیز شناخته بوده است - کتاب آرای در تمدن اسلامی، ۳۱۸؛ عالم آرای عباسی، ۱۲۹/۱؛ امتحان الفضلاء، ۱۷۹/۱؛ رور روشن، ۵۹۸؛ دانشمندان آذربایجان، ۳۲۲.

بود و تعلیم خط از او داشت و محرّف نویس بوده و در روش خطّ نستعلیق [به] تتبع خطّ مولانا سلطان علی [۱] و به قلم دقایق آن خط از صاحبان آن فن [ممتاز بود. او] اعتقاد به خطّ مولانا سلطان علی بیشتر از مولانا میرعلی [۲] داشت^۱، و تتبع او بیشتر از دیگران کرده بود. گویند که در وقتی که مولانا میرعلی در این فن ترقّی عظیم کرده بلندآوازه گردید، بارها مولانا سلطان علی دعوی کرد ارباب تمیز جانب مولانا سلطان علی را می گرفته اند. روزی جناب میر به خدمت مولانا آمده سه قطعه نادر مطبوع گرفت و هر سه را نقل نموده در میان یکدیگر به خدمت مولانا آمد، مولانا سلطان علی متحیر گشت که آیا خطّ او کدام است، بعد از تأمل بسیار خطّ مولانا میرعلی را به اعتقاد خطّ خود برداشت. ۱۰. الحاصل جناب میر به انواع [ب ۴۱] قابلیت و استعداد آراستگی داشت. سالها مطالعه کتب تواریخ و تتبع اشعار متقدمین و متأخرین کرده تذکره [ای] تألیف نموده که در ازمنه سابقه کمتر تألیف یافته.

۱. متن از «تتبع» داشت. بر ساس عالم آراء، ۱۲۹/۱ تصحیح شد.

[۱] نظام الدین سطا علی مشهدی (۸۴۱-۹۲۶ ه. ق) از خوشنویسان مشهور عصر تیموری و اوائل عصر صفوی است. او پس از فوت حسین میرزا با بقرا از هرات به مشهد بازگشت و به سن ۸۵ درگذشت و در جور حضرت رصا (ع) دفن شد. بری اطلاع بیشتر از احوال و آثار او به کتاب آرای در تمدن اسلامی. مقدمه، ۴۵-۴۹؛ محال المؤمنین، ۴۸۹/۲؛ عالم آرای عباسی، ۱۲۹/۱؛ خلد برین، ۳۱۲؛ گلستان هنر، ۵۹؛ احوال و آثار خوشنویسان، ۲۴۱/۱.

[۲] میر علی هروی از سادات حسینی هرات، فرزند میرباقر هروی از نستعلیق نویسان مشهور سده های نهم و دهم هجری است. پس از فروپاشیدن تیموریان در هرات، در میانه ۹۳۵-۹۳۶ ه. ق عیداته اریک او را به بخارا کوچاند و امر کتابت در کتابخانه عبدالعزیز خان ازبک را به او سپرد. با این همه میر علی از بودن در بخارا ناخرسد بود اما تا پایان عمر در همانجا ماند. سال وفات او را به اختلاف ۹۲۴ تا ۹۷۶ ه. ق نوشته اند، اما ظاهر سال ۹۵۱ ه. و قرین صواب می نماید به عالم آرای عباسی، ۱۲۹/۱؛ خلد برین، ۳۱۳، ۴۶۰؛ تحفه سامی، ۴۷؛ تذکره نصرآبادی، ۵۲۵؛ کتاب آرای در تمدن اسلامی، مقدمه، ۵۰-۵۳.

میرزا ابراهیم

میرزا ابراهیم ولد میرزا شاه حسین او نیز وزیرزاده قابل مستعد خوشنویس بود. و او نیز به طریق میر محرف نویس بود اما خط او رتبه خط میر نداشت، سخی طبع و صاحب همت قلندر و درویش منش بود. [۱]

۵

میر عماد الحسنی

مشارالیه از سادات حسنی قزوین است که به سادات سیفی مشهور و معروف است. در خط نستعلیق ترقی عظیم کرده، رقم نسخ بر خطوط استادان ما تقدم کشیده در نزاکت قلم و قدرت کتابت ید بیضا^۱ داشته. خطش بی اصلاح خوش اندام [بود]. و میر^۲ عبدالغنی تفرشی این رباعی در شأن او گفته:

فی تعریفه

تا کلک تو در نوشتن اعجاز نماست بر معنی اگر لفظ کند ناز، رواست
هر دایره ترا فلک^۳ حلقه بگوش هر مد ترا مدت ایام بهاست
او بین الجمهور به تسنن مشهور بود و از اهل قزوین استاد مقصود مسگر از غلوی
تشیع یا رفع مظنه تسنن - که عامه مردم قزوین در آن ایام بدان متهم بوده اند -

۱. اصل: ید و بیضا.

۲. اصل: پسر؛ متن بر اساس عالم آرا، ۶۶۲/۲.

۳. اصل: با؛ متن بر اساس عالم آرا، ۶۶۲/۲.

۲۰

[۱] میرزا ابراهیم اصفهانی، پدرش وزیر شاه اسماعیل بود و خود خوشنویس و اهل کمال بود. هم در مین مردم بود و هم با دربار صفوی نزدیک بود. لغت سره فارسی را می جست و فرهنگی متضمن لغات فارسی نوشت. در شعر و شاعری نیز دست داشت. در قزوین به سال ۹۸۹ ه. ق. درگذشت عالم آرای عباسی، ۱/۱۳۰؛ مجمع الخواص، ۷۰؛ روضة الصفا، ۵۸۰/۸؛ خلد برین، ۴۶۲؛ الذریعه، ۱۵/۹.

مرتکبِ قتلِ او گردید^۱. راقم الحروف چون بعضی قطعات به خطّ او دیده که رباعیات مشتمل بر تشیع او نوشته بوده، لهذا داخلِ طبقهٔ علیهٔ شیعه بود. [۱]

افصح الفصحاء مولانا محتشم کاشی

- ۵ مولانا محتشم کاشی از جملهٔ شعرای زمانِ شاه طهماسب - رحمة الله علیه - است. قصیده در مدح شاه و مخدّرهٔ زمان شاهزاده پریخان خانم به نظم آورده. از کاشان فرستاده بود به وسیلهٔ شهزاده مذکور معروض گشت، شاهِ جنت مکان فرمودند که من راضی نیستم که شعرای زمان زبان به مدح و ثنای من آلائند، قصاید در شأنِ حضرت شاه ولایت پناه وائمهٔ معصومین - علیهم السلام - گفته، صلهٔ اوّل از ارواح مقدّسهٔ حضرات و بعد از آن از ما توقّع نمایند؛ زیرا که به فکرِ دقیق و معانی بلند و استعاره‌های دور از کار در رشتهٔ بلاغت درآورده به ملوک نسبت می‌دهند که از احسنِ اوست اکذبِ او، اکثر در موضعِ خود نیست، اما اگر به حضراتِ مقدّساتِ اسناد نمایند شأنِ معالی ایشان بالاتر از آن است و محتمل الوقوع است. غرض که جنابِ مولانا از جانبِ اشرف [چیزی] نیافت. چون این خبر به مولانا رسید هفت بندِ مرحوم ۱۵ مولانا حسن کاشی که در شأنِ حضرت شاه ولایت، سلطانِ سریر هدایت در رشتهٔ نظم کشید - که همانا از الهام الهی دستِ سخنورانِ زمان از پیرامن آن کوتاه است - در جواب گفته. به خدمت فرستد و صلهٔ لایق یافت. شعرا شروع در هفت‌بند گویی کرده قریب به پنجاه و شصت هفت‌بندِ غرّا به تدریج در معرضِ عرض درآوردند و همگی صله یافتند. مجملاً صنایع و ۲۰

۱. اصل گردیده‌اند.

[۱] در بارهٔ مذهب میرعماد حسنی (مقتول ۱۰۲۴ ه. ق) کاتب مشهور عصر صفوی اختلاف نظر دیده می‌شود، آنچه مسلم می‌نماید، یعنی از رقبه‌های مربوط به او آشکار می‌گردد، او تبعیه بوده است اما نه با پسندهای رایج و شناختهٔ عصر صفوی - عالم‌آرای عباسی - ۶۶۲/۲: روضة الصفاء، ۵۸۱/۸.

بدایعی که مولانا محتشم در شعر درج نموده از هیچ استادی سامعه‌افروز نگردیده. چنانچه سابقاً شش رباعی تاریخ جلوس شاه اسماعیل سمت نگارش پذیرفت که یک هزار و صد و بیست و هشت تاریخ از آن برمی آید، الحق در مقام اعجاز است، قلم نسخ بر قصاید [الف ۴۲] مصنوع اهلی شیرازی [۱] و سلمان ساوجی [۲] کشیده، و آنچه گفته‌اند:

در شعر سه تن پیمبرانند قولى است که جملگی بر آنند

هر چند که لانی بعدی خاقانی و انوری و سعدی

همانا صنعت این استاد ماهر از کارگاه خیال ظهور ننموده و غزلهای عاشقانه و مرثیه که به جهت حضرت سیدالشهداء خامس آل عبا در سلک نظم آورده. ابیات بلند و معانی دقیق در آنها مندرج است که گوشواره گوش سخنوران روزگار تا يوم‌القرار از او یادگار است. و دیوان اعجاز‌بین او بعد از طلوع کوکب صائب و کلیم از میان افتاده تا آن که سی سال قبل از این درویش مشتاق اصفهانی دیوان مولانا را سرمشق کار خود ساخته و رتبه عالی معانی متعالیه آن را به اهل عالم ظاهر ساخته. الحال بجز آن دیوان که دستورالعمل استادان فصاحت بنیان است طبع احدی راغب به غزلیات دیگر نیست مگر بعضی از متأخرین مثل درویش مشتاق و غیره که چون غزلیات ایشان نیز به آن طراز مطرز است لهذا به اشعار دلپذیر بی نظیر ایشان نیز اختلاط می شود. [۳]

[۱] از شاعران مشهور اواخر سده نهم و نیمه اول سده دهم هجری است متوفای ۹۳۵ ه. ق. که کلیات اشعار او مکرراً در تهران چاپ شده است. برای اطلاع بیشتر از احوال و آثارش ← فارسنامه ناصری. ۱۱۵۷/۲- تاریخ نظم و نثر. ۴۴۰/۱؛ و مقدمه دیوان.

[۲] خواجه جمال الدین سلمان بن علاء الدین محمد ساوجی (۷۷۸-۷۰۹ ه. ق) از شاعران مشهور زبان فارسی محسوب است. در باره او ← حبيب السیر. ۲۳۰/۳؛ مجمل فصیحی. ذیل حوادث ۷۶۵ و ۷۷۷؛ تذکره الشعراء دولتشاده. ۲۸۶-۲۹۶؛ آنتکده آذر. ۱۱۲۳؛ طرائق الحقائق. ۲۹۷/۲؛ مقدمه دیوان.

[۳] نقد احوال و ترجمه آثار و هم متن نگارشهای منظوم و منثور محتشم کاشی به اهتمام مرحوم دکتر سادات ناصری و آقای مهر علی گرگانی بارها در تهران چاپ شده است. اما این

مولانا ضمیری

مولانا ضمیری از شعرای ایام شاه اسماعیل و شاه طهماسب بوده و الحال دیوان او کم و نایاب است. [۱] و میرزا اسکندر منشی بسیار به تعریف او پرداخته، گفته که چون او علم ضمیر [او] را خوب می دانسته از آن جهت ضمیری تخلص کرده و هر روز لااقل ده غزل از مطلع طبعش سر می زده و اکثر دواوین شعرای ۵ ما تقدّم را جواب گفته. بیتهای عالی بر مثال درر غرر از بحر موج طبعش به ساحل ظهور آمده. از جمله این بیت از غزل سر دیوان بابافغانی [۲] که نسخه [ای] از سحر سامری است و به دیوانی برابر است:

شعر

۱۰ گر نه فریب وعده روز جزا بود ز تو سوی بدن که آورد جانِ گریز پای را
این بیت هم از مداحی عالی گفته:

وَلَهُ أَيْضاً

روزی که شد افراخته ایوانِ قصر رفعتش بوده زمین مشبّ گلی، کز دستِ بنا ریخته
و از ابیات عاشقانه اش به این چند [بیت] اکتفا رفت:

وَلَهُ أَيْضاً

۱۵

لب مکیدی و من از ذوق فتادم بیخود با تو کیفیتِ آن باده ندانم چون کرد

بکته در باره او گفتنی است که وی با شاهزاده پریخان خانم نزدیک بوده و فضائل و کمال و جمالِ آن دختر شاه طهماسب را طبعی چهار قصیده بلند باز گفته است ← دیوان محشم. ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷.

۲۰ | ۱ | کمال الدین حسین اصفهانی متخلص به ضمیری (د ۹۷۳ ه. ق) صاحب اثری چون ناز و یار، بهار و خزان، واق و عذرا، لیلی و محنون، اسکندرمه، حنه الاحیار، و دیوانی در چهار قسمت مسمی به طاهرات. صایع و بدایع التمر و بهایه السحر. که به تبع چهار بخش دیوان سعدی ساخته است ← عالم آرای عباسی. ۱۳۳/۱؛ خلد برین. ۴۷۴؛ تحفه سامی. ۱۲۴- تاریخ نظم و نثر. ۴۴۶/۱

[۲] باب فغانی شیرازی از شاعران مشهور سده های نهم و دهم هجری. متوفای ۹۲۵ ه. ق در مشهد مراد است ← روضة الصفا. ۵۷۲/۸؛ مقدمه دیوان.

وَلَهُ أَيْضاً

نقش‌بند صورت زان سان که بایست آفرید بیش ازین خوبی به ظرفِ حسنِ گنجایش نداشت در راه کربلای مُعَلَّای پای جناب مولوی را سرما برده بود، قطعه‌ای در آن باب گفته، این ابیات از آنجاست، مناسب حال خود:

۵ بسر بایست رفتن در طریقِ کربلا ای دل که تا یابی طوافِ پادشاه دین و دنیا را غلط کردم به پا رتم از آن سرما ربود از من گناه از جانبِ من بود. جرمی نیست سرما را ولی معذور می‌دارم که در راه تمنّایت چنان بودم که از مستی ز سر نشناختم پا را

مولانا ولی

۱۰ مولانا ولی از اعیانِ ولایتِ دشت بیاض مِنْ اَعْمَالِ قاینِ خراسان است. ۱۱ شاعری شیرین‌زبان و مردِ رنگینِ خوشِ صحبتِ فصیحِ البیانی بوده. چند فرد از قصیده‌ای که در مدح و منتقبتِ حضرتِ امام‌المشارق والمغارب علی بن ابی‌طالب در رشتهٔ نظم کشیده، مرقوم می‌گردد:

منه

۱۵ ای بسر اوراقِ فنا میمِ ممات [ب ۴۲] غَضَبْتُ را گره پیشانی
بِیانی عدلت اگر پوشاند بر جهان خلعت آبادانی
بعد ازین از پیِ آسایشِ خویش جفد برد طمع از ویرانی
ور شود ابرِ کفّتِ قطره‌فشان قطره شاید که کند عمانی
- مرا نادیده می‌انگارد اما بینشی دارد که نقشِ پایِ محنت‌دیده از آسوده شناسد

۲۰

[۱] ولی دشت بیاضی از شاعران شیعی سدهٔ دهم هجری است، مدّتی در قزوین در دربار شاه طهماسب بود. پس از آن به خراسان برگشت. و در ۹۹۹ ه. ق به دستِ اوزبکها کشته شد ← عالم‌آرای عباسی، ۱/ ۱۳۴-۱۳۵ روضة‌الصفاء، ۸/ ۵۸۰؛ تاریخ نظم و نثر، ۱/ ۵۰۸

مولانا وحشی

مولانا وحشی از شعرای سخنور و سخنورانِ فضیلت گستر بود، همیشه در دارالعباد یزد اقامت داشت. در غزل و مثنوی یگانه دهر است و کتابِ فرهاد و شیرین که از نتایج طبعش در رشته بلاغت انتظام یافت، بین الجمهور مشهور. [۱]

۵

شعر

به جاسوسان سپرده راه پرویز خبردار از شمار کام شیدیز
اگر بر سنگ خوردی نعلِ شبرنگ وزان خوردن شراری جستی از سنگ
هنوز آثارِ گرمی با شرر بود کزان در مجلسِ شیرین خبر بود
۱۰ - یک جهان جان خواهم و چندان امان از روزگار کین جهانِ جان را بدان جانِ جهان سازم نثار

میرحیدر کاشی

میرحیدر کاشی از سادات طباطبای [بی] حسینی است، در شیوه معما بی مثل. [۲]

۱۵

[۱] مولانا وحشی یزدی از شاعران مشهور سده دهم هجری است، علاوه بر دیوان اشعار و مثنوی فرهاد و شیرین، مثنوی‌های خلد برین و ناظر و منظور او شهرت داشته‌اند. ← عالم‌آرای عکاسی، ۱۳۵/۱، خلد برین، ۴۷۶؛ روضة الصفا، ۵۷۳/۸؛ فارسنامه ناصری، ۹۹۵؛ تاریخ زرد، ۳۴۹؛ آتشکده آذر، ۱۲۶.

[۲] میرحیدر معمائی کاشانی متخصص به رفیعی، از شاعران سده دهم هجری محسوب است و مدتی در ایران و مدتی در هندوستان زیسته است و در زمره شاعران دربار جلال‌الدین اکبر در آگره به معماگویی و ماده تاریخ‌سازی اهتمام داشته است. ملک محمود سیستانی در خیرالبیان، بخش معاصران، ورق ۳۳۲ می‌نویسد: «میرحیدر معمائی در اصل از ولایت کاشان است از سادات طباطبای، به حبه فضل و کمال آراسته و به معما و تاریخ مشهور. مدتها در ایران مطبوع طبایع بوده. هوای سیر هندوستان دامن دل آن زبده اهل درک را گرفته کشتن‌کشان به سواد اعظم هندش رسانید. روز اولی که به خدمت اکبرشاه رسید، همان روز معادل هزار تومان به رسم انعام از خزینه به او رسید. ایامی در آن مملکت منظور نظر عواطف بیکران بود و روز به روز به نوزشات مسرور می‌شد به تاریخ ۱۰۱۴ هـ. ق از هند عزیمت ایران نموده، از راه دریا روان شده، به حوالی کیج و

۲۰

منه

زاهد نکند گنه که قهاری تو ما غرق گناهیم که غفاری تو
او قهّارت گوید و من غفّارت یارب به کدام نام خوش داری تو

ملک طیفور

۵

ملک طیفور در زمان شاه طهماسب در مدرسه رزمساریه قزوین بود. [۱]

منه

نیرنگ بین که ساقی، از یک قرابه ریزد خون در پیاله ما، می در ایغ مردم

میروالهی قمی^۱

۱۰

میروالهی^۲ از سادات دارالمؤمنین قم است.

شعر

بر آشیانه بلیل نسیم پا زد و گفت که خان مان اسیران خراب می باید
ما چو صفیلم و جهان مکتب عشق و تو ادیب هجر [و] وصل تو در او شبه و آدینه ما

۱۵ مکران بسیاری از اموال میر حیدر که در کشتی عنی حده بود، به تاراج دزدان دریایی رفت و حدود بعضی اسباب به سلامت از نجات خطرناک بیرون آمد. باز ثوبت دیگر اراده هندوستان نمود. مجدده مشمول عواصف پادشاهی گردیده، از آنجا عزیمت مکه نموده، بعد از صوف حرمین متوجه ایران تنده، به خدمت شاه عباس اول مشرف گردیده، منظور افطار شاهی شده. به سیورغالات و عدمات سر فرار گشتند. سپس مجلس بهشت آیین ست^۳ نیز به حله رسید. ۴۷۸-۴۷۹؛ کاروان هند، ۱/۴۶۰؛ عالم آرای عباسی، ۱/۱۳۵.

۱ و ۲. اصل. مولان ملک.

۲۰

[۱] ملک ظیمور احدی. در دانشندان و شعرون سده دهم هجری بود. گفته شد مردی تنگدست، و در عین حال عیس بود. در آخر عمر به کتشد رفت و در آنجا عمر را بسر برد. سعید ندیسی حدس رده است که نامرده اسماعیلی بوده است به تاریخ نظم و نثر، ۱/۴۵۸؛ روضه الصفا، ۱/۵۸۰-۵۸۱. حد. برین. ۴۷۹ عالم آرای عباسی، ۱/۱۳۵.

۱. اصل. مولان ملک.

مولانا ظهوری و مولانا ملک قمی^۱

مولانا ظهوری و مولانا ملک قمی^۲ | هر دو در ملازمتِ عادلشاه روزگار گذرانیده و کتاب نودس که نه هزار بیت است به نام عادلشاه تمام کرده، هریک چهار هزار و پانصد بیت گفته‌اند و نه هزار همیان بالمناصفه صلّه یافتند. از مولانا ملک قمی^۳ است: ۲ |

شعر

۱۰ - ما بلبل و گل در نظر، لال زبانیم آویخته از گلبنِ حیرت قفسر ما
- هر ناله که از جگر برآرم آتش ز دلِ اثر برآرم
در بیضه بسوخت پی‌کرم را نگذاشت که بال و پر برآرم
بگذار که دستِ دل بگیرم زین وادی پرخطر برآرم

۱ و ۲. اصل: والهی

۳. اصل: والهی

۱۵ | نامرده از شاعران مشهور سده دهم هجری محسوب است. در ۹۸۷ ه. ق به هند رفت و در احمدنگر قاضی گزید. دیوان اشعار او مشتمل بر دو هزار بیت، و مثنوی گلزار ابراهیم یا نوری - که به همکاری پدرزنش، مولانا ظهوری ترشیزی فراهم کرده بود، شهرت داشته است. وی پس از نود سال زندگی در هند درگذشت و در مقبره سنجرکاشی دین شد. عالم‌آرای عباسی، ۱/ ۱۳۶ - خلد بری، ۴۸۰ کاروان هد، ۲/ ۱۳۵۵ - ۱۳۴۰: تاریخ نظم و نثر، ۱/ ۴۲۳ - فرهنگ سخنوران، ۵۶۳

۲۰ | ۲ | مؤلف در باره همکاری مولانا ظهوری و والهی قمی دچار خلط و اشتباه شده است بطوری که این همکاری میان پدرزن - ظهوری ترشیزی - و داماد - ملک قمی مذکور - صورت گرفته است و نتیجه آن همکاری نظم کتاب گلزار ابراهیم یا نوری است که به نام ابراهیم عادلشاه ساخته شد و ما در ذکر ملک قمی آن یاد کردیم. اما میر والهی قمی اصلاً و ابداً به هندوستان نرفته است، او از سادات قم و از شاعران معاصر شاه طهماسب بوده است و هجوسرا بوده و مردم از هجوگویی او رنجیده بودند. بر اثر علاقه‌ای که به یکی از امردان طایفه شامبو داشت، گوش و بینی‌اش بریده بودند. او تصنیف‌سازی هم می‌کرده و دیوان شعرش، مشتمل بر شش هزار بیت در عصر صفوی شهرت داشته است. عالم‌آرای عباسی، ۱/ ۱۳۶: خلد بری، ۴۸۰: تاریخ نظم و نثر.

مولانا فهمی

مولانا فهمی کهنه شاعرِ سخنور بعد از مولانا محتشم در کاشان دم از یکتایی می‌زد، این فرد از اوست: [۱]

شعر

۵ بر همچو منی جلو، گریهای تو حیف است بگذار مرا تا به تمنای تو میرم

مولانا حاتم کاشی

مولانا حاتم کاشی شاعرِ شیرین‌گویِ سیه چهره بوده است. وقتی چاقشور سیاهی پوشیده بود، یکی از خوش‌طبعان گفته: ملا مگر پاچه تَنبان را ورمالیده. این فرد از اوست: [۲]

منه

- برگریه‌های مستی من شب سبوی می خندید آن قدر که شکم بر زمین نهاد [الف ۴۳]
- بی‌پاره جگر نرود آه من به چرخ زین لعل یاره‌ها طبقِ آسمان پر است
وَلَهُ أَيْضاً

۱۵ به محشر گر پرسندت که حاتم را چرا کشتی سرت کردم چه خواهی گفت، تا من هم همان گویم
أَيْضاً

غمزه‌ات قطع حیات همه کس کرد و کنون چشم بر زندگی خضر و میحا دارد
أَيْضاً

من در نماز و سجده بت میکند دلم کو بر همین که خنده زند بر نماز ما

۲۰

[۱] از شاعران متهور کاشان بوده، و همه سخنورانِ معاصرش را شاگردِ خود می‌پنداشته است. عالم‌آرای عباسی، ۱۳۶/۱؛ جلد برین، ۴۸۰-۴۸۱.

[۲] هدایت‌الله (یا هیبت‌الله) حاتم کاشی (متوفای ۹۹۷ ه.ق) شاعر مشهور سده دهم هجری که به پیشه سمساری مشغول بوده و محتشم کاشانی را مرثیه گفته است. به خاطر سیاه چهرگی، او را «هندو» می‌خوانده‌اند و اسباب زحمت و کدورت او را فراهم می‌آورده‌اند. عالم‌آرای عباسی، ۱۳۶/۱؛ فرهنگ سخنوران، ۱۴۴؛ تاریخ نظم و نثر، ۱/۴۵۹؛ آتشکده آذر، ۲۴۷.

میرحضوری

میرحضوری سید صالح مُسن بوده، این فرد از اوست: [۱]

منه

ز وعده‌های توأم ذوق انتظار بس است که هیچ عیش برابر به انتظار تو نیست

۵

میرصبری روزبهانی

میرصبری روزبهانی در بلدۀ اصفهان اقامت داشت، پدران‌ش از سادات اردستان بوده، این بیت از اوست: [۲]

منه

۱۰ به تو بی‌وفا گماں دلِ مهربان ندارم تو کجا و مهربانی، به تو این گمان ندارم

میرزا حسابی

میرزا حسابی از کُش زاده‌های نطنز [بوده است]. [۳]

۱۱ | میر عزیزالله حضوری قیمی از سادات قم بود، مدّتی در عدت زندگی کرد، در زمان اسماعیل میرزا به قزوین آمد و در آنجا با حرمت رست و سپس به نجف رت و در آنجا در ۱۰۰۰ هـ. ق درگذشت ← عالم‌آرای عباسی. ۱۳۷/۱؛ خلد برین. ۴۸۱؛ تاریخ نظم و نثر. ۴۶۰/۱

۱۵

۲ | میر روزبهان صبری اردستانی اصفهانی، از سادات و سخنوران اردستان. مقیم صفهان بود. در روزگار شاه ظهاسب امام مسجد جامع اصفهان بود. در موسیقی و شطرنج مهارت داشت و در شعر و شاعری توانمند بود. نخست فارس تخصّص می‌کرد و سپس صبری. او در عزل تبع شاهی سبزواری می‌کرد، به همین جهت او را شاهی ثانی می‌گفتند ← عالم‌آرای عباسی. ۱۳۷/۱؛ خلد برین. ۴۸۲؛ فرهنگ سخنوران. ۳۳۰؛ تاریخ نظم و نثر. ۴۶۰/۱

۲۰

۳ | میرزا سلیمان (پ سمان) حسابی نطنزی اصفهانی شاعر روزگار شاه ظهاسب بود، اهل دانش بود و در شعر و شاعری ورزیدگی داشت. مدّتی در قزوین گذراند و هنگام درگذشت شاه ظهاسب زنده بود ← عالم‌آرای عباسی. ۱۳۷/۱؛ خلد برین. ۴۸۱؛ مجمع‌الخوای. ۱۶۱؛ آتشکده آذر. ۱۸۰؛ تاریخ نظم و نثر. ۴۶۰/۱؛ تاریخ تذکرة‌های فارسی. ۷۶۸/۲. مؤلف تاریخ تذکرة‌های فارسی ایرادی که بر صاحب محافل المؤمنین در خصوص میرزا حسابی نطنزی وارد کرده است، البته صائب نیست زیرا مؤلف محافل بین ترجمه میرزا حسابی نطنزی و میرزا حسابی بطنزی - آن چندانی که آقای

منه

بر حساب رشک دارد مدعی خوش صحبتی است رشک می بوده است بر حسرت کش دیدار هم
أيضاً

حکیم از نقطه موهوم حرفی گفت در مجلس به فکری رفت هر کس، من به فکر آن دهن رفتم

۵

قاضی نور اصفهانی

قاضی نور اصفهانی از جمله طالب علمان، و در قزوین با خواجه افضل ترکیه
مختلط و مربوط بود. [۱]

منه

۱۰ گهی که چشم تو در خانه کمان آید هزار تیر به یک بار بر نشان آید
به ناخن از تن خود استخوان برون آرم که ناوک تو مبادا بر استخوان [آید]
مریض عشق تو زهر اجل چنان نوشد که از تصور آن آب در دهان آید
اگرچه بر سر بازار عشق رسوایی مرا همیشه زیان بر سر زیان آید
گشوده ام در دکان جان و منتظرم که بد معامله بر در دکان آید

۱۵

مولانا خزنی

مولانا خزنی^۱ مرد طالب علم و فاضل و شوخ طبع است. [۲]

گلچین معانی حدس رده است - خنط نکرده است.

۱. صل: حرقی. سپس با خطی دیگر به «خزنی» تبدیل شده است.

۲۰ [۱] قاضی نورالدین محمد نور اصفهانی از شاعران سده دهم هجری بود. نزد خواجه
افضل الدین ترکیه و فخرالدین سماکی تلمذ کرد. در روزگار شاه طهماسب ملازم مسیب خان بن
محمد خان تکلو بود و هم منصب قضا را بر عهده داشت. در ۱۰۰۰ هـ ق درگذشت عالم آرای
عاسی، ۱۳۷/۱: فرهنگ سخنوران، ۴۶۰/۱: تاریخ نظم و نثر، ۴۶۰/۱

[۲] صاحب عالم آرای عاسی (۱۳۷/۱) در باره وی می نویسد: «مرد طالب علم فاضل شوخ
طبع [بود] شعر بسیار خوب می گفت و خوب می فهمید. هر عقده ای که در معنی ابیات مشکله و
خیالات دقیق پیچیده شعر پیش می آمد، به آسانی می گشود. نهایت شکفته طبعی داشت.

شعر

در چمن بود زلیخا و به حسرت می‌گفت یارِ زندان که در او انجمن آرایی هست
أیضاً

هنوز این اوّلِ عشق است، حزنی گریه کمتر کن که وقتِ گریه‌های دردِ دل پرداز می‌آید

۵

مولانا هلاکی

مولانا هلاکی مردی درویش‌نهاد بود و سواد نداشت. [۱]

و منه

تو طور من همه دانی و بگذاری به تغافل هلاک طور تو گردد هلاکی همدانی

۱۰

مولانا مظهري کشمیری^۱

جوانِ خوش سیمای و جیه و صاحبِ حسنِ ملیح بود، حُسنِ خطّش قلم
نسخ بر صحیفه عارضِ خوبان کشیدی و سخنان شیرینش شور در میانِ
سخنورانِ جهان انداختی. و در آغازِ نشو و نما از ولایتِ دلپذیر کشمیر به عزمِ
سیر و ادراکِ صحبتِ شعرا به ایران آمد، چنگاه در این دیار سیار بود و از
اینجا عزمِ سفر کرد. [۲]

۱۵

می‌خواست از زمره علمای و فضلا باشد، چون در شعر فهمی و هرزه‌گردی و بی‌تکلفیهای صاحب
مذاقانه - که لازمه شعر است - سرآمد اقران بود، به شاعری شهرت کرد. نیز - خلد برین، ۴۸۰؛
فونگ سخنوان، ۱۵۵.

۱. اصل: نظیری کشمیری.

۲۰

[۱] از سخنوران مشهور عصرِ شاه طهماسب بود، مردی اُمّی و نانویسده بود، شعرش را
توسط دیگران مکتوب می‌کرد. شاه اسماعیل دوم را پیش از آنکه به سلطنت برسد، مدح گفت و
دو زده هزار تومان صلّه گرفت - عالم‌آرای عاسی، ۱/۱۳۶؛ خلد برین، ۴۸۰؛ روضة الصفا، ۵۸۰/۸؛
فونگ سخنوان، ۶۳۰.

[۲] نامبرده از شاعران مشهور هندوستان بود، در زمان شاه عباس به ایران آمد و در دربار
جلال‌الدین محمد اکبر شاه سمت میربحری داشت و در ۱۰۱۷ یا ۱۰۲۶ ه. ق درگذشت - تذکره

منه

چه حالت است ندانم جمالِ سلمی را که پیش دیدنش افزون کند تمنا را
رسیده مضطربم کرد و آن قدر نشت که آشنای دل خود کنم تسلا را
ببست دیده مجنون ز خویش و بیگانه چه آشنا نگهی بود چشم لیل را
۵ گرم به تیغ جفا کشته ای عفا ک الله مده به خاطر خود ره جزای عقبی را
که کشته تو همان دم ز صفحه خاطر به خون خویش فرو شست حرف دعوی را

مولانا فروغی قزوینی

مولانا فروغی مرد عطاری بود پیوسته پیش دکان او مجمع ارباب نظم بود.
۱۰ این ابیات از اوست: [۱]

منه

در فراق زان نمی میرم که ناید بر دلت [ب ۴۳] کان ستمکش روزگاری چند با هجرم بساخت

مولانا طبخی قزوینی

۱۵ مولانا طبخی قزوینی مرد قصیر القامه درویش نهاد سیرت قیافه^۱ بود. [۲]

منه

- روزی که بشکند سگ او استخوان من آید صدای ناله ام از استخوان هنوز
- طبخی وجودت در این ره حجاب تو آهی ز دل بر آر و بسوز این حجاب را

شعراي كنشیر، ۴۱۶/۵؛ خلد برین، ۴۸۰؛ عالم آرای عباسی، ۱/۱۳۸؛ تاریخ نظم و نثر، ۵۱۳/۱.

۲۰ ۱. چنین است در اصل- شاید: شیرین قیافه.

[۱] نامبرده در عهد شاه عباس اول، در قزوین می زیسته است ← عالم آرای عباسی، ۱/۱۳۸؛
آتشکده آذر، ۲۳۲؛ تاریخ نظم و نثر، ۴۶۱/۱؛ فرهنگ سخنوران، ۴۴۵.

[۲] از شعراي قزوین در عصر شاه عباس اول بوده، و دیوان همیون اسفراینی را خوب
گفته، و در قزوین دکان آشپزی داشته است ← عالم آرای عباسی، ۱/۱۳۸؛ فرهنگ سخنوران، ۳۵۵؛
تاریخ نظم و نثر، ۴۶۱/۱؛ زندگانی شاه عباس اول، ۳۶۷/۱.

مولانا شانی

مولانا شانی شاعر که در عجم مرتبهٔ سبحانی داشته از وفورِ اخلاص و حسنِ اعتقاد از ندما و مجلسیانِ بزمِ شاهِ عباسی بود. چند بیتِ مثنوی در منقبتِ شاهِ ولایتِ پناه [به] سلکِ نظم آورده در خدمتِ اشرف می‌گذرانید، چون بدین بیت رسید:

منه

اگر ساغر کند دشمن و گز دوست به طاقِ ابرو [ی] مردانهٔ اوست
مزاجِ مقدّس را کیفیتی غریب طاری گشته، این طرزِ مدّاحی و این
مضمون در میزانِ طبع و قِادِ بغایت سنجیده و پسندیده افتد، همّتِ
بحرِ خاصیت در بارهٔ مولانا به تموّج درآمده، امر فرمود که زرِ بسیار در یک کفهٔ
ترازو ریخته در یک کفهٔ دیگر مولانا را به وزن درآورده، آن نقودِ وافره را به
صلهٔ این شعر به او عطا فرمودند. شعرا را موجبِ امیدواری گشته. در اربع
والف این مقدمه روداد. [۱]

مولانا عجزی تبریزی

۱۵

در شیوهٔ غزل خود را بی بدّل می‌شمرد و به تقریب دوسه بیت عاشقانه
به وساطتِ مولانا علی‌رضای خوشنویس [۲] چندروزی در مجلسِ شاه‌عباس

[۱] مولانا وجیه‌الدین نسف آقاشایی تکلو از شاعرانِ منقبت‌سرای عصر شاهِ عباس صفوی بود. واقعه‌ای که صاحبِ محافل در مورد صله دادن شاهِ عباس به او مطرح داشته، در تاریخ ۱۰۰۰ ه. ق در قزوین روی داد و شاهِ عباس که به وزنِ شاعر زر داد، می‌خواست تا علاقهٔ خود را در حضورِ سفیرانِ روم و ازبک به تشییع نشان دهد. باری، آقاشانی در پایانِ عمر به مشهد آمد و گوشه‌نشین شد و در ۱۰۲۳ ه. ق درگذشت. آتشکدهٔ آدر، ۱۹: تاریخ نظم و نثر، ۴۱۳/۱: فرهنگ سخنوران، ۲۸۷-۲۸۸؛ زندگانی شاهِ عباس اول، ۳۴۸/۱؛ عالم‌آرا، ۳۰۷/۲.

[۲] نامبرده از ثنّ‌نویسانِ مشهور سده‌های دهم و یازدهم هجری است مدتی نزد فرهاد خن در خراسان و مازندران گذراند و سپس در ۱۰۰۱ ه. ق به دربار شاهِ عباس اول پیوست و تا آخر عمر در دربار به قطع‌نویسی اشتغال داشت. گلستانِ همر، ۱۲۴؛ فرهنگ سخنوران، ۴۰۵.

همایون راه یافته روزی در محوطه طویله قزوین در اثنای حکایت بی تقریبی مناسب حرف با زرکشیدن مولانا شانی به میان آورده، گستاخانه گفت که «چرا این گونه التفات شامل حال ما نمی‌گردد». و حضرت اعلی از روی مطایبه فرمودند که «چون در طویله واقعیم، اگر صلاح باشد شما را با سرگین بکشیم». فریاد از نهاد حاضران حضور اقدس برآمده، موجب انبساط خاطرها گردید. شعرای سخن‌ساز و ظرفای نکته‌پرداز شاخ و برگ بر آن افزوده، نقل انجمنها ساختند، و مولانا شانی را گذاشته به او پرداختند. [۱]

مولانا قوسی

۱۰ مولانا قوسی شوشتری از افاضلی روزگار و سخن‌سنگان نادیده کار بوده و غزلهای او مشهور است. مشارالیه در سنه عشر والف در آند خود متوفی گردید. [۲]

شیخ علی نقی

۱۵ شیخ علی نقی کمره [ای] از جمله شعرای مشهور، و اوصاف او در السنه و افواه مذکور، و در کتب تذکره مذکور است. و مومی الیه در عصر شاه عباس اول بوده. قصیده [ای] در مدح حاتم بیک وزیر اعظم دارد که یک فرد آن این است: [۳]

تذکره نصرآبادی، ۲۰۷؛ احوال و آثار خوشنویسان، ۲/۴۵۶؛ زندگانی شاه عباس اول، ۱/۳۷۳-۳۸۱.

۲۰ [۱] حسن بیک عجری تبریزی از شاعران مشهور قرن دهم هجری بود و در غزل سبک وقوع را از طریق فغانی تتبع می‌کرد - آتشکده آذر، ۳۵؛ فرهنگ سخنوران، ۳۸۴؛ دانشمندان آذربایجان، ۲۷۱؛ تاریخ نظم و نثر، ۱/۵۱۲؛ عالم‌آرا، ۲/۳۸۴.

[۲] نامبرده در نظم و نثر تسط داشته و دیباجه‌ای بر دیوان خاقانی نوشته بوده است که در زمانش شهرت عام داشته است. او به مرض اسهال در ۱۰۱۰ ه. ق درگذشت - تذکره نصرآبادی، ۲۸۰؛ عالم‌آرای عباسی، ۲/۴۶۷؛ روضة الصفاء، ۸/۳۴۴؛ فرهنگ سخنوران، ۴۷۷.

[۳] عزالدین علی نقی بن شیخ محمد هاشم طغانی کمره‌ای در ۹۵۳ ه. ق زاده شد، نرد

تا ابد بارور میوه فضل اند و هنر تا خس و خار که در روضه اردو بادند
این رباعی از اوست:

أيضاً

دانی ز چه راقمان دیوانِ قدیم گشتند کشف نگارِ آن درّ یتیم
رو داشت چه نامه رسالت به علی بر پشت زدند مهر ز بهر تعظیم ۵

خواجه حسین ثنائی

خواجه حسین ثنائی هروی از جمله استادانِ ماهر فن شعر است که در هندوستان نشو و نما یافته در خدمتِ سلطان جلال الدین اکبر شاه بوده. در تاریخ اکبری در سال نهصد و هفتاد و هفت که تولدِ ولید اکبر پادشاه اتفاق افتاده، [آمده است که] خواجه حسین هروی قصیده‌ای به نظر اقدس درآورد [الف ۴۴] که مصراعِ اولِ هر بیت گرامی تاریخ جلوس شاهنشاه است و مصراعِ آخر تاریخ ولادت این گوهرِ درجِ سعادت. و با وجود التزام چنین تاریخِ غریب، سلکِ نظم‌ش خالی از خودبینی نبود. بیتی چند از آن نوشته آمد: [۱]

تاریخ

۱۵
لله الحمد از پی جاه و جلال شهریار گوهر مجد از محیطِ عدل آمد بر کنار
طایری از آشیانِ جاهِ وجود آمد فرود کوکی از اوجِ عزّ و ناز گردید آشکار
گلبنی این گونه بنمودند در طرزِ چمن لاله‌ای زین گونه بگشود از میانِ لاله‌زار
شاد شد دلها که باز از آسمانِ عدل و داد باز دنیا زنده شد کز مهرِ ایامِ بهار
۲۰
شاه اقلیم و فاء، سلطانِ ایوانِ صفا شمعِ جمعِ بیدلان، کامِ دلِ امیدوار
عادلِ کامل محمد اکبر صاحبِ قران پادشاه کامجوی نامدار و کامگار

شیخ بهائی و دیگر معاصران تلمذ کرد، مدتی قاضی شیراز بود و سپس شیخ الاسلام اصفه‌ن شد. در ۱۰۶۰ ه. ق درگذشت ← روضات الجنات، ۳۸۲/۴؛ ریحانة الادب، ۵۵/۱؛ فرهنگ سخنوران، ۶۱۴؛ فهرست سپهسالار، ۶۴۱/۲؛ تذکره نصرآبادی، ۲۳۴.

[۱] در باره احوال و آثار صاحب ترجمه ← خیامپور، فرهنگ سخنوران.

کامل دانای قابلِ اَعْدَلِ شاهانِ دهر عادل اعلای عاقل، بی‌عدیلِ روزگار
سایهٔ لطفِ اِلَه آن لایقِ تاج و نگین پادشاهِ دین‌پناه آن عادلِ عالم‌مدار
مجلس وی را سماءِ چارمین دان عود سوز موکب وی را سماکِ رامح آمد نیزه‌دار
نیرِ برج و جودی، گوهرِ دریای جود از هوای اوج دله‌ها شاهبازِ جان‌شکار
پادشاه! سلکِ لولوی نفیس آورده‌ام ۵ هدیه از کانِ گرامی باز جوی و گوش‌دار
کس ندارد هدیه [ای] زین به اگر دارد کسی هرکه دارد، گو بیا چیزی که دارد گو بیار
مصرعِ اول ز وی سالی جلوسِ پادشاه از دویم مولودِ نور دیدهٔ عالم برآر
تا بُود باقی حسابِ روزهای ماه و سال وان حساب از سال و ماه و روزِ دوران پایدار
شاهِ ما پاینده باد و باقی آن شهزاده هم روزهای بی‌حساب و سالهای بی‌شمار

۱۰

میرزا قاسم سمنانی

میرزا قاسم سمنانی از جملهٔ شعرای زمانِ شاه عباس ثانی صاحبِ قران است و
در صنعت شعری یدِ بیضای موسوی دارد و در حینی که شاه عباس ثانی قدغن
شراب نموده، میرزا قاسم سمنانی ساقی‌نامه مرقوم نموده که مشتمل بر دو بیست و
بیست بیت است که هر مصرع از آن تاریخی است و چند فرد از آن مرقوم ۱۵
می‌شود: [۱]

منه

الهی به مستانِ صدرِ صفا ملالت‌پسندانِ شهید و فسا
به حلمِ رسولِ خدای جلیل به ساقیِ کوثرِ امامِ جمیل
به حزنِ بتول از دوامِ ستم به خُلعتِ حسنِ آن امامِ اُمَم
به ریحانیِ خلدِ طیبِ حسین به زین‌العباد اعبد خافقین ۲۰

[۱] از شرح حال میرزا قاسم سمنانی اطلاع کافی در دست نیست. آقای گلچین معانی بر مبنای اطلاعاتِ مؤلف محافل المؤمنین، ترجمهٔ او را در تذکرهٔ پیمانه (۴۱۳-۴۱۵) آورده. و ابیات ساقی‌نامهٔ او را نیز از همین کتاب نقل کرده است.

- ۵ به باقر به جعفر، دو شاهِ حلیم
 به هشتم امام آن امامِ مبین
 به عفو حسن شاهِ عسکر لقب
 به شاهِ امین مهدی آن مقتدا
 به جامِ می وحدتِ متقی
 به تسبیحِ زهد و به زَنارِ کفر
 به پیمانه‌پیمایِ تقوی شکن
 به اشکی که ما را چه طوفان شده
 به آن قبله پای تا سر قَسَم
 ۱۰ به آن تارِ کاکل که دل کرد بند
 به چینِ جبینی که چینش نکوست
 به ایمانما چشمِ مست سیاه [ب ۴۴]
 به آن مردمِ مستِ ناوک‌فکن
 به زَنارِ بی‌تارِ زلف سیاه
 ۱۵ به رویی کز و گلستان ارم
 به نازی که جانِ گل از او شکفت
 به رویی که جوشد ازو آفتاب
 به آن تازه‌رس سبزه‌نو بهار
 به سیبِ زَنخدان که او دل ربود
 ۲۰ به گردن‌بلندان و گردن‌کشان
 بدان دستِ با لطف و با آب و تاب
 بدان کسوه افتاده زیر از کمر
 بدان ساقِ سیمین که بر ماهتاب
 به قهر و محبت به جور و جفا
 به خویی که دارد سمی کلیم
 به زهدِ تقی و نقی، شاه دین
 عمید عجم مقتدایِ عرب
 که بارِ زرایش به عالم صفا
 به مستی از آن باده‌عاشقی
 به علمی که باشد سزاوارِ کفر
 به آن جامِ سرشارِ دانا فکن
 به آن آه کاتش به دوران زده
 به قامت کزو شد بلاها عَلم
 به گیسو که جانِ راست زو صد کمند
 به محرابِ ابرو که ایمان از اوست
 به دلهای خون کرده آن نگاه
 که در نرگسِ ناز کرده وطن
 به جعدی که زد تکیه بر مهر و ماه
 چو لاله شود شعله‌بار الم
 به چینِ چینِ زلفی که ایمان بزفت
 به نازی که از جان بَرَد صبر و تاب
 که سیراب گردید از شهد یار
 به یک دانه خالی که بر او فرود
 سرِ زلف بر پای دامن‌کشان
 که وی بُرد سرپنجه از آفتاب
 هریدا بدان مهر و قرص قمر
 بی طعنه زد چون به شب آفتاب
 به حقّ مروت، به عین صفا

- که ساقی شیرین دهن را بگوی
نگاهی از آن چشم مست سیاه
بده می که بزم است آرام دل
ز لبها می شربت آمیز ده
۵ که از دل کنیم^۱ جان خود پیر ما
که از رشک، ای مهر اوج مراد
بیا ساقی ای سروستان من
کز آن لب، می بی خمارم بده
شراب آور ای ساقی ما عیان
۱۰ بده ساقی آن می که آرم چو شور
چو مستم بیا ساقی میگسار
بهار است و نوروز و ماه عجب
بهار است شاها بگو دور می
به اقبال شه شد پر از گل جهان
۱۵ در عیش بگشاده، می ده به من
بزرگان که در بارگاهید و شاه
چو با شاه عباس ثانی به می
به ساقی کوثر که آنجا مدام
بگویند با شاه ازین مستمند
۲۰ ازین ساقی ای شهریار زمان
چو دستم دهد او به گاه شراب
شها نهی باده کشان در صبح
چو دیدم شهنشاه گردون جناب
- که زنگ کدورت به باده بشوی
زکیش وفا نیست با ما گناه
حرام است بی جام در کام دل
مکرر ازین جرعه لبریز ده
فدای تو انسان ز روی صفا
بمیرد ز کین دشمن پرعناد
گل جعفری گلستان من
نشان از می چشم یارم بده
نشاید که این شعله بینم نهان
به آهی زخم آتش لا به طور
بده یک زمانی کنم جان نثار
بود موسم عیش و جوش و طرب
کنم عمر چون لاله مست طی
گلستان ز گل طعن زد بر جنان
چو من ساقیا باز توبه شکن
کند بر همه او ز رحمت نگاه
نشینید شادانه با رود و نی
ز باده به گردش گذارید جام
می از توبه تا کی بینم به بند
ز جام و ز می توبه کی می توان
مرا بسوسه بر سر زند آفتاب
چرا می کنید ای فدای تو روح
جهانی بفرمود منع شراب

دلم از جُغای زمّانه شکست چو جامی که از باده افتد ز دست
بفرمای لطف ای شه نامدار که گاهی بگیرم می و دست یار
دمی قاسم لب ببند از سُخن دعاگوی شه باش و لب مُهر کن

مولانا عرفی

۵

مولانا عرفی از جمله شعرای مشهور که در قصیده از سایر شعرا ممتاز بوده و صیّت اوصاف او بلندمقدار، در اطراف و اکنافِ عالم شایع و ذایع، و قصاید و غزلیات او در تمام عالم منتشر است. در ایّام سلطان جلالالدین اکبر پادشاه هندوستان و شاهزاده سلیم و شاه جهان [الف ۴۵] بوده چنانچه در مقطع این قصیده فرموده:

۱۰

منه

خمش عرفی ازین ترّهات، وقتِ دعاست برآر دست به درگاه کردگار کریم
همیشه ناگه نگرود حلال بر فرزند جمیله‌ای که شود با پدر به حجله مقیم
عرویس دهر به فتوی ذرّه با خورشید حلال اکبرشه، پادشاه زاده سلیم
مولانا عرفی از جمله تلامذه حکیم ربّانی میر ابوالفتح گیلانی بوده و قصاید غزّا در شأنِ سیّد والاشن بسیار دارد از جمله اشعاری به موطن حکیم در این قصیده نموده:

۱۵

منه

من که از کلک نظام روزگار نقشها بر لوح امکان می‌زنم
میر ابوالفتح آن که نام و دانش بر سر افهام و اذهان می‌زنم
و قصاید دُرّبارِ جواهر آثار او در شأنِ جناب حضرت امیرالمؤمنین و عترت طیبین بی‌شمار است خصوصاً قصیده هراس و مماس و قصیده ترجمه الشوق او مشهور است. گویند در آخر امر به جهت این فرد:
به کاوش مژه از گور تا نجف بروم اگر به هند به خاکم کنی و گر به تار

۲۰

جسدِ شریفِ او را به نجف اشرف نقل نمودند. [۱]

میرزا داود

میرزا داود متولّی روضه مقدّسه رضویه علی ساکنها آلف التحیّة، و از جمله اعظم اهل ایران، و به شرف مصاهرت سلاطین جلیل الشان صفویه ممتاز گردیده در جمیع کمالات سرآمد اهل روزگار بوده، خصوص در فن شعر از اکابر شعراست و قصیده او در مدح روضه مقدّسه مشهور عالمیان است. چند فردی از نتایج طبع دُرّبار او مرقوم می‌گردد: [۲]

منه

۱۰. یارب این ارض مقدس چه مکان است و چه جاست کز زمین تا به فلک مظهر انوار خداست
- یا شهنشاہ غریبان من غربت فرجام آرزو مند زمین بوس توأم مدتهاست
- هرچه در خاطر من می‌گذرد می‌دانی بنده همچو منی همچو تو سلطان می‌خواست
- دوش در واقعه با چرخ نزاعم افتاد من تنگ حوصله در بحث و فلک هرزه‌دراست
- بیع می‌کرد جهان را به من و در عوضش کف خاکی ز در شاه خراسان می‌خواست
۱۵. گفتیم: ای چرخ! تو هرچند که پرزورتری لیک در بیع و شرا جبر نمی‌آید راست
- ذره خاک درش را به دو عالم ندهم عالمت از تو، خاک از من، و سودا به رضاست

[۱] سید محمد بن حواجه زین‌الدین علی شیرازی متخصص به عرفی از شاعران مشهور و صاحب دیوان قرن دهم هجری (متوفای ۹۹۹ ه. ق) محسوب است. برای اطلاع از احوال و آثار او ← مقدمه دیوان او؛ فرهنگ سخنوران. ۳۸۷؛ کاروان هند. ۸۷۲؛ تاریخ نظم و نثر. ۴۱۷/۱.

[۲] میرزا داود فرزند میرزا عبدالله متخلّص به عشق، از خانواده‌های مشهور عصر صفوی و از شاعران شناخته آن عصر است. جدش میرزا محمد شفیع، مستوفی موقوفات ایران بوده است. خود او در روزگار شاه سیمان صفوی معرّز دربار بوده و مدت مدیدی تولیت آستان قدس رضوی را برعهده داشته است. در زمان سلطان حسین، به سمت وزارت برکشیده شد، اما خود امتناع کرد. در مشهد به سال ۱۱۳۳ ه. ق درگذشت ← تذکره نصرآبادی، ۱۴؛ ریاض العارفین، ۳۲۰؛ فرهنگ سخنوران، ۲۰۵؛ آتشکده آذر، ۱۸۰؛ فهرست سپهسالار، ۵۹۵/۲.

حکیم شفائی اصفهانی

- وی از طبیب‌زاده‌های دارالسلطنه اصفهان بوده در آغاز نیز و عنفوان جوانی و شباب به تحصیل علوم متداوله و اکتساب فضایل و کمالات نفسانی پرداخته، حاوی انواع کمالات گشت و در علم طب و قانون طبابت مهارت یافت. ۵ بسیار شوخ طبع بوده ذوق شعر و شاعری بر طبیعتش غلبه کرده در آن شیوه مرتبه بلند نامی یافت و از شعرای سخنور و سخنوران بلاغت گستر گشته، شهره روزگار گردید. اشعارش از قصاید غزّاء و غزلیات و مثنویات و مقطعات و رباعیات بسیار است و معانی دقیق رنگین و اداهای شیرین بی‌شمار [دارد]. از نزاکت طبع، گزندگی، شیوه و شعارش بوده و همواره زبان به هجو ستیزه کاران می‌گشاد. اگرچه رسم هجا مذموم است اما او در این طرز بدیع معانی رنگین و ظرایف شیرین را به نازکترین روشی ادا می‌نمود و داد سخن‌پردازی می‌داد و از شاه‌عبّاس [به لقب] ملک‌الشعراى ممتاز ایران ملقب گردید. گاهی مذمت او از هجا و بدگویی خلق می‌کردند. در آخر ایام حیات [ب ۴۵] از هجا توبه کرد و قطعه‌ای در معذرت آن در سلک نظم درآورده، ۱۵ گذرانید. و قطعه این است: [۱]

در توبه

سوگند می‌خورم به خدایی که خلق را در کبریای حضرت او نیست اشتباه
کز ناخن تلانی خاطر نخست‌ام تا زخمها نخورده‌ام از خصم کینه‌خواه

- ۲۰ [۱] شرف‌الدین حسن طیبی (و ۹۶۶ - د ۱۰۳۷ ه. ق.) از طبیبان و شاعران قرون دهم و یازدهم هجری بوده است، در باره او گفته‌اند: «فضلش را طبابت و طبابتش را شاعری و شاعریش را هجا سائر شد». هم گفته‌اند: توبه او از هجاگویی بر اثر تقاضای شاه عباس بوده است مثنوی حیدر نبله را از ترکی ترجمه کرده و کتبی در قرابادین نوشته است. او را مثنوی است بر وزن حدیقه، به نام نمکدان حقیقت، که در قرن یازدهم مشهور بوده است و نیز مثنویهای دیدار، و مهر و محبت او شهرت دارد و روضه‌الصفاء، ۵۸۱/۸؛ عالم‌آرای عباسی، ۷۹۱/۳؛ تاریخ نظم و نثر، ۵۱۴-۵۱۵.

از غیر صدهزار خدنگِ جگزشکاف
 پروایِ انتقامِ اعدایِ نمی‌کنم
 اما چو رفت بی‌ادبیاها ز حد فزون
 تا کی قفا ز شیشه خورد سنگِ دل‌شکن
 ۵ باید نواخت فرقِ خران را به چوب دست
 هرکس ز خصم کینه به نوعِ دگر کشد
 دستش به انتقامِ دگر چون نمی‌رسد
 خود را به یک دو بیت تسلی کند کزان
 رسمِ هجا چو لازمِ ماهیتِ من است
 ۱۰ اما پسندِ صاحبِ ایران نمی‌شود
 بارِ دگر نه از لب و بس از صمیمِ قلب
 شاهی که چرخ را چو نوازده به یک نگاه
 و اشعارِ دلپذیر او بسیار است و این چند [بیت] نغز از غزلیات اوست:

غزل

۱۵ تو را از شیرهٔ جان آفریدند مرا از داغِ حرمان آفریدند
 سرم کز سجده دلگیری نداند ز خاکِ پایِ جانان آفریدند
 غمِ عالم پریشانم نمی‌کرد سرِ زلفِ پریشان آفریدند
 در سنهٔ سبع و ثلاثین و الف هجری به عالم بقا ارتحال نمود.

میرزا ابوطالب رضوی

۲۰

میرزا ابوطالب از سادات عالی درجاتِ مشهدِ مقدّس معلّی، و متولّیِ روضهٔ
 منورِ سلطانِ ارتضا بوده و به شرفِ زیارتِ روضاتِ مطهراتِ کاظمین و کربلا
 و نجف مشرفِ گشته، در حینِ مراجعتِ روزی در بلدهٔ تهران میوه‌های متنوّع

الوان خورده، به عالم بقا پیوست. [۱]

سید حسین کمونه

وی از ساداتِ کمونه و [از] نُقبای نجف اشرف بوده که أَباً عَنْ جَدِّ از
۵ دولت‌خواهانِ این دودمان بوده و همیشه صاحب جاه بوده. تاریخ وفاتِ او
سنه ۱۰۳۶ [گفته‌اند]. [۲]

تقی‌الدین محمد

تقی‌الدین محمد مشهور به سارو تقی نوادهٔ خواجه عنایت‌الله در زمان شاه صفی به
۱۰ وزارتِ دیوانِ اعلیٰ رسیده، در ایام شاه عباس گیتی‌ستان وزارتِ کُلّ ولایتِ
طبرستان [را به عهده داشت] که عبارت از رستم‌دار و مازندران بوده‌باشد و
الحق امیر به آن تدبیر کم اتفاق افتاده. جامعِ جمیع کمالاتِ صوری و
مستجمعِ جمیع اخلاقِ معنوی بود. [۳]

۱۵

[۱] نامبرده که در دربار شه طهماسب معزز بود، پس از آن‌که به بیماری قلنج درگذشت،
جسدش را به مشهد آوردند و در حرم رضا(ع) دفن کردند ← تذکره نصرآبادی، ۷۸؛ عالم‌آرای عباسی،
۷۷۶/۳، ۱۱۶/۱.

[۲] نامبرده از ملازمان و هم‌صحبتانِ شاه عباس بود، و پس از فوتش، سید ناصر - فرزند او -
۲۰ - جای پدر را گرفت ← عالم‌آرای عباسی، ۷۸۳/۳.

[۱] میرزا محمد تقی مشهور به سارو تقی یا ساروخواجه در ۱۰۱۵ ه. ق به وزارت قراбах
رسید، از آنجا که در مقام وزارت خروش مذهبی داشت، به دستور شاه اخته‌اش کردند. سارو تقی
خود جریان اخته شدنش را در ۱۰۲۸ ه. ق به پیترو دلاواله تعریف کرده است ← زندگانی شاه عباس
اول، ۹۲۷؛ هشت مقاله تاریخی و ادبی، ۱۳۱؛ روضه‌الصفاء، ۵۸۲/۸؛ تاریخ سلطانی (از شیخ صفی‌نایب)
صفی، ۲۵۰.

میر ابوالمعالی نطنزی^۱

میر ابوالمعالی نطنزی^۱ شخصی جلیل‌القدر بوده، حسب‌الأمر شاه عباس مأمور گشته، گروهی از ارامنه و نصاری که در سرحدّ قرب جوارِ بختیاری اقامت داشتند و زارع بودند به دین اسلام دعوت فرماید^۲، مومی‌الیه ت موازی پنج هزار نفس از ایشان را به حلیهٔ اسلام متحلّی [الف ۴۶] ساخته ۵ کتب ایشان را از موادّ انجیل و مایکون من هذا القبیل از دستِ قسیسان و کشیشان گرفته، معلّم مُسلم به جهت ایشان تعیین نمود. [۱۱۱]

میرزا فصیحی هروی

میرزا فصیحی هروی از جمله اشراف و سادات هرات است و منتسب به سلسلهٔ انصاریّه، و به زیور انواع فضایل و کمالات آراسته، و به مراتبِ بلند سخن‌پردازی پیراسته. لاکِی طبع دُرّ نثارش آویزهٔ گوش و گردنِ مستعدان روزگار بوده و از جملهٔ مقربانِ بساطِ مجلسِ شاه عباسِ عالی‌اساس بود. [۲]

۱۵

۱. اصل: میر ابوالعالی؛ متن بر اساس عالم‌آراء، ۷۴۲/۳.

۲. اصل: فرمایند.

[۱] میر ابوالمعالی مشهور به آقا میر مشی، مجلس نویس شاه عباس اول (متوفای ۱۰۳۲ ه.ق.) بود و از سادات نطنز. که خود را به سید جمال‌الدین اصفهانی از مریدان شیخ صفی‌الدین اسحاق نسبت می‌داد. برای اطلاع از احوال او به عالم‌آرای عباسی، ۷۴۲/۳؛ زندگانی شاه عباس اول، ۱۱۵۸/۳.

[۲] فصیحی هروی انصاری فرزند ابوالمکارم، ملک‌الشعرای خراسان بود، شاه عباس اول در ۱۰۲۷ ه.ق. او را به اصفهان برد نامبرده در ۱۰۴۹ ه.ق. در اصفهان درگذشت. از او دیوان شعری باقی مانده است به عالم‌آرای عباسی، ۷۲۷/۳؛ زندگانی شاه عباس اول، ۳۶۸/۱؛ تاریخ نظم و نثر، ۶۶۵/۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۴۶۷.

جمال‌الدین کاشی

جمال‌الدین کاشی از فضیلتی دهر و متورعین روزگار بود. پیش‌نمازی مسجد جامع جدید عباسی به او تفویض یافته و در حینی که شاه‌عباس عالی‌اساس فتح بغداد نموده شیخ مزبور خطبه حضرات ائمه اثنا عشر را در کمال فصاحت و بلاغت خوانده. در مسجد آستانه مقدسه کاظمین - علیهم‌السلام - ۵ و مسجد جامع دارالسلام بغداد و نجف اشرف امامت می‌نموده. در کربلای معلی بیمار گشته به جوار رحمت ایزدی پیوست. [۱]

سلطان‌العلماء خلیفه سلطان حسین

۱۰ سلطان حسین بن میر رفیع‌الدین محمّد صدر ولد مرحوم میر شجاع‌الدین محمود است که از سادات عظیم‌القدر اصفهان، مشهور به سادات خلفا، و از احفاد کرام میر بزرگ والی مازندران‌اند. مشا‌ر‌الیه به زیور فضل و کمال آراسنه و به محاسن اخلاق [و] سلامت نفس پیراسته، در مراتب علوم ترقی فاحش نموده، حاوی فروع و اصول و جامع معقول و منقول است و به عزّ مصاهرت شاه‌ی سرافراز. و بعد از سلیمان‌خان ولد شاه علی میرزا به رتبه وزارت اعظم ممتاز [گردیده]، تاریخ آنها را چنین یافته‌اند:

الأولی: زبینه افسر وزارت.

الأخری: وزیر شاه شد سلطان داماد.

والحقّ سیّد بزرگ عالی‌شان و فاضل دانشمند نیکو اخلاق بوده و از عهد صبی و اوان نشو و نما و حدّ تمییز تا زمان ارتقا^۱ به مدارج علیای منصب مذکور [رسیده]. خلاصه عمر گرامی را صرف مطالعه و مباحثه کرده، در فنون

۱. اصل: رتقاء.

[۱] نامبرده در ۱۰۳۲ هـ. ق در کربلا درگذشت. مؤلف عین اطلاعات و عبارات صاحب عالم آرای عباسی، ۷۴۲/۳ را نقل کرده است گفتنی است که مسجد جدید عباسی، از مساجد جمع ساخته شاه عباس اول در اصفهان بوده است.

علوم معقول و منقول سرآمد روزگار گردید و در اندک زمانی به وفور فهم و فطرت و به درکِ عالی و طبعِ مستقیم در علم حساب دانی مهارتِ کامل یافته و به رای صائب و فکرِ ثاقب او را در دقایقِ امرِ وزارتِ ترقیاتِ عظیم روی داده و تألیفِ بسیاری از آن جناب مثل حاشیهٔ شرح لمعه، و حاشیهٔ معالم، و حواشی مدارک، و مختصرِ اصول و غیر آنها از او در صفحهٔ روزگار یادگار مانده و در سنه ۱۰۶۶ از دارِ فنا به دارِ بقا رحلت فرمود. [۱]

نصیرای همدانی

نصیرای همدانی آن تاجِ تارکِ سخن دانی که در ممالکِ فصاحت و بلاغت در کشورستانی مشغول بوده، هر تألیفش در عبارتِ پردازِ تألیفِ دلها نموده، و هر صفحهٔ انشایش در رنگِ ریزی کلماتِ دکانِ مانی گشوده. خامه اش با شاهدِ معانی لطیفه مفتون هماغوشی، و با سروش «وَإِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةً» [۲] سرگرم سرگوشی. صفحهٔ مسوده اش لوحِ تعلیمِ روشندان. و رقیمهٔ مکاتیبش سرمشقِ استادان. شکفتگیِ مضامینش گلریزِ دامنِ^۱ سرور، و نصرتِ عبارتش منشأ صدگونه حبور. نسیمِ ریاضِ استعاراتش [ب ۴۶] غنچه گشای دلها چون گلدون، و شمیمِ مقالش عطرافزای دماغِ هر عاقل و مجنون. بیتِ انتخابِ شعرِ او حُسنِ مَطَّلَعِ دیوانِ عرفا، نامِ نامیِ او محققِ مشهور به نصیرای

۱. اصل: دامن + دامن.

[۱] سلطان العیاء (متوفای ۱۰۶۶ ه. ق یا ۱۰۶۴ ه. ق) از وریدان دانشمند عصر صفوی بود. از آثار او غیر از آنچه مؤلف ذکر کرده، می توان از توضیح الاخلاق او - که خلاصهٔ اخلاقِ ناصری از خواجه نصیرالدین طوسی - است و از حاشیهٔ فخری، و حاشیهٔ زبدهٔ بهائی. و حاشیه بر یارهای ار ابواب من لا یحضره الفقیه یاد کرد. برای اطلاع بیشتر در باره او - ریاض العلماء، ۵۲/۲: فوائد الرضویه، ۱۵۹: عالم آرای عباسی، ۷۶۴/۳، ۷۹۶: زندگانی شاه عباس اول، ۸۰۹/۲. [۲] حدیث نبوی است - امالی صدوق، ۳۶۸: کنز العمال، ۵۸۲/۳: بحار الانوار، ۲۹۱/۷۹.

امامی بوده، و رساله شجره مبارکه دلیل بر کمال فضیلت و نهایت علو مرتبت اوست که به جهت سلطان عالی‌اساس شاه‌عباس تألیف فرموده؛ چه افاضلی هندوستان بر اسلوب معما و طرز لغز سئوالی از علمای ایران نموده، میرداماد - قدس الله روحه - کتاب جذوات [۱] را در جواب آن مرقوم نموده، نصیرای همدانی ۵ [۲] نیز رساله‌ای در آن خصوص مرقوم نموده. مجملی از جواب و سئوال مرقوم کلک دُزر سلک می‌نماید:

سئوال علمای هند: حضرت واجب به کلیم الله در طور سینا کنایه بر حکمت است؛ حروف اول، حرف اول. قلب حرف ثانی، حرف ثانی حرف رابع به تنزل حرف ثالث، به ترقی حرف رابع. چون شمع جمال موسی به انوار تجلی افروخته شد، جمیع اجساد قابل حرقت را منحرق ساخت، جهت تحجُب ۱۰ فلک زحل انوار را برقع او زحل معدن شد.

اسرار برون می‌توان داد و گرنه در کوچه ما هست خبرها ز شررها نصیرا می‌فرماید: «اکنون ببايد دانست که پیشنهاد قصد قائل ایراد نکته‌ای است بر مطلبی که منحل می‌شود به دو مدعا: اول آن‌که چون حکمت الهی و مشیت ازلی متعلق به آن شد که حضرت کلیم - علی نبینا و علیه ۱۵ شرایف التسلیم - مهبط تجلیات الهی و مظهر سبحات وجه باقی گردد، باعث چه تواند بود که از بسیط ارض با همه طول و عرض و وفور جبال شاهتیه و

[۱] جذوات از آثار مشهور میرداماد است در فلسفه اشراقی، که به نام مواقیف نیز شناخته شده است. این اثر را میرداماد در پاسخ به این سؤال که: چرا در موقع تجلی ذات ربوبی در طور سینا، کوه مخترق گردید و جسد موسی (ع) سالم ماند؟ نوشته است. این اثر به صورت سنگی و سپس لوحی، مکرراً به چاپ رسیده است. ۲۰

[۲] خواجه نصیرالدین محمود یزدجردی همدانی (د ۱۰۳۰ ه. ق) از سخنوران و دانشیان مشهور سده‌های دهم و یازدهم هجری است که در هند به دربارهای جلال‌الدین محمد اکبر و قطب شاه راه یافت. مجموعه منشآت و دیوان شعر او شناخته بوده است ← تذکره نصرآبادی. ۱۶۶: آتشکده آذر. ۲۲۹: تذکره میخانه، ۸۹۵: تاریخ نظم و نثر، ۵۳۲/۱: تذکره پیمانه، ۵۳۵

اعلامِ شامخه جبل سینا - که در نظرِ بینا چندان امتیازی ندارد - به میقاتِ این سعادت شرفِ اختصاص یافت و از یمنِ این عطیه آن بقعه مبارکه مصداقِ مقالِ اِنَّ بَعْضَ الْبَقَاعِ اَیْمَنُ گشت.

ز نورِ شهودِ تو دانا و بیناست اگر پورِ سینا و گر طور سیناست

۵ دوم آن که سبب چه باشد که جبلِ عظیم با همهٔ تصلّب و تحجّر و سخت‌رویی و سخت‌جانی و سنگینی و سنگین‌دلی و عظمِ جثّه و عدمِ استعداد تأثر، تابِ سطوعِ این نورِ عالم‌افروز نیاورد و به یک طرفه‌العینِ مصدوقهٔ کلام «فَجَعَلَهُ دَكَاةً»^۱ شد و ابدالآباد بر آن حال ماند و دیگر اصلاح نیافت. و حضرتِ کلیم با وجودِ آن همه نازک‌دلی و سبک‌رویی و لطافتِ جسم و صغیر بنیه و استعداد، تأثر از حرقتِ این نارِ جهان‌سوز - که از حرارتِ آن سنگ در گداز است - منحرق نگشت و زیاده از شیئی مدهوش این بادهٔ آتش مزاج نماند و در روز افاقه یافت.

چراغِ افروزِ مشکاتِ سخن‌دانی و نورافزاییِ مصباحِ معانی قاضی نورالدین محمّد اصفهانی [۱] مربوط به نظمِ این کلام درّهٔ دُرّی ضیا سفته و مناسبِ این مقام بیتِ غیرتِ فرا گفته:

منه

در غیرتم که تابِ تجلّی نداشتن یاد از کمالِ عاشقی طور می‌دهد
و در جای دیگر از زبانِ حالِ حضرتِ کلیم این‌طور عذرخواهی
نموده: [الف ۴۷]

۲۰ زیبا نبود بر همه کس نور فکندن پروانهٔ پرسوخته را دور فکندن
چون نیست به جان‌سختی من گوی چه حاصل الزام مرا زلزله در طور فکندن

۱. الکهف ۹۸/۱۸.

[۱] برای اطلاع در باره قاضی نور اصفهانی به همین کتاب، ص ۱۷۹؛ نیز به تاریخ نظم و نثر، ۴۶۰/۱؛ فرهنگ سخنوران، ۴۶۵؛ عالم‌آرای عباسی، ۱۳۷/۱.

و دیگر باید دانست که عبارت مذکوره از اوّل تا آنجا که «چون شمع جمالِ موسی به انوار تجلّی افروخته شد»، توجیه مطلبِ اوّل است و از اینجا تا آخر عبارت تحقیقِ مطلبِ ثانی والله أعلم بحقائق المعانی».

بعد از ذکر بعضی مقدمات می‌فرماید: «نکتهٔ دلپذیر آنکه تجلّی حضرت واجب، یعنی ظهورِ بعضی از آیات یا مرآتِ آن حقیقتِ مقدّسه به صورتِ ۵ انوارِ غریب آثارِ برکلیم‌الله، یعنی حضرت موسی در طورِ سینا، بخصوصه نه در جای دیگر کنایه از حکمت است یعنی غرض حکمی به آن تعلّق گرفته؛ چه اسمِ مبارک موسی بر ترتیبِ حجرِ مبارک، یعنی بر اسلوبِ نام که آن سینا است، چهار حرف است: حرفِ اوّل، یعنی حرفِ اوّل از موسی حرفِ اوّل است از سینا، و قلبِ حرفِ ثانی، حرفِ ثانی. و حرفِ رابع به تنزّل حرفِ ۱۰ ثالث است و حرفِ ثالث به ترقّی حرفِ رابع. اما آن که حرفِ اوّل از موسی حرفِ اوّل است از سینا؛ بنابر آن است که در کلماتِ لطیفِ اشاراتِ اربابِ کشف و عیان و اصحابِ علم و عرفانِ لاسیما عارفِ اسرارِ معنوی شیخ سعدالدین خفّوی [۱] مذکور است که «از جمله حروفِ بیست و هشت‌گانه میم و سین مشارک‌اند در این حکم که هریک مؤلّف‌اند از سه حرف، که هریک از آن ۱۵ سه حرف اشارت است به معنی واحد. میم مرکّب است از سه حرف: دو میم و یک یا. میمِ اوّل اشارت است به میلِ نفس از اضافاتِ نفسانیّه، و یا اشاره است به این اضافه. و میمِ آخر اشاره است به مراداتِ نفس که

۲۰ | ۱ | سعدالدین محمد بن المؤید بن حمّویه جوینی (متوفای ۶۵۰ ه.ق) از مشایخ خانقاهیان در سدهٔ هفتم هجری محسوب است از مریدانِ نجم‌الدین کبرا بود و خود به اکثر سرزمینهای مشرق و مغربِ اسلامی سیر و سیاحت کرد. مدّتی در جوین به ارشاد مریدان پرداخت و آثاری به زبانهای فارسی و عربی تألیف کرد. از آن جمله است: *سُخْطِلُ الارواح*. *فلسفۃ المتقلب*. *المصباح فی الصوف*. نامبرده به موضوع اسرار حروف و نیز به مسألهٔ مهدویت تعلّق خاطر شدید داشت و در شروط ظهور حضرت حجت (عج) چندین اثر تألیف کرد. به سیر اعلام السلاّ، ۲۸۴/۲۳؛ الوافی بالوفیات، ۱۰۱/۵؛ مرآت الحنان، ۱۲۱/۴؛ مقدمهٔ المصباح فی الصوف.

مضافاتِ اوست. و سین هم مؤلف است از سه حرف: یک سین و یک یا به منزله مرکز است چنان که در میم و سین مذکور کنایه است از سلامتِ نفس از نسبتِ کونیه، و یا دالّ است بر این نسبت. و نون ایما است به معنویاتِ آن. و بالجمله هریک از میم و سین اشاره شده به میلِ نفس و سلامتِ او از نسبتِ کونیه و اضافاتِ نفسانیه مضاف به ذاتِ آن». و این معنی که از عوارض ۵ محموله این دو موضوع است جهتِ وحدتِ ایشان گشته و تصحیح نموده که میم سین است.

و نیز در کلامِ علمای تفسیر و عرفای تأویل مسطور است که «میم اشاره است به حقیقتِ مقدّسه محمدیه، که آخر مرتبه ایجاد و متمم دایره وجود است. چنانچه سین نیز اشاره است به همان حقیقتِ مقدسه. و آیه کریمه ۱۰ «یس» ناظر است؛ [۱] چه همچنان که سین سیّدِ حروف است و در میان حروف به زیادتی کمال موصوف، و مساوات زیر و بیناتِ آن از جمله بیناتِ آن است، همچنین آن حقیقتِ مقدّسه سیّدِ کلماتِ انفسی و آفاقی و اکملِ مراتبِ تقییدی و اطلاقی است». و به آن جهت هم توان گفت که میم سین است و اگر از این مراتبِعالیه تنزل نماید و به مدارکِ سافله سخن آشنا سازد، توان گفت که میم اشارت است به نود، و نود به شصت. و شصت خود مدلولِ سین است [ب ۴۷] و به این وجه هم میم سین باشد. بنابراین توجیهاتِ ثلاث ظاهر شد که حرفِ اوّل از موسی حرفِ اوّل است از سینا. اما آنکه قلبِ حرفِ ثانی از موسی حرفِ ثانی است از سینا؛ بنابراین است که در ۲۰ کلمه کُمَل^۱ این طایفه اندراج یافته که از عمومِ حروف «الف» و «یا» شریک اند در خصوصِ این معنی هریک اشاره شده به تجلّی ذات از مراتبِ اسماء

۱. اصل: کُمَله.

[۱] در باره معانی تفسیری آیه مبارکه یس [۱/۳۶] ← تفسیر فخر دازی، ۲۵۹/۹؛ تفسیر طبری، ۱۴۹۵/۶؛ کشاف رمحشری، ۳/۴؛ مجمع البیان (ترجمه)، ۳۶۲/۲۰.

وصفات. ووجه اشارتِ «یا» به این اشارت در این سیاق محتاج به اجتهاد نیست.

به ماهتاب چه حاجت شبِ تجلی را

اما وجه دلالتِ الف بر این غرض از وی آن است که الف به وسیله اتصال
۵ لام است و لام بی شایبه تأویل دال بر آن است. پس به این اعتبار توان گفت
که قلبِ واو که الف است حرف ثانی است که «یا» است. و نیز تواند بود که
مراد از حرف ثانی که واو است صوری رقمی هندسی او باشد که شش است
به این صورت: ۶. و قلبِ او اشاره باشد به صورتِ رقمی دو، به این شکل: ۲.
و مراد از «یا» ده باشد و از ده به دلالتِ عدد آن دال. و «واو» مقصود از آن دو
۱۰ باشد و به این جهت نیز راست باشد که قلبِ «واو» «یا» است. بنابراین دو
وجه به وضوح پیوست که قلبِ حرف ثانی از موسی، حرفِ ثانی است در
سینا.

اما آن که حرفِ رابع از موسی به تنزّل حرف ثالث است از سینا، به حکم آن
است که از بروز و کمونِ اربابِ اشارات ظهور و بطون بارز و ظاهر است که
۱۵ «یا» اشارت است به مرتبه حیاتِ طبیعی، و تنزّلِ آن اشارت است از موتِ
ارادی که مدلولِ «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا» است [۱] و مضمونِ «مُتَّ بِالْإِرَادَةِ
تَحْيَى بِالطَّبِيعَةِ» عبارت است از آن. و نون اشارت است به فتنای نفس در عینِ
بقا و انتفای آن در آن ثبوت که مفادِ موتِ ارادی است و به این اعتبار درست
باشد که «یا» به اعتبارِ تنزّل صاحبِ مرتبه نونی است.

۲۰ و دیگر توان گفت که هرگاه «یا» از مرتبه خود که رتبه عشراتی است تنزّل
نماید صاحبِ مرتبه آحادی خواهد شد. یعنی به الف تبدیل خواهد یافت. و
الف در این مرتبه اشارت است به مبدأ سلسله وجود، و نون کنیت است از

[۱] حدیث نبوی است و بعضی آن را از موضوعات دانسته‌اند ← بحارالانوار، ۳۱۷/۶۹،
۵۹/۷۲؛ جامع‌الصغیر، ۱۸۷.

نهایت آنکه فی الحقیقه همان مبدأ است چه مبدأ قوس نزولی در این دایره عینِ منتهای قوس رجوعی است - «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^۱.

بنابراین به وضوح پیوست که «یا» بعد از تنزّل نون است و به این دو شارعِ مستقیم عقل رهنمون شد به آنکه حرفِ رابع از اسمِ شریفِ موسی بعد از تحقُّقِ تنزّل حرفِ ثالث است از نامِ مبارک سینا. ما آنکه حرفِ ثالث از نامِ نامی موسی ترقّی حرفِ رابع است از اسمِ سامی سینا، به مقتضای آن است که در طیّ اشاراتِ سابقه معلوم شد که عینِ اشارت است به سلامتِ نفس از نسبِ کونیه و اضافاتِ نفسیه. و ترقّی آن عبارت است از وفورِ ظهورِ این سلامت و صعودِ نفس بر مدارجِ آن و عروجِ او بر مطالبِ عالیه. و الف در این مرتبه اشارت است به استقامتِ [الف ۴۸] حالِ او و استواءِ امر. چنان که کریمه «فَأَسْتَقِمَّ كَمَا أَمَرْتُ»^۲ حاکی است.

و بالجمله خاطر نشان می شود که استقامتِ حالِ نفس و استواءِ او عبارت است از سلامتِ او بالکلیه از لوازمِ نسب^۳. و برائتِ او بالمرّه از تبعاتِ اضافتِ نفسانیه. و به این اعتبار محقّق شد که «سین» به ترقّی «الف» است. و به دستیاریِ مطالعه رساله [آی] که شیخ الرئیس ابو علی حسین بن عبدالله بن سینا در اثنای عرضِ مضمّر از حروفِ فواتحِ سُورِ فرقانیه و بذّرِ بروز و کمونِ دقایقِ آن را در اراضیِ قلوبِ قابله کاشته، می توان گفت که «سین» در این مقام اشاره است به جامعیتِ شناخت به سینِ خلق و تکوین، که میم به زاءِ اوّل، و کاف به جِزاء ثانی است. و ترقّی آن اشارت است به عدمِ وقوفِ صاحبِ این معرفتِ جامعه در این مرتبه، و تصاعدِ او بر مدارجِ عالیه و مراتبِ دارجه

۱. الحديد ۵۷ / ۳.

۲. هود ۱۱ / ۱۱۲.

۳. اصل: + گویند.

ممکنه آن، به این نحو که در این دو مرتبه نماند و از آنها درگذرد و به مرتبه امر رسد، و از آن هم عبور نماید و به پایه ارفع ابداع - که مدلول الف است - واصل گردد؛ چه الف در این سیاق اشارت است به ذاتِ مُبدِع. بنابراین توان گفت که «سین» به ترقی «الف» است. و به دلالتِ واضحه این دو دلیل روشن ۵ و مُبرهن شد که حرفِ ثالثه از نام مقدس موسی به ترقی حرفِ رابع است از اسمِ مبارک سینا. و الله اعلم بسرائرِ الانباء و بواطنِ الاسماء و بیده ملکوتِ الاشياء.

و بعد از آن فرمود که در کتاب کفایة التعلیم گفته که: «قمر مربی ملّت معطله و ارباب حیرت است و عطارد میانِ ترسیان، و زهره مروّج ملّت بیضاء ۱۰ اسلام، و شمس از آنِ آفتاب پرستان، و ستاره [از آن] چوپان، و بت قبله کان، و مریخ باعث گرمی بازارِ آتش پرستان، و مشتری ناظمِ امورِ مطلقِ ادیان، و زحل حافظِ دینِ یهود، و متصدی صلاحِ آن ملّت». و از مناسباتِ این معنی است تعلّقِ زحل به روزِ شنبه از ایّام؛ دیگر می فرماید: خلاصه سخن آن که در آن هنگام که انوارِ تجلیاتِ سبحانی شعشعه ظهور نمود، طور سینا با همه سنگینی از سطواتِ آن مُتدکدک شد، فلکِ زحل که به تقدیرِ حکیمِ علیم ۱۵ مربی ملّت موسوی و حارس و حافظِ وجودِ کثیرالجودِ آن حضرت است، انوارِ قاهره را از احراقِ آن جناب مانع آمده، برقعِ وجودِ اطهر و پرده ناموسِ اکبرِ آن حضرت شد.

و بعد از آن حدیثِ عیون اخبارالرضا - علیه السلام - که مأمون از حضرت رضا - علیه السلام - سؤال نموده بیان می فرماید و می گوید که از این کلام معجز نظام مستفاد و مستنبط آن است که رویتِ جنابِ اقدسِ الهی خواه در ۲۰ دارِ دنیا و خواه در نشئه عقبی - به نحوی که اعتقادِ ظاهر بینانِ جمهورِ اشاعره است - گمانی باطل است، اگر در حقیقت، رویت، خواه به خروجِ شعاع بوده باشد چنانچه گمانِ افلاطون و جالینوس و اکثرِ علمای ریاضی است، و خواه به

انطباع صورت، چنان که مذهب ارسطاطالیس و شیخ الرئیس و جمهور حکمای طبیعی است، و خواه به تکلیف هوای شفاف متوسط میان بصر و مبصر، چنانچه گمان طایفه [ای] از حکماست و خواه...^۱ اشراق است [ب ۴۸] میان نفس و مبصر، چنانچه مشرب شیخ اشراق است؛ از سرِ امعان نظر کنند و به شرایط و لوازم ضروریۀ آن از وضع خاص محاذاتِ مخصوص و دیگر امور که در مُسْتَتَبِعَاتِ جسمانیات است از روی تدقیق تأمل نمایند همانا که به بدیهۀ عقل دریابند که ذاتِ مجرّد و حقیقتِ مقدّس الهی آیینۀ^۲ صرف و وجودِ بَحْث و وجوبِ محض و هستیِ ساذج است و از مشابَهتِ جسم و جسمانی و مُمازَجَتِ هیولی و صورت منزّه، و از آلائش امکان و لوْثِ حَیْز و آمیزشِ جهت و نقص وضع و محاذاتِ مبرّاست. و گفته که سِئوالِ رُؤیْتِ حضرت باری از جناب کلیم بنا بر حکمِ رضیه و اعراضِ مرضیه صدور یافته و تجلّی الهی بر طورِ سینا و احراقِ آن کوهِ آسمانِ شکوهِ جهتِ تنبیه غافلان بنی اسرائیل و اسکاتِ سُفْهائِ آن قوم تحقّق^۳ پذیرفته. و بعد از این فرموده: اربابِ قلوبِ نمطی غریب گفته‌اند:

۱۵ ابکی الی الشرق ان کانت منازلکم من جانب الغرب خوف القیل والقال

اقول بالخَدَّ خالّ حین اذکره خوف الرقیب و ما بالخَدَّ [من] خال

لَبَّ لباب کلام در این مقام فصّی است کالتّص، که فیلسوفِ اعظم، معلّم ثانی، ابونصر محمد بن محمد بن ازلغ بن طرخان الفارابی در یکی از فصوصِ لطیفه النصوص خویش تقریر نموده که: اَنْ لَّک مِنْکَ غَطَاءٌ فَضْلًا عَنْ لِبَاسِکَ مِنَ الْبَدَنِ فَاجْتَهِدْ ۲۰ اَنْ [ترفع الحجاب و] تتجرّد فحینئذٍ تلحق فلا تسأل عما تباشره، فان اُلْمِتَ^۴

۱. در این جا یک کلمه مخدوش است.

۲. اصل: که + آیینہ.

۳. اصل: تحقیق.

۴. اصل: انست.

فَوَيْلٌ لَّكَ وَانْ سَلِمْتَ فَطَوْبَى لَكَ وَأَنْتَ فِي بَدْنِكَ [كَأَنَّكَ لَسْتَ فِي بَدْنِكَ،]
وَكَأَنَّكَ مِنْ صُقْعِ الْمَلَكُوتِ. فَتَرَى مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أَذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ
عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ. [۱] فَاتَّخَذَ لَكَ عِنْدَ الْحَقِّ عَهْدًا أَلَى أَنْ تَأْتِيَهُ فَرْدًا. [۲]

ای فردِ حق و ای وجودِ مطلق، ای زمین ساز و آسمانگر، ای نفی مُنکرات
۵ واجب تر از نهی مُنکر، ای دورتر از سر رشته اندیشه و گمان و ای نزدیکتر از
رگ جان! به بادِ دامنِ کبریا غبار و گردِ صورت از ناصیه این محبوسِ سجنِ
بدنِ خاکی و افتاده سیاه چاهِ پیکرِ هیولایی و رعیتِ قریه حواس و روسیاهی
شهوَت^۱ دور دار و مرا صاحبی کن و به من وامگذار، و از انجمنِ قالی تنها به
خانه حال راه نمای، و اگر من بر خود نبخشودم، تو بر من ببخشای.

مناجات

۱۰

گرچه هستم به قیدِ هستی بند هم به تو بر تو می دهم سوگند
هرچه غیرِ تو، زان نفورم کن پای تا فرق غرقِ نورم کن
چند باشم ز خودپرستی خویش بند در تنگنایِ هستی خویش
وارهانم ز ننگِ این تنگی برسانم به رنگِ بی رنگی
۱۵ تیره چون روزِ تیره روزانم نکنند هیچ کس فروزانم
چون به چهارده میانِ نجوم روشنم کن به چهارده معصوم
تاریخِ اتمامِ شجره مبارکه روزِ اوّلِ عَشْرِ دویم ماه چهارم سالِ هفتم، عَشْرِ
سیم مائه اولی، الفِ دویم از هجرتِ مقدّسه.

۲۰

۱. اصل: شهود.

[۱] بحیث: موضوعی و مشهور است ← مجلسی. بحارالانوار، ۳۲۹/۹۳. ۱۳/۱۰۰؛ امالی
صدوق، ۲۵۹؛ صحیفه الامام الرضا (ع)، ۲۶-۲۸.

[۲] مندرجات مذکور عیناً از فصوص الحکمه منسوب به بوصر فارابی گرفته شده است ←
شرح فصوص الحکمه از محمد تقی استرآبادی، ۲۶۳؛ نیز ← آملی، نصوص الحکم، ۱۳۵.

میرزا قاسم جنابدی

از جمله شعرای زمانِ سلطانِ مغرّت‌نشان شاه‌اسماعیل صاحب‌قران است. الحق دادِ سخنوری داده و شاهنامه در احوالِ پادشاهِ جنتِ آرامگاه پرداخته. [۱] چندبیتی از آن انتخاب و بیان می‌شود. در منتخب می‌گوید:

منه

۵

بیا قاسمی ساحری ساز کن	در گنج اندیشه را باز کن	
قلم را چنان در سخن کن عَلم	که احسنت خیزد ز لوح و قلم	
چنان پر کن از گوهرِ شاهوار	به مدحِ علی شاهِ دُلّ‌سوار	
ایا ترجمان و زمان را امام	وصیِ پیمبر علیه‌السلام	
خلیلی که نارِ ازل نورِ اوست	کلیمی که کتفِ نبی طورِ اوست [الف ۴۹]	۱۰
امیرِ عرب، شهریارِ عجم	وصیِ نبی، شاهِ مولدِ حرم	
از آن کعبه شد قبله‌گاه سجود	که آنجا علی آمد اندر وجود	

[۱] میرزا محمد قاسم بن عبدالله متخصص به قاسمی از شاعرانِ مشهورِ عهد صفوی، متوفای ۹۸۲ ه. ق است. سببش را به شاه قاسم انور می‌رسانده است پدرش کلانتر گناباد بود، پس از مرگ پدر، منصب وی به قاسمی داده شد، اما او نپذیرفت و آن شغل را به برادرش وا گذاشت مردی بود صوفی مشرب و ظریف و بخشنده، که در پایان عمر اموالش را وقف آستانه رضوی کرد از حمله آتار او یکی شاهنامه شاه اسماعیل است که چون نظم آن را به پایان رسانید و مورد توجه شاه قرار نگرفت، این شکوائیه را گفت:

۱۵

بریدم زبان طمع خامه را
که خاصیت این است شهنامه را
ز دوان طمع عین بی‌دولتی‌ست
کمال زبونی و دون همتی‌ست
درین باغ دوران که بی‌برگ نیست
عطای لئیمان کم از مرگ نیست

۲۰

متنوبهای لیلی و مجنون- گوی و چوگان و شاهر-نامه، و کارنامه شاه طهماسب نیز از اوست. ← واله، خلد مرین. ۴۷۷؛ روملو، احسن التواریخ، ۵۹۷؛ سام میرزا، تحفه سامی، ۲۶؛ ابن یوسف، فهرست کتابخانه مجلس شورا، ۴۸۰؛ آتشکده آذر، ۷۶؛ مجمع الخواص، ۱۴۰.

- ز نَافِی زَمینِ نافه‌ای شد پدید
مَلْک را شد آدم از آن قبله‌گاه
بِه او داده بیچون ز روزِ اَلست
نَبودی اگر خاتمِ انبیا
صَفِّ اولیا را زَبَرْدست اوست ۵
دلش پر ز الهامِ وحیِ جلیل
چه باک از نشدپای او عرش‌سای
مسیح از برآمد به چرخ بلند
چه غم گرسند مُدبری منبرش
بِه جایِ رسانید در قُدْر پای ۱۰
سرِ اولیا، شاهِ مردان علی است
نَباشد کسی از خفی و جلی
علی شهرِ علمِ نبی را در است
خدا را نبی و ولی را نبی است
اگر مشکلی گرددت مُنْجلی ۱۵
بُود نَمامهٔ فتح در مشْتِ او
سرِ ذوالفقارش که خون‌بار بود
شد از دستِ او فتحِ بابِ چنین
ز کارِ چنان طرفه از روی دست
نَجف گوهَرِ ذات او را صدف ۲۰
نَجف چون حرمِ کعبهٔ عالم است
کلیدِ درِ تَحَد در مشْتِ او
طِفیلِ قدومش ریاضِ نعیم
بِه فرمانِ حق روز و شب کردگار
- که عطرش به اطرافِ عالم رسید
که تابنده بود از رُخسِ نورِ شاه
بغیر از نَبوت، دگر هرچه هست
که بودی نبی جز شَهِ اولیا
سزاوارِ وحیِ ار کسی هست، اوست
چه غم گر نیامد به او جبرئیل
همین بس که دوشِ نبی کرد جای
علی شد ز کتفِ نبی بهره‌مند
که شد منبر از دوشِ پیغمبرش
که از دستِ قدرتِ سرشتش خدای
وصیِ نبی، شیرِ یزدان علی است
سزای امامتِ بغیر از علی
ز خاکِ درش علم را افسر است
علی با خدا و خدا با علی است
ز یَسادِ علی دان و نَادِ علی
کلیدِ درِ خَیبرِ انگشتِ او
چَه لا از پیِ نَفیِ کَفَّار بود
چه دستی که بر وی هزار آفرین
درِ دینِ گشاد و درِ کفر بست
بُود گوهَرش دُرِ پاکِ نَجف
درِ قَبله‌گاهِ بنی‌آدم است
نگینِ یَدالله در انگشتِ او
بر او منکشفِ حالِ تَحُلد و جَحیم
بُود حکمِ او حکمِ پروردگار

- خضر تشنه فیضِ انعامِ اوست
زلالِ خضر گرچه جانپرو است
چو شیطان بد اندیش او هرکه هست
به پر رفته خاکِ درش جبرئیل
اگر سلسبیل است اگر کوثر است
فروغی که خورشیدِ انور گرفت
چو صبحِ منیر از افق سر زند
چمن را کمال از جمالِ علی است
به دهر آنچه هست از خفی و جلی
دو سلطان که فخرِ بنی آدم اند
حسین و حسن آن دو فرخِ سرشت
دو سروِ سرفرازِ باغِ دل اند
دو مهرند و نورِ مه و آنجُم اند
دو صبحِ سعادت ز روشن دلی
از ایشان بود کارِ دین را نظام
الهی به شاهی که دین پرور است
به حقِّ حسن رهنمایِ زمن [ب ۴۹]
به حقِّ حسین آن اسیرِ بلا
به زین العبادِ گرامی صفات
به پاکِ باقر، امامِ انام
به صدق و صفایی که با صادق است
به موسی کاظم امامِ سلیم
به حقِّ رضا قبله هشتمین
به حقِّ تقی سرورِ اتقیا
- مَیِ زندگی جرعه جامِ اوست
نمِ چشمه ساقی کوثر است
گرفتارِ لعنت ز روزِ الست
زده آب از چشمه سلسبیل
سبیلِ رو آلِ پیغمبر است
ز رخسارِ آلِ پیغمبر گرفت
سر از جیبِ رخسارِ حیدر زند
جمالِ گل از رنگِ آلِ علی است
طفیلِ علی دان و آلِ علی
جهان را سروِ سرورِ عالم اند
دو نخلِ گلستانِ باغِ بهشت
دونورند و چشم [و] چراغِ دل اند
دو چشم اند و در چشمِ جان مردم اند
یکی چون نبی و یکی چون علی
به ایشان بود دین و ملت تمام
که سردارِ دین است و دین را سر است
دلیلِ حقایق به وجهِ حسن
گلِ گلشنِ روضه کربلا
که شد نوح کشتی بحرِ نجات
سمی محمد علیه السلام
که بر نورِ صبحِ صفا سابق است
که بودش تجلی حق چون کلیم
درش قبله آسمان و زمین
طفین رهش طارم کبریا

به حقّ نقی قدوة المتّقین امام بحق، قطبِ دنیا و دین
 به حقّ حسن رهنمای بشر امام زمان عقلِ حادی عشر
 به مهدی و هادی که بر راه اوست اگر چشمِ دشمن و گر چشمِ دوست
 کزین هشت و چار اخترِ برجِ دین مَنازلِ شَناسانِ راهِ یقین
 ۵ بازار آن چنان کار دنیا مرا که حاصل شود کارِ عقبی مرا
 ز اعدای ایشان مرا دور دار مرا از محبّانِ ایشان شمار
 بیا ساقیا کز غم افسرده‌ام بده آبِ خضرَم که دل مرده‌ام
 به یک ساغرِ باده‌ام بنده کن مرا چون مسیح از دمی زنده کن
 مَیِ زندگی ریز در جامِ جم اگر آبِ حیوان نباشد چه غم
 ۱۰ ز بزمِ محبّت رسان ساغرم بیا دمی ساقی کوثرم

مولانا احمد اردبیلی

آن زبده متّقین اخبار^۱ و عمده مقدّسین اخیارِ روزگار، والی ولایتِ اجتهاد
 و دستورالعمل زهاد و عبّاد، درکشورِ تجرید چون قدسیانِ ملاءِ اعلیٰ، و در
 ۱۵ مسندِ تفرید مانند کزوبیانِ عالمِ بالا، فاضلِ محقّق، عالمِ مدقّق، موجِ بحرِ
 دانش و قبلهٔ اربابِ بینش، تحریرِ صافیِ ضمیر، بینهٔ استادِ متکلم و فقیه، اورعِ
 اهلِ زمان و اتقیِ دور و اوان. [۱] جلالِ مرتبهٔ رفیعهِ آن بزرگوارِ دین و سالارِ
 اهلِ یقین نه به مرتبه‌ای است که قابلِ تبیین باشد. جناب مولانا محمّد باقر

۱. اصل: اخیار.

[۱] در بارهٔ محقّق اردبیلی - احمد بن محمد - و آثار و نگارشهایش ← امل الآمل، ۲/۲۳؛
 فندی اصفهانی، ریاض العلماء، ۵۶/۱؛ الاجازة الکبیره، ۲۵؛ لؤلؤة الحبرین، ۱۴۸؛ کنکول بحرانی،
 ۱۲۷/۱؛ منتهی المقال، ۴۰؛ روضات الجنات، ۷۹/۱؛ جامع الرواة، ۶۱/۱؛ بهجة الآمال، ۱۰۷/۲؛ قصص
 العلماء، ۳۴۲؛ مستدرک الوسائل، ۳۹۲/۳؛ الکنی و الالقاب، ۳/۲۰۰؛ فوائد الرضویه، ۲۳؛ هدیة العارفين،
 ۱۴۹/۱؛ ایضاح المکنون، ۶۰۹/۱؛ الذریعه، ۲۱/۱۲، ۳۵-۳۶؛ معجم رجال الحديث، ۲/۲۲۵.

مجلسی در کتاب بحار از سیّد علّام نقل نموده که: «جناب مولانا شرفیاب خدمت باسعادت حضرت صاحب الامر و العصر و الزّمان می گردید.» [۱] بالجمله عالی جناب مولانا ولد ملا محمد اردبیلی است که در نجف اشرف به اماکن مقدسه توطّن فرموده مدّت الحیات در آن مقام ملک خدام بسر برده، زنجیر تمام علایق دنیوی را گسسته و نفس را به زنجیر ﴿وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ﴾^۱ بسته. شرح ارشادش مرشد مجتهدین عظام، و تفسیر آیات احکامش در نهایت اتقان و استحکام. [۲]

گویند که در رقعۀ [ای] که به یکی از سلاطین عصر به جهت شفاعت مظلومی می نویسد، در عنوان آن مرقوم می نماید که «جلالت و رفعت سعادت پناه فلان شاه». در حین نوشتن نادم می شود که «جلالت و رفعت» تعریف ظالم است آن را قلم کشیده، در ذکر «سلطان عصر» به شاه نیز پشیمان شده که «شاه عصر» حضرت صاحب - علیه السلام - است، می نویسد: «سیادت پناه عباس را اعلام آن که...». [۳]

۱۵. ۱. النزعات ۷۹ / ۴۰.

[۱] در مورد چگونگی ترفیاف شدن محقق اردبیلی به خدمت صاحب موع (ع) - مجلسی - بحار الانوار، ۱۷۴/۵۲ - ۱۷۵.

[۲] از محقق اردبیلی جز آنچه مؤلف یاد کرده ست اثر زیادی در دست ست از آن جمعه است: حدیقه الشیعه؛ حاشیه بر الهیات؛ شرح التجرید؛ رساله در حرمت خراج؛ شرح المختصر للضدی؛ رساله در مناسک حج؛ رساله در امامت و غیره. که بیشتری آنها را فصلای عصر، در سال ۱۳۷۵ خورشیدی به مناسبت بزرگداشت محقق اردبیلی منتشر کرده اند.

[۳] این نامه ر مقدس اردبیلی به شاه عباس اول نوشت. متن آن چنین است: «بانی ملک عاریت بداند که اگر بن مرد در اول ظالم بود، اکنون مظلوم می نماید. چنانچه ز تقصیر او بگذری شاید حق سبحانه و تعالی از پاره تقصیرات تو بگذرد. کتب: بنده شاه ولایت، احمد الأردبیلی». جواب شاه عباس اول به مقدس اردبیلی چنین است: «به عرض می رساند عباس. خدمتی که فرموده بودید، به جان منت دانسته تقدیم رسانید که این محب را از دعای خیر فراموش نکنید. کتب: کلب آستان علی - عباس». - زندگانی شاه عباس، ۸۸۶/۳؛ قصص العلماء، ۱۷۵.

مجملاً در ورع و تقوی بغایت القصوی ترقی فرموده، و از جمله تألیفات شریفه او کتاب حقیقه الشیعه است که از آن جناب مشهور است. لیکن جناب غفران مآب میرزا محمد ابراهیم قزوینی - که از جمله مشاهیر علما و مجتهدین زمان بود - به خط خود نوشته: «لَیسَ کتابُ حقیقه الشیعه من مؤلفاته قدس سره علی ما تحقّق عنّی»، [۱] بلکه احمد نام اردبیلی است نه فاضل مذکور. ۵ وفات او در سنه تسع مائه و تسعین و اثنین [رویی داده است].

آقا حسین ولد جمال الدین محمد خونساری

آن [الف ۵۰] مست باده معارف و جرعه کش صهبای عوارف، قدوه ۱۰ افاضل دوران و عمده امثال جهان، والی ولایت معرفت، جامع طریق حکمت و شریعت، دیده سالکین آگاه و آشوه متربین اهل اله، پیشوای ارباب دانش و سرور اصحاب بینش. شرح دروسش دستور العمل مدرّسین و مجتهدین، و حاشیه شفافش شفا بخش طالبین. هر سطری از انشایش اعجاز در فصاحت چون امرء القیس نموده، و هر شطری از ارقام بدیعش سحّبان منشان را ۱۵ حیرت بر حیرت افزوده. کمالات ظاهریش با کمالات باطنی چون قطره و عمان، و درجات اخرویش با مراتب دنیوی چون زمین و آسمان. دقایق حواشی قدیمه سوانح جدیدۀ ذهن نقّادش حقایق رموز اشارات حکیمه تلویحات طبع و قّادش تحصیل علوم را با کمال ریاضت نموده، و مدتهای مدید با نان خشک افطار می فرموده.

۲۰ گویند: روزی در مجلس شاه سلیمان اوصاف حمیده آن معسر و پریشان مذکور می گردیده، بعضی از فضلا که به طور حکمت آشنا بوده اند، سلیقه

[۱] با آن که بعضی از معاصران مانند محمد ابراهیم قزوینی، در نسبت حقیقه به محقق اردبیلی تردید کرده اند و عموماً تردیدشان بر پایه نسخه های مخدوش و دست خورده حقیقه بوده است (مهدی تدّین، مجله معارف، دوره دوم، شماره ۳، ص ۱۱۰) با این همه نسبت آن به احمد اردبیلی هرگز در خور شک و تردید نیست.

انیقۀ مرحوم آقا حسین را ترجیح به آقا جمال داده و برخی دیگر که به طریقهٔ تکلم میل داشته‌اند آقا جمال را ترجیح می‌داده‌اند. بالجمله پادشاه می‌فرماید که «آقا حسین افضل است به جهت آن که تحصیل علوم را به ریاضت نموده و آقا جمال به تنعم ابواب فضیلت به روی خود گشوده». جمیع حصار تحصیل تصدیق قول آن سلطان عظیم‌المقدار فرموده. و از جمله تصانیفات او شرح دروس، ناتمام؛ و حواشی بر شفا است. [۱]

آقا جمال [خوانساری]

آن جمال یوسف دانش و قرۀ العین فضلالی والانژاد، عمدة العلماء المتکلمین و قدوة الفضلاء المجتهدین جمال الله فی الارضین استاد المحققین و الناقدین، برهان المقدمین و المدققین، خلف ارجمند آقا حسین خوانساری که در لطافت گفتار سرآمد اهل روزگار بوده، در فقه ثانی علامه حلّی، و در تکلم فایق اقران، و در کمالات انفسی قاید اهل عرفان. [۲]

۱۵

[۱] آقا حسین خوانساری از مشایخ و اعلام شیعی عصر صفوی متوفای ۱۰۹۸ هـ. ق در اصفهان. او نزد ابوالقاسم فندرسکی علوم عقلی و نزد محمد تقی مجتبی علوم نقلی را آموخت. قرآن را به فارسی روان ترجمه کرد بر بیشترینۀ آثار پیشینیان شرح و حاشیه نوشت. رساله‌های نفسیر سورة الحديد. رسالة فی تواریخ ویات العلماء او حائز اهمیت فروان است. شرح دروس او موسوم به مشارق الشمس است که تا بحث فقاء از باب طهارت رسیده است و حاشیه شفای او هم صرفاً بر الهیات شفاست. - فندی. ریاض العلماء، ۵۹/۲؛ امل الآمل، ۱۰۱/۲؛ فوائد الرضویه، ۱۵۳؛ روضات الجنات، ۲۰۲/۳؛ تذکرۀ نصرآبادی، ۱۵۲، ۵۲۸؛ سلافة العصر، ۴۹۱؛ آتشکده آذر، ۲۱۳.

[۲] جمال الدین محمد بن حسین بن جمال الدین محمد خوانساری متوفای ۱۱۲۵ هـ. ق صاحب آثاری بسیار در معارف شیعه است. از آن جمله است: کلثوم نه، ترجمه و شرح غرر المحکم، ترجمه الفصول المختاره، شرح مفتاح الفلاح و غیره. - امل الآمل، ۱۰۱/۲؛ فوائد الرضویه، ۱۵۳؛ ریاض العلماء، ۱۱۴/۱.

۲۰

مولانا محمد باقر المجلسی طیب الله روحه القدسی

آن قدوة افاضل دوران و عمده مجتهدین زمان، علامه العلماء،
فهامه الفضلاء، محلل عقاید المسائل، منقح غوامض الدلائل، حلال
مشکلات الدقائق، کشف غوامض الحقائق، المجتهد فی الفروع والاصول،
جامع المعقول والمنقول، مفتض أبکار الأفكار من قرائح العقول، الحائز
باشتات اخبار اهل بیت الرسول. وحید دهره، فريد عصره، باقر علوم
آل النبی، المروج بمنهج الوصی مولانا محمد باقر بن مولانا محمد تقی بن المجلسی
الاصفهانى. مساعی جمیلہ او در طریقہ حقہ اثنا عشریہ بر عالمیان عیان،
ومصابیح افکار او در شبستان آثار تابان. بحار در انواع علوم ربانی بحری
است بی پایان، و حیوة القلوبش زندگى بخش جانها، و حق الیقینش فیض ده روانها.
جلاء العیونش روشنی دیدہ احباب، و زاد المعادش زاد روز حساب. مقبش چون
چراغی است روشن. و شرح روضه کافیش صفا بخش صدگلشن. فرائد طریفه اش
ظرایف فواید، و مرآت العقولش [ب ۵۰] آینه اصول دین و عقاید، حلیة المتقینش
زیور جان متقیان و ملاذ الاخیارش ملاذ اهل ایمان. مشکوة الانوارش جرج خواطر،
تحفة الراش زاد مسافر.

جناب مولانا معاصر زمان شاه سلیمان و شاه سلطان حسین صفوی بوده، و مآثر
او در مذهب حق ائمه طاهرین زیاده بر آن است که در صحایف و اوراق
گنجد.

کتاب بحار الانوارش مشتمل بر بیست و پنج مجلد است که جمع جمیع
اخبار ائمه اطهار را فرموده الکتب اربعه و نهج البلاغه. و حل معانی اخبار را به
بیانات وافی و تبیینات کافیه فرموده. الحق چنین کتاب کثیر الفوائدی در
اصول و فروع به این جامعیت در اخبار ائمه اطهار تا به حال تصنیف و تألیف

مولانا محمّد طاهر

- مولانا محمّد طاهر قمی آن طاهر بالاسم والمعنی عَنْ دَتِيسِ السَّمْعَةِ وَ الرِّیَا،
 ۵ محدّث جلیل القدر عظیم الشان، آفقه فقهای دوران، متکلم صافی ضمیمه،
 محقق قدسی تخمیر، خَلَفِ ارجمند محمد حسین شیرازی است چندی در نجف
 اشرف در خدمت فضلا تلمذ فرموده بود، بعد از آن به قم تشریف آورده
 اهالی قم مقدم شریف او را معتنم ساخته در آن خطّه مؤمن خیز به امامت
 جمعه و جماعت و تدریس قیام و اقدام می فرموده. از جمله مؤلفات آن
 ۱۰ بزرگوار کتاب شرح تهذیب الحدیث و کتاب کلمة العارفين فی رد شبهة المخالفين و
 کتاب الاربعین فی فضائل امیر المؤمنین و امامة الائمة الطاهرين و رسالة جمعه و رسالة فواید
 الدینیة فی الرد علی الحکماء و الصّوفیه و کتاب حجة الاسلام و مونس الابرار در ردّ
 صوفیه و غیر آن از کتب و رسایل می باشد. [۲] و در ردّ صوفیه بسیار
 مُصر است چنانچه مجملی از آن در احوال خیر مال فاضل متقی مولان
 ۱۵ محمد تقی المجلسی - طیب الله روحه القدسی - مذکور و مسطور گردید عاقل
 حیرت پیشه و فهیم ادراک اندیشه به مضمون «وَلَا تَنْظُرْ اِلَى مَنْ قَالَ وَانْظُرْ اِلَى

۱. اصل: در اینجا کاتب به قدر سه چهارم یک صفحه را بیاض گذارده است و ظاهراً به
 سفارش مؤلف یا طبق مسوّدۀ مؤلف چنین کرده است. گوی مؤلف بر آن بوده است تا در مجانی
 دیگر بر ترجمۀ احوال و ذکر آثار مرحوم مجلسی بیش از آنچه آورده، بیفزاید.
 ۲۰ | ۱ | در بارۀ محمد باقر مجلسی (۱۰۳۷-۱۱۱۱ ه.ق) زندگی و آثارش ← امل الآمل، ۲۴۸:
 ریاض العلماء، ۳۹/۵-۴۰؛ لؤلؤة البحرين، ۵۵-۶۰؛ فوائد الرضویه، ۴۱۰-۴۱۸؛ منظم ناصری، ۲۲۰/۲:
 دستور شهریاران، ۲۷۳، ۲۷۴؛ زندگی نامه علامۀ مجلسی از دوانی.
 [۲] محمّد طاهر بن محمّد حسین شیرازی نجفی قمی متوفای ۱۰۹۸ ه.ق از جمعه
 دانشمندان بسیار اثر قرن یازدهم محسوب است که در ستهندگی با فلسفه و تصوف در عصرش
 بی مثل و مانند بوده است. در بارۀ احوال و آثارش ← ریاض العلماء، ۱۱۱/۵؛ امل الآمل، ۲۹۰/۲:
 فوائد الرضویه، ۵۴۸؛ ریحانة الادب، ۴۹۰/۴؛ اعیان الشیعه، ۴۱۴/۹.

مَا قَالَ، ۱۱ به اقوال هریک نظر نموده، طریقه حَقّه را اخذ نماید وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ. و نعم ما قیل:

معنی رنگین ز طبع هرکه باشد خوش‌نماست شاخ گل از هر زمینی سرزند شاخ گل است
گویند جهت اشتهار مولانا از آن بوده که به خدمت شاه سلیمان عرض
۵ می‌نماید که مولانا محمّد طاهر قمی منکر صوفیه و اهل الله است. شاه کس
فرستاده، مولانا را به مجلس احضار می‌نماید چون مولانا حاضر می‌شود شاه
را درد دل بهم رسیده، دوستان مولانا محمد طاهر که از جمله مقربان دربار
عظمت مدار بوده‌اند فرصت سخن یافته، عرض می‌نمایند که سبب درد دل
بندگان اقدس مؤاخذه و احضار مولانا محمّد طاهر است. شاه در قلب خود نیت
۱۰ می‌نماید که بعد از بهبودی مولانا را مرخص نماید. فردای آن روز مولانا را
مخلع ساخته، روانه قم می‌فرماید و به این جهت مولانا کمال شهرت نموده،
کوس انکار را مجدداً بلند آوازه‌تر می‌نماید؛ چنانچه چندین کتاب در انکار
طبقه صوفیه ملاحظه شده. چند فردی از قصیده مونس‌الابرار مرقوم می‌گردد:

شعر

۱۵ به خون دیده نوشتیم بر در و دیوار که چشم لطف ز ابنای روزگار مدار
مگیر انس به کس در جهان به غیر خدا بکن اگر بتوانی ز خویش نیز کنار
فریب نرَمیِ ابنای روزگار مخور که هست نرمی ایشان به رنگ نرمی مار
جماعتی پیِ تسخیر ابلهان کوشند کلاه و خرقه و عَزَّز زنند همچو حمار
کنند رقص، چه آواز مطربان شنوند کشند آه ز بهر بتان لاله‌آزار
۲۰ کنند نغمه‌سراییی چو مطربان، اما بهانه کرده خدا، بهر گرمی بسازار
به دل نباشدشان ذره [ای] ز مهر خدا اگر چه لاف محبت زنند لیل و نهار
به سر نباشدشان جز هوای کاکل وزلف بر این گواه بود ذات عالم‌الاسرار
هوای دار انال‌الحق فتاده بر سرشان از آن کنند چو حلاج کفر خود اظهار

- ز روی جهل دم از وحدت وجود زنند
زنند لاف خدای بزرگ سبحانی
جمع پیرو حلاج [و] بایزید و جنید [ب ۵۱]
ز جهل در همه عمر خویش در ره دین (؟)
۵ کنند دعوی تسخیر جانیان به دروغ
زنند^۱ دَشْک و رقصند ای مسلمانان
زنند چرخ و زحمت کنند طاعت، نام
کنند عاشقی اَمُردان [و] می‌گویند:
خدا گواه من است آن‌که عاشقی هرگز
۱۰ رواقی دل که بُود جایگاه بارخدای
اسیر کاکل و زلف بتان مکن خود را
خیال سبزه خط را برون کن از خاطر
ز دیده تا بتوانی بگیر گوهر اشک
دگر به دختر رز دست آرزو نکشی
۱۵ اگرچه در چمن دهر از کشاکش چرخ
ز مهر یک سرور گردن بلندتر گشتم
[به تاج^۲ مهر علی سربلند گردیدم
ز ذوق مهر علی آمده به چرخ، افلاک
محبتش نه همین واجب است بر انسان
۲۰ به مهر او چو عقیق یمین بُود معروف
نماز و روزه و حج کسی قبول نشد
علی است صاحب بدر، آن‌که در میانه جیش
- زنند لاف انساالحق از آن جهت بسیار
همین کم است ز آیین کفرشان زُتار
تمام بی‌خبر از شرع احمد مختار
نمی‌روند به طرز ائمه اطهار
که تا کنند اَلافان انس را افسار
نهدید پنبه به گوش و کنید استغفار
کنند دین خدا را به لعب و بازی خوار
بُود مجاز پل عشق حضرت جبار
نبوده است ز آیین حیدر کزار
در او تو راه مده یار غیر را زنهار
که روزگار شود بر تو تیره چون شب تار
صفای آینه دل مده ازین زنگار
که روز حشر بُود این متاع را بازار
اگر به پای تو افتند شاهدانِ تبار
چو خاک راه شدم پای‌کوب هر خس و خار
ز یمین مهر علی و ائمه اطهار
ز آسمان گذرد گر سرم، عجب مُشمار
به مهر او شده سرگرم، ثابت و سیار
شده محبت او فرض بر جبال و بحار
برند دست بسدش ز گرمی بازار
مگر به مهر علی و ائمه اطهار
چه ماه بدر بُد و دیگران نجوم صغار

۱. اصل: زدند.

۲. اصل: تاراج.

علی است قاتل عمرو آن دلیر کز خونش گرفت مذهب اسلام دست و پا به نگار
کلید فتح نبی بود ذوالفقار علی نبی به تیغ علی کرد فتحها بسیار* [

آقا رضی متولی

۵ آن رضی الخصال حمیده فعال، عمده علماء دوران، و قدوه فضلاء ایران،
محقق مدقق، صاحب درک صائب و الفطرة القدسیه، و قلبه مطرح الأنظار
الملکوئیه. جناب مزبور خلف اقا حسن داد ولد قاضی میرک خالدي متولی مسجد
جامع قزوین بوده، در کمالات قصب السبق از اعلام ربوده. خصوصاً در
ریاضی استاد کامل بوده و کتاب لسان الخواص و رساله قله و رساله شیر و شکر و رساله
مقادیر و رساله تهجد و ضیافه الاخوان و هدیة الخلان و کحل الأبصار و رساله نور و غیر
۱۰ آنها از افادات شریفه او مذکور است. و دیوان شعر فارسی و ترکی او از جمله اشعار
لطیفه است و جناب مزبور معاصر میرزا صائب شاعر و وحید بوده و مکاتبات و
طبع غزلیات فی مابین ایشان مشاهده شده. و در علم حدیث و فقه از جمله
تلامذه مرحوم مغفور مولانا خلیل میرور است اما در حدیث فهمی به طریق
دیگران رفته. تاریخ وفات سنه ست و تسعین بعد الألف [بوده است]. [۱]
۱۵ و دیوان اشعار بلاغت آثار او بسیار معانی بلند دارد و از جمله چند فرد
مرفوم می شود:

منه

- سراپا بس که بودم دوست هنگام جداییها نمی دانم که اورفت از یزیم، یا من ز خود رفتم

*. ابیات بین [] در حاشیه کتابت شده است البته به همان خط متن.

[۱] در باره احوال و آثار رضی الدین محمد بن حسن قزوینی ← ریاض العلماء، ۵/ ۷۶؛ امل
الآمل، ۲/ ۲۶۰؛ هوائد الرضویه، ۴۶۴؛ روضات الجنات، ۷/ ۱۱۸؛ ریحانة الادب، ۲/ ۲۷۱؛ فهرست
رضوی، ۲/ ۷۲؛ فهرست مجلس، ۹/ ۳۲۶؛ ۱۰/ ۸۷۴؛ فهرست دانشگاه، ۱۲/ ۲۸۰۷؛ الذریعه، ۹/ ۳۷۳.
۴۲/ ۱۷؛ ۳۰۴/ ۱۸؛ تذکره نصرآبادی، ۱۷۲؛ هدیة العارفین، ۲/ ۲۹۹.

۵ - اثری به ز سخن نیست پس از اهل سخن
 - چنان از سینه اش مژگانِ دل دوزم خبر دارد
 - در مذاقم عیشها طعمِ ندامت می دهند
 - بیا ساقی اگر می نیست فکرِ مومیایی کن
 - چون تواند در سرم شورِ تو از جولان نشست
 - دل گیرم از آن ناله که مستانه به پا شد
 - گر جیبِ خود ز ننگِ ملامت رفو کنم
 - فیضِ عجبی یافتم از صبح
 و آقارضای ولدِ او نیز صاحبِ طبعِ مستقیم بوده، این فرد از اوست: [الف ۵۲]
 شعر

رُخم شد زرد و آهم آتشین و اشک گلگونی لباسِ سبزِ خط تا کرد در بر چهره رنگش

قاضی میرک

او نیز صاحب طبع بود. چنان که گوید:

شعر

به کسم نماند دیگر سرِ برگِ آشنایی که نیرزد آشنایی به مشقتِ جدایی
 و در عدمِ حساب نیز سرآمدِ روزگار بوده و تیمناً آنچه به حدیثِ منبریّه
 نوشته، مرقوم می شود:

۲۰ عن سفیان عن رجل لم یسمه عن امیر المؤمنین - علیه السلام - انه سئل و هو فی المنبر عن بنتین و ابوین و زوجة، فقال بغیر رواية صار ثمنها تسعاً فتصور المسئلة علی فرض صحة الروایة ان السهم المفروض للبنتين الثلاثان و للابوین السدسان و للزوجة الثمن فالمخرج المشترك لهذه الكسور اربعة و عشرون، و مجموع تلك الكسور منه سبعة و عشرون، فالثلثة التي هی الثمن من المخرج تصیر بالنسبة الیه تسعاً، و بهذه النسبة ینتقص کُل من الثلثین، و السدسین ایضاً، فأجروا مثل ذلك فی سائر الفرایض و حکموا فی البنتين

و الأبوين و الزوج الذي نصيبه الرُّبُع حيث يكون مجموعُ الكسور من المخرج المشترك ثلثين أنَّ نصيبَ الزوج منه ستة، فَيَصِيرُ رُبْعَهُ خُمْساً و هكذا. مع أنَّ فُقَّهائَهُمْ حَكَمُوا بِإِبْطَالِ العول عن محمَّد بن علي الباقر و محمَّد بن الحنفية و غيرهما. و العول، و هو عبارة في اللغة عن الزيادة أو النقصان، فراد السَّهام على مبلغ المال حتَّى ينتقص نصيب الجميع بنسبة واحدة على قياس الوصايا و الديون. [۱]

شیخ حسن بن الشَّیخ زین الدِّین علی بن احمد الشَّهید الثَّانی العاملی الجبعی

عالمی فاضل و عاملی کامل و مجتهدی متبحر و فقیهی متمهّر و محقّقی مدقّق و محدّثی جامع و زاهدی بارع [بود]. در فنون ادبیّه استاد، و در آثار فضلاً اسناد. [۲] انتخاب مجموعه روزگار و زبده مستعدانِ اخبار، معالم الدّین ملاذ مجتهدین، مشکوة القولش جراح رفتار اهل دین، منتقى الجمائش غیر احادیث صحاح و حسان را منتفی ساختہ، و تحریر طاووسِ چون بال و پر طاوسِ پرتو الوان به تحقیقات انداختہ. جواب مسائل مدیائش مدینہ علمی. و حاشیہ مختلفش در رفع اختلافات ممدّ فهمی. و جناب مزبور با سید محمد صاحب مدارک کفرسی رِهان [۳] تریکی درس در نزد

[۱] میرک خالیدی از بزرگان قاضیان قزوین محسوب است و از سخنوران عصر صفوی. - تحفه سامی، ۱۱۴: فرهنگ سخنوران، ۵۸۲.

[۲] حسن بن زین الدین علی مشهور به شهید ثانی (د ۱۰۱۱ ه. ق) صاحب آثاری چون معالم الدین؛ مشکوة القول؛ منتقى الجمائش فی الاحادیث الصحاح و الحسان؛ تحریر طاووسی فی الرجال؛ جواب المديائات الأولى و الثانية و الثالثة - ریاض العلماء، ۱/ ۲۲۵-۲۳۴؛ سلافة العصر، ۳۰۴؛ نقد الرجال، ۹۰؛ امل الآمل، ۱/ ۵۷-۶۲.

[۳] کفرسی رِهان: ضرب المثلی است در مورد مسابقه اسب دوانی. این تعبیر در حدیث موضوعی زیر آمده است: اَنَا و أَبَوِیْکَ کَفَرَسَیْ رِهَانٍ - ابن قیم جوزیه. المنار المنیف، ۱۱۵، و در باره مفهوم آن تعبیر - ابن اثیر. النهاية فی غریب الحديث و الأثر، ۳/ ۴۲۸. و سید محمد صاحب

مولانا احمد اردبیلی و مولانا عبدالله یزدی [۱] و سید علی بن ابی الحسن والد صاحب مدارک [۲] و غیر ایشان بوده، و در حینی که شهید ثانی - علیه الرحمه - به غرفات جنان انتقال، و شربت شهادت چشیدند، جناب شیخ حسن چهارساله بوده و در نهصد و پنجاه و نه متولد گردید. چون شیخ بهاء الدین - قدس الله روحه - وارد کرک نوح گردید، اتفاق [را] ملاقات با شیخ حسن نموده، کمال تودد ۵
فی مابین آن دو عالم ربانی بهم رسید. و در فن خط جناب شیخ حسن نیز ماهر بوده حافظه فوّه در رجال و اخبار و اشعار داشته که آنچه را که به خزینه حافظه سپرده بود از اشعار متقدمین و متأخرین و احادیث و اخبار ائمه طاهرین و اقوال علمای دین، تمامی مضبوط بوده، و شعر را بسیار خوب ۱۰
می فرمود. و آنچه کتابت می فرموده از کتب احادیث، تمام را نظر به حدیثی که شیخ کلینی و غیره روایت نموده اند عن ابی عبدالله - علیه السلام - قال: «أعربوا أحادیثنا فإننا قوم قُصحاء»، [۳] اعراب می فرموده. و سید علی خان [ب ۵۲]
- قدس سره - در سلافة العصر به مدح او پرداخته، می فرماید: شیخ المشایخ

مدارک همان سید محمد بن علی بن ابوالحسن عاملی شریک درس برادر مادرش شیخ حسن پسر ۱۵
شهید ثانی بوده است. افندی در بره او گفته است که نزد پدرش و احمد اردبیلی درس خوانده و آثاری چون مدارک الاحکام فی شرح شرائع الاسلام؛ حاشیه الاستبصار؛ شرح المختصر النافع نوشته است و در ۱۰۰۹ هـ. ق در قریه جبع در گذشته است - ریاض العلماء، ۲۲۷/۵؛ ۱۳۲/۵؛ لؤلؤة البحرين. ۵۱-۵۰؛ فوائد الرضویه. ۵۵۹.

[۱] عبدالله بن شهاب الدین حسین یزدی شهابادی از اعلام عنمی سده ۱۰ هجری، متوفای ۹۸۱ هـ. ق محسوب است از جمله آثار مشهور اوست: شرح فارسی بر تهذیب المنطق قفازانی. برای احوال و آثار او - امل الآمل، ۱۶۰/۲؛ ریاض العلماء، ۱۹۱/۳-۱۹۴؛ احسن التواریخ، ۵۹۱؛ خلد برین. ۲۰
۴۴۳؛ فوائد الرضویه. ۲۴۹.

[۲] در باره احوال و آثار سید علی موسوی عاملی - امل الآمل، ۱۱۷/۱؛ فوائد الرضویه. ۲۶۷؛ ریاض العلماء، ۴۱۶/۳-۴۱۷.

[۳] به همین صورت، و نیز با ضبط «کلامنا» به جای «احادیثنا» در الکافی، کتاب فضی علم. ۵۲/۱ و سفینه البحار، ۱۷۲/۲ و بحار الانوار، ۱۵۱/۲ آمده است.

الحلیّة و رئیس المذاهب والمّلة، الواضح الطريق والسنن والموضح الفروض والسنن، یم العلم الذی ینید و ینفض و جمّ الفضل الذی لا ینضب ولا ینغض، المحقق الذی له یراع. والمدقق الذی راق فضله وراع. المنفّن فی جمیع الفنون. والمفتخر به الآباء والبنون. قام مقام والده فی تمهید قواعد الشرائع. و شرح الصدر بتصنیفه الرائق و تألیفه الرائع و امّا الأدب فهو روضة الأریض و مالک زمام السجع منه و القریض. [۱]

و از جمله اشعار آبدار او چند فرد تیمّن مرقوم می شود:

و لقد عجبْتُ و ما عَجِبْتُ ثُ لِكُلِّ ذی عین قریرة
و أمامه یوم عظیم مّ فیه تنكشف السریرة
هذا ولو ذكر ابن آدم ما یلاقى فی الخفیرة
لیبیک دَمائِمٌ هُولُ ذ لك مدّة العمر القصیرة
فاجهد لنفسك فی الخلا ص فِدْوَةٌ سُبُلٌ عَسیرة

و در سنه یک هزار و یازده در قریه جبع به رحمت الهی پیوست. و جناب شیخ علی بن محمد مکی - که از جمله تلامذه آن جناب و سید محقق است -

مرثیه [ای] در وفات ایشان فرموده، مجملش این است:

أَسْفًا لِفَقْدِ أئِمَّةٍ لِفَوَاتِهِمْ ایدی الفضائل والعلی جذاء
هم غرّة كانت لجبهة دهرنا مَیْمُونَةٌ وَضَاحَةٌ^۱ غراء
ان عدّ ذُو فَضْلٍ و علم زاخر^۲ فهم لعمری القادة العلماء
أَوْعَدَ ذُو كَرَمٍ وَ فَضْلٍ شامخ فهم لعمری السادة الكرماء
جَبْرَانٍ ما نَهَمَا وَ حَقَّكَ ثالث فاعلم بأنّ الثالث العتقاء

۱. اصل: فصاحة.

۲. اصل: زاخر.

بِحِزَانٍ^۱ مَاؤُهُمَا فِرَاتٌ سَائِغٌ عَذْبٌ وَفِيهِ رَقَّةٌ وَصَفَاءُ

میرحسن

- میرحسن بن سید جعفر بن سید فخرالدین حسن بن نجم‌الدین بن الأعرج الحسینی
- ۵ **العاملی الکرکی** [۱] آن نقاوه دودمان سیادت و خلاصه خاندان افادت، مرجع علمای دین و ملجاء فضلائی ملت مستبین، شجره ثمره دانش و ثمره شجره بینش، قدوة المجتهدین، والد ماجد سید سند میر سید حسین جبل‌العاملی است که در مرتبه اجتهاد و فقاہت سرآمد روزگار و عمده اہل حدیث و اخبار است و نام نامی در سند اجازہ مجتہدین مذکور است و سید مزبور پسرخالہ شیخ علی بن عبدالعالی است که به شرف مصاہرت شیخ مزبور نیز مشرف [شده است]. و میر سید حسین دخترزادہ شیخ علی است و شیخ محمد بن علی بن حسن بن العودی‌العاملی‌الجزینی که اعظم تلامذہ شہید ثانی است و کتاب و تاریخی در احوال خیر مال شہید ثانی تألیف فرموده، [۲] ذکر نموده: السید حسن‌المذکور ابن خالہ شیخ علی بن عبدالعالی الکرکی [۳] و هومن أجداد میرزا حبیب‌الله‌العاملی‌السابق، یروی عن الشیخ علی بن عبدالعالی المیسی.
- ۱۵ و در اجازہ شیخ جلیل حسین بن عبدالصمد الحارثی والد شیخ بہاء‌الدین محمد که شہید ثانی مرقوم فرموده، به تعریف سید سند پرداخته می‌فرماید: و آروہا

۱. اصل: ہجران.

- [۱] در بارہ احوال و آثار او ← امل‌الآمل، ۵۷/۱؛ ریاض‌العلماء، ۱/۱۶۵-۱۶۸؛ الاجازہ الکبر، ۴۵۲؛ فوائد‌الرضویہ، ۹۶-۹۷.
- [۲] در بارہ او ← ریاض‌العلماء، ۵/۱۳۱-۱۳۲؛ فوائد‌الرضویہ، ۵۵۸.
- [۳] علی بن حسین کرکی عاصی معروف به محقق ثانی و محقق کرکی و شیخ العلانی. از دانشمندان زاهد و متقی قرن نهم و ۱۰ هم. متوفای ۹۴۰ ه. ق. که به خواہش شاه طہماسب به ایران آمد و به نشر معارف تبعی اہتمام کرد. در بارہ او ← به همین کتاب، پس از این، و نیز: حبیب‌السیر، ۶۰۹/۴؛ بحارالانوار، ۱/۲۱، ۴۱؛ ریاض‌العلماء، ۳/۲۴۱-۲۶۰؛ احسن‌التواریخ، ۳۳۱؛ امل‌الآمل، ۱/۱۲۱؛ ہدیۃ‌العارفین، ۱/۷۴۴؛ نقد‌الرجال، ۲۳۸؛ لؤلؤة البحرین، ۱۵۱-۱۵۹.

عَنْ شَيْخِنَا الْأَجَلِّ الْأَعْلَمِ الْأَكْمَلِ ذِي النَّفْسِ الطَّاهِرَةِ الزَّكِيَّةِ أَفْضَلِ الْمَتَأَخِّرِينَ
فِي قُوَّتِهِ الْعِلْمِيَّةِ وَالْعَمَلِيَّةِ، السَّيِّدِ بَدْرِ الدِّينِ حَسَنِ جَمِيعٍ مَا صَنَّفَهُ وَ أَفْلَاهُ وَ أَلْفَهُ وَ
أَنْشَأَهُ.

و پیوسته در دفع و نقض مذاهب مبتدعه کوشیده، تمام همت و الانهت
۵ خود را مصروف به ترویج دین مبین گردانیده.

و از جمله مصنفات آن بزرگوار به نحوی که شیخ حر در امل الآمل بیان
فرموده: کتاب العدة الجلیة فی الأصول الفقهية است؛ و کتاب المحجة البيضاء والحجة
الغراء؛ جمع فيه بین فروع الشريعة والحديث و تفسیر الآيات الفقهية.

و شیخ شهید ثانی در اجازه شیخ حسن فرموده که: «کتاب عمده تمام
۱۰ نگردیده». و همچنین شهید فرموده: «و عندنا منه کتاب الطهارة، اربعون کُراساً.
و منها مقنع الطالب فيما يتعلق بكلام الأعراب. و هو کتاب حَسَنُ التَّرتیبِ صَحْمٌ [الف
۵۳] فی النحو والتصرف والمعاني و البیان. مات قبل إكمال القسم الثالث
منه. و منها شرح الطیبة الجزرية فی الفرائد العشر. و لیس رواية كتب الأصحاب الآ
عن شیخنا المذكور فادخلناه فی الطريق». انتهى کلامه، اعلى الله مقامه. ۱۱

۱۵ در مدت اقامت سید مزبور در کرک نوح مشغول تحصیل علوم بوده،
فضای دیندار و علمای اجتهادشعر مثل شیخ بهاء الدین شهید ثانی (ره) و غیره
در خدمت او جمیع علوم را تلمذ می فرموده اند. و از آن جمله کتاب
عمدة الجلیة را شیخ در کرک نوح در خدمت او گذرانیده و بعد از آن که سید
سند مزبور در نهصد و سی و سه از دار فنا به عالم بقا رحلت فرمود، شیخ
۲۰ زین الدین مراجعت به جیع فرموده چنانچه ان شاء الله تعالی در احوال خیر مال
او بیان خواهد شد.

میر سید حسین

سید حسین بن سید حسن الحسینی الموسوی الکرکی^۱ العالمی؛ آن دُرّ درج عوارف،
و دُری برجِ معارف، شاهبازِ اوجِ اجتهاد، و مرآتِ حقّ بینِ صُورِ اسرارِ مبدأ و
معاد، سیّدِ قدسِ ضمیر، عالمِ قدّوسِ تخمیر، صاحبِ اساسِ دینِ مبین و
۵ عالیّ مناصِرِ منهجِ حقّ یقین، فلکِ پیما ی معراجِ حقیقت، اوجِ فرسایِ همای
طریقت، مصباحِ مشکاتِ معقول و منقول، مفتاحِ ابوابِ فروع و اصول،
کشفِ آستارِ حقایق؛ حلالِ رموزِ دقائق، تاجِ تارکِ افادتِ اکلیل، فرقِ افاضت
نقابِ زدایِ معضلات، چهره‌گشایِ مشکلات، سلاله‌خاندانِ طیبین، نقاوه
دودمانِ آلِ طه و یس، با خلوتِ گزینانِ عوالمِ لاهوتی در ابدانِ ناسوتی
۱۰ همدم، و در حریمِ انس با محرمانِ قدس محرم. فکرِ ثاقبش در تنقیحِ مسائل
صد ارسطو را به حیرت نشانیده و ذهنِ وقّادش در حلّ مالاینحل هزار
افلاطون در خم حیرت سرگردان گردانیده. چون مفید [۱] عالمی از او مستفید
دائم، و مانندِ غلْمِ الهدی [۲] اعلامِ هدایت از او پا برجا و قائم.

آن فلکِ رتبه‌سید سندی که چو اویی نبود مستندی
عقلِ اوّل بُود به پیرایش عقلِ فَعَالِ و قَتِ بخشایش
۱۵ راجح آید اگر شود موزون نسبتِ علمِ او به افلاطون
گر بسنجی تو با ارسطویش سر، ارسطو همی نهد سویش
چون ازو گشته فیضِ علم پدید مستفید از وی است شیخ مفید
هادی راهِ شبهه و ظلم است علمِ للهْدی به او عِلْم است

۲۰

۱. اصل: کرکی.

[۱] مقصود محمد بن محمد بن نعمان ملقب به شیخ مفید و معروف به ابن المعنّه
(۳۳۶-۴۱۳ ه.ق) است.

[۲] مراد علی بن الحسین بن موسی بن محمد عنوی حسینی موسوی (۳۵۵-۴۳۶ ه.ق)
است.

ملکِ یونان لمعه پیرایش پورِ سیناست طور سینایش

یعنی آن زبدهٔ نتایج خاک سرِ عزّت رسانده بر افلاک

نامور سید بلند مکان میر سید حسین عالیشان

۵ أعظم أكابر مجتهدین عزّاً و أشرف أفاضل العارفين قدراً و أعلاهم منزلةً و شأناً
و أشناهم قدراً و مكاناً، المصطفوی نسباً و المرتضوی حسباً و الحسنی حسناً،
و الحسينی اصلاً، و العابدی زهداً، و الباقری علماً، و الصادقی قولاً،
و الموسوی ثناءً، و الرضوی خصله [ب ۵۳] و حياءً و التقوی تفاءً، و النقی
نقاءً، و العسکری شیماءً، و المهدوی کرماءً سید حسین بن الحسن الحسینی الموسوی
الکری - عامله الله بلطفه الخفی و الجلی - در کتاب عالم آرای میرزا اسکندر
۱۰ منشی [۱] مذکور است که سید جلیل الشأن دخترزاده خاتم المجتهدین شیخ
علی عبدالعالی در زمان شاه جنّت مکان از جبل عامل آمده، مدتی در
دارالارشاد اردبیل به تدریس و شیخ الاسلامی و قطع و فصل مهام شرعی
قیام داشت. بعد از آن به درگاه معلّی آمده، دعوی اجتهاد می نمود و منظور
نظر حضرت شاه جنّت مکان گردیده صاحب نفس و فطرت عالی و طبع
۱۵ کامل و حافظه عظیم بود؛ گاهی متوجه فیصل قضایای شرعیّه اردوی معلّی
شده، جمعی کثیر همه روزه به محکمه علیّه اش رجوع می نمودند. و در
اسانید شرعیّه، کتاب و نایبان محکمه توقیع او را «سید المحققین، وارث
علوم الانبیاء و المرسلین خاتم المجتهدین» مرقوم می ساختند. بغایت
فصیح البیان و ملیح اللسان بود و در خدمت شاه جنّت مکان هر عقده که
۲۰ هیچ یک از ارکان دولت، حتی شاهزادگان عالی منزلت گشاد نمی توانستند
داد، به جناب میر توسّل جسته، ملتزمات او از خدمت آن حضرت به
اجابت مقرون بود و امداد از او به خلق الله، خصوصاً گرفتاران حادثه روزگار،
بسیار می رسید. تصانیف بسیار در فقه و حقیقت مذهب اثنا عشریه و ردّ

مذاهبِ مبتدعه دارد.

و سابقاً نگارش پذیرفت که احوالِ شاه اسماعیل ثانی در این مقام بیان شود:
مجمعی حالات او این است که طایفه قزلباش از اطوارِ اسماعیل میرزای مزبور
و سخنانی که در عقاید شیعه در پرده می‌گفت، او را در تشیع سست یافته،
۵ گمانِ تسنن به او بردند. [۱] سببِ مظنه او آن بود که در طعنِ عایشه دغدغه
کرده به جهتِ رفعِ دغدغه بر سبیلِ تحقیق و استعلام بر علمای اسلام،
خصوصاً خواجه افضلِ تُرکه اصفهانی [۲] عرضه داشت. روزی اسماعیل میرزا به
ایلغار خلیفه - که به منصبِ خلفایی مغرور و سربلند شده بود، اظهار نمود
که: «اگر کسی زوجهٔ ترا در مجمعِ عوام نام بَرَد و دشنام دهد، ترا بد می‌آید یا
نه؟» جواب داده بود: «بلی». پس گفت: «چگونه مردمان حرمِ محترمِ رسول
۱۰ خدا را لعن می‌کنند؟» ایلغار خلیفه گفت: «دشنام دادن حرام است اما لعن
دوری از رحمتِ خدا، و نفرین است هر کس را که نفرین کنند کار او را به خدا
حواله نهند، قصوری ندارد». اسماعیل میرزا پرسید که: «تو مردِ تُرکِ
ساده‌لوحی، این حکایت را چه کس به تو تعلیم داده؟» گفت: «در زمانِ شاه
۱۵ جنّت‌مکان از علما شنیدم». خوش‌مذگویان به عرض رسانیدند که میرسید
حسین مجتهد و خواجه افضل به او خاطر نشان کردند. از این معنی برآشفته، باعثِ
غضبِ او شد. و [ایلغار] خلیفه را چندان زدند که به صورتِ مرگ افتاد، و

[۱] مبحثِ مربوط به گمانِ تسنن بر شاه اسماعیل دوم به عینِ لفظ و عبارت از عالمِ آرای
عباسی. ۱۵۶-۱۶۲ مأخوذ است. و همین مطلب را بر پایه مأخذ مذکور، میرزا عبد الله افندی نیز عیناً
۲۰ ترجمه کرده است. ریاض العلماء، ۷۱/۲. باری تصویری که شاه صفوی ز مسائلِ مطرح بحث
داشته است سرنجام مایه بدگمانی مردم و خصوصاً سرانِ قزلباش در حق او شد. قزلباشان
مجلسی برگزار کردند و به این نتیجه رسیدند که چون شاه از تشیع بازگشته ست، می‌بایست حسن
میرزا به سلطنت رسد. شاه اسماعیل چون از موضوع مطلع شد، به اندیشه افتاد و علمای سنی
مذهب را از خود دور کرد. نیز. زندگانی شاه عباس اول. ۴۹/۱-۵۱

[۲] دربارهٔ خواجه افضلِ تُرکه (د ۹۹۱ ه. ق) - عالمِ آرای عباسی، ۱۱۹/۱، ۱۵۸/۱:
روضة الصفا، ۵۷۷/۸: خلا برین. ۴۳۲: تاریخ نظم و نثر در ایران. ۴۴۸/۱-۴۵۲.

سخنان ناشایست نسبت به علما، خصوصاً میرسید حسین مجتهد و میرسید علی [۱] خطیب استرآبادیان که یقین التَّشیع اند، می‌گفت، و علی‌الرغم ایشان حکم کرد که رسم تبرّا در کوچه‌ها و محلات مسلوب بوده، مِنْ بَعْدِ تَبَرَّائِیان ترک آن امر نمایند. و می‌گفت: «مرا با طبقه تبرّائی که لعن را سرمایه معاش ساخته‌اند [الف ۵۴] صفایی نیست». و از علما جمعی که تهمت زده تسنّن بودند سیما میرزا مخدوم شریفی [۲] و مولانا میرزا جان شیرازی [۳] مورد تربیت و نوازش گشتند، و جمعی از علما که نهایت تعصّب در تشیع داشتند از اردو اخراج کرده، و جمیع کتب علمی میرسید حسین را فرموده که در خانه نهاده، مَهر کردند و او را از منزلی که داشت بیرون کرده، خانه او را نزول داده، و مبلغی نذر صلحای اهل اسلام نموده بود که در مدّت عمر به عشره مبّسّره لعن نکرده باشند، بدهند. میرزا مخدوم تَفَحّص این نوع مردم می‌کرد، بسیاری از اهل طمع تهمت تسنّن بر خود بسته، امّا مقبول نیفتاد. جمعی مستَحِقّان قزوین اسامی خود را به قلم دادند که در مدّت عمر زبان [به] لعن اصحاب، خصوصاً عشره مبّسّره نگشوده‌اند. چون اهل قزوین در اَرْمِنه سابقه شافعی‌مذهب بوده‌اند و احتمال آن نداشت که از آن طبقه جمعی مانده باشند، میرزا مخدوم تصدیق ادعای ایشان کرده، وجوه نذری را که قریب به

[۱] نامبرده از سادات استرآباد بود، در دربار شاه اسماعیل ثانی خطابت می‌کرد و گاهی به شغل محتسب الممالک می‌پرداخت و در امر به معروف و نهی از منکر افراط می‌نمود. اهالی روزگار - خصوصاً اهل فضل - او دست او معذّب بودند ← عالم آرای عباسی. ۱/۱۱۶: خلد برین. ۲۰: ۴۲۰؛ روضة الصفا، ۸/۵۷۶.

[۲] در باره میرزا مخدوم شریفی و راه و رسم مذهبی او ← عالم آرای عباسی، ۱/۱۱۴: خلد برین. ۴۱۵: زندگانی شاه عباس، ۱/۴۵؛ فرهنگ سخنوران. ۲۳.

[۳] میرزاخان از دانشیان سده ۱۰ ه. ق محسوب است (د ۹۹۴ ه. ق) نزد کمال الدین محمود شیرازی تحصیل علوم عقلی کرد. پس از آن که به تسنّن متهم شد به ماوراءالنهر و هندوستان رفت و در هند درگذشت ← عالم آرای عباسی. ۱/۱۱۹: خلد برین. ۴۳۱: روضة الصفا، ۸/۵۵۷؛ مرآة الکتب. ۱/۱۷۰

دویست تومان می شد، به آن جماعت دادند. اما در زمانِ نَوَابِ سکندرْشَانِ مسترد گشت و بجز بدنامیِ تَسَنُّنِ نقدی در کیسهٔ ایشان نماند، و می گفت که «درم و دینار به دستِ یهود و غیره از کَفَّار می افتد و عوام در حالتِ جنایت مَسِّ می نمایند». آخر به این قرار یافت که این بیت را نوشته، اسامیِ مطهرهٔ خدا و پیغمبر و ائمه - علیهم السَّلام - موقوف شود: ۵

ز مشرق تا به مغرب گر امام است علی و آل او ما را تمام است
راقم الحروف از معمّرين اسلافِ خود استماع نموده که شاه اسماعیل را
بیشتر ناخوشی از جنابِ مستطابِ سیدالمحققین و سندالمدققین جدّ اَمّجِدِ
میر سید حسین - قدس الله روحه - آن بوده که شاه به خدمتِ سید عرض
می نماید که دست زدن^۱ بر جلاله خوب نیست. سید استشمام این معنی
می فرماید که غرض شاه آن است که اسامی نامی ائمهٔ اطهار - علیهم السَّلام -
از وجوه دنانیر موقوف شود. لهذا می فرماید که هرگاه غرض شما این است
که اسامی مبارکه ممسوس آیدی کَفَّار و بدان نشود، این فرد مناسب است. به
همین جهت شاه کمرِ عداوتِ سیدِ سَنَد را بسته، این قدر نکشید که مسموم
گردد. ۱۵ چه اسماعیل میرزا به اتفاقِ حسین بیک خلواجی اعلا - که به او کمالِ تعشُّق و
تعلُّق می ورزید - در خانه خوابیده و درها را بسته بودند تا حوالی ظهر در آن
خانه بود، حکیم ابوالفتح تبریزی به عقب درآمده، به رسمِ دعا و نیاز تکلم آغاز
نموده، حسین بیک فریاد کرد که: «ای حکیم مرا قوّتِ حرکت نیست در را از آن
رو بگشا». حکیم در را باز کرده، مشاهده می نماید که اسماعیل میرزا از حرکت
افتاده، اما هنوز رَمَقی دارد. حسین بیک را اسافلِ بدن لمس شده قوّتِ حرکت
ندارد و زبانش لکنتی بهم رسانیده. همگی متحیر و سراسیمه گشته، در همان
دم اسماعیل میرزا به متقاضی اجل و دیعتِ حیات را سپرده، [در] گذشت.
حسین بیک با لکنتِ زبان به صد تشویش بیان نمود که شب وقتِ افطار افیون

خالص خورده، به من هم داد و بعد از طعام خوردن که ارادهٔ سیرِ کُچه‌ها کرد ترکیبِ افیون دار خورد، اما آنچه به من داد، من نخوردم. و در وقت رفتن به در حمامی رسیده، [ب ۵۴] حلوا فروشی نشسته بود، از حلوا و کلیجهٔ او بسیار تناول نموده و چون به منزل آمدم گفت: «صبح نزدیک است، فلونیای دیگر می‌خوریم و می‌خواهیم». چون حصهٔ فلونیای او را - که همیشه من سر آن را مهر می‌کردم - آوردند، علامتِ مهر ضایع شده بود، گفتم: «سرِ حقه به مهر و نشان من نیست». اقبالی به سخن من نکرده، فلونیا را درآورده، خود زیاده از معتاد بکار برد و به مبالغه تمام به من داد، اما من کمتر خوردم و هردو خوابیدیم. چاشتگاه که بیدار شدیم خود را بدین حال دیدم که مشاهده می‌کنید. حکما بعضی احساس سُمی از بدن او می‌کردند، و مردم چنین انتقال زدند که چون نوابِ پریخان خانم [۱] را خفیف و بی اعتبار کرده سم داخلِ فلونیای او نموده. و بعضی گفتند: مرضِ قولنجی داشته، عود نموده. و برخی تَحَمُّم تصور نموده. ظاهراً باطنِ فیضِ موطنِ سیدِ سَنَد به کار او پرداخته.

۱۵ مجملأ سید سَنَدِ جلیل السَّان بعد از شاه اسماعیل ثانی، سلطان محمد خدابنده به احترام و تعظیم سید افزوده، خلوصِ طینت و صنایِ طوَب و علو مرتبهٔ او در دین داری و اجتهاد و نهایتِ صلاح و سداد و قوَبِ نفس و اخلاقی زکیه و

[۱] نامبرده از زمان مدبر و پر قدرت عصرِ صفوی بود. زادهٔ ۹۵۵، مقتول ۹۸۵ ه. ق. وی دختِ شاه طهماسب بود. پس از درگذشت پدر، در میانِ درباریان بر سرِ جانشینی حیدر میرزا و اسماعیل میرزا اختلاف افتاد. در این گیرودار، تا رهایی اسماعیل میرزا از زندان و رسیدن وی به قزوین - ۹۸۴ ه. ق - پریخان خان خانم زمام امور را اداره می‌کرد. بعد از فوت برادر هم تا به دست گرفتن قدرت از سوی سلطان محمد خدابنده در امورِ ممکنی دخالت داشت تا آنکه در ۹۸۵ ه. ق شب‌هنگام توسطِ خلیل حان افشار کشتندش. زنِ مزبور نامزدِ بدیع الزمان میرزا بود و با ادب فارسی آشنا بود و در شعر تخلص او حقیقی بود ← عالم آرای عباسی. ۱۰۷/۱، ۱۶۶؛ فارسنامهٔ ناصری. ۴۱۷/۱-۴۱۸؛ سخنوران آذربایجان، ۲/۲۴؛ دانشمندان آذربایجان، ۷۵؛ احسن التواریخ، ۶۵۳؛ دیوان محتشم. ۱۷۰، ۱۷۷.

فطرتِ عالیہ، [بہ] خصوصِ تصلّب در منهجِ تشیع بر همه ظاهر گردیده، کافّہ ناسِ جبّہ ارادت و اخلاص به مناصبِ عالیّ اساس او هر روزه ساییده، جمیع مسایل شرعیہ را رجوع به فتوای آن بزرگوار نموده. حتّی آن که پا به مرتبہ عالیہ شیخ عبدالعالیّ نہادہ بالاتر ترقّی نمودند. چنانچہ در جلدِ اوّل تاریخِ عباسی میرزا اسکندر منشی در متوقّیاتِ سنہ احدى و ألف بیان فرمودہ، «خلاصہ متوقّیاتِ واقعہ طاعون و وبای قزوین [۱] خاتم‌المجتہدین امیر سید حسین الحسینی الکرمی العاملی بود کہ شممہ‌ای از احوالِ آن جناب در صحیفہ اوّل در ذکرِ سادات و علمای زمانِ شاهِ جنّت مکان رقم تحریر پذیرفته، والحقّ مشارّالیه سیدِ عالیشان و بزرگِ متعالی مکان دخترزادہ مجتہدِ مغفور شیخ علی عبدالعالیّ بودہ و در میانہ علمای عرب و عجم بہ طلاقتِ لسان و فصاحتِ بیان معروف و در ولایتِ عجم کوسِ اجتہادِ او بلند آوازہ گشتہ در اصول و فروعِ مذهبِ حقّ امامیہ رسایلِ غرّا پرداختہ، و در زمانِ شاهِ جنّت مکان کہ اردوی ہمایون منبعِ علمای عرب و عجم بود و جنابِ شیخ المحقّقین شیخ عبدالعالیّ خلّف صدقِ مجتہدِ مغفور شیخ علی - علیہ الرحمہ - مرتبہ بلند اجتہاد یافتہ، جمیع علما اذعانِ اجتہادِ او کردہ بودند، میرسید حسین پای از مرتبہ او بالاتر نہادہ بہ مرتبہ سید المحقّقین و سنّد المدقّقین، وارثِ علوم الانبیاء والمرسلین، خاتم‌المجتہدین لقب یافتہ، درصکوک و سجالاتِ کہ بہ توقیع او مزین می شد، این عبارت تسطیر می یافت، وتا حین وفات او را «خاتم‌المجتہدین» می خواندند. نعیش او را بندگانِ حضرتِ اعلیٰ بہ عتباتِ عالیاتِ سدرہ مرتبات فرستادہ، در آن اماکنِ مشرفہ مدفون گردید، رحمۃ اللہ علیہ». انتہی.

و نقّشِ مُہر این آیہ شریفہ است کہ سجالاتِ شرعیہ بہ آن مزین

[۱] سانحہ وبای عم قزوین در ۱۰۰۱ هـ. ق اتفاق افتاد، بسیاری از مردمِ شہر را ترک گفتند و عده‌ای ہم بہ مرضِ مزبور ہلاک شدند - عالم آرای عباسی، ۲/ ۳۴۲.

[الف ۵۵] می‌گردیده: «قَالَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ»
و شیخ ابراهیم فخرالدین البازوری [۱] قصیده‌ای در شأنِ سید و الامکان
فرموده، چند فردی مرقوم می‌شود:

فی تعریفه

- ۵ لله آيَةُ شَمْسٍ لِّلْعَالَمِينَ طَلَعَتْ مِنْ أَفْقٍ سَعْدٍ بِهَا لِلْخَائِرِينَ هُدًى
وَأَيُّ بَدْرٍ كَمَالٍ فِي الْوَرَى طَلَعَتْ أَنْوَارُهُ فَاتَّجَلَتْ سَحَابُ الْعَمَى أَبْدَا
قَدْ أَصْبَحَتْ كَعْبَةُ الْغَائِبِينَ^۲ حَضَرْتَهُ تَطُوفُ مِنْ حَوْلِهَا آمَالُ مَنْ وَفَدَا
لَا زَلَّتْ أَنْسَانَ عَيْنُ الدَّهْرِ مَا رَشَقَتْ شَمْسُ الصُّحَى مِنْ تُغُورِ الزَّهْرِ رَيْقُ نَدَى
وَأَوَّلِينَ خَلَفَ ارْجَمَنْدٍ وَنَخَسْتِينَ فَرَزَنْدٍ سَعَادَتَمَنْدٍ سَيِّدِ جَلِيلِ الْقَدْرِ،
۱۰ سَيِّدِ عَلَى است [۲] که یگانه گوهر دریای معرفت و دانش و چراغ محفلِ
حکمت و بینش است. مسمی به اسم جدِّ خود شیخ علی‌گردیده و شیخ حسن
بن شهید ثانی سندِ اجازت از آن جناب روایت می‌نماید. و از جمله تألیفات و
تصنیفات شریفه او - که در نزد اقلِّ العباد موجود است - رسالهٔ رفع البدعة فی
حلِّ المتعه [است که] [الحقّ در این مسأله چنین رساله [ای] تألیف نگردیده. [۳]

۱۵

۱. النساء ۴/۶۵.

۲. اصل: الحافین؛ متن بر اساس ریاض العلماء ۷/۱؛ امل الآمل ۲۶/۱.

[۱] ابراهیم بن فخرالدین عاملی بازوری از اهالی بازوریه، شاعر و ادیب سده ۱۱ هـ. ق. از
شاگردان شیخ بهائی بوده است و در مشهد طوس درگذشته. دیوان شعرش به عربی و رحلة المسافر و
غنیة عن المسامر در روزگارِ میرزا عبدالله افندی مشهور بوده است - ریاض العلماء، ۱/۶؛ امل الآمل،
۲۵/۱؛ طوائف المقال، ۱/۷۶؛ مطلع الشمس، ۲/۶۹۵؛ نجوم السماء، ۶۹؛ الروضة النضر، ۳-۴؛ اعیان
الشیعة، ۱۰۶/۲ - ۱۰۸.

۲۰

[۲] میرسید حسین مجتهد را سه فرزند پسر بوده است. صاحب ریاض می‌نویسد: وکان له
ثلاثة أولاد، أولهم أميرزا حبيب الله، والثاني السيد احمد، والثالث السيد محمد. - ریاض العلماء،
۶۳/۲.

[۳] اثر مزبور از تألیفات مشهور میرسید حسین کرکی است که برای کمال الدین شیخ
اویس تألیف شده و عموماً آن را ستوده‌اند. عبدالله افندی نسخه‌ای از آن را داشته است - ریاض

اول در الزام مخالفین به دلایل عقلی کوشیده و بعد از آن از آیات ربّانی و کلمات قرآنی استدلالات واضح فرموده، و از اخبار اهل سنت و جماعت آنچه موثق و معتمد علیه است بیان کرده، بعد از ثبوت امر از طریق عامّه به احادیث خاصّه پرداخته، که مجملی از آن نگارش می پذیرد:

۵ اما دلیل عقلی: انّها منفعة خالیه من امارات المفسد والضّرر عاجلاً و آجلاً و کلّ منفعة کذلک فهي مباحة، اما الصغری فلان المفسد کلّها مننفة بحکم الأصل، واما الکبری فلو جوب القطع بحس مثل ذالک ضرورة عدم تطرق استحقاق الذم الی فاعله بعد کونها اجماعیة.

اما دلیل نقلی، از آیات، قول حق تعالی است که می فرماید: «أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَ

لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ^۱». چه حقیقت استمتاع شرعیّه نکاح منقطع است بالاتفاق، خصوصاً هرگاه اضافه شود به سوی نسا؛ بلکه حقیقت لغویه نیز

چنین است چنانچه در صحاح اللغة گوید: اسْتَمْتَعَ بِمَعْنَى تَمَتَّعَ، وَالْإِسْمُ: الْمُتَمَتُّعُ. وَ فِي عُمْدَةِ السَّرِيِّ تَمَتَّعْتُ وَاسْتَمْتَعْتُ بِهِ بِمَعْنَى الْإِسْمِ الْمُتَمَتُّعُ، وَ مِنْهُ

۱۵ مُتَمَتُّةُ النِّكَاحِ. [۱] و در قاموس اللغة گوید: الْمُتَمَتُّعُ بِالضَّمِّ وَالْكَسْرِ، اسْمٌ لِلتَّمَتُّعِ وَ أَنْ تَتَزَوَّجَ امْرَأَةً تَتَمَتَّعُ بِهَا أَيَّاماً ثُمَّ تُحَلِّي سَبِيلَهَا [۲] و معاضد آنهاست استعمال، و

لفظ حمل نمی شود در شرع مگر بر حقیقت شرعیّه. و در اینجا احصان فرج نیست بلکه چیزی است که حاصل می شود با اوتعّفت. و مؤید این است

آنچه در اخبار وارد شده که ابوحنیفه سئوال کرد از حضرت صادق - علیه السلام - از متعه؛ حضرت فرمود: «کدام متعه را می خواهی؟» ابوحنیفه عرض نمود که

۲۰

العلماء، ۶۵/۲-۶۶؛ الذریعة، ۲۴۲/۱۱.

۱. النساء ۴/۲۴.

[۱] ← الصحاح. ۱۲۸۲/۳.

[۲] قاموس فیروزآبادی. ماده مربوط.

«متعه نسا را». حضرت فرمود: سبحان الله! آیا نخوانده‌ای: «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً»^۱؟ پس ابوحنیفه عرض کرد که: «گویا من اینها را هرگز نخوانده بودم». و اعتراف نمود.

و مؤید دیگر آن که در قرائت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و حضرت سیدالشاجدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق - صلوات الله علیهم - ۵ [ب ۵۵] و ابن عباس و ابن مسعود و اُتبی بن کعب و ابن جُبیر و عطا و مجاهد و جماعت کثیره، «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى» [است] و آن نص است در این باب، همچنان که روایت کرده است او را. ثعلبی از جُبیر ابی ثابت که گفت: «عطا کرد مرا ابن عباس مصحفی که قرائت اُتبی بود. چون خواندم، دیدم که «اجل مسمی» دارد.» و ثعلبی به اسناد خود از ابی نضره روایت کرده که گفت: سؤال کردم از ابن عباس از متعه، فرمود: «نخوانده [ای] در قرآن: «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى». من گفتم که: «نخوانده‌ام». فرمود: «وَاللَّهِ هَكَذَا أُنْزِلَهُ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ» [۱]

و از ابن عباس منقول است که چون در ایام حکومت عبدالله بن زبیر وارد مکه ۱۵ معظمه گردید، عبدالله بن زبیر در بالای منبر خطبه ادا می‌کرد. [۲] ناگاه نظر آن بی‌بصیرت به عبدالله بن عباس - رضی الله عنه - افتاده، چون عبدالله بن عباس را بی‌چشم دید در مقام طعن خطاب به مردم نموده، گفت که: «کوری وارد شما شده که دل او را خدا کور کرده، سب می‌کند عایشه اُمّ المؤمنین را، و لعن میکند حواری رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - را، و حلال می‌داند متعه را، و حال آن که زنا محض است». چون عبدالله بن عباس این را شنید، غلام

۱. النساء ۴ / ۶۵.

[۱] در باره این آیه و مباحث مربوط به آن در میان فریقین - تفسیر ابوالفوح، ۳/ ۳۵۸؛ مجمع‌البیان، ۱۰۱/۵ - ۱۰۲.

[۲] در باره حکومت او و خطبه مورد بحث - تهذیب التهذیب، ۵/ ۱۹۱؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، حوادث سنه اربع و ستین، ۳۵؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ۲۳۷.

خود عِزِّهِ را طلبید و گفت: «مرا نزد این مرد ببر». چون به نزدیک عبدالله بن زبیر رسید، گفت:

إِنَّا إِذَا مَا فِئْتَهُ نَلْقَاهَا نَزْدُ أُولِيهَا عَلَى آخِرِهَا
قَدْ أَنْصَفَ الْقَارَةَ مَنْ رَامَاهَا

۵ اَمَا قَوْلِ تو، که ما سَبَّ عایشه می نماییم، عایشه از ماست نه از تو و آبای تو. و اَمَا قَوْلِ تو [در باره سَبِّ] حواری رسول - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - [معلوم است] که زبیر نصرت رسول - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - نکرد، بعد از وفات او که با زوجه او به جنگ رفت. [۱] و اَمَا قَوْلِ تو که حلال می دانیم متعه را، و او زنای محض است؛ پس قَسَم به خدا که رسول خدا - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - در عهد خود عمل به متعه نموده، و بعد از او رسولی نیامده که حلال خدا را حرام نماید.

و دلیل بر این، قول ابن صهاک^۱ - یعنی عمر بن خطاب - است که گفت: مُتَعَتَانِ کَانَتَا عَلَی عَهْدِ رَسُولِ اللّٰهِ - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - وَ أَنَا أَمْنَعُ مِنْهُمَا وَأَعَاقِبُ عَلَیْهِمَا. [۲] پس ما شهادت عمر را قبول داریم و تحریم او را قبول نداریم. و این که تواز متعه بهم رسیده [ای یا نه، اگر] خواسته باشی، برو از مادر خود پرس. ۱۵ چون عبدالله بن زبیر به خانه آمد از مادر خود تحقیق نمود، چنان بود که عبدالله بن عباس فرموده بود.

و در صحیح ترمذی روایت کرده که از ابن عمر سؤال کردند از متعه نسا، گفت:

۱. اصل: ابن ضحاک.

[۱] اشاره دارد به جنگِ جمل. برای اطلاع بیشتر ← نقض، ۳۷۶-۳۷۸؛ برد جمل، ۷۵-۷۶.
[۲] اصل سخن خلیفه دوم - عمر - متضمنِ نهی از متعه نسا و متعه حج است ← مسند جنبل، ۴۰۶/۶. از جابر روایت شده است: «متعتان کانتا علی عهد النبی (ص) فنهانا عَنْهُمَا عُمَرُ فَأَنْتَهَيَا».
← مسند احمد، ۳/۳۲۵، ۱/۵۲.

حلال است. [۱] و سائل از اهلِ شام بود، گفت: یا ابنِ عمر! پدرت نهی کرده است. ابنِ عمر گفت: پدرم نهی کرد ولیکن رسولِ خدا فرموده، ما ترک نمی‌کنیم سنّتِ پیغمبر را - صلی الله علیه و آله وسلم - که تابع شویم گفتارِ پدر خود را. آیه قوله تعالی: «وَلَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ»^۱.
 ۵ و قوله تعالی: «فَإِنْ كُنْتُمْ بِأَدْنَىٰ أَهْلِيهِنَّ وَآتَوْهُنَّ أَجُورَهُنَّ»^۲. چه اطلاقِ اجرت در متعه است نه در نکاح دائم.

و دیگر ابنِ مسعود از این آیه صحبت نمود: «لَا تُخْرَجُوا طَبِيبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ»^۳. و همچنین قولِ حق تعالی: «فَإِنْ كُنْتُمْ بِأَدْنَىٰ أَهْلِيهِنَّ وَآتَوْهُنَّ أَجُورَهُنَّ»^۴. [الف ۵۶] و همچنین: «وَأَحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ»^۵. و همچنین:
 ۱۰ «وَالَّذِينَ هُمْ لِأُزْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مُلْكُمِینَ فَمَنْ أَتَبَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ»^۶. ابوحنیفه از ابو جعفر مؤمن طاق پرسید از این آیه؛ گفت که روایتی نیز به نسخِ آیه متعه وارد شده. ابو جعفر گفت: سوره سَآل سَآلٌ مَکِی^۷ است و آیه متعه مدنی است و روایتِ تو شاذّ است و ردّ وی ابوحنیفه گفت: آیه میراث ناطق است به نسخِ متعه؛ چه هرگاه متعه زوجه می‌بود هرآینه ارث می‌برد و طلاق واقع می‌شد. ابو جعفر گفت که ثابت شده نکاح بغیر میراث. ابوحنیفه گفت: در کجا؟ گفت: هرگاه مسلمانی زنی از اهلِ کتاب را تزویج نماید و مرد بمیرد زن ارث می‌برد یا نه؟ ابوحنیفه

۱. الممتحنه ۶۰ / ۱۰.

۲. النساء ۴ / ۲۵.

۳. المائدة ۵ / ۸۷.

۴. النساء ۴ / ۳.

۵. النساء ۴ / ۲۴.

۶. المؤمنون ۲۳ / ۵-۷.

۷. مقصود سوره المعارج ۷۰ است از سُور مَکِی قرآن. دارای ۴۴ آیه.

[۱] ← الجامع الصحیح للترمذی، ۳ / ۱۸۵.

گفت: نه. و دلیل بر این است این که آمه در وقتی که زوجه باشد ارث نمی برد و قاتله شوهر ارث نمی برد و غیر از آن صور دیگر بسیار است.

اما اخبار اهل سنت: مسلم در صحیح خود روایت کرده به اسناد خود از ابن جریج که گفت: عطار روایت کرد که در وقتی که جابر بن عبدالله مُعَمَّر بود، آمدم ما به منزل او؛ سئوال کردند قوم از او از چندین چیز. یکی از آنها متعه بود، فَقَالَ: «نَعَمْ اسْتَمْتَعْنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ -» و ابی بکر و عمر. [۱]

و ترمذی در صحیح خود از عبدالله بن عمر نقل کرده که از او پرسیدند از متعه نساء، قَالَ: «هِيَ حَلَالٌ». [۲]

و ترمذی در صحیح خود و در صحیح بخاری از عمرو بن دینار به اسناد خود از جابر بن عبدالله روایت کرده که: «خَرَجَ عَلَيْنَا مُنَادِي رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - قَدْ أَذِنَ لَكُمْ فَتَمَتَّعُوا». [۳] یعنی نِكَاحِ الْمُتَعَةِ.

و احمد بن حنبل در مسند خود از عمران بن حصین روایت کرده که: «أُنْزِلَتْ مُتَعَةُ النِّسَاءِ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَعَمِلْنَاهَا وَفَعَلْنَاهَا مَعَ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - وَلَمْ يَنْزِلِ الْقُرْآنُ بِحُرْمَتِهَا وَلَمْ يَمْنَعْ عَنْهَا حَتَّى مَاتَ». [۴] و به این عبارت در

[۱] در صحیح مسلم (۱۸۳/۵) لفظ عربی روایت مزبور چنین است: «حَدَّثَنَا الْحَسَنُ الْحُلَوَانِيُّ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ قَالَ عَطَاءٌ قَدِمَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ مُعْتَمِرًا فَجَنَّاهُ فِي مَنْزِلِهِ فَسَأَلَهُ الْقَوْمُ عَنْ أَشْيَاءَ ثُمَّ ذَكَرُوا الْمُتَعَةَ فَقَالَ نَعَمْ اسْتَمْتَعْنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - وَ أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرُ. نیز - مسند احمد حبل. ۳۸۰/۳

[۲] ترمذی. سنن. ۱۸۵/۳. ۲۰.

[۳] یکی از صور روایت مزبور چنین است: ... «حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ قَالَ سَمِعْتُ الْحَسَنَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَحْدُثُ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ قَالَا خَرَجَ عَلَيْنَا مُنَادِي رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَدْ أَذِنَ لَكُمْ أَنْ تَسْتَمْتَعُوا بِمُتَعَةِ النِّسَاءِ» - صحیح مسلم بشرح الثووی، ۱۸۲/۹؛ مسند احمد حبل، ۴۷/۴؛ صحیح بخاری، ۱۶/۷.

[۴] در صحیح مسلم. ۹۰۰/۲ و در مسند احمد ۴۳۶/۴ با اختلاف در برخی الفاظ آمده است.

جمع بین الصحیحین وارد شده. و بعد از آن اخبار بسیار نیز از آن جماعت نقل کرده، پس از آن به ذکر اخبار ائمه اطهار پرداخته، مذهب جناب شیخ اجل شهید ثانی [را] در شرح لمعه می فرماید.

و او به منصب جلیل تولیت مزار و نقابت و شیخ الاسلامی دارالارشاد ۵ اردبیل و قزوین منتخر [بود] و رقم مطاع آن در نزد راقم الحروف بوده که القاب بسیاری در آن مرقوم گردیده بود. و بعد از آن که سید مشارالیه به جنت المأوی شتافت، میرزا کمال الدین حسین [۱] خلف ارجمند به شغل شیخ الاسلامی قزوین که دارالسلطنه سلاطین جنت مکین، خصوصاً سلطان خلد آشیان شاه طهماسب - علیه الرحمه - بوده و دارالارشاد اردبیل به ولد دیگر ۱۰ مشارالیه انتقال یافته که حال میرسید محمّد نام از آن ذریّه باقی است و متوجه شیخ الاسلامی است.

و میرزا کمال الدین حسین که به رحمت ایزدی شتافته، میرزا بهاء الدین محمّد [۲] متوجه امر شیخ الاسلامی قزوین [شد] و بعد از او میرزا محمد شفیع [۳] و بعد از میرزا محمد شفیع، میرزا بهاء الدین محمد والد راقم الحروف. [۴]

و ولد اوسط میرسید حسین، میرزا حبیب الله صدر [۵] است [ب ۵۶] که احوال او بیان می شود. و خلف ارجمند میرزا حبیب الله صدر، میرزا مهدی اعتماد الدوله [۶] است که به سریر وزارت اعظم نشست.

[۱] در باره احوال کمال الدین حسین بن عبدالعزیز بن العالم - فوائد الرضویه، ۵۴۱؛ اعیان الشیعه، ۴۷۳/۵، ۳۶۴/۹، میؤدّر. ۳۶۵/۱.

[۲] - فوائد الرضویه. ۵۴۱؛ میؤدّر. ۶۱۲/۱؛ اعیان الشیعه، همانجا.

[۳] در باره او - فوائد الرضویه، همانجا؛ اعیان الشیعه، همانجا.

[۴] در باره او - اعیان الشیعه، همانجا؛ میؤدّر. ۳۶۵/۱.

[۵] در باره او - ریاض العلماء، ۶۳/۲، ۷۰؛ امل الآمل. ۵۶/۱؛ فوائد الرضویه، ۹۳.

[۶] در باره احوال او - امل الآمل، ۱۸۳/۱؛ ریاض العلماء، ۶۴/۲، ۷۰.

و بعد از او میرزا علیرضا شیخ الاسلام اصفهان است [۱] که در ایام دولت شاه سلیمان در سنه یک هزار و نود و یک به امور شرعیات دارالسلطنه اصفهان قیام می نمود.

و بعد از او میرزا معصوم [۲] ولد میرزا مهدی اعتمادالدوله به ۵ شیخ الاسلامی اصفهان قیام فرموده چون طلیعه انوار افادات مهبط فیوض قدسی مولانا محمّدباقر مجلسی تافت، امر مزبور از این سلسله مقطوع گردید. و احوال اولاد میرزا حبیب الله که حال در دارالسلطنه اصفهان اند در کمال عسرت می گذرد.

و فرزند دیگر میرسید حسین، میرزا احمد [۳] بوده که معاصر شیخ بهاء الدین محمد ۱۰ عاملی - قدس الله روحه - بوده، و شیخ از او اجازه حدیث دارد. و از میرزا محمد [۴] ولد دیگر سید حسین بعضی ارباب کمال بهم رسیده اند مثل میرزا ابراهیم [۵] شیخ الاسلام بلده طیبه تهران. و الحال از آن سلسله عالی جناب قدسی القاب میرسید علی متولی امام زاده لازم التکریم شاه عبدالعظیم باقی است اَبْقَاهُمُ اللهُ تعالی.

۱۵ و اراده آن است که احوال هریک را به عنایت الله الملک العزیز در ضمن اسامی سامی ایشان مرقوم سازد و نقال احادیث و اخبار قدوه عبید و احرار، شیخ محمد بن الحسن بن علی الحرّ العاملی در کتاب اَمَلُ الْآمَلِ فی احوال علماء

[۱] در باره احوال او ← ریاض العلماء، همانجا؛ امل الآمل، ۱/ ۱۲۰.

[۲] در باره او ← ریاض العلماء، همانجا؛ امل الآمل، ۱/ ۱۸۰.

[۳] میرزا احمد عاملی از دانشمندان معاصر شیخ بهائی است و نزد او درس خوانده است ← فوائد الرضویه، ۱۵؛ ریاض العلماء، ۲/ ۳۴.

[۴] میرزا محمد عاملی نیز از دانشمندان عصر صفوی بوده و در اصفهان سکونت داشته است ← ریاض العلماء، ۲/ ۶۳، ۵/ ۸۷.

[۵] میرزا ابراهیم عاملی کرکی نیز از دانشمندان عصر صفوی بوده و در تهران سکونت داشته است ← ریاض العلماء، ۲/ ۶۳، ۶۴؛ امل الآمل، ۱/ ۳۰.

جَبَلِ الْعَامِلِ احوالِ خجسته مآلِ سیدِ سندِ میر سید حسین جبل‌العاملی را چنین نگاشته: «حسین بن الحسن الموسوی العاملی الکرکی والد میرزا حبیب‌الله السابق ذکره، کان فاضلاً جلیل‌القدر، له کتاب، سکن اصفهان حتّی مات». [۱]

میر فخرالدین سماکی

۵

از ساداتِ عظام موضعِ سماک، دارالمؤمنین استرآباد، و از افاضلِ علما و دانشمندانِ زمانِ شاه‌طهماسب است و از تلامذه امیرغیاث‌الدین منصور شیرازی. اسم شریفش میرفخرالدین محقّدین سید حسین است همه روزه جمعی کثیر از طلبه علوم معقول و منقول به مدرسه آن جناب حاضرگشته، استفاده علوم می‌نموده‌اند، و از افاداتِ علیّه‌اش مستفید و بهره‌مند می‌گشته‌اند. حاشیه بر الهیات تجرید نوشته و سخنانش موّثق به طلبه علوم است و در عنوانِ حاشیه به تعریفِ شاه‌طهماسب بن شاه اسماعیل پرداخته. [۲]

مولانا محمد امین

مولانا محقّدامین استرآبادی^۱ [۳] آن زیده اربابِ یقین و شرفیابِ مقامِ «انّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ آمِنٍ»^۲، از جمله فضلاّی مشهور، و در تکلم و فقه و حدیث سرآمدِ زمان، و اوصافِ او در السنه وافواه مذکور، و تألیفاتِ شریفه و تعلیقاتِ انیقّه او در میانِ علما متقول است مثل فواید مدّتیّه؛ و شرح اصول کافی؛ و

۱. اصل: مولانا محمد امیر استرآبادی.

۲. الدخان ۴۴ / ۵۱.

[۱] ← امل الآمل، ۶۹/۱؛ ریاض العلماء، ۶۹/۲.

[۲] مؤلّف مطالب مذکور را در باره فخرالدین سماکی (د ۹۸۴ هـ. ق) عیناً از تاریخ عالم آرای عباسی ۱۱۲/۱ نقل کرده است. نیز ← خلد برین، ۴۱۴-۴۱۵؛ احسن التواریخ، ۶۳۸؛ تاریخ نظم و نثر، ۳۷۴-۳۷۵/۱.

[۳] در باره او ← ریاض العلماء، ۳۷-۳۵/۵؛ خلد برین، ۴۲۰؛ فوائدالرضویه، ۳۹۸؛ هدیه العارفين، ۲۷۴/۲.

شرح تهذیب حدیث؛ و کتاب ردّ به ملاّ جلال و میرصدرالدین [۱] در حواشی تجرید؛ و فواید حقائق العلوم العربیة؛ و دانش نامه شاهی؛ و شرح استبصار؛ و جواب مسائل شیخ حسین ظهیری [۲] و رساله در نجاست و طهارتِ خمر. مجملاً مجاور بیت الله الحرام گردیده، تمام عمر خود را در آنجا بسر برده، در سنه یک هزار و سی و شش به جوار رحمت الله پیوست. ۵

میر رحمت الله

میر رحمت الله نجفی [۳] از سادات نجف اشرف و [از] فضلالی عصر شاه اسماعیل بوده و در درگاه معلّماً منصب پیشنمازی داشت [الف ۵۷] مورد شفقت شاهانه بود و بغایت متقی و پرهیزگار. و شعر عربی را بسیار خوب می گفته و در علم فقه و تفسیر و حدیث مرتبه عالی داشت. شاگرد بی واسطه مجتهد مغفور شیخ زین الدین - علیه الرحمه - بوده [۴] و اکثر اوقات شریفش صرف درس و بحث می شد، و از افاده خالی نبود.

۱۵

[۱] امیر صدرالدین محمد بن امیر غیاث الدین منصور شیرازی (۸۲۸-۹۰۳ ه. ق) از دانشمندان مشهور سده های ۹ و ۱۰ ق محسوب است - احسن التواریخ، ۳۳؛ فارسنامه ناصری، ۳۵۹/۱؛ روضة الصفا، ۵۷۵/۸؛ خلد برین، ۳۰۵-۳۰۶؛ مجالس المؤمنین، ۲/۲۲۹-۲۳۰؛ فوائد الرضویه، ۲۱۳.

[۲] حسین بن حسن بن یونس بن یوسف ظهیری عاملی عینائی مراد است که رساله مسائل در فقه شهرت عام داشته. وی در همین رساله نسبت به محمد امین استرآبادی حسن عقیده اش را نشان داده و او را ستوده است - ریاض العلماء، ۴۹/۲؛ وسائل الشیعه، ۵۰/۲۰؛ امل الآمل، ۷۰/۱؛ فوائد الرضویه، ۱۳۴.

[۳] مؤلف مطالب ترجمه مذکور را عیناً از عالم آرای عباسی، ۱/۱۱۲-۱۱۳ گرفته است. نیز - ریاض العلماء، ۳۱۰/۲؛ خلد برین، ۴۱۵. رحمت الله در شعر «فتان» تخلص می کرده است - روضة الصفا، ۵۷۴/۸.

[۴] مقصود شهید ثانی (۹۱۱ - ۹۶۵ ه. ق) است.

۲۰

مولانا محمد باقر

محمد باقر بن الغازی القزوینی [۱] برادر مولانا خلیل بوده، فاضلی جلیل، و متکلمی منیب بوده و حاشیه بر حاشیه عدّه برادر بزرگوار خود نوشته، و رساله در جمعه، و منتخبی از کتاب عقل و توحید و معیشت جمع نموده مسمّی به فهرست کرده. ۵
در مدرسه التفاتیة قزوین به تدریس اشتغال داشته. گویند که جناب مولانا خلیل - قدس الله نفسه - اقتدا به جناب مولانا محمد باقر مزبور می فرموده. غرض [آن که] تقدّس ذات او را قزاوئه زیاده به ملا خلیل می دهند.

میر غیاث الله

میر غیاث الله نقیب اصفهانی [۲] از سادات مرعش دار السلطنه قزوین [۳] و در ایام شاه اسماعیل قاضی معسکر ظفرائر [بود] و بعد از فتح گیلان به منصب صدارت آن ولایت بین الاقران شرف امتیاز یافته بود. جامع کمالات صوری و معنوی بوده و در علم اصول و رجال سرآمد روزگار خود و محدث خوب بود بغایت خوش صحبت و با کمال تقوی و پرهیزگاری. از کمال ظاهر نیز حظّی وافر داشت. ۱۵

میرزا محمد استرآبادی

از جمله فضلائی ماهر در فقه و رجال و حدیث و تکلم بوده و کتاب رجال کبیر و متوسط و صغیر او محلّ استفاده جمیع علما و فضلا و اهل حدیث

[۱] در باره او ← ریاض العلماء، ۳۸/۵؛ فوائد الرضویه، ۴۰۴.

[۲] چنین است در نسخه محافل المؤمنین، اما بیشترین منابع عصری از او به صورت میرعنایت الله و شاه عنایت الله یاد کرده اند. متوفای ۱۰۳۲ ه. ق، و همین ضبط درست است؛ زیرا مطالب مندرج در ترجمه احوال او عیناً به نام میر عنایت الله در تاریخ عالم آرای عباسی، ۱/۱۱۴ آمده است. نیز ← خلد بون، ۴۱۳-۴۱۴.

[۳] در باره سادات مرعش در قزوین ← مجالس المؤمنین، ۱/۱۴۷-۱۴۸.

است. ۱۱ و در این وقت جناب افضل الفضلاء المتأخرین مولانا محمد باقر بهبهانی حواشی به آن مرقوم فرموده. و از جمله تألیفات مولانا شرح آیات احکام؛ و حاشیه تهذیب؛ و بعضی رسائل موجود است.

میر مؤمن استرآبادی

۵

از سادات عظام استرآباد، و خواهرزاده میر فخرالدین سماکی است. [۲] بسیار فاضل و متدین و نیکو اخلاق و صاحب طبع است.^۱ گاهی به نظم اشعار ملتفت شده غزلیات و رباعیات مرغوب دارد و در صلاح در درجه عالی حسب فرمان حضرت خاقان به تعلیم شاهزادگان کامگار سلطان حیدر میرزا قیام داشت بعد از وقوع واقعه هایلله آن شاهزاده مغفور [۳] و زمان استیلای اسماعیل میرزا تاب توقف در ایران نیاورده، به جانب هند و دکن رفت از ولات عظام دکن بنابر وقوع تشیع سلسله قطب شاهیه، ملازمت محمّد قلی قطب شاه اختیار نموده در آن سلسله بغایت معتبر گردید و مرتبه وکالت و پیشوایی یافت و مستحقّین هر دیار به وسیله جناب میرزا از آن سلسله علیه انتفاع می بردند.

۱۵

۱. اصل: صاحب طبیعت.

[۱] در باره آثار و احوال محمد استرآبادی (د ۱۰۲۸ ه. ق) - ریاض العلماء، ۵/ ۱۱۵-۱۱۷؛ سلافة العصر، ۴۱۹؛ لؤلؤة البحرين. ۱۱۹؛ فوائد الرصوبه، ۵۵۴؛ فهرست دانشگاه تهران، ۵۹۸۴، ۶۶۳۵، ۶۷۳۵، ۶۸۴۸، ۷۷۹۲، ۸۵۳۴.

۲۰

[۲] ترجمه میر مؤمن استرآبادی را مؤلف عیناً از تاریخ عالم آرای عباسی، ۱/ ۱۱۳ اخذ کرده است.

[۳] حیدر میرز (و ۹۶۲ - مقتول ۹۸۴ ه. ق) فرزند شاه طهماسب اول بود. پس از پدر دعوی سلطنت کرد، اما سلطنت او یک روز بیش نبود و به تحریک خواهرش پری خان خانم به قتل رسید - عالم آرای عباسی، ۱/ ۱۰۵؛ روضة الصفا، ۸/ ۱۵۲؛ احسن التواریخ، ۶۳۷؛ خلاصة التواریخ، ۱/ ۶۰۱-۶۰۵؛ خلد برین، ۴۸۹-۵۰۱.

میر شجاع‌الدین محمود

میر شجاع‌الدین محمود ولد مرحوم میر سید علی از جمله سادات عظیم‌القدر اصفهان [بود] [۱] و در آن ملک به سادات خلیفه مشهور و معروف‌اند و اجداد عظام ایشان از ولایت مازندران‌اند از احفاد کرام میر بزرگ والی آن دیار، که از حوادث روزگار به اصفهان افتاده، توطن اختیار نموده‌اند. خلیفه ۵ سلطان مذکور بسیار شکفته طبع و بذله‌گوی و مطایبه‌دوست [بود]. جناب میر شجاع‌الدین محمود مذکور سید فاضل دانشمند [ب ۵۷] و صاحب فطرت عالی بوده و در علوم متداوله، به تخصیص معقولات و حکمیات سرآمد روزگار. و مجلس شریفش از طلبه علوم و درس و بحث خالی نبوده و همواره ۱۰ فقرا و درویشان و طالب علمان و صله ارحام از خالص محصولات سرکار او رعایت می‌یافتند.

میر سید علی خطیب استرآبادی

از سادات نسابه دارالملک شیراز است. بسیار فاضل و دانشمند، و از ۱۵ تلامذه شاه فتح‌الله شیرازی [۲] بوده، مباحثات نموده بر معقولات و حکمیات ترقی فاحش کرده، بر مسند افاده دارالعلم شیراز تمکن یافته، و جمعی کثیر از فضلا و طلبه علوم به مدرسه او حاضر گشته، استفاده علوم می‌نمودند.

[۱] مؤلف ترجمه احوال میر شجاع‌الدین را عیناً از عالم آرای عباسی. ۱۱۴/۱ نقل کرده است نیز ← خلد برین. ۴۲۱.

[۲] سید شاه فتح‌الله شیرازی حسینی از دانشمندان عصر شاه طهماسب صفوی محسوب است در باره او ← ریاض العلماء، ۳۱۵/۴؛ خلد برین، ۴۱۷؛ روضة الصفا، ۵۷۵/۸؛ الدرر، ۶۹/۶.

میرزا مخدوم شریفی

ولد میر شریف شیرازی، دخترزاده قاضی جهان وزیر سیفی حسنی بوده، فروتن^۱ و صاحب فضل و کمال و فهم و فطرت، [و] محدث و مفسر خوب و بسیار خوش محاوره بوده، و وعظ را خوب می گفته و اکثر اوقات ایام متبرک در مسجد حیدریه قزوین، قرب جوار خانه خود به گفتن و وعظ اشتغال داشته ۵ و جمعیت عظیم در پای منبر وعظ او می شده، چون تهمت آلود تسنن بود، از حضرت شاه جنت بارگاه زیاده التفاتی نمی یافت. [۱]

میرزا طاهر کاشی

از سادات عظام شولستان است. سیدفاضل متدین نیکو اخلاق و فقیه خوب، و از شاگردان مرغوب شیخ زین الدین - علیه الرحمه - بوده، و کسب علوم در خدمت سلطان العلمائی امیر غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی نموده. [۲]

میر زین العابدین کاشی و میر ابوالولی

ولدان میرشاه محمود انجوی شیرازی سید فاضل فقیه متصالب در تشیع بودند. و میر ابوالولی در فضایل و کمالات از برادرش در پیش، و استحضارش به مسایل فقهی میان فقها از دیگران بیش بود. در اول حال به تولیت سرکار آستانه متبرکه سدره مرتبه رضویه مأمور گشته. مدتی به خدمت روضه متبرکه

۱. اصل: فروتنی.

[۱] در باره میرزا مخدوم شریفی و گرایش او به تسنن و خاندان او - روضه الصفا. ۵۷۹/۸: عالم آرای عباسی. ۱۲۱/۱-۱۲۲: ریاض العلماء. ۴۰۱/۴: احسن التواریخ، ۶۷۸.
[۲] در باره میرزا طاهر که به قول اسکندربیک منشی دست افزار (همکار) میر سید علی خطیب بوده است - عالم آرای عباسی. ۱۱۶/۱: خلد برین، ۴۲۱.

قیام داشت و از آن مهم به جهت نزاعی که فی مابین او و شاه ولی سلطان ذوالقدر حاکم مشهد مقدس واقع شده بود از تولیت سرکار فیض آثار معزول شده، به اردو رفته و به شرکت برادر متوکی اوفاف غازانی شد و در آخر ایام شاه طهماسب اول تولیت سرکار آستانه مقدسه صفویه به میرابوالولی^۱ تفویض یافته، برادرش من حیث الانفراد متوکی غازانی گشت. و در زمان سلطان محمدشاه قاضی عساکر گردیده، در ایام شاه عباس به منصب عالی صدارت سرفراز شد. [۱]

میرزا ابراهیم همدانی

مشهور به قاضی زاده بود. از سادات طباطباء الحسینی. [۲] پدرش در همدان منصب قضا و تصدی امور شرعیه داشت و او مدتی در خدمت میرزا مخدوم اصفهانی تلمذ نمود و در دارالسلطنه قزوین در خدمت میرفخرالدین سماکی استرآبادی اکتساب علوم عقلیه و نقلیه نموده در حکمیات ترقی عظیم کرد. بعد از ارتحال شاه جنت مکان در همدان منصب موروثی قضا داشت، اما خود کمتر متحمل مشاغل امر قضا می شد، نایبان محکمه اش به قطع و فصل مرافعات می پرداختند. [الف ۵۸] و جناب میرزا خلاصه اوقات شریف را صرف مطالعه و مباحثه کرده، جمعی کثیر از طلبه علوم در حوزه درس او مستفیض می شدند و در معقولات و حکمیات کتب حواشی دقیق مثل رساله اثبات واجب قدیم و جدید؛ و شرح شفای شیخ علی؛ و حاشیه شرح اشارات و غیرذلک

۱. اصل: میر عبدالولی.

[۱] مندرجات ترجمه احوال فرزندان میرشاه محمود انجوی را مؤلف عیناً از اسکندر بیک منشی اخذ کرده است - عالم آرای عباسی، ۱/ ۱۱۶؛ خلد برین، ۴۲۱.

[۲] در باره احوال و آثار میرزا ابراهیم بن میرزا حسین بن حسن حسینی همدانی (متوفای ۱۰۲۵ یا ۱۰۲۶ ه. ق) - عالم آرای عباسی، ۱/ ۱۱۵؛ سلافة العصر، ۴۸۰؛ امل الآمل، ۲/ ۹؛ بحارالانوار، ۱۰۹/ ۱۲۶؛ ریاض العلماء، ۱/ ۹؛ روضات الجنات، ۱/ ۳۳؛ تعلیقه امل الآمل، ۸۶؛ مستدرک الوسائل، ۳/ ۴۱۷؛ هدیه المعارفین، ۱/ ۲۹؛ خلد برین، ۴۲۱.

دارد و در سنه خمس و عشرين و ألف به دارِ بقا انتقال نمود. میرفانی کرمانی در تاریخ واقعه میرزا گفته:

مرغِ روحِ روانِ ابراهیم کرد پروازِ سويِ باغِ نعیم
آن نبیِ سیرت و ولیِ فطرت که عدیلش به دهر بود عَدیم
گفتَمش سالِ فوتِ با دلِ ریش سدره باشد مقامِ ابراهیم
۵ که با تعمیه هزار و بیست و پنج است.

میرزا عبدالحسین

میرزا عبدالحسین جهانشاهی ولد میر فصیح؛ او نیز از ساداتِ حسنی [بود] و با
میر جعفر محتسب الممالک عمزاده بودند. چون والدۀ مشارالیه را از نژادِ
بناتِ مکرّمۀ جهانشاهی می‌گفتند، و در دارالسلطنۀ تبریز در جوارِ بقعۀ رفیعۀ
۱۰ جهانشاهیۀ اقامت داشت و تولیتِ بقعۀ مذکورۀ - [که به بقعۀ مظفریۀ مشهور
است - از جانبِ مادرش به او متعلق گردیده. [۱]

شاه عبدالعلی یزدی

از ساداتِ رفیع‌القدرِ عظیم‌الشان دارالعبّاد یزد بود، پدرانِ او در ولایتِ بَم
۱۵ کرمان بوده‌اند و به دارالعبّاد یزد انتقال نموده‌اند و در آنجا به قطع و فصل
مرافعاتِ شرعیه اقدام می‌نمودند. بغایت پرهیزکار و بی‌طمع بوده، نسبتِ
قربانیت به سلسلۀ علیّه نوربخشیّه داشت. [۲]

[۱] عین مندرجات ترجمۀ میرزا عبدالحسین را اسکندر بیک منشی در عالم آرای عباسی،
۱۱۵/۱ آورده است.

[۲] مطالبِ مذکور را مؤلف با اندک تصرّفی از عالم آرای عباسی، ۱۱۵/۱ نقل کرده است.

میرکلان استرآبادی^۱

از ساداتِ عظامِ دارالمؤمنینِ استرآباد، و از اقوامِ میرفخرالدین سماکی بوده. در علمِ فقه مهارتِ تمام داشته، بغایت بذله‌گوی و خوش‌طبع و متدین و متقی و پرهیزگر بوده، و به نیابت و تولیت موقوفاتِ شاهزاده سلطانم^۲ همشیره

۵ شاه طهماسب - قیام می نمود. [۱]

میر ابوعلی

او نیز از ساداتِ استرآباد بوده و در امر به معروف و نهی از منکر مبالغه به سرحدِّ افراط می‌رسانید، و از تندِ مزاج و استیلائی به نفسِ اماره طبقهٔ علما و فضلا با او به نحوی زندگانی می‌کردند و با وجودِ آن از دست و زبانِ او نمی‌رستند. [۲]

میر ابوطالب اصفهانی

از ساداتِ اصفهان، [از] طبقهٔ امامی، و متوالی بقعهٔ شریفهٔ منسوبه به امام السَّاجِدین و قبله‌العارفین امام زین‌العابدین - علیه‌السَّلام - واقع شده در اصفهان بود و در معقولات و حکمیات به اعتقادِ خود، خود را از اقران برتر می‌شمرد. [۳]

۱. اصل: میر عبدالحسین، که قطعاً اشتباه است ← توضیحات پای‌برگ.

۲. اصل: سلطان خانم؛ متن بر اساس عالم‌آرا ۱/۱۱۶ - ۱۱۷؛ خلد برین ص ۳۰۴، ۴۰۰.

[۱] مؤلف محافل‌المؤمنین، ترجمهٔ مذکور را ذیل عنوان میر عبدالحسین استرآبادی نقل کرده است، اما عبارات و مطالب او مأخوذ از عالم‌آرای عباسی، ۱/۱۱۶-۱۱۷ است که مربوط است به احوال میرکلان استرآبادی، که هیچ یک از مأخذِ عصری از او به نام میر عبدالحسین یاد نکرده‌اند.

[۲] نامبرده به میر سید علی خطیب شهرت داشته است. ترجمهٔ احوال او عیناً در عالم‌آرای عباسی، ۱/۱۱۶ آمده است.

[۳] ← عالم‌آرای عباسی، ۱/۱۱۶.

میر اشرف استرآبادی

بنا بر وفورِ دیانت و صلاح و پرهیزکاری همواره به نیابتِ شرعی شاه
طهماسب به زیارت و طوافِ آستانِ ملائکةٔ آشیانِ حضرت امام‌الانسی و الجان
رفته. [۱]

۵

میرزا ابوطالب رضوی

ولدِ ارجمند میرزا ابوالقاسم، بغایت بزرگ‌منش و از جملهٔ ساداتِ
خراسان [بود]؛ خصوصاً در مشهدِ مقدس معلماً به علؤ شأن شناخته بود،
و سایر ساداتِ رضویّه و اقرباء ذوی‌الارحام از ایشان منتفع و^۱ بهره‌ور
بودند. [۲]

۱۰

میر مستبیب نقیب، و میر محمد جعفر

ابن میر محمد سعید، و میرزا الغ

از سادات رضوی‌اند. میر مستبیب به منصب نقابت منسوب و بین‌الاقربان
معتبر و معرّز بوده [۳] و میرمحمد جعفر [ب ۵۸] به اکتسابِ فضل و کمال
مشغولی داشت. در اواخر از شیوه فقاہت و علوم منقول ترقی عظیم کرده به
مرتبهٔ اجتهاد رسید، اما از فرط احتیاط و صدقِ اعتقاد دعوی اجتهاد نکرد،
بغایت متورّع و متقی و متزهد و پرهیزگار، و از مأكول و مشروبِ شبهه‌ناک

۱۵

۱. اصل : + به تکلفات.

[۱] - همان اثر، همانجا.

۲۰

[۲] در بارهٔ او - تذکرهٔ نصرآبادی، ۷۸؛ تاریخ سلطانی، ۲۳۳؛ عالم‌آرای عباسی، ۱۱۶/۱،

۷۷۶/۳.

[۳] میر مستبیب از ساداتِ رضوی است و اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده بسیار دارد و در
شاعری طبعش خوب است. این مطلع از اوست: آمد رقیب و طرّهٔ جانن من گرفت / گویا اجل
رسید و رگی جانِ من گرفت. - تحفهٔ سامی، ۶۸؛ عالم‌آرای عباسی، ۱۱۶/۱.

مجتنب بود. [۱] و میرزا الغ با میرزا ابوطالب مذکور عم‌زاده‌اند و بسی درویش منش و حلیم و سلیم‌النفس بود و در زمان شاه‌عباس خادم‌باشی روضه مقدسه و کلیددار ضریح مبارک گردید.

میرزا محمود

۵

ولید شمس‌الدین علی سلطان از اجله سادات منیع‌القدر بنی مختار است. میر شمس‌الدین علی ماضی، اُعنی جد او - در زمان سلاطین عظام گورکانیه جغتائیه از دیار عرب با خیل و حشم و خیول و خدم به خراسان آمده در سبزوار رحلی اقامت انداخت. در حبیب‌السیر مسطور است که در هیچ زمان از جانب حجاز و عراق عرب سیدی به علو شأن و کثرت مُتَّبِع و ملازمان و ثروت و مکنّت میر شمس‌الدین علی به ولایت عجم نیامده، و کلام مشهور السماء للملک الجبار والأرض لبني المختار [۲] بر این معنی شاهد عدل است. منصب جلیل‌القدر نقیب‌النجباء ممالک ایران عموماً و ولایت خراسان خصوصاً به آن جناب تفویض یافته و این بیت مشهور در باره آن سید عالیجاه مذکور السنه و افواه است: ۱۵

تعریفه

از خراسان میر شمس‌الدین علی آمد برون راست می‌گوید عراقی، کز خراسان، آفتاب [۳]

۲۰ [۱] مؤلف مطالب مربوط به میر محمد جعفر را عیناً از عالم آرای عباسی، ۱/ ۱۱۶ نقل کرده است.

[۲] ← عالم آرای عباسی، ۱/ ۱۱۷.

[۳] در باره میرزا محمود نقیب‌النقب ← مجالس المؤمنین، ۱/ ۱۴۵؛ روضه‌الصفاء، ۸/ ۵۷۶؛ عالم آرای عباسی، ۱/ ۱۱۶؛ حبیب‌السیر، ۴/ ۶۱۳.

میر محمد

میر محمد ولد میر سید علی از سادات کتکن مِنْ اَعْمَالِ سبزواری است و در آن ولایت صاحبِ املاک کلی، و به فهم و فطرتِ عالی اتّصاف داشته با شعرا و ندما و مردمِ اهلِ فهم بی تکلفانه سلوک می نمود. در شعر فهمی پایه بلند داشت و گاهی به نظم اشعار زبان می گشود و این بیت از او مشهور است: [۱]

منه

گل نیم شب شکفته شود در حریمِ باغ تعلیمِ گلرخان به حیا این قَدَر بس است

شیخ علی

۱۰ شیخ علی بن عبدالعال، آن علّی الْقَدَر سَنَی الْمَکَان، عمده مجتهدین دوران، فاضلِ جلیل، صَدَقَ علماء اُمّتی کُتُبِاء بنی اسرائیل [۲] محقّقی که [تا] لوای تحقیقش افراخته شد، لشکر اشکالات را بر هم فرو شکست. و مدقّقی که تا کارگاهِ تدقیقش آراسته گردید، موشکافان عبارات را دستِ حیرت بر عقب بست. هر فتوایش دستور العملِ برجیس بلند مکان، و رأی حقانیتِ اقتضایش با قضاء توأمان. سینه اش مطرحِ اشعه انوار الهی، و خاطرش مهبطِ احادیث و اخبارِ حضرتِ رسالتِ پناه. مَرَّجِ مذهبِ حقِ یقین، خاتمِ المجتهدین، صاحبِ درجه متعالی، شیخ علی بن عبدالعالی.

فی تعریفه

کلامش مطلعِ انوارِ تحقیق ضمیرش منبعِ اسرارِ تدقیق

۲۰ آن جناب در علم و فضل و جلالتِ قدر و عظمِ شأن و کثرتِ تحقیق

[۱] مؤلف در ترجمه میر محمد بن میر سید علی اشتباهاً او را از سادات کتکن دانسته و کتکن را از توابع سبزواری. در حالی که کتکن (کدکن) از توابع تربت حیدریه و گاهی هم از توابع نیشابور محسوب بوده است و میر محمد از اهالی کسکن سبزواری ← عالم آرای عباسی، ۱/ ۱۱۷؛ مطلع الشمس، ۳/ ۱۰۰۵.

[۲] حدیث مشهوری است ← مجلسی، بحار الانوار، ۲/ ۲۲، ۲۴/ ۳۰۷.

كَالْشَّمْسِ فِي رَابِعَةِ النَّهَارِ [۱] مشهور و معروف، و مستغنی از تعریف و توصیف است.

مصرع

به مامتاب چه حاجت شب تجلی را [الف ۵۹]

[أَيْضاً فِي تَعْرِيفِهِ]

۵

کیست آن شیخ هادی الاسلام	مقتدای زمان و نخر انام
مهبط لطف ایزد متعال	شیخ اعظم علی عابدالعال
حامی دین و ماحی طغیان	بحقیقت مرئی ایمان
عالمان مقتداش دانستند	فیض بردند تا توانستند
بود در مجلسش به علم یقین	بحث از مذهب ائمه دین
در نجف بود حله، منزل او	کاشف مشکلات شد دل او
تا به توفیق ایزد داور	وز عنایات احمد و حیدر
در شهر و سنین نهصد و شش	گشت عالم چو باغ رضوان خوش
شاه عالم پناه اسماعیل	هادی خلق شاه اسماعیل
گشت از مطلع شرف طالع	شد چو خورشید، فیض او شایع
ربع مسکون به تیغ و تاج گرفت	دین اثنا عشر رواج گرفت
داشت آیین جد خود مسلوک	گشت آرزو زر جعفری مسکوک
شیخ الاسلام را به خود طلبید	بهر تمیز نیک و بد طلبید
شاه فردوس آشیان چون رفت	زین سرای سپنج بیرون رفت
شعله شمع دودمان خلیل	شاه طهماسب بن اسماعیل
شیخ را بهتر از پدر بنواخت	عربستان بر او مسلم ساخت
قوت مذهب ائمه دین	داد آن پادشاه ملک یقین

۱۰

۱۵

۲۰

[۱] منلی است سائر، که به صورت: كَالشَّمْسِ فِي وَسْطِ النَّهَارِ، نیز ثبت شده است -
دهخدا، امثال و حکم، ۱۱۸۶/۳.

و عمر شریف جناب شیخ هفتاد سال بوده و در حین اعتلای دولت صفویه در ایران [به] ترویج مذهب حق پرداخته با امیر غیاث‌الدین منصور شیرازی مباحثات فرموده، میر غیاث‌الدین شیخ را به عدم فهم منسوب، و شیخ او را به عدم تقیید مذکور ساخته. روزی در مجلس شاه جنت مکان در خصوص بعضی مسائل گفتگو شده، شاه اعانت شیخ می‌نماید و میر غیاث‌الدین منصور که به منصب صدارت سرافراز بوده بدون رخصت روانه شیراز می‌گردد و شاه به تعظیم و توقیر شیخ پرداخته تا آنکه شیخ معاودت به نجف اشرف نمود، در سنه نهصد و سی و هفت در آن مکان فیض بنیان متوفی گردیده. [وقتی] شرفیاب خدمت سلطان تخت گاه نجف می‌گردد و ۱۰ شیخ شهید ثانی قبل از آن که به خدمت آن بزرگوار برسد در اظهار شوق و عزم به صحبت فایض البرکت او قصیده [ای] فرموده؛ چند فردی مرقوم می‌گردد:

مِنْ الشَّهِيدِ الثَّانِي

مُفَاقَرَةٌ أَلَاؤُطَانِ دُلَّ وَ بَاطِلٌ وَلَا سِيَّماً إِذْ قَارَتْهَا الْغَوَايِلُ
تَرَحَّلَ عَنْ دَارِ الْهَوَانِ وَلَا تَكُنْ إِلَى الْعِجْزِ مَيْلًا فَلَا سَادَ مَائِلُ
فَمَا الْعَزُّ إِلَّا حَيْثُ أَنْتَ مُوقَرٌ وَ مَا الْفَضْلُ إِلَّا حَيْثُ مَا أَنْتَ نَاضِلُ
وَ مَا الْأَهْلُ إِلَّا مَنْ يَرَى لَكَ مِثْلَ مَا تَرَاهُ وَ الْآفِي الْمَوْدَةِ بَاطِلُ
إِذَا كُنْتَ لَا تُنْفَى عَنِ النَّفْسِ ضَمِيمَهَا فَأَنْتَ لَعَمْرُ الْقَاصِرِ الْمُتَطَاوِلُ
إِذَا مَا رَضِيْتَ الذَّلَّ فِي غَيْرِ مَنْزِلٍ فَأَنْتَ الَّذِي عَنْ ذُرْوَةِ الْعَزِّ نَازِلُ

و شیخ اجل علی بن هلال جزائری [۱] از جمله تلامذه آن جناب است. و «مقتدای شیعه» تاریخ فوت او است. و از جمله مصنفات اوست: شرح قواعد شش مجلّدتا بحث تفویض از کتاب نکاح؛ و جعفریه، و رساله رضاع؛ و رساله خراج؛ و

[۱] شیخ زین‌الدین ابوالحسن علی بن هلال الجزائری کرکی از شاگردان مشهور علی بن عبدالعالی، که بعضی ترجمه احوال او را با علی بن هلال بن عیسی آمیخته‌اند و آن دو را یکی دانسته‌اند ← ریاض العلماء، ۴/ ۲۸۰؛ فوائد الرضویه، ۳۲۰؛ امل الآمل، ۲/ ۲۱۰.

رسالة اقسام الارضين؛ و رسالة صيغ العقود والايقاعات؛ و نفحات اللاهوت؛ و شرح شرايع؛ [ب ۵۹] و رسالة جمعه؛ و شرح الفقه؛ و حاشية ارشاد؛ و حاشية مختلف؛ و رسالة سجود بر تربت؛ و رسالة سبحة؛ و رسالة جنايز؛ و رسالة احكام سلام؛ و نجمية؛ و منصورية؛ و رساله در تعريف طهارت. و غير آن. [۱]

۵

مجتهد ثانی شیخ عبدالعالی

خلف صدق مرحمت پناه مجتهد الزمانی شیخ علی عبدالعالی است. در علوم معقول و منقول سرآمد روزگار، و بسیار خوش محاوره و نیکو نظر و صاحب اخلاق بوده مِنْ حَيْثُ الاستعداد بر مسند عالی اجتهاد تمکّن داشت و اکثر علمای عصر اذعان اجتهاد آن جناب می نمودند. اکثر اوقات در بلدة طيبة کاشان اقامت نموده به درس و افاده اشتغال داشت و جمعی را به فیصل قضاء شرعیه [و] اصلاح بین الناس تعیین [کرده] بود و به نفس شریف نیز گاهی به جهت اجرای احکام شریعت غراً متوجه فیصل قضایا می گشت. و همیشه باب سعادۃ مآبش خواه در اردوی معلا، و خواه در کاشان مرجع علما و فضلا و دانشمندان آن عصر بود و اکثر علما در اصول و فروع به قول او عمل می نموده اند. والحق ذات ملکى صفاتش در آن حین آرایش مُلک ایران، بلکه جان جهانیان بود. و اجازه میرداماد - قدس الله سره - به شیخ جلیل القدر می رسد. و رسالة شریفه در قبله عالم عموماً و در قبله خراسان خصوصاً [۲] مرقوم

دفن فی رَمَقَوَّانِ [۱]

[۱] مؤلف اسمی کتب شهید ثانی را به فارسی ثبت کرده و حکم و قاعده علمیت را در باره آنها نادیده گرفته است. از آنجا که نگارنده در نمایه های کتاب این نقص روشن مؤلف را برطرف خواهد کرد، از ذکر هیأت کامل نام کتابها اجتناب می کند و به ذکر بعضی که نقص آنها چشمگیر است. می پردازد. از آن جمله است: نفحات اللاهوت فی لعن الجبت و الطاغوت؛ رسالة السجود علی التربة؛ رسالة فی تعريف الطهارة - امل الامل، ۱/۱۲۱: نقد الرجال، ۲۳۸؛ ریاض العلماء، ۳/۴۴۱. صاحب لؤلؤة البحرين ۱۵۴ رساله های احکام السلام؛ النجمیه؛ و المنصوریه را یکی دانسته و با عنوان رسالة فی احکام السلام و النجیة و المنصوریه یاد کرده است.

[۲] مراد رسالة فی القبله عموماً و فی قبله خراسان خصوصاً است که نسخه ای از آن نزد صاحب

۲۰

فرموده. و سید مصطفی در نقد الرجال فرموده: «جلیل القدر، عظیم المنزله، رفیع الشأن، نقی الکلام، کثیر الحفظ، کان من تلامذة أبیه وَتَشَرَّفْتُ بخدمته». [۱]

شیخ علی عرب

۵

فاضل فقیه و شاگرد رشید مجتهد مغفور شیخ علی عبدالعال بود و در مسایل شرعیه اجوبه [و] فتاوی قولش معتبر و موثق، و در انتظام امور شرعی و عرفی صایب رأی و سرآمد اقران بود و انوار توجه و التفات حضرت شده جنت مکان، شاه طهماسب به روضات احوالش تافته به منصب شیخ الاسلامی و وکالت حلالیات دارالسلطنه اصفهان - که معظم ممالک از بلاد مشهوره آفاق است - منصوب گشته، و در آن هم کمال استقلال یافته [در] تنظیم معاملات دینی و دنیوی آن ملک و در رفع تسلط ارباب تعدی بد بیضا می نمود.

و شیخ علی عرب^۲ فاضلی متبحر و محقق بود و رتبه او از اجازه [ای] که شیخ علی بن عبدالعالی نوشته، معلوم می شود. و شیخ شهید به غیر واسطه و به واسطه سید حسن بن سید جعفر [از او] روایت می نماید. توفی قدس الله روحه

امل الآمل ← ۱۱۰/۱ بوده است. نیز ← فوائد الرضویه، ۲۳۲؛ ریاض العلماء، ۱۳۱/۳.

۱. اصل: ید و بیضا.

۲. اصل: علی بن عبدالعالی.

۲۰. [۱] ← نقد الرجال، ۱۸۸. مجتهد ثانی از اعلام تو نمند و فاضل سده دهم هجری است زاده ۹۲۶ و متوفای ۹۹۳ ه. ق در اصفهان. از آثار اوست: شرح الفیه شهید؛ شرح الارشاد علامه حلی؛ تعلیقات بر مختصر النافع؛ تعلیقات بر رساله شیخ علی بن هلال جزائری در طهارت؛ کتاب مناظرات او با میرزا مخدوم شریفی در امامت؛ رساله در عدم وجوب عینی؛ نماز جمعه در زمان غیبت. برای اطلاع بیشتر ← عالم آرای عباسی، ۱/۱۱۸؛ ۲/۳۴۳؛ امل الآمل، ۱۱۰/۱؛ ریاض العلماء، ۱۳۱/۳؛ لؤلؤة البحرين، ۱۳۴؛ فوائد الرضویه، ۲۳۲؛ روضة الصفاد، ۵۷۷/۸؛ خلد برین، ۴۲۹؛ الاجازة الکبیره، ۳۳۸.

مولانا عبدالله شوشتری مقتول

- مولد شریفش دارالملک شوشتر است. در اوایل حال مدّتی در بلده شیراز
- ۵ - که آب و هوایش فضلِ پرور است - به کسبِ علوم معقول روزگار گذرانیده. چون همتش بر تحصیلِ علوم منقول مقصور گشت، متوجّه سفرِ عربستان گشته، به صحبتِ بسیاری از فضلا و دانشمندانِ آن دیار، خصوصاً فقهای جبل‌العامل رسیده در اصولِ شرایع و ارشاد مسترشد شده، درجه کمال یافت. و از آنجا به اردوی معلاً آمده رخصتِ توطنِ مشهد مقدّس معلاً و
- ۱۰ - مجاورت روضه متبرکه حضرت امام‌الجنّ والانس حاصل نموده، مدتی در آن مکانِ شریف - که مهبطِ انوارِ الهی و فیوضاتِ نامتناهی [بوده است] - به افادتِ علوم و هدایت و ارشادِ خلقِ الله [الف ۶۰] و ترویجِ مذهب و تنبیه خلقِ الله از مسلکِ غفلتِ عدول نموده به شاهراهِ هدایت و آگاهی می‌رسانید.
- ۱۵ - بالجمله همگیِ اطوارِ حمیده‌اش پسندیده اکابر و اصاغر بود. و در اوآن جلوسِ شاه‌عباس، اکثر اوقات در مشهد مقدّس به نصایح ارجمند آن حضرت پرداخته، موجبِ مزیدِ آگاهی می‌شد و همواره منظورِ نظرِ شفقتِ شاهانه گشته، تا آن که در سالِ مطابق سنه ۹۹۸ - که آن بقعه متبرکه به دست اوزبک درآمده - جناب مولانا را گرفته به ماوراءالنهر بردند. میانهُ او و علمای آن ولایت مباحثات و مناظرات واقع شد، و با وجودِ آن که به شعارِ اهل بیت تقیه کرده خود را شافعی باز نمود، متعصّبانِ مذهبِ حنفی در قتلِ او غلّو
- ۲۰ -

[۱] زین‌الدین علی عرب معروف به منشار عاملی از اعلام علمای امامیه در عصرِ شاه طهماسب صفوی بود و پدر زینِ شیخ بهائی. مدّتی در هند گذراند و در عصرِ شاه عباس به شیخ الاسلامی اصفهان نایل آمد. مؤلف محافل در ترجمه احوال او به عالم آرای عباسی، ۱/ ۱۱۸ نظر داشته است. نیز - روضه‌الصفاء، ۵۷۷/۸؛ فوائد الرضویه، ۳۳۰؛ ریاض العلماء، ۴/ ۲۶۶؛ خلاصه التواریخ، ۲/ ۱۰۰۳؛ خلد برین، ۴۳۰.

کرده آن عالم سعادۃ کیش خیراندیش را با بکده و قلمتراش به درجه بلند شهادت رسانیدند و به آن اکتفا نکرده، جسد شریفش را در میدان بخارا به آتش بیداد سوختند. رحمة الله علیه و لعنة الله علی أعدائه. [۱]

مولانا خلیل القزوینی

آن فاضل متدین، ما صدق العلم خلیل المؤمن، علامه علما و فهامة حکما، متکلم محقق، حکیم مدقق، جامع فضایل نشأتین و مستجمع کمالات دارین، فقیه دانش پیشه، محقق صافی اندیشه. شرح کافیش در نهایت ادراک او کافی، و مرآت خاطرش از غلّ و غش صافی. حاشیه عدة الاصول جامع اصول و علوم، و از حاشیه مجمع الیانش جمیع دقایق تفسیری معلوم. مجملأ ۱۰ مولانا فرزند قاضی قزوینی بوده. گویند که تحصیل علم را به نحوی با فقر و فاقه فرموده که از بی چیزی مطالعه شب را در دکان عصاری می نمود. هرچند بعضی از دقایق نکات آن بزرگوار ممدوح طبع سلیم علما نیست، نهایت متکرین مطلب آن فاضل جلیل را نیافته اند؛ چه غرض او آن بوده که از زور فضیلت معانی چند بیان فرماید که در پرده دانش دست فرسود علما ۱۵ نگردیده، ابکار افکار بوده باشند. چون در اخبار و احادیث که قریب به هزار

[۱] مولی شهاب الدین عبدالله بن مولی محمود بن سعید شوشتری مشهدی خراسانی در واقعه اوزبکیه، در سال ۹۹۷ یا ۹۹۸ ه. ق به شهادت رسید. قاضی احمد قمی درباره قتل او می نویسد: «چون شهر مشهد گرفته شد و ازبکان داخل شهر گشتند، اکثر صلحا و مؤمنان متحصّن به صحن و روضه مقدّسه شده، اکثر مردم به درون روضه مقدّسه پناه برده، احادیت پناه مجتهد الزمان مولانا عبدالله شوشتری به خانه چراغخانه که در دارالسیاده واقع است و محلّ روزنه و روشنائی ندارد، مخفی گشته، به دست ازبکان اسیر گردید. وی را نزد سلطان زاده [عبدالمؤمن خان] برده، سپردند. عبدالمؤمن چون به سوی بلخ رفت، مولانا عبدالله را همراه خود برد. وی نا بر مقوله صادق التّقیه دینی و دین آبائی، عمل نموده به مذهب شافعی عمل می نمودند با این همه طلبه حنفی بخارا او را در آتش انداختند و سوختند». خلاصة التواریخ. ۲/ ۸۹۷-۸۸۹؛ نیز «عالم آرای عباسی، ۱/ ۱۱۸-۱۱۹؛ روضه الصفا، ۸/ ۵۷۷؛ ریاض العلماء، ۳/ ۲۴۸.

سال است، دانشمندان جهان مرور فرموده، آنچه بایست گفته‌اند و دیگر زمین بکری نمانده الا نادراً؛ لهذا معانی تازه آن فاضل چندان وقعی در قلوب حَقَّانیت پذیر متأخرین ندارد.

گویند که حاشیه عده آخوند مُلا آقا حسین خوانساری (ره) حسب الامر شاه عباس

- ۵ ثانی درس می فرموده، فضلالی دانش پیشه که درحوزه درس بوده‌اند، بعضی ایرادات مذکور می ساخته‌اند، اما می فرموده که حسب الامر شاه است، ساکت باشید. از جمله تألیفات او: شرح کافی فارسی و عربی؛ و شرح عمدة الاصول؛ و رساله جمعه؛ و حاشیه مجمع البیان؛ و رساله نجفیه؛ و رساله قمیه و مجمل در نحو؛ و رموز التفاسیر و غیر آنهاست. در سنه یک هزار و هشتاد و نه طایر
- ۱۰ روحش به روضات جنان پرواز نمود. [۱]

خواجه افضل الدین تُرکه

- از نژاد قضاة تُرکه دارالسلطنه اصفهان بود، به اردوی سعادت نشان رفت، منظور نظر شفقت شاه جنت مکان شاه طهماسب گردید. بعضی اوقات به
- ۱۵ شراکت میر علاء الملک مرعشی [۲] منصب قضای عسکر ظفر اثر یافت و در اردوی معلّا به امر تدریس معرّز و محترم، واکثر اوقات از زمره مجلسیان بود. بعد از فوت اسماعیل میرزا به اصفهان رفته، [ب ۶۰] به امر قضا که همیشه در سلسله تُرکه بود، قیام داشت. و به جهت ناهمواری حکام و اتراک دامن از

[۱] در باره احوال و آثار مُلا خلیل قزوینی (۱۰۸۹-۱۰۰۱ ه. ق) - سلافة العصر. ۴۹۱؛ امل الآمل، ۱۱۱/۲؛ ریاض العلماء، ۲۶۵/۲؛ روضات الجنات، ۲۶۹/۳؛ ریحانة الادب، ۴۵۲/۴. هم برای برخی از نسخ خطی نگارشهای فارسی او - منزوی، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۷۹۲، ۹۹۵.

[۲] مراد میر علاء النبی است از سادات مرعشی، که مدتی قاضی معسکر بود و سپس در عهد شاه طهماسب به منصب صدارت هم رسید. جامع کمالات بود و بسیار بذله گوی و خوش سخن و پرهیزکار. درباره او - خلد برین، ۴۱۵؛ روضة الصفاء، ۵۴۷/۸؛ عالم آرای عباسی، ۱۱۳/۱.

شغل درچیده، منصب تدریس و خادمی روضه مقدسه رضویه یافته، مدتی در مشهد مقدس معلاً بدان شغل شگرف پرداخت. در سال قوی ثیل، مطابق سنه ۹۹۱ در موکب شاه جنت مکان از مشهد مقدس به عراق آمده، در ولایت ری از مطالعه صحیفه حیات دیده پوشیده، به عالم بقا پیوست.

۵ و پیوسته در نژاد قضاوت ترک اصفهان اهل کمال بوده اند و خواجه صابن الدین ترک اصفهانی [۱] رساله ای در شق قمر نوشته، به جهت غرابت تأویل آن مجملی مرقوم می گردد. گفته: «چون طبقات مردم هفت طبقه اند، هریک سخنی گفته اند.

۱۰ **طبقه اول** اهل ظاهرند، یعنی محدثان کلام نبوی، که پشت اطمینان بر متکای تقلید زده، از تکاپوی طلب آرمیده گشته اند، و اعتقاد ایشان در این مسأله و امثال آن، آن است که جزم کنند. مثلاً بر شکافتن قمر ظاهرأ و سؤال از چگونگی آن، بدعت دانند. و چون فکر بیشتر عوام از آن نگذرد و ایشان به جهت پیشوایی این طایفه ظاهر شده اند، هر آینه حکمت تامه حکیم علیم چنان اقتضا می کند که فکر ایشان نیز از این مرتبه بگذرد.^۱

شعر

۱۵ درگلشن جمالش خاریست علم ظاهر مسکین کسی کزان گل، قانع شود به خاری
طبقه دوم متکلمان اند، اعتقاد اکثر ایشان مثل اعتقاد طایفه اول باشد، و لیکن ایشان منع سؤال نمی کنند^۲ بلکه دلیل می گویند بر امکان؛ چه ایشان در اصول خود اثبات کرده اند که خدای تعالی قادر مختار است، و مقرر کرده اند که جرم فلک همچو اجرام عنصری محسوس است که قبول دریدن و

۱. اصل: نگذرد؛ متن بر اساس رساله شق قمر، ص ۱۰۵.

۲. اصل: می کنند. مطابق متن رساله شق قمر ترک تصحیح شد.

[۱] سید صابن الدین علی بن محمد بن محمد ترک مشهور به صابن اصفهانی از بزرگان معارف اسلامی است که سالهای ۸۳۰، ۸۳۵ و ۸۳۶ را سال وفات او دانسته اند. در باره او و آثارش - مقامات جامی ۱۰۷، ۲۹۸؛ روضه الصفا، ۶/۷۰۲؛ ریاض العلماء، ۴/۲۴۰.

شکافتن و امثال آن کند. و چون این دو مقدمه مقرر شد، تواند شد که از برای معجزِ نبیّی [از انبیا]^۱ آن صورت به اشاره او ظاهر شود. پس ممکن است که شکافتنِ قمر - که در قرآن مجید واقع است که «إِفْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ»^۲ و در حدیث نیز مؤید این معنی است،

۵ قرصِ قمر به کاسه گردون فرو شکست از خوانِ معجزش چو خسی نواله خواست
طبقهٔ سیم حکمای ظاهر و متأخران ایشاند، گویند که قمرِ ظاهر محسوس شکافته نتواند شد، و می گویند که هر کوبی و فلکی که هست آن را باطنی اثبات می کنند و عقل می خوانند. و باطنِ قمر را عقلِ فعّال می خوانند. و غایتِ مرتبهٔ کمالِ آدمی مرتبهٔ ختمی است، و آن آن است که به عقلِ فعّال پیوندد و با او یکی شود. پس شکافتنِ قمر کنایه باشد از گذشتنِ ظاهر به باطن، که عقلِ فعّال است به زبانِ حکمای ظاهر، که ایشان [را]^۳ مشائیان گویند که ارسطاطالیس معلّم ایشان است و ابن سینا رئیس این طایفه است.

شعر

چو یونان آب بگرفته است خاکِ راهِ یثرب شو که یک چشمانِ این راهند ره بینانِ یونانی
۱۵ طبقهٔ چهارم حکمای قدیم که اشراقیان خوانند و بر اصولِ ایشان نیز شکافتنِ قمرِ محسوس محال باشد. و حاصل آن که ایشان نور را - که عبارت از اصل و پیدایی عالم است آن را به دو قسمت نهاده اند: یکی نوری که هیچ گونه ظلمت و تاریکی با او نباشد. دویم نوری که به تاریکی چشم ممزوج تواند شد. قسم اوّل را علم به کلیات [الف ۶۱] و حقایقِ مجرّده حاصل است و قسم دویم علم او به کلیات و جزئیات محیط تواند شد بعد از آن که از قوه به فعل آید. و گویند که نهایتِ سلسلهٔ موجودات، و تمامش آن است که علم

۱. افزوده از رسالهٔ شقّ قمر ص ۱۰۶ و ۱۰۷.

۲. القمر ۱/۵۴.

۳. افزوده از رسالهٔ شقّ قمر ص ۱۰۶ و ۱۰۷.

به تمامی ظاهر شود. پس «قمر» کنایه از آن نورِ ممتزج باشد، و شکافتنِ آن نور عبارت از بروزِ علم و کمالِ پیدایی. و «شق» عبارت از صورت است که بیرون آمد و ظاهر گشت و حضرت ختمی چنان که هست، ظاهر و هویدا می‌گرداند،

- ۵ فی الجمله منظر همه اشیاست ذات من بل اسم اعظم است حقیقت چیه بنگری
طبقه پنجم محققین صوفیه‌اند، و گویند که سبب تنزلِ اصلی وجود در مراتب الهی و عالمهای کمالی، و بر آمدنِ او به هر صورت ظهورِ کمال اوست و آن کمال از دو گوهر است و او را دو مرتبه است: اولاً مرتبه ظهور و پیدایی است که در هرچه هست چنانچه هست تمام ظاهر شود، و آن در تمام صورت تواند بود که آدم به عرفِ انسان عبارت از آن است. یعنی حقیقتی که جامع همه مراتب موجودات باشد. و مرتبه دوم از کمال وجود پیدا کنندگی و اظهارات که هرچه هست چنانچه هست، تمام هویدا گرداند. و خاتم معرفت ایشان شخصی باشد که این منصب او را تواند بود. پس «قمر» کنایه از آن صورت تامه است که در عرف سخنوران صورت کامل را به قمر تعبیر کرده‌اند که متداولِ جمهور است. چنان که شاعر گفته:

شعر

روی بپوش ای قمرِ خانگی تا نکشد^۱ عقل به دیوانگی
و «شق» کنایه از بیرون آمدنِ تمام معنی است از آن صورت کامله، بی تأمل آلات جعلی و ترتیبِ مقدماتِ کسبی. چنانچه موعودِ حضرت ختمی است.

تعریف

۲۰ ای نور دیده دورِ ظهورِ ولایت است دفتر در آب شوی، چه جای حکایت است طبقه ششم رمزخوانانِ حروفِ قرآن‌اند، و تحقیقش آن است که وجود را مراتب بسیار است که منقاد شد در قبول وجود. چنانچه بعضی مستقل‌اند در

آن و به ذات خود موجود توانند بود چون مرتبه ارواح و اجساد و اجسام. و بعضی تابع و غیر مستقل اند چون افعال و اقوال و امثال آن. و از امتهات مراتب وجود یکی کلام است که هرچه در سایر مراتب الهی و کتابی است از جزئیات حقایق و کلیات آن، همه در او موجودند، بلکه سایر ممتنعات و محالات نیز که در آن مراتب موجود نیستند، همه در این مرتبه موجود می‌توانند شد. و از خصایص این مرتبه جامعه آن است که معنیهای همه از این مرتبه ظاهر کند و جمله حقایق و معارف بدین مرتبه هویدا و روشن شوند. و تمام معنی که مراد حق است و محبوب مطلق است، هم بر این بحث جلوه خواهد کرد.

فرد

۱۰

باش تا سر او شود پیدا باش تا کار او رسد به ظهور

و لیکن وجود این مرتبه مستقل نیست بلکه اقتباس نور ظهور از متکلم می‌کند، و وجود او تابع وجودش می‌باشد. پس «قمر» کنایه از این معنی باشد اولاً از جهت تبعیت پیدایی، که کلام به نور ظهور متکلم ظاهر است چنانچه قمر به نور ظهور نیز اعظم. و بی او در تاریکی عدم است. ثانیاً آن که صورتی که از این مرتبه ثابت و باقی است رقمی است [ب ۶۱] و آثار و احکام وجود بر او ظاهر است. و پوشیده نیست که رقم همان قمر است به اصل حروف، و شکافتن قمر در این باب کنایه از بیرون آمدن معنی اصلی است که از صورت رقمی کتابی بی واسطه فکر بیرون آرند.

۲۰

طبقه هفتم طبقه اولی الایدی و الالبصارند که خادمان حضرت ختمی اند و کلام ایشان آن است که کلام کامل حضرت ختمی - که کمال صورت عبارت از آن است بی شک - متضمن تمام معنی است. و هر چند معانی بسیار به او گفته‌اند و لیکن کنه مراد بر هیچ یک روشن نگشته.

فی التعریف

روی تو کس ندیده هزارت رقیب هست در غنچه [ای] هنوز و صَدَّت عندلیب هست پس شکافتن به عبارتی که کلام کامل حضرت نبوی آمده در آنجا که فرموده: «إِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ»^۱، آن راه نموده و نشان آن داده که (لف ام اف یم ۵ = ۲۸۳) ^۲ خادمان دانند. یک نکته از این دفتر گفتیم و همین باشد؛^۳ انتهی. و بر عارف دیده‌ور معلوم است و این همه نکات است و حقیقت آن است که مقدمه مزبوره واقع شده. چنانچه متون کتب احادیث و اخبار به آن مشحون است الحق خیالات غریبه نموده. و از جمله عبارات او که تمام فضلا حکم بر تکفیر او نمودند الا مولانا رکن الدین خوافی صاحب حاشیه شمسیه. [۱] و آن این است: فهو العابد باعتبار یقینه و تَقْيُّدِهِ بِصُورَةِ الْعَبْدِ الَّذِي هُوَ شَأْنٌ مِنْ شُئُونِهِ الذَّاتِيَّةِ وَ هُوَ الْمَعْبُودُ بِاعْتِبَارِ اِطْلَاقِهِ.

و خواجه صاین الدین از میرزا شاهرخ به سبب این عبارت، مضرت‌های بسیار یافت. [۲] و فوت او در سنه ۸۳ اتفاق افتاد.

فرید عصر و یگانه زمان شیخ حسین بن شیخ عبدالصمد

وی از مشایخ عظام جبل العامل، و در جمیع فنون، به تخصیص فقه و تفسیر و حدیث و عربیت فاضل دانشمند بود. و خلاصه ایام شباب و روزگار

۱. لقمه ۱/۵۴.

۲. اصل: هم لب ام لف ۲۸۳۱۳؛ متن بر اساس رساله شق قمر.

[۱] درباره رکن الدین داود حوافی و آثارش و نیز رای او در مورد صاین الدین ترکه ← حبیب

السیر، ۱۰۶/۴؛ تاریخ نظم و نثر. ۲۷۴/۱؛ مقامات جامی، ۲۹۱.

[۲] صاین الدین ترکه در عصر شاهرخ بارها از هرات تبعید شد و بخشی از عمرش را در سرگردانی گذراند. البته نسبت او به حروفیه و هم تعلق او به معارف ولایتی از جمله عللی بوده است که در عصر شاهرخ علمای حنفی بر او اتهام وارد کردند. با این همه، او با کمال وقار و مناعت در دو رساله نفثه المصدور اول و نفثه المصدور ثانی به اتهام علمای حنفی پاسخ گفته و به صدق و خلوص راه و روش خود توجه داده است. ← چهارده رساله صاین الدین ترکه اصفهانی.

جوانی را در صحبتِ شهید ثانی و زنده جاودانی شیخ زین‌الدین - علیه‌الرحمه - بسر برده، در تصحیح حدیث و رجال و تحصیل مقدماتِ اجتهاد و کسب و کمال مشارک و مساهم یکدیگر بودند. از نوادرِ اُزکیای عالی‌مقدار و اکابرِ علمای و الاتبار، جامع علوم دینی، و مستجمع فضایلِ یقینی، موجِ بحرِ فضیلت و اوجِ آسمانِ افادت، بهره‌مند سعادتِ دارین، فیضِ یابِ توفیقاتِ نشأتین، مرجعِ علماء اتقیا، ملجاء مقدسینِ اولیا، اَعْلَمُ العلماءِ الرئائیه، افضل الفضلاء الصمدانیه شیخ حسین بن شیخ عبدالصمد [۱] بعد از آن که جنابِ شیخ به جهتِ تشیع به دستِ رومیان درجهٔ شهادت یافت مشارالیه از وطنِ مألوف به جانبِ عجم آمده به عزِّ مجالستِ همایونِ شاهی مقرر گردیده، منظورِ انظارِ الطافِ گوناگون گشت، مراتبِ عالیهِ فقاہت و اجتهاد در معرضِ قبول و اذعانِ علمای عصر در آمده در اقامتِ نمازِ جمعه بنا بر اختلافی که علمای ملت در شروطِ آن کرده‌اند و مدتهای مدید متروک و مهجور بوده، سعیِ بلیغ به تقدیم رسانیده، با جمعی کثیر از مؤمنین به آن اقدام می‌نمود. آخر منصبِ شیخ الاسلامی و تصدّی شرعیات و حکومتِ مَلّیاتِ ممالک خراسان عموماً، و دارالسلطنهٔ هرات خصوصاً [الف ۶۲] به امنای خدمتش مرجوع گشته، مدّتی مدید در آن خطّه دلگشا ترویجِ شریعتِ غرّا [کرده] و [به] تنظیم و تنسیقِ بقاع‌الخیرِ آن دیار اقدام نموده به افادۀ علومِ دینیّه و افاضۀ معارفِ یقینیّه و تصنیفِ کتب و رسائل و حلّ مشکلات و کشفِ غوامض و معضلات می‌پرداخت تا آن که شوقِ ادراکِ سعادتِ حجّ

[۱] شیخ حسین مذکور (۹۸۴/۹۱۸ ه. ق) از اعلام علمای اُمّیه و پدر شیخ بهائی محسوب است که در شهرهای قزوین، مشهد و هرات شیخ‌الاسلام بوده. او در ۹۶۳ ه. ق به ایران آمد و پس از چند سال سفر مکه اختیار کرد و به بحرین رفت و در آنج ماندگار شد. دربارهٔ احوال، آثار و آرای او ← لؤلؤة البحرین، ۲۸-۲۳؛ ریاض العلماء، ۲/۱۰۸؛ فوائد الرضویه، ۱۳۸؛ عالم آرای عباسی، ۱۱۹ (ضمن شرح حال بهائی)؛ الاجازة الکبیره، ۳۲۰؛ معجم المؤلفین، ۴/۱۷؛ تنقیح المقال، ۱/۳۳۲.

بیت الله الحرام و زیارت روضه مقدسه حضرت خیر الانام و ائمه عالی مقام -
[عَلَيْهِمْ] صلوات الله الملك العلام - گریبان گیر گشته، قائد شوق عنان
توجه او را بدان صوب در حرکت آورده، رحل اقامت انداخته، با فضلی آن
مرز و بوم بسر می برد تا آن که در بحرین اجل موعود رسیده، بساط کتب خانه
۵ حیات او را در نور دید.

و جلالت قدر و مرتبه رفیعۀ اجتهاد آن جناب از اجازه [ای] که شیخ
جلیل المقدار شهید ثانی - علیه الرحمه - فرمود، معلوم می شود تیمناً قدری
از آن مرقوم می گردد: «ثُمَّ إِنَّ الْأَخَّ فِي اللَّهِ الْمُصْطَفَى فِي الْأَخَوَةِ الْمُخْتَارِ فِي
الدِّينِ الْمُتَرَقِّي عَنْ حَضِيضِ التَّقْلِيدِ إِلَى أَوْجِ الْيَقِينِ الشَّيْخِ الْإِمَامِ الْعَالِمِ
الْأَوْحَدِ ذَا النَّفْسِ الطَّاهِرَةِ الزَّكِيَّةِ وَ الْهَمَّةِ الْبَاهِرَةِ الْعَلِيَّةِ وَ الْأَخْلَاقِ الزَّاهِرَةِ
الْإِنْسِيَّةِ، عَضُدَ الْإِسْلَامِ وَ الْمُسْلِمِينَ عَزَّ الدِّينَ وَ الدِّينَ حَسِينَ بْنِ الشَّيْخِ
الصَّالِحِ الْعَالِمِ الْمُتَقِينَ الْمُتَقَنِّينَ، خُلَاصَةَ الْأَخْيَارِ الشَّيْخِ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ شَيْخِ
الْإِسْلَامِ الْإِمَامِ شَمْسِ الدِّينِ مُحَمَّدِ الْجُبَعِيِّ أَسْعَدَ اللَّهُ جَدَّهُ مِمَّنْ انْقَطَعَ بِكَلِّئَتِهِ
إِلَى طَلَبِ الْمَعَالِي وَ وَصَلَ بِقِظَةِ الْإِيَّامِ بِأَحْيَاءِ اللَّيَالِي حَتَّى أَحْرَزَ السَّبْقَ فِي
مَجَارِي مِيدَانِهِ وَ حَصَلَ بِفَضْلِهِ السَّبْقَ عَلَى سَائِرِ أَقْرَانِهِ وَ صَرَفَ بَرَهَةً مِنْ زَمَانِهِ
۱۵ فِي تَحْصِيلِ هَذَا الْعِلْمِ وَ حَصَلَ مِنْهُ عَلَى أَكْمَلِ تَصْيِبٍ وَ أَوْفَرِ سَهْمٍ فَقَرَأَ عَلَى
هَذَا الضَّعِيفِ وَ سَمِعَ كِتَاباً كَثِيراً. [۱]

و جناب شیخ بهاء الدین محمد ولد ارجمند او در مرثیه او فرموده:

مرثیه [۲]

۲۰ يَا جَيْرَةً هَجَرُوا وَاسْتَوْطَنُوا هَجْرًا وَاهَاً لِقَلْبِي الْمُعْتَى بِغَدُكُم وَاهَاً

[۱] متن کامل اجازه مذکور را میرزا عبدالله افندی در ریاض العلماء، ۱۱۱/۲-۱۱۲ آورده
است. نیز - الاجازة الكبيرة، ۵۲، ۳۱۷-۳۲۰.

[۲] مؤلف از مرثیه شیخ بهائی چند بیت را انتخاب کرده و همه قصیده را نیاورده است.
برای همه ابیات مرثیه و اختلاف نسخه های آن - سلافة العصر، ۲۹۵؛ ریاض العلماء، ۱۱۲/۲؛
فوائد الرضویه، ۱۳۹؛ لؤلؤة البحرين، ۲۷.

یا ثاویا بالمُصلی مِنْ قَرَى هَجَرَ کُسِیتَ مِنْ حُلّی الرضوانِ أَصْفَاها
 أَقَمْتَ یا بَحْرُ فی الْبَحْرِینِ فَاجْتَمَعَتْ ثَلَاثَةٌ کُنَّ أَمْثالاً وَأَشْباها
 ثَلَاثَةٌ أَنْتَ انْدَاهَا وَاغْزَرها جوداً وَاَعْذَبا طَعِماً وَاَصْفَاها
 حَوِیْتُ مِنْ دُرِّ الْعُلَیاءِ ما حَوِیا لَکِنَّ دَرَکَ أَغْلاها وَاَغْلاها
 ۵ و یا ضَرِیْحاً حَوِیْتُ فَوْقَ السِّماکِ عُلّاً عَلَیکَ مِنْ صَلَواتِ اللَّهِ اَزْکَاها
 فاسحب علی الفلکِ الْأَعْلی ذیولَ عُلّاً فَقَدْ حَوِیتَ مِنَ الْعُلَیاءِ أَعْلَاها
 و از جمله مصنفات شیخ بزرگوار: کتاب اربعین حدیث و رساله در رد بر اهل
 وسواس، که عقد حسینی نامیده و حاشیه ارشاد و رساله حلیّه [۱] و دیوان اشعار و رساله
 تحفه اهل الایمان در قبله عراق عجم و خراسان نوشته، رد بر محقق ثانی شیخ علی
 ۱۰ بن عبدالعالی؛ چه شیخ علی در ساختن محاریب مسجد امر می فرموده که در
 تعیین قبله جدی را ما بین کتفین باید گرفت، و شیخ حسین می فرموده که این
 غلط است به جهت آن که طول این بلاد عراق عجم و خراسان بسیار زیاده
 از طول مکه است و همچنین است عرضش. پس لازم است انحراف آنها [ب
 ۶۲] از جنوب به سوی مغرب، و به هر ولایت که می رسیده محرابهای
 ۱۵ مساجد را تغییر می داده. عمر شریف او شصت و شش سال، و تاریخ وفات
 او نهصد و هشتاد و چهار [است]. و از جمله اشعار آبدار او مرثیه ای است که

۱. اصل: طمعا.

[۱] چنین است در نسخه محافل، ولیکن جمهور منابع رجالی از سفرنامه شیخ حسین یاد کرده اند: رساله رحله؛ که ظاهراً ضبط مذکور صورت محرف و مصحف همین نام است البته شیخ
 ۲۰ مورد بحث با عده ای از علمای حلب در سال ۹۵۱ ه. ق در مسئله امامت مناظره داشته است و این
 مناظرات را خود او مکتوب و مؤلف کرده و به نام رساله فی مناظره مع بعض علماء حلب من العامة فی
 مسئله الأمامة خوانده است. ظاهراً مؤلف محافل با توجه به این مناظرات، سفرنامه او را به صورتی
 ضبط کرده که یاد آور مفاد مناظره های شیخ است.

علاوه بر آثاری که مؤلف محافل یاد کرده، آثار زیر هم از شیخ حسین محسوب است: تعلیقات
 علی الصحیفه الکامله السجادیة؛ الغرر و الدرر؛ رساله فی الواجبات الملکیة؛ وصول الأخیار الی اصول
 الأخبار؛ تعلیقات علی خلاصة الرجال.

به جهت شیخ زین الدین شهید ثانی فرموده. انتخاب از آن قصیده می شود:

مرثیه

مُحَمَّدُ الْمُصْطَفَى الْهَادِي الْمُسْتَفْعُ فِي يَوْمِ الْجَزَاءِ وَ خَيْرِ النَّاسِ كُلِّهِمْ
كَفَاكَ فَضْلاً كَمَالَاتٍ خَصَّصَتْ بِهَا أَخَاكَ حَتَّى دَعَوْتُ بَارِئِ النَّسَمِ
وَالْبَيْضُ فِي كَفِّهِ سُودٌ غَوَائِلُهَا حُمْرٌ غَلَائِلُهَا تَدَلَّى عَلَى الْقِمَمِ ۵
بَيْضٌ مَتَى رَكَعَتْ فِي كَفِّهِ سَجَدَتْ لَهَا رُؤُوسٌ هَوَتْ مِنْ قَبْلِ اللَّصَمِ
وَلَا أَلْمُومُهُمْ أَنْ يَخْشُدُوكَ^۱ فَكَدَّ حَلَّتْ نَعَالُكَ مِنْهُمْ فَوْقَ هَامِهِمْ
مَنَايِبُ أَوْفَقَتْ مَنْ لَيْسَ ذَا نَظَرٍ وَأَسْمَعْتَ فِي الْوَرَى مَنْ كَانَ ذَا صَمَمِ
مَنْ لَمْ يَكُنْ بِنَبِيِّ الزَّمَرَاءِ مُقْتَدِياً فَلَا نَصِيبَ لَهُ فِي دِينِ جَدِّهِمْ
أَقْصِرْ حَسِيْنٌ فَلَا تُحْصِى^۲ فَضَائِلُهُمْ لَوْ أَنَّ فِي كَسِّ عِظِي مِنْكَ أَلْفٌ نَمِ ۱۰
و اشعار فارسی و رباعیات بسیار از نتایج طبعِ دُرِّبَارِ او ثبتِ اوراق
است. [۱]

شیخ بهاء الدین محمد

شیخ الاسلام والمسلمین شیخ بهاء الدین محمّد بن شیخ حسین بن عبدالصمد
الحارثی؛ آن بهاء ملّت و دین و سناء شریعت خیر المرسلین که در بحر عوارف ۱۵
یکتا و در بازارِ معارف متاعِ پُربها بوده در لباسِ حیرانی با مجرّدانِ روحانی
مأنوس، و در طریقِ ظاهر با اهلِ باطن ممسوس. عارفانِ کامل را خرقة عرفان
به او متصل، و فقیهانِ عامل به اسناد و اخبار و احادیثِ او متوسّل. زمزمه
تسبیحِ عبادتش ذکرِ سامعه ساکنانِ عالمِ بالا، و دَمْدَمه فسونِ علمش ما ۲۰

۱. اصل: یخزلوک.

۲. اصل: یحصی.

[۱] در مورد متن کامل مرثیه شهید ثانی و دیگر اشعار او - ریاض العلماء، ۱۱۲/۲ به بعد.

صَدَقَ «وَرَعَلَمْ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»^۱. قانع بنیانِ ذمیمه بشری، مروّجِ مذهبِ حقّ
ائمه اثناعشری، پادشاهِ درویشِ پیشه، و درویشِ حقّانیتِ اندیشه. قائل
از کتان و سمور بیزارم باز میل قلندری دارم

معمارِ دل‌های خراب، مسمارِ دیده ذوات‌الاذناب، درّی برجِ دقایق،
اعظم‌العلماء المجتهدین و أفهم الفضلاء المقدّسین و اشرف العرفاء الکاملین ۵
و اعلی‌العلماء الواصلین الی معرفة ربّ العالمین؛ برهان‌الحقّ والیقین، مُدبّر به
دنیا و مافیها در عینِ مقبلی، شیخ بهاء‌الدین محمّد‌العالمی، خلفِ صدق شیخ حسین
است. در صغرِ سن با والدِ ماجد به ولایتِ عجم آمده به جدّ و جهد بر حسبِ
رفتارِ آباء و اجداد به تحصیلِ علوم و کسبِ کمالات مشغول گشته در علمِ
تفسیر و حدیث و عربیّت و فقه و امثالِ آن از برکاتِ انفاسِ پدرِ بزرگوار مرتبه ۱۰
کمال یافت و حکمت و کلام و بعضی علومِ معقول را از فیضِ صحبتِ مولانا
عبدالله مدرّس یزدی [۱] به دست آورد. و در فنونِ ریاضی نزد ملاعلی مذهب [۲] و
مولانا افضل قاینی [۳] مدرّس سرکارِ فیضِ آثار و بعضی از اهلِ آن فن تلمذ نموده.
در علمِ طب و قانونِ دانی با بقراطِ زمان حکیم جمال‌الدین محمود [۴] طرحِ مباحثه

۱۵

۱. البقره ۳۱/۲.

[۱] عبدالله یزدی از دانشیان سده دهم محسوب است که نزد جمال‌الدین محمود تلمذ
کرد. وی در ۹۸۱ هـ. ق در حجاز درگذشت، حاشیه بر حاتیة قدیم دوانی. شرح بر تهذیب المنطق از آثارِ
اوست - احسن التواریخ، ۵۹۱؛ سلافة العصر، ۴۹۰؛ عالم‌آرای عباسی، ۱/۱۱۹؛ خلد برین، ۴۳۴؛ امل
الآمل، ۲/۱۶۰؛ ریاض العلماء، ۳/۱۹۱؛ خلاصة الأثر، ۳/۴۰؛ کشف الظنون، ۴۷۶؛ فوائد الرضویه،
۲۴۹.

۲۰

[۲] علی مذهب نزد عبدالله یزدی مذکور عموم معقول را آموخت و در ریاضی از دانشیان
عصر خویش محسوب بود - عالم‌آرای عباسی، ۱/۱۱۹.

[۳] نامبرده از شاگردان میرداماد بود و هم از سخنوران عصر بشمار می‌رفت. برای
نمونه اشعار و نام آثار منظوم او - تذکره نصرآبادی، ۲۰۲؛ الذریعه، ۸۵/۹؛ عالم‌آرای عباسی،
۱۱۹/۱-۱۲۰.

[۴] جمال‌الدین محمود قُمی از طبیبان مشهور عصر صفوی بود، آناری چون رساله در

انداخته بهره کامل از آن یافت. بالجمله در اندک زمانی در علوم معقول و منقول آن جناب را ترقیات عظیم روی داده در هر فن افضل فضلاى عصر شد و تصانیف معتبره در فنون علم از رشحات [الف ۶۳] بحر ذاتش مطرح انظار علمای ذی اعتبار گردیده. مثل کتاب عروة الوثقی در تفسیر قرآن مجید؛ و کتاب جبل المتین در جمع بنیان احادیث صحیحه و حسن و موثق، و^۱ شرح هریک از احادیث؛ و کتاب مشرق الشمسین در تفسیر آیات احکام و احادیث صحیحه؛ و حاشیه تفسیر قاضی؛ و حاشیه قواعد شهیدی؛ و کتاب حدائق الصالحین در شرح صحیفه کامله؛ و کتاب عین الحیات فی تفسیر الآیات و کتاب چهل حدیث و شرح الشرح چغینی در هیأت؛ و حاشیه شرح مختصر اصول؛ و حاشیه مطول؛ و رساله تشریح الافلاک در هیأت؛ و رساله خلاصه الحساب؛ و رساله در اسطرلاب؛ و اثنی عشریات اربع در طهارت و صوم و صلات و حج؛ و کتاب زبدة الاصول؛ و مفتاح الفلاح در مواقف فرایض و سنن؛ و چند رساله و کتاب دیگر. [۱] بعضی از آن تا تاریخ سنه خمس و عشرين و ألف به اتمام رسانیده، بعضی دیگر مثل جامع عباسی، فارسی، که ناتمام مانده.

۱۵ بالجمله آن جناب بعد از فوت شیخ علی منشار منصب شیخ الاسلامی و وکالت حلالیات و تصدّی شرعیات دارالسلطنه اصفهان به خدمتش مرجوع گشته، آخر شوق دریافت سعادت حج بیت الله الحرام و ذوق سیاحت او را از اشتغال به امثال آن مهمات مانع آمده، متوجّه آن سفر خیراثر شد. بعد از

۲۰ طریق خوردن چوب چینی و فواید آن: مرکبات الشاهیه؛ رساله بیخ چینی؛ رساله در سموم افیوئیه؛ سته ضروریه طبیه را تألیف کرد - عالم آرای عباسی. ۱/۱۱۹؛ خلد برین. ۴۳۵.

۱. اصل: در.

[۱] آثار شیخ بهائی از نامه و اجوبه و رساله و کتاب بیش از یکصد عنوان می شود. تاکنون کتاب شناسی دقیقی از آثار او تألیف نشده است با این همه علاوه بر فهرست نسخ خطی معاصر، رجوع شود به: ریاض العلماء، ۵/ ۸۸-۸۹؛ عالم آرای عباسی، ۱/ ۱۲۰؛ خلد برین. ۴۳۶؛ سلافة العصر، ۲۹۱؛ که اطلاعات مفیدی درباره نگارندهای فارسی و عربی او در بر دارند.

استسعاد به آن سعادتِ عظمی نشأ فقر و درویشی بر مزاج شریفش غلبه کرده، جریده در کسوتِ درویشان مسافرت اختیار نموده، مدتها در عراق عرب و شام و مصر و حجاز و بیت المقدس می بوده و در ایام سیاحت به صحبت بسیاری از علما و دانشمندان و اکابر صوفیه و ارباب سلوک و اهل الله و تجرّدگزیانِ خدا آگاه رسیده از صحبتِ فیض بخش ایشان بهره مند گردیده، ۵ جامع کمالاتِ صوری و معنوی گشت.

و در علم ظاهر و باطن سرآمد روزگار، و به اعتقادِ جمهورِ فضلا و علما به رتبه عالی اجتهاد وارد، و شاه عباس وجودِ شریف آن یگانه روزگار را مغتنم دانسته، همیشه مصاحب او بوده و اکثر اوقات در سفر و حضر به وثاق او تشریف قدوم ارزانی داشته از صحبتِ فیض بخشش مسرور می گردیده اند. ۱۰ اگرچه شعر و شاعری دون مرتبه عالیّه آن جناب است اما ذوق سخن پردازی بسیار دارند و در فنون سخنوری قصب السبق از اقران ربوده اند و به عربی و فارسی اشعار آبدار و معانی رنگین و نکات دلپذیر شیرین از آن جناب زبان زد خاص و عام است به تخصیص مثنویات ملای روم [سرمشق ساخته]. از نتایج طبع و قَادش که به مثالِ دُر در رشته نظم کشیده این دو بیت از آن جمله عالی افتاده: ۱۵

شعر

سهل باشد در ره فقر و فنا گر رسد تن را تعب، جان را عنا
دردِ راحت دان چو شد مطلب بزرگ گرد گله توتیای چشم گرگ
و مجموعه [ای] ترتیب داده اند در ضمنِ هفت مجلد از سخنانِ رنگین و عباراتِ بلاغ آیین و اشعار آبدارِ قدما و متأخرین و مباحث [ب ۶۳] دقیقه از هر فن و حکایات لطیفه از هر باب، و به کشکول موسوم گردانیده. [۱] مجملًا ۲۰

[۱] کشکول شیخ بهائی از مشهورترین کتب در نوع خود است که در هفت دفتر تألیف شده و متأسفانه تاکنون تصحیح انتقادی متن آن فراهم نیامده و با وجودی که بارها به فارسی ترجمه شده،

بحری بوده مؤاج که آثار فیضانش به اطراف و اکناف رسیده و هرکس از دانشمندان از خوانِ کثیرالامتنانِ تصانیفش بهره‌ور گردیده.

باطنِ فیضِ مواظنتش به فقر و درویش‌نهادی موصوف و ظاهرش به رتبهٔ عالیهٔ اجتهاد و اخلاقِ حسنه معروف. در سیر و سلوک با زمرهٔ اهل الله قرین بوده. ۵ در سنهٔ ثلاثین و الف روزی در مقابرِ مشهور به تربتِ عارف ربّانی بابا رکن‌الدین اصفهانی [۱] به ادای صلات مشغول بود، آوازی از قبری به گوش شیخ رسید که در عالمِ روحانی یکی از آسودگانِ قبور و منزل‌گزیدگانِ نهانخانهٔ خاک با او به تکلم درآمده، گفته بود که «این همه غفلت چیست؟ حالا وقتِ آگاهی و هنگامِ انتباه است». وقائل نام و نسبِ خود اظهار نموده بود و حرفی دو سه از اسرارِ خفیهٔ بر زبان آورده. اما حضرت شیخ تقریر آنها فرمودند و ۱۰ زیاده از حرفِ غفلت و ایمای آگاه و انتباه اظهار نکردند. بعد از واقعه، آن حضرت یکی از احبابِ - که محرمِ اسرارِ شیخ بود - دو سه کلمه به محرمانِ خود گفته بود. الحاصل بعد از وقوعِ این واقعهٔ غریب سر به جیبِ تفکر فرو برده، چند روز ترکِ معاشرتِ احباب و خلّان، و مباحثهٔ طالب علمان نموده، آمادهٔ سفرِ آخرت می‌گردد و مترصدِ ارتحال از این دارِ ملال، و متفحصِ هلالِ ۱۵ شوال بود و لحظه‌ای به فراغِ بالِ خاطر نمی‌غنود تا آن که طلبهٔ علوم که همهٔ روزه از او فیضِ یابِ مسایلِ یقینیّه و شبهاتِ عقلیه بودند، به دلایل و براهین

هم هنوز ترجمه‌ای دقیق و علمی از آن عرضه نشده است. این اثر بهائی نشانهٔ ذوق و رای و نظرِ انتقادی، ادبی و اجتماعی اوست و به لحاظ شناختِ «دبِ فارسی در عصر صفوی» حائز اهمیت فراوان تواند بود. مؤلف محافل در توصیف کشکولِ عیناً عبارات اسکندر بیک منشی را نقل کرده ۲۰ است، بسنجید با عالمِ آرا، ۱/۱۲۰: خلد برین، ۴۳۷.

[۱] بابا رکن الدین مسعود بن عبدالله انصاری بیضاوی از عارفان مشهور سدهٔ هشتم هجری (متوفای ۷۶۹ ه. ق) بوده و آرمگاه او در تخت فولاد اصفهان مشهور است. ظاهراً نصوصِ الخصوص فی ترجمه النصوص - که شرحی است بسیار ارزشمند بر فصوص الحکم ابن عربی - از اوست. برای اطلاع بیشتر دربارهٔ او - مجلهٔ یادگار، سال ۲، شمارهٔ ۴، صص ۴۲-۴۶؛ تذکرهٔ القبور، ۱۵۳؛ مقدمهٔ دانشمند فقید جلال الدین همایی بر نصوص الخصوص.

- مشهوره شیخ را ترغیب نمودند که در باطن با خدا بود به ظاهر فیض القاء علوم از طلبه باز نگیرد و ثبوت آن را علاوه طاعات و عبادات شمرد. از تکرار این گونه مقالات خاطر شریفش فی الجمله آرام گرفته، رفته رفته با خلق الله به دستور آمیزش نموده، تا دوسه ماه دیگر ظاهراً اوقات به مباحثه علوم و افاده تلامذه صرف نموده و در اتمام نسخه شریفه جامع عباسی اهتمام داشته، و باطناً به آسودگان عالم ارواح همزاد، و با روحانیون عالم اشباح دمساز بوده تا آن که در چهارم شهر شوال این سال سقیم المزاج گشته، هفت روز پهلوی بر بستر ناتوانی داشت و در روز هشتم که سه شنبه دوازدهم ماه مذکور بود طایر روح پر فتوحش از تنگنای قفس بدن بیرون خرامیده به عالم قدسی پرواز نمود. شاه عباس - علیه الرحمه - در ییلاق تشریف داشته، جمعی از اعیان که در شهر مانده بودند در پیش و پس جنازه مغفرت اندازه قدم بر خاک نهاده، وضع و شریف در برداشتن جنازه به یکدیگر سبقت می جستند. ازدحام خلایق به مرتبه ای بود که در میدان نقش جهان اصفهان با همه فسحت و وسعت بر زیر یکدیگر افتاده از هجوم عام بردن جنازه دشوار بود. ۱۵ در مسجد جامع عتیق به آب چاه غسل داده علما و فضلا بر آن جنازه محفوف به رحمت حی لا یموت نماز گزارده، در بقعه شریفه منسوبه به حضرت امام زین العالدین گذاشته، از آنجا نقل به مشهد مقدس معلی نموده بر وفق وصیتی که خود گفته بود در پایین پای مبارک حضرت امام الجن والانس در منزلی که در ایام اقامت مشهد مقدس مدرّس شیخ بود مدفون گشت، ۲۰ رحمه الله علیه. [الف ۶۴] [۱]

[۱] شیخ بهائی در سن ۷۸ سالگی، پس از ۷ روز بیماری در ۱۰۳۱ هـ. ق در اصفهان درگذشت، جنازه اش را در مسجد جامع عتیق اصفهان غسل دادند و بر طبق وصیت نامه اش به مشهد انتقال دادند و در حرم مطهر، بین مسجد گوهرشاد و صحن نو دفن کردند - سلافة العصر، ۲۹۱: عالم آرا، ۷۱۲/۳؛ لؤلؤة البحرين، ۲۲؛ فوائد الرضویه، ۵۱۰؛ مطلع الشمس، ۲/ ۴۴۵-۴۴۷.

اربابِ استعداد تواریخ مرغوبه یافته در سلک نظم کشیدند. از آن جمله
اعتمادالدوله میرزا ابوطالب [۱] این تاریخ را گفته:
فی وفاته

رفت چون شیخ ز دارِ فانی گشت ایوانِ جنانش مأوا [ی]
دوستی جُست ز من تاریخش گفتمش: شیخ بهاءالدین وای ۵
و دیگری گفته:

افسوس ز مقتدایِ دوران

و دیگری یافته:

افسر فضل افتاد و بی سر و پا شد شرع

و فی مابینِ فوتِ جناب شیخ و میرداماد مدّتِ ده سال فاصله گردید چه ۱۰
شیخ بهاءالدین محمّد در هزار و سی از دارِ دنیا رحلت کرد و [فوت] میرداماد در
هزار و چهل بود. و از جمله مراثی که به جهتِ شیخ، علمای زمان و اربابِ
دانش دوران مرقوم نموده‌اند، مرثیه شیخ ابراهیم بازوری^۱ است، [۲] چند فرد
مرقوم می‌شود:

مرثیه

۱۵

شیخ الأنام بهاءالدین لأبرحَ سَحَابُ الْعَفْوِ يَنْشِئُ لَهُ الْبَارِي
وَالْعِلْمُ قَدْ دَرَسَتْ آيَاتُهُ وَ عَفَتْ عَنْهُ رُسُومُ أَحَادِيثٍ وَأَخْبَارٍ [۳]

۱. اصل: یاوری.

[۱] درباره نامبرده و ماده تاریخ او برای سال وفاتِ شیخ بهائی ← عالم آر، ۷۱۲/۳؛ زندگانی
شاه عباس اول، ۸۸۵/۳. ۲۰

[۲] نامبرده از شاگردان شیخ بهائی بود و ادیب و شاعر، که دیوان شعر داشته و هم
سفرنامه‌ای منظوم به نام رحلة المسافر ← امل الآمل، ۲۵/۱؛ ریاض العلماء، ۶/۱؛ طرائف المقال،
۷۶/۱، نجوم السماء، ۶۹؛ ریاض الجنّة، ۶۷/۱؛ فوائد الرضویه، ۸.

[۳] مرثیه ابراهیم بازوری در رثای شیخ بهائی طولانی است و همه ابیات آن را صاحب
ریاض العلماء، ۷۶/۱ نقل کرده است. مؤلف محافل هم همه قصیده رثائیّه او را پس از این در ترجمه
حال بازوری آورده است.

و سید علی خان در سلافة العصر به مدح شیخ پرداخته، می فرماید: «عَلَّمَ الْأُئِمَّةَ الْأَعْلَامَ وَ سَيِّدَ عُلَمَاءِ الْإِسْلَامِ وَ بَحَّرَ الْعِلْمَ الْمُتَلَاظِمَةَ بِالْفَضَائِلِ أُمُوجُهُ وَ فَحَلَ الْفَضْلَ النَّاتِجَةَ لَدَيْهِ أَفْرَادَهُ وَ أَزْوَاجَهُ وَ طَوَّدَ الْمَعَارِفَ الرَّاسِخَ وَ فُضَاوَهَا الَّذِي لَا تَحُدَ لَهُ فِرَاسِخٌ. وَ جَوَادَهَا الَّذِي لَا يُؤْمَلُّ لَهُ لِحَاقٌ. وَ بِدَرِّهَا الَّذِي لَا يَعتَرِبُهُ^۱ مُحَاق. الرُّحْلَةُ الَّتِي ضَرَبَتْ إِلَيْهِ أَكْبَادُ الْإِبِلِ وَ الْقِبْلَةُ الَّتِي قَطَرَ كُلُّ قَلْبٍ عَلَى حَبِّهَا وَ جَبَلٌ فَهُوَ عَلَامَةُ الْبَشَرِ وَ مُجَدِّدُ دِينِ الْأُمَّةِ^۲ عَلَى رَأْسِ [الْقُرُونِ] الْحَادِي عَشَرَ إِلَيْهِ انْتَهَتْ رِثَاةُ الْمَذْهَبِ وَ الْمِلَّةِ. وَ بِهِ قَامَتْ قَوَاطِيعُ الْبِرَاهِمِينَ وَ الْأَدَلَّةِ. جَمَعَ فُتُونُ الْعِلْمِ وَ انْعَقَدَ عَلَيْهِ الْاجْتِمَاعُ وَ تَفَرَّدَ بِصُنُوفِ الْفُطُنِ قَبْهَرُ النَّوَاطِرِ وَ الْأَسْمَاعِ فَمَا مِنْ فَنٍ إِلَّا وَ لَهُ فِيهِ الْقِدْحُ الْمُعْلَى وَ الْمَوْرِدُ الْعَذْبُ الْمُحَلَّى. اِنْ قَالَ: لَمْ يَدَعْ قَوْلًا لِقَائِلٍ. أَوْ طَالَ لَمْ يَأْتْ غَيْرُهُ بِطَائِلٍ، وَ مَا مَثَلُهُ وَ مِنْ تَقَدَّمَ مِنْ الْأَفْضَلِ وَ الْأَعْيَانِ إِلَّا كَالْمِلَّةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ الْمُتَأَخَّرَةِ عَنِ الْمِلَلِ وَ الْأَدْيَانِ، جَاءَتْ آخِرًا، فَفَاقَتْ مَفَاخِرًا وَ كُلُّ وَصْفٍ قُلْتُ فِي غَيْرِهِ فَإِنَّهُ تَجَرِبَةُ الْخَوَاطِرِ. مَوْلِدُهُ بَعْلَبَكُ سَنَةِ ۹۵۳، اِنْتَقَلَ [بِهِ] وَالِدُهُ وَ هُوَ صَغِيرٌ إِلَى الدِّيَارِ الْعَجْمِيَّةِ، فَتَشَأَ فِي حَجَرِهِ بِتِلْكَ الدِّيَارِ الْمُحَمِّمَةِ، وَأَخَذَ عَنِ وَالِدِهِ وَ غَيْرِهِ ۱۵ مِنْ الْجَهَانِ بِذِ حَتَّى اذْهَبَ لَهُ كُلُّ مَنَاضِلٍ وَ مَنَابِذٍ، فَلَمَّا اشْتَدَّ كَاهِلُهُ، وَصَفَتْ لَهُ مِنَ الْعِلْمِ مَنَاهِلُهُ، ضَارَبَهَا شَيْخُ الْإِسْلَامِ وَ قُوِّضَتْ إِلَيْهِ أُمُورُ الشَّرِيعَةِ عَلَى صَاحِبِهَا الصَّلَاةِ وَ السَّلَامِ، ثُمَّ رَغِبَ فِي الْفَقْرِ وَ السِّيَاحَةِ وَ اسْتَهَبَ مِنْ مِهَابِ التَّوْفِيقِ رِيَاحَهُ، فَتَرَكَ تِلْكَ الْمَنَاصِبَ وَ مَالَ لَمَّا هُوَ لِحَالِهِ مُنَاسِبٌ، فَقَصَدَ زِيَارَةَ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ وَ زِيَارَةَ النَّبِيِّ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْكَرَامِ - عَلَيْهِمُ أَفْضَلُ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ - ثُمَّ أَخَذَ ۲۰ فِي السِّيَاحَةِ فَسَاحَ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَ أُوتِيَ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً، وَ اجْتَمَعَ فِي اثْنَاءِ ذَلِكَ بِكَثِيرٍ مِنْ أَرْيَابِ الْفَضْلِ وَ الْحَالِ وَ نَالَ مِنْ فَيْضِ صُحْبَتِهِمْ مَا تَعَدَّرَ عَلَى غَيْرِهِ وَ اسْتَحَالَ، ثُمَّ عَادَ وَ تَوَطَّنَ أَرْضَ الْعَجَمِ وَ هُنَاكَ هَمِيَ عَيْثُ

۱. اصل: تعبرها.

۲. اصل: الامام.

فضله وَ اَنْسَجَمَ قَالَف و صَنَف و قَرَطَ الْمَسَامِعَ و شَنَف... وَ تَوَقَّى قَدَسَ سِرُّهُ
سَنَةِ ۱۰۳۱ هـ. [۱]

و سید مصطفی [۲] صاحب نقد الرجال^۱ فرموده که «آن جناب به مرتبه [ای] عظیم القدر و المنزله و رفیع الشأن و کثیر الحفظ [ب ۶۴] است که من ندیدم به
۵ کثرتِ علوم و وفور و فضل و علو مرتبه او در کُل فنون اسلام احدی را. گویا در هر فنی همان یک فن را در مدتِ عمر مشغول بوده». و این چند کلمه از قصیده‌ای که در مدح حضرت صاحب - علیه السلام - فرموده، بیان می‌شود: [۳]

فی المَدح

۱۰ خَلِيفَةُ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ ظِلُّهُ عَلَى سَاكِنِي الْقُبَرَاءِ مِنْ كُلِّ دِيَارٍ
إِمَامُ الْهُدَى لِأَذَا الزَّمَانِ بِظِلِّهِ^۲ وَأَلْقَى إِلَيْهِ الدَّهْرُ مِقْوَدَ خَوَارٍ
عُلُومُ الْوَرَى^۳ فِي جَنْبِ أَبْحَرِ عِلْمِهِ كَفَرَقَةَ كَفٍّ أَوْ كَغَمَسَةِ مِنتَقَارٍ
إِمَامُ الْوَرَى طَوْذُ النَّهْيِ مَنَبْعُ الْهُدَى وَ صَاحِبُ سِرِّ اللَّهِ فِي هَذِهِ الدَّارِ

۱۵ ۱. اصل: فقد الرجال.

۲. اصل: يظله.

۳. اصل: علم الوری.

[۱] نقل مؤلف محافل گفتار سید علیخان مدنی را با تصرف و گاه تبدیل برخی از واژه‌هاست
- سلافة العصر. ۲۸۹-۲۹۰.

[۲] سید مصطفی بن حسین تفریسی از دانشمندان سده‌های ۱۰ و ۱۱ هـ. ق است آشنایی او به حسب و نسب رجال، انگیزه تألیف نقد الرجال بود، کتابی که عموماً مورد تحسین و تقدیر
۲۰ اعلام عصر صفوی قرار گرفته است - امل الآمل، ۳۲۲/۲؛ ریاض العلماء، ۲۱۲/۵؛ مصفی المقال، ۴۵۹؛ بحار الانوار، ۱۰۵/۲۶۹.

[۳] قصیده شیخ بهائی در مدح صاحب امر (عج) شصت و سه بیت دارد و به نام قصیده الفوز و الامان فی مدح صاحب الزمان (عج) نامیده شده است. بهائی این قصیده را در کشکول (ص ۱۰۲) نقل کرده است، نیز - اعیان الشیعه، ۲۴۵-۲۴۶/۹؛ ریاض العلماء، ۹۲/۵-۹۳؛ امل الآمل، ۱۵۸-۱۵۹/۱.

وَمِنْهُ الْعَقُولُ الْعَشْرُ تَبْغِي كِمَالَهَا وَ لَيْسَ عَلَيْهَا فِي التَّلْعَمِ مِنْ غَارِ
و قصیده دیگر در مدح امام عصر - علیه السلام - دارد، که مصلح او این است:
قصیده

یا کِراماً صَبَرْنَا عَنْكُمْ مُحال انْ حَالِي مِنْ جَفَاكُمْ شَرُّ حَالِ
صاحب الامر الامام المنتظر مِنْ بِمَا يَأْبَاهُ^۱ لَا يَجْرِي الْقَدَرِ
حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ الْبَشَرِ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ فِي كُلِّ الْخِصَالِ

□ □

مَنْ إِلَيْهِ الْكَوْنُ قَدْ الْقَى الْقِيَادَ مُجْرِيَا أَحْكَامَهُ فِيمَا أَرَادَ
شَمْسُ أَوْجِ الْمَجْدِ مِصْبَاحُ الظَّلَامِ صَفْوَةُ الرَّحْمَنِ مِنْ بَيْنِ الْأَنَامِ
الامام ابن الامام ابن الامام قُطْبُ أَرْبَابِ الْمَعَالِي وَالْكَمَالِ

□ □

فَاقَ أَهْلَ الْأَرْضِ فِي عِزِّ وَجَاهِ وَارْتَقَى فِي الْمَجْدِ أَعْلَى مُرْتَقَاهِ
لَوْ مُلُوكُ الْأَرْضِ صَلُّوا فِي ذَرَاهِ كَانَ أَعْلَى صَفِّهِمْ صَفِّ التَّعَالِ

□ □

ذُو اقْتِدَارٍ إِنْ شَاءَ قَلْبُ الطَّبَاعِ صَيْرَ الْأَظْلَامَ طَبْعاً لِلشُّعَاعِ
وَارْتَدَى الْإِمْكَانَ بُرْزُ الْإِمْتِنَاعِ قُدْرَةُ مَوْهُوِيَّةٍ مِنْ ذِي الْجَلَالِ

و همچنین در مدح ائمه اثنا عشر می فرماید:

فِي يَثْرَبٍ وَالْغُرَى وَالزُّوْرَاءِ فِي طُوسٍ وَكِرْبَلَا وَ سَامَرَاءِ
لِي أَرْبَعَةٌ وَعَشْرَةٌ بِهِمْ ثِقَتِي فِي الْحَشْرِ وَهُمْ حِصْنِي مِنْ أَعْدَائِي
و می فرماید:

شعر

إِنْ شِئْتَ أَقْنُصْ قِصَّةَ الشُّوقِ إِلَيْكَ إِنْ جِئْتَ إِلَى طُوسٍ فَبِاللَّهِ عَلَيْكَ
قَبْلَ عَنِّي ضَرْيَحُ مَوْلَايَ وَقُلْ قَدْ مَاتَ بِهَائِيكَ بِالشُّوقِ إِلَيْكَ

و می فرماید:

مناجات

یا رب انی مُذْنِبٌ خَاطِئٌ مُّقْصِرٌ فی الصّالحات القُرْب
و لَئِیسَ لی مِنْ عَمَلٍ ضَالِحٍ أَرْجُوهُ فی الحشر لدفع الکرب
غیر اعتقادی حَبِّ خَیْرِ الْوَرَى و آله والمرء مع من احب ۵

و این رباعی از نتایج فکر اوست که بی نقطه است:

زاهاً لَصَدٌّ وَضَالِکُمْ عَلَّهْ وَعَدَّ لَکُمْ وَصَدُّکُمْ عَلَّهْ
کَمْ حَصَلَ صَدُّکُمْ وَ مَا أَمَلَهُ کَمْ أَمَلَّ وَصَلُّکُمْ وَ مَا حَصَلَهُ

- از جمله مصنفات آن بزرگوار کتاب حبل المتین است که جمع احادیث
۱۰ صحاح و حسان و موثقات و شرح آنها فرموده؛ و کتاب مشرق الشمین است
که جمع آیات احکام و احادیث صحاح و شرح آنها نموده؛ و کتاب عروة
الوثقی فی تفسیر القرآن، که همان سوره مبارکه فاتحه از آن موجود است؛
و حدیقه هلالیه در شرح دعای هلال؛ و حاشیه شرح عضدی بر مختصر اصول؛
و زبدة الاصول؛ و لغز زبده؛ و لغز قانون؛ و رساله در موارث؛ و رساله در درایه؛
۱۵ و رساله در ذبایح اهل کتاب؛ و رساله اثنا عشریه در صلاة؛ و رساله در طهارت؛
[الف ۶۵] و رساله در زکات؛ و رساله در صوم و حج؛ و خلاصه الحساب؛ و
کشکول کبیر؛ و مخلاة؛ و جامع عباسی در عبادات؛ و محمدیه، و تهذیب در
نحو؛ و بحر الحساب؛ و توضیح المقاصد فیما اتفق فی ایام السنه؛ و حاشیه الفقیه [نا]
تمام، و جواب مسائل شیخ جزایری - بیست و دو مسئله - ایضاً سه مسئله عجیه؛
۲۰ و جواب مسائل مدنیات؛ و شرح فرائض نصیریہ ناتمام؛ و رساله در نسبت اعظم
جبال به قطر ارض؛ و تفسیر موسوم به عین الحیات؛ و تشریح الافلاک؛ و
رسالة کُرّ؛ و رساله اسطربلاب - فارسی و عربی -؛ و شرح صحیفه موسوم به حدائق
الصالحین؛ و حاشیه بیضاوی ناتمام؛ و حاشیه مطول ناتمام؛ و شرح چهل
حدیث؛ و رساله قبله؛ و کتاب سوانح الحجاز من شعره و انشائه؛ و مفتاح الفلاح؛

و حواشی کشف؛ و حاشیه خلاصة الرجال؛ و حاشیه اثني عشریه شیخ حسن؛ و حاشیه قواعد شهیدیه؛ و رساله در قصر و تخیر در سفر؛ و رساله در این که انوار کواکب مستفاد از شمس است؛ و رساله در حل اشکال عطارد و قمر؛ و رساله در احکام سجود نلاوت، و رساله در استجاب سوره و وجوب آن؛ و شرح شرح رومی بر ملخص که در حدیقه هلالیه ذکر نموده؛ و حواشی زبده؛ و حواشی تشریح الافلاک؛ و حواشی شرح تذکره؛ و غیر آن از رسائل و اجوبه مسائل بسیار است که ذکر آنها موجب طول کلام می گردد. [۱]

شیخ لطف الله

۱۰ شیخ لطف الله میسی نبیره شیخ ابراهیم میسی است که از فضلالی متبحر و فقهایی مشهور عصر بوده. مولد شریفش موضع میس جبل العامل است. [۲] در اوایل سنّ شباب احرام زیارت امام ثامن - علیه التحیه والثناء - بسته، مدّتی مدید در آن آستان ملایک آشیان به تحصیل علوم روزگار گذرانیده، از برکات صحبت مولانا عبدالله شوشتری و علمای مشهد مقدّس بهره کامل در علم فقه یافته و در زمره مدرّسین سرکار فیض آثار انتظام یافت. و در زمان شاه عباس اول منصب والای خادمی نیز علاوه تدریس گشته از آن سرکار موهبت آثار موظف بوده در فترت اوزبکیّه از آسیب آن طایفه نجات یافته به درگاه معلا

[۱] برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار شیخ بهائی - ریاض العلماء، ۵/ ۸۸-۹۷؛ فوائد الرضویه،

۵۰۲-۵۲۱؛ سلافة العصر، ۲۸۹-۳۰۲؛ لؤلؤة البحرين، ۱۶-۲۳؛ عالم آرای عباسی، ۱/ ۱۲۰، ۳/ ۷۲؛ امل الآمل، ۱/ ۱۵۵-۱۶۰؛ خلد برین، ۴۳۴-۴۳۷؛ روضة الصفا، ۸/ ۵۷۷؛ تذکره نصر آبادی، ۱۵۰-۱۵۱؛ خلاصة الاثر، ۳/ ۴۴۰؛ کشف الظنون، ۷۲۰؛ نزهة المجلس، ۱/ ۲۴۹؛ هدية العارفين، ۲/ ۲۷۳؛ تنقيح المقال، ۳/ ۱۰۷؛ اعلام الشيعة، ۲/ ۳۶۸؛ فهرست الخديويه، ۵/ ۱۱۰؛ مصنفی المقال، ۴۰۴؛ فرهنگ سخنوران، ۹۱.

[۲] مؤلف محافل در ترجمه احوال شیخ لطف الله میسی به عالم آرای عباسی، ۱/ ۱۲۰ نظر داشته است، نیز - ریاض، ۴/ ۲۱۷-۲۲۰؛ امل الآمل، ۱/ ۱۳۶؛ تکملة امل، ۳۲۶؛ روضة الصفا، ۸/ ۵۷۸؛ روضات الجنات، ۵/ ۳۸۱؛ خلد برین، ۴۳۹-۴۳۸؛ فوائد الرضویه، ۳۶۷.

آمده، مدّتی در قزوین به درس و افاده مشغولی نموده، حسب الامر الأعلى از آنجا به دارالسلطنه اصفهان نقل نمود و در جوار مسجدی که در جوار دولتخانه نقش جهان احداث کرده معمار همّت والانهمت آن شاه والاجاه است متوطن، و در آنجا به امامت خلق و درس فقه و حدیث و طاعت و عبادت مشغول بوده. تاریخ وفاتش:

چون دو لام از نام او ساقط کنی سال تاریخ وفاتش زان شمار [۱]

شیخ جعفر

شیخ جعفر ولد بزرگ شیخ لطف الله، بسیار صاحب حال و متورّع و مصداق اُولئک سرّ اَپیه؛ بلکه در مراتب علمی از پدر در پیش است. در سداد و صلاح مشهور اهل عالم بوده. [۲]

میر شمس الدین محمد صدر

سید بزرگ عالی شأن نیکو اخلاق، و به وفور قابلیت و استعداد انصاف داشت. در علم ریاضی و هیأت و رمس و نجوم و انشاء بسیار خوش صحبت بود و شعر را خوب می گفت و فقهی تخلص داشت، چون بر مسند صدارت در زمان سلطان محمد ولد شاه طهماسب قرار گرفت، [ب ۶۵] مشارالیه دخل در کلی و جزئی امور گشوده، قریب یکصد هزار تومان از نقد و خاک فیروزه که از جوهرات و ققی ممالک و نذورات شاه طهماسب و خمس معادن و فیروزه و غیره در خزانه عامره موجود بود، در عرض دو سه سال به سادات و علما و فقرا و طالب علمان و مستحقان هر طبقه داد. مشاهیر این طبقه را رعایت های

[۱] درباره لطف الله میسی، نیز ← افندی، ریاض. ۴/۴۱۷-۴۲۰؛ حر عاملی، اصل، ۱/۱۳۶؛ تکمله اصل. ۳۲۶-۳۲۷؛ روضة الصفا، ۸/۵۷۸؛ روضات. ۵/۳۸۱؛ عالم آرای عباسی، ۱/۱۲۰؛ فوائد الرضویه، ۳۶۷؛ خلد برین، ۴۳۸-۴۳۹؛ زرکلی، الاعلام، ۶/۱۰۷.
[۲] درباره او ← عالم آرای عباسی، ۱/۱۲۰-۱۲۱؛ اعیان الشیعه، ۴/۱۳۸.

کلی نمود و جمعی کثیر به وسیله او از مواید احسان پادشاهی بهره‌مند گردیدند. و از اشعار اوست:

منه

۵ شرابِ عشق در هر مشربی کیفیتی دارد ز شیرین، کوهکن، حالی و خسرو حالتی دارد
سبوی باده از سر می‌رود فهمی به میخانه به محرابش نیاید سرفرو، خوش‌همتی دارد
و این دو رباعی از او مشهور است:

وله أيضاً

در می‌کده عشق شرابِ دگر است در شرع محبتِ احتسابِ دگر است
مستانِ تو فارغ‌اند از روزِ حساب زین طایفه در حشر حسابِ دگر است
۱۰ أيضاً

ترسا بچه‌ایست آتش‌افروزِ کشت کاتش زده در خرمن صد حورِ بهشت
چون هیمه‌کشان برای آتشکده‌اش رضوان همه شاخِ طوبی آرد ز بهشت
در وقتِ رحلت این رباعی گفته بود:

رباعی

۱۵ خواهیم ازین جهانِ فانی رفتن در زیرِ لحد به ناتوانی خفتن
در گوشِ زمین ز بی‌وفایی فلک حرفی به زبانِ بی‌زبانی گفتن [۱]

میرزا رفیع‌الدین محمد صدر خلیفه

والد خلیفه سلطان است. سید فاضل سلیم‌النفس ملک‌خصال بوده و از
۲۰ علوم معقول و منقول آگاه. و بعد از عزل قاضی‌خان مشا‌ر‌الیه [۲] به منصب
صدارت سربلند گردیده در سنه اربع و ثلاثین و ألف در شاه عبدالعظیم

[۱] نویسنده مطالب مربوط به محمد صدر را عیناً ز عالم آرای عباسی (۲۳۸/۱) اخذ و نقل کرده است، نیز ← خلد برین، ۷۴۴-۷۴۵: روضة الصفا، ۸/۱۷۴-۲۲۵: فرهنگ سخنوران، ۴۵۶.
[۲] مراد قاضی خان سیفی قزوینی است ← عالم آرای عباسی، ۳/۷۶۴.

متوفی، و نَعِشِر او را سلطان العلمائی خلیفه سلطان نقل به کربلائی معلاً نموده، منصبِ صدارت به میرزا رفیع شهرستانی داده شد. [۱]

مولانا عبدالله

- ۵ مولانا عبدالله شوشتری شارح قواعد از اعظم مجتهدین، [بود] چند سال از نجف اشرف به دیارِ عجم آمده در دارالسلطنه اصفهان اقامت داشت و شاه عباس ماضی (ره) در کمالِ اعزاز با او سلوک می نمود. و در روز جمعه بیست و چهارم شهر محرم الحرام سنه احدی و عشرين و ألف اندک عارضه ای بر او طاری گشته در روز شنبه میر محمد باقر داماد [۲] و شیخ لطف الله [۳] که مدتها بود که به جهت مباحثات علمی مسائل اجتهادی فی مابین نقاری ارتفاع یافته بود، به عیادت او رفتند. جناب مولانا به این دو بزرگوار معانقه کرده، در کمال شکفتگی صحبت داشت. شب یکشنبه بیست و ششم شهر مزبور قریب الصبح بعد از اقامت صلاة اللیل و نوافل بیرون آمده که ملاحظه وقت نماید، در بازگشتن بی مهلتی از پای افتاده، دعوت حق را اجابت نمود.
- ۱۰ جناب مولانا در کمالات نفسانی و تقوی و پرهیزگاری از مستلذات دنیا درجات علیا داشت. از مأكول و مشروب به سدِّ رَمَق قناعت نموده اکثر

[۱] درباره زندگی او و پدرانش « روضة الصفا، ۴۲۵/۸؛ ریاض العلماء، ۵۵-۵۱/۲؛ عالم آرای عباسی، ۷۹۵، ۷۶۴/۳ اما میرزا رفیع شهرستانی از سادات شهرستان بوده است، او در زمان شاه عباس اول منصب احتساب داشت و سپس به منصب صدارت رسید و در زمان شاه صفی از صدارت معزول گردید. درباره او « زندگانی شاه عباس اول، ۵۶۰/۲؛ روز روشن، ۲۵۲.

[۲] برای اطلاع بیشتر از احوال و آثار میر محمد باقر داماد « ریاض العلماء، ۴۴-۴۰/۵؛ تاریخ عالم آرای، ۱۱۳/۱؛ سلافة العصر، ۴۷۷-۴۸۰؛ امل الآمل، ۲۴۹/۲؛ حکیم استرآباد در احوال و آثار میرداماد، تألیف آقای دکتر موسوی بهبهانی.

[۳] مراد شیخ لطف الله میسی است متوفای ۱۰۳۲ ه. ق. درباره او « ریاض العلماء، ۴۲۰-۴۱۷/۴؛ عالم آرای عباسی، ۱۲۰/۱؛ امل الآمل، ۱۳۶/۱؛ روضة الصفا، ۵۷۸/۸؛ فوائد الرضویه، ۳۶۷؛ روضات الجنات، ۳۸۱/۵.

ایام صایم بود و به شوربای بی‌گوشت افطار می‌کرد. و قریب سی سال در کربلای معلّی و نجف اشرف ساکن گشته در خدمت مجتهد مغفور مولانا احمد اردبیلی [۱] بسر برده، [الف ۶۶] از خدمتش اکتساب فضایل و استفاده مسایل می‌نمود.

۵ گویند از مولانای مذکور اجازه نماز جمعه و جماعت و تلقین مسائل یافته بود. در روز وفاتش آواز ناله نفیر صغیر و کبیر خلاق به اوج سما می‌رسید، اشراف و اعیان سعی می‌نمودند که به تیمّن و تبرک دستی به زیر جنازه مغفرت اندازد. اش رسانند، از غلوی خلاق میسر نمی‌شد. در مسجد جامع عتیق اصفهان به آب چاه غسل داده، همانجا میر محمّد باقر داماد و سایر علما و فضلا نماز کردند و چند روز در مزار فیض الأنوار امامزاده واجب التعظیم والتبجیل امامزاده اسماعیل بوده و از آنجا نقل به کربلای معلّی شد، و ارباب استعداد تاریخ‌های مرغوبه در سلک نظم کشیدند. میر صحبتی تفریسی [۲] «آه آه از مقتدای شیعیان» یافته، و دیگری گفته:

حیف از مقتدای ایران، حیف

۱۵ شیخ محمود نام عرب جزایری یافته:

مات مجتهد الزّمن [۳]

[۱] مراد مولا مقدس اردبیلی است، درباره او - امل الآمل، ۲/۲۳؛ ریاض العلماء، ۱/۵۶؛ لؤلؤة البحرين، ۱۴۸؛ جامع الروات، ۱/۶۱؛ قصص العلماء، ۳۴۲؛ فوائد الرضویه، ۲۳؛ منتهی المقال، ۴۱-۴۰.

۲۰ [۲] درباره صحبتی - شاعر عصر صفوی - « تذکرة الشعراء نصر آبادی، ۴۸۴.

[۳] صاحب ترجمه، مولانا عبدالله فرزند حسین تستری اصفهانی - که به صورت مولی عبدالله قصاب نیز از او یاد شده است - از مجتهدان و مدرسان مشهور عصر شاه عباس اول بود و در اصفهان مدرسه‌ای منسوب به خود داشت. او در ۱۰۲۱ هـ. ق درگذشته است و آثاری چون شرح القواعد؛ حاشیه علی الفیه الشیخ الشهد؛ حاشیه علی شرح المختصر العصدی؛ رساله در وجوب صلات جمعه (به فارسی)؛ رساله در عبادات (فارسی) و تعلیقات علی الاستبصار نوشته است برای اطلاع بیشتر - ریاض العلماء، ۳/۱۹۵-۲۰۵؛ امل الآمل، ۲/۱۵۹؛ نقد الرجال، ۱۹۷؛ فوائد الرضویه، ۲۴۵.

[میر داماد]

ثالث المعلمین الأمير الکبیر میر محمّد باقر الدّاماد الحسینی - رحمه الله علیه؛
الحقّ أنّ سرّ ریاض ولایت و آن گلبن گلشن هدایت، استاد حکماء
متأخّرين، اسناد کمال عارفین، استاد بشر بل عقلی حادی عشر، تحریر اعظم،
بحر افخم، مقام فجّاج، طمطام مواج، اگر افلاطون و ارسطو، قَبسی از قِساتش
را دیدندی موسی آسا به طور آستانش سراسیمه دویدندی، و اگر اقلیدس و
بطلمیوس مشاهده فکر ثاقب او نمودندی طریق اشکال هندسی
نیمودندی. جدّوه [ای] از جدّواتش خرمن مدّعیان کمال را سوزد و صراط
مستقیمش در طریق دانش مصباح بینش افروزد و شارع النجاش اسمی است با
مسمی، و دواش سماویه اش چون ترشح فیوضات عالم اعلیٰ. نبراس الضیاء اش
چراغ دلها. رضایه اش طریق اجتهاد را واضح گرداند و شیر تعلیم به گلوی
مجتهدین چکاند. عیون المسائل چشمه های تحقیق به طالبان گشوده و جلالت
تقویم الایمانش چون اقی مبین بر همگی ظاهر گردیده. ایماضش چون تشریقات
عیان، و سع شدادش با سبع شداد در متانت همعنان. وَ لَنَعْمَ مَا قَالَ فِی شَأْنِهِ
رُلائی الخوانساری: [۱]

به تخمیرش یدالله چون فرو شد نم فیض آنچه بُد، در کار او شد
و چنین در القاب او نگاشته اند، یعنی: «حطیم کعبه دانش، حاکم محاکم
بینش، خَرّیت بیدای معضلات، سفیر عرض مجملات، جاذب ...» [ب ۶۶]
سم شد محمّد باقر الحسینی، و در عالم آرا ذکر نموده که [به] میر کلان
مشهور بوده؛ چه «کلان» به اصطلاح اهل مازندران و فرس قدیم به معنی

۱. چند واژه از ادامه القاب ناخواناست.

[۱] رُلائی معروف به حکیم خوانساری، معاصر میر داماد و از مداحان او بود، در مثنوی
گویی شهرت و مهارت داشت. از آن جمعه است: محمود و ایاز؛ آذر و سمندر؛ شعله دیدار؛ میخانه؛ دژه
و خورشید؛ حُسن گلسوز؛ سلیمان نامه؛ که این هفت مثنوی را به نام سبعة سیّاره یا هفت آشوب
خوانده اند. - تذکرة الشعراء نصرآبادی، ۲۳۰؛ هفت آسمان، ۱۴۰؛ ریحانة الادب، ۲/۳۷۸.

«بزرگ» است. و وی خلیف صدقِ مرحوم سید محقق استرآبادی است و دخترزادهٔ مجتهدِ مغفورِ مبرور شیخ علی عبدالعالی. پدرش بدین جهت به «داماد» اشتها ر یافته بود. در صغرِ سن در مشهدِ مقدس معلاً واقع شده در خدمتِ مدرّسان و افاضلِ سرکارِ فیضِ آثارِ اکتسابِ علوم نموده در اندک زمانی ترقّی عظیم نموده، و در زمانِ سلطانِ محققِ پادشاه ولد شاه طهماسب به اردوی معلاً آمده به صحبتِ علما و فضلا رسیده مدّتی با امیرِ فخرالدین سماکی استرآبادی و سایر دانشمندان مباحثات نموده و در علوم معقول و منقول سرآمدِ روزگار گشت و مدّتِ العمر لحظه‌ای از مباحثات خالی نبوده و لمحّه‌ای [ای] اوقاتِ شریف به بطالت نگذرانیده. جامعِ کمالاتِ صوری و معنوی و کاشفِ دقایقِ آنفسی و آفاقی بوده و در اکثرِ فنونِ غریب و علومِ حکمیّات و فقه و تفسیر و حدیث درجهٔ علیا یافته، رتبهٔ عالیِ اجتهاد را بهم رسانیده، و فقهای عصرِ فتاویِ شرعیّه را به تصحیح آن جناب معتبر می‌شمردند.

و در اکثرِ علوم تصانیف دارد و آنچه حال موجود است کتابِ صراطِ المستقیم؛ و افق‌المبین؛ و کتابِ رواشع سماویّه در شرحِ احادیثِ امامیه؛ و کتابِ شرحِ کافی کلینی؛ و تفسیرِ قرآنِ موسوم به سُدرةالمتنه؛ و رسالهٔ خلقِ اعمال که به ایقاعاتِ مسمّی گردیده؛ و کتابِ خلسه ملکوتیه؛ و عیون‌المسائل؛ و ایماضات؛ و ضوابط الرضاع؛ و سبع شداد؛ و حاشیه شرح مختصرِ اصول؛ و فبسات؛ و شرح استبصار؛ و حقّ‌الیقین فی حدود العالم؛ و کتاب تقدیسات در رفع شبهه ابن کموته؛ و شرح صحیفهٔ کامله؛ و رسائل و کتب دیگر از مصنّفاتِ جناب میرکسوت ظهور پوشیده. [۱]

[۱] میرداماد یکی از پرکارترین و پر اثرترین نویسندگانِ عصرِ صفوی است. آثار او از تألیف و شرح و حاشیه و تعلیقه و رساله‌های کوتاه و بلند، مکتوبات و شعار بیش از صد عنوان است. در بارهٔ او پیش از این، به منابعِ عصری ارجاع دادم، در اینجا یادآوری می‌کنم که کتابِ حکیم استرآباد، تألیف آقای موسوی بهبهانی در بارهٔ حوال و آثارِ میر داماد از جمله آثارِ جامع و سودمند است فقط پاره‌ای از منشآتِ میر داماد یا مربوط به او در اثرِ مذکور مجال طرح نیافته است.

و حافظه جناب میر به مرتبه [ای] بوده که از اوّل حال در مبادی نشو و نما هر نقد عبارتی که به خازن طبیعت سپرده در حفظ آن شرط امانت بجای آورده فلسفی از آن از خازن طبع و قّاد، و فلسفه [ای] از آن فوت نشده در طاعت و تقوی و عبادت درجه علیا و رتبه بس متعالی داشته. خلاصه اوقاتش صرف مطالعه و مباحثه و عبادات الهیه شده و گاهی به نظم اشعار ملتفت شده ۵ اگرچه دون مرتبه عالی اوست. امام‌مضمون این مقال را که از زبدة العارفین سخنور نامی شیخ نظامی - علیه‌الرحمه - مشهور است:

پیش و پسی بست صف کبریا پس شعرا آمد و پیش انبیا [الف ۶۷]
منظور داشته، زبان صدق بیان بدان گشوده، «اشراق» تخلّص می فرموده،
و در غزل و قصیده و مثنویات، به تخصیص مثنوی [۱] که در بحر مخزن‌الاسرار شیخ نظامی در سلک لآلی بحر معانی درآورده، داد سخن‌پردازی داده است. از منظومات جناب میر این رباعی که در بعث خاتم الانبیاء - صلی الله علیه و آله و سلّم - در رشته بلاغت انتظام داده تیمناً و تبرکاً در این صفحه ثبت افتاد: ۱۰

منه

ای ختم رسل دو کون پیرایه تست افلاک یکی منبر نه پایه تست
گر شخص ترا سایه نیفتد چه عجب تو نوری، و آفتاب خود سایه تست
و علو مرتبه میر از کتاب خلسه ملکوتیه معلوم است که با مجردان عالم بالادم از یکتایی می زده، می فرماید: انّی ذات یوم فی ایام شهرنا هذا و قد کان یوم ۲۰

[۱] میر داماد به تصریح اسکندر بیگ منشی، مثنوی به تغلید از مخزن الاسرار نظامی گنجوی ساخته بوده است - عالم آرای عباسی، ۱/ ۱۱۳ این که آقای موسوی بهبهانی در حکیم استرآباد (ص ۱۱۲-۱۶۹) می نویسد که «میر داماد همچو تألیفی ندارد»: جای تردید است. زیرا اسکندر بیگ منشی مثنوی مذکور را روایت کرده بوده است.

الجمعة رابع عشر شهر رسول الله شعبان المکرم لعام ۱۰۲۳ من الهجرة
 المقدسة كنت في بعض خلواتي اذكر ربّي تضاعف اذكاري واورادي باسمه
 الغني فاکرر يا غني يا مُغني مَشْدُوهاً بِذَالِكَ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ الْآ عَنْ التَّوَعُّلِ فِي
 حَرِيمِ سِرِّهِ وَالْإِمْتِحَاءِ فِي شُعَاعِ نَوْرِهِ فَكَأَنَّ حَاطِقَةً قُدْسِيَّةً قَدْ ابْتَدَرَتْ إِلَى
 ۵ فَأَجْتَذَبْتَنِي مِنَ الْوَكْرِ الْجَسَدَانِي فَفَكَكْتُ حَلَقَ شَبَكَةِ الْحِجْسِ وَ حَلَلْتُ عُقْدَ
 حَبَالَةِ الطَّبِيعَةِ وَ اخَذْتُ أَطِيرَ بِجَنَاحِ الرُّوحِ فِي جَوْ مَلَكُوتِ الْحَقِيقَةِ فَكَأَنِّي قَدْ
 خَلَعْتُ بَدَنِي وَ رَفَضْتُ عَدَنِي وَ مَقَوْتُ خَلْدِي وَ نَصَوْتُ جَسَدِي وَ طَوَيْتُ
 أَقْلِي الزَّمَانَ وَ طَرْتُ إِلَى عَالَمِ الدَّهْرِ...، الى آخر كلامه. [۱]

و سند اجازۀ حديث به سيّد سند، خاتم المجتهدين شيخ عبدالعالي بن شيخ
 ۱۰ على محقق ثاني و به شيخ حسين بن عبد الصمد الحارثي والد شيخنا البهائي قدس الله
 سرهم، و از ايشان مُعْتَمَناً به معصوم منتهی می گردد. و در ايام سعادت فرجام
 سلطنت شاه ظهاسب که پنجاه و چهار سال [بوده]، و یک سال سلطنت شاه
 اسماعيل ثاني و دوازده سال سلطنت شاه سلطان محمد و چهل و سه سال سلطنت
 شاه عباس گيتيستان بسر برده، و در سنۀ یک هزار و چهل که سه عام از
 ۱۵ جلوس شاه صفی منقضي گردیده بود، جناب مير رفض کلي بدن نموده، روح
 مقدّسش به عالم اعلى شتافت و سخنوران دانش پيشه سال وفاتش را
 ساخته، [و از آن جمله] يافته اند: عروس علم دين را مُرده داماد.

مير محمد رفيع واعظ قزوینی

۲۰ مير محمد رفيع واعظ قزوینی آن رفيع جنابی که پایه انشاء در کلام از او سمّت
 رفعت گرفته و ابکار الفاظ را به مِتَقَبِ خاطرِ عاطر سفته، گلشن معانی و بيان
 از او خرّم، و صحن اراضی مواتِ دل مردگان از آبياری الفاظش رشک گلستان
 ارم گردیده. از مواعظش دلها صيقل پذير، و نازکي کلماتش چون ابدانِ دلبران

در جامهٔ حریر. تابش مهرِ نفسِ قدسیه‌اش در هنگامِ تذکّرِ آیات و اخبارِ
لعلّ سازِ خزفها، و کاوشِ غَوَاصِ سخنهایش در بحرِ تذکارِ مواعظِ بروزده
گوهرها از صدفها. نه تنها ابوابِ الجَنَانِش هشت در بهشت را گشوده بلکه
هفت درِ دوزخ را نیز بسته، و مجموعهٔ گنجینه‌اش نه همین ابوابِ گنجِ مرام را
۵ مفتوح نموده بلکه زنگِ کدورت از خواطر شسته، با آن که دیوانِ شعرش اکثر
بطرزِ مواعظ است از غَنج و دلالِ شاهدان و عباراتِ لطیفه [خالی] نیست چه
بسیار تعجب است که عروسِ سخن را با وجود [ب ۶۷] عربانی چنین در
انظار جلوه دادن، و ابوابِ سرور به روی عالمیان گشادن. جناب میرزا ولید
مولانا فتح‌الله قزوینی است [۱] و خلفِ ارجمند او میرزا محمد شفیع است [۲] که
او نیز در فنّ شعر و انشاء ماهر بوده و خلفِ او میرزا محمد رفیع مشهور به میرزا
۱۰ باباست که جلدِ ثانیِ ابواب الجنان را تألیف فرموده و چون سنّ شریفش به
مرحلهٔ بیست و پنج رسید از دارالغرور به دارالسّور رحلت فرموده. تاریخ
فوت، میرزا رفیع‌ای اوّل «گفت حیف از واعظ» یافته، سنهٔ ۱۰۸۹ در دارالسلطنه
قزوین به جوارِ رحمت ربّ العالمین پیوست. [۳]

۱۵

[۱] در بارهٔ او رجوع شود به منابعی که پیش از این به آنها ارجاع داده‌ام.
[۲] نامبرده از واعظان مشهور قزوین در سدهٔ ۱۱ هـ. ق محسوب است و الفصول الشعون فی
معالجة امراض اهل الدین باحادیث آل طه و یاسین از جمله آثار اوست. برای اطلاع بیشتر از احوال و
آثار وی ← ریاض العلماء، ۱۰۹/۵؛ تذکرة الشعراء نصرآبادی، ۱۷۳؛ هدیه العارفین. ۳۱۰/۲؛ ایضاح
المکنون، ۱۹۳/۲؛ الذریعه، ۳۳۶/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۵۱۸/۲؛ ریحانة الادب،
۲۹۴/۶؛ معجم المؤلفین، ۷۰/۱۰.

۲۰

[۳] میر محمد رفیع واعظ قزوینی، صاحب ترجمه، از واعظان و یکی از شاعران ورزیده
عصرِ صفوی محسوب است. دیوان شعر او به کوشش نادران سید حسن سادات ناصری در
۱۳۵۹ شمسی در تهران منتشر شده است. در بارهٔ او علاوه بر مقدمهٔ متّبع دیوان، ← ریاض العلماء،
۱۵۰/۵؛ روضة الصفاء، ۵۸۵/۸؛ هواند الرضوبه، ۱۸۳؛ ریحانة الادب، ۲۹۳/۶؛ تذکرة الشعراء نصرآبادی،
۱۷۱.

[میر سید احمد عاملی]

میر سید احمد بن الحسین بن الحسن العاملی الحسینی از جمله فضلالی نامی و علمای سامی و فرزند ارجمند میر سید حسین جبل‌العاملی است که در نزد شیخ الاسلام و المسلمین بهاء الملة و الدین احادیث را گذرانیده و شیخ نیز بعضی از اخبار از او روایت [کرده] و او از والد خود، مجملأ سید جلیل‌القدر ۵ برادر میرزا حبیب‌الله صدر است و پیوسته اوقات سعادت علامات خود را در تنقیح اخبار مصروف ساخته همواره در سجاده عبودیت و محراب بندگی در کمال سرافکندگی به عبادت اشتغال می‌فرموده و در معقولات نیز فاضل و بسیار زاهد و بارع و عابد بوده. [۱]

۱۰

میرزا ابراهیم همدانی

آن قدوه عالمان ربّانی و عمده سالکان طریقی عرفانی که از جمله فضلالی مشهور و معروف زمان شاه‌عبّاس گیتی‌ستان بوده و گوی رجحان از افاضل زمان می‌ربوده و معاصر جناب شیخ الاسلام و المسلمین بهاء الملة و الدین است و شیخ معترف به فضل و علو رتبه او بوده. و جناب سید علی‌خان در سلافة العصر به محامد او پرداخته: توفی قدس الله روحه فی سنة ۱۰۲۶. در سنه یک هزار و بیست و شش به جوار رحمت الهی پیوست. [۲]

۲۰

[۱] صاحب ترجمه از فقیهان عصر صفوی بوده و میل به تصوف داشته و رساله‌ای به فارسی در تحقیق تصوّف نوشته است. در باره او ۷ امل‌الآمل، ۳۲/۱؛ ریاض العلماء، ۳۴/۱.

[۲] صاحب ترجمه از مشاهیر سده‌های ۱۰ و ۱۱ ه. ق بوده است که سال وفات او را ۱۰۲۵ یا ۱۰۲۶ ه. ق دانسته‌اند. آثار او عبارتند از: شرح الهیات الشفا؛ حاشیه علی شرح الاشارات؛ حاشیه علی الشرح الجدید للتجرید؛ حاشیه علی الکشاف؛ رساله‌الأنموذج الابراهیمیة؛ رساله فی علم الکلام. در باره او ۷ سلافة العصر، ۴۸۰-۴۸۱؛ عالم‌آرای عبّاسی، ۱/۱۱۵؛ امل‌الآمل، ۹/۲؛ سحار الانوار، ۱۰۹/۱۲۶؛ مستدرک الوسائل، ۳/۴۱۷؛ هدیه العارفین، ۲۹/۱.

[میرزا ابراهیم]

میرزا ابراهیم شیخ الاسلام طهران، که زبده دودمان سیادت و قدوة خاندان افادت بوده، در رواج دین مبین صاحب خیل و حشم، و در زهد و تقوی ثانی ابراهیم ادهم بوده. جناب سید جلیل القدر خلف ارجمند سید محمّد بن میر سید حسین بن میر سید حسنِ اعرج کرکی عاملی است که اوصاف حمیده ایشان در این ۵ صحیفه نگاشته گردیده. و جناب مزبور برادرزاده مرحوم میرزا حبیب الله صدر است که فاضلی جلیل القدر معاصر شاه سلیمان بوده و مرحوم میرزا ابوالقاسم کلانتر طهران که از معمرین بوده، نقل می نمود که میرزا از قزوین عازم زیارت مرقد مطهر امام زاده لازم التّعظیم گردیده چون در ولایت ری در آن وقت فاضلی متبحر و تحریری ماهر نبوده، اهالی عبدالعظیم و طهران قدوم میمنت لزوم او را مغتنم دانسته به جهت ترویج دین مبین و اجرای احکام شریعت حضرت خیر المرسلین او را در طهران نگاه داشته به امر شیخ الاسلامی قیام فرموده، به نحوی سلوک مسلوک داشته که احدی از اهالی ری قدم از جاده شریعت مقدّسه بیرون نمی توانستند نهاد. و در طهران به جوار رحمت ایزد ۱۵ سبحان پیوسته، معاودت به قزوین فرمودند. [الف ۶۸] [۱]

[رضی صدر]

میرزا محمّد رضی صدر ابن میرزا محمد تقی از اعظام سادات رفیع الدرجات دارالسلطنه اصفهان مشهور به سادات شهرستان [است] و به سعادت مصاهرت شاه عباس ماضی سرافرازی داشت. در سنه سبع و عشرين و الف در ۲۰ بلده زنجان متوفی شده، نعیش او را به دارالمؤمنین قم برده در جوار حضرت

[۱] در باره صاحب ترجمه، نیز ملاحظه امل الآمل، ۳۰/۱؛ ریاض العلماء، ۶۳/۲-۶۴؛ روضات الجنات، ۳۲۳/۲؛ اعیان الشیعه، ۲/۲۰۷.

معصومه - علیها السلام - مدفون گشت. [۱]

شیخ محمد خاتون

از زمره علمای افاضل بوده، پدرش شیخ علی خاتون در زمان شاه طهماسب
۵ ماضی از اتقیاء مجاورین مشهد مقدس، و از سرکار فیض آثار حضرت
امام الجنّ والانس موظف بود و خود در زمان فترت اوزبکیّه به جانب دکن
رفته، به حسب تقدیر در سلسله علیّه قطب شاهیه اختصاص یافته. [۲]

قاضی خان صدر

۱۰ وی از سادات عظیم‌القدر سیفی حسنی قزوین بود که أباً عن جدّ در
قزوین و نواحی به منصب جلیل‌القدر اقاضی القضاتی معرّز، و او سیّد
عالیشان کریم الذّات و به اخلاق حسنه فضایل و کمالات آراسته. در زمان
شاه عباس اول منصب قضاء عسکر یافته و چون از آن مشغله دامن درچید
توفیق حجّ بیت الله الحرام دریافت و چون از حجّ معاودت نمود به منصب
صدارت بلندنام گردید و در قصبه طرشت ری مریض و علیل گشته، در سنه
۱۵ یک‌هزار و سی رخت به عالم آخرت کشید. نعش او را به مشهد مقدس

[۱] مؤلف اطلاعات مربوط به میرزا رضی بن میرزا محمد تقی را عیناً از عالم آرای عباسی

(۶۸۵-۶۸۶) نقل کرده، البتّه با حذف عبارات زیر: «حضرت اعلی (یعنی شاه عباس اول) از
فوت او بسیار متأثر شده، منصب صدارت را که به او مفوض بود، در اوّل حال به پسرش میر
صدرالدین محمد نامزد فرمود، اما نابر حادثه سنّ و طفولیت نیابت او به میرزا رفیع شهرستانی
۲۰ عمّ زاده او تعین گرفت». نیز «روضة الصفا، ۳۹۱/۸؛ همان، ۴۴۵/۸؛ تاریخ سلطانی، ۱۳۹، ۲۴۴؛
زندگانی شاه عباس اول، ۵۶۰/۲، ۸۰۴.

[۲] شیخ محمد بن علی بن خاتون العاملی العینائی دانشمند عصر صفوی، که در هند به
نشر معارف شیعی اهتمام داشت و آثاری چون شرح ارشاد؛ ترجمه اربعین شیخ بهائی (مشهور به ترجمه
قطب شاهیه)؛ حواشی بر جامع عباسی شیخ بهائی در آن کشور عرضه داشت ← ریاض العلماء،
۱۳۴/۵-۱۳۵.

میرزا محمد رضی

- آن زیب افزای مسند دانشوری و رونق بخش سریر فضیلت گستری،
 ۵ خَلْفَ الصَّدَقِ سِلْسِلَةُ فَضْلٍ وَ أَفْضَالٍ، قِرَّةُ الْعَيْنِ قَبِيلَةُ دَانِشٍ وَ كَمَالٍ، جَامِعِ
 خِصَالِ رِضْوَانِ رُوحَانِی، مُسْتَجْمِعِ اخْلَاقِ حَمِيدَةِ انْسَانِی. خرد طفلِ مکتبی در
 دبستانِ شعورش، مشعلِ مهر پرتوی از شمعِ شبستانِ ضمیرِ پرورش. مَشَاطَةُ
 فِکْرِ اَقْلِیدِسِ وَالِه شِکْلِ عُرُوسِ اَبْکَارِ ذَهْنِ نَقَادِشِ وَ نَتَایِجِ مِهْنَدِسی پُرورده
 کِنَارِ اُمِّ الْعُرُوسِ طَبْعِ وَقَادِشِ، عَضَادَةُ اسْطِرْلَابِ دَانِشِ، مَنطَقَةُ فَلَکِ بَیْنِشِ،
 ۱۰ گِلْدِسْتَةُ گِلْدَانِ فَضْلَا، مِیْرَزَا مُحَمَّد رِضَا کِه شَارِحِ سِی فِصْلِ نَصِیْرِ الْمَلَّةِ وَالْذِّیْنِ اسْتِ
 وَ مُوسُومِ بِه کِتَابِ رِیْعِ الْمَنْجَمِیْنِ نَمُودِه. الْحَقُّ شَرْحِ مَزْبُورِ مُشْتَمِلِ اسْتِ بَرِ
 اسْرَارِ نَجُومِ، وَ مُشْحُونِ اسْتِ بِه اَکْثَرِ عِلُومِ، گِلْشَنِی اسْتِ پُر از گِلْهَایِ مَسَائِلِ
 غَامِضَةُ شَرْعِیَّه، وَ چَمَنِی اسْتِ مَمْلُوءِ از رِیَاحِیْنِ مَبَاحِثِ حَکْمِیَّه وَ رِیَاضِیَّه.
 باغی اسْتِ پَر زِیْبِ از حُلِّ مَعْضَلَاتِ اشْرَاقِیَّه وَ کَشْفِ مُشْکَلَاتِ مِثْلِیَّه، وَ
 ۱۵ گِلْبَنِی اسْتِ آرَا سْتِه بِه مَرْمُوزَاتِ نَجُومِیَّه وَ هَیَّاتِ فَلَکِیَّه، وَ نَرِگَسْدَانِی اسْتِ
 پِیْرَا سْتِه بِه اشْکَالَاتِ هِنْدِسه وَ حَسَابِیَّه. رُوضَه ای اسْتِ مَمْتَلِی از اِثْمَارِ
 مُوَامِرَاتِ زِیجِیَّه، وَ اشْجَارِ اغْلَاقَاتِ عِرْفَانِیَّه. وَ حَدِیْقَه ای اسْتِ رَنْگِیْنِ از اَزْهَارِ
 فَرَایدِ لُغَاتِ عَرَبِیَّه وَ فَرَایدِ کَلِمَاتِ ادَبِیَّه بُوَسْتَانِ مَلُونِ بِه الْوَانِ صَنَائِعِ رِبَائِیَّه.
 در زَمَانِ شَاهِ عَبَّاسِ صَاحِبِ قِرْآنِ ثَانِی در سَنَه (۱۰۷۵) بِه تَأْلِیْفِ آن کِتَابِ مُسْتَطَابِ
 ۲۰ پَر دَاخْتِه. [۲]

[۱] مأخذ مؤلف در ترجمه قاضی خان صدر، عالم آرای عباسی (۷۱۱/۳) بوده است؛ نیز ←
 خلد برین، ۶۵۳.

[۲] از رِیْعِ الْمَنْجَمِیْنِ فِی شَرْحِ الْفُصُولِ الثَّلَاثِیْنِ، نَسْخَه هَیْبِی در کِتَابْخَانَه های آسْتَانِ قُدَسِ
 رِضَوِی وَ سِیْهَسَلَاَر (شَهِیدِ مَطْهَرِی) مَوْجُود اسْتِ. فِهْرَسْتِ نَوِیْسَانِ آن رَا از مِیْرَزَا رِضَوِی مُسْتَوْفِی
 فَرْزَنْدِ مُحَمَّدِ شَفِیعِ تَبْرِیْزِی (د - ۱۰۷۵) دَانِسْتِه اَنْد ← فِهْرَسْتِ کِتَابْخَانَةُ سِیْهَسَلَاَر، ۱/۳؛ فِهْرَسْتِ رِضَوِی،

میرزا محمد رضا منشی الممالک نصیری

آن [ب ۶۸] منشی مضامین انسانیّت، و طُغرا نگارِ صحیفهٔ آدمیت، فاضلی نامی و عالمی گرامی بوده در اخبار و احادیث محدّثی جلیل و در تفسیر آیات محقّقی نبیل. کشف الآيات كاشف کمالات او، و تفسیر قرآنش مفسّر تحقیقات او. الحقّ در کشف الآيات کمال اعجاز نموده که در هر ماده توان به تحقیق مطلب پی بردن و آیات کلام حمید مجید را جستن. و تفسیر قرآنش زیاده از سی مجلد است که به عربی و فارسی بیان فرموده و جمع احادیث و اخبار در آن نموده. عجب است از شیخ حسن - قدس الله روحه - که جناب میرزا [را] از سلک سادات شمرده و حال آن که خود در ابتدای کتاب کشف الآيات فرموده: ۱۰

محمدرضا بن عبدالحسین النصیری الطوسی فی سنةٍ مِنْ الهجرة بَيَّنَّهَا تاريخنا الذي قلنا بالفارسيّة:

نام این نسخه و سال تاریخ کشف آیات کلام قدس است - سنه ۱۰۶۷. [۱]

سید علیخان

آن زبدهٔ خاندان مجد و احترام و عمدهٔ علمای اعلام، طرازِ مسندِ دانشوری و انوارِ صبحِ فضیلتِ گستری، موضحِ طریقهٔ رشاد، و اسوهٔ زهاد و عبّاد، تذکرةٔ دیوانِ آفرینش و زهرةٔ بوستانِ بینش، صاحبِ درجاتِ رفیع و مراتبِ منیع، حدایقِ ندیهٔ عربیه، و شقایقِ گلستانِ علوم ادبیه، ریاضِ سالکین از شبَنمِ انظارِ او رَیان، و گلشنِ عارفین از گلهای عرفانِ او سرسبز و خندان. و جنابِ سید از اهل فسا از محالّ شیراز است و از خاندان‌های قدیم و ساداتِ لازمِ التعظیم بوده و وی خلفِ ارجمند امیر نظام الدین احمد بن میرزا ۲۰

نسخه شماره ۷۱۲۸: نیز ← الذریعه، ۷۷/۱۰.

[۱] در نسخهٔ اصل، مصراع دوم به صورت (کشف الآيات كلاس است) آمده که غلط است و سال ۱۰۶۷ هـ. ق از آن بدست نمی‌آید و کلمه «کلاس» هم مفهوم نیست. به هر حال در باره صاحب ترجمه و نسخه‌های دو اثر او ← ریاض العلماء، ۱۰۴/۵؛ الذریعه، ۱۸-۳-۵.

معصوم الحسینی است [۱] که امیر نظام الدین احمد نیز از جمله فضایل عظیم الشان و صاحب رسائل متعدده و دیوان شعر و ثانی کافی الکفاة صاحب بن عباده در حیدرآباد دکن بوده که مرجع علمای آنجا و ملجأ ملوک و امراست و از جمله متمولین روزگار و صاحبان دولت و اعتبار و شوکت و اقتدار، و صاحب سیف ۵ و قلم بوده.

الحق فاضلی چون سید علیخان [۲] به سلیقه انیقه و عالمی به آن جودت طبع و فهم کم آمده. انشایش سفینه مشآت اَمْرِ القیس و سَحْبَان را در خاک نشانیده، و زیب و زیور عباراتش حُلّی مُطَرِّز کلمات ملاشرف الدین یزدی را بی زیور گردانیده در فضیلتش شرح صحیفه کامله شاهی است عیان و در انشایش سلافة العصر مشهور زمان. و از جمله تألیفات آن بزرگوار طراز اللغة است که طراز عرصه روزگار است. و الحق کتاب لغتی به آن سامان که مشتمل بر حقیقت و مجاز و اصطلاحات تحقیق و اغلاط لغویین باشد تا به امروز نوشته نشده، لکن تا ماده سین به نظر حقیر رسیده. و جناب أعلم العلماء شیخ محمد یوسف شیرازی می فرموده که «نسخه به خط سید در نزد من است و تا ماده سین نوشته و بعد از او اجل سید رسیده، فرصت اتمام نیافت».

۱۵ و از جمله مؤلفات شریفه او حدائق الندیة فی شرح الصمدیة است که اکثر تحقیقات عربیه به عبارات [الف ۶۹] مختصره نموده که در کتب مطبوعات بهم نمی رسد و دیگر انوارالربیع فی انوارالبدیع است و دیگر سلافة العصر من محاسن

۲۰ [۱] امیر نظام الدین احمد مدکور، شیرازی بوده است و از خاندان غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی. او در ۱۰۸۶ در حیدرآباد درگذشته است. ← ریاض العلماء، ۱/ ۶۶-۶۷؛ سلافة العصر، ۱۰؛ امل الآمل، ۲/ ۲۷؛ فوائد الرضویه، ۳۶.

[۲] شرح حالی بسیار دقیق و کتاب شناسانه از سید علیخان شیرازی در ریاض العلماء ۳/ ۳۶۳-۳۶۷ آمده است. هم در مقدمه سلافة، خودش به احوال و خاندانش توجه داده است. مؤلف محافل المؤمنین نیز سلافة العصر او را به حیث منبعی موثق مورد مراجعه و اخذ و نقل یافته است.

أهل العصر؛ و موضح الرشاد فی شرح الارشاد؛ و الدرجات الرفیعة فی طبقات الامامیة من الشيعة؛ و زهره در نحو؛ و سلوة الغریب و اسوة الادیب؛ و تذکرة دیوان شعر؛ و رسائل او بسیار است.

و جناب سید در زمان شاه سلطان حسین بوده و مراسلات فی مابین سید ۵ سند در سنه ۱۱۱۷ و میرزا قوام‌الدین محمد [۱] به نظر حقیر رسیده. و میرزا قوام‌الدین محمد در تعریف ریاض السالکین فی شرح صحیفة سید العابدین نوشته: [۲]

لمیرزا قوام

۱۰. اللَّهُ شَرُّهُ رَبُّورِ آلِ مُحَمَّدٍ اذْ فِيهِ شَرْحُ صُدُورِ آلِ مُحَمَّدٍ
فِيهِ رِيَاضُ السَّالِكِينَ تَفْتَحَتْ أَزْهَارُهَا لِجُبُورِ آلِ مُحَمَّدٍ
صَرْحٌ مَشِيدٌ فِي الْكَمَالِ كَمَا عَلَا فِي الْعِزِّ سَمَكٌ قُصُورِ آلِ مُحَمَّدٍ
صَدْرُ السِّيَادَةِ وَالْعُلَى فِي شَرْحِهِ كُشِفَ الظَّلَامُ بِنُورِ آلِ مُحَمَّدٍ
كَمْ فِيهِ مِنْ أَمْرِ تَبَيَّنَ لِلوَرَى مِنْ مُعْظَمَاتِ أُمُورِ آلِ مُحَمَّدٍ
تَعْرِفُ شَكُوكَ الْجَهْلِ عِنْدَ ظَهْوَرِهِ كَالْحَقِّ وَقْتُ حُضُورِ آلِ مُحَمَّدٍ
لَمَعَتْ مَعَانِي الْعِلْمِ بَيْنَ سَطُورِهِ كَالنُّورِ تَحْتَ سَطُورِ آلِ مُحَمَّدٍ
نُورُ الْحَقِيقَةِ قَدْ تَجَلَّى سَاطِعاً لِلنَّاطِرِينَ بِسَطُورِ آلِ مُحَمَّدٍ
صَلَّى الْإِلَهُ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ وَجَلَا الْعَمَى بِظَهْوَرِ آلِ مُحَمَّدٍ [ب ۶۹]

[۱] برای اطلاع از شرح حال وی ← فوائد الرضویه، ص ۶۲۱؛ ریحانة الادب ۴۰/۲۹۲؛
روضات الجنات.

۲۰. [۲] ریاض السالکین یکی از استوارترین و هم مفصلترین شرحهای صحیفة سجادیه است که در ۱۲۷۱ هـ. ق در ایران به چاپ رسیده است. جالب این است که شارح در اجازه‌ای که به میرزا براهیم حسنی حسینی به جهت روایت آن داده، نام کتاب را ریاض الصالحین خوانده است. به جای «سید العابدین» هم در بعضی از منابع و هم در عنوان نسخه چاپی. «سید الساجدین» آمده است. برای نسخه‌ها، اقتباسها و اجازه‌های شرح مذکور ← الذریعة، ۱۱/۳۲۵-۳۲۷.
۳. در اصل، نیمی از پشت برگ ۶۹ و تمامی روی برگ [70-a] بیاض است و نانوشته.

شیخ زین الدین [الشهید الثاني]

آن زین دَیْهِمِ اجتهاد و زیبِ مسندِ ارشاد، عارجِ سلّمِ ایمان، صاعدِ معراجِ عرفان، مشتریِ متاعِ ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾^۱، صاحبِ الفضل و الأیادی و المنّه، کحلّ الجواهر انظارِ معارف، ۵ مرآتِ حقیقتِ نمای عوارف، ثمره شجره آباءِ علوی، قرة العین امّهاتِ سفلی، جامع فضایلِ ذاتی و مکتسبی، و حاوی لطایف هر فنی از فنونِ عربی، مؤسسِ قواعدِ فروع و اصول، مشیدِ مبانی معقول و منقول، شکفتگی گلّهای فقه از ریاضِ ضمیرش یکدسته گل، و خرّمی سمن زارِ شرح استدلالی از باغچه خاطرِ پرنورش یک شاخِ سنبل. لمعاتِ تجلّی طور از شرح لمعه پرنورش تابان، و از رهنمایی مسالکِ شرع نمایان. شرحِ ارشادش ۱۰ مرشدی جلیل، و نکتِ قواعدش در قواعدِ نکات بی عدیل. مسکنِ الفؤادش مسکنِ فؤاد، و رساله اجتهادش دلیلِ اهلِ اجتهاد.

فی مدحه

کَمُولَايَ زَيْنِ الدِّينِ لَا زَالَ رَاكِبًا سَوَابِقَ مَجْدٍ فِي يَدَيْهِ زِمَامُهَا
اِذَا انْقَضَ مِنْكُمْ كَوْكَبٌ لَّاحِ كَوْكَبٌ بِهِ ظُلُمَاتُ الْجَهْلِ يُجَلِّي ظَلَامُهَا
فَمَا نَالَ مَجْدًا يَلْتَمُ مِنْ سَوَائِكُمْ وَلَا انْفَكَ مِنْكُمْ لِلْبَرَايَا إِمَامُهَا
مَطَايَا الْقُلَى مَا انْقَدَنَ يَوْمًا لِغَيْرِكُمْ وَ مَوْضِعُكُمْ دُونَ الْبَرَايَا سَنَامُهَا
حَلَلْتُمْ بِفَرْقِ الْفِرْقَدِينَ وَ شِدْتُمْ رُسُومَ عَلَى قَدِ طَال مِنْهَا انْهَادُهَا
مَحَطُّ رَحَالٍ^۲ الطَّالِبِينَ جَنَابِكُمْ وَ مَا ضُرِبَتْ إِلَّا لَدَيْكُمْ خِيَامُهَا
اِذَا تَلَيْثَ فِي النَّاسِ آيَاتِ ذِكْرِكُمْ لَهَا سَجَدَتْ أَخْيَارُهَا وَ طَغَامُهَا [۱]

۱. التوبه (۹) / ۱۱۱.

۲. اصل: محطّ الرحال.

[۱] قصیده مذکور مدیحه‌ای است در ستایش شیخ زین الدین محمد بن حسن بن شهید

ثانی. از ابراهیم بن ابراهیم بن فخرالدین عاملی بازوری ← ریاض العلماء، ۷/۱.

و در کتاب تاریخ شیخ محمّد بن علی بن الحسن العودی اوصاف حمیده آن شیخ بزرگوار مسطور است و فرموده: حاز من صفات الکمال محاسنها و مآثرها و تَرَوَى مِنْ أَصْنَافِهَا بِأَنْوَاعٍ مَفَاخِرِهَا كَانَتْ لَهُ نَفْسٌ عَلِيَّةٌ تُرْهِى بِهَا الْجَوَانِحُ وَالضُّلُوعُ وَ سَجِيَّةٌ سَنِيَّةٌ يَفُوحُ مِنْهَا الْفَضْلُ وَ يَصُوعُ كَانَ شَيْخُ الْأُمَّةِ وَ قَنَاهَا وَ مَبْدَأُ الْفَضَائِلِ وَ مُنْتَهَاهَا لَمْ يَصْرِفْ لِحَظَّةٍ مِنْ عُمْرِهِ إِلَّا فِي اكْتِسَابِ فَضِيلَةٍ وَ وَرَعَ أَوْقَاتُهُ عَلَى مَا يَعُودُ نَفْعُهُ فِي الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَةِ.

و فرموده که «جناب شیخ اوقات سعادت علامت را تقسیم نموده، وقت معینی به مطالعه مصروف، و زمانی به مراجعه معطوف می ساخت و چند ساعت به تعلیم و تدریس می پرداخت و در اوقات عبادات مشغول عبادت و مشتغل به امر طاعت می بود و در برخی اوقات روز نظر بر احوال معیشت و قضاء حوائج محتاجین می انداخت و به ضیافت کردن مؤمنین و بشاشت به صالحین می پرداخت و چون شب می شد بعد از نماز نوافل و ادعیه الاغ خود را برداشته، از پی هیمه می رفت». [۱]

بالجملة جناب شیخ بزرگوار ولد ارجمند شیخ علی بن احمد بن محمد بن جمال الدین بن تقی الدین بن صالح العاملی جبعی است [۲] و در سیزدهم شهر شوال به اقبال سنه نهصد و یازده در جبع متولد گردیده در حجر تربیت والد ماجد خود بسر برده. در نه سالگی ختم کلام الله نموده و فنون عربیت و فقه را در خدمت والد خود تلمذ فرموده تا در نهصد و بیست و پنج والد ماجد از دنیا رحلت کرده، جناب شیخ در سن چهارده سالگی بود [ب ۷۰] که از جبع

۲۰

[۱] مقصود از «کتاب تاریخ»، بغية المرید من الکشف عن احوال الشیخ رین الدین الشهد است که شیخ محمد العودی - که در میانه سالهای ۹۴۵-۹۶۲ ه. ق. نزد شهید ثانی تمذ داشت، آن را در احوال استادش نوشته است. برای اطلاع بیشتر ← امل الآمل، ۱/ ۱۶۶؛ ریاض العلماء، ۵/ ۱۳۱؛ الکی و الألقاب، ۱/ ۳۶۸.

[۲] در باره شیخ علی عامی جبعی (د ۹۲۵ ه. ق) ← امل الآمل، ۱/ ۱۱۷؛ روصات الحنات، ۳۵۳/۳؛ ریحانة الادب، ۷/ ۴۶۸؛ الکی و الألقاب، ۲/ ۳۸۱.

- حرکت فرمود به مئیس قدوم میمنت لزوم رنجه داده، در خدمت شیخ علی بن عبد العالی مئیس [۱] تا اواخر سنه ۹۳۳ تلمذ نموده و بعد از آن از آنجا حرکت نموده به کرک نوح تشریف برد، در خدمت سید حسن بن سید جعفر والد ماجد سید حسین مجتهد جمله فنون را خوانده، [۲] مراجعت به وطن اصلی - که جبع بوده باشد - فرمود. و در سنه نهصد و چهل و دو به مصر تشریف برده، کتب حدیث و فقه عامه را در نزد شانزده [تن] از علمای ایشان گذرانیده. و در سنه نهصد و چهل و چهار سفر خیریت اثر حجاز فرموده، حج بیت الله الحرام فرموده، رجوع به جبع کرد، آنگاه به قصد زیارت ائمه هدی - علیهم السلام - در سنه نهصد و چهل و شش عازم، و به شرف زیارت مشرف گردیده به وطن خود رجوع فرمود. در سنه نهصد و پنجاه و یک مسافرت بلده روم اختیار، در سنه ۹۵۱ به استنبول - که قسطنطنیه است - تشریف شریف برده، سه ماه در قسطنطنیه توقف، و علمای اهل سنت به خدمت با سعادت او رسیده، استفسار مسائل می نمودند و حسب الخواش خواندگار روم قبول تدریس مدرسه نوریه بعلبک را فرموده، از استنبول مراجعت و در بعلبک به درس مذاهب خمس قیام می فرمود.
- ۱۵ روزی دو نفر به محاکمه به نزد آن بزرگوار آمده، از آنجا که لازمه دعوا افتاده که احد متخاصمین که ناحق بوده باشد، مکدر بر می گردد؛ یکی از آن دو نفر که بخلاف حق ادعا نموده بود، جواب گرفته بود، کینه شیخ را به دل گرفته، نزد قاضی صیدای شام - که اعظم علمای اهل سنت بود - رفته، سعایت جناب شیخ را می نماید. و در آن وقت شیخ جلیل القدر مشغول
- ۲۰

[۱] در باره شیخ عی بن عبد العالی ← همین کتاب، پیش از این.

[۲] مطالب مذکور را مؤلف از کتاب بغیه المرید شیخ محمد عودی گرفته است. در باره سید حسن و پدرش ← امل الآمل، ۵۷/۱؛ ریاض العلماء، ۱۶۵/۱؛ نکمله امل الآمل، ۱۳۷؛ ایضاح المکون، ۸۹/۲، ۴۴۲، ۵۴۸؛ تنقیح المقال، ۲۷۰/۱.

تألیف شرح لمعه بود که در شش ماه و شش روز آن نسخه شریفه را تألیف فرموده؛ چون قاضی صید اسعایت آن شخص را قبول می‌نماید، کس به جبع فرستاده شیخ را نزد خود می‌طلبد، اهل جبع کس قاضی را جواب داده، می‌گویند که مدتی است شیخ از اینجا بیرون رفته. چون این سخن ۵ سامعه افروز شیخ می‌گردد به جهت آن که سخن آن جماعت کذب محض نباشد با آن که چندین سفر بیت‌الله تشریف برده بودند، باز عازم مکه معظمه گردیده که شرفیاب طواف بیت‌الله الحرام گردد. قاضی صیدا عریضه به خواندگار روم می‌نویسد که شخصی در بلده شام بهم رسیده، فتوای خارج از مذاهب اربعه می‌دهد. لهذا سلطان روم کس به احضار شیخ فرستاده و به آن شخص سفارش می‌نماید که شیخ را زنده به نزد من بیاور، که با علمای سنت ۱۰ گفتگو نماید. آن شخص به طلب شیخ آمده، معلوم می‌شود که شیخ به مکه رفته، او نیز تعاقب کرده و در حوالی مکه - به خدمت شیخ می‌رسد - او را با خود برده. بعد از طواف بیت‌الله الحرام عازم روم می‌شود چون به کنار دریا می‌رسند، ملعون بی‌دینی به آن شخص که از عقب شیخ آمده ملاقات و ۱۵ تفیش احوال می‌نماید، آن شخص می‌گوید که مرد عالمی است از علمای امامیه، سلطان روم خواسته که با علمای سنت مباحثه نماید. آن ملعون می‌گوید که این شخص را معین بسیاری هست و نخواهند گذاشت که تو او را نزد سلطان روم ببری، مقصّر خواهی گردید، [الف ۷۱] سر او را جدا کرده به نزد سلطان روم ببر. در شبی که آن شیخ جلیل‌القدر مشغول عبادت بود، آن ملعون غفلتاً وارد، و سر مبارک شیخ را از تن جدا کرده، روانه نزد خواندگار ۲۰ می‌گردد و جسد مطهر شیخ در آنجا بی‌سر مانده، جماعت ترکان که در ساحل آن بحر مقیم می‌بوده‌اند، ملاحظه می‌نمایند که انوار بسیاری از آسمان نزول به آن مکان می‌نماید و مشاهده می‌نمایند که پیوسته از آن مکان شریف مشاعل نور تابان و مصابیح الضیاء فروزان است. انجمنیان عالم قدس

و پردگیانِ لاهوتی به جسمِ ناسوتی آن بزرگوار تردّد نموده، معلوم ایشان می‌شود که از این روشنی و نزول و صعودِ انوار امری غریب رو داده. لهذا چون آمده، ملاحظه می‌نمایند که جسمِ شریف بدون سر در اینجا افتاده؛ مفهوم می‌گردد که این انوار به جهتِ تنِ این بزرگوار بوده که ساکنانِ ۵ سماوات، و واقفانِ ملکوت به تعزیتِ داری و پرستاری او قیام می‌نموده‌اند. لهذا تنِ مبارکِ او را غسل داده و کفن نموده، دفن می‌نمایند. قَبْهُ فُلْکِ آسا به جهتِ او قرار داده.

چون آن ملعون نابکار قاتلِ شیخِ بزرگوار نزدِ سلطانِ روم رسیده، سرِ شیخِ بزرگوار را می‌رساند، سلطان می‌گوید که «من ترا گفتم که او را زنده بیار که ۱۰ مباحثه با علما کند، تو چرا او را شهید کردی؟» همان لحظه آن لعین را به سعی سید عبدالرحیم عباسی روانه دارالبوار می‌سازد. تاریخ وفاتِ شیخ را اهلِ کمال «الْجَنَّةُ مُسْتَقَرَّةٌ وَاللَّهُ» که ۹۶۵ هجری بوده باشد - یافته‌اند.

سید محمد

آن صاحبِ مدارکِ ایقان و سالکِ مسالکِ ایمان، فاضلِ متبحر، محققِ ۱۵ ماهر، فقیه زاهد، مجتهدِ عابد، محدثِ کامل، عالمِ عامل، أعلم العلماءِ الزبانیّه و أفضل الفضلاء السّبحانیّه، جامعِ فنونِ ادبیّه و عربیّه، مستجمعِ کمالاتِ نفسانیّه و انسانیّه، سیدِ ممجد مؤیدِ سید محمد بن علی بن الحسین بن ابی الحسن الموسوی العاملی الجبعی مصنّف کتابِ مدارکِ الاحکام [۱] که الحقّ کتابی قبل از آن در استدلالاتِ فقهیه به آن دستور مسطور نگردیده، ۲۰

۱. اصل: ۹۹۶.

[۱] نامبرده که در قریه جبع لبنان در ۹۴۶ ه. ق زاده شده و در ۱۰۰۹ ه. ق درگذشته است و مدارک الاحکام را در شرح شوائع الاسلام در ۹۹۸ ه. ق نوشته، از اعلام مشهور شیعی محسوب است. برای اطلاع بیشتر از احوال و آثارش ← ریاض العلماء، ۱۳۲/۵؛ تکملة امل الآمل، ۳۵۳-۳۵۶؛ لؤلؤة البحرين، ۵۱/۴۰؛ تقدیرالرجال، ۳۲۱؛ فوائد الرضویه، ۵۵۹-۵۶۰

جناب سید از جمله تلامذه محقق اردبیلی مولانا احمد - قدس الله روحه - است [۱] و در نزد والد ماجد خود تلمذ فرموده و دخترزاده شهید مغفور شیخ زین الدین است و شیخ حسن ولد شیخ زین الدین [۲] با او شریک درس بوده، و گاهی سید به شیخ حسن و گاهی شیخ حسن به سید اقتدا می نموده اند. و در ۵ طریقه حدیث فهمی و رد اکثر اشیاء مشهوره میان متأخرین علما در اصول فقه با یکدیگر شریک بوده اند. و تاریخ اتمام کتاب مدارک الأحکام در نهصد و نود و هشت بوده. و از جمله مؤلفات آن سید والاشان حاشیه استبصار؛ و حاشیه تهذیب؛ و حاشیه بر الفیه شهید؛ و شرح مختصر نافع و غیر آن نیز از تألیفات و رسائل و تحقیقات شریفه بسیار است و شیخ محقّدین شیخ حسن در مرثیه او ۱۰ فرموده: [۳]

مرثیه

صَحِبْتُ الشَّجَى مَا دُمْتُ فِي الْعَمْرِ بَاقِيًا وَ طَلَقْتُ أَيَّامَ الْهِنَا وَاللَّيَالِيَا
وَ عَيْنِي تُجَافِي صَفْوًا عِيشِي [كَمَا] غَدَا يُنَاطِرُ مِنِّي نَاطِرُ السَّحْبِ بَاكِيًا
وَ قَدْ قَلَّ عِنْدِي كُلُّ مَا كُنْتُ وَاجِدًا يَقْفُدُ الَّذِي أَشْجَى الْهَدَى وَالْمَوَالِيَا [ب ۷۱]

۱۵

۱. اصل: ضعف.

۲. اصل: لناظر.

[۱] برای اطلاع از احوال محقق اردبیلی و آثارش ← همین کتاب. پیش از این. و نیز: نقد الرجال. ۲۹؛ امل الآمل، ۲۳/۲؛ تعلیقه امل الآمل، ۹۶؛ الاجازة الکبیره، ۳۲۰؛ کتکول بحرانی. ۱۲۷/۱؛ منتهی المقال، ۴۰؛ بهجة الآمل، ۱۰۷/۲؛ طرائف المقال. ۸۰/۱، ۳۹۹/۲؛ قصص العلماء، ۳۴۲؛ مستدرک الوسائل. ۳۹۲/۳؛ الکنی و الالقاب، ۲۰۲/۳؛ فوائد الرضویه، ۲۳؛ هدیة العارفین، ۱۴۹/۱؛ ایضاح المکنون، ۶۰۹/۱.

۲۰

[۲] شیخ حسن فرزند زین الدین مشهور به شهید ثانی (و ۹۵۹ / د ۱۰۱۱ ه. ق). در باره او ← سلافة العصر، ۳۰۴؛ خلاصة الاثر، ۲۱/۲؛ تنقیح المقال. ۲۸۱/۱؛ فوائد الرضویه، ۹۹؛ ریاض العلماء، ۲۳۴/۱؛ نقد الرجال، ۹۰؛ ایضاح المکنون، ۴۸۸/۲؛ معجم المطبوعات العربیه، ۱۱۵۶؛ هدیة العارفین، ۲۹۰/۱.

[۳] برای متن کامل مرثیه مذکور ← ریاض العلماء، ۱۳۳/۵.

فَتَيَّ زَانَهُ فِي الدَّهْرِ فَضَّلَ وَ سُودَدَ إِلَى أَنْ غَدَا فَوْقَ السَّمَائِ كَيْفَ رَاقِيَا
هُوَ السَّيِّدُ الْمَوْلَى الَّذِي تَمَّ بِدَرِهِ فَأَضْحَى إِلَى نَهْجِ الْكَرَامَاتِ هَادِيَا
وَلَقِيَهِ نُوحٌ يَتْرُكُ الصَّلْدَ دَائِمًا كَمَا سَأَلَ دَمْعَ الْحَقِّ يَخْكِي الْفُؤَادِيَا

شیخ علی بن محمد ابن شیخ حسن

۵

ابن الشیخ زین الدین بن علی بن

احمد الشہید الثانی العاملی الجبعی

از جمله فقہای دانشور و علمای فضیلت گستر است. دُرّ منظومش را [به]
رشته جان سزا، و دُرّ منشورش بلند مرتبه تر از عقدِ ثریا. حاشیہ شرح لمعہ اش
لمعہ افروز محافلِ علما، و حواشی فواید مدتیہ اش مداینِ علوم را زیب و بهاء.
جنابِ مزبور در سنہ یک ہزار و چہارده متولد گردیدہ، بعد از بلوغ از وطن
اصلی مهاجرت اختیار، و در دارالسلطنۂ اصفہان قرار گرفتہ، در آن بلدہ
بہشتِ آیین بہ ترویجِ دینِ مبین اشتغال می فرمودہ. و از جملہ مؤلفاتِ ایشان
کتاب الدُّر المنظوم من کلام المعصوم است کہ شرح کتاب کافی فرمودہ و کتاب
الدُّر المنثور است و او مشتمل بر دو جلد است.

۱۵

و شیخ حرّ فرمودہ کہ «در جلدِ ثانی از کتابِ مزبور احوالِ خود و پدر و چند
جدّ خود را بیان فرمودہ، الحقّ کتابی است شریف و جامع بہ مسایل مشکله
و احادیث و اخبار و صحیفہ کاملہ، و اشکالات در عباراتِ مفسرین و فقہا و
حلّ ہر یک از آنها بہ طریقِ فقہا». [۱]

۲۰

۱. ضبط افندی اصفہانی: ذائباً.

[۱] برای رأی و نظر حرّ در بارہ کتابِ الدُّر المنظوم ۛ امل الآمل، ۱/ ۱۲۹؛ و برای
احوال و آثارِ صاحب ترجمہ، شیخ علی جبعی ۛ همان، ۱/ ۱۲۹-۱۳۰؛ ریاض العلماء،
۱۹۷/۴-۱۹۹.

قاضی نورالله شوشتری

اورنگ‌نشین دیهیم فضیلت گسترى قاضى نورالله شوشترى، آن قدوة عرفان و عمده علماء، مجاهد میدان «الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»^۱. سيف الشيعة و نور الشريعة، مهبط فيض الله، چون نام خود نورالله، مبدع براهین عقلیه، ۵ موضح قوانین نقلیه، مورد تجلیات غیبیه، راصد واردات لاریبیه، آتش خرمن مخالفان دین مبین، مسمار ابصار جاحدین خاندان طیبین. و در توصیفش نوشته‌اند: «سخن در وصف حضرتى است که شجرف هر داستان کلامش صندل سرخ پیشانی هر باب، و قلم خردسال بالغ رَقَمَش با خامه کُتَاب وحی و الهام هم کتاب است. به پیرایه اجتهادش رونق بر شرع مفتون، و به درستی اعتقادش کار ملت از شکست مصون. تراشه‌های خامه عنبرشمامه‌اش ۱۰ أُجْدَى مِنْ تَفَارِقِ الْأَعْضَاءِ و نسیم ریاحین بهشت از قهقهه ریشخند شقایق نجم حقایقش رَجَعَ الْفَهْقَرَى. چرب نرمی تدارکش مومیایی شکسته‌های دل و دین، از بلندپایگی اساس ایمانش بروج فلک دوازده باب. از مجالس المؤمنین جریده منشآت طالعمانه الفاظ تازه و معانی بکر، نسخه مصنفاتش تاریخ تولد نورسیدگان خانواده فکر، از پرتو ضمیرش معانی دور ۱۵ بی‌نشان سراسر به دل نزدیک، و خاطر نشان غوررسی حدیث صائبش شارح متون بطون. شتاب و درنگ خامه‌اش برکت حرکت و سکون. اگر دریا است به آب رسانده اوست، و اگر کان است به خاک نشانده او. در پرده دلش شراب ظهور سخن صاف است و دعوی دانش از هر که غیر اوست گزاف. از برکات تذکر محامد ذات و مناقب صفاتش تطویل حسن کلام [است] و اختصار ۲۰ عیب تمام. این ثنای دیگران [الف ۷۲] نیست که تطویل ناخوش و اختصار دلکش باشد. اینجا ناطقه بر بیان مفتون و سامعه از شنیدن ممنون است اما هرچند در این مرحله جلوه خامه چون سیرالسوانی لاینقطع است لیکن

درازنای طریقِ مدحش اطول از فراسخِ دیرکعب، و وصول به منتهای آن بغایت الغایه صعب است و دُوْنَهُ بَيُّضُ الْأَنْوَقِ. [۱] دخل صد سألَهُ الفاظ و معانی وفا به خرج یک روزه آن نتواند کرد و اسبِ چوبینِ قلم طوی این بادیه نیارد نمود. همان بهتر که از آن به عجز اعتراف نماید که هیچ ثنایی اتم از این نمی نماید. حضرت حق سبحانه و تعالی خطابِ مستطاب به حضرتِ کلیم علیه التَّحِيَّةِ و التَّسْلِيمِ - فرموده که: يَا مُوسَى! أَشْكُرْنِي حَقَّ شُكْرِي. قال: لَا أَقْدِرُ عَلَيْهِ. قَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ: أَلَا شَكَرْتَنِي. [۲]

بیت

به حرفم تا نهد گوشی، زبان از گفتگو بستم

۱۰ مجملأً جناب سید جلیل القدر والاشان از ساداتِ عالی درجاتِ حسینی مرعشی شوشتری، و خلفِ ارجمند سید شریف است و در عنفوانِ جوانی و ربیعانِ زندگانی چنانچه خود در آخر کتابِ احقاقِ الحق [۳] می فرماید: از بلده

[۱] از مثالِ سایر است ← مجمع الامثال میدانی، ۴۶۴/۱. آنوق در نسخه اصل به خطا، به صورت «الوق» ضبط شده است و آن پرنده ای است مردارخوار، که ده خصلت دارد: حفاظت بیضه، حمایت چوز، الفت بچه، صیانت فرج ز غیر جفت. رفتن از جای سردسیر به مکان گرم سیر پیش از قواطع، نپریدن در ایام کریز و نفریفته شدن به پره های ریز، نبودن پیوسته در آشپانه و نپریدن به پره های ریزه و منتظر بودن تا دراز و سخت گردد. (آندراج)

[۲] حدیث قدسی است. در اصول کافی، ۹۸/۲ به صورت زیر روایت شده است: عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: «يَمِينًا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى مُوسَى: يَا مُوسَى! أَشْكُرْنِي حَقَّ شُكْرِي. فَقَالَ: يَا رَبِّ وَكَيْفَ أَشْكُرُكَ حَقَّ شُكْرِكَ وَ لَيْتَ مِنْ شُكْرٍ أَشْكُرُكَ بِهِ إِلَّا وَأَنْتَ أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ؟ قَالَ: يَا مُوسَى! الْآنَ شَكَرْتَنِي حِينَ عَلِمْتَ أَنَّ ذَلِكَ مِنِّي». نیز ← بحار الانوار، ۳۶/۷۱، ۳۵۱/۱۳.

[۳] احقاقِ الحق فی نقضِ ابطالِ الباطل از آثارِ مهم کلامی شیعه از سده ۱۱ ه. ق. به بعد محسوب است که نویسنده آن، قاضی نورالله شوشتری، به خاطر همین کتاب به دست مخالفان متعصب شهید شد. کتاب مذکور در هفت ماه تألیف شده و در ۱۰۱۴ ه. ق. به پایان رسیده است. در این کتاب شوشتری آرای فضل الله بن روزبهان خنجی را که در اثرش به نام ابطال نهج الباطل. در ردّ نهج الحق آیت الله حلی مطرح کرده بود، نقد و تمحیص و رد کرده است. احقاقِ الحق با تعلیقاتِ ممتّع مرجع دانشمند و کتاب شناس و کلامی معاصر، حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی - رحمه الله

طبیۀ شوشتر به عزم تحصیل علوم و حکم، و تکمیل فیوض و نعم به جانب مشهد مقدس رضویه - علی ساکنها ألف ألف سلام و تحیة - حرکت فرموده و چندی در آن مکان فیض بنیان به طلب تحصیل علوم ظاهری اشتغال [داشته] و بعد از آن سالک طریق عرفان گردیده، قدم در جاده سلوک نهاده. ۵ به مضمون «فسیروا فی الارض»^۱، سیاحت - که شیوة رضیة سالکان طریق حق است - پیش نهاد خاطر انوار ساخته، روانه هند منحوسه گردیده. [۱] چون وارد آن دیار گردید، اهالی هند و ارباب کمال آن دیار قدوم میمنت لزوم او را مغتنم دانسته کسب معارف ربوبیت از جناب او می نمودند و هر روزه جمعی کثیر و جمی غفیر از سالکین طریقت و حقیقت به مجلس او حاضر گردیده، از قبسات انوار آن نورالله اقتباس می فرمودند و مانع حرکت سید عالیشان گردیده. مدتی مدید در ولایت هند توطن ساخته، تا آن که پیری دریافته «ما صدق ربّی و هنّ العظم منی و اشتعل الرأس شیباً»^۲ ظاهر گردیده، دیگر از هند حرکت نتوانست فرمود.

۱۵ و در آخر عمر شریف به تألیف إحقاق در مدّت هفت ماه قیام فرموده، در شعبان سنه ۱۰۱۴ کتاب مزبور به اتمام رسید. چون ناصبیان عداوت پیشه ملاحظه کتاب مزبور نموده، تمام فضای خود را - که بحقیقت فضلات

علیه - تصحیح و تحقیق شده و تاکنون ۳۰ مجلد آن در قم به چاپ رسیده ولی هنوز تمامی کتاب عرضه نشده است. چاپی هم که از این کتاب در مصر شده است، اسقاطات عمدی بسیار دارد و در خور اعتماد نیست. نیز - مقدمة مجالس المؤمنین قاضی.

۱. آل عمران ۱۳۷/۳. ۲۰

[۱] در باره تعبیرات ایرانیان مهاجر به شبه قاره هندوستان و نامیدن آن کشور را به صورتهای هند سیاه، هند منحوسه و ... (تعلیقات من در نورالمشرقی بهشتی هروی (چاپ بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۷۷) و نیز مقاله «باکاروان هند، از کاروان هند»، آینه پژوهش، سال سوم، شماره چهارم.

۲. مریم ۴/۱۹.

۳. اصباح، سنه ۱۰۸۸.

فضلای دینند - جمع، و تمام ایشان حکم به قتلِ سیّدِ سند نمودند و آن عالی درجه را به درجهٔ عظیمِ شهادت فایز ساختند. و حال مضجع منور و مرقدِ مطهر او در آنجا است قدس الله روحه و زاد کرامته و فتوحه. [۱]

تاریخ اتمام کتاب مجالس المؤمنین سنهٔ عشر و الف است که شاه عباس گیتیستان از عراق حرکت و عازم بلخ گردید. و معاضد این است آنچه شیخ ۵
خز در امل الآمل^۱ نقل نموده که «جناب سیّد معاصر شیخ بهاء الدین محمد عاملی بوده است». [۲] و چون اتمام احقاق الحق در سنهٔ یک هزار و چهارده^۲ بوده [ب ۷۲] که در ایران شاه سلیمان و در هند اورنگ زیب پادشاه بوده [۳]، معلوم است که عمر طبعی را دریافته. چنانچه خود در آخر کتاب مزبور می فرماید که «پیری به مرتبه [ای] رسیده بود که ضعف القوی و صار یحوّل بدنی کالشیئ ۱۰
البالی، انتهی».

و کتاب مجالس المؤمنین که جلد اول این کتاب است، چمن شقایق و گلشن دقایق است. و کتاب احقاق الحق که سبب تصنیف آن فوجی از ذوات الأذنان به درجه رفیعۀ شهادتش رسانیدند، بی شک خزینۀ جواهر ۱۵
حقایق و گنجینۀ لالی ثمینۀ و گوهر فایق است هر کلمه اش مطرقه ای است بر رؤس دشمنان خاندان، و هر لفظش دشنه ای است تشنه خون ناصبیان. جاروب هر عبارتش در رُفت و روب دلایل مخالفین مبهور بما صدق «إِنَّ

۱. اصل: عمل العمل.

۲. اصل: یک هزار و هشتاد و هشت.

[۱] مزار قاضی بوراه شوشتری در آگره (اکبرآباد) مشهور است و زیارتگاه شیعیان هند ← مقدمۀ مجالس المؤمنین؛ و نیز: اعیان الشیعه، ۱۰/۲۲۹.

[۲] امل الآمل، ۲/۳۳۶-۳۳۷. عبارت ضعف القوی ... الی آخره، در پایان احقاق الحق، چاپ مصر، و هم در مقدمۀ آیت الله مرعشی رحمة الله علیه بر آن کتاب، عیناً آمده است.

[۳] برای توضیح در این باره ← مقدمۀ کتاب، ص ۳۲

أَوْ هُنَّ الْيُتُوبُ لَيْتَ الْعَنْكَبُوتِ^۱ کمال سعی نموده و مصقل هر برهانش زنگِ شبهاتِ اهل بدعت را از آئینه اوراق زدوده. صوارم مهره‌اش دل‌شکافِ نواصب، [۱] و مصایب النواصب به مصایب ناصبیان سخت مناسب. [۲] حاشیه که بر شرح عضدی نوشته بازوی دلائل قاضی عضد را شکسته [۳] و حاشیه بیضاوی ۵ حُجَجِ باطله و احادیثِ کاذبه را از آن تفسیر شُسته. [۴]

هر تألیفش نه آن که تنها تألیف علوم نموده بلکه تألیفِ دلها و جذب جانها به سوی خود کرده و دادِ سخن در بیانِ معانی لطیفه داده. مشربِ ذوقش اعلی مراتب عرفا و طریقه ظاهرش مطابقِ شریعتِ غرّا. هرچند بعضی اربابِ کمال آن بزرگوار را در طریقه تصوّف متوغّل می‌دانند اما طریقه انیقّه‌اش مطابقِ طریقه اجدادِ طاهرين اوست. و خود در کتابِ مجالس بیان فرموده که ۱۰ «پوشیده نماناد که بسیاری از عیارانِ روزگاران و ابله طرّاران دکان‌دار که صاحبانِ غلظتِ طبع و کثافتِ حجاب‌اند و سالها به مرضِ مزمنِ آرایش و پیرایش سبلت و محاسن عمر گذرانیده و عمامه کبیره - که بارِ عناد و استکبار است - بر سر نهاده‌اند مآثر شعبده و تکسیر و رمل و نجوم را بر مردم مشتبه به

۱۵

۱. العنكبوت ۴۱/۲۹

[۱] الصوارم المهرقة فی جواب الصواعق المحرقة، ردّیه‌ای است کلامی و بسیار ارزشمند در پاسخ الصواعق المحرقة ابن حجر هیثمی. برای اطلاع از نسخه‌های خطی و چاپی و هم ترجمه فارسی آن - مقدمه مجالس المؤمنین.

[۲] مصایب النواصب قاضی در نقض نواقض المیرزا مخدوم شریفی است. برای آگاهی از ردّیه میرزا مخدوم و ردّیه قاضی و نسخه‌های خطی و چاپی آن دو و ترجمه‌های فارسی مصایب ۲۰ - مقدمه مجالس المؤمنین.

[۳] حاشیه بر شرح عضدی از آثار کوتاه قاضی است - احقاق الحق، ۹۲؛ این که بعضی از معاصران آن را به صورت رساله شرح مختصر عضدی خوانده‌اند - مقدمه مرحوم استاد محدث ارموی بر صوارم المهرقة (صفحه ۵)، درست نیست - مقدمه مجالس المؤمنین.

[۴] در باره نقد و نظر قاضی بر تفسیر بیضاوی و حاشیه او بر آن تفسیر - مقدمه مجالس المؤمنین.

کرامات و خوارق عادات ساخته‌اند و اگر احیاناً از مشایخ مخالفین که از سرچشمه - یعنی مشربِ عَذْبِ مرتضوی - دور افتاده‌اند چیزی از خوارق عادات صدور نه از بابِ کرامتِ اولیا بوده بلکه از آثارِ تسخیرِ جنّ و عمل شعبده و سیمیا بوده. چنان که از شیخ مقتول در بعضی اسفار مشهور، و از ۵ سکاکی در صحبت جغتای خان بر السنّه مذکور [است]. [۱] و دور نیست که متصوّفانِ خرقة‌پوش و شیخکانِ شید فروش آثارِ سیمیا و تسخیر یا رمل و تکسیر را از قبیلِ کرامات می‌نموده باشند تا از برای خود منصبِ ارشاد ولایتی تراشند. و در اخفای الحق در مقام طعنِ طایفه صوفیه بر آمده، می‌فرماید که «اشعار ایشان دلالت بر حلول و ابطالِ مذهبِ ایشان می‌نماید. ۱۰ چنانچه شاعر گفته:

شعر

أَنَا مِنْ أَهْوَى وَ مَنْ أَهْوَى أَنَا نَحْنُ رُوحَانِ حَلَلْنَا بَدَنًا [۲]

می‌فرماید که این جماعتِ صوفیه که ملعون‌اند، نقشبندیّه‌اند نه قدمای صوفیه حقه‌اند [۳] [الف ۷۳] کَمَا اِشَارَالِيهِ الْعَارِفُ عَامِرُ الْبَصْرِيِّ^۱:

۱۵

۱. شاید مراد عامر بن عبدالله بصری ماجن ادیب نحوی شاعر باشد.

[۱] مؤلف محافل، موضوع مزبور را عیناً از مجالس المؤمنین، ۷/۲ نقل کرده است. نیز ← تعلیقات مجالس.

[۲] بیت مذکور از اشعار منسوب حسین منصور حلاج است که بیت:

فَإِذَا أَبْصَرْتَنِي أَبْصَرْتَهُ وَإِذَا أَبْصَرْتَهُ أَبْصَرْتَنَا

به حیثِ بیت دوم، مفهوم وحدت وجود را تبیین می‌کند و مخالفینِ حلاج از آن ابیت، مفهوم ۲۰ حلول را برآورد کرده‌اند.

[۳] نقشبندیّه از جمله سلاسل و طرایق صوفیه است. مؤسسِ صلی این طریقه یوسف همدانی است از عارفان سده‌های ۴ و ۵ ه. ق. در سده ۸ ه. ق. بهاء‌الدین نقشبند بخاری در تنظیم آرای یوسف همدانی و صحابش اهتمام کرد و سلسله یوسف همدانی که به نام خواجگان نامیده می‌شد، به نام وی خوانده شد: نقشبندیه. نقشبندیه از سده ۹ ه. ق. با دربارهای سیاسی هماهنگ شدند و به لحاظ گرایش مذهبی به مذهب حنفی، دیگر سلسله‌های صوفیه را از خراسان راندند و

شعر

وَمِنْهُمْ أَخُو الطَّامَاتِ (= حِلْف) تَصَوَّفُ يَنْمُسُ^۱ تَبْلِيسًا بِصَمْتٍ وَ خَلْوَةٍ
يَقُولُ لَقَدْ بَلَّغْنَا بِكَشْفِ سَرَائِرَا بِحَالَاتِنَا لَا قَالَ فِيهَا بِلَفْظَةٍ
أَرَادِلْ خَدَاعُونَ زُرْقًا^۲ بِخِرْقَةٍ وَ سَجَادَةٍ مَرُتُوعَةٍ وَ بِسُبْحَةٍ
و قال ركن الدين الصائغ^۳:

۵

بیت

اگرچه طاعت این شیخکان سالوس است که جوش و ولوله در جان انس و جان انداخت
ولی به کعبه که گر جبرئیل طاعتشان به منجنیق تواند بر آسمان انداخت
و به این جهت است که فاضل نامی مولانا جامی را در کتاب مجالس و
۱۰ احقاق الحق مذمت بسیاری نموده [۱] حتی آن که فرموده:

هجو

آن امام بحق ولی خدا اسـدالله غالبش نامی
دو کس او را بجان بیازردند یکی از ابلهی دگر خامی
هر دو را نام عبد رحمان است آن یکی ملجم و دگر جامی [۲]

۱۵

هم علیه سلسله شیعی نوربخشیه - که قاضی نورالله وابسته آن بود - تبلیغات وسیعی مجال طرح
دادند. برای شناخت سلسله نقشبندیه - رشحات عین الحیات از فخرالدین علی صعی. و برای
برخورد آنان با نور بخشیه - جامی، تألیف ن. مایل هروی.
۱. یعنی، یس.

۲. الزرق جمع الازرق: شدید العداوة.

۳. هو ركن الدين الهروي اشاعر المتوفى بشيراز سنة ۷۶۵ - احقاق الحق / ۱۹۱ - ۱۹۲.

۲۰

[۱] قاضی نورالله در دو کتاب نامبرده جامی را به «عصبیت جاهلی» منسوب داشته و او را
«رئیس المعاندین» خوانده است - مجالس المؤمنین، ۱۳۱/۲، ۱۴۹؛ مطالبی که صاحب محافل از
احقاق الحق نقل کرده است، اختلاف دارد. ما متن را بر اساس احقاق الحق. ۱۹۱/۱ تصحیح
کردیم.

[۲] ابیات مذکور از عارف محقق شافعی مذهب. حسین میبدی است که در مفاتیح سبعه به
مناسبت ردّ رای جامی در باره ایمان ابوطالب آورده است.

چه خرقة ملا جامی به بهاء‌الدین نقشبند می‌رسد و معلوم است که ذکر تشیع مولانا جامی در مجلس سامی سید نامی مذکور نگردیده. در دیوان کلیات ملا جامی در قصیده «أَصْبَحْتُ زَائِراً لَكَ يَا شَيْخَةَ النَّجَفِ» این فرد مسطور است:

آن کو به جز تو بعد نبی پیشوا گرفت باشد چو آن کسی که به مصحف گزید دَف [۱]

۵ و از رباعی که سید سند در احوال شیخ محمد لاهیجی شارح گلشن در تألیفات خود نقل نموده که مولانا جامی در صدر جواب کتابت شیخ نوشته، تشیع او معلوم می‌شود:

رباعی

ای فقر تو نور بخش ارباب نیاز خرم ز بهارِ خاطرت گلشنِ راز

۱۰ یک ره نظری بر من قلم انداز شاید که برم ره به حقیقت ز مجاز [۲]

چه شیخ محمد لاهیجی از جمله اکابر اهل عرفان شیعه است و استدعای ارشاد سنی از شیعه صورتی ندارد. قطع نظر از آن نموده حکایت قاضی سمنان مشهور عالمیان است که مولانا جامی بعد از معاودت از حج بیت‌الله در خانه

[۱] قصیده مورد نظر را جامی به هنگام سفر به حجاز و گذر از نجف اشرف، در ستایش و منقبت مولای متقیان امام علی (ع) سروده است و البته بیت مورد نظر را که قاضی و به تبع او، مؤلف محافل المؤمنین از ابیات آن قصیده دانسته‌اند، در نسخه‌های چاپی دیوان جامی (از جمله چاپ آقای هاشم رضی، ۵۵-۵۶) نیامده است.

[۲] تشیع جامی به هیچ روی مستند به اسناد عصری، و هم مستند به آثار خود او نیست. جامی به ائمه اطهار (علیهم‌السلام) رادت کامل داشته است و لیکن خود حنفی مذهب بوده است و تا حدی هم در باره شیعه روزگارش بدبین. مایل هر وی در کتاب جامی به تفصیل در باره مذهب جامی سخن گفته است و رای و نظر فضلالی شیعی را هم در حق او و گرایشهای مذهبی در همان کتاب مجال طرح داده است. هم رباعی مورد نظر را که صاحب محافل المؤمنین به تبع قاضی نورالله شوشتری (۱۵۲/۲) از جامی دانسته است، همچنان که در تعلیقات مجالس المؤمنین آمده، محل تردید است. هر چند رباعی مذکور در برخی نسخه‌های شرح گلشن راز لاهیجی آمده است (از جمله نسخه طبع تهران، ۵۸۵). اما با توجه به موضعی که جامی در قبیل سید محمد نوربخش و شاه قاسم نوربخش داشته ست، مستبعد می‌نماید که از جامی باشد. نیز به مقاله مایل هر وی در دائرة المعارف بزرگ اسلامی، مدخل «اسیری لاهیجی».

قاضی سمنان چهار بار تبراً نموده و وصیت کرده که بعد از او به شیعیان رسانند؛ همانا می‌تواند بود که مولانا جامی در مقام تقیّه بعضی سخنان از او مذکور گردیده باشد و جناب سیّد جلیل‌الشّان بر عقیده باطنی او مطلع نگردیده باشد.

۵ و از جمله شعرای شیعه که قاضی - قدس الله روحه - متوجّه تعریف او در مجالس المؤمنین نگردیده و در کتاب احقاق الحقّ به مذمت او پرداخته، چنانچه در حُسن و قُبْح عقلیان می‌فرماید که اشاعره می‌گویند که «از حق تعالی صادر می‌شود چیزی که قبیح می‌داند آن را عقل»، و اعتقاد ایشان نفی عدالت است از خدا؛ کما صرح شیخُهم و شاعِرُهم نظامی الغنجوی. حیث قال: ۱۰

نظامی

اگر عدل است در دریا و در کوه^۱ چرا تو در نشاطی من در اندوه
اگر در تیغ دوران رخنه [ای] هست چرا بُرد ترا ناخن مرا دست
اگر بی مهر شد پستان گردون چرا بخشد ترا شیر و مرا خون [۱]
۱۵ و بر متدبّر این کلام ظاهر است که این مکالمات در خسرو و شیرین در حین گله عاشق و معشوق مذکور است و خسرو و شیرین را مذهبی نبوده و این سخنان را در مسأله توحید مذکور نساخته تا آن که بر او وارد آید چه خوش طبعان نکته‌سنج از این مقوله عبارات به جهت [ب ۷۳] مرّه شعر بسیار مذکور ساخته‌اند. گویند که در ایّام حیات شیخ نظامی نحوی اعتراض به این

۱. اصل: و گر کوه.

[۱] قاضی نورالله شوشتری فقط به ابیات نظامی در مورد حسن و قبیح عقلی توجّه داده و اصلاً به مذمت او نپرداخته است (احقاق الحق، ۱/ ۲۷۶). ابیات مذکور مربوط به خسرو و شیرین نظامی است. بیت دوم آن، مطابق نسخه‌های خسرو و شیرین به صورتهای «رحمتی» و «رحمتی» به جای «رخندای» آمده است. «خمس نظامی، چاپ وحید دستگردی، ۱/ ۲۴۸: کلیات خمس نظامی. نسخه شیخ حسن تاجر، ۱۳۵.

فرد شیخ می‌نماید:

چو بر دریا زند تیغِ پِلَازِک به ماهی گاو گوید: کَيْفَ خالک

که به حسبِ قاعدهٔ نحو بعد از «کَيْفَ» مرفوع باید که «خالک» بضم لام باشد و در این صورت قافیه فوت می‌شود. شیخ در جواب فرمودند که «گاو» نحو ۵ نمی‌داند. در اینجا نیز خسرو و شیرین عدل و حُسن و قُبْحِ اشیاء عقلی است. منظور ندارند بلکه محض مخاطبات و سرایرِ عشاق است. قال امیرالمؤمنین علیه السلام: «لَا تَطْنَنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أُخْيِكَ شَرًّا وَ أَنْتَ تَجِدُ لَهَا لِلْخَيْرِ مَحْمِلًا». [۱] لهذا در مقامِ جسارت برآمد:

شعر

۱۰ نقدِ صوفی نه همه صافی و بی‌غش باشد ای بسا خرقه که شایستهٔ آتش باشد خوش بُود گرمحک تجربه آید به میان تا سیه‌روی شود هرکه در او غش باشد و در بعضی از مجالس کتابِ مزبور که نقلِ اقوالِ صوفیه نموده، مبنی بر آن است که سیدالمتألهین حیدربن علی آملی^۱ در کتاب جامع الاسرار^۲ فرموده که «فرقهٔ ناجیهٔ امامیه - ایدهم الله تعالی - دو طایفه‌اند: یک طایفه آن که حاملِ ظاهرِ علومِ رسولِ مجتبی و ائمهٔ هدی‌اند که عبارت از علومِ شرعیّهٔ اصلیه و فرعیه باشد. طایفهٔ دیگر آن که متحملِ باطنِ علومِ ایشانند که آن عبارت از طریقت و حقیقتِ ایمان باشد. و اوّل موسوم است به مؤمن فقط، و ثانی به مؤمن ممتحن. و شیعی و صوفی عبارت از این دو طایفه‌اند؛ زیرا که شیعی و صوفی دو اسم متغایرنند که مراد از ایشان حقیقتِ واحده است یعنی کسی که حاملِ

۲۰

۱. اصل: العاملی.

۲. اصل: جامع الانوار.

[۱] برای سخن امیر مؤمنان امام علی(ع) و تفسیرهای آن - اصول کافی، ۲/۳۶۲؛ وسائل الشیعه، ۸/۶۱۴، ۱۱/۵۹۳؛ بحار الانوار، ۷۵/۱۹۹؛ امالی الصدوق، ۱۸۲؛ و نیز: نهج البلاغه، ۲/۲۳۰.

شریعتِ محمدیه باشد به حسبِ ظاهر و باطن». [۱] و غرضِ قاضی از تعریفِ صوفی در آن کتاب و غیر آن، مؤمنِ ممتحن است و گفته که هیچ کس از طایفه صوفیه، سنی نبوده‌اند مگر شَرذمه ضالّه نقشبندیّه، که خرقِ اجماع نموده‌اند.

- ۵ و در کتاب احقاق الحق بعد از نقل آنچه علامه حلی - قدس الله روحه - فرموده که «جماعتی از صوفیه اهلِ سنت گفته‌اند که حق تعالی متحد می‌شود به ابدانِ عارفین. و بعضی دیگر از صوفیه قایلند که حق تعالی نفس وجود است و هر موجودی پس او خدای تعالی است، این عینِ کفر و الحاد است». [۲]
- نقلِ کلامِ سید حیدر املی را فرموده که «مَنْ شاهد الحق فی مظاهره و شاهد نفسه معها بأنّه من جملتها حکم بِاتِّحَادِهِ بِالْحَقِّ مع بقاء الاثنینِیه و الغیریّیه، [و ضار] اتِّحَادِیّاً ملعوناً نجساً، و هو مذهب النّصاری و بعض الصوفیّه لعنهم الله، لكنّ الصوفیّه الحقّه ما یقولون بالاتحاد: فَإِنْ قَالُوا، مَا قَالُوا کَذَلِکَ، فَأَنَّهُمْ یقولون: نحنُ إِذَا تَقَيُّنَا وُجُودَ الْغَیْرِ [مطلقاً]، کَسْنَا الْأَقَائِلِینَ بِوُجُودِ وَاحِدٍ، فکیف نقول بالاتحاد والحلول؟ فَإِنَّهُمَا مَبْنِیانِ عَلَى الْاِثْنِینِیه و الکثره و غیر ذلک». [۳]
- ۱۵

- و بعد از آن نقلِ کلامِ صاحبِ موافق و شرح آن نموده، در جوابِ کلامِ علامه حلی می‌فرماید: و قد ظَهَرَ بِهَذَا أَيْضاً أَنَّهُ لَیْسَ مِنْشَأُ مَا ذَكَرَهُ الْمُصَنِّفُ عَدَمَ اِطْلَاعِهِ عَلَى مُصْطَلَحَاتِ الصُّوفِیَةِ الْحَقَّةِ، کِیْفَ وَ قَدْ حَقَّقَ فِی مُصَنَّفَاتِهِ مُوَافِقاً لِغَیْرِهِ [من] المتألهین أَنَّ الْوُجُودَ حَقِیقَةُ اللَّهِ تَعَالٰی وَ وَجُودُ الْمُمَکِنَاتِ إِنَّمَا هِیَ اِنْتِسَابُهَا إِلَیْهِ، فِیَقُولُونَ: [الف ۷۴] قَوْلُنَا زَیْدٌ مُّوْجُودٌ بِمَنْزِلَةِ قَوْلُنَا: مَاءٌ مُّسَمَّسٌ،
- ۲۰

[۱] ترجمه گفتارِ سید حیدر املی است در باره دو قسم بودنِ تبعیه امامیه ← جامع الاسرار املی، ۴۱.

[۲] در باره توحید و جودی و اتحاد با پندارِ صوفیه ← احقاق الحق، ۱/ ۱۸۱-۱۸۲؛ جامع الاسرار، ۲۱۷؛ شرحِ موافق، ۴۷۵؛ نهج الحق و کشف الصدق، ۵۷.

[۳] ← جامع الاسرار املی، ۲۱۷؛ احقاق الحق، ۱/ ۱۸۱- ۱۸۲.

وَأَمَّا مَا قِيلَ : إِنَّ الْكُلِّيَّ الطَّبِيعِيَّ موجودٌ عند الصُّوفِيَّةِ و غيرهم من مُحَقِّقِي
 الْحُكَمَاءِ و المتكلمين. و الوجود المطلق الكلِّي عَيْنُ الواجب عندهم و
 الممكنات المُشَاهِدَةُ تَعَيَّنَاتٌ لَهُ فَلَا اسْتِبْعَادَ فِي الْقَوْلِ بِوَحْدَةِ الْوُجُودِ
 فَمُسْتَبَعْدٌ مِنْ وَجْهَيْنِ فِي نَظَرِ الْعَقْلِ؛ أَحَدُهُمَا حُصُولُ الْمَوْجُودَاتِ الْكَثِيرَةِ
 ۵ بسببِ عُرُوضِ التَّعَيِّنَاتِ و الاعتبارِ لِحَقِيقَةِ وَاحِدَةٍ مُوجُودَةٍ، وَ تَانِيَهُمَا
 انْتِفَاءُ الْحَقَائِقِ الْمُخْتَلِفَةِ الْمَوْجُودَةِ فِي نَفْسِ الْأَمْرِ، وَ وَجُودُ الْكُلِّيِّ الطَّبِيعِيِّ لَوْ
 سَلِمَ إِنَّمَا يُفِيدُ فِي رَفْعِ الْإِسْتِبْعَادِ الْأَوَّلِ دُونَ الثَّانِي، تَأَمَّلْ. [۱۱]

و از تألیفات شریفه‌اش که حال موجود است و نسخ آن از هند به ایران
 آورده‌اند، مجالس المؤمنین؛ و احقاق الحق؛ و کتاب الصوارم المهرقة؛ و کتاب
 ۱۰ مصائب النواصب؛ و رساله در نجاست آب قلیل به ملاقات؛ و حاشیه بر شرح مختصر
 عضدی؛ و حاشیه بر تفسیر بیضاوی؛ و مجموعه مثل کشکول؛ و رسایل دیگر مثل
 رساله جواب شبهات ابلیس لعین. چون رساله مزبوره ملحق به کتاب مجالس المؤمنین
 ساخته و در نسخ مجالس المؤمنین اثری از آن نیست؛ لهذا آن رساله شریفه
 بعینها نقل می‌شود: [۱۲]

۱۵

[۱] ← احقاق الحق، ۱/ ۱۸۲ که عین سخنان قاضی است در اثر مذکور.

[۲] باید توجه داشت که نگارش‌های قاضی نورالله شوشتری، حتی در زمان حیات او در
 ایران و ماوراءالنهر شناخته بوده است. ما در زمینه آثار قاضی و شعر و روایی آنها در ایران و شرق
 ۲۰ ایران و در شبه قاره، در مقدمه مجالس المؤمنین با تفصیل سخن گفته‌ایم و در اینجا به تکرار آن
 سخنان نمی‌پردازیم. نیز مایل هروی، پیش از این رساله جواب شبهات ابلیس قاضی را تصحیح کرده
 که در مجله معارف (نشریه نشر دانشگاهی) منتشر شده است. هم از مجالس المؤمنین نسخه‌هایی
 موجود است که رساله مذکور، مطابق وصیت مؤلف ضمیمه مجالس المؤمنین او شده است. از جمله
 نسخه‌ای بسیار ارزشمند که در اصفهان در کتابخانه آقای سپاهانی - زید عزه - موجود است که آقای
 مایل هروی آن را رؤیت کرده و ما در بخش نسخه‌شناسی نسخ مجالس المؤمنین به مشخصات آن
 توجه داده‌ایم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و أَعُوذُ بِهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

مخفی نماند که این تُرابِ اقدامِ مؤمنان در فاتحهٔ کتاب مجالس المؤمنین تشبیه اقوالِ بعضی از شیاطینِ امّتِ حضرت سید المرسلین را به شبهاتِ ابلیس لعین مذکور ساخته، و جهتِ رعایتِ معانقهٔ اجزای اصلیهٔ کلامِ حوالهٔ ۵ شعور بر شبهاتِ مذکوره و جوابِ آن را به کتبِ جمهور مناسب شناخته بود؛ و چون آن مقام به نظرِ شریفِ بعضی از اخوانِ عالیشانِ ملک‌نشان - که جامعِ ملکاتِ فطریّهٔ انسانی و خالصِ صفاتِ ردیّهٔ شیطانی بود - رسید، استدعا نموده که به نوشتنِ تفصیلِ شبهاتِ مذکوره و جوابِ آن گراید و به حاشیهٔ کتاب الحاق نماید تا ناظر در این مقام را حاجتی به غیرِ این کتاب نباشد، و ۱۰ تکلفِ جست و جوی، خاطرِ او را نخراند. چون حسبِ الاستدعای او شروع در آن واجب گردید بعد از اعادهٔ نظر و تأملِ جدید جوابِ مشارالیه محال علیه را جوابی شبیه به محال دید که محمد شهرستانی و همشهریانِ مذهبِ او مانند فخرالدین رازی بر طبقِ اصولِ مشایخِ خود از اهلِ جبرتقریر نموده‌اند و از رویِ عصبیت و جاهلیت و حماقت به اقلّیت، اظهارِ تعذّر ۱۵ جوابِ آن بر وفقِ اصولِ عدل فرموده‌اند، حمیتِ علویت و حمایتِ عدلیّت که إِنَّ الْعَدْلَ وَ التَّوْحِيدَ عَلَوِيَانِ، وَ الْجَبَرُ وَ التَّشْبِيهُ أُمَوِيَانِ، [۱] اقتضای آن نموده که بعد از رفعِ شبهاتِ ابلیس و جوابِ مُجَبَّرهٔ پرتلبیس آنچه در جوابِ از آن بر طبقِ اصولِ اهلِ عدل و توحید به اجمال و تفصیل به خاطرِ علیل رسد. مذکور سازد و بنیانِ مذهبِ عدل را [ب ۷۴] چون ایوانِ کسری برافرازد. ۲۰

و بالجمله تفصیلِ شبهاتِ ابلیس لعین بر وجهی که فاضلِ اشعری مذهب

[۱] سخن مذکور را به امیر مؤمنان امام علی (ع) منسوب داشته‌اند. عبدالجلیل رازی نیز به آن استناد کرده است (نقض، ۳۹۳). در تبصرة العوام سید مرتضی رازی، ۱۷۶. استاد عباس قسّ آشپزانی هم عبرت مذکور را به امام علی (ع) نسبت داده است.

محمد شهرستانی در کتاب ملل و نحل آورده [۱] آن است که ابلیس غوايث مصير در مقام عتاب حضرت حکيم علیم قدیر گفت: من مسلم می دارم که آفریدگار تعالی خدای من و خدای سایر خلائق و قادر و عالم و حکیم است لیکن مرا بر مساق و روش حکمت او ستوالی چند است:

۵. اول آن که پیش از آفریدن من می دانست که چه چیز از من صادر خواهد شد، پس مرا آفرید، حکمت در خلق چه بود؟

دویم آن که [چون مرا] به مقتضای اراده و مشیت خود آفرید، چرا تکلیف من به معرفت و طاعت خود نمود و چه حکمت است در این تکلیف با آن که منزّه است از انتفاع به طاعت و ضرر از معصیت. و هرچه عاید می شود به مکلفان، او قادر است بر تحصیل آن جهت ایشان، بی واسطه تکلیف؟

۱۰. سیم آن که چون مرا خلق کرد و تکلیف نمود و امثال تکلیف او در طاعت و معرفت نمودم، چرا مرا تکلیف به سجده کرد و حال آن که [این سجده] در طاعت و معرفت من چیزی نمی افزاید؟

چهارم آن که چون مرا آفرید و به آن تکلیف مخصوص مکلف گردانید، سبب چیست که چون سجده آدم نکردم مرا لعنت کرد و از بهشت اخراج نمود و عقاب مرا واجب ساخت با آن که او را در عقاب من فایده نیست و مرا ضرر بسیار است؟

پنجم آن که چون همه اینها کرد، چرا مرا متمکن ساخت از دخول در بهشت و وسوسه آدم، و حال آن که اگر مرا از دخول در جنت منع می کرد^۱ آدم از شر من فارغ می بود و جاوید در بهشت عنبرسرشت می آسود.

۲۰. ششم آن که چون مرا آفرید، و عموماً و خصوصاً تکلیف فرمود و به

۱. اصل. نمی کرد.

[۱] شهرستانی بحث شهاب ابلیس را بر پایه شرحی از شرحی ارجیل اربعه. در ملل و نحل خود مجال طرح داده است. الملل و النحل، ۱/ ۱۶-۲۱.

واسطه امتناع از سجدهٔ آدم لعنت کرد و از بهشت اخراج نمود و باز در بهشت راه داد و خصومت در میان من و اولادِ آدم بهم رسید چرا مرا مسلط ساخت بر اولادِ او، تا آن که من ایشان را ببینم و ایشان مرا نبینند و وسوسهٔ من در ایشان اثر می‌کند و حول و قوهٔ ایشان در من اثر نمی‌کند، و چه حکمت است در آن که ایشان را به همان فطرتِ صحیحه که خلق کرده بود، نگذاشت و ۵ حال آن که بقای ایشان بر نهجِ خیر و صواب به حکمت اولی بود.

هفتم آن که جمیع این مراتب را مسلم داشتم، لیکن چون از او مهلت طلبیدم چرا مرا مهلت داد و چه حکمت در این بود با آن که ظاهر آن است که اگر همان زمان مرا هلاک می‌کرد خلاق از شرِّ من خلاص می‌شدند و شری در عالم نمی‌ماند، و حال آن که بقای عالم از نظامِ خیر بهتر است از امتزاج او به شرّ. ۱۰

و از شارح انجیل نقل کرده که چون ابلیس این شبهات را عرض نمود، حق تعالی وحی به ملائکه فرستاد که به او بگویید که تو در تسلیمِ اوّل که گفתי [الف ۷۵] من خدای تو و خدای دیگر خلاقم و عالم و قادر و حکیم صادق؛ تو مخلص نیستی، اگر در اخلاص صادق می‌بودی به چون و چرا از من سؤال نمی‌نمودی فَأَنَا اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا لَا أَسْأَلُ عَمَّا أَفْعَلُ وَالْخَلْقُ مَسْئُولُونَ. ۱۵

و فاضلِ مذکور بعد از نقلِ شبهاتِ مزبور و جوابِ مسطور گفته که این شبهات به منزلهٔ تخم‌اند نسبت به انواع ضلالت، و عقایدِ باطلهٔ کفره و غیر آن از آن بیرون نیست و اگرچه عباراتِ ایشان مختلف و طُرُقِ ایشان متباین است، لیکن حاصل و مآلِ همهٔ آنها انکارِ حق است بعد از اعتراف به آن، و میل به هوی در مقابلهٔ نصّ. ۲۰

و جوابِ شبهات از روی تحقیق همان است که خدای تعالی در جوابِ آن لعین فرموده. و چون آن لعین عقل را حاکم گردانید بر کسی که حکم عقل بر

او جاری نیست، لازم آید بر او که جاری گردانیده باشد. حکم خالق را در خلق، یا حکم خلق را در خالق. و اوّل غلوسست چنان که حلولیه و غلات شیعه را واقع است و دویم تقصیر است چنان که مجسمه و قدریه و جبریه از اهل سنت، و معتزله را واقع است. زیرا که مجسمه وصف خالق به صفت اجسام می کنند و قس علی هذا فَعَلَّ و تَفَعَّل. و همچون خوارج که نفی به تحکیم رجال می کنند، و می گویند که حکم نیست مگر خدای را. چنان که ابلیس گفت: «لَأَسْجُدَ لِیَسْرِ خَلْقَتُهُ مِنْ صَلَٰلٍ»^۱ لَأَسْجُدُ الْآلَک. پس ظاهر شد که جمیع شبهات این طوایف از آن لعین ناشی شده و او مصدر آن است در اوّل. و اینها مظهر آذاند در آخر.

۱۰ مخفی نماناد که آنچه این فاضل در بیان حاصل جواب منسوب به حضرت حق جلّ و علا از شبهات ابلیس لعین گفته، کلامی است بی محصل و بی نظام، که فخرالدین رازی و نظام الدین اعرج نیشابوری در تفاسیر خود [۱] آن را

۱. الحجر ۳۳/۱۵.

۱۵ [۱] فخرالدین رازی در تفسیرش موسوم به مفاتیح (۲۳۶/۲-۲۳۷) پس از آن که شبهات ابلیس را بر پایه ملل و محل شهرستانی بازگفته، در پایان نوشته ست: واعلم أنه لو اجتمع الأولون والآخرون من الخلاق و حکموا بتحسین العقل و تقیحه لم یحدوا عن هذه الشبهات مخلصا و کان الكل لازما، أما إذا أجبنا بذلك الجواب انذی ذکره الله تعالى زامت الشُّبُهَات و انذَفَعَتِ الْأَعْتِرَاضَات و کیف لا و کم أنه سبحانه واجب الوجود فی ذاته واجب الوجود فی صفاته فهو مُسْتَعْنٍ فی فاعلیّته عن المؤثرات و المُرْتَجَحَات إذ لو افتقر لکان فقیراً لا غنیاً فهو سبحانه مُقَطَّعُ الْحَاجَات و منتهی الرغبات و من عنده نیل الطلبات و اذا کان كذلك لم تَنطَرُقِ اللَّمِیَّةُ إِلَى أَعْمَالِهِ و لم یتوجّه الاعتراض....

۲۰ و نظام الدین اعرج نیشابوری نیز در غرائب القرآن و رغائب الفرقان (۲۷۲/۱-۲۷۳)، پس از نقل شبهات مذکور از ملل و محل. نوشته است: و هذه الشبهات بالنسبة إلى أنواع اضلالات کُلُّدُور، و لیس یَعْدُوها عقائد فرق الزُّنَج و الکفر و ان اختلفت العبارات و ثَبَاتِیَّتِ الطَّرِيق و یرجع جمعتها الى انکار الأمر بعد الاعتراف بالخلق، و الى الجنوح إلى الهوى فی مقابلة النقص و لاجواب عنها بالتحقیق إلا انذی ذکره الله تعالى، فاللعین لما أن حکم العقل عی من لا یَحْکِمُهُ عِیْهِ الْعَقْلُ لزمه أن یجری حکم المخلوق فی الخلق أو حکم الخلق فی المخلوق.

یسنیدیده‌اند و به واسطه موافقت آن به اصول اشعری بی شعور به آن گردیده‌اند، و عجبت آن که فخر رازی با آن همه دعوی فهم و نکته طرازی مبالغه بسیار در تحسین این سخن فاسد نموده، و گفته که اگر جمیع خلائق اولین و آخرین جمع شوند و خواهند که بنا بر اصول معتزله و قول به قاعده حسن و قبح عقلی جواب از این شبهات گویند، مخلص نمی‌خواهند یافت بلکه جواب ۵ منحصر در همان است که خدای تعالی بر طبق اصول اشاعره فرموده. و لهذا بعضی گفته‌اند که جَلَّ جَنَابُ الْحَقِّ عَنْ أَنْ يوزَنَ بِمِيزَانِ الْإِعْتِزَالِ. حاصل کلام امام اهل سنت و فساد نظام آن بر ذوی الافهام بغایت ظاهر است و توضیح کلام در این مرام آن که خطای ابلیس در این شبهات نه آن است که شهرستانی و همشهریان مذهب او گمان برده‌اند از اجرای ابلیس حکم عقل را بر خدای ۱۰ تعالی. و حاصل جواب خدای نه آن است که ایشان توهم کرده‌اند، و چگونه خدای سبحانه عقل را که خود در تمییز امور حاکم ساخته و در مواضع کثیره از قرآن مجید او را به طراز اعزاز و منشور حکمت نواخته، و فرموده که: ﴿أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^۱ و ﴿مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾^۲. [ب ۷۵] در این مقام رقم عزل بر ناصیه ۱۵ فضل او کشد. و از اینجا ظاهر می‌شود که اشاعره که عقل را از حکم معزول می‌دارند، قول ایشان مخالف حکم خدا و رسول است. و بالجمله خطا در شبهات ابلیس بنا بر اصول ارباب عدل از امامیه و معتزله آن است که او طلب حکمت در فعل از کسی نموده که در محکمه عقل و نقل کمال حکمت او به ثبوت رسیده، منشور عدل او به طغرای فطرت صحیحه عالمیان موشح گردیده، می‌گویند که چون خدای تعالی عالم است به قبح مقابح، و عالم ۲۰ است به آن که از آنها غنی است؛ لاجرم محال می‌داند عقل صدور قبح را از او. و هرگاه مکلف به طریق اجمال دانست که هر چه خدا می‌کند مشتمل بر

۱. الصافات ۳۷/۱۳۸.

۲. الصافات ۳۷/۱۵۴.

حکمت و صواب و خالی از ظلم و عبث خواهد بود، واجب است که امتثال فرمان نماید و لبّ سؤال به کم و کیف نگشاید. و همچنان که مریض سؤال نمی‌کند طبیب حاذق را از کیفیت دوا و غذا، باید که بنده مبتلا به اسقام جهل سؤال نکند از حکیم دانا. و قولِ خدای تعالی که «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ»^۱ محمول بر این است نه آن که اشاعره توهم کرده‌اند از بطلان حکم و حکومت عقل، لله اَلْحَمْدُ وَالْمِنَّةُ که به این تقریر، مخلص ارباب عدل با محافظت حکم عقل به وضوح پیوست، و ظاهر شد که میزان اعتدال میزان ارباب عدل است.

و این هنگام فخر رازی را باید گفت که جَلَّ مِنْ تَلَاُلِ آيَاتِ حِكْمَتِهِ الْبَاهِرَةِ
 ۱۰ عَنْ أَنْ يُوزَنَ بِمِيزَانِ عَقْلِ الْأَشَاعِرَةِ. اگر گویند غرض فخرالدین رازی آن است که به قاعده حسن و قبح عقلی شبهات مذکوره را به تفصیل جواب نمی‌توان گفت و دُرّ حکمت آن^۲ افعال را - که محلّ شبهه و اشکال ابلیس است - به الماس بیان نمی‌توان سُفت، گوییم: معنی عقلی بودن حسن و قبح اشیاء نزد ارباب عدل نه آن است که عقل بشری مستقل است به ادارک حسن هریک از افعال و احکام الهی، بلکه به این معنی است که علی‌الاجمال می‌دانیم که در هر فعل از افعال او سبحانه جهت محسنه عقلی هست و آن در بعضی از افعال و احکام به ضرورت عقل معلوم است. چنان که در علم به وجوب صدق و انصاف و شکر نعمت و ردّ و دیعت و قضای دین و دفع خوف و عزم بر واجب و مانند آن. و چنان که در علم به استحباب ابتدای احسان و حسن خلق و لین و تائنی و علم و رفق و عفت و صبر و رضا و یأس از ناس و تعلیم جاهل و تنبیه غافل و اعانت و ارشاد گاهی که بدون آن ظهور آثارشان ممکن نباشد و اجابت شفاعت و قبول معذرت و منافست فضایل و مصاحبت

۱. الانبیاء ۲۳/۲۱.

۲. اصل: از + آن.

افاضل و مجانبتِ سفها و اعراض از جهال و تواضعِ اخیار و تکبر بر اشرار، گاهی که ضرر نرسد، و فکر در عاقبتِ امور، و دوری از گناه و مکافات حقوق و عفو از گناهکاران و شرفِ نفس و علو همت و تحمل از جفا و مدارا با مردم و امر به معروف و ترغیب در آن، و نهی از منکر و تفحص از امور و غیر آن. و در بعضی دیگر از افعال به نظر و قیام دلیل و برهان [الف ۷۶] معلوم می‌شود ۵

چنان که در ایجاد^۱ عالم به طریق حدوث و ارسالِ رُسل و تعیین اوصیای ایشان و حُسن تأخیر در اهلاکِ فراعنه فسقه و مانند آن. و چنان که در علم به وجوب قرائتِ حمد در صلاة و تسبیح رکوع و ترتیبِ قنوت و حرمتِ گوشتِ سباع و کراهتِ حُمُر اهلّیه و غیر آن. و در بعضی دیگر از افعال عقل را به ادراکِ خصوصیات آن راه نیست اما مجملاً می‌داند که جهتی در آن هست که اگر بر عقل منکشف شود آن را مستحسن داند. مانند صومِ روزِ عرفه و قبحِ صومِ روزِ عرفه. و این هنگام اگر عقل در بیانِ حکمتِ بعضی از احکام و افعال الهی که ابلیس از آن سئوال نموده عاجز شد، منافاتی به قاعده حسن و قبح عقلی ندارد و با آن که بر مسلکِ اربابِ عقل جواب از شبهاتِ مذکوره ۱۰

علی التّفصیل نیز ممکن است. ۱۵

اما جوابِ شبههٔ اوّل آن است که می‌گوییم: جناب حق سبحانه و تعالی می‌دانست که شرّ از او صادر خواهد شد، لیکن آن شرّ از لوازمِ استعداد غیر مجعول و قابلیتِ ذاتی اوست که انفکاکِ آن از او ممتنع است مانند انفکاکِ زوجیت از اربعه. چنان که محققان متصوّفه و اشاعره مثل قیصری و امثال او بر آن رفته‌اند [۱] و علامه دوانی در رسالهٔ جدید در اثبات واجب تعالی گفته که نقص ۲۰

۱. اصل: اتحاد.

[۱] داود قیصری در مطلع خصوص الکلم فی معانی فصوص الحکم (ص ۴۷۳) انفکاک ذاتِ شیء را از نفسش محال دانسته است اما از وی بحثی در بارهٔ انفکاکِ زوجیت از اربعه در شرحش بر فصوص الحکم ندیدیم. ممکن است قاضی به یکی از رسائل او نظر داشته است.

و فتوری که در بعضی از ممکنات مشاهده می‌گردد از رهگذر قصور قابلیتِ استعدادِ ذاتی ایشان [است] که آن از جمله حصولِ صُور و اعراض است در مواد، نه از رهگذر بخلِ فاعل و قابلیتِ و استعدادات نزد حکماء [معدّات] غیر متناهیّه غیر مجتمعه [اند] که واجب با هریک از سوابق علّتِ موجبهِ لواحق است و منتهی نمی‌شود چیزی از آن آحاد به واجب بدونِ مداخله ۵

سوابق. این است حاصلِ کلامِ او. [۱] و لهذا خدای تعالی انبیا را در بعضی اوقات قوّت و غلبه بر اعدا و معارضانِ ایشان می‌بخشد دونِ بعضی؛ زیرا که تمکّن و قوّت تابعِ استعداد و قابلیتِ ایشان است و جایز نیست که زیاده از قدرِ قابلیتِ یا کمتر از آن تمکّن یابند؛ زیرا که مستلزمِ جهل یا ظلم است

تعالی الله عَنْ ذَلِكَ غُلُوءًا كَبِيرًا. حاصلِ کلامِ آن که به اتّفاقِ اربابِ علم و عیان ۱۰

علم تابعِ معلوم است و حق سبّحانه و تعالی حکم بر معلوم می‌کند به اندازه آنچه مقتضای غیر استعدادِ مجعولِ اوست. پس آنچه قلمِ قضاء و قَدَر بر پیشانی او از کفر و ایمان و طاعت و عصیان نوشته از قبیلِ استعداد و لوازمِ وجودِ اوست. چنان که قولِ خدای تعالی که ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ

نَفْسِكُمْ﴾^۱ بر آن دلالت دارد. بنابر آن سؤال از ترتّبِ ثواب و عقاب و غیر آن ۱۵

از آنچه لوازمِ افعالِ ممکنات اند. مانند سؤال از ترتّبِ زوجیتِ معقول و مسموع نیست. پس قولِ ابلیس که «چون خدای تعالی می‌دانست که شرّ از من صادر خواهد شد؛ چرا مرا آفرید و حکمت در آن چه بود؟» نامعقول باشد.

و به وجهی دیگر می‌گوییم که غرض از آفریدنِ او آن بود که چون قصور ۲۰

۱. النساء ۷۹/۴.

[۱] عباراتِ منقول از اثبات الواجب (الجدید) دوانی منشئت می‌نماید. در نسخه خطّی آن اثر دوانی (موجود در کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی. شماره ۹۵۴۳) عین عباراتِ مذکور آمده است.

استعداد و خبیث نفس او ظاهر شود [ب ۷۶] و خود را از اظهار آن باز ندارد جهت عبرت و اعتبار دیگران او را رسوا ساخته بر آنها مسلط دارد و وسوسه او را بر ایشان گمارد، تا هر که با او مجاهده و مخالفت نماید به فضای جزای ثواب عظیم شتابد و هر که موافقت و متابعت او کند سزای خود از عذاب و نکال بیابد. ۵

و أيضاً می تواند بود که وجود شرارت انگیز او از تتمه صلاح عالم و نظام کل باشد، غایت الامر به حال هر فرد اصلح نباشد. و این موجب قذح در حکمت نیست. چنان که علامه دوانی در بعضی از رسائل خود فرموده که «عنايت الهی متعلق به نظام حال کل مِنْ حَيْثُ الْكُلُّ است و مقصود بالذات همان است و مصالح جزئیة راجع به همان مصلحت کلیه است، اگرچه نسبت با شخصی معین مصلحت در خلاف آن نماید. و نظیر این معنی آن که مهندس چون طرح عمارتی رَقَم کند در آن امر ملاحظه موضعی نماید که نسبت با جمیع آن عمارت مِنْ حَيْثُ الْمَجْمُوعِ اولی و اَلِیقُّ باشد و به حسب مصلحت کل خانه تعیین موضعی از برای مجلس و مکانی از برای دهلیز و محلی برای متوضا و غیرها نماید. در این صورت نظر به مجموع خانه لایق به هر محل آن است که مهندس تعیین نموده، اگرچه نظر به هر یک از اجزاء، اَلِیقُّ آن باشد که مثلاً مجلس باشد. همچنین معمار قدرت الهی نیز طرح عالم بروجهی رَقَم کشیده که نسبت با مجموع مِنْ حَيْثُ الْمَجْمُوعِ اصلح باشد اگرچه نظر با خصوص هر یک از اجزا خلاف اَلِیقُّ نماید. و این مقدمه را بر این وجه بیان کرده اند که کل عالم را اوضاع مختلفه متصور است و شکی نیست که عالم به اعتبار آن وضع که اصلح و اکمل باشد انطباق به مبدأ کامل مِنْ جمیع الوجوه هست. پس البته بر آن وجه موجود خواهد شد؛ چه هر چند مناسبت میان فاعل و قابل بیشتر، افاده و افاضه بیشتر واقع خواهد شد. و در ۲۰

این دلیل سخنان بسیار است که لایق به^۱ این مختصر نیست و بعضی از آنها را در بعضی از حواشی کتب عقلیه تفریر کرده ایم.

و ائمه کشف و شهود در این مقدمه بیانی دیگر فرموده اند و آن این است که اگر وجهی دیگر در نظام کل عالم الیق از آنچه واقع است ممکن بودی، البته بر آن وجه واقع شدی؛ چه بر تقدیر عدم وقوع حل از دو بیرون نیست یا ۵ حق تعالی را معلوم است که آن وجه الیق و اصلح است یا معلوم نیست. بر تقدیر ثانی جهل بر الله تعالی لازم آید تعالی الله عَنْ ذَلِكْ عُلُوًّا كَبِيرًا. و بر تقدیر اول عجز یا بخل. چه اگر قادر نباشد با وجود امکان عجز لازم آید و اگر قادر باشد و ایجاد نکند بخل، تعالی الله عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا. و این دلیلی است ۱۰ مبین و برهانی متین، که امام حجة الاسلام در بعضی تصانیف خود آورده [۱] و بعضی از اکابر ائمه کشف و شهود بسیار استحسان آن نموده اند. انتهی کلامه.

جواب از شبهه دویم آن است که تکلیف که حُسن آن به ادله عقل و نقل ثابت شده از برای آن است که مکلفان استحقاق تعظیم ثواب به واسطه طاعات بیابند؛ [الف ۷۷] زیرا که تعظیم بدون استحقاق در نظر عقل سلیم ۱۵ قبیح است و لهذا عقلاً تعظیم اطفال را قبیح دانند و تعظیم علما را حَسَن دانند به خلاف بخشش مال به کسی که مستحق آن نباشد که آن در عرف عقلاً قبیح نیست بلکه آن را جود و فضل می نامند.

و به وجهی دیگر می گوئیم که انتفاع به نیل نعم الهی و مرحمت نامتناهی ۲۰ او بر دو قسم می باشد: تَفْضُّل و استحقاق. [واستحقاق] أَجَل و اَعْلٰی و

۱. اصل: لایق + باشد به.

[۱] ابو حامد غزالی بحث مذکور را در احیاء علوم الدین. ۱/ ۱۰۶-۱۱۲ آورده است.

آشرف است از منزلتِ تفضّل. پس اگر ابتداء^۱ ایشان را به جنّات نعیم می‌رسانید^۲ هر آینه اقتصار کرده بودی در باره ایشان بر اعطای منزلتِ تفضّل، که اَدْوَن و اَهْوَن است از منزلتِ استحقاق. و از جمله مفاسدِ او آن که محروم گرداند از استحقاق کسی را که از حال او می‌دانست که به تکلیف طاعت خواهد کرد و مستحقّ ثواب خواهد شد و آن که او را از آنچه اصلح به حال او بود، ممنوع ساخته باشد و اکتفا کرده باشد در باره او [به] نعمتی که غیر آن افضل از او بوده. و این واقع نمی‌شود از عالم حکیم جوادِ غیر بخیل. پس واجب شد خلقِ ایشان در دنیا، و عام ساختن در باره ایشان تکلیف را که مشتمل است بر تحریض امری جلیل تا آن که مستحقّ شوند طائعان آن چیز را که در علمِ الهی سبقِ تحقّق یافته بود [و] بعد از تبیین تعریف و ازاحتِ علّت در تکلیف، مخالفت واقع نمی‌شود الاّ از کسی که جفا بر نفسِ خود کند و نظر در عاقبتِ کار خود نیندازد.

و به وجهی دیگر می‌گوییم که اگر خلق و تکلیف قبیح و خالی از حکمت باشد چنان که ابلیس توهّم نموده، خیال کرد که اگر آن نمی‌بود کسی مستحقّ عذاب و خلود در نار نمی‌شد، بایستی که هیچ چیز از عقل فرومایه‌تر و زیانکارتر نبودی؛ زیرا که اگر آدمی را عقل نمی‌بود هیچ ملامتی متوجه او نمی‌شد و عقابی و تأدیبی به سببِ تقصیری و زللی به او نمی‌رسید. و به سببِ عقل این آزارها به او می‌رسد و مستحقّ آن می‌گردد و حال آن که جمیع اُمَم از موحد و ملحد متفق‌اند بر شرفِ عقل و فضل و علوّ مرتبه او. چنان که متفق‌اند بر پستیِ ضد و نقیض او.

و اگر گویند که عقل داعی نیست بر چیزی که موجب لوم و ضرر باشد بلکه او ناهی و زاجر است از قبیح. و اگر عاقل خواهد، ارتکابِ قبیح نمی‌کند

۱. اصل: ابتدای.

۲. اصل: می‌رسانند.

به آن که در عقل منافع دیگر هست که آن عزت علم و شرف معرفت و ادراک لذات عظیمه است در جواب می‌گوییم که همچنین خلق و تبلیغ و تکلیف داعی به قبیح، باعث برکفر نیست و مقتضای خلود در نار نیز نیست بلکه او ناهی و زاجر است از آن. و اگر مکلف خواهد کافر نمی‌شود و اطاعت خواهد کرد و به آن مستحق خلود در نعیم جنان خواهد شد، چنانچه غیر او از مطیعان. و مع هذا در تکلیف فایده تعریض به منازل نعیم و منزلت استحقاق و رعایت مقتضای حکمت و صلاح حال است.

و أيضاً می‌گوییم که تعریض به نیلِ ثوابِ دائم و امر به معرفتِ منعم و شکرِ او، و ترکِ جور و سفه و ظلم نزدِ عاقل نیکو و پسندیده است همچنان که تعریض به هلاک و امر به جور و سفه نزدِ عقل قبیح است. پس اگر معصیت مأمور [ب ۷۷] و مصیر او به سبب سوء اختیار به سوی استحقاق عذاب و علم عالم به آنچه به او خواهد رسید از هلاک و ضرر موجبِ قلبِ حقیقت تعریض به خیر و امر به حسن شود و آن را قبیح و فاسد سازد، لازم آید که طاعت مأمور و مصیر او به سببِ حُسنِ اختیار به سوی استحقاقِ مدح از عقلاء و علم آمر به آنچه به مأمور رسد از سلامت و استحقاق مدح موجبِ قلب تعریضِ شرّ و آمر به آن شود و آن را نیکو سازد و هیچ عاقل به این قائل نمی‌شود. و اگر امر به خیر و تمکین از آن و آمر به آن و دعوت به سوی آن و تیسیر اسباب آن تعریض به خیر نباشد الاًگاهی که آمر داند که مأمور قبول و تسلیم می‌کند، لازم آید که امر به فساد و شرّ و دعوت به آن ترغیب بر آن تعریض مکروه و هلاک و ضرر نباشد الاًگاهی که داند مأمور قبول خواهد کرد و هلاک خواهد شد. و چون نزدِ جمهورِ علما و عقلا امر به فساد و شرّ و مانند آن اسائن و ضرر و تعریض به مکروه است خواه مأمور داند که قبول خواهد کرد و هلاک خواهد شد یا مخالفت خواهد کرد و سالم خواهد ماند. علی هذا القیاس باید که امر به خیر و دعوت به آن تعریض به خیر و احسان بر

بنده باشد خواه داند از حال بنده که قبول خواهد کرد و سالم خواهد ماند، و خواه داند که مخالفت خواهد کرد و هلاک خواهد شد، و بالله التوفیق.

جواب از شبهه سیم آن است که غرض از تکلیف ملائکه به سجود آدم - علیه السلام - اظهار زیادتى فضل و کمال و استحقاق خلافت او از خدای متعال بود و آن که در آن میان سوء استعداد و شیطنت ابلیس ظاهر شود تا ۵ هریک به آنچه جزا و سزا و آثار قابلیت و استعداد اوست از طاعت و معصیت برساند و از آن بر حُسنِ فعل خود از لطف و عقاب و ثواب حجت قائم سازد که اگر بدون ظهورِ سوء استعداد ابلیس او را عقوبت می فرمود مظنه اعتراض از او بلکه از دیگران نیز می بود. وَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ.

جواب از شبهه چهارم آن است که عدل واجب است و در آن فایده ۱۰ مکلف معتبر نیست چنان که عقل سلیم در احکام الهی و پادشاه با رعیت و سپاهی بر آن گواهی می دهد. و أيضاً ضرر عذاب از تکلیف لازم نیامده؛ زیرا که تکلیف مِنْ حَيْثُ هُوَ تکلیف حُسن و فایده مند است چنان که پیش [از این] گذشت و مقتضی ضرر نیست و الا لازم آید که تکلیف مؤمن مطیع نیز ۱۵ موجب مضرت باشد بلکه آن به سبب اختیار کفر و فسق و ترک ایمان و طاعت بهم رسیده.

جواب از شبهه پنجم آن است که مصلحت در تمکین او از دخول در بهشت و وسوسه آدم آن بود که آدم و حوا به او مجاهده کنند و به مراتب عالیّه ثواب رسند. و لهذا آدم و حوا همیشه در آنجا از او متحرّز بودند و مخالفت او می کردند تا آخر به زنی دیگر در آمده به سوگند دروغ ایشان را مبتلای ۲۰ ارتکاب خلاف اولی ساخت.

جواب از شبهه ششم نیز همین است که در پنجم، بلکه در اوّل گفته شد. و آنچه گفته: «چه حکمت است [الف ۷۸] که ایشان را به همان فطرت صحیح که خلق کرده بود، نگذاشت»، محال است به آن که اگر وساوس

شیطان نبودِ نیک و بد ظهور نمودی و صفتِ عفو و غفران که از جمله صفاتِ کمالِ باری است چهره نمودی.

جواب از شبهه هفتم آن است که تواند بود که ابقای ابلیس به حال او اصلح باشد؛ زیرا که مستلزم تأخیر عذاب اوست و لهذا از خدای تعالی سؤال بقای خود نموده، گفت: «رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»^۱. و می تواند بود که به باقی عباد نیز اصلح باشد. چنان که سابقاً مذکور شد تا آن که عباد با او مجاهده کنند و فایز به درجاتِ عالیه شوند و فضل ایشان بر ملائکه ظاهر شود؛ زیرا که استقامتِ حالِ ایشان با مزاحمتِ شیطان در غایتِ صعوبت و دشواری است. و به این مستحقّ فضیلت و ثواب می شوند به خلافِ ملائکه که چون شیطان مزاحمِ ایشان نیست بلکه مجبوند بر استقامت، انفکاک آن از ایشان، مانند انفکاکِ زوجیت از اربعه، ممکن نیست.

و بعضی گفته اند: حکمت در انظار و امهالِ ابلیس دو چیز بود: یکی آن که بر او ظاهر سازد صدقِ مضمونِ این آیت را که «إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا»^۲. و آن که حضرت حق عبادت کسی را با انضمامِ عداوت ضایع نمی سازد چه جای این که او را با وجودِ محبت ضایع سازد.

دویم آن که عاصیان از رحمت و اجابتِ او نومید نشوند چنان که ابلیس را با کفر و معصیت نومید نساخت. روایت است که چون ابلیس گفت: «لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»^۳. یعنی بندگانِ خدا را از اطاعتِ او باز خواهم داشت. خدای تعالی فرمود که بابِ توبه را بر ایشان مفتوح خواهم گردانید. پس ابلیس گفت: منعِ توبه از ایشان خواهم کرد. حق تعالی فرمود که اگر ترا قدرت بر منعِ ایشان از توبه باشد، قدرت بر منعِ من از غفران در آمرزشِ ایشان

۱. الحجر ۳۶/۱۵.

۲. الکهف ۳۰/۱۸.

۳. ص ۸۲/۳۸.

نخواهی داشت. غَفَرَ اللَّهُ لَنَا وَلِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِحَقِّ الْحَقِّ وَأَهْلِهِ.

شیخ علی بن محمد بن مکی العاملی الجبعی

شیخی عالم و فاضلی محقق و فقیهی مدقق و محدثی ماهر و متکلمی شاعر، و در فصاحت ثانی بلغاء عدنان و در بلاغت تالی فصحاء قحطان. و در خدمت شیخ الأجل بهاء الدین محمد عاملی و شیخ حسن و سید محمد صاحب مدارک تلمذ فرموده و شرحی بر رساله اثنی عشریه شیخ حسن قلمی فرموده. و رساله در حساب الخطاس و منظومه لطیفه مشتمل بر دو هزار و پانصد بیت مشهور به رحله، به رشته نظم کشیده و خطش در کمال خوشی و حفظش در نهایت وفور و زیادتی بوده. و جناب سید علیخان بسیار به تعریف او پرداخته، فرموده: «نَجِيبٌ أَعْرَقَ فَضْلُهُ وَ أَنْجَبَ. وَ كَمَالُهُ فِي الْعِلْمِ مُعْجَبٌ. وَ أَذْبَهُ أَعْجَبٌ. سَقَى رَوْضَ آدَابِهِ صَيِّبُ الْبَيَانِ. فَجَنَّتْ مِنْهُ أَزْهَارُ الْكَلَامِ أَشْمَاعُ الْأَعْيَانِ!». فهو للأحسان داع و مجیب. و ليس ذلك بعجيب من نجيب. و له مؤلفات ابان فيها عن طول باعه. و اقتفائه لآثار الفضل و اتباعه. و كان قد سَاحَ فِي الْأَرْضِ وَ طَوَّى مِنْهَا الطُّوْلَ وَ الْعَرَضَ. [ب ۷۸] فدخل الحجاز و اليمن و الهند و المعجم و العراق. و نظم في ذلك [رحله] أودعها من بديع نظمه مارق و راق. و قد حذا فيها حذو الصادح و الباغم. وَ رَدَّ حَاسِدَ فَضْلِهِ بِحُسْنِ بَيَانِهَا وَ هُوَ رَاضٍ.

و از جمله اشعار بلاغت آثار اوست:

عربی

۲۰

يا امير المؤمنين المرتضى لم ازل أَرْغَبُ في ان أَمْدَحَكَ
غَيْرَ أَنِّي لَا أَرَى لِي فُسْحَةً بَعْدَ أَنْ رَبُّ الْبَرَائِيا مَدَحَكَ

و قوله:

مَدَّتْ حَبَائِلُهَا عُيُونُ الْعَيْنِ فاحفظ فؤادَكَ يا نجيب الدِّين
 فِي هَجْرِمَا الدُّنْيَا تَضِيعُ وَوَصَلَهَا فِيهِ إِذَا وَصَلْتَ ضِيَاعَ الدِّين
 وَ مِی فرماید:

لِي نَفْسٍ اشْكُو إِلَى اللَّهِ مِنْهَا هِيَ أَصْلٌ لِكُلِّ مَا أَنَا فِيهِ
 ۵ فَمَلِجُ الْخِصَالِ لَا يَرْضِيَنِي وَ قَبِيحُ الْخِصَالِ لَا أَرْضِيهِ
 فَالْبَرَايَا لِسْأَا وَ ذَاكَ جَمِيعاً لِي خُصُومٌ مِنْ عَاقِلٍ وَ سَفِيهِ [۱]

شیخ ابراهیم بن شیخ فخرالدین العاملی البازوری

فاضل، صالح، شاعر و ادیب بوده و در خدمتِ شیخ بهاء الدین محمّد عاملی و
 ۱۰ شیخ محمّد بن شیخ حسن تلمّذ نموده. اشعار او در مرثیه به جهتِ شیخ بهاء الدین
 مشهور است و قصیده [ای] در مدحِ سیّد حسین فرموده، که بیان شد. در
 قصیده مرثیه شیخ بهاء الدین محمّد فرموده:

شیخ الاسلام^۱ بهاء الدین لَا بَرَحَتْ سَحَابُ الْعَفْوِ يُنْثِنُهَا لَهُ الْبَارِي
 مَوْلَى بِهِ انْصَحَتْ سُبُلُ الْهُدَى وَ غَدَا لِفَقْدِهِ الدِّينُ فِي ثَوْبٍ مِنَ الْقَارِ
 ۱۵ وَالْمَجْدُ أَقْسَمُ لَا تَبْدُو نَوَاجِذَهُ حُزْناً وَ شَقَّ عَلَيْهِ فَضْلُ أَطْمَارِ
 وَالْعِلْمُ قَدْ دَرَسَتْ آيَاتُهُ وَ عَفَتْ عَنْهُ رِسُومُ أَحَادِيثٍ وَ أَخْبَارِ
 كَمْ بَكَرَ فِكْرَ غَدَتْ^۲ لِلْكَفْرِ نَاقِدَةً مَا دَنْسَتْهَا الْوَرَى يَوْمًا بِأَنْظَارِ
 كَمْ خَرَّ لَمَّا قَضَى لِلْعِلْمِ طَوْذُ عَلَا مَا كُنْتُ أَحْسَبُهُ يَوْمًا بِمُنْهَارِ
 وَ كَمْ بَكَتْهُ مَحَارِبُ الْمَسَاجِدِ إِذْ كَانَتْ تَضِيءُ دَجَى [منه] بِأَنْوَارِ

۱. چنین است در اصل، در ریاض ۶/۱ «شَيْخُ الْأَنَامِ» آمده است که با توجه به سرگذشت
 شیخ بهائی مناسب است دارد.

۲. اصل: عَدَبَتْ.

[۱] در باره شیخ علی جمعی ← امل الآمل، ۱۳۰/۱؛ ریاض العلماء، ۴/۲۴۵؛ فوائد الرضویه،
 ۳۲۸؛ روضات الجنات، ۴/۱۳۹؛ معجم المؤلفین، ۷/۲۳۳.

فَإِنَّ الْكِرَامَ^۱ وَلَمْ تَبْرَحْ سَجِيَّتَهُ إِطْفَامَ ذِي سَغَبٍ مَعَ كِسْوَةِ الْغَارِ
جَلَّ الَّذِي اخْتَارَ فِي طُوبَى لَهُ جَدًّا فِي ظِلِّ حَامٍ حَمَاهَا نَجَلٌ أَطْهَارُ
الثَّامِنُ الضَّامِنُ الْجَنَاتِ أَجْمَعَهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ جُودٍ لِرِزْوَارِ
و قصیده [ای] نیز که در مدح شیخ زین الدین فرموده، مجملی مذکور شد.
۵ و کتاب رحله المسافر از جمله تألیفات اوست. و بازوریه قریه‌ای است از
جبل العامل، که محل توطن شیخ جلیل‌القدر بوده. [۱]

شیخ ابراهیم بن شیخ جعفر بن عبدالصمد العاملی کرکی

فاضل، عالم و فقیه و محدث ثقه و محقق و عابدی بارع بوده و رسائل
۱۰ متعدده دارد و معاصر شیخ حر بوده. در بلدة فراه خراسان ساکن، و در همانجا
متوفی شده. [۲]

شیخ ابراهیم بن علی بن عبدالعالی العاملی

فاضل، عالم زاهد، عابد و فقیه و محدث بوده روایت می‌کند از پدر خود
و از شیخ علی بن عبد‌العالی کرکی. و خط نسخ را بسیار خوش می‌نوشته و در
۱۵ زهد و تقوی پایه او از پدر او برتر است. [۳]

۱. اصل: الکلام الکرام

۲۰ [۱] در باره شیخ ابراهیم بازوری ← مطلع الشمس، ۶۹۵/۲؛ ریاض العلماء، ۶/۱-۷؛
فوائد الرضویه، ۸؛ کشکول بحرانی، ۲۸۲/۱-۲۸۴؛ مرآة الکب، ۱۰۲/۱.

[۲] صاحب ترجمه معاصر میرزا عبدالله افندی، صاحب ریاض العلماء بوده و در ۱۰۹۰
ه. ق زنده. برای اطلاع بیشتر از احوال او ← امل الآمل، ۲۷/۱؛ ریاض العلماء، ۸/۱؛ فوائد الرضویه، ۵؛
الذریعه، ۲۳۳/۱؛ اعیان الشیعه، ۱۱۵/۲.

[۳] اطلاعات مذکور مطابق است با آنچه در امل الآمل، ۲۹/۱-۳۰؛ و ریاض العلماء،
۱۹/۱-۲۰؛ در باره صاحب ترجمه آورده‌اند.

شیخ ابراهیم بن علی العاملی الجبعی

فاضلی صالح و شاعری ادیب بوده و معاصر شیخ حر است. و رساله در اصول، و أرجوزه در موارث و غیره تألیف نموده. [۱]

شیخ ابراهیم بن سلیمان القطیفی

۵

از جمله فضلاء متأخرین و علمای متدینین است. فاضلی عالم و فقیهی محدث. صاحب بعضی تألیفات شریفه است مثل کتاب الفرقۃ الناجیه و حاشیه بر الفیه شهید و غیر آن. و معاصر سلاطین جنت مکین صفویه [الف ۷۹] است. [۲]

۱۰

شیخ احمد بن خاتون العاملی العینائی

شریک شیخ علی بن عبدالعالی کرکی در اجازه بوده و جناب شیخ علی و شیخ احمد هر دو روایت از شیخ شمس‌الدین محمد بن خاتون عاملی می‌نمایند. شیخ احمد بن خاتون العاملی معاصر شیخ حسن بن شهید ثانی است. عالمی فاضل و زاهدی عابد و شاعری ماهر بوده فی مابین او و شیخ حسن در بعضی مسائل منازعات و مباحثات واقع گردیده که آخر به کدورت انجامیده، به افتراق پیوست. [۳]

۱۵

[۱] نیز در باره او ← ریاض العلماء، ۱/ ۱۹؛ امل الآمل، ۱/ ۲۹؛ الذریعه، ۱/ ۴۵۳؛ مرآة الكتب، ۱/ ۱۱۷.

[۲] صاحب ترجمه بیش از ۲۰ اثر در زمینه فرهنگ نشیع دارد. علاوه بر دو اثر نامبرده، نگارشهایی چون الحائزیه فی تحقیق المسأله السفویه، رساله فی احکام الشکوک؛ شرح الاسماء الحسنی؛ کتاب اربعین حدیثاً؛ مجموعه فی نوادر الأخبار الطریفه نیز از اوست ← امل الآمل، ۲/ ۸؛ ریاض العلماء، ۱/ ۱۹-۱۵؛ لؤلؤة البحرين، ۱۵۹؛ مستدرک الوسائل، ۳/ ۴۱۷؛ الکنی و الالقاب، ۳/ ۷۶؛ فوائد الرضویه، ۶؛ روضات الجنات، ۱/ ۲۵؛ اعیان الشیعه، ۲/ ۱۴۱؛ ریحانة الادب، ۴/ ۴۸۰؛ نامه دانشوارن، ۳/ ۳۷-۴۵.

[۳] مؤلف محافل در نوشتن مطالب مربوط به ترجمه شیخ احمد عینائی، به امل الآمل، ۳۳/ نظر داشته است. نیز ← ریاض العلماء، ۱/ ۳۸؛ اعیان الشیعه، ۲/ ۵۸۴؛ فوائد الرضویه، ۱۷.

۲۰

سید احمد بن سید زین العابدین الحسینی العاملی

عالمی عامل و فاضلی کامل و محقق متکلم و حکیمی دانشمند بوده و از تلامذه ثالث المعلمین میر محمد باقر داماد است و در اجازه [ای] که جناب میر به او داده بسیار تعریف فرموده و مذکور ساخته که سفاراً سید مزبور در خدمت میر گذرانیده و تشریح الأفلاک به خط سید مزبور در نزد فقیر بود که بسیار خوش خط [بود] و جناب شیخ بهاء الدین محقق در آن یک صفحه به تعریف سید پرداخته. [۱]

مولانا احمد بن ملا خلیل القزوی

فاضلی کامل و عالمی عامل بوده. بعضی حواشی به حاشیه والد خود مرقوم فرموده، در سنه ۱۰۸۳ به رحمت الهی پیوسته. [۲]

شیخ احمد بن السلامة الجزایری

فاضلی فقیه، صالح، و معاصر شیخ حر بود. به قضای حیدرآباد قیام می فرمود. و کتاب شرح ارشاد در فقه و غیر آن از مصنفات اوست. [۳]

[۱] صاحب ترجمه در نیمه نخست سده ۱۰ ه. ق. می زیسته و در زمان شیخ حر عاملی در طوس درس می گفته و گویا همانجا درگذشته است. از آثار اوست: حجۃ الاخبار؛ شرح اثنی عشریه صلوئیه؛ شرح اثنی عشریه صومیه؛ شرح زبدة شیخ بهائی. نیز «ریاض العلماء» ۳۹/۱؛ الذریعه، ۲۷۰/۶؛ ریحانة الادب، ۹۰/۴.

[۲] مندرجات محافل در باره احمد بن خلیل قزوی عیناً از اصل الآمل، ۱۴/۲ نقل شده است. نیز «ریاض العلماء» ۳۸/۱؛ روضات الجنات، ۲۷۳/۳؛ الذریعه، ۷۸/۶، ۱۴۸؛ فوائد الرضویه، ۱۷.

[۳] در باره نامبرده «امل الآمل» ۱۵/۲؛ ریاض العلماء، ۳۹/۱؛ منتهی المقال، ۳۴/۱؛ فوائد الرضویه، ۱۷؛ مرآة الکتب، ۲۶۹/۱.

شیخ احمد بن عبدالصمد الحسینی البحرانی

عالمی ربّانی و فاضلی سبحانی و شاعر و ادیب و از جمله تلامذه شیخ بهاء الدین محمّد عاملی است. و سید علیخان بسیار تعریف او نموده. [۱]

مولانا احمد بن محمّد التونی البشروی

۵

فاضلی زاهد و عالمی عابد و صاحب ورع و تقوی بوده. و در مشهد مقدّس معلّی توطن فرموده. همواره اوقات سعادت علامت خود به اکتساب فضایل صرف نموده. جناب مولانا معاصر شیخ حرّ است. و حاشیه به شرح لمعه و رساله در تحریم غنا و رساله در ردّ صوفیه و غیر آن مرقوم فرموده. [۲]

۱۰

سید اسماعیل بن علی العاملی الکفرحونی^۱

عالمی دقت پیشه و فاضلی صدق اندیشه بوده. از شیخ حسن و سید محمّد صاحب مدارک اجازه داشته. شیخ حرّ در امل الآمل فرموده که: رَأَيْتُ مِنْ كُتُبِهِ نَحْوًا مِنْ مِائَةِ كِتَابٍ فِيهَا آثَارُ لَهُ ذَلَّةٌ عَلَى الْفَضْلِ وَالْعِلْمِ وَالْفَقْهِ. [۳]

۱۵

السید بدرالدین بن احمد الحسینی العاملی الانصاری

مدرّس مدرسه [ای] از مدارس مشهد مقدّس بود. عالمی فاضل، محقّقی ماهر، مدقّقی فقیه، محدّثی عارف به عربیت. ادیبی شاعر بوده و در خدمت شیخ بهاء الدین محمّد عاملی تلمذ نموده و حاشیه بر اصول کافی نوشته. و از جمله تألیفات او شرح اثنا عشریه صومیه؛ شرح اثنا عشریه صلاتیه؛ و شرح زبده شیخ

۲۰

۱. اصل: الکفرحونی (بدون نقطه نون).

[۱] ← سلافة العصر، ۵۱۹؛ نیز ← ریاض العلماء، ۴۱/۱؛ علماء البحرين، ۱۲۸ - ۱۳۰.

[۲] در باره صاحب ترجمه ← امل الآمل، ۲۳/۲؛ ریاض العلماء، ۵۸/۱؛ فوائد الرضویه، ۲۸؛

الذریعه، ۱۴۲/۱، ۹۱/۶؛ مطلع الشمس، ۶۹۵/۲؛ روضات الجنات، ۲۴۶/۴.

[۳] ← امل الآمل، ۴۱/۱؛ نیز ← ریاض العلماء، ۹۱/۱؛ فوائد الرضویه، ۵۲؛ اعیان الشیعه،

بهایمی. و تاریخ فراغ از تألیف شرح اثنا عشریه، سنه ۱۰۳۵ [است] و رساله عیون
جواهر النقاد در عمل به خبر واحد نوشته. و از جمله اشعار اوست:

منه

۵ يَا لَيْلَةً قَصُرْتُ وَ بَاتْتُ زَيْنَبَ تَجَلَّوْا عَلَيَّ بِهَا كُؤُوسُ عِتَابِ
لَوْ أَنَّهَا تَرْضَى مَشِيبي وَ الْهَوَى يَرْضَى لِقَاءَ مَنْ وَرَاءَ حِجَابِ [ب ۷۹]
لَا طَلْتُ لَيْتَنَّا بِأَسْوَدَ نَاطِرٍ وَ سَوَادٍ عَيْنٍ مَعَ سَوَادِ شَبَابِ
بر ناظر این کلمات مخفی نیست که اصل این ابیات از قولِ معزّی است که
گفته:

يَرَى ان سَوَادَ اللَّيْلِ دَامَ لَهُ وَ يَزِيدُ فِيهِ سَوَادَ السَّمْعِ وَ الْبَصَرِ
۱۰ وَ شَيْخَ زَيْنَ الدِّينِ الْطَّافِ از سید بدرالدین فرموده. [۱]

السید بدرالدین محمّد بن ناصر الدین العاملی

فاضلی فقیه و صالح، و از تلامذه شیخ حسن بن شهید ثانی بوده. [۲]

مولانا مقیم کاشی

۱۵ آن مقیم کوی عرفان و مستقیم در جاده ایمان، در راه سلوک پیشرو
یکه تازان، و در مضمار اهل الله از جمله بهبازان. در تصلّب تشیع با آن که در
هندوستان بوده از صراط علی حقّ تمسکّه تجاوز ننموده، گویند: دوستدار
خاندان ولایت را به خاندان مرحمت خان هند از مرحمت خود مرحمت
فرموده. و حدیث کمیل بن زیاد نخعی را به جهت اوچهره بیان گشوده و نظر به
۲۰

۱. اصل: تجلّوا.

۲ در ریاض ۱/۹۶ این بیت هم آمده است: وَحُلُوهَا دَارًا تَهْدَمُ رُبْعَهَا + وَفُضِيَ عَلَيْهَا رُبْعُهَا بِخَرَابِ.
[۱] در باره صاحب ترجمه نیز ← امل الآمل، ۱/۴۲-۴۳؛ ریاض العلماء، ۱/۹۵-۹۶؛
فوائد الرضویه، ۵۵؛ الذریعه، ۱۳/۲۹۸.

[۲] در باره صاحب ترجمه، نیز ← امل الآمل، ۱/۴۳؛ ریاض العلماء، ۱/۹۶؛ اعیان الشیعه،
۵۴۹/۳.

آن که غیر معروف در میانِ علمای والا شأنِ ایران است، چند کلمه از شرح حدیث بیان می‌شود، تا جامعیتِ او معلوم گردد.

بیت

- جوهر ذاتی مرکب ز کلامش پیداست به صدا فهم شود چینی اگر مو دارد
 ۵ «روزی امیرالمؤمنین - علیه السلام - بر شتر سوار بوده‌اند و کمیل را ردیف خود ساخته در اثنای راه کمیل از آن حضرت سؤال نمود که: مَا الْحَقِيقَةُ؟ مراد از «حقیقت» در این مقام شیئی است ثابت واجب، که در آن امکانِ تغییر به وجهی از وجوه نباشد. ومقرّر است که به «ما» از ماهیت و حقیقتِ شیئی سؤال می‌شود. جواب فرمودند که: مَالِكٌ وَالْحَقِيقَةُ؛ یعنی اَیْنَ اَنْتَ مِنْ ذَلِكَ الْمَقَامِ حَالِ کَوْنِكَ فِی مَقَامِ الْقَلْبِ واقفاً مَعَ وجودک. چون سائل از ظاهر جوابِ آن حضرت چنین دریافت که مرادِ آن حضرت آن است که ترا بالفعل قابلیت و اهلیتِ سؤال از این مرتبه نیست، دستِ تو سَل در ذیل استدلال زده، از جهتِ اثباتِ قابلیت گفت: اَوَلَيْسَتْ صَاحِبَ سِرِّکَ؟ یعنی: آیا من نیستم صاحبِ سِرِّ تو. بدان که «سِرِّ» عبارت است از آن معنی که ممکن نباشد ظهورِ آن بر مشاعرِ نفسانیه حتی قوَّتِ فکریه، و اطلاع نمی‌یابد بر این معنی مگر کسی که او را ترقّی دست داده باشد از مقامِ نفس و قلب. و گاه «سِرِّ» را به مقامِ روح نیز مجازاً اطلاق می‌کنند. و ترجمهٔ آنچه عارف کاشی در اصطلاحات می‌فرماید، این است که: «سِرِّ آن نسبتِ مخصوصی است که خلق راست با حق در توجّه ایجادِ مُشَارٍّ اِلَیْهِ بِقَوْلِهِ تَعَالٰی: ﴿اِذَا اَرَدْنَاهُ اَنْ نَقُولَ لَهُ کُنْ ۚ فَيَكُوْنُ﴾^۱. و از این رو صوفیّه حَقّه گفته‌اند که: حق را به حق می‌توان شناخت.
- ۲۰ و دوستان و طلبکارِ حق همان حق است؛ چه این سِرِّ است که طالبِ حق است و دوستی حق از این سِرِّ سر می‌زند. و به این سِرِّ، خدا شناخته می‌شود. چنانچه حضرت ختمی پناه محمدی - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم -

می‌فرمایند: «عَرَفْتُ رَبِّي بِرَبِّي»، انتهى. [۱] لیکن در این مقام همان معنیِ اوّل مراد است. آن حضرت در جواب فرمودند: [الف ۸۰] وَلَكِنْ يَرْشَحُ عَلَيْكَ مَا يَطْفَحُ مِنِّي. یعنی آری صاحبِ سرِّ من هستی ولیکن آنچه به تو می‌رسد از اسرارِ من، آن زیادتی فیضی است که از طرف قلب و حوصله ضبطِ من در هنگامِ افاضه حقایق سرشار شده است و از این رشحه فیض در تومستی حاصل شده و ترا از دست برده، گمان می‌کنی که این حال ترا حاصل لذاته [است]. آری امیرالمؤمنین در مقامِ فناء بودند موجود به وجودِ حق، سرشار از نورِ احدیّت. چنانچه حضرتِ ختمی پناه محمدی - صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - در حقِّ آن حضرت فرمودند: «لَا تَسْبُوا عَلَيَّ فَإِنَّهُ مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ». [۲] در حال قیام به مراسمِ عبودیتِ زیادتی فیضِ وجود از او به مستعدّ قابلِ واصل می‌رسید.

بیت

آبی که نگشت همره رود قوی در خاک فرو شد و به دریا نرسید
در جواب گفت: أَوْ مِثْلَكَ يُخَيَّبُ سَائِلًا. و چون کاملِ مکملِ مطلع است
۱۵ بر مقتضیاتِ استعدادات طالبان، واجب است که بر حسبِ اقتضای استعداد، تکمیل فرماید و به هیچ وجه سائل را نومید نگرداند، فرمود که:
الْحَقِيقَةُ كَشَفُ سُبُحَاتِ الْجَلَالِ مِنْ غَيْرِ إِشَارَةٍ. ما حصلِ آن که امیرالمؤمنین - علیه السلام - کمیل را - رضی الله عنه - به مقامِ فنا هدایت فرمود و نشان داد که
حقیقتِ بروز است از پرده صفات به سوی عرصه ذات. و «جلال» عبارت از
۲۰ احتجابِ حقّ است از خلق از راهِ عزّت و یکتایی. یعنی هیچ مخلوقی را راه به معرفتِ حقیقت و کنه هویتِ آن حضرت نیست و در این حضرت آن ذات را علم به ذاتِ خود است. و «جمال» عبارت از ظهورِ نورِ وجود است بی

[۱] - اصطلاحات الصوفیه از عبدالرزاق کاشی، ذیل واژه سرّ.

[۲] - بحارالانوار، ۳۹/۳۱۳؛ مناقب آل ابی طالب، ۲/۱۸-۱۹.

پرده حجابِ مظاهر. و آن تجلّی وجه باقی است مر ذات را لذاته. یعنی ظهور ذات است بر ذات از برای تعین اسماء و صفات. و مراد از «سُبُحات» در این مقام انوار است؛ چه این طایفه انوارِ تجلّیاتِ صفات را سُبُحاتِ جلال می نامند. پس معنی چنین شد، یعنی: حقیقتِ طلوعِ آفتاب وجه باقی است ۵ از پرده ابر حجابِ صفات تا آن که از اشعه خورشید وجود و ذاتِ موهومه امکانی فانی گردد.

چون سائل در خود زیادتى استعداد مشاهده فرمود، گفت: زِدْنِی فِیه بیانا. آن حضرت در جواب فرمودند: مَحْوَ الْمَوْهُومِ مَعَ صَحْوِ الْمَعْلُومِ. این بیان هدایت نشان نیز اشاره است به رفعِ حُجَبِ مظاهر و مشاهده حق ظاهر در عینِ مظاهر؛ چه هرگاه سالک محویت و عدمیتِ اعیان را به عینِ بصیرت مشاهده نماید، آفتابِ وجودِ معلومِ حق از حجابِ ابر تعیناتِ چهره افروزی فرماید. مراد این که حقیقت، ازاله نُمودِ وَهْمِینِ خلق است در وقتِ تجلّی وجودِ مطلقِ حق. و «صحو» در اصل دور شدنِ ابر است از آسمان. در اینجا استعاره شده است از برای انکشافِ ظلمتِ خلق از وجودِ حق سبحانه. ۱۰

یعنی: تا نقوش موهومه اکوان [ب ۸۰] - که به استیلای سلطنتِ شیطانِ وهم ثبوت و رسوخ دارد - سترده نگردد وجودِ غیر - که غیر پنداری بیش نیست - از پیش دیده بصیرت برنخیزد، وجودِ حق کما هو حَقّه مشهود نگردد. از اینجا است که امیرالمؤمنین - علیه السلام - فرموده اند: «کَمَالُ الْأَخْلَاصِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ فَلَمَّا بَلَغَ السَّالِكُ إِلَى هَذَا الْمَقَامِ ضَارَ عِلْمُهُ عَيْنًا وَ تَوَحِيدُهُ حَقًّا وَ مَعْرِفَتُهُ شُهُودًا وَ عِيَانًا لَا عِلْمًا وَ بَيَانًا». چون راه زبانِ عقل و وهم از راه سائل به فرمان آن راهنمای به حق دور شدند، سائل دانست که وصول به جنابِ حقیقت بی مددِ سلطانِ عشق ممکن نیست و ظهورِ نورِ عشقِ حقیقی به سعی و اختیارِ سالک منوط و مربوط نه. حیرت بر او غلبه کرد و سراسیمه در طلبِ زیادتى وضوح نمود، در جواب فرمود که: «هَتَكَ السِّتْرَ لِغَلَبَةِ السِّرِّ». ۲۰

یعنی: آن سرّی که عبارت از وجود حقیقی حق باشد تا بر باطن غلبه نکند و پرده وجود خلق را از روی کاربر ندارد حقیقت روی ننماید.^۱ و هرچند ترا وجود این سرّ یقین باشد لیکن تا ضعیف است به حدّی که عقل آن را می تواند پوشید، به این معنی که فی الجمله اعتباری خلق را در نظر عقل باشد ترا در این حال عالم عارف می نامند، محبّ نمی گویند. و هرگاه آن سرّ قوی شود و غلبه کند بر عقل، و نور عقل منطمس و مستور گردد به نور عشق، چنانچه نور ماه به نور آفتاب، و سالک مغلوب و محکوم شود در قبضه عشق، و حال سالک مشابه به حال مجانین گردد، در این حال پرده عقل و شرع از پیش سالک به قوّت حبّ و سُکر حقیقی برداشته شود. در این صورت حقیقت روی نماید. و از این جاست که عارفان گفته اند: إِذَا جَاءَتِ الْحَقِيقَةُ بَطَلَتْ^۲ الشَّرَائِعُ. دفع وهم از این سخن، کوتاه اندیشان ظاهرین را به خاطر نرسد که سالک به مرتبه [ای] می تواند رسید که او را عمل به احکام شرع نباید کرد، بلکه مراد از این کلام آن است که چون سالک از شراب محبّت از دست رفت و او را شعوری به ماسویّ نماند، شحنه حقیقت در ملک وجودش بر کارکنان مشاعر فرمان می راند و در این حال بی خودانه به تکالیف حقّه شرعیّه قیام می نماید و هیچ از فرایض و سُنَن از او فوت نمی شود. و در این مقام، حقیقت، کار شرع می کند.

چون سایل از این کلام یافت که این مقام به سُکر است؛

شَرِبْتُ الْخُبَّ كَأْساً بَعْدَ كَأْسٍ فَمَا نَفَذَ الشَّرَابُ وَلَا رَوَيْتُ

۲۰ طلب زیادتى بیان نمود و گفت: زِدْنِی فِیهِ بیانا. پس آن حضرت در جواب فرمودند: جَذَبَ الْاِحْدِیَّةُ لِصِفَةِ التَّوْحِيدِ. یعنی: از خصایص حقیقت آن است که جذب کند به نور اِحدِیَّتِ خود صفتِ توحید را از موَحّد؛ چه توحید

۱. اصل: روی نماید.

۲. اصل: یطلب.

موهم اثنیینت و مشعر است مر کثرات اعتباریه را در حضرتِ واحدیت. و این حضرتِ واحدیت چون منشأ [الف ۸۱] اسماء و صفات است کثرات اعتباریه که در حضرتِ احدیت مُندمج و مُستهلک بودند، در این حضرت متمیز و متعین‌اند. و این نوری است که به اصطلاح این طایفه آن را عین کافوریه می‌نامند. و این عین خاصه مشربِ مقربین است و چون با این جذبه حَقّانی از غیر، عینی و اثری نماند، توحید صورت بندد. مَا وَجَدَ الْوَاحِدُ مِنْ وَاحِدٍ إِذْ كُلُّ مَنْ وَحَدَهُ لَجَّاجِدٌ تَوْحِيدُهُ آيَاهُ تَوْحِيدُهُ وَ نَعْتُ مَنْ يَنْعَتُهُ لِاحِدٍ.

رباعی

- ۱۰ کاملِ صفتی را؛ فنا می‌پیمود ناگاه گذرکرد ز دریای وجود
یک موی ز هست او بر او باقی بود آن موی به چشم فقر زُتار نمود
چون سائل - رضی الله عنه - عارف شد به آن که مقامِ وحدت و فنا اگرچه مقامِ ولایت است لیکن صاحبِ این مقام را صلاحیتِ هدایت و ارشاد و تکمیلِ مریدان و ناقصان نیست تا از جمع به تفصیل رجوع نکند و از وحدت به کثرت نیاید و از سُکر به صَحو نرسد؛ لاجرم طلبِ زیادتِ بیان نموده،
۱۵ زِدْنِي فِيهِ بَيَانًا گُفت. و چون این مقامِ مقامِ توحیدِ صرف و وحدتِ محض و حضرتِ جمع است و فنای محبّ است در محبوب؛ و فوقِ این مرتبه در توحید مرتبه [ای] دیگر نیست، بعد از طلبِ زیادتِ شامل، فرمودند: نُورٌ يُشْرِقُ مِنْ صُبْحِ الْأَزَلِ فَيُلَوِّحُ عَلَى هَيَاكِلِ التَّوْحِيدِ آثَارَهُ. یعنی حقیقتِ ظهور ذات است در مظاهرِ صفات. و «شهود» وحدت است در صورتِ کثرت.
۲۰ و «حضور» جمع است در عینِ تفصیل. و «وجود» تفصیل است در عینِ جمع. ترجمه عبارت آن که: حقیقتِ نوری است که تابان می‌شود از صبح ازل، و ظاهر می‌شود بر هیاکلِ توحید آثارِ آن نور «صبح ازل» عبارت از ذاتِ مطلقه است و «هیاکلِ توحید» کنایه از صُور اسماء الله است که ماهیاتِ

ممکنه باشد، آثار آن ؛ یعنی صفات و افعال آن نور. مخفی نماید که این مقام بقاء بعدالفناء است و این مقام سعادت مندی را روزی گردد که تکمیل ناقصان و تربیت ناتمامان در عهده توجّه کامل او باشد و چون مقامی فوق آن مقام و شهودی فوق این شهود نبود در این مقام است که: «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا أَزْدَدْتُ يَقِينًا»، حقّ است. ۵

چون سائل طلب زیادتِ بیان نمود در واجب، امرِ اَظْفِ السَّرَاجِ فَقَدْ طَلَعَ الصَّبَاحُ، که در معنی نهی است از سئوال، شنید: لَيْسَ وَرَاءَ عَبَادَانِ قَرِيَّةٌ. [۱]

شیخ حرّ

آن حرّ دارین و صاحبات مقاماتِ نشأتین که جواهرِ سَنیه اش گوهرهایی است گران بها و تفصیل وسائل الشیعه اش در تحصیل مسایل شریعت کنزی مهیا. هدایة الأئمه اش هادی طریق ضلالت و اثبات هداش منقذ از جهالت. [ب ۸۱] أمل الأملش منهج آرزوها، فصول مهمّه اش اهمّ همه مطلبها. نام نامیش شیخ محمّد بن الحسن بن علی بن محمّد بن الحسین الحرّ العاملی است که در مشغری جبل العامل سنه ۱۰۳۳ متولد گردیده، در خدمت پدر و عمّ و شیخ عبدالسلام جدّ اُمّی خود تلمذ نموده، مدّت چهل سال در مشغری متوطن گردیده، دو زیارت بیت الله کرده، از آنجا عزم زیارت ائمه که در عراق عرب اند، نمود. بعد از آن [به سفر خیراثر مشهد مقدّس رضویه عازم و به طواف مرقّد مطهر سلطان ارض خراسان مشرف گردیده، مدّت بیست و چهار سال در آنجا توطن اختیار فرمود. ۲۰

اول تألیفی که فرموده کتاب جواهر السیّة فی احادیث القدسیّه [بوده] و بعد

[۱] در اینجا منقولات صاحب محافل از رساله شرح حدیث کبیر پایان می پذیرد. از رساله مذکور نسخه هایی در شبه فاره هند موجود است ← اثر تشیع در تصوّف شرق جهان اسلام، از نگارنده. نیز در باره مولانا مقیم کاشانی ← تذکرة الشعراء نصرآبادی، ۳۰۲-۳۰۳.

از آن به تألیفات دیگر پرداخته مثل صحیفه نائیه؛ و تفصیل وسائل الشیعه که شش مجلد است، زیاده بر هفتاد کتاب حدیث شیعه در نظر داشته. و کتاب هدایة الامّة در سه مجلد؛ و کتاب فهرست وسائل الشیعه؛ و کتاب فواید طوسیه در مطالب متفرقه؛ و اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات مشتمل بر زیاده به بیست هزار حدیث که از پنجاه کتاب خاصّه و سیصد و هشتاد و هشت کتاب عامّه نقل نموده؛ و کتاب أمل الآمل فی علماء جبل العامل؛ و رساله در رجعت؛ و رساله ردّ صوّقه که هزار حدیث در آن نقل نموده؛ و رساله در خلق کافر؛ و رساله در تسمیه مهدی - علیه السّلام - و رساله اجماع و جمعه؛ و تواتر القرآن؛ و رجال؛ و رساله احوال صحابه؛ و رساله در تنزیه معصوم؛ و هدایة الهدایة و کتاب فصول المهمّه؛ و کتاب عربیه علویه واللغة المرویه؛ و دیوان شعر قریب به بیست هزار بیت؛ و منظومه در مواریث؛ و منظومه در زکات؛ و منظومه در هندسه؛ و منظومه در تاریخ نبی و ائمّه - علیهم السّلام.

و جناب سید علیخان - قدس الله سرّه - در سلافة العصر فرموده: «عَلَّمَ عِلْمَ لَا تُبَارِيهِ الْأَعْلَامُ. وَهَضْبَةُ فَضْلٍ لَا يُفْصِحُ عَنْ وَصْفِهَا الْكَلَامُ. أَرَجَتْ أَنْفَاسُ فَوَائِدِهِ أَرْجَاءَ الْأَقْطَارِ. وَ أَحْيَتْ كُلَّ أَرْضٍ تَزَلَّتْ بِهَا فَكَأَنَّهَا لِبِقَاعِ الْأَرْضِ امْطَارُ. تَصَانِيفُهُ فِي جَبَاهَاتِ الْأَيَّامِ غُرَرٌ. وَ كَلِمَاتُهُ فِي عُقُودِ السُّطُورِ دُرَرٌ. وَ هُوَ الْآنَ قَاطِنٌ بِبِلَادِ الْعَجَمِ. يُنْشِدُ لِسَانُ حَالِهِ. أَنَا ابْنُ الَّذِي لَمْ يُخْزَنِي فِي حَيَاتِهِ. وَ لَمْ أَخْزِهِ لَمَّا تَغَيَّبَ بِالرَّجْمِ. يُحْيِي بِفَضْلِهِ مَآثِرَ أَسْلَافِهِ. وَ يَنْشِئُ مُصْطَبِحاً وَ مُعْتَبِقاً بِرَحِيقِ [الْأَدَبِ وَ] سُلَافِهِ. وَ لَهُ شِعْرٌ مُسْتَعَذَّبُ الْجَنَّا. بِدِيْعِ الْمُجْتَلَى وَ الْمُجْتَنَى. وَ لَا يَحْضُرُنِي مِنْهُ الْآنَ غَيْرُ قَوْلِهِ نَاطِماً لِمَعْنَى الْحَدِيثِ الْقُدْسِيِّ:

فَضَّلَ الْفَتَى بِالْبَذْلِ وَالْإِحْسَانِ وَالْجُودُ خَيْرُ الْوَصْفِ لِلْإِنْسَانِ
أُولَئِكَ إِبْرَاهِيمَ لَمَّا أَصْبَحَتْ أَمْوَالُهُ وَتَفَاءَ عَلَى الضَّيْفَانِ
حَتَّى إِذَا أَنَّى إِلَهِي أَخَذَ ابْنَهُ فَسَخَى بِهِ لِلذَّبْحِ وَالْقُرْبَانِ
ثُمَّ اسْتَعَى السُّمُورَ إِحْرَاقاً لَهُ فَهَوَى بِمُهْجَتِهِ عَلَى النَّيِّرَانِ

بِالْمَالِ جَادَ وَ بِابْنِهِ وَ بِنَفْسِهِ وَ بِقَلْبِهِ لِلْوَاحِدِ الدِّينَانِ
أَضْحَى خَلِيلَ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ نَاهِيكَ فَضْلاً خَلَّةَ الرَّحْمَانِ
صَحَّ الْحَدِيثُ بِهِ فَيَا لَكَ رُتْبَةً تَعْلَوْ بِأَخْمَصِهَا عَلَى التَّيْجَانِ

۵ هذا الحديث رواه ابو الحسن المسعودي في كتاب أخبار الزمان، و قال: «إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَى إِبْرَاهِيمَ - عَلَيْهِ السَّلَام - أَتَيْتَ لَمَّا [الف ۸۲] سَلَّمْتَ مَالَكَ لِلضَّيْفَانِ، وَ لَكَ لِلْقُرْبَانِ، وَ نَفْسَكَ لِلنِّيرَانِ، وَ قَلْبَكَ لِلرَّحْمَنِ، إِتَّخَذْنَاكَ خَلِيلًا. [۱۱] و در قصیده طویله گوید:

لئن طاب لي ذكر الحبايبِ اتنى أرى ذكر أهل البيت أعلى و أطيباً
فَهُنَّ سَلَبْنَ الْعِلْمَ وَ الْحِلْمَ فِي الصَّبَا وَ هُم وَهَبُونَا الْعِلْمَ وَ الْحِلْمَ فِي الصَّبِي
مَوَافِرٌ لِي دَاءٌ هَوَاهُمْ دَوَاهُهُ وَ مَنْ يَكِ ذَا دَاءٍ يَرِدُ مُتَطَبِّبَا
لئن كان ذاك الحسن يُعْجِبُ نَاطِرًا فَأَنَا رَأَيْنَا ذَلِكَ الْفَضْلَ أَعْجَبَا
در قصیده دیگر در مدح اهل بیت - علیهم السلام - گوید:
أَنَا الْحُرُّ لَكِنْ بِرُّهُمْ يَسْتَرْقِي وَ بِالْبِرِّ وَالْإِحْسَانِ يُسْتَعْبَدُ الْحُرُّ
و در قصیده دیگر گوید:

۱۵ أَنَا الْحُرُّ لَكِنْ كَرِقَ لِحُودِ سَلَبْتَنِي سَكِينَةً وَ قَارَا
كُلَّ حَسَنٍ مِنَ الْحَرَائِرِ لَا بِلَ مِنْ أَمَاءٍ يَسْتَعْبِدُ الْإِحْرَارَا
وَ هَوَى الْمَجْدِ وَ الْمِلَاحِ وَ أَهْلَ الْ بَيْتِ فِي الْقَلْبِ لَمْ يَدَعْ لِي قَرَارَا
و أَيْضاً مِنْهُ

غَاذَةً قَدْ عَدَّتْ لَهَا حَكْمَةُ الْ عَيْنِ وَ أَضَحَّتْ عَنْ غَيْرِهَا فِي اتِّفَاءِ
بَيْنَ الْخَاطِطِهَا كِتَابُ الْأَشَا رَاتٍ وَ فِي رِيقِهَا كِتَابُ الشِّفَاءِ
[و در قصیده دیگر گوید:

فَرَوَى لِحَظِهَا كِتَابُ الْأَشَا رَاتٍ] وَ كَمْ قَدْ رَوَى عَنْ الْغَزَالِي

و کتاب الشفاء عن ریقها یرویه حیث یروی بذاک الزلال
و منه:

مُطَوَّلُ الْفَرْعِ عَلَى مَتْنِهَا وَ خَصَرُهَا مُخْتَصَرُ نَافِعٍ
و منه:

كَأَنَّ قَلْبِي إِذَا غَدَا طَائِرًا مُضْطَرِبًا لِقَلَمٍ لَمَّا هَجَمَ ۵
مَلَامَةً فِي أَذُنِي عَاشِقِي أَوْ عَزَبِي فِي بِلَادِ الْعَجَمِ [ب ۸۲]

۱. پایان نسخه موجود: + سید صدرالدین همدانی. گویا نویسنده می خواسته ست ذیل خود بر مجالس را ادامه دهد و لیکن به دلایلی که روشن نیست یگانه نسخه موجود از اثرش به همین جا پایان یافته و ناتمام مانده است.

صلحنامه و سنورنامه (سرحد نامه)
[به زبان ترکی]

صبح، سه و شنبه، سه

الحمد لله العزیز العظیم الذی فتح البواب فتح یفتح ان اریه ان یفتح و ارفع هم
و ارفع بمصباح صبح الفجر و الفجر و الصوره و اسم ۷ رکعه الذی فخر و ارفع الربین کمال الایضاح و ارفع هم
الاسلام بطبیعه التبیانه الاله الشرح و علی الله و لا اله الا هو و اصبیبه الذی هم کالمصباح القین ارفع و ارفع فخر الله
و ارفع و ارفع صبح اما بعد ثبت ارادت رافع اما بعد فخر و ارفع قدرت جبروت ابرکات عن الله و ارفع هم
عن الله و ارفع و ارفع هم و ارفع هم و ارفع هم و ارفع هم و ارفع هم و ارفع هم و ارفع هم و ارفع هم و ارفع هم
مکرم هم و ارفع هم و ارفع هم و ارفع هم و ارفع هم و ارفع هم و ارفع هم و ارفع هم و ارفع هم و ارفع هم
و ارفع هم و ارفع هم و ارفع هم و ارفع هم و ارفع هم و ارفع هم و ارفع هم و ارفع هم و ارفع هم و ارفع هم
و ارفع هم و ارفع هم و ارفع هم و ارفع هم و ارفع هم و ارفع هم و ارفع هم و ارفع هم و ارفع هم و ارفع هم

ترجمة صلحنامه و سنورنامه

الحمد لله العزيز الكريم الذي فَتَحَ أَبْوَابَ الصَّلَحِ بِمِفْتَاحِ «إِنْ أُرِيدُ إِلَّا
الْإِصْلَاحَ»^١ وَارْتَفَعَ ظِلَامُ الْمَصَافِّ وَ الْكِفَاحِ بِمُضْبَاحِ صَبَاحِ الْفُوزِ وَالْفَلَاحِ
وَالصَّلَوَةِ وَالسَّلَامِ عَلَى رَسُولِهِ الَّذِي أَظْهَرَ وَأَوْضَحَ الدِّينَ بِكَمَالِ الْإِضْوَاحِ
وَانشَرَخَ صَدْرُ الْإِسْلَامِ بِطَبِيعَتِهِ السَّمِيدَةِ إِلَى الْإِنْشِرَاحِ وَعَلَى آلِهِ وَ أَوْلَادِهِ وَ
أَصْحَابِهِ الَّذِينَ هُمْ لِأَشْبَاحِ الدِّينِ أَرْوَاحٌ مَا فَاحَ نَشْرُ الْقِيَاءِ وَلَاخَ نُورُ الصَّبَاحِ.
أَمَّا بَعْدَ مَشْيَتْ وَ ارَادَتْ رَافِعِ السَّمَاءِ بِغَيْرِ عِمَادٍ وَ حَكَمَتْ قَدَرَتْ مَبْتَدِعِ
الْبَرَكَاتِ عَنِ الْأَضْدَادِ جَلَّ شَأْنُهُ عَنِ مُشَاكَلَةِ الْأَنْدَادِ. بِأَمْدَارِ انْتِظَامِ أَحْوَالِ
عِبَادِهِ مَتَشَأْ ثَبَاتٍ وَ دَوَامِ عَالَمِ إِيجَادِ، پادشاهان با عدل و داد و شهریارانی که
به مکارم عادت دارند؛ به بستگی و حسن اتفاق و اتحاد آنها مربوط
می باشد.

به مناسبت رعایت فحوای شریفِ «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ»^٢
سلاطین صاحبِ شوکتِ بلند همت به استنادِ اصلاحِ مستوجبِ برگشتِ
فلاح است. به علّتِ عزمِ برگشتِ از خصومت و دشمنی و قراردادنِ تیغِ
خلاف در غلاف و بیانِ این که طرفینِ اربابِ مصاف هر یک به دیگری

١. هود (١١) آیه ٨٨.

٢. الانفال (٨) آیه ١.

سینه‌های خود را از کدورت صاف گردانیده است؛ به مصدق: «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»^۱.

بنابراین از طرف این اضعف عبادالله جناب جلالت مآب دین پناه، وزارت سعادت دستگاه، شهنشاه سلیمان بارگاه، خلیفه الله فی العالمین، صدق مصداق: السَّلْطَانُ الْعَادِلُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ، معاذ اکارم الخواقین، ناصر الاسلام و المسلمین و قاهر الکُفْرَة و المشرکین، سلطان البَرِّین و البحرین، خاقان المشرقین و المغربین، خادم الحرمین الشریفین، عَيْنُ الْإِنْسَانِ وَ الْإِنْسَانُ الْعَيْنِ، المؤید بتأییدات الله الملك المستعان و الموفق بتوفیق الله العزیز المَنَّان، لا زالت سلسلة خِلافته مُمتدَّة إلى آخر الزَّمان، و ما بِرَحْتِ اطْنَابِ خِيَامِ سُلْطَنَتِهِ مُشَدَّدَةً إلى انتهاء الدَّوْرَانِ.

فردی که مقرون جلالت ایشان می‌باشد و به فروغ سعادت مشحونند، جهت حلّ و عقد مسایل ملک و ملّت مأمور و مأذون و از طرف همایون ما بر حسب اختیار در مورد صلح و جنگ اجازه و وکالت مطلقه و نیابت محقّقه دارند که سپاه نصرت انجामी را در بغداد گذاشته، مُتَوَكَّلًا عَلَى اللَّهِ به ولایت عجم عزیمت داده، با طیّ منازل و مراحل آهنگ حرکت آغاز نموده، زمانی که به منزلی به نام هارونیّه وارد گشت، زینت بخش روشنایی تخت‌گاه عجم در ممالک جم خورشید علم‌دار، احشمت خداوند مکرم معظم، دُرّ یکنای بحر تاجداری، زکای آسمان شهریاری، هزبر عرصه شکو پناهی، گزیده شاهباز اوج شاهی، شاه عالیجاه سعادت دستگاه، خسرو فلک بارگاه، ستاره سپاه اعلى الله تعالى اَعْلَامَ قَدْرِهِ مِنَ السَّمَكَ إِلَى السَّمَكَ وَ رَفَعَ بِنْيَانَ مَجْدِهِ إِلَى قُبَّةِ الْآفَلَاقِ، از جانب شریفشان به محضر پادشاه سعادت مند و عظیم الشأن نامه‌هایی را به این حقیر با نامه‌های ملاطفتمیزشان توسط قدوة الأمرا و عمدة الکبرا شمس الدین محمد تقی بیک ایشیک آقاسی به طریق سفارت

آمده است. اعلیحضرت شده در خصوص اصلاح ذات البین و خواهان اصلاح و صلاح جانبین اراده فرموده‌اند. این مسکین خاموشی آتش جنگ و جدال و رفع غبر حرب و قتال را درخواست نموده و از طرفی جهت عملکرد به آیه شریفه «إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا»^۱ و مأخذ هر مجمل و مفصل قرار داده، برای امن و استراحتِ بندگان خدا به صلح رضا داده. آنچه لایقِ دولتِ طرفین و موافقِ عرض و ناموسِ جانبین باشد در خصوص وجه و جیه به حال صلح داده شود. برای این منظور از طرف شاه و الاجاه فردِ قرین الشرف ایشان با یک فرد معتمد امر فرموده‌اند برای ارسال آن به حضور جم‌جاه مکتوب فرستاده شده بود. الحاله این بسط و بساط و صلح و صلاح و ربط و ارتباط مصالحه مستوجبِ صلاح و استقرارِ موافقِ عهود و تعیین احوال مرزها و حدود [خواهد شد].

اما این صلح عاقبت به خیر برای این که به هدایتِ شرعی محکم و معتبر متکی باشد، از طرف حضرت شاهی وکیل معتمدی ایجاب می نمود تا به انعقادِ مصالحه و معاهده مأمور و نامزد و مفوض الیه باشد. شخص سارو خان که به عنوانِ امارت مآبی و ایالت نصابی و صداقت و عالی شانی و رفیع مکانی را صاحب‌اند، دام ساعی برای اتمام مصالح به منزلی به نام ذهاب محل الأمن و الأمان آمده، ضمن ورود به اردوی همایون، بعد از انجام مراسم میهمان‌نوازی، روز چهارده محرم الحرام عظم الله تعالی قدره بین الانام سال ۱۰۴۹ از هجرت نبوی با تقدیم افضل الصلوة و التّحیة در یک وقت خرم و ساعات مبارک توأم بوده، در جمع آنانی که در اردوی همایون حضور داشتند از وزرای عظام و میر میران و امرای کرام و آقایان ذوالاحترام: تنگچی آقاسی و ینیچری آقاسی و آلتی بلوک آقاسی و سایر بزرگان سپاه و بزرگان لشکر ظفر پیکر با هم به دیوان عالی آمده، مشاّر الیه به عنوانِ وکیل

معمد سارو خان با سفیر محمد قلی بیگ به دیوان همایون برده، دسته جمعی نظام احوال فترا و رعایا و انتظام حال و برای ودیعه‌های خالق البرایا مقدّماتی که صحیح و مجاهده شریفه فراهم شده بود، بدین طریق نتیجه‌بخش و حسن قبول واقع شده.

با ابراز حجج و براهین از جانبین قضایای فی مابین مورد اجابت قرار گرفته، امضا شد که عبارتند از:

در ایالت بغداد، جستان و بدره و مندلیچین و درتنگ و درنه به پادشاه با سعادت ما تعلق گیرد. و از مندلیچین تا ورود به درتنگه محال صحرایی، از این طرف ضبط شود. و از طرف طاق شاه که متعلق به درتنگ و رندیه به نام سرشیل محل تعیین شود. و از محلات اردجافن ضیاءالدین و هارونی به حضرت شاه گردون و قار متعلق شود. و گردنه‌ای که به شهر زوله می‌رود، مرز شناخته شود. و قزلجه قلعه و توابع آن به جانب شاهنشاهی و ایالت مهربان و توابع آن از طرف شرق تصرف شود. در سرحدّ وان از جانب توقور باکو و قارس و از طرف قلعه‌هایی به نام معادر شامل مواد مذکور شود. آخسقه و قارس و وان و شهر زول و بغداد و بصره و سایر مرزهای بصره قلعه‌هایی در داخل آن باشند. و نواحی و اراضی و صحرای و براری و تلال و جبال مادامی که دخل و تعرّض نشود، از طرف حضرت پادشاهی حالتی سبب وحشت نشود. این جانب از طرف پادشاه با سعادت و بزرگوارمان این صلح را مقبول گرفته، از طرف همایونشان خلاف عهد و میثاق به مرزهای طرف دیگر تعرّض نخواهد شد. تجار هر دو طرف و مسافران رفت و آمد کرده و برای تقویت دوستی این وثیقه مشتمل الحقیقه و کالت‌نامه و نیابت محققه نوشته شده، به حضور شوکت‌پناهی شاهی ارسال می‌شود و به مجلس دیوان شامخ دولت‌پناهی ابلاغ می‌شود که این شروط و عهد مرقومه معتبر شناخته شده و به استناد مفهوم نصّ شریف «لَا تَنْقُضُوا الْإِيمَانَ بَعْدَ

تَوْكِيدِهَا»^۱ آن طوری مفهومش کما هو حَقُّه هر چه قدر رعایت شود حضرت پادشاه دولتمند و با عظمتِ ما به استناد نصّ «أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنََّّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولاً»^۲ متابعت خواهد شد. بِإِذْنِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْعَلَام. این صلح خیر تا روز آخر القیام ثابت باشد. «فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَأِنَّمَا إِنَّهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ»^۳. الحمد لله وحده والصلوة على من لا نبي بعده أولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً. أضعف عباد الله المكرّم مصطفى وزير اعظم.

۱. التَّحْل (۱۶) آيَةُ ۹۱.

۲. الاسراء (۱۷) آيَةُ ۳۴.

۳. البقرة (۲) آيَةُ ۱۸۱.

○ فهرستها

- ☐ آیات قرآن
- ☐ احادیث ، اخبار و مأثورات
- ☐ ابیات و مصراعهای فارسی و عربی
- ☐ نام کسان
- ☐ نام کتابها و رساله ها
- ☐ نام جایها، طوایف و فرقه های مذهبی

آيات قرآن

آثَاهُ اللَّهُ الْمَلِكَ وَالْحَكَمَةَ، ١١٧
إِذَا أَرَدْنَا أَن نُّقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، ٣٣٦
إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنِّي اللَّهُ مَعَنَا، ٦٥
إِفْتَرَيْتَ السَّاعَةَ وَاتَّسَقَ الْقَمَرُ، ٢٦١، ٢٦٢
الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ، ٦٨
الْحَيِّثَاتِ لِلْحَيِّثِينَ وَالْحَيِّثُونَ لِلْحَيِّثَاتِ وَالطَّيِّبَاتِ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ، ٦٦، ٧٨
الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ، ٣
اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ، ١٠
أَمَّا تِلْكَ آيَةُ الْإِسْلَامِ أَنَّ اللَّهَ بِكُمْ بَصِيرٌ، ٢٢
إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ، ١١٧
إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا، ٣٢٨
إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، ٧٤
إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ، ٢٩٦
إِنَّ اللَّهَ بِأَعْيُنِنَا إِنْ عَمِلْتُمْ الْإِحْسَانَ، ١١٨
إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ، ٤، ٢٤١
أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِيْنَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ
فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ، ٢٣٤
إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا، ٥٤، ٥٥، ٥٦
إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ، ٦٧

إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْدَى يُوْحَى، ٦٥، ٧٠
 إِنِّى جَاعِلٌ فِى الْأَرْضِ خَلِيفَةً، ١١٧
 أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْيِهِمِ اقْتَدِهْ، ١٥، ٦٥
 أَصْلَهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِى السَّمَاءِ، ٥٠
 أَفَلَا تَعْقِلُونَ وَ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ، ٣١٩
 أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدِّدَ لَكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزِلِينَ، ٩٦
 أَلْزَانِى لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالْزَانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ، ٧٩
 بَلَى إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ يَأْتُواكُمْ مِنْ قُدْرِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ، ٩٦
 اِنَّ أَوْهَنَ الْيَبُوتِ لَبَيْتُ الْمَكِّيَّوَتِ، ٣٠٧
 تَجْزِى نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ، ٦٥
 ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ، ٨٢
 جَاهِدُوا فِينَا لَنَهْدِيَهُمْ سُبُلَنَا، ٣٠٣
 جَنَّاتٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، ٤٧
 رَبِّ إِنِّى وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّى وَ اسْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا، ٣٠٦
 رَبِّ فَانْظُرْنِى إِلَى يَوْمِ يَبْعَثُونَ، ٣٢٨
 سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عَشْرِ يُسْرًا، ١٢٢
 فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ، ١١٧
 فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِىَ الْمَأْوَى، ٥٠
 فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ، ٢٠٤
 فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ، ٥١
 فَاتَّكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ، ٢٣٧
 فَاتَّكِحُوهُنَّ بِأَذْنِ أَهْلِهِنَّ وَ آتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ، ٢٣٧
 فَجَعَلَهُ دَكَاةً، ١٩٩
 فَسِيرُوا فِى الْأَرْضِ، ٣٠٤
 فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ، ٥١
 فَطَّعَ ذَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، ٢٦
 فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ، ٢٣٣
 فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ، ٦٥

فَيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ، ١٣
فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً، ٢٣٤
فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِيزٌ، ٨٢
فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ، ١١٩
فَمَنْ نَكَتْ فَإِنَّمَا يَنْكُتْ عَلَى نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا، ٧٥
قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ، ٦٥
قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ، ٢٠
قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ، ١٠٨
كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ، ٥٢
لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، ٧٢
لَا تَحَرُّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ، ٢٣٧
لَا خِذْنَا مِنْهُ بِالْبَیِّنِ، ٨٢
لَا تُسْجِدْ لِلشَّمْسِ خَلْقَتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ، ٣١٨
لَا غُرُوبَ لَهُمْ أَجْمَعِينَ، ٣٢٨
لَا يَسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ، ٣٢٠
لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ، ٦٥، ٧٣
لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ، ١٠٨
مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِي أَنْ نَبْرَاهَا إِنْ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ، ١٠٩
مِلَّةَ أَبِيكُمْ، ٣٢
وَأَجَلٌ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ، ٢٣٧
وَاللَّهُ يَحَقِّقُ الْحَقَّ، ٧٢
وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ، ٣
وَإِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ الْغَالِيُونَ، ٥٢
وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا، ١١٨
وَإِذَا عَاهَدْتُمْ، ١١٧
وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ، ٩
وَالَّذِينَ هُمْ لِغُرُوحِهِمْ خَافِظُونَ إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ
فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ، ٢٣٧

وَالصَّلَاحُ خَيْرٌ، ١١٧
وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنْ الْقَتْلِ، ١١٨
وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ، ٨١
وَتِلْكَ آيَاتُ نَذَائِهَا يَتَرَى النَّاسَ، ١٠٨
وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ، ٥٠
وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا، ٢٦٩
وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ، ٣٤
وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ، ٧٨
وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمُ، ٦٦
وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تُنكِحُوا مَنْ إِذَا اتَّيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ، ٢٣٧
وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ، ١١٧
وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ، ٨٢
وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ...، ٣٢٢
وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكِ، ٣٢٢
وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ، ٦٨
وَمَا يَنْعَمُ الْغَيْبُ إِلَّا هُوَ، ٣٤
وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى، ٨، ٦٥، ٧٠
وَمَنْ لَمْ يَخُكْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ، ٧١
وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى، ٥٠، ٢١٢
وَهُوَ يُخَاوِرُهُ، ٧٥
هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ، ٢٠٤
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، ٤
يَا صَاحِبِي السُّجْنِ أَرَأَيْتَ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرَ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ، ٧٥
يس، ٢٠٢
يَوْمَ لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ...، ٦٤

احاديث، اخبار و مأثورات

- إِتُونِي بِقِرطاس أَكْبَلْ لَكُمْ شَيْئاً لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ، ٧٠
البليّة إذا عمّت طابت، ٧٦
إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِرَعِيَّةٍ خَيْراً جَعَلَ لَهَا سُلْطَاناً رَحِيماً، ١٣٦
ذَا جَاءَتِ الْحَقِيقَةُ بَطَلَّتِ الشَّرَايعُ، ٣٣٩
اربعة لا يشبعن من اربعة....، ١٥
إِعْرِفُوا مَنَازِلَ الرُّجَالِ [مَنَا] عَلَى قَدَرِ رَوَايَاتِهِمْ عَنَّا، ١٤
إِعْرِفُوا مَنَازِلَ شَيْعَتِنَا بِقَدَرِ مَا يُحْسِنُونَ مِنْ رَوَايَاتِهِمْ عَنَّا، ١٤
اَللّٰهُمَّ اَرْحَمْ خُلَفَائِي. قِيلَ يَا رَسُولَ اللهِ. وَمَنْ خُلَفَاؤُكَ؟ قَالَ: اَلَّذِيْنَ يَأْتُوْنَ مِنْ بَعْدِي يَرُوْنَ حَدِيثِي وَشَيْئِي وَيَعْلَمُوْنَهَا النَّاسُ بَعْدِي، ١٣
اِنَّ اَحَادِيثَنَا صَغَبَتْ مُسْتَصْعَبَتْ، ٣٤
اِنَّ الدِّينَ اِنَّمَا هُوَ مَعْرِفَةُ الرِّجَالِ، ١٤
اِنَّ الرِّجْلَ غَلِبَهُ الْوَجَعُ وَعِنْدَنَا كِتَابُ اللهِ حَسْبُنَا، ٧٠
اِنَّ الْقَائِمَ اِذَا قَامَ قَالَ النَّاسُ اِنِّيْ يَكُوْنُ هَذَا قَدْبَلِيَّتِ عَظَامُهُ مِنْذُ دَهْرٍ طَوِيْلٍ، ٤٢
اِنَّ اللهَ اَوْحَى اِلَى اِبْرَاهِيْمَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - اَنْتَكَ لَمَّا سَلِمْتَ مَالِكَ لِلضِّيْفَانِ، وَ لَدَكَ لِلْقُرْبَانِ، وَنَفْسِكَ لِلنَّبِيرَانِ، وَ قَلْبِكَ لِلرَّحْمَنِ، اَتَخَذْنَاكَ خَلِيلاً، ٣٤٣
اِنَّ اللهَ قَالَ اَدْخُلُوا الْاَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللهُ لَكُمْ، يَعْنِي الشَّامَ، ١٧
اِنَّ اللهَ لَمَّا خَلَقَ الْاَرْوَاحَ اَحْتَارَ رُوحَ اَبِيْ بَكْرٍ، ٥٨
اِنَّ اللهَ يَجْعَلِيْ لِلنَّاسِ عَامَةً وَ لِاَبِيْ بَكْرٍ خَاصَّةً، ٥٧
اَنَا وَ اَبُو بَكْرٍ كَفَرَسَى رِهَانِ، ٥٨، ٢٢١
اِنَّ عَلِيّاً مَتَى رُوحُهُ مِنْ رُوحِي وَ طِينُهُ مِنْ طِينِي وَ هُوَ اَخِي وَ اَنَا اَخُوهُ وَ هُوَ زَوْجُ لَيْسَى فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِيْنَ مِنَ الْاَوَّلِيْنَ وَ الْاٰخِرِيْنَ وَ اَنْ مِنْهُ اِمَامِيْ اُمِّيْ وَ سَيِّدِيْ شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ

وتسعة من ولد الحسين تاسعهم قائمهم يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملأت الأرض ظلماً و جوراً،

٣١

أوحى الله الى موسى ان احمل عظام يوسف من مصر قبل ان تخرج منها الى الأرض المقدسة بالشام، ١٧

أَوْ لَسْتُ ضَاحِجَ سِرْكٍ؟، ٣٣٦

أضل الولي الذي هو أولى، أى أحق ومثله المولى، ٥٦

أغريوا أحاديثنا فأنا قوم فصحاء، ٢٢٢

أفصل الأعمال أحمزها، ٨٤

الحقيقة كشف سبحات الجلال من غير إشارة، ٣٣٧

أنا النقطة تحت الباء، ٦

إن العدل والتوحيد علويان، والجبر والتشبيه أمويان، ٣١٥

أو مثلك يخيب سائلاً، ٣٣٧

تخلقوا بأخلاق الله، ١٤٥

جذب الاحدية لصفة التوحيد، ٣٣٩

جهزوا جيش أسامة لعن الله من تخلف عنه، ٧١

حزبك حزبي، ٧٨

خرج علينا منادى رسول الله (ص) فقال إن رسول الله (ص) قد أذن لكم أن تستمتعوا بغنى متعة النساء، ٢٣٨

خرج علينا منادى رسول الله - صلى الله عليه وسلم - قد أذن لكم فتمتعوا، ٢٣٨

الخير فيما وقع، ١٢٥

دخلت على النبي و اذا الحسين على فخذه و هو يقبل عينيه و يلثم فاه و هو يقول أنت سيد بن سيد أنت

امام بن امام ابوالائمة، أنت حجة بن حجة أبو حجاج، تسعة من صلبك تاسعهم قائمهم، ٣١

دونه يتض الأتوق، ٣٠٤

رفع القلم عن الصبي حتى يبلغ و المجنون حتى يعقل، ٨٢

زذني فيه بياناً، ٣٣٨، ٣٣٩، ٣٤٠

زيتوا مجالسكم بذكر علي بن أبي طالب، ٥٤

سئت ابا عبد الله هل في كتاب الله مثل القائم؟ فقال نعم، آية صاحب الحمار: أمانة الله مائة عام ثم يمته، ٤٢

ستطلع الشمس من مئبرها على رأس ثلاثمائة، ٣٢

السلطان الغادر كالمطر الهاطل، ٢٠

السماء للملك الجبار والأرض لبني المختار، ٢٥١

عرفت ان اصل الدين معرفة الرجال، ١٤
عَرَفْتُ رَتِي بِرَتِي، ٣٣٧
علماء أمتي كأَنْبياء بني اسرائيل، ٢٥٢
عمه الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ، ١٣
عَلِيّاً وَلِيَّ اللَّهِ، ٤٣
فَأَنَا اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا لَا أَسْأَلُ عَمَّا أَفْعَلُ وَالْخَلْقُ مَسْئُولُونَ، ٣١٧
الْفِتْنَةُ نَائِمَةٌ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ يَقْطَعُهَا، ١١٨
فَخَرَجْتُ عَنْهُ وَلَمْ تَتَكَلَّمْ مَعَهُ حَتَّى مَاتَ، ٧٤
كَأَنَّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - إِذَا اشْتَقَ إِلَى الْجَنَّةِ قَبْلَ شَيْبَةِ أَبِي بَكْرٍ، ٥٧
كَالشَّمْسِ فِي رَابِعَةِ النَّهَارِ، ٢٥٣
كَفَرَسَى رِهَان، ٥٨، ٥٩، ٢٢١
كَلَامُ أَلْمَلُوكِ مَلُوكِ أَلْكَلَامِ، ٦٩
كَمَالُ الْإِخْلَاصِ نَفْيُ الصُّفَاتِ عَنْهُ فَلَمَّا بَلَغَ السَّالِكُ إِلَى هَذَا الْمَقَامِ ضَارَ عِلْمُهُ عَيْنًا وَتَوْحِيدُهُ حَقًّا وَمَعْرِفَتُهُ
شَهُودًا وَعَيْنًا لَا عِلْمًا وَبَيَانًا، ٣٣٨
كَيْفَ أَنتُمْ إِذَا نَزَلَ ابْنُ مَرْثَمَ فَيَنْكُمُ وَإِنَامَكُمْ مِنْكُمْ، ٢٩
لَا تَسْبُوا عَلِيًّا فَإِنَّهُ مَعْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ، ٣٣٧
لَا تَشْبِعِ الْعَيْنَ مِنْ نَظَرٍ وَلَا السَّمْعَ مِنْ خَبَرٍ وَلَا الْأَرْضَ مِنْ مَطَرٍ، ١٥
لَا تَنْظُنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجْتَ مِنْ أَخِيكَ شَرًّا وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا لِلْخَيْرِ مُحْمَلًا، ٣١٢
لَا تَقُولُوا مِنْ أَهْلِ الشَّامِ، وَلَكِنْ قُولُوا مِنْ أَهْلِ الشُّومِ، هُمْ أَبْنَاءُ مِصْرَ، لَعَنُوا عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَجَعَلَ اللَّهُ مِنْهُمْ الْقُرْدَةَ
وَالْخَنَازِيرَ، ١٩
لَا خَيْرَ فِيمَا وَقَعَ، ١٢٥
لَا مَهْدِيٌّ إِلَّا عِيسَى بْنُ مَرْثَمَ، ٣٠
لَا يَنْقُضِي أَلَدُنِّيَا حَتَّى يَمْلِكَ الْعَرَبُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِيُ اسْمُهُ اسْمِي، ٢٨
لَعَنَ اللَّهُ الظَّالِمِينَ لِأَكْ مُحَمَّدٍ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، ٢٤
لَقَدْ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى أَنْ يَخْرِجَ عِظَامَ يُوسُفَ مِنْ مِصْرَ، إِلَى أَنْ قَالَ: فَلَمَّا أَخْرَجَهُ طَلَعَ الْقَمَرُ فَحَمَلَهُ
إِلَى الشَّامِ فَلِذَاكَ تَحْمِلُ أَهْلَ الْكِتَابِ مَوْتَاهُمْ إِلَى الشَّامِ، ١٨
لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ (ع) بَكَتْ عَلَيْهِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُونَ السَّبْعُ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ مَنْ يَتَقَلَّبُ فِي الْجَنَّةِ
وَالنَّارِ وَ مَا يَرَى وَ مَا لَا يَرَى إِلَّا ثَلَاثَةَ أَشْيَاءَ: الْبَصْرَةَ وَ دِمَشْقَ وَ آلَ الْحَكَمِ بْنِ الْعَاصِ، ١٩

لِمَ سَمِيَ الْقَائِمُ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَوْتِ ذِكْرِهِ، ٤٢

لَوْ كُشِفَ الْغَطَاءُ مَا أَزْدَدْتُ يَقِينًا، ٣٤١

لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ فِيهِ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِنُ اسْمَهُ اسْمِي

وَاسْمَ أَبِيهِ اسْمَ أَبِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا، ٣١

لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدَّهْرِ إِلَّا يَوْمٌ لَبَعَثَ اللَّهُ فِيهِ رَجُلًا مِنْ عِثْرَتِي [وَفِي رِوَايَةٍ]: مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ

جَوْرًا، ٢٨

لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدَّهْرِ إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ وَبَعَثَ فِيهِ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ

جَوْرًا، ٢٨

لَيْسَ وَرَاءَ عِبَادَانِ قَرْيَةٍ، ٣٤١

مَا الْحَقِيقَةُ؟، ٣٣٦

مَا صَبَّ اللَّهُ فِي صَدْرِي شَيْئًا إِلَّا صَبَّهُ فِي صَدْرِ أَبِي بَكْرٍ، ٥٧

مَا لَأَعْيَنَ رَأَتْ وَلَا أُذُنَ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ، ٣، ٢٠٧

مَا لَكَ وَالْحَقِيقَةُ؟ يَعْنِي أَيْنَ أَنْتَ مِنْ ذَلِكَ الْمَقَامِ حَالِ كَوْنِكَ فِي مَقَامِ الْقَلْبِ وَاقِفًا مَعَ وَجُودِكَ، ٣٣٦

مَتَّ بِالْإِرَادَةِ تَحْيَى بِالطَّبِيعَةِ، ٢٠٣

مَتَّعَانِ كَانَتَا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ (ص) فَفَهَانَا عَنْهُمَا عَمْرُ فَانْتَهَيْنَا، ٢٣٦

مُتَّعَتَانِ كَانَتَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَ أَنَا مُنْعٍ مِنْهُمَا وَأَعَاقِبُ عَلَيْهِمَا، ٢٣٦

مُخَوَّلُ الْمُؤْمِنِ مَعَ صُخُورِ الْمُعْلُومِ، ٣٣٨

مَنْ أَذَاهَا فَقَدْ أَذَانِي وَمَنْ أَذَانِي فَقَدْ أَذَى اللَّهِ، ٧٤

مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ أَرْبَعَةٌ مِنَّا السَّفَاحُ وَمِنَّا الْمُنْذِرُ وَمِنَّا الْمَنْصُورُ وَمِنَّا الْمَهْدِيُّ، ٣٢

مَنْ أَغْضَبَهَا فَقَدْ أَغْضَبَنِي، ٧٤

مَنْ أَعَانَ ظَالِمًا فَقَدْ سَلَطَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ، ١٣٢

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ...، ٦

مَنْ تَعَوَّذَ أَنْ يُصَدِّقَ مِنْ غَيْرِ دَلِيلٍ فَقَدْ انْسَلَخَ عَنِ الْفِطْرَةِ الْإِنْسَانِيَّةِ، ٧٨

مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا، ٢٠٣

المهدي رجل من ولدي وجهه كالكوكب اللّرى، ٢٩

المهدي من عِثْرَتِي مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، ٢٨

المهدي مني اجلي الجبهة اقنى الانف يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملأت ظلماً وجوراً ويملك سبعا

وستين، ٢٨

أَنْزِلْتُ مُنْعَةَ النَّسَاءِ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَعَمَلْنَاهَا وَفَعَلْنَاهَا مَعَ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَلَمْ يَنْزِلِ الْقُرْآنُ بِحَرْمِهَا وَلَمْ يَمْنَعْ عَنْهَا حَتَّى مَاتَ، ٢٣٨

نَعَمْ اسْتَمَعْنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَابِي بَكْرٍ وَعُمَرُ، ٢٣٨
تَعَوَّذَ بِاللَّهِ مِنْهُ فَاعْتَبَرُوا يَا أُولِي الْأَلْبَابِ، ٦٦

نور يشرق من صبح الأزل فيلوح على هياكل التوحيد آثاره، ٣٤٠

وَأَجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ أَهْلِي عَلِيًّا أَخِي، ٥٧

وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِرَعِيَّةٍ خَيْرًا جَعَلَ لَهَا سُلْطَانًا رَحِيمًا، ١٣٦

وَأَنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةٍ، ١٩٨

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِسِرِّهِ الْأَنْبَاءِ وَبَوَاطِنِ الْأَسْمَاءِ وَبَيِّدِهِ مَلَكُوتِ الْأَشْيَاءِ، ٢٠٥

وَاللَّهُ هَكَذَا أَنْزَلَهُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، ٢٣٥

وَسَمِيَ الْقَائِمَ لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَا يَمُوتُ أَنَّهُ يَقُومُ بِأَمْرٍ عَظِيمٍ، ٤٢

وَكَذَبَ الْوَقَاتُونَ مِنْهُ، ٣٣، ٣٩

وَلَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ وَانْظُرْ إِلَى مَا قَالَ، ٢١٧

وَلَا خَظَرَ عَلَى قَلْبٍ بَشَرٍ، ٣

وَلَا يَحِلُّ مَالُ امْرَأَةٍ مُسْلِمٍ إِلَّا عَنْ طَيْبِ نَفْسِهِ، ٦٦

الْوَلَدُ سِرٌّ أَيْهِ، ٢٨٠

وَلَكِنْ يَرْشَحُ عَلَيْكَ مَا يَطْفَحُ مِنِّي، ٣٣٧

وَاللَّهُ عَلَى النَّاسِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ، ٢١٧

هَتَكَ السِّرَّ لِغَلْبَةِ السَّرِّ، ٣٣٨

هَلِي الدِّينَ الْأَمْعَرَةَ الرُّجَالَ، ٩، ١٤

هِيَ حَلَالٌ، ٢٣٨

يَا أَبَا خَالِدٍ إِنَّ أَهْلَ زَمَانٍ غَيْبَتِهِ وَالْقَائِلِينَ بِأَمَامَتِهِ وَالْمُتَظَرِّينَ لظُهُورِهِ. أَفْضَلُ مِنْ كُلِّ أَهْلٍ زَمَانٍ لِأَنَّ اللَّهَ [تَعَالَى

ذَكَرَهُ] عَظَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَالْأَفْهَامِ وَالْمَعْرِفَةِ مَا صَارَتْ [بِهِ] الْغَيْبَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمَشَاهِدَةِ وَجَعَلَهُمْ

فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - بِالسَّيْفِ

أَوْ لَيْسَ بِمَنْزِلَةِ الْمُخْلِصِينَ حَقًّا وَشَيْعَتَنَا صِدْقًا وَالدَّعَاةَ إِلَى دِينِ اللَّهِ سِرًّا وَجَهْرًا، ١٤ - ١٥

يَا حُمَيْرَا هَلْ شَبِعْتَ، ٨٠

يَا عَلِيَّ اعْجَبِ النَّاسَ إِيْمَانًا وَاعْظَمِهِمْ، ١٤

يَا عَلِيَّ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، ٥٧

يا موسى! أشكرني حقَّ شكري. قال: لا أقدر عليه. قال عزَّ من قائل: الآن شكرتني، ٣٠٤
يخرج الرجل من الدِّيلم يملأ الجبال والسَّهل والوعور خوفاً ومهابة ويسرع النَّاس إلى طاعته البرِّ والفاجر
ويؤيد هذا الذين، ٢٣
يخرج بقزوين رجل اسمه اسم النبي يسرع النَّاس إلى طاعته المشرك والمؤمن يملأ الجبال خوفاً، ٢٤

ایات و مصراعهای فارسی و عربی

□ ۲

آبی که نگشت همزه رود قوی + در خاک فرو شد و به دریا نرسید، ۳۳۷
 آتشی بر خرمنِ موسی فتاد + دینِ مسیح از دم او شد به باد، ۵
 آدم و نوح و خلیل و انبیای حق تمام + گرچه می‌کردند در ظاهر به هر امری قیام، ۶
 آفتابی است چشم بد زو دور + آسمانی است پر کواکب و نور، ۸
 آلهی به شاهی که دین پرور است + که سردارِ دین است و دین راسر است، ۲۱۰
 آن امام بحق ولی خدا + اسدالله غالبش نامی، ۳۰۹
 آنچه باشد جمله اسماء، اندرو پیدا علی است، ۵
 آن راه که از حال سهیلی است جمیل + از میل در او به که نمایم تعجیل، ۶۰
 آن فلک رتبه سید سندی + که چه اویی نبود مستندی، ۲۲۶
 آن کوبه جز تو بعد نبی پیشوا گرفت + باشد چو آن کسی که به مصحف گزید دف، ۳۱۰
 آن نبی سیرت و ولی فطرت + که عَدِیلش به دهر بود عَدِیم، ۲۴۸
 آیت الله قدرت الله بود وهم «زیتون» و «تین» + صاحب میسم، خدیو دین امیرالمؤمنین، ۶

□ ۱

ابکی الی الشرق ان کانت منازلکم + من جانب الغرب خوف القیل والقال، ۲۰۶
 ابن عم مصطفی، سلطان «أَوَاذُنِی» علی است، ۶
 اثری به ز سخن نیست پس از اهل سخن + چارطاقی است رباعی به سر تربت ما، ۲۲۰
 احتیاج آرزوها برطرف خواهد شدن + دهر چون فردوس اعلی بوی جان خواهد گرفت، ۳۶

- اذا انقض منكم كوكب لاح كوكب + به ظلمات الجهل یجلی ظلامها، ۲۹۶
- اذا تليت في الناس آيات ذكركم + لها سجدت أخبارها و طعامها، ۲۹۶
- اذا كنت لا تنفي عن النفس ضيمها + فأنت لعمر القاصر المتناول، ۲۵۴
- اذا ما رصيت الذل في غير منزل + فأنت الذي عن ذروة العز نازل، ۲۵۴
- از آن كعبه شد قبله گاه سجود + كه آنجا علی آمد اندر وجود، ۲۰۸
- از ایشان بود کارِ دین را نظام + به ایشان بود دین و ملت تمام، ۲۱۰
- از برای «انما» «بلغ» بیان ایزد نمود + رتبه اش را مصطفی در کُنت مَولاهِ فزود، ۶
- از خراسان میر شمس الدین علی آمد برون + راست می گوید عراقی، کز خراسان، آفتاب، ۲۵۱
- از غم عشقِ که، و تاریخ چیست + گفت ز عشقِ پسرِ باسلیق، ۱۶۷
- از غیر صدهزار خدنگِ جگر شکاف + وز من به انتقام یکی خشمگین نگاه، ۱۹۴
- از کتان و سمور بیزارم + باز میلی قلندری دارم، ۲۶۹
- از کلام حق و قولِ مصطفی گویم خبر + آنچه از امروز تا آخر زمان خواهد گرفت، ۳۶
- از گنهکارِ مُحَبِّش کی کُشد حق انتقام + هر که باشد در ولایش خلد را گیرد مقام، ۷
- از ملک و ملوک ما درین بیت جلیل + کاراسته صد بلده ز آیین جمیل، ۶۰
- از و گرگ پُر فتنه اندیشه کرد + شبانی به دوران او پیشه کرد، ۲۶
- ازین ساقی ای شهریار زمان + ز جام و ز می تویه کی می توان، ۱۹۰
- ازین شش رباعی که کلکم نگاشت + برای جنوسِ خدیو جهان، ۵۹
- اساسِ لِهو نمائد به جابه دولتِ او + ز با فسوق درافتد، کُند ز بیخ فجور، ۱۱
- اسرارِ برون می نتوان داد و گرنه + در کوچه ما هست خبرها ز شررها، ۱۹۹
- اسیرِ کاکل و زلفِ بتان مکن خود را + که روزگار شود بر تو تیره چون شبِ تار، ۲۱۸
- اضحی خلیل الله جل جلاله + ناهیک فضلاً خلة الرحمان، ۳۴۳
- افسرِ فضل افتاد و بی سر و پا شد شرع، ۲۷۴
- افسوس ز مقتدایِ دوران، ۲۷۴
- اقتمت یا بحر فی البحرين فاجتمعت + ثلاثة کن أمثالا وأشباهها، ۲۶۷
- اقول بالخذخال حين اذکرة + خوف الرقیب و ما بالخذ [من] خال، ۲۰۶
- اگر باز قهرش گشاید کمین + پرد نسِرِ طایر ز چرخ برین، ۲۶
- اگر بر سنگ خوردی نعلِ شبرنگ + وزان خوردن شراری جستی از سنگ، ۱۷۷
- اگر بی مهر شد پستانِ گردون + چرا بخشد ترا شیر و مرا خون، ۳۱۱

- اگر چه بر سرِ بازارِ عشقِ رسوایی + مرا همیشه زیان بر سرِ زیان آید، ۱۸۲
- اگر چه در چمنِ دهر از کشاکشِ چرخ + چُهِ خاک راه شدم پایِ کوپِ هر خس و خار، ۲۱۸
- اگر چه طاعتِ این شیخکانِ سالوس است + که جوشِ ولوله در جانِ انس و جانِ انداخت، ۳۰۹
- اگر در تیغِ دورانِ رخنه‌ای هست + چرا بُرد ترا ناخن مرادست، ۳۱۱
- اگر روی تن از طریقِ نیاز + نگردد ز پایوسِ او سرفراز، ۲۶
- اگر ساغر کند دشمن و گر دوست + به طاقِ ابروی |ی| مردانه اوست، ۱۸۵
- اگر سلسبیل است اگر کوثر است + سبیلِ ره آلِ پیغمبر است، ۲۱۰
- اگر عدل است در دریا و در کوه + چرا تو در نشاطی من در اندوه، ۳۱۱
- اگر مشکلی گرددت مُنَجَلی + ز یادِ علی دان و نادِ علی، ۲۰۹
- الامام ابن‌الامام ابن‌الامام + قطبِ آریاب‌المعالی والکمال، ۲۷۷
- التماس از شاه آن دارم که با مخلص کند + آنچه با سلمان‌علی در دشتِ آرزُن کرده است، ۱۶۲
- الثامن الضامن الجنات أجمعها + يوم القيامة من جود لزوار، ۳۳۱
- الهی به مستانِ صدرِ صفا + ملالت‌پسندانِ شهیدِ وفا، ۱۸۸
- اما پسندِ صاحبِ ایران نمی‌شود + تا با من است این هنر و اعتبار‌گاه، ۱۹۴
- اما چو رفت بی‌ادبها ز حدِ فزون + تأدیبِ خصم واجبِ شرعی است گاه‌گاه، ۱۹۴
- امام الوری طودالنهی منبع الهدی + و صاحبِ سُرَّالله فی هذه الدار، ۲۷۶
- امام‌الهدی لاذا الزمان بظله + وألقى إِلَیْهِ الذَّهْر مَقْوودِ خوار، ۲۷۶
- مام عالم و عادل که گشته او مستور + ز دیده‌ها ز بری مصالحِ جمهور، ۱۰
- امروز بگردیده تنِ اهلِ جهان + بی‌رنج ز کاردانیِ شاه صفی، ۹۷
- امیرِ عرب، شهریارِ عجم + وصیِ نبی، شاهِ مولدِ حرم، ۲۰۸
- إِنَّا إِذَا مَا فِئْتَةٌ نَلْقَاهَا + نَرِدُّ أُولَیْهَا عَلَى آخِرِهَا، ۲۳۶
- أَنَا مِنْ أَهْوَى وَمَنْ أَهْوَى أَنَا + نَحْنُ رُوْحَانٌ حَلَلْنَا بَدَنًا، ۳۰۸
- ندکی پیش تو گفتم غمِ دل، ترسیدم + که دلِ آزرده شوی ورنه سخن بسیار است، ۸۰
- ان شئت اقص قصة الشوق الیک + ان جئت الی طوس فبالله علیک، ۲۷۷
- ان عدَّ ذوفضل و علم زاخر + فهم لعمری القادة العلماء، ۲۲۳
- او قهارت گوید و من غفارت + یارب به کدام نام خوش داری تو، ۱۷۸
- اولین نوباره صاحبِ قرآن عباس شاه، ۱۰۳
- ایا ترجمان و زمان را امام + وصیِ پیغمبر علیه‌السلام، ۲۰۸

ای از تو بر اهل تخت و اکیلل سبیل + گر ذکر جمیل است و گر قدر جلیل، ۱۵۹
 ای بر اوراقِ فنا میمِ معات + غضبت را گره پیشانی، ۱۷۶
 ای ختمِ رسل دو کون پیرایه تست + افلاک یکی منبرِ نه پایه تست، ۲۸۶
 ای عزیزان شور و غوغا در جهان خواهد گرفت + غصه و غم از زمین تا آسمان خواهد گرفت، ۳۴
 ای فقرِ تو نور بخشِ اربابِ نیاز + خرم ز بهارِ خاطرت گلشنِ راز، ۳۱۰
 ای گروهِ مؤمنان شادی کنید + همجو سرو [و] سوسن آزادی کنید، ۵۷
 بن ساعی اگر چه باشد از خسِ قلیل + بی دانایی و راه علم و تحصیل، ۶۰
 این مصارعِ پی جلوسِ شریف + با حساب آوریش آسان است، ۱۳۳
 این نورِ دو دیده جهان افروزم + رفتی تو و چون شبِ سیه شد روزم، ۱۶۵
 ای نورِ دیده دورِ ظهورِ ولایت است + دفتر در آب شوی، چه جای حکایت است، ۲۶۲
 أسفاً لفقد ائمة لفواتهم + ایدی الفضائل والعلی جذاء، ۲۲۳
 أقصر حسین فلا تحصى فضائلهم + لوأُن فی کلّ عضو منک ألف فم، ۲۶۸
 أنا لحرّ لکن برهم یستر قنی + و بالبرّ والاحسان یستعبد الحرّ، ۳۴۳
 أنا لحرّ لکن کرک لخود + سلبتنی سکینه و وقار، ۳۴۳
 أوعد ذو کرم و فضل شامخ + فهم لعمری السادة الکرماء، ۲۲۳
 أویس ابراهیم لما اصبحت + أمواله وقفاً علی الضیفان، ۳۴۲

ب □

بارِ دگر نه از لب و بس از صمیمِ قلب + تجدید توبه می‌کنم اما به دست شاه، ۱۹۴
 بازم زیار وعده دیدار می‌رسد + دل در طپیدن است مگر یار می‌رسد، ۱۵۲
 باش تا سرِ او شود پیدا + باش تا کارِ او رسد به ظهور، ۲۶۳
 بالمال جاد و بانه و بنفسه + و بقلبه للواحد الدیان، ۳۴۳
 بانی عدلت اگر پوشاند + بر جهان خلعت آبادانی، ۱۷۶
 باید نواخت فرقِ خران را به چوب دست + بیرون نهند چون قدم کجروی ز راه، ۱۹۴
 بیست دیده مجنون ز خویش و بیگانه + چه آشنا نگهی بود چشمِ لیلا را، ۱۸۴
 بحران ماؤهما فرات سائغ + عذب و فیه رقة و صفاء، ۲۲۴
 بحر علم و محیط تقوی عادل + با درک ملک فیک مکان شاه صفی، ۹۷
 بدان دستِ با لطف و با آب و تاب + که وی بُرد سر پنجه از آفتاب، ۱۸۹

- بدان ساقِ سیمین که بر ماهتاب + بسی طعنه زد چون به شب آفتاب، ۱۸۹
- بدان کوه افتاده زیر از کمر + هویدا بدان مهر و قرص قمر، ۱۸۹
- بَدّ عملی کرد و ز منصب فِتاد + گفتمش: ای با غم و محنت رفیق، ۱۶۷
- بده ساقی آن می که آرم چو شور + به آهی زَنم آتشِ لایه طور، ۱۹۰
- بده می که بزم است آرام دل + حرام است بی جام درکام دل، ۱۹۰
- بدین سان که از هر دو مصرع زدند + بهم خالداران دم از اقتران، ۵۹
- بر آب ار نهد مهر اقلیم گیر + بماند چه طمعنا به روی حریر، ۲۶
- بر آشیانه بلبَل نسیم پا زد و گفت + که خان مانِ اسیران خراب می باید، ۱۷۸
- بر آوری یَدِ بیضا شها چُه بعد ازیں + فتد چه نور تجلّی به جان موسی طور، ۱۲
- بر حساب رشک دارد مدّعی خوش صحبتی است + رشک می برده است بر حسرت کیش دیار هم، ۱۸۲
- بر گریه های مستی من شبِ سبوی می + خندید آن قدر که شکم بر زمین نهاد، ۱۸۰
- بر همچو منی جلوه گریهای تو حیف است + بگذار مرا تا به تمنّای تو میرم، ۱۸۰
- بزرگان که در بارگاهید و شاه + کند بر همه او ز رحمت نگاه، ۱۹۰
- بساز آن چنان کار دنیا مرا + که حاصل شود کارِ عقبی مرا، ۲۱۱
- بسا فالی که از بازیچه برخاست + چو اختر می گذشت آن فال شد راست، ۱۶۵
- بسر بایست رفتن در طریقِ کربلا ای دل + که تا یابی طوافِ پادشاه دین و دنیا را، ۱۷۶
- بعد از آن از «آلِ یس» سروری پیدا شود + مذهب و ملّت ازو نام و نشان خواهد گرفت، ۳۵
- بعد از آن شاهی کند فرزندی او پنجاه سال + طاووها سب هم ز نام او نشان خواهد گرفت، ۳۵
- بعد از آن فرزندی او باشد دگر فرزند او + از حدودِ روم تا هندوستان خواهد گرفت، ۳۶
- بعد از آن هَم اسمِ جدّ خویش باشد دیگری + زر ز نامش سکه صاحبِ قران خواهد گرفت، ۳۵
- بعد ازیں از پیِ آسایشِ خویش + جغد برد طمع از ویرانی، ۱۷۶
- بعدِ چهل سال آن شهنشاهی که نامش برده شد + زین جهان منزل سوی دارالجنان خواهد گرفت، ۳۵
- بفرمای لطف ای شه نامدار + که گاهی بگیرم می و دستِ یار، ۱۹۱
- بگذار که دستِ دل بگیرم + زین وادی پرخطر برآرم، ۱۷۹
- بگویند با شاه ازیں مستمند + می از توبه تا کی ببینم به بند، ۱۹۰
- بُود آفتابِ سپهرِ کمال + الهی کمالش نبیند زوال، ۲۲
- بود در مجلسش به علم یقین + بحث از مذهبِ ائمّه دین، ۲۵۳
- بُود نامه فتح در مشّت او + کلیدِ درِ خیبر انگشتِ او، ۲۰۹

- بوده است درین کهنه اساس عالی + بر کُلِّ ممالکِ اعلیٰ، دست قوی، ۹۷
- به آن تارِ کاکل که دل کرد بند + به گیسو که جان راست زو صد کمند، ۱۸۹
- به آن تازه رس سبزه نوبهار + که سیراب گردید ز شهد یار، ۱۸۹
- به آن قبله پای تا سر قَسَم + به قامت کزو شد بلاها عَلم، ۱۸۹
- به آن مردمِ مستِ ناوک فکن + که در نرگسِ ناز کرده وطن، ۱۸۹
- بهار است شاهباگو دورِ می + کنم عمر چون لاله مست طی، ۱۹۰
- بهار است و نوروز و ماه عَجَب + بُود موسمِ عیش و جوش و طرب، ۱۹۰
- به اشکی که ما را چه طوفان شده + به آن آه کاتش به دوران زده، ۱۸۹
- به اقبالِ شه شد پر از گل جهان + گلستان ز گل طعن زد بر جنان، ۱۹۰
- به او داده بیچون ز روزِ اَلَسْتُ + بغیر از نبوّت، دگر هر چه هست، ۲۰۹
- به ایمانما چشمِ مست سیاه + به دلّهای خون کرده آن نگاه، ۱۸۹
- به باد قهر دهد خاکِ طاغیان بر باد + به آبِ تیغ نشانند شرارِ اهلِ شرور، ۱۱
- به باقر به جعفر، دو شاهِ حلیم + به خویی که دارد سمی کلیم، ۱۸۹
- به پاش داری نامحرمان ز بهرِ اِناث + در آب و آینه پید، نمی شوند ذکور، ۱۱
- به باکی باقر، امامِ انام + سمی محمد علیه السلام، ۲۱۰
- به پر رُفته خاکِ درش جبرئیل + زده آب از چشمه سلسیل، ۲۱۰
- به پیمانۀ پیمایِ تقوی شکن + به آن جامِ سرشارِ دانا فکن، ۱۸۹
- به تاجِ مهرِ علی سربند گردیدم + ز آسمان گذرد گر سرم، عجب مشمار، ۲۱۸
- به تخمیرش یدالله چون فروشد + نمِ فیض آنچه بُد، در کارِ او شد، ۲۸۴
- به تسبیحِ زهد و به زَنارِ کفر + به علمی که باشد سزاوارِ کفر، ۱۸۹
- به جاسوسان سپرده راه پرویز + خبردار از شمار کام شبدیز، ۱۷۷
- به جامِ می وحدتِ متقی + به مستی از آن باده عاشقی، ۱۸۹
- به جایی رسانید در قَدَر پای + که از دستِ قدرت سرشتش خدای، ۲۰۹
- به جایی که شرمند اند انبیا + تو عذرگنه را چه داری بیا، ۸۱
- به جرمِ عشق مرا گر کُشی چه خواهی گفت + جوابِ خونِ رفیقی که بی گنه بوده است، ۸۲
- به چینِ جبینی که چینش نکوست + به محرابِ ابرو که ایمان از اوست، ۱۸۹
- به حرفم تانهد گوشتی، زبان از گفتگو بستم، ۳۰۴
- به حزنِ بتول از دوامِ ستم + به خُلُقِ حَسَنِ آن امامِ اَمَم، ۱۸۸

- به حقّ تقی سرورِ اتقیا + طفیلِ رهش طارمِ کبریا، ۲۱۰
- به حقّ حسن رهنمایِ بشر + امامِ زمانِ عقلِ حادی عشر، ۲۱۱
- به حقّ حسن رهنمایِ زَمَن + دلیلِ حقایق به وجهِ حَسَن، ۲۱۰
- به حقّ حسین آن اسیرِ بلا + گلِ گلشنِ روضه کربلا، ۲۱۰
- به حقّ رضا قبله هشتمین + درش قبله آسمان و زمین، ۲۱۰
- به حقّ نقی قدوة المتّقین + امامِ بحق، قطبِ دنیا و دین، ۲۱۱
- به حلمِ رسولِ خدای جلیل + به ساقی کوثر امامِ جمیل، ۱۸۸
- به خشمِ آر زُند حمله بر روزگار + زهمِ بگسلد تار لیل [و] نهار، ۲۶
- به خون دیده نوشتیم بر در و دیوار + که چشمِ لطف ز ابنای روزگار مدار، ۲۱۷
- به دریا اگر بنگرد از عتاب + زند آتش از شاخِ مرجان در آب، ۲۶
- به دل نباشدشان ذره [ای] از مهر خدا + اگر چه لاف محبت زنند لیل و نهار، ۲۱۷
- به دهر آنچه هست از خفی و جلی + طفیلِ علی دان و آلِ علی، ۲۱۰
- بهر این فرعونِ امت، ذوالفقارش چون عصاست + چون تو را مولا بود فکرت، ز دشمن غم چراست، ۷
- به روز حشر جحیم و جنان به دست تو است + یکی عذاب نمایی، دگر کنی مسرور، ۱۱
- به رویی کزو گلستان ارم + چو لاله شود شعله بار الم، ۱۸۹
- به رویی که جوشد ازو آفتاب + به نازی که از جان بُرد صبر و تاب، ۱۸۹
- به ریحانی خلد طیب حسین + به زین العباد اعبد خافقین، ۱۸۸
- به زَنارِ بی تارِ زلف سیاه + به جعدی که زد تکیه بر مهر و ماه، ۱۸۹
- به زین العبادِ گرامی صفات + که شد نوح کشتی بحرِ نجات، ۲۱۰
- به ساقی کوثر که آنجا مدام + ز باده به گردش گذارید جام، ۱۹۰
- به سر نباشدشان جز هوای کاکل وزلف + بر این گواه بود ذات عالم الاسرار، ۲۱۷
- به سیبِ زنخدان که او دل ربود + به یک دانه خالی که بر او فزود، ۱۸۹
- به شاه امین مهدی آن مقتدا + که بارد ز رایش به عالم صفا، ۱۸۹
- به صدق و صفایی که با صادق است + که بر نورِ صبحِ صفا سابق است، ۲۱۰
- به عفو حسن شاهِ عسکر لقب + عمیدِ عجم مقتدای عرب، ۱۸۹
- به فرقی چرخ بُود خاکِ پای او + چون تاجِ غبارِ موکبِ او بهر دیده هاست ضرور، ۱۱
- به فرمانِ حق روز و شب کردگار + بُود حکمِ او حکمِ پروردگار، ۲۰۹
- به قهر و محبت به جور و جفا + به حقّ مروت، به عین صفا، ۱۸۹

- به کاوش مژه از گور تا نجف بروم + اگر به هند به خاکم کنی وگر به تنار، ۱۹۱
- به کسَم نماند دیگر سرِ برگِ آشنایی + که نیرزد آشنایی به مشقّت جدایی، ۲۲۰
- به کف برق تیغش که لامع بُود + بر اعدای دین نصّ قاطع بُود، ۲۶
- به گردنِ بلندانش وگردنِ کشان + سر زلف بر پای دامن کشان، ۱۸۹
- به ماهتاب چه حاجت شبِ تجلّی را، ۴۰، ۲۰۳، ۲۵۳
- به محشر گر پیرسندّت که حاتم را چرا کشتی + سرت گردم چه خواهی گفت، تا من هم همان گویم، ۱۸۰
- به موسیٰ کاظم امام سلیم + که بودش تجلّی حق چون کلیم، ۲۱۰
- به مهد کرد تکلم: مَنم ولیّ خدا + مراست امرِ ولایت ز حال تا به نشور، ۱۱
- به مهدی و هادی که بر راه اوست + اگر چشم دشمن وگر چشم دوست، ۲۱۱
- به مهر او چو عقیقِ یمن بُود معروف + برند دست بدستش ز گرمی بازار، ۲۱۸
- به ناخن از تنِ خود استخوان برون آرم + که ناوکِ تو مبادا بر استخوان [آید]، ۱۸۲
- به نازی که جانِ گل از او شکفت + به چین چین زلفی که ایمان بُرفت، ۱۸۹
- به هر جمعیتی وصلی تو جویم + لعلّ الله یجمعنی وایاک، ۷۲
- به هشتم امام آن امام مبین + به زهدِ تقی و نقی، شاه دین، ۱۸۹
- به یک ساغرِ بادهام بنده کن + مرا چون مسیح از دمی زنده کن، ۲۱۱
- بیا ساقیا کز غم افسردهام + بده آب خضرّم که دل مردهام، ۲۱۱
- بیا ساقی اگر می نیست فکرِ مومبایی کن + که در طالع شکستی دیدهام مینای خالی را، ۲۲۰
- بیا ساقی ای سروِ بستانِ من + گلِ جعفری گلستانِ من، ۱۹۰
- بیا قاسمی ساحری ساز کن + در گنجِ اندیشه را باز کن، ۲۰۸
- بی باره جگر نرود آه من به چرخ + زین لعلِ پاره ها طبقِ آسمان پر است، ۱۸۰
- بی تویی وفا گمانِ دلِ مهربان ندارم + تو کجا و مهربانی، به تو این گمان ندارم، ۱۸۱
- بیض متی رکعت فی کفه سجدت + لها رؤس هوت من قبل للصنم، ۲۶۸
- بیع می کرد جهان را به من و در عوضش + کفِ خاکی ز درِ شاهِ خراسان می خواست، ۱۹۲
- بین ألاحظها کتاب الاشأ + رات و فی ریقها کتاب الشفاء، ۳۴۳

□ پ

- پادشاه! سلک لولوی نفیس آوردهام + هدیه از کانِ گرامی باز جوی و گوش دار، ۱۸۸
- پادشاهی در جهان بازیچه گشت + کوری چشمِ شهبان دستور شد، ۱۳۴

پرتوِ عمر چراغیست که در بزمِ وجود + به نسیمِ مژه بر هم زدنی خاموش است، ۱۰۲
 پروایِ انتقامِ اعادی نمی‌کنم + بر روی هم نهند گر افزون ز صد گناه، ۱۹۴
 پیاده رفت و شد تاریخِ رفتن + «ز اصفهان پیاده تا به مشهد»، ۸۴
 پیش و پسی بست صفِ کبریا + پس شعرا آمد و پیش انبیا، ۲۸۶
 پی مهر داربی آن جناب + فلک خاتم آید نگین آفتاب، ۲۶

□ ت

تا ابد بارورِ میوه فضل اند و هنر + تا خس و خار که در روضه اردو بادند، ۱۸۷
 تا بُود باقی حسابِ روزهای ماه و سال + وان حساب از سال و ماه و روزِ دوران پایدار، ۱۸۸
 تا به توفیقِ ایزد داور + وز عنایاتِ احمد و حیدر، ۲۵۳
 تاجِ سر عقل زیب ملک و گل داد + در بحرِ دینی و دین شاه صفی، ۹۷
 تاریخِ توبه دادن شد توبه نصوحا + سر الهی است این منکر مباح این را، ۵۲
 تا کلکِ تو در نوشتن اعجاز نداشت + بر معنی اگر لفظ کند ناز، رواست، ۱۷۲
 تا کی قفا ز شیشه خورد سنگِ دل شکن + تا کی به شعله طعنِ زبونی زند گیاه، ۱۹۴
 ترحل عن دارالهُوان ولا تکن + الی العجز میلا فلا ساد مایل، ۲۵۴
 ترسابعه ایست آتش افروزِ کنشت + کآتش زده در خرمنِ صد حورِ بهشت، ۲۸۱
 تعرف شکوک الجهل عند ظهوره + کالحق وقت حضور آل محمد، ۲۹۵
 تو را از شیرِ جان آفریدند + مرا از داغِ حرمان آفریدند، ۱۹۴
 تو طور من همه دانی و بگذری به تغافل + هلاک طور تو گردد هلاکی همدانی، ۱۸۳
 تیره چون روزِ تیره روزانم + نکند هیچ کس فروزانم، ۲۰۷

□ ث

ثلاثة أنت انداها و اغزرها + جوداً و اعذیها طعماً و اصفها، ۲۶۷
 ثم ابتغی النمرود احراقاً له + فهُوی بمهجته علی النیران، ۳۴۲

□ ج

جل الذی اختار فی طوس له جدثاً + فی ظلِ حام حماها نجلِ أطهار، ۳۳۱
 جماعتی پی تسخیرِ اَبُلّهان کوشند + کلاه و خرقة و عَزَّزَ زُند همچو حمار، ۲۱۷

جملة اشیا شده پیدا ز تو + نور وجود است هویدا ز تو، ۴
 جمیع پیرو حلاج او ابا یزید و جنید + تمام بی خبر از شرع احمد مختار، ۲۱۸
 جوادی به مردانگی و یلی + نبود و نباشد به غیر از علی، ۲۲
 جوید تو بگرفت کران تا کران + قافله بر قافله فیضت روان، ۴
 جوهر ذاتی هر کس ز کلامش پیدا است + به صدا فهم شود چینی اگر مو دارد، ۳۳۶
 جهان را که تیغش حمایت بود + نمودار دست ولایت بود، ۲۲

ج □

چار ملک مرغ سخن دان او + صحن فلک سبزه بستان او، ۴
 چاشنی یاب نوالش در دو عالم شیخ و شاب + دستگیر روز محشر دوستان را در حساب، ۵
 چاکر تو هم ابد و هم ازل + زان صفت ذات تو شد لم یزل، ۴
 چمن را کمال از جمال علی است + جمال گل از رنگ آل علی است، ۲۱۰
 چنان از سینه اش مژگان دل دوزم خبر دارد + که یادش از دل بیگانه افشای کند رازم، ۲۲۰
 چنان به لطف تکلم نموده آن ایام + که از فصیح و بلیغ عرب نیافت صدور، ۱۱
 چنان پر کن از گوهر شاهوار + به مدح علی شاه دلدل سوار، ۲۰۸
 چنان منع می شد که در روضه، حور + فراموش کرد از شراب طهور، ۵۰
 چند باشم ز خود پرستی خویش + بند در تنگنای هستی خویش، ۲۰۷
 چو آتش مشو تند و سرکش مبادا + که دود از دل مبتلای بر آید، ۷۱
 چو با شاه عباس ثانی به می + نشینید شادانه با رود و نی، ۱۹۰
 چو بر دریا زند تیغ پلارک + به ماهی گاو گوید: کُف خالک، ۳۱۲
 چو دستم دهد او به گاه شراب + مرا بوسه بر سر زند آفتاب، ۱۹۰
 چو دیدم شهنشاه گردون جناب + جهانی بفرمود منع شراب، ۱۹۰
 چو شیطان بد اندیش او هر که هست + گرفتار لعنت ز روز الست، ۲۱۰
 چو صبح منیر از افق سر زند + سر از جیب رخسار حیدر زند، ۲۱۰
 چو مستم بیا ساقی میگسار + بده یک زمانی کنم جان نثار، ۱۹۰
 چون از و گشته فیض علم پدید + مستفید از وی است شیخ مفید، ۲۲۶
 چون به آزادی نبوت هادی است + مؤمنان را از انبیا آزادی است، ۵۷
 چون به نبوت علم افراخت او + غلغله بر چرخ در انداخت او، ۵

چون تواند در سرم شور تو از جولان نشست + شعله چون برخاست نتواند دگر آسان نشست، ۲۲۰
 چون چهل سال او بُود نایب به فرمان اَله + مهدی صاحب زمان روی جهان خواهد گرفت، ۳۶
 چون درکِ یکایک از شهان بیند دور + فوق همه با درکِ شاه اسماعیل، ۶۰
 چون دو لام از نام او ساقط کنی + سالِ تاریخ وفاتش زان شمار، ۲۸۰
 چون رود آید به روی کار نیز از صُلُبِ او + هم سلیمان شوکتی کاخر جهان خواهد گرفت، ۳۶
 چون ز هجرت نُهصد و نه سال و کُشری بگذرد + فاش در عالم همه رازِ نهان خواهد گرفت، ۳۵
 چون صدف باشد جهان و گوهرِ یکتا علی است، ۷
 چون مِه چهارده میانِ نجوم + روشنم کن به چهارده معصوم، ۲۰۷
 چون نیست به جانِ سختی من گوی چه حاصل + الزام مرا زلزله در طور فکندن، ۲۰۰
 چون هیمة کُشان برای آتشکده اش + رضوان همه شاخ طویی آرد ز بهشت، ۲۸۱
 چو یونان آب بگرفته است خاکِ راهِ یثرب شو + که یک چشمانِ این راهند ره‌بینانِ یونانی، ۲۶۱
 چه باک از نشد پای او عرش‌سای + همین بس که دوشِ نبی کرد جای، ۲۰۹
 چه حالت است ندانم جمالی سلمی را + که پیش دیدنش افزون کند تمنا را، ۱۸۴
 چه غم گرسند مُنبری منبرش + که شد منبر از دوشِ پیغمبرش، ۲۰۹
 چُه گیرد به دست از سر فرو هنگ + قدح روز بزم و سپهر روز جنگ، ۲۶
 چُه هست آفتابی چنین بر زمین + چرا مهر تابد ز چرخ برین؟، ۲۲

ح □

حادث از او شد حدوث و ظاهر از او شد قدیم + او بُود با جمله اشیا آن چنان در گل شمیم، ۵
 حامی دین و ماحی طغیان + بحقیقت مربّی ایمان، ۲۵۳
 حبران مالهما و حقّک ثالث + فاعلم بأنّ ثالث العنقاء، ۲۲۳
 حتّی اذا افنی اللّهی اخذابنه + فسُخی به للذبیح والقربان، ۳۴۲
 حجّة الله علی کلّ البشر + خیر أهل الأرض فی کلّ الخصال، ۲۷۷
 حسین و حسن آن دو فرخِ سرشت + دو نخلِ گلستانِ باغِ بهشت، ۲۱۰
 حکیم از نقطه موهوم حرفی گفت در مجلس + به فکری رفت هر کس، من به فکرِ آن دهن رفتم، ۱۸۲
 حلّلتهم بفرق الفرقدین و شدتم + رسوم عی قد طال منها انهدامها، ۲۹۶
 حویت من دُرّ العلیاء ما حویاً + لکن درکِ اَعلاها و اَعلاها، ۲۶۷
 حیف از مقتدای + ایران، حیف، ۲۸۳

خ

خاکِ رهش تاجِ سرِ اولیا + تاجِ سرش خاکِ درِ کبریا، ۵
 خجالت برند از جهان تلخ کام + سکندر ز آیین و جم ز جام، ۲۶
 خدا رانی و ولی رانی است + علی با خدا و خدا با علی است، ۲۰۹
 خدا گواه من است آنکه عاشقی هرگز + نبوده است ز آیینِ حیدرِ کُزار، ۲۱۸
 خدنگش کزو چرخ خواهد امان چه سهم السعادت بود در کمان، ۲۶
 خسروا عمری است تا عنقای اوجِ همتم + قنۀ قافِ قناعت را نشیمن کرده است، ۱۶۲
 خضر تشنه فیضِ انعام اوست + مَیِ زندگی جرعه جامِ اوست، ۲۱۰
 خلیفۀ ربِّ العالمین و ظلِّه + علی ساکنی الغبراء من کُلِّ دیار، ۲۷۶
 خلیلی که نارِ ازل نورِ اوست + کلیمی که کفِ نبی طورِ اوست، ۲۰۸
 خموش عرفی ازین ترهات، وقتِ دعاست + برآر دست به درگاه کردگار کریم، ۱۹۱
 خواجه عنایت که همی زد مدام + لافِ خردمندی و فکرِ دقیق، ۱۶۷
 خواجه محمود گرچه یک چندی + بود شاگردِ این فقیرِ فقیر، ۱۶۹
 خواهیم ازین جهانِ فانی رفتن + در زیرِ لحد به ناتوانی خفتن، ۲۸۱
 خوبِ رویان که سرِ کشتنِ سلمان دارید + بهتر آن است که اندیشه آن روز کنید، ۱۵۲
 خود بیان فرموده آن شه: نقطۀ در «با» علی است، ۶
 خود را به یک دو بیت تسلی کند کزان + روی عدو چو صفحه دیوان کند سیاه، ۱۹۴
 خوش بُود گرمحک تجربه آید به میان + تا سیۀ روی شود هر که در او غش باشد، ۳۱۲
 خیالِ سبزه خط را برون کن از خاطر + صفای آینه دل مده ازین زنگار، ۲۱۸

د

دادرس این جا و هم در نشأه عقبی علی است، ۷
 داشت آیینِ جدِّ خود مسلوک + گشت ازو زرِّ جعفری مسکوک، ۲۵۳
 دانی ز چه راقمانِ دیونِ قدیم + گشتند کفنگارِ آن درویشیم، ۱۸۷
 داورِ عادل لقب، دارایِ ابراهیم نام + قبلۀ اربابِ ایمان، کعبۀ اهلِ امان، ۱۶۰
 در آن روز کز فعلِ پُرسند و قولِ + اولوالعزم را تنِ بلرزد ز هول، ۸۱
 در بیضه بسوخت پیکرم را + نگذاشت که بال و پر برآرم، ۱۷۹

- در تکیه‌گه واسع این بزم جلیل + اندر دم امتیاز با سعی جمیل، ۶۰
 در جهان الحق به این شاهنشهی + احمق است آن کس که او مغرور شد، ۱۳۴
 در جهان یک کس نمی‌ماند که باشد شادمان + محنت و غم در دلِ پیر و جوان خواهد گرفت، ۳۵
 در چمن بود زلیخا و به حسرت می‌گفت + یادِ زندان که در او انجمن آرایی هست، ۱۸۳
 در حق او نرفت تقصیری + گرچه او هم نمی‌کند تقصیر، ۱۶۹
 در دُراحت دان چو شد مطلب بزرگ + گردِ گله توتیای چشمِ گرگ، ۲۷۱
 در شعر سه تن پیمبراند + قولی است که جملگی بر آنند، ۱۷۴
 در شهر و سنین نهصد و شش + گشت عالم چو باغِ رضوانِ خوش، ۲۵۳
 در طواسین «طا» و در حاکم میها هم «حا» علی است، ۶
 در عالم ملک نیست اندوه و بدی + از دولت جهد و کرم نور نبی، ۹۷
 در عیش بگشاده، می ده به من + چو من ساقیا باز توبه‌شکن، ۱۹۰
 در غیرتم که تابِ تجلی نداشتن + یاد از کمالِ عاشقی طور می‌دهد، ۲۰۰
 در فراقت زان نمی‌میرم که ناید بر دلت + کان ستمکش روزگاری چند با هجرم بساخت، ۱۸۴
 در کتاب انفسی ایضاً جهان آرا علی است، ۷
 در گلشنِ جمالش خاریست علمِ ظاهر + مسکین کسی کزان گل، قانع شود به خاری، ۲۶۰
 در گوش زمین ز بی‌وفاییِ فلک + حرفی به زیان بی‌زبانی گفتن، ۲۸۱
 در مذاقم عیشها طعمِ ندامت می‌دهند + در تأسف می‌گزم انگشتِ شه‌آلوده را، ۲۲۰
 در مَرایا صورتِ واحد چو گردد جلوه‌گر + عکسها آید به قدرِ آن مَرایا در نظر، ۷
 در می‌کده عشق شرابِ دگر است + در شرع محبتِ احتسابِ دگر است، ۲۸۱
 در نجف بود حلّه، منزلِ او + کاشفِ مشکلات شد دلِ او، ۲۵۳
 درونِ بطن بخواند آیه [ای] ز بهرِ ضعیف + که انتقام کشم عن قریب ز اهلِ غرور، ۱۱
 کُره‌ای لفظ [و] معنی جمله از او شد عیان + لؤلؤ و مرجان دُرّو بحری بود پس بیکران، ۷
 در هر فنش دلا به از اهلِ جهان + دانند به لاف مهر شاه اسماعیل، ۶۰
 دست زن بر دامنِ حیدر که او شیرِ خداست + زوجِ زهرا، صاحبِ دُلدُل، شوِ هردو سراسر است، ۷
 دستش به انتقام دگر چون نمی‌رسد + شاعر به تیغِ تیزِ زیان می‌برد پناه، ۱۹۴
 دشمنِ جانِ پدر گردد پسر از بهرِ مال + دختر از بی‌مهریِ مادر امان خواهد گرفت، ۳۵
 دگر به دخترِ رز دستِ آرزو نکشی + اگر به پای تو افتند شاهدانِ تبار، ۲۱۸
 دگر سادگان پس گروه نخست + ثباتی و برعکس آن همچنان، ۵۹

دلش پر ز الهام و حی جلیل + چه غم گر نیامد به او جبرئیل، ۲۰۹
 دلِ عدو شود از خوف پر ز خون چو انار + تهی شود سر دشمن ز مغز چون طنبور، ۱۱
 دلِ گیرم از آن ناله که مستانه به پا شد + بیزارم از آن شوق که دیوانه به پا شد، ۲۲۰
 دلم از جفای زمانه شکست + چو جامی که از باده افتد ز دست، ۱۹۱
 دمِ مسیحِ نشانِ حیات می بخشد + شفاپذیر ز انفاس او شود رنجور، ۱۱
 دمی قاسمالب ببند از سخن + دعای گوی شه باش و لب مهر کن، ۱۹۱
 دوستی جُست ز من تاریخش + گفتمش: شیخ بهاء الدین وای، ۲۷۴
 دو سرو سرافراز باغِ دل اند + دنورند و چشمِ او چراغِ دل اند، ۲۱۰
 دو سلطان که فخر بنی آدم اند + جهان را سرو سرو عالم اند، ۲۱۰
 دوش در واقعه با چرخ نزاعم افتاد + من تنگ حوصله در بحث و فلک هرزه دراست، ۱۹۲
 دو صبحِ سعادت ز روشنِ دلی + یکی چون نبی و یکی چون علی، ۲۱۰
 دو کس او را بجان بیازردند + یکی از ابلهی دگر خامی، ۳۰۹
 دو مهرند و نورِ مه و آنچُم اند + دو چشم اند و در چشمِ جان مردم اند، ۲۱۰
 دیگری از صُلپ او چون ابن داود آشکار + این جهان را همچو خاتم در میان خواهد گرفت، ۳۶، ۳۸

ذ

ذاتِ او مَسسوس با حق شد، از آن حق با علی است، ۶
 ذره خاکی درش را به دو عالم ندهم + عالمت از تو، خاک از من، و سودا به رضاست، ۱۹۲
 ذواقتهاران یشاء قلب الطباع + صیر الأظلام طبعاً للشعاع، ۲۷۷

ر

راجع آید اگر شود موزون + نسبتِ علم او به افلاطون، ۲۲۶
 ربعِ مسکون به تیغ و تاج گرفت + دین اثنا عشر رواج گرفت، ۲۵۳
 ربعِ مسکون را به فرمانِ خدا آن شهریار + چون سلیمان نبی آن نوجوان خواهد گرفت، ۳۶
 رُخس را فروغ از جمالِ علی است + جمالش گلی باغِ آلِ علی است، ۲۲
 رُخَم شد زرد و آهم آتشین و اشک گلگونی + لباس سبز خط تا کرد در بر چهره رنگش، ۲۲۰
 رسمِ هجا چو لازم ماهیت من است + چون کهریا کزو نتوان شست جذب کاه، ۱۹۴
 رسیده مضطربم کرد و آن قدر نشست + که آشنای دل خود کنم تسلاً را، ۱۸۴

رفت چون شیخ ز دارِ فانی + گشت ایوانِ جندش مأوا[ی]، ۲۷۴
 رنگِ عدم صیقلِ لطفِ زدود + دستِ کرم پرده‌هستی گشود، ۴
 رواقِ دل که بُود جایگاهِ بارخدای + در او تو راه مده یاد غیر را زنه‌ار، ۲۱۸
 رو داشت چه نامه‌ رسالت به علی + بر پشت زدند مهرِ مهرِ تعظیم، ۱۸۷
 روزگارِ سفله‌ گندم‌نمای جو فروش + طوطیِ طبعِ مراقع به ارزن کرده است، ۱۶۲
 روزی که بشکند سگِ او استخوانِ من + آید صدای ناله‌ام از استخوانِ هنوز، ۱۸۴
 روزی که شد افراخته ایوانِ قصرِ رفعتش + بوده زمینِ مشّتِ گلی، کز دستِ بَـ رِخته، ۱۷۵
 روی بپوش ای قمرِ خانگی + تا نکشد عقل به دیوانگی، ۲۶۲
 روی تو کس ندیده هزارت رقیب هست + در غنچه‌[ای] هنوز و صَدّتِ عنذلیب هست، ۲۶۴
 رهنمای خضر و یارِ موسی و عیسی علی است، ۶

ز

ز اعدای ایشان مرا دور دار + مرا از محبّانِ ایشان شمار، ۲۱۱
 زانچه آید در خیالت اعظم و اعلی، علی است، ۵
 زاهد نکند گنه که قهّاری تو + ما غرق گناهیم که غفّاری تو، ۱۷۸
 زبزمِ محبت رسان ساغرم + بیا دمی ساقیِ کوثرم، ۲۱۱
 ز بهرِ دیدنِ رویش به رقص می‌آیند + چو سر ز خاک برآرند جمله‌ اهلِ قبور، ۱۱
 ز بیکان زره سازدش در مصاف + ز تیغش کند همچو جوش شکاف، ۲۶
 ز جهل در همه عمرِ خویش در ره دین(۹) + نمی‌روند به طرزِ ائمه اطهار، ۲۱۸
 ز دیده تا بتوانی بگیرِ گوهرِ اشک + که روزِ حشر بُود این متاع را بازار، ۲۱۸
 ز ذوقِ مهر علی آمده به چرخ، افلاک + به مهرِ او شده سرگرم، ثابت و سیّار، ۲۱۸
 ز ربیغش به دست چون آمد + کار اندر نگاهداری اوست، ۴۸
 ز روی جهل دم از وحدت وجود زنند + زنند لاف اناالحق از آن جهت بسیار، ۲۱۸
 ز زلف پرده به رخسارِ لاله‌گون مفکن + کلیدِ گنجِ سعادت به دست مار مده، ۱۵۲
 ز عدلش همین جغد بی‌تاب شد + که ویرنه چون گنجِ نایاب شد، ۲۷
 ز کارِ چنان طرفه از روی دست + در دین گشاد و در کفر بست، ۲۰۹
 ز لالِ خضر گرچه جانپور است + نم چشمه‌ ساقیِ کوثر است، ۲۱۰
 ز لبها می شربت‌آمیز ده + مکرر ازین جرعه لبریز ده، ۱۹۰

ز مشرق تا به مغرب گر امام است + علی و آل او ما را تمام است، ۲۳۰
 ز مهر یک سروگردن بلندتر گشتم + ز یمن مهر علی و ائمه اطهار، ۲۱۸
 ز ناف زمین نافه‌ای شد پدید + که عطرش به اطراف عالم رسید، ۲۰۹
 زنده ماند عالمی ز معدلتش + بدن است این جهان، او جان است، ۱۳۳
 ز نند چرخ و ز حیث کنند طاعت، نام + کنند دین خدا را به لعب و بازی خوار، ۲۱۸
 ز نند دشتک و رقصند ای مسلمانان + نهید پنبه به گوش و کنید استغفار، ۲۱۸
 ز نند لاف خدای بزرگ سبحانی + همین کم است ز آیین کفرشان ژنار، ۲۱۸
 ز نورِ شهود تو دانا و بیناست + اگر پور سينا و گر طور سیناست، ۲۰۰
 ز وعده‌های توأم ذوق انتظار بس است + که هیچ عیش برابر به انتظار تو نیست، ۱۸۱
 ژو هیولا یافت صورت، جسم شد مَمزُوج جان + شد پدید از نور پاکش این زمین و آسمان، ۷
 ز هر مصرعی نیز بر وی فزود + یکی از تواریخ معجز بیان، ۵۹
 زیبا نبود بر همه کس نور فکندن + پروانه پرسوخته را دور فکندن، ۲۰۰
 زین سبب پیغمبر با اجتهاد + نام خود وان علی مولا نهاد، ۵۷

□ س

ساقی کوثر که جاری گشته از وی سَلْسَبیل + در شب اسری، نبی را در سما آمد دلیل، ۶
 سال مضوی و منکوبی او + جستم از ایام چون مذکور شد، ۱۳۴
 سالها در پنجه غم شد اسیر + آن که او یک ساعتی مسرور شد، ۱۳۴
 سایه لطفِ اله آن لایق تاج و نگین + پادشاه دین پناه آن عادلِ عالم‌هدار، ۱۸۸
 سبوی باده از سر می‌رود فهمی به میخانه + به محرابش نیابد سر فرو، خوش‌همتی دارد، ۲۸۱
 سپهر جهان دیده را ماه و مهر + دو چشم‌اند و او نور چشم سپهر، ۲۲
 سدره و طویی چه باشد پیش آن عالی مکان + ایستاده بر درش مثل سلیمان، چاکران، ۶
 سراپا بس که بودم دوست هنگام جداییها + نمی‌دانم که او رفت از ترم، یا من ز خود رفتم، ۲۱۹
 سر اولیا، شاه مردان علی است + وصی نبی، شیریزدان علی است، ۲۰۹
 سر ذوالفقارش که خون‌بار بود + چه لا از پی نفی کفار بود، ۲۰۹
 سرم کز سجده دلگیری نداند + ز خاک پای جانان آفرینند، ۱۹۴
 سرو چمن عزت علم نبوی + مدرک داور، نگاهبان گیتی، ۹۷
 سرور مردانِ عالم صاحبِ حمد ولو + اَقْدَرُ رَفَعْنَاهُ عَلَیْنا گشته در ذکرش ادا، ۷

سروها موزون و دلکش، طرح اشجارش نکوست + آنچه می‌خواهد دلت از میوه‌ها جمله دُرُوست، ۷
 سکندر ز آینه روم و رنگ + بسازد اگر جوشنش روز جنگ، ۲۶
 سکندر شکوهی که دین پرور است + صف لشکرش سدّ اسکندر است، ۲۲
 سکه چو رسانید به تمییز ملوک + فرق که و مه داد به شاه اسماعیل، ۶۰
 سلطان کشور دین طهماسب شاه عادل + سوگند داد وتوبه، خیل و سپاه دین را، ۵۲
 سلطنت نادیده شد در مسکنت + چشم واکرده مسکین کور شد، ۱۳۴
 سلمان اگر رسید بلایی، از آن منال + کز عاشقی بلا به تو بسیار می‌رسد، ۱۵۲
 سلیمان کند خاتمش را رکاب + که گردد ز پابوس او کامیاب، ۲۶
 سوگند می‌خورم به خدایی که خلق را + در کبریای حضرت اونیست اشتباه، ۱۹۳
 سهل باشد در رو فقر و فنا + گر رسد تن را تعب، جان را عنا، ۲۷۱

□ ش

شاد شد دلها که باز از آسمان عدل و داد + باز دنیا زنده شد کز مهر ایام بهار، ۱۸۷
 شاه اسماعیل بن حیدر بگردد شهریار + خاک پایش در جهان کحلِ عیان خواهد گرفت، ۳۵
 شاه اقلیم و فا، سلطان ایوان صفا + شمع جمع بیدلان، کام دل امیدوار، ۱۸۷
 شاه ایران مقر حکم نبوی + گل پیرهن و گل گلستان علی، ۹۷
 شاه عادل قرار دین معنی + بی‌مثل مراد اهل دل آل علی، ۹۷
 شاه عالم پناه اسماعیل + هادی خلق شاه اسماعیل، ۲۵۳
 شاه عباس چون به تخت نشست + نقش ایران نشست سخت نشست، ۶۳
 شاه فردوش آشیان چون رفت + زین سرای سپنج بیرون رفت، ۲۵۳
 شاه ما پاینده باد و باقی آن شهزاده هم + روزهای بی‌حساب و سالهای بی‌شمار، ۱۸۸
 شاهی که چرخ را چه نواز به یک نگاه + گردون چه آفتاب به اوج افکند کلاه، ۱۹۴
 شد آفتاب و ماه زر و سیم در جهان + از سکه امام بحق صاحب الزمان، ۳۹
 شد از دست او فتح باب چنین + چه دستی که بر وی هزار آفرین، ۲۰۹
 شد به جایی کاندرو انداخت پر را جبرئیل + بود مولا و حبیب حق، خداوند جلیل، ۶
 شده شه را ز لطف رب و دود + جای پر کرسی سلیمان است، ۱۳۳
 شراب آورای ساقی ما عیان + نشاید که این شعله بینم نهان، ۱۹۰
 شراب عشق در هر مشربی کیفیتی دارد + ز شیرین، کوهکن، حالی و خسرو حالتی دارد، ۲۸۱

- شریت الحبّ كأساً بعد كأس + فمانفد الشراب ولا رویت، ۳۳۹
 شرم و ناموس از خلائق برطرف خواهد شدن + بی حیایی در میان مردمان خواهد گرفت، ۳۴
 شعله شمع دودمان خلیل + شاه طهماسب بن اسماعیل، ۲۵۳
 شعله شوق جان گدازان است + زاده طبع پاک زادان است، ۸
 شمس أوج المجد مصباح الظلام + صفوة الرحمن من بین الأکام، ۲۷۷
 شود چو وقت ظهورت به لوح، امر شود + کند مفوض رای تو حادثات دهور، ۱۱
 شما منم که درین آستان، تمامی عمر + به مدح آل نبی گشته ام چنان مشهور، ۱۱
 شما نمی باده کشان در صبح + چرا می کنید ای فدای تو روح، ۱۹۰
 شهنشاه روی زمین سال شاهی + شهنشاه زیر زمین سال رحلت، ۶۱
 شهی کاسمان پایه تخت اوست + مدار فلک تابع بخت اوست، ۲۲
 شیخ الاسلام بهاء الدین لا برحت + صحائب العفو ینشئها له الباری، ۳۳۰
 شیخ الاسلام را به خود طلبید + بهر تمییز نیک و بد طلبید، ۲۵۳
 شیخ الأنام بهاء الدین لا برحت + صحائب العفو ینشئها له الباری، ۲۷۴
 شیخ را بهتر از پدر بنواخت + عربستان بر او مسلم ساخت، ۲۵۳

ص □

- صاحب الأمر الامام المنتظر + من بما یأباه لا یجرى القدر، ۲۷۷
 صاحب «مُلْکاً کَبِیراً»، قدوه روحانیان + عرش اعظم، عقل اول، پادشاه انس و جان، ۶
 صادر اول چنین باشد به نزد عارفان + جمله عالم گشته اندر «بای بسم الله نهان، ۶
 صبح عنایات توبی شام گشت + دانه انعام توبی دام گشت، ۴
 صَبِیٍّ مِنَ الصَّبِیَّانِ لِأَرَأَیَ عِنْدَهُ + وَلَا عِنْدَهُ جِدٌّ وَلَا هُوَ یَعْقِلُ، ۲۳
 صبح الحديث به فیالک رتبه + تعلقو باخمصها علی التیجان، ۳۴۳
 صحبت الشَّجْوِ مدامت فی العمر باقیا + و طلقت ایام الهنا واللیالی، ۳۰۱
 صدر السیادة والعلی فی شرحه + کشف الظلام بنور آل محمد، ۲۹۵
 صرح مشید فی الکمال کما علا + فی العز سمک قصور آل محمد، ۲۹۵
 صدف اولیا را زکَرَدست اوست + سزاوار وحی ار کسی هست، اوست، ۲۰۹
 صدفی پا بر اورنگ شاهی نهاد، ۹۶
 صلّ الاله علی النبی وآله + وجلا العمی بظهور آل محمد، ۲۹۵

صَلِّ عَلَى ثَوْرٍ سَمَاءُ الْعُلَى + مِنْ هُوَ ثَوْرٌ بِرِیَاضِ الْهَدَى، ۴

ط □

طایری از آشیانِ جاو وجود آمد فرود + کوکبی از اوجِ عزّ و ناز گردید آشکار، ۱۸۷
طبعی وجودِ توسست دراین ره حجاب تو + آهی ز دلبر آر و بسوز این حجاب را، ۱۸۴
طفیلی قدومش ریاضِ نعیم + بر او منکشفِ حالِ خلد و جحیم، ۲۰۹
طواف درش شد به قول رسول + برابر به هفتاد حج قبول، ۸۳

ع □

عادلِ کامل محمداکبر صاحبِ قران + پادشاه کامجوی نامدار و کامگار، ۱۸۷
عاقبت ترکان به زهرِ غم کنند او را هلاک + او دگر منزل بسوی قدسیان خواهد گرفت، ۳۵
عالمانِ مقتداش دانستند + فیض بردند تا توانستند، ۲۵۳
عروسِ دهر به فتوای ذره باخورشید + حلالِ اکبرشه، پادشاه زاده سلیم، ۱۹۱
عروسِ علم دین را مُرده داماد، ۲۸۷
عزّ و علارتبه اعلاش بود + چون ز «دئی» پایه آذناش بود، ۵
عقلِ اوّل بُود به پیرایش + عقلِ فعالِ وقتِ بخشایش، ۲۲۶
علوم الوری فی جنبِ أبهر علمه + کخرقة کف او کخمسة منقار، ۲۷۶
علی است صاحبِ بئر، آن که در میانه جیش + چه ماه بدر بُد و دیگران نجوم صغار، ۲۱۸
علی است قاتل عمرو آن دلیر کز خونش + گرفت مذهب اسلام دست و پابه نگار، ۲۱۹
علی شهرِ علم نبی را در است + ز خاکِ درش عجم را افسر است، ۲۰۹
عنانِ حُسن به چشمانِ فتنه باز مده + به دستِ مردمِ پُرفتنه اختیار مده، ۱۵۲

غ □

غادة قد غدت لها حکمة ال + عین و أضحت عن غیرها فی انتفاء، ۳۴۳
غایب از انظار، ولیکن حاضرِ هرجا علی است، ۷
غلط کردم به پارفتم از آن سرما ریود از من + گناه از جنابِ من بود، جرمی نیست سرما را، ۱۷۶
غمزهات قطع حیات همه کس کرد و کنون + چشم بر زندگیِ خضر و مسیحا دارد، ۱۸۰
غمِ عالم پریشانم نمی کرد + سر زلفِ پریشان آفریدند، ۱۹۴

غنچه‌های حدیقه ناز است + تازه گل‌های گلشن راز است، ۸
غیر اعتقادی حبّ خیرالوری + و آله والمرء مع من احبّ، ۲۷۸
غیر انی لاأرى لی فُسْحَةً + بعد أن ربّ البرایا مدحک، ۳۲۹
غیر توکس کی به بساطِ قَدَم + از ره تقدیم نهاده قَدَم، ۴

□ ف

فاجهد لنفسک فی الخلا + ص فَدُوْنَه سُبُل عسیره، ۲۲۳
فاسحب عی الفلک الأعلى ذبُولُ علا + فقد حویت من العلیاء أعلاها، ۲۶۷
فاق الکرام و لم تُبْرَحْ سجنه + اطعام ذی سغب مع کسوة العاری، ۳۳۱
فاق أهل الأرض فی عزّ و جاه + وارتقی فی المجد أعلى مرتقاء، ۲۷۷
فالبرایا لذا و ذاک جمیعا + لی خصوم من عاقل و سفیه، ۳۳۰
فتد ز نظم جهان شخص عقل در حیرت + به روی خاک نهد عدلِ حضرتش دستور، ۱۱
فتنه‌ها خیزد وزین پس دیگری از نسلی او + از خراسان آید و غم زو امان خواهد گرفت، ۳۵
فتی زانه فی الدّهر فضل و سُوءه + الی أن غدا فوق المساکین راقیا، ۳۰۲
فروغی که خورشیدانور گرفت + ز رخسارِ آلِ پیغمبر گرفت، ۲۱۰
فروی لحظها کتاب الاشأ + رات] و کم قدروی عن الغزلی، ۳۴۳
فربّ نرمی ابنای روزگار مخور + که هست نرمی ایشان به رنگِ نرمی مار، ۲۱۷
فضل الفتی بالبذل والاحسان + والجود خیر الوصف للانسان، ۳۴۲
فلک گریبند جمالش ز دور + بریزد ز تاب تجلّی چّه طور، ۲۲
فما العزّ الا حیث أنت موقّر + و ما الفضل الا حیث ما أنت فاضل، ۲۵۴
فما نال مجدّاً نلتهم من سواکم + ولا انفک منکم للبرایا أمامها، ۲۹۶
فملیح الخصال لا یرتضیئی + و قبیح الخصال لا یرتضیه، ۳۳۰
فهن سبیل العلم والحلم فی الصّه + و هم وهبونا العلم والحلم فی الصبی، ۳۴۳
فی الجملة منظر همه اشیاست ذات من + بل اسم اعظم است حقیقت چّه بنگری، ۲۶۲
فیض عجبی یافتم از صبح + کاین جاده روشن رو میخانه نباشد، ۲۲۰
فی هجرها الدنیا تضحی و وصلها + فیه إذا وصلت ضیاع الدین، ۳۳۰
فیه ریاض السالکین تفتحت + أزهارها، لخبور آل محمد، ۲۹۵
فی یثرب و الغری والزوراء + فی طوس و کربلا و سامراء، ۲۷۷

□ ق

قاسمِ نار و جحیم، محیی عَظَمِ رَمیم + کاف، ها، یس، طه، صاحبِ خَلقِ عظیم، ۵
 قَبْلَ عَنی ضَریحِ مولای و قل + قدماتِ بهائیکِ بالشُّوقِ الیک، ۲۷۷
 قد انصف القَاَرَةَ مِنْ رَامَاهَا، ۲۳۶
 قد أصبحت کعبه العافینِ حضرتِه + تطوف من حولها آمال من وفدا، ۲۳۳
 قرصِ قمر به کاسه گردون فرو شکست + از خوانِ معجزش چو خسیسی نواله خواست، ۲۶۱
 قضا در کارگاهِ کبریایی + فکنده طرحِ اسلیمی خطایی، ۴۶
 قلمِ راجنان در سخن کن عَلم + که احسنت خیزد ز لوح و قلم، ۲۰۸
 قُوْتِ مذهبِ ائمه دین + داد آن پادشاهِ مُلکِ یقین، ۲۵۳

□ ک

کارفرمایِ دو عالم، والی والا علی است، ۶
 کاشوب [او] نَوایِ فرح نو در دل (۹) + افکنده طرب نامه شاه اسماعیل، ۶۰
 کامل دانایِ قابلِ اَعْدَلِ شاهانِ دهر + عادل اعلایِ عاقل، بیِ عدیلِ روزگار، ۱۸۸
 کاملِ صفتی راه فنا می پیمود + ناگاه گذر کرد ز دریای وجود، ۳۴۰
 کأن قلبی اذ غدا طائراً + مضطرباً للغم لما هجم، ۳۴۴
 کز آن لب، می بی خمارم بده + نشان از می چشم یارم بده، ۱۹۰
 کز ناخنِ تلافیِ خاطرِ نخسته ام + تا زخمها نخورده ام از خصمِ کینه خواه، ۱۹۳
 کزین هشت و چار اخترِ برجِ دین + منازلِ شناسانِ راه یقین، ۲۱۱
 کس ندارد هدیه [ای] زین به اگر دارد کسی + هر که دارد، گویا چیزی که دارد گویبار، ۱۸۸
 کفاکُ فضلاً کمالاتِ خصصت بها + أخاک حتّی دَعَوْتُ باری النسم، ۲۶۸
 کفِ او سحابی و پُر از نوال + رُخْشِ آفتابی ولی بی زوال، ۲۲
 کَفَشِ را چه نسبت به ابر بهار + که این دُرِ فشان است و او دُرِ نثار، ۲۶
 کلامش مطیعِ انوارِ تحقیق + ضمیرش منبعِ اسرارِ تدقیق، ۲۵۲
 کَلِّ حسن من الحرائرِ لابل + من اماءِ يستعبد الاحرار، ۳۴۳
 کلیدِ درِ خُلد در مشیتِ او + نگینِ یدالله در انگشتِ او، ۲۰۹
 کلیدِ فتح نبی بود ذوالفقارِ علی + نبی به تیغِ علی کرد فتحها بسیار، ۲۱۹

کم بکر فکر غَدَتْ لِلکَفْوِ فاقدة + ماد نستها لوری یوماً بآنظار، ۳۳۰
 کم حصل صدکم و ما امله + کم امل وصلکم و ما حصله، ۲۷۸
 کم خر لما قضی للعلم طُوذُ علا + ما کنت أحسبه یوماً بمنهار، ۳۳۰
 کم فیہ من امر تبین للوری + من معظمت امور آل محمد، ۲۹۶
 کمولای زین الدین لا زال راکباً + سوابق مجد فی یدیہ زمامها، ۲۹۶
 کُند پوست از فرقِ جمشید باز + که او سازد از جامِ وی طبل باز، ۲۶
 کند روزِ ناورد کین از عتاب + سرش پایمالِ ستم چون رکاب، ۲۶
 کنند دعوی تسخیر جتّیان به دروغ + که تا کنند آلاغانِ انس را افسار، ۲۱۸
 کنند رقص، چُه آواز مطربان شنوند + کشند آه ز بهر بتانِ لاله‌نزار، ۲۱۷
 کنند عاشقی اُمردان [و] می‌گویند: + بُود مجاز پلِ عشقِ حضرتِ جبار، ۲۱۸
 کنند نغمه‌سرایِ چو مطربان، اما + بهانه کرده خدا، بهر گرمی بازار، ۲۱۷
 کو در سلک و صلبِ مصطفوی است + پاک اسباط شاهِ مردن است، ۱۳۳
 که از دل کنیم جانِ خود پیر ما + فدای تو انسان ز روی صفا، ۱۹۰
 که از رشک، ای مهرِ اوجِ مراد + بمیرد ز کینِ دشمنِ پر عناد، ۱۹۰
 که ساقیِ شیرینِ دهن را بگویی + که زنگِ کدورت به باده بشوی، ۱۹۰
 که شد زین چهار اقتران در عدد + هزار و صد و چار مطلبِ عیان، ۵۹
 که کشته تو همان دم ز صفحه‌ی خاطر + به خونِ خویش فرو شست حرفِ دعوی را، ۱۸۴
 که نام من شده «فکرت» ز بس که کردم فکر + به مدح و مقبّت صرف گشته فکر و شعور، ۱۱
 کیست آن شیخِ هادی الاسلام + مقتدای زمان و فخرِ انام، ۲۵۳
 کیست مولا آن که آزادت کند + بندِ رقیّت ز پایت واکند، ۵۷

گ

گر بسنجی تو با ارسطوئیش + سر، ارسطو همی نهذ سویش، ۲۲۶
 گر جیبِ خود ز ننگِ ملامت رفو کنیم + چون فرد تویق‌نامه به مستی دریده باد، ۲۲۰
 گرچه هستم به قیدِ هستی بند + هم به تو بر تو می‌دهم سوگند، ۲۰۷
 گر شخص ترا سایه نیفتد چه عجب + تو نوری و آفتابِ خود سایه تست، ۲۸۶
 گرفتم خانه در کوی بلا در من گرفت آتش + کسی کو خانه در کوی بلا گیرد چنین باشد، ۱۶۶
 گرم به تیغِ جفا کشته‌ای عفا ک‌الله + مده به خاطرِ خود ره جزای عقبی را، ۱۸۴

گر نه فریب وعده روز جزا بود ز تو + سوی بدن که آورد جانِ گریز پای را، ۱۷۵
 گشت از مطلع شرف طالع + شد چو خورشید، فیض او شایع، ۲۵۳
 گشوده‌ام در دکان جان و منتظرم + که بد معامله بر در دکان آید، ۱۸۲
 گفت چه پرسى از آن تاریخ، گفت: + او بسر سالی نبرد او کور شد، ۱۳۴
 گفتم: ای چرخ! تو هر چند که پرزور تری + لیک در بیع و شرا جبر نمی‌آید راست، ۱۹۲
 گفتمش سالِ فوت با دلِ ریش + سدره باشد مقام ابراهیم، ۲۴۸
 گفته‌اند اهل تجربه به جهان + که نگهدار مغز باشد پوست، ۴۸
 گفت: هر کو را مَنَم مولا و دوست + ابنِ عم من علی مولای اوست، ۵۷
 گلبنی این گونه بنمودند در طرزِ چمن + لاله‌ای زین گونه بگشود از میانِ لاله‌زار، ۱۸۷
 گلستانِ عالم امکان که خوش با رنگ و بوست + سنبل و نسرین و گل‌های همه در طرفِ جوست، ۷
 گلشنِ دنیا و عقبی را چمنِ پیرا علی است، ۷
 گلشنی از حقایق است الحق + چمنی از شقایق است الحق، ۸
 گل نیم شب شکفته شود در حریمِ باغ + تعلیمِ گلرخان به حیا این قَدَر بس است، ۲۵۲
 گویا من و تو دو شمع بودیم بهم + کایام تو را بگشت و من می‌سوزم، ۱۶۵
 که دل از عشقِ بتان که جگرم می‌سوزد + عشق هر لحظه به داغِ دگرم می‌سوزد، ۱۶۲
 گهی که چشمِ تو در خانه کمان آید + هزار تیر به یک بار بر نشان آید، ۱۸۲

□ ل

لش طاب لی ذکر الحباب اثنی + أری ذکر أهل البيت أعلی و أطیباً، ۳۴۳
 لش کان ذاک الحسن یعجب ناظرأ + فأنأ رأینا ذلک الفضل اعجباً، ۳۴۳
 لازلت انسان عین‌الدهر مار شفت + شمس الضحی من ثغور الزهر ریق ندی، ۲۳۳
 لا طلت لیلتنا بأسود ناظر + وساد عین مع سواد شباب، ۳۳۵
 لب مکیدی و من از ذوق فتادم بیخود + با تو کیفیتِ آن باده ندانم چون کرد، ۱۷۵
 لله آیه شمس للعلی طلعت + من أفق سعد بهاء للحائرین هدی، ۲۳۳
 لله الحمد از پی جاه و جلال شهریار + گوهر مجد از محیطِ عدل آمد بر کنار، ۱۸۷
 لله شرح زیور آل محمد + اذ فیه شرح صدور آل محمد، ۲۹۵
 لمعت معانی العلم بین سطوره + کالأنور تحت سطور آل محمد، ۲۹۵
 لمعنیاب صد تجلی با ید و بیضا علی است، ۷

لو أنها ترضى مشيبي والهووى + يرضى لقاءً من وراء حجاب، ۳۳۵
 لوملوک الأرض صلوا فی ذراه + کان اعلی صفهم صف النعال، ۲۷۷
 لی أریعه و عشرة بهم ثقتی + فی الحشر وهم حصنی من أعدائی، ۲۷۷
 لیبک دما من هول ذ + لک مدّة العمر القصیرة، ۲۲۳
 لیک در باطن اعانت می نمودی آن امام + بود حاضر با همه آن خسرو علی مقام، ۶
 لی نفس اشکو الی الله منها + هی أصل لكل ما أنا فیه، ۳۳۰

م □

ما بلبل و گل در نظر، لال زیانیم + آویخته از گلبن حیرت قفس ما، ۱۷۹
 مات مجتهد الزّمن، ۲۸۳
 ما جو طفلیم و جهان مکتب عشق و تو ادیب + هجر [و] وصلی تو در او شنبه و آدینه ما، ۱۷۸
 ماهی مدرک که او بود مثل علی + مایل به کمال حلم و قتل رومی، ۹۷
 مبدأ خط است نقطه، حرف شد از آن عیان + از الف «با» «تا» به آخر حرفها هریک چنان، ۶
 مجلس وی را سماء چارمین دان عود سوز + موکب وی را سماک راح آمد نیزه دار، ۱۸۸
 محبتش نه همین واجب است بر انسان + شده محبت او فرض بر جبال و بحار، ۲۱۸
 محب خویش به غلمان انیس می سازی + به گردنش فکنی گیسوانِ حورِ قصور، ۱۱
 محط رحال الطالبین جنابکم + و ما ضربت الالدیکم خیامها، ۲۹۶
 محمد المصطفی الهادی المشفع فی + یوم الجراء و خیر الناس کلهم، ۲۶۸
 مدار مقصد کار جهانیان از اوست + برای او شده حکم قضای حق مقصور، ۱۰
 مدت حبائلها عیون العین + فاحفظ فؤادک یا نجیب الدّین، ۳۳۰
 مراد من همه زین عرض نیکخواهی تُست + و گر نه زین همه گستاخیم چه مقصود است، ۸۲
 مرا نادیده می انگارد اما بینشی دارد + که نقش پایِ محنت دیده از آسوده نشناسد، ۱۷۶
 مرد از دست زین بد فعل می گردد زیون + زن ره بازار و میدان، آن زمان خواهد گرفت، ۳۴
 مرغ روح روان ابراهیم + کرد پرواز سوي باغ نعیم، ۲۴۸
 مریض عشقی تو زهر اجل چنان نوشد + که از تصوّر آن آب در دهان آید، ۱۸۲
 مستان تو فارغاند از روز حساب + زین طایفه در حشر حساب دگر است، ۲۸۱
 مسیح از برآمد به چرخ بلند + علی شد ز کتف نبی بهره مند، ۲۰۹
 مصرع اول ز وی سال جلوس پادشاه + از دویم مولود نور دیده عالم برآر، ۱۸۸

- مطایب‌العی ما افتقدن یوماً لغيرکم + وموضعکم دون البرایا سنامها، ۲۹۶
- مطلع انوارِ صبحِ فیضِ بی‌همتا علی است + منشأ آثارِ لطفِ واحدِ دانا علی است، ۵
- مطول الفرع علی متنها + وحصرها مختصر نافع، ۳۴۴
- مظهرِ جودِ خدا و مظهرِ اشیا علی است + اهل دین را در دو عالم عروة الوثقی علی است، ۵
- معاقره الأوطان ذلّ و باطل + ولا سیما ان قارنتها الغوائل، ۲۵۴
- معراج‌نشینِ حکم و عدل از اقبال + اکبر عادل، عدو فکن، شاه صفی، ۹۷
- معنی رنگین ز طبعِ هر که باشد خوش‌نماست + شاخ گل از هر زمینی سر زند شاخ گل است، ۲۱۷
- مکن مکن که ره جور را کناره نباشد + مکش مکش که پشیمان شوی و چاره نباشد، ۸۳
- مگیر انس به کس در جهان به غیر خدا + بکن اگر بتوانی ز خویش نیز کنار، ۲۱۷
- ملاّمة فی أذنّی عاشق + أو عربی فی بلاد العجم، ۳۴۴
- ملک را شد آدم از آن قبله‌گاه + که تابنده بود از رخس نور شاه، ۲۰۹
- ملکِ یونان لمعه پیرایش + پورِ سیناست طور سینایش، ۲۲۷
- ممالک که از دادِ عدلش بجاست + خدا دادش و دادِ دادِ خداست، ۲۲
- من آنچه شرطِ بلاغ است با تو می‌گویم + تو خواه از سختم پند گیر و خواه ملال، ۶۹
- مناقب او هشت من لیس ذا نظر + وأسمعت فی الوری من کان ذاصهم، ۲۶۸
- من الیه الکنون قد القی القیاد + مجریا احکامه فیما أراد، ۲۷۷
- من در آن حین در رکابِ شاه جان خواهم فشاند + چون غلامان توسنِ او را عنان خواهم گرفت، ۳۶
- من در نماز و سجده بت میکند دلم + کو برهمن که خنده زند بر نمازِ ما، ۱۸۰
- من که از کلک نظام روزگار + نقشها بر لوح امکان می‌زنم، ۱۹۱
- من لم یکن بنی الزهراء مقتدیا + فلا نصیب له فی دین جُلهم، ۲۶۸
- مولی به اتضحت سبل الهدی و غدا + لفقده الدین فی ثوب من القار، ۳۳۰
- مهبّط لطفِ ایزدِ متعال + شیخ اعظم علی عبْدُالعال، ۲۵۳
- مهرِ جمالش چو ثنق برکشید + نورِ نخستین به جهان شد پدید، ۴
- میرابو الفتح آن که نام و دانشش + بر سرِ افهام و اذهان می‌زنم، ۱۹۱
- میرزا سید محمد آن که او + شد سلیمان روز کی مشهور شد، ۱۳۴
- می زندگی ریز در جامِ جم + اگر آب حیوان نباشد چه غم، ۲۱۱
- می شد چوز صنعِ رازِ پاکِ جلیل + ملک و ملک و فلک به دارالحویل، ۵۹
- می شود حاضر به مُردن، بر سرِ هر کس امام + قاضی حاجاتِ خلق و شافعِ روزِ قیام، ۷

می‌کرد چُه سکه حی صاحب تنزیل + نقدی که عیار بودش از اصلي جلیل، ۶۰
می‌نهادم رختِ رحلت دوش بر دوش صبا + سویت ای عمرِ رضاگر دسترس می‌داشتم، ۱۴۷

ن

نازنین شاهدی، بَری از عیب + جلوه‌گر آمده ز عالمِ غیب، ۸
نامور سیدِ بلندمکان + میر سید حسینِ عالیشان، ۲۲۷
نباشد کسی از خفی و جلی + سزای مامت بغیر از علی، ۲۰۹
نبودی اگر خاتمِ انبیا + که بودی نبی جز شه‌اولیا، ۲۰۹
نجف چون حرم کعبه عالم است + در قبله‌گاهِ بنی آدم است، ۲۰۹
نجف گوهرِ ذات او را صدف + بُود گوهرش در پاک نجف، ۲۰۹
نسیم عطسه زد و شاه بود ده روزه + بگفت: «یرحمک الله» به خادمِ مذکور، ۱۱
نشان نگینش برد قرص مهر + چو بوسید بر سر نهادش سپهر، ۲۶
نطق از توبه مهمانی اربابِ خرد + انداخته خوان از سخن خوانِ خلیل، ۱۵۹
نعمت الله را اگر نادان بداند خارجی + کو بداند هرکه داند گوش جان خواهد گرفت، ۳۶
نقدِ صوفی نه همه صافی و بی‌غش باشد + ای بسا خرّقه که شایسته آتش باشد، ۳۱۲
نقش‌بنده صورت زان سان که بایست آفرید + بیش ازین خوبی به ظرفِ حسن گنجایش نداشت، ۱۷۶
نگاهی از آن چشمِ مستِ سیاه + زکیش و فانیست با ماگناه، ۱۹۰
نماز و روزه و حج کسی قبول نشد + مگر به مهرِ علی و ائمه اطهار، ۲۱۸
نموده بود چهل روز از ولادت خویش + بسان مرد چهل ساله روی خاک مرور، ۱۱
نورالحقیقه قد تجلی ساطعا + للناظرین بطور آلِ محمد، ۲۹۵
نوروز و صباح عیش جان و دل و عقل + فرمانده صاحب ایل شاه صفی، ۹۷
نهنگ آر کند یاد تیغش در آب + شود آب از سهمِ اوتف به آب، ۲۶
نیربرج وجودی، گوهرِ دریای جود + از هوای اوج دلها شاهباز جان‌شکار، ۱۸۸
نیرنگ بین که ساقی، از یک قرابه ریزد + خون در پیاله ماء می در ایغ مردم، ۱۷۸
نیست بر اهلِ حقیقت، سر اینها مُستتر + وقتِ افطارش بسی جا بود آن شه را مقرر، ۷

و

وَاز تَنَدی الامکان بُودَ الإمتناع + قدرة موهوبه من ذی الجلال، ۲۷۷

وارهانم ز ننگِ این تنگی + برسانم به رنگِ بی‌رنگی، ۲۰۷
 والبيض فی کفه سود غوائلها + حمر غلائلها تدلّی علی القمم، ۲۶۸
 والعلم قد درست آیا ته و عفت + عنه رسوم أحادیث و أخبار، ۲۷۴، ۳۳۰
 والمجد أقسم لا تبدوا نواجذه + حزناً و شق علیه فضل أطمار، ۳۳۰
 والی ملکی ولایت، شاه دین، مولا علی است، ۶
 و اها لصدوّ صالکم علله + وعد لکم و صدکم علله، ۲۷۸
 واهب طرح مروت آیین جهان + افکند به عالم کرم شاه صفی، ۹۷
 و أمانه یوم عظمی + م فیه تنکشف السریره، ۲۲۳
 وای بذر کمال فی الوری طنعت + أنواره فأنجلت سحب العمی أبداً، ۲۲۳
 ور شود ابر کفّت قطره فشان + قطره شاید که کند عمانی، ۱۷۶
 و عینی تجافی صفوّ عیشی [کما] غذا + یناظر منی ناظر السحب باکیا، ۳۰۱
 و قد قل عندی کلّ ما کنت واجداً + بفقد الذی أشجی الهدی والموالیا، ۳۰۱
 و کتاب الشفاء عن ریقها یرویه + حیث یروی بذاک الزلال، ۳۴۴
 و کم بکته محارب المساجد اذ + کانت تضیّ دجی [منه] بأنوار، ۳۳۰
 ولا ألو مهم أن یحسدوک فقد + حلت نعالک منهم فوق هامهم، ۲۶۸
 و لقد عجبّت و ما عجب + ت لکل ذی عین قریره، ۲۲۳
 و للفقّه نوح یترک الصلبد دائماً + کما سال دمع الحقّ یحکی الفؤادیا، ۳۰۲
 ولی به کعبه که گر جبرئیل طاعتشان + به منجیق تواند بر آسمان انداخت، ۳۰۹
 و لیس لی من عمل صالح + أرجوه فی الحشر لدفع الكرب، ۲۷۸
 ولی معذور می‌دارم که در راه تمنایت + چنان بودم که از مستی ز سر نشناختم پا را، ۱۷۶
 و ما لاهل الأ من یری لک مثل ما + تراه والّا فی المودّة باطل، ۲۵۴
 و منه العقول العشر تبغی کما لها + و لیس علیها فی التعلّم من عار، ۲۷۷
 و هو ی المجد والملاح و اهل الا + بیت فی القلب لم یدع لی قرارا، ۳۴۳
 و یا ضریحاً حوی فوق السماک علا + علیک من صلوات الله از کاهها، ۲۶۷

□ هـ

هادی راه شبهه و ظلم است + علم للهدی به او علم است، ۲۲۶
 هذا ولو ذکر ابن آدم + ما یلاقى فی الحفیره، ۲۲۳

هر چند که لائِبِیْ بعدی + خاقانی و انوری و سعدی، ۱۷۴
هر چه خود می نویسد از بد و نیک + می کند جمله را به نام فقیر، ۱۶۹
هر چه در خاطر من می گذرد می دانی + بنده همچو منی همچو تو سلطان می خواست، ۱۹۲
هر چه غیر تو، زان نفورم کن + پای تا فرق غرقِ نورم کن، ۲۰۷
هر دایره ترا فلک حلقه بگوش + هر مدّ ترا مُدّتِ ایام بهاست، ۱۷۲
هر دو را نام عبدِ رحمان است + آن یکی ملجم و دگر جامی، ۳۰۹
هر کس ز خصم کینه به نوع دگر کشد + مژگان به گریه، لب به دعا خسرو از سپاه، ۱۹۴
هر که او روی به بهبود نداشت + دیدن روی نبی سود نداشت، ۶۷، ۷۵
هر که با آلِ علی یک جو عداوت کرده است + آن زمان انگشتِ حسرت در دهان خواهد گرفت، ۳۶
هر که را بنواخت از مهر آسمان + هم به روزِ دیگرش مقهور شد، ۱۳۴
هر که را روی به بهبود نداشت + دیدن روی نبی سود نداشت، ۶۷
هر گنج کز آبادی گیتی و دهور + گرد آمده باد وقف شاه اسماعیل، ۶۰
هر منک و تجمل که اهم بود از لطف + دهر آن همه افکند به شاه اسماعیل، ۶۰
هر ناله که از جگر برآرم - آتش ز دلِ اثر برآرم، ۱۷۹
هزار و صد و بیست تاریخ از او + قدم زد برون هشت، افزون بدان، ۵۹
هست در انجیل و تورات و زیور انبیا + نام پاکش مندرج گردیده با مدح و ثنا، ۶
هست وجه الله و عین الله هم أم الکتاب + لوح محفوظ و قلم، قرآن ناطق آن جناب، ۵
«هَلْ أَتَى» و «لَا فِتْنَى» در شأنِ او آمد فرود + با زبانِ درهای علم و دستِ او خیر گشود، ۶
هم جوانی سرخرو از نسل او پیدا شود + کوچه اسماعیل دولت رایگان خواهد گرفت، ۳۶
همچو پروانه به شمعِ سر | او کار است مرا + که اگر پیش رَومِ بال و پر می سوزد، ۱۶۲
همچو عباس علی غازی بُود آن شهریار + بعد از آن از نسلِ او آدم مکان خواهد گرفت، ۳۵
هم غرّة کانت لجبهة دهرنا + میمونه وضاحه غرّاء، ۲۲۳
همه زیر دست و زیر دستِ اوست + اگر در جهان رستمی هست، اوست، ۲۲
همیشه ناگه نگردد حلال بر فرزند + جمیله که شود با پدر به حجله مقیم، ۱۹۱
هنوز آثارِ گرمی با شرر بود + کزان در مجلسِ شیرین خبر بود، ۱۷۷
هنوز این اوّلِ عشق است، حزنی گریه کمتر کن + که وقتِ گریه های دردِ دلِ پرداز می آید، ۱۸۳
هو السید المولی الذی تم بدره + فأضحی الی نهج الکرامات هادی، ۳۰۲
هو اهنّ لی داء هو اهم دواء + و من یک ذا داء یرد مطّیباً، ۳۴۳

هوای دار انا الحق فتاده بر سرشان + از آن کنند چو حلاج کفر خود اظهار، ۲۱۷

ی □

- یا امیرالمؤمنین المرتضی + لم ازل ارغب فی ان امدحک، ۳۲۹
یا ثاوییا بالمصلی من قری هجر + کسیت من حلل الرضوان أصفاه، ۲۶۷
یا حیرة هجر واواستوطنوا هجرا + واهأ لقلبی المعنی بعدکم واه، ۲۶۶
یا رب انی مذنب خاطئ + مقصر فی الصالحات القرب، ۲۷۸
یارب این ارض مقدس چه مکان است + چه جاست + کز زمین تا به فلک مظهر انوار خداست، ۱۹۲
یا شهنشاه غریبان من غربت فرجام + آرزومند زمین بوس توأم مدتهاست، ۱۹۲
یا کراما صبرنا عنکم محال + ان حالی من جفاکم شر حال، ۲۷۷
یا لیلۃ قصرت وبانت زینب + تجلو علی بها کؤوس عتاب، ۳۳۵
یری ان سواد اللیل دام له + ویزید فیهِ سواد السمع والبصر، ۳۳۵
یعنی آن زیده نتایج خاک + سر عزت رسانده بر افلاک، ۲۲۷
یعنی آن فاروق اکبر سرور اهل یقین + ماه برج کتف پیغمبر، امام اولین، ۶
یک جهان جان خواهم و چندان امان از روزگار + کین جهان جان را بدان جان جهان سازم نثار، ۱۷۷
یک ره نظری بر مس قلبم انداز + شاید که برم ره به حقیقت ز مجاز، ۳۱۰
یک موی ز هست او بر او باقی بود + آن موی به چشم فقر زئار نمود، ۳۴۰
یک نقطه زفاف سر زد و گفت + قانون حساب از جهان رفت، ۱۵۰

نام کسان

آدم (ع)، ۳۲۷	ابراهیم پاشا، ۱۱۳
آزادخان افغان، ۱۳۵، ۱۳۸	ابراهیم حسنی حسینی، ۲۹۵
آسیه، ۷۸	ابراهیم خان [افشار]، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۲
آصف خان [میرزا قوام الدین]، ۱۶۱	ابراهیم خان حاجی لر، ۱۵۳
آقا تقی [سکاکی اصفهانی]، ۱۴۰	ابراهیم خدیفه، ۱۵۴
آقا جمال [خونساری]، ۲۱۴، ۲۱۳	ابراهیم خیل (ع)، ۹، ۱۵۹، ۳۴۳
آقا حسن د.د، ۲۱۹	ابراهیم دهگان، ۱۰۰
آقا حسین خونساری، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۵۹	ابراهیم شاه، ۳۸، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷
آقا رضی متولی، ۲۱۹	ابراهیم [شیخ الاسلام طهران]، ۲۹۰
آقا شاه علی دولت آبادی اصفهانی، ۱۴۹	ابراهیم عادلشاه ← عادلشاه، ابراهیم
آقا میرمنشی ← ابوالعالی نطنزی	ابراهیم عاملی کرکی، ۲۴۰
ابا عبدالله الحسین ← ابو عبدالله الحسین (ع)	ابراهیم غلام حسین، ۱۱۶
ابرهیم ادهم، ۲۹۰	ابراهیم میرزا، ۱۳۱
ابراهیم اصفهانی، ۱۷۲	ابراهیم میسی، ۲۷۹
ابراهیم بن سلیمان القطیفی، ۳۳۲	ابراهیم همدانی، ۲۸۹
ابراهیم بن شیخ جعفر بن عبدالصمد العامری	ابن اثیر، ۲۲۱
کرکی، ۳۳۱	ابن ام مکتوم، ۷۹
ابراهیم بن شیخ فخرالدین العاملی البازوری،	ابن جبیر، ۲۳۵
۲۳۳، ۲۷۵، ۳۳۰، ۳۳۱	ابن جریج، ۲۳۸
ابراهیم بن علی العاملی الجبعی، ۳۳۲	ابن حجر هیثمی، ۳۰، ۳۲، ۳۰۷
ابراهیم بن علی بن عبدالعالی العاملی، ۳۳۱	ابن سمره، ۳۰

- ابن سینا، ۷۷، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۶۱
ابن صہاک، ۲۳۶
ابن طاوس، ۸۱
ابن عباس، ۳۲، ۲۳۵، ۲۳۶
ابن عربی، ۴۱، ۲۷۲
ابن عمر، ۲۳۷
ابن قیم جوزیہ، ۲۲۱
ابن کمونہ، ۲۸۵
ابن ماجہ، ۲۸
ابن مسعود، ۲۸، ۲۳۵، ۲۳۷
ابن ملجم، ۷۳
ابوالحسن المسعودی، ۳۴۳
ابوالحسن علی بن محمد السمری، ۳۳
ابوالحسن علی بن موسی الرضا - علی بن
موسی الرضا (ع)
ابوالعالی نطنزی، ۱۹۶
ابوالغازی، ۱۰۳
ابوالفتح تبریزی، ۲۳۰
ابوالفتح گیلانی، ۱۹۱
ابوالفضل [صدر اعظم اکبر شاہ]، ۱۶۰
ابوالفیض خان، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸
ابوالقاسم، ۳۲
ابوالقاسم سوئی، ۱۱۱
ابوالقاسم فندرسکی، ۲۱۴
ابوالقاسم [کلاتر طهران]، ۲۹۰
ابوالمکارم، ۱۹۶
ابوالولی، ۱۴۴، ۲۴۷
ابوبکر + ابی بکر، ۵۷، ۵۸، ۷۰، ۷۱، ۷۵، ۷۶
۲۳۸، ۲۲۱
ابوجعفر طوسی، ۲۳
ابوجعفر مؤمن طاق، ۲۳۷
ابوحامد غزالی - غزالی، ابوحامد
ابوحنیفہ، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۷
ابوداؤد، ۲۷، ۲۸
ابوذر، ۵۵
ابوزرجمہر، ۱۶
ابوطالب اصفہانی، ۱۵۱، ۲۴۹
ابوطالب رضوی، ۱۹۴، ۲۵۰، ۲۵۱
ابوعبدالله الحسین (ع) + امام حسین +
سید الشهداء، ۱۸، ۱۹، ۳۲، ۴۲، ۱۱۴،
۱۵۶، ۱۷۴، ۲۲۲
ابوعی - علی خطیب استرآبادی
ابومحمد عبیداللہ، ۳۲
ابومحمد یوسف بن یحیی بن علی القدسی
الشافعی، ۲۹
ابونصر گیلانی، ۱۶۸
ابونصر محمد بن محمد بن ازغ بن طرخان
الفارابی - فارابی
ابونعیم اصفہانی، ۲۹
ابوہریرہ، ۲۹
ابی القاسم محمد حجت، ۲۷
ابی بن کعب، ۲۳۵
ابی سعید خدری، ۲۸
بی سعید خراسانی، ۴۲
ابی عبدالله جعفر صادق - جعفر صادق (ع)
بی نصرہ، ۲۳۵
احمد اردبیلی - مقدس اردبیلی
احمد بن السلامہ الجزیری، ۳۳۳
احمد بن حجر المصری الشافعی، ۲۷
احمد بن حنبل، ۲۹، ۲۳۸
احمد بن خاتون العاملی العینائی، ۳۳۲
احمد بن سید زین العابدین الحسینی العاملی،

اشرف استرآبادی، ۲۵۰
 اشرف افغان، ۱۱۱، ۱۱۶
 اعتمادالدوله میرزا ابوطالب، ۲۷۴
 افضل الدین ثرکه اصفهانی، ۱۸۲، ۲۲۸، ۲۶۰
 افضل قایانی، ۲۶۹
 افغانی ← امان الله
 افلاطون، ۲۸۴، ۲۲۶، ۲۰۵
 افندی اصفهانی، ۲۱۱، ۲۲۲
 اقبال آشتیانی، عباس، ۳۱۵
 الغ، ۲۵۱
 لطف الله شیرازی، ۱۴۴، ۱۵۱
 القاص میرزا، ۱۰۵
 الله وردی خان تویچی باشی، ۸۵، ۸۷، ۱۳۳، ۱۴۶
 الله یار افغان، ۱۱۵، ۱۳۱
 المعتضد بالله عباسی، ۲۴
 الیاس، ۴۰
 امام الجن والانس ← علی بن موسی الرضا (ع)
 امام جعفر صادق ← جعفر صادق (ع)
 امام حجة الاسلام ← غزالی، ابوحامد
 امام حسن ← حسن (ع)
 امام حسن عسکری ← حسن عسکری (ع)
 امام حسین ← ابو عبد الله الحسین (ع)
 امام علی ← علی (ع)
 امام قلی بیگ نسقچی ← قلی بیگ نسقچی
 امام قلی خان، ۸۹، ۹۳، ۱۰۱، ۱۴۷
 امامقلی خان قاجار، ۱۴۹
 امام قلی میرزا، ۹۶، ۱۳۱
 امام محمد باقر ← محمد باقر (ع)
 امام همام ← ابو عبد الله الحسین (ع)
 امان الله، ۱۱۵
 اشراف القیس، ۲۱۳، ۲۹۴

۳۲۹
 احمد بن عبد الصمد الحسینی البحرانی، ۳۳۴
 احمد بن ملا خلیل القزوینی، ۳۳۳
 احمد بن محمد التونی البشروی، ۳۳۴
 احمد بن نصر الله الذیلی التوی السندی، ۱۶۱
 احمد پاشا، ۹۳، ۹۰، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰
 احمد شاه افغان ابدالی، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۸
 احمد عاملی، ۹۲، ۲۴۰، ۲۸۹
 احمد لوسردار، ۱۳۰
 احمد نظام شاه، ۱۳۱، ۱۵۵
 اردوغدی خلیفه، ۱۵۴
 ارسطاطالیس، ۲۰۶، ۲۶۱
 ارسطو، ۲۲۶، ۲۸۴
 اسامة بن زید، ۷۱، ۷۴
 استاد مقصود مسگر، ۱۷۲
 اسحاق استرآبادی، ۴۰
 اسحاق شهابی سیاوشانی هروی، ۱۷۰
 اسفندیار، ۱۳۹
 اسکندر، ۲۱، ۴۰، ۴۱
 اسکندریک منشی، ۸۱، ۴۱، ۱۵۷، ۱۷۵، ۲۲۷، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۷۲، ۲۸۶
 اسماعیل اول، ۳۶
 اسماعیل بن جعفر، ۳۰، ۳۲
 اسماعیل بن علی العاملی الکفرحونی، ۳۳۴
 اسماعیل ثانی، ۳۷، ۵۸، ۹۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۸۷
 اسماعیل سوم، ۳۸
 اسماعیل صفوی ← شاه اسماعیل
 اسماعیل میرزا، ۱۵۷، ۱۸۱، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۴۴، ۲۵۹
 اسیری لاهیجی، ۳۱۰
 اشراف ← میرداماد

- امیدی، ۴۶
 امیر ← علی (ع)
 امیر ابوالولی انجو شیرازی، ۱۴۴
 امیر اصلان خان، ۱۳۲
 امیر المؤمنین + ← علی + علی بن ابی طالب ← علی (ع)
 امیر بیگ کُنجی، ۱۶۷
 امیر بیگ مُهردار، ۱۶۷
 امیر حمزه، ۳۷
 امیر گونه خان سارو اصلان، ۱۴۹
 امیر مؤمنان عی ← علی (ع)
 انجوی شیرازی، شاه محمود ← شاه محمود
 انجوی شیرازی
 انوشه خان، ۱۰۴
 انوشیرخان، ۱۰۳
 انوشیروان، ۱۳۹
 اورنگ زیب، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۶۳، ۳۰۶
 اوزن احمد، ۸۷
 اهلی شیرازی، ۱۷۴
 ایلبارس خان، ۱۲۶، ۱۲۷
 باباخان چاوشلو، ۱۲۵
 ببارتن، ۴۰
 بابا رکن الدین اصفهانی، ۲۷۲
 بابافغانی، ۱۷۵
 بابای ثانی، ۱۴۸
 بابایی، ۱۴۸
 باسلیق بیگ، ۱۶۷
 باقر هروی، ۱۷۱
 باقر ← محمد باقر (ع)
 بایندر سلطان، ۸۴
 بخاری، ۲۹
 بدرالدین بن احمد الحسینی العاملی الانصاری، ۳۳۴، ۳۳۵
 بدرالدین حسن، ۲۲۵
 بدرالدین محمد بن ناصر الدین العاملی، ۳۳۵
 بدیع الزمان میرزا، ۲۳۱
 برهان نظام شاه، ۱۵۵
 بطلمیوس، ۲۸۴
 بقرط، ۲۶۹
 بهائی، ۱۸۶، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۵۷، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۹۱
 بهاء الدین محمد عاملی، ۸۸، ۹۲، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۴، ۳۰۶
 ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۴
 بهاء الدین نقشبند بخاری، ۳۰۸، ۳۱۰
 بهشتی هروی، ۳۰۵
 بیگ صفوی، ۱۴۳
 بیهقی، ۲۷، ۳۰
 پریخان خانم، ۱۷۳، ۱۷۵، ۲۳۱، ۲۴۴
 پهلوان محسن عاشقبادی، ۹۲
 پیترودلاواله، ۱۹۵
 پیغمبر ← محمد (ص)
 تربیت خان، ۱۰۲
 ترکستان اوقلی، ۱۱۱
 ترمذی، ۲۸، ۳۱، ۲۳۶، ۲۳۸
 تقی الدین محمد، ۱۹۵
 تقی خان شیرازی، ۱۳۰
 تقی شیرازی، ۱۲۵
 تقی کاشی، ۱۵۸
 توپال عثمان پاشا، ۱۱۹، ۱۲۰
 تورانشاه بن سنغر شاه، ۸۵
 تیمور پاشای، ۱۱۶

- تیمور سلطان، ۴۶
 تیمور شاه، ۱۳۵
 تیمور گورکان، ۴۰، ۱۶۰
 ثعلبی، ۵۵، ۲۳۵
 جابر بن عبدالله انصاری، ۱۵۲، ۲۳۶، ۲۳۸
 جالینوس، ۲۰۵
 جامی، ۷۵، ۳۰۹، ۳۱۰
 جان شیرازی، ۲۲۹
 جانی بیک، ۴۶
 جبرئیل، ۵۵
 جبر ابی ثابت، ۲۳۵
 جعفر ولد شیخ لطف الله، ۲۸۰
 جعفر بن فلاح، ۱۹
 جعفر صادق (ع) + ابی عبدالله + ابی عبدالله ~ +
 امام ~ + صادق، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۹،
 ۳۰، ۴۲، ۱۰۸، ۱۲۱، ۲۳۵، ۳۰۴
 جعفر قلی خان، ۱۰۳
 جعفر محتسب العمالک، ۲۴۸
 جغتای خان، ۳۰۸
 جلال الدین سیوطی ← سیوطی
 جلال الدین محمد اکبر شاه، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲،
 ۱۶۳، ۱۷۷، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۹
 جلال الدین محمد کججی تبریزی، ۱۶۶، ۱۶۷
 جلال الدین معصوم بن خواجه خان احمد بن
 خواجه محمد بن سلطان جنید، ۱۵۴
 جلال الدین همائی، ۲۷۲
 جمال الدین اصفهانی، ۱۹۶
 جمال الدین کاشی، ۱۹۷
 جمال الدین محمد خونساری، ۲۱۴
 جمال الدین محمود قمی، ۲۶۹
 جواد، ۴۲
 چغال اغلی، ۸۷
 چنگیز خان، ۱۲۶
 چهارده معصوم، ۵۳، ۸۷، ۸۸، ۲۸۴
 حاتک بیک، ۱۵۰
 حاتم بیک، ۱۵۰، ۱۸۶
 حاتم کاشی، ۱۸۰
 حاج ابراهیم سرهندی، ۱۶۱
 حاکم، ۳۰
 حبیب الله العاملی، ۲۲۴، ۲۴۰
 حبیب الله صدر، ۲۳۹، ۲۸۹، ۲۹۰
 حبیب الله [ابن میر سید حسین مجتهد]، ۲۲۸
 حجّت ← مهدی (ع)
 حذیفه، ۲۹، ۳۲
 حرّ عاملی، ۲۲۵، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۴۱،
 ۳۴۳
 حزنی، ۱۸۳
 حسابی نطنزی، ۱۸۱
 حسن، ۳۱، ۳۲
 حسن (ع)، ۳۲، ۱۵۶
 حسن العسكري (ع)، ۲۷، ۳۰
 حسن بن الشیخ زین الدّین علی بن احمد، ۲۲۱،
 ۲۲۲
 حسن بن سید جعفر بن سید فخر الدّین حسن بن
 نجم الدّین بن الأعرج الحسینی العاملی
 الکرکی، ۲۲۴، ۲۲۵
 حسن بن شهید ثانی، ۲۳۳، ۳۰۱، ۳۳۲، ۳۳۵
 حسن بیک عجزی تبریزی، ۱۸۶
 حسن خان استاجلو، ۱۴۲
 حسن خان قاجار، ۱۳۵
 حسن سادات ناصری، ۷۳، ۱۷۴، ۲۸۸
 حسن طیبی، شرف الدّین ← شرف الدّین حسن

حمزه میرزا، ۱۴۴، ۱۴۹	طیبی
حمزه بن الامام العالم موسی الکاظم، ۲۲	حسن علی بیک، ۱۳۱
حمیری، ۱۸	حسن کاشی، ۱۵۲، ۱۷۳
حوّا، ۳۲۷	حسن میرزا، ۲۲۸
حیدر بن علی آملی، ۴۱، ۳۱۳	حسین ← شاه سلطان حسین صفوی
حیدر خان افشار، ۱۳۰	حسین بن سید حسن الحسینی الموسوی الکرکی
حیدر سلطان ایشک آقاسی، ۱۴۵	العالمی، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۴۱
حیدر کاشی، ۱۷۷	حسین بن شیخ عبدالصمد الحارثی، ۲۲۴، ۲۶۴
حیدر کرّار ← علی (ع)	۲۶۸، ۲۸۷
حیدر میرزا، ۲۳۱، ۲۴۴	حسین بن میر رفیع الدّین محمّد صدر، ۱۹۷
حیرتی، ۱۶۲	حسین بیک حلواجی، ۲۳۰
خانا پاشای، ۱۱۶	حسین بیگ، ۱۵۴
خان احمد خان، ۱۴۴	حسین تستری اصفهانی، ۲۸۳
خان احمد گیلانی، ۱۶۸	حسین ثنائی هروی، ۱۸۷
خان میرزا، ۱۵۴	حسین جبل العالمی، ۶۰، ۲۲۴، ۲۴۱، ۲۸۹
خرّم شاه، ۱۶۳	حسین خان، ۱۴۸
خسرو پاشا، ۹۸	حسین خان دولو، ۱۳۵
خضر (ع)، ۴۰	حسین خان شاملو، ۱۴۱
خلیفه اوچی، ۱۵۳	حسین دوم، ۳۸
خلیفه سلطان، ۲۸۱	حسین صفوی ← شاه سلطان حسین صفوی
خلیفه سلیمان، ۱۵۳	حسین ظهیری، ۲۴۲
خلیفه فولاد، ۱۵۳	حسین کرکی، ۲۳۳، ۲۴۱
خلیل ← مولانا خلیل	حسین کمونه، ۱۹۵
خلیل الرحمن ← ابراهیم خلیل	حسین مجتهد، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۹۸
خلیل خان افشار، ۲۳۱	حسین منصور حلاج، ۳۰۸
خلیل قزوینی، ۱۰۰، ۲۵۸، ۲۵۹	حسین مبدی ← قاضی میر حسین مبدی
خلیل مبرور، ۲۱۹	حسین میرزا بایقرا، ۲۵، ۱۷۱
خلیل ← مولانا خلیل	حضور، ۱۸۱
خواجه افضل ترکه اصفهانی ← افضل ترکه	حکیم علی، ۱۶۱
اصفہانی	حکیم همام، ۱۶۱
خواجه جلال الدّین، ۱۶۵	حلی، علامه، ۳۰۴، ۳۱۳

رحمت اللہ نجفی، ۲۴۲
 رستم [زال]، ۱۳۹
 رستم خان قوللر آقاسی، ۱۱۲
 رستم کیا، ۴۶
 رسول خدا ← محمد (ص)
 رضا قلی میرزا، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹،
 ۱۳۱
 رضا ← علی بن موسی الرضا (ع)
 رضی بن میرزا محمد تقی ← محمد رضی صدر
 رضی مستوفی، ۲۹۲
 رفیع الدین محمد صدر خلیفہ، ۲۸۱
 رفیعای اول ← محمد رفیع واعظ قزوینی
 رفیع شہرستانی، ۲۸۲، ۲۹۱
 رکن الدین الصاین، ۳۰۹
 رکن الدین خواری، ۲۶۴
 رکن الدین مسعود، ۸۵
 روح اللہ [قزوینی]، ۱۷۰
 روملو، حسن بیگ، ۲۰۸
 زاهد گیلانی، ۲۲
 زکریا، ۱۶۷
 زلالی الخوانساری، ۲۸۴
 زمخشری، ۵۵
 زین الدین، ۳۳۱، ۳۳۵
 زین الدین ابوالحسن علی بن ہلال الجزائر
 کرکی ← علی بن ہلال جزائری
 زین الدین بن علی ← شہید ثانی
 زین الدین محمد بن حسن بن شہید ثانی، ۲۶۵،
 ۲۹۶، ۳۰۱
 زین العابدین (ع) + سید الساجدین، ۱۴، ۲۳۵،
 ۲۴۹، ۲۷۳
 زین العابدین کاشی، ۲۴۶

خواجہ ربیع، ۸۹، نیز ← مزار متبرکہ خواجہ ربیع
 خواجہ شاہقلی، ۵۰
 خواجہ عنایت اللہ، ۱۹۵
 خواجہ محمود، ۱۶۹، ۱۷۰
 خواجہ ملک، ۱۴۷
 خواجہ نصیر الدین طوسی ← نصیر الدین
 طوسی
 خوزانی اصفہانی، عنایت اللہ ← عنایت اللہ
 خوزانی اصفہانی
 خیامپور، ۱۸۷
 خیر النساء بیگم، ۶۲
 داراشکوہ، ۱۰۲
 داود ترمذی، ۳۱
 داود رقی، ۱۷
 دجال، ۳۹
 درویش مجنون، ۱۰۱
 درویش مشتاق اصفہانی ← مشتاق اصفہانی
 درویش مصطفی، ۱۰۱
 دشتکی شیرازی، غیاث الدین منصور، ۴۹، ۲۴۱،
 ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۵۴، ۲۹۴
 دوانی، ۲۱۶
 دوانی، علامہ، ۲۶۹، ۳۲۱، ۳۷۳
 دورمیش خان، ۱۴۸
 دہخدا، ۴۳، ۷۶، ۲۵۳
 دیو سلطان روملو، ۱۶۵
 ذہبی، ۳۲، ۲۳۵
 راجر سیوری، ۶۳
 راقم الحروف ← محمد شفیع بن بہاء الدین
 محمد الحسینی عاملی
 راوندی، ۱۷
 رجب علی تبریزی، ۱۰۱

- زینل خان ایشک آقاسی، ۱۴۳
 زینل خان بیگدلی، ۱۴۳
 سادات ناصری، ۱۷۴
 ساروخان شاملو، ۹۸، ۱۰۱، ۱۴۳، ۱۶۳
 سارو مصطفی، ۱۲۰
 سام، ۱۳۰
 سام میرزا، ۹۵، ۱۰۵، ۱۰۶، ۲۰۸
 سام نریمان، ۱۳۹
 سرخاب لکزی، ۱۳۰
 سعادت خان صوبہ دار، ۱۲۶، ۱۲۷
 سعد الدین حموی، ۲۰۱
 سعید بن جبیر، ۳۱
 سعید بن مسیب، ۳۰
 سفیان، ۲۲۰
 سفیانی، ۳۹
 سگاک، ۳۰۸
 سلطان حسین ے شاہ سلطان حسین صفوی
 سلطان سلیمان، ۵۰، ۵۲، ۱۰۵
 سلطانعلی مشہدی، نظام الدین ے نظام الدین
 سلطانعلی مشہدی
 سلطان محمد خدا بندہ، ۲۵، ۳۷، ۶۱، ۸۳، ۱۱۲،
 ۱۵۲، ۲۳۱، ۲۴۷، ۲۸۵
 سلطان محمد قطب شاہ ے قطب شاہ، محمد
 سلطان محمد [ولد شاہ، طہماسب]، ۲۸۰، ۲۸۵
 سلطان مراد بایندری ے مراد بایندری
 سلطان مراد خان رابع، ۱۲۹
 سلمان خان بن شاہ علی میرزا ابن عبد اللہ خان،
 ۱۵۱
 سلمان رکابدار باشی، ۸۴
 سلمان ساوجی، ۱۷۴
 سلمان علی، ۱۶۲
 سیمان فارسی، ۳۱
 سلیم، ۴۶، ۱۵۴
 سیمان اول ے شاہ سلیمان صفوی
 سیمان بیہ، ۱۱۶
 سیمان خان، ۱۹۷
 سیمان دوم، ۳۸
 سلیمان (ع)، ۱۲
 سیمان [خواندگار روم]، ۵۰
 سلیم بن قیس ہلالی، ۳۱
 سلیم خان افشار قتل، ۱۳۲
 سنغر شاہ بن تور شاہ ثانی، ۸۵
 سہراب بیک، ۱۳۱
 سہراب خان، ۱۳۰
 سیّد احمد [ابن میر سیّد حسین مجتہد]، ۲۳۳
 سیدال، ۱۱۶
 سیّد الساجدین ے زین العابدین (ع)
 سیّد الشہداء ے ابو عبد اللہ الحسین (ع)
 سید حسین الحسینی الکرمی العاملی، ۲۳۲
 سیّد علی [ابن میر سید حسین کرمی عاملی]،
 ۲۳۳
 سیّد محمد [ابن میر سیّد حسین مجتہد]، ۲۳۳
 سیّد محمد [صاحب مدارک] ے محمد بن سیّد
 علیخان مدنی ے علیخان مدنی
 سیّد علی موسوی عاملی، موسوی عاملی،
 سید علی
 سیّدعی وعظ قاینی ے واعظ قاینی، سیّد علی
 سیّد محمد ولد مرحوم میرزا داود ے شاہ
 سلیمان صفوی
 علی بن الحسین بن ابی الحسن الموسوی العاملی
 الجبعی
 سیّد میر عبد اللہ خان، ۶۳، ۸۳، ۸۶

نام کسان / ۴۰۳

۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۷۸، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۷،
۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۸۲، ۲۸۷، ۲۹۱
شاه عباس ثانی، ۲۴، ۳۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۶۳، ۱۸۸،
۲۵۹، ۲۹۲
شاه عباس صفوی + شاه عباس اول + کبیر +
ماضی + همایون، ۴۹، ۵۰، ۶۱،
۶۲، ۸۳، ۹۵، ۹۶، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۹،
۱۵۰، ۱۵۱
شاه عبدالعلی یزدی، ۲۴۸
شاه علی خلیفه، ۱۵۳
شاه علی میرزا، ۱۹۷
شاه فتح الله شیرازی، ۱۶۱، ۲۴۵
شاه قاسم انوار، ۲۰۸، ۳۱۰
شاه قلی میرزا، ۱۵۱
شاه محمود انجوی شیرازی، ۱۴۴، ۲۴۶
شاه نجف ← علی (ع)
شاه نعمت الله کرمانی، ۳۴
شاه نوازخان ← گرگین خان
شاه ولی سلطان، ۱۴۴، ۲۴۷
شجاع الدین محمود، ۲۴۵
شداد، ۷۷
شرف الدین حسن طبیبی، ۱۹۳
شرف الدین یزدی، ۲۹۴
شرمی قزوینی، ۹۶
شریف شیرازی، ۲۴۶
شفائی اصفهانی، ۱۹۳
شمخال، ۱۲۸
شمس الدین علی سلطان، ۲۵۱
شمس الدین فخری، ۲۶
شمس الدین محمد، ۲۷
شمس الدین محمدبن خاتون عاملی، ۳۳۲

سید نعمت الله ← نعمت الله
سیستانی، ملک محمود ← ملک محمود
سیستانی
سیوطی، ۱۸، ۱۹
شانی، ۱۸۵، ۱۸۶
شاه اسماعیل ثانی، ۳۷، ۵۸، ۹۶، ۲۲۸، ۲۸۷
شاه اسماعیل صفوی، ۱۵، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۶، ۳۴،
۳۷، ۴۳، ۴۸، ۴۹، ۹۰، ۱۱۱، ۱۲۱، ۱۳۳،
۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۵،
۱۷۴، ۱۷۵، ۲۰۸، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳
شاه جهان، ۱۹۱
شاه حسین ← شاه سلطان حسین صفوی
شاهرخ شاه تیموری، ۳۴، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴،
۲۶۴
شاهزاده سلطانم، ۲۴۹
شاهزاده سلیم، ۱۹۱
شاه سلطان حسین صفوی، ۳۷، ۱۰۶، ۱۰۷،
۱۱۳، ۱۱۴، ۱۴۷، ۱۹۲، ۲۱۵، ۲۹۵
شاه سلطان محمد، ۶۱، ۸۳، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۶۸،
۲۸۷
شاه سلیم، ۱۶۳
شاه سلیمان صفوی، ۳۷، ۳۹، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸،
۱۰۳، ۱۳۳، ۱۹۵، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۴۰،
۲۸۷، ۲۹۰، ۳۰۶
شاه صفی ← شاه سلیمان صفوی
شاه طاهر بن رضی الدین الاسماعیل الحسینی،
۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷
شاه طهماسب ثانی، ۳۸، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹
شاه طهماسب صفوی + شاه طهماسب اول +
ماضی، ۳۷، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۶۱،
۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۶۲

- شمس الدین محمد صدر، ۲۸۰
شمسای گیلانی، ۹۲
شهداد خان بلوچ، ۱۱۲
شهرستانی ← محمد شهرستانی
شهید ثانی، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۵۴، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۹۵، ۳۰۵
شیبک خان، ۴۵
شیخ الرئيس ابو علی حسین بن عبدالله بن سینا ← ابن سینا
شیخ العلائی ← علی بن عبدالعالی الکرکی
شیخ صفی الدین اسحاق، ۱۹۶
شیخ طائفه ← شیخ طوسی
شیخ طوسی، ۲۸، ۴۲
شیخ عبدالسلام، ۳۴۱
شیخ علی خان، ۱۰۴، ۱۳۵
شیخ محمود، ۲۸۳
شیخ لطف الله میسی، ۲۷۹، ۲۸۲
شیخ مقتول، ۳۰۸
صائب، ۱۷۴، ۲۱۹
صاحب الامر ← مهدی (ع)
صاحب بن عباد، ۲۹۴
صاحب قرآن + قرانی ← شاه عباس ثانی
صاحب محافل ← محمد شفیع بن بهاء الدین
محمد الحسینی عامی
صاحب ← مهدی (ع)
صادق ← جعفر صادق (ع)
صالح خان افشار قرقلو، ۱۳۰، ۱۳۱
صالح خان قرقلوی ایبوردی، ۱۳۰
صاین الدین ترکه اصفهانی، ۲۶۰، ۲۶۴
صبری روزبهانی، ۱۸۱
صحبتي تفریسی، ۲۸۳
صدرالدین شیرازی، ۲۶، ۲۴۲
صدرالدین محمد، ۲۹۱
صدرالدین همدانی، ۳۴۴
صفی الدین احمد بن حبیب بن السعد التفتازانی، ۴۵
صفی ثانی ← شاه سلیمان صفوی
صفی قلیخان گرجی، ۱۱۱، ۱۴۳
صفی میرزا، ۹۵، ۱۱۲
ضمیری، ۱۷۵
طاهر کاشی، ۲۴۶
طاهر وحید، ۱۰۵
طبخی قزوینی، ۱۸۴
طیبی، شرف الدین حسن ← شرف الدین حسن طیبی
طهماسب اول ← شاه طهماسب صفوی
طهماسب خان جلایر، ۱۳۰
طهماسب قلی بیگ، ۱۴۹
طهماسب میرزا، ۱۱۲، ۱۱۳
ظهوری ترشیزی، ۷۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۹
عادل خان، ۳۸، نیز ← علی شاه
عادلشاه، ابراهیم، ۱۲۸، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰
عارف کاشی، ۳۳۶
عامله بن سبا، ۱۷
عامی کرکی، میر سیدعلی ← میر سیدعلی عاملی کرکی
عایشه، ۶۶، ۷۸، ۷۹، ۲۲۸، ۲۳۵
عباس اقبال آشتیانی ← اقبال آشتیانی، عباس
عباس سوم، ۳۸
عباس میرزا، ۱۱۹
عبدالباقی خان اوزیک، ۸۶
عبدالجلیل رازی قزوینی، ۴۳، ۳۱۵

- عبدالحسین استرآبادی، ۲۴۹
عبدالحسین جهانشاهی، ۲۴۸
عبدالرحمان بن حمزه، ۳۱
عبدالرحیم عباسی، ۳۰۰
عبدالرزاق کاشی، ۳۳۷
عبدالصمد بن الشیخ الاسلام الامام شمس الدین
محمد الجبعی، ۲۶۶
عبدالصمد بهادر، ۸۳
عبدالعالی بن شیخ علی محقق ثانی، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۸۷
عبدالعزیز، ۱۱۱
عبدالغنی تفرشی، ۱۷۲
عبدالقادر، ۱۵۶، ۱۵۷
عبدالله، ۳۲
عبدالله بن جعفر حمیری، ۴۲
عبدالله بن زبیر، ۲۳۵، ۲۳۶
عبدالله بن عباس، ۲۳۵، ۲۳۶
عبدالله بن عمر، ۲۹، ۲۳۸
عبدالله پاشا، ۱۲۰
عبدالله خان ازبک، ۸۶، ۱۴۸، ۱۶۹
عبدالله خان استاجلو، ۱۶۹
عبدالله خان ← سید میر عبدالله خان
عبدالله شوشتری، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۷۹، ۲۸۲
عبدالله مدرّس یزدی، ۲۲۲، ۲۶۹
عبدالمؤمن خان اوزبک، ۶۳، ۸۳، ۸۶
عبیدالله خان اوزبک، ۴۶، ۵۰، ۵۲، ۱۷۰، ۱۷۱
عثمان بن عفّان، ۷۱، ۷۲، ۱۶۱
عثمان بن یعقوب الجونی، ۴۱
عجزی تبریزی، ۱۸۵
عرفی، ۱۹۱، ۱۹۲
عزالدین علی نقی بن شیخ محمد هاشم طغانی
کمره ای ← علی نقی کمره ای
عزیزالله حضوری قمی ← حضوری
عطاخان، ۱۳۱
عطا، ۲۳۵، ۲۳۸
عکرمه، ۲۳۶
علامه حلی ← حلی، علامه
علامه دوانی ← دوانی، علامه
علاءالدوله سمّانی، ۴۱، ۴۲
علاءالملک مرعشی، ۲۵۹
علم الهدی، ۲۲۶
علی ← عادشاه
علی اکبر ملاباشی، ۱۲۴
علی بن ابی الحسن ← موسوی عاملی، سید علی
علی بن ابی طالب ← علی (ع)
علی بن احمد بن محمد بن جمال الدین بن
تقی الدین بن صالح العاملی جبعی، ۲۹۷
علی بن الحسین البغدادی، ۴۱
علی بن الحسین بن موسی بن محمد علوی
حسینی موسوی ← علم الهدی
علی بن عبدالعالی الکرکی، ۲۷، ۴۹، ۵۱، ۵۲،
۲۲۴، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۷،
۲۸۵، ۳۳۲
علی بن عبدالعالی میسی، ۲۲۴، ۲۹۸
علی بن محمد بن شیخ حسن بن الشیخ زین الدین
بن علی احمد الشهید الثانی العاملی
الجبعی، ۳۰۲
علی بن محمد بن مکی العاملی الجبعی، ۲۲۳،
۳۲۹
علی بن موسی الرضا (ع) + ابوالحسن ~ امام
الجن والانس + امام ثامن + رضا + سلطان
ارض خراسان، ۱۸، ۴۵، ۶۹، ۸۳، ۸۸

- ۱۷۱، ۲۷۹
 علی بن هلال بن عیسی، ۲۵۴
 علی بن هلال جزایری، ۲۵۴
 علی پاشای رومی، ۸۷، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۴۲
 علی خاتون، ۲۹۱
 عیسیخان شیرازی ← علیخان مدنی
 علیخان مدنی، ۲۲۲، ۲۷۵، ۲۸۹، ۲۹۳، ۳۲۹، ۳۴۲
 علی خطیب استرآبادی، ۲۲۹، ۲۴۶، ۲۴۹
 علی خلیفه، ۱۵۳
 علی خلیفه آغچهلو، ۱۵۳
 علیرضا [ابن میرزا حبیب الله الموسوی العاملی الکرکی]، ۲۴۰
 علی رضای خوشنویس، ۱۸۵
 علی شاه، ۳۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۷
 علی (ع) + امام علی + امیر + امیر المؤمنین + امیر المؤمنین علی + امیر المؤمنین علی بن ابی طالب + امیر مؤمنان علی + حیدر کرار + شاه نجف + علی بن ابی طالب + مولای مستقیان، ۵، ۸، ۹، ۱۴، ۱۸، ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۸، ۳۰، ۵۴، ۵۸، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۳، ۷۶، ۷۷، ۸۰، ۱۴۰، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۷۶، ۲۳۵، ۳۱۲، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸
 عیسی عبدالعال ← علی بن عبدالعالی الکرکی
 عیسی عرب، ۲۵۷، ۲۵۶
 علیقلی خان [شاملو]، ۱۴۸
 عیسی قلی خان [ولد ابراهیم خان]، ۱۳۰، ۱۳۱
 عیسی مذهب، ۲۶۹
 علیمردان بیگ، ۱۴۸
 علیمردان خان قلی، ۱۳۵
 علیمردان خان قلی، ۱۲۶
 علی منشار، ۲۷۰
 علی مؤذن، ۱۰۱
 علی نقی خان، ۱۲۸
 علی نقی کمره‌ای، ۱۸۶
 علی هروی، ۱۷۰، ۱۷۱
 عمادالحسنی، ۱۷۲
 عمادالدین محمود، ۱۶۸
 عمر [خطاب]، ۷۰، ۷۱، ۲۳۶، ۲۳۸
 عمران بن حصین، ۲۳۸
 عمرو بن دینار، ۲۳۸
 عمو اوقلی، ۱۳۲
 عنایت الله خوزانی اصفهانی، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۹۵
 عیاشی، ۱۷
 عیسی بن مریم، ۲۹، ۳۰
 عیسی خان، ۱۴۳
 غازی خان تکلوی ← قاضی خان تکلوی مهردار غزالی، ابو حامد، ۳۲۴
 غزالی، محمد، ۷۷
 غسان باشی [اصفهان]، ۱۳۸
 غیاث الدین علی بن کمال الدین حسین کاشانی ← غیاث الدین کاشی
 غیاث الدین علی شیرازی، ۱۶۷
 غیاث الدین کاشی، ۱۶۷
 غیاث لدین منصور دشتکی شیرازی ← دشتکی شیرازی، غیاث الدین
 غیاث الله نقیب اصفهانی، ۲۴۳
 فارابی ابونصر محمد بن محمد، ۲۰۶
 فاطمه (س)، ۳۱، ۷۴
 فانی کرمانی، ۲۴۸
 فتح الله قزوینی، ۲۸۸
 فتح علی خان ارومیه‌ای، ۱۳۵، ۱۳۸

- فتح‌علی خان قاجار، ۱۳۵
 فتح‌علی خان [اعتمادالدوله]، ۱۱۰
 فخرالدین رازی، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۰
 فخرالدین سماکی استرآبادی، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۸۵
 فخرالدین علی صفی، ۳۰۹
 فرعون، ۷۷، ۷۸
 فروغی قزوینی، ۱۸۴
 فرهادخان، ۱۵۰، ۱۸۵
 فصیحی هروی، ۱۹۶
 فصیح [جهانشاهی]، ۲۴۸
 فضل‌الله بن روزبهان خنجی، ۳۰۴
 فضل بن شاذان، ۴۲
 فهمی، ۱۸۰
 فیروزآبادی، مجدالدین ← مجدالدین
 فیروزآبادی
 فیروزشاه، ۸۵
 قاسم بیک حکیم، ۱۵۶
 قاسم جنبادی، ۲۰۸
 قاسم سمعانی، ۱۸۸
 قاشی ابومحمد حسین بن مسعود لغوی، ۲۹
 قاضی ← نورالله شوشتری
 قاضی احمد قمی، ۲۵۸
 قاضی بیضاوی، ۵۵
 قاضی جهان حسینی سیفی قزوینی، ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۴۶
 قاضی خان تکلوی مهرداد، ۱۶۷
 قاضی خان صدر، ۲۹۱
 قاضی خان [سیفی قزوینی]، ۲۸۱
 قاضی زاده ← ابراهیم همدانی
 قاضی عضد، ۳۰۷
 قاضی قزوینی، ۲۵۸
 قاضی میرحسین مبینی، ۴۴، ۳۰۹
 قاضی میرک ← میرک خالدي
 قاضی نورالدین محمد اصفهانی، ۱۸۲، ۲۰۰
 قاضی نورالله شوشتری، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۲، ۶۴، ۷۸، ۱۶۰، ۳۰۳، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۴
 قربان‌قلی قوشیچی، ۱۳۱
 قزوینی، شرمی ← شرمی قزوینی
 قطب شاه، محمد، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱
 قلی بیک نسقچی، ۱۳۲
 قمرالدین خان، ۱۲۷
 قوام‌الدین محمد قزوینی، ۱۲۵، ۲۹۵
 قوجه بیک کندرلوی افشار ارومی، ۱۳۰
 قوسی شوشتری، ۱۸۶
 قوشچی، ۵۵
 قیصری، ۳۲۱
 کارکیا میرزا علی، ۴۳
 کاظم‌خان، ۱۳۲
 کریم‌خان زند، محمد، ۱۳۶، ۱۳۹
 کلان استرآبادی، ۲۴۹
 کلانی بیک، ۱۴۹
 کلبعلی خان کوسه، ۱۳۰
 کلیم، ۱۷۴
 کلیم، لله ← موسی (ع)
 کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۸، ۵۶، ۱۰۰، ۲۲۲
 کمال‌الدین حسین، ۲۳۹
 کمال‌الدین حسین شیرازی، ۱۶۸
 کمال‌الدین شیخ اویس، ۲۳۳
 کمال‌الدین علی بن میراحمد کاشانی ← محتشم
 کاشانی
 کمال‌الدین محمود شیرازی، ۲۲۹

- کمیل بن زیاد نخعی، ۳۳۵، ۳۳۶
 کدو غمش سلطان بیگلری، ۱۴۳
 کوزل احمد بایندر، ۴۳
 کوکلتاش بهادر، ۶۹
 کیا احمد، ۴۶
 کیخسرو خان، ۱۱۱
 گرجی، ۱۴۹
 گرگین خان، ۱۱۱
 گلانی بیگ، ۱۴۹
 گلچین معانی، ۱۸۱، ۱۸۸
 گنجعلی خان، ۱۴۸
 گیلانی، شمسای ← شمسای گیلانی
 لاهیجی ← محمد لاهیجی
 لطف الله شیرازی، ۱۴۴، ۱۵۱
 لقمان، ۴۰
 لوط، ۷۸
 مالک دیلمی قزوینی، ۱۷۰
 مایل هروی، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۴
 مأمون، ۲۴، ۲۰۵
 مبارک خان، ۱۴۱
 مجاهد، ۲۳۵
 مجتهد ثانی شیخ عبدالعالی، ۲۵۵، ۲۵۶
 مجدالدین فیروزآبادی، ۵۷
 مجلسی اول ← محمد تقی مجلسی
 مجلسی، محمدباقر، ۱۳، ۱۴، ۱۹، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۴۰
 محتشم کاشی، ۵۸، ۹۶، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۰
 محدث ارموی، ۳۰۷
 محسن کاشانی، ۱۰۰، ۱۰۱
 محقق اردبیلی ← مدرس اردبیلی
 محقق ثانی + ~ کرکی ← علی بن عبدالعالی
- الکرکی
 محمد ابراهیم قزوینی، ۲۱۳
 محمد ابراهیم ملاصدرا، ۹۲
 محمد اردبیلی، ۲۱۲
 محمد استرآبادی، ۲۴۳
 محمد امین استرآبادی، ۲۴۲
 محمد امین میرزا، ۱۵۸
 محمد باقر الحسینی ← میرداماد
 محمد باقر بن الغازی القزوینی، ۲۴۳
 محمد باقر بهبهانی، ۲۴۴
 محمد باقر داماد ← میرداماد
 محمد باقر (ع)، ۱۷، ۲۳۵
 محمد باقر مجلسی ← مجلسی، محمد باقر
 محمد بن احمد خفری، ۱۵۵
 محمد بن الحسن بن علی الحرّ العاملی، ۱۶، ۲۴۰
 محمد بن حسن العسکری ← مهدی (ع)
 محمد بن حنفیه، ۳۰، ۲۲۱
 محمد بن خالد، ۳۰
 محمد بن خواجه زین الدّین علی شیرازی، ۱۹۲
 محمد بن شیخ حسن، ۳۳۰
 محمد بن طلحه شافعی، ۲۸
 محمد بن عبدالله منصور، ۳۲
 محمد بن علی الباقر ← محمد باقر (ع)
 محمد بن علی بن الحسین بن ابی الحسن
 الموسوی العاملی الجبعی، ۲۲۱، ۲۲۵، ۳۲۹، ۳۰۰
 محمد بن علی بن حسن بن العودی العاملی
 الجزینی، ۲۲۴، ۲۹۷
 محمد بن محمد بن نعمان ← مفید
 محمد بن میرزا اشرف، ۱۷۰
 محمد بن میر سید حسین بن میر سید حسن

نام کسان / ۴۰۹

اعرج کرکئی عاملی، ۲۹۰	محمد رضی صدر بن میرزا محمد تقی، ۲۹۱
محمد بن ولید مولی بنی هاشم، ۳۲	محمد رفیع واعظ قزوینی، ۲۸۸
محمد بن یعقوب الکلینی ← الکلینی، محمد بن	محمد زمان خان شاملو، ۸۴، ۱۱۱
یعقوب	محمد شاه، ۱۲۶، ۱۲۷
محمد بیگ بیگدلی شاملو، ۱۴۶	محمد شفیع، ۱۹۲، ۲۸۸
محمد پادشاه ← سلطان محمد خدا بنده	محمد شفیع بن بهاء الدین محمد الحسینی عاملی
محمد پارسا، ۴۱	+ راقم الحروف + صاحب محافل، ۱۲،
محمد تقی، ۲۹۰	۱۹، ۳۹، ۱۴۰، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۷۰، ۲۳۰،
محمد تقی استرآبادی، ۲۰۷	۲۳۹
محمد تقی جنابدی، ۹۵	محمد شفیع تبریزی، ۲۹۲
محمد تقی مجلسی، ۴۰، ۱۰۰، ۲۱۵، ۲۱۶	محمد شهرستانی، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۱۹
محمد تقی ولد مولانا مظفر جنابدی، ۹۵	محمد شیرازی، ۱۶۸
محمد تیمور بن شیبک، ۴۶	محمد صادق خان، ۱۴۰
محمد جعفر بن میر، ۲۵۰	محمد صالح لبنانی، ۱۰۱
محمد حسن خان قاجار قوانلو، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۸	محمد (ص) + پیغمبر + رسول خدا + محمد
محمد حسین شیرازی، ۲۱۶	مصطفی، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۴۰،
محمد خاتون، ۲۹۱	۵۵، ۵۶، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۷۹،
محمد خادم، ۶۸	۸۰
محمد خان، ۱۰۴	محمد طاهر قمی، ۲۱۶، ۲۱۷
محمد خان استاجلو، ۴۳	محمد علی اوشاق، ۱۲۸
محمد خان پادشاه، ۱۰۱، ۱۰۴	محمد علی مشهدی، ۱۰۱
محمد خان ذوالقدر، ۵۱	محمد غزالی ← غزالی، محمد
محمد خان قاجار ایروانی، ۱۳۰	محمد قطب شاه ← قطب شاه، محمد
محمد خدا بنده صفوی ← سلطان محمد	محمد قلی بهادر، ۸۳
خدا بنده	محمد قلی خان افشار ارومی، ۱۳۰
محمد خلیفه، ۱۵۳	محمد قلی خلیفه قرقلو، ۱۵۳
محمد خلیل قزوینی، ۲۴، ۵۴	محمد قلی قطب شاه، ۱۵۸، ۱۶۰، ۲۴۴
محمد رضا، ۲۹۳	محمد کریم خان زند ← کریم خان زند، محمد
محمد رضا عبداللّو، ۱۱۸	محمد لاهیجی، ۳۱۰
محمد رضا قزوینی، ۱۴۷	محمد مشکک رستم‌داری، ۶۳
محمد رضا منشی الممالک نصیری، ۲۹۳	محمد مصطفی ← محمد (ص)

- محمد نوربخش، ۳۱۰
 محمد ولد سرخاب لکزی، ۱۳۰
 محمد یوسف شیرازی، ۲۹۴
 محمود افغان، ۳۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵
 محمود بیک ترکمان، ۴۴
 محمود خان ابن سلطان مصطفی، ۱۱۸
 محمود سیاوشانی، ۱۷۰
 محمود غازی، ۱۳۹
 محمود [ابن شمس الدین علی سلطان]، ۲۵۱
 محیی الدین محمد، ۱۶۳
 محیی الدین ← ابن عربی
 مخلوم اصفهانی، ۲۴۷
 مخلوم شریفی، ۲۲۹، ۲۴۶
 مراد بایندری، ۴۳، ۸۷، ۹۸
 مراد پاشا، ۹۰، ۹۱، ۹۳
 مراد مازندرانی، ۹۶
 مرتضی رازی، ۳۱۵
 مرتضی صدر، ۱۳۵
 مرشد قلیخان استاجلو، ۱۴۸
 مرعشی نجفی آیت الله، ۳۰۴، ۳۰۶
 مروان، ۷۲
 مریم سلطان بیگم، ۱۴۴
 مستنصر بالله خلیفه عباسی، ۵۴، ۸۹
 مسلم، ۲۷، ۲۹، ۲۳۸
 مسیب خان بن محمد خان تکلو، ۱۸۲
 مسیب نقیب، ۲۵۰
 مشتاق اصفهانی، ۱۷۴
 مصطفی بن حسین تفریشی، ۲۵۶، ۲۷۶
 مصطفی پاشا، ۹۸
 مصطفی خان شاملو، ۱۲۹
 مظفر جُنابدی، ۹۵
 مظہری کشمیری، ۱۸۳
 معاویہ، ۲۴، ۲۵
 معزالدوله دیلمی، ۲۴
 معصوم [ابن میرزا مهدی اعتمادالدوله]، ۲۴۰
 معصوم بیگ، ۱۵۴
 معصومه (س)، ۹۸، ۲۹۱
 مفید، ۲۲۶
 مقدس اردبیلی، ۴۰، ۲۱۲، ۲۲۲، ۲۸۳، ۳۰۱
 مقیم کاشی، ۳۳۵، ۳۴۱
 ملا ابواسحاق، ۲۵
 ملا احمد ← احمد بن نصر الله النبیلی
 ملا باشی، ۱۲۴
 ملائی روم، ۲۷۱
 ملک الکلام ← ملک قمی
 ملک بهرام اردوبادی، ۱۵۰
 ملک طیفور، ۱۷۸
 ملک قمی، ۱۵۸، ۱۷۹
 ملک محمود سیستانی، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۷۷
 منزوی، ۲۵۹
 منشار عاملی ← علی عرب
 منصور خان، ۱۰۴
 موسوی بهبهانی، ۲۸۲، ۲۸۶
 موسوی عاملی، سیدعلی، ۲۲۲
 موسی بن جعفر، ۳۰
 موسی خان ایرلوی افشار، ۱۳۰
 موسی (ع) + کلیم + کلیم الله، ۱۸، ۵۷، ۵۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵
 مولانا خلیل، ۲۴۳
 مولانا شانی ← شانی
 مولانا محمود، ۹۱

میر سید علی خطیب استرآبادی ← علی خطیب
استرآبادی

میر سید علی [از سادات کتکن]، ۲۵۲

میر سید علی [عاملی کرکی]، ۲۴۰

میر سید محمد، ۲۳۹

میر شریف شیرازی ← شریف شیرازی

میر عزیزالله حضوری قمی ← حضوری

میر علم خان، ۱۳۳

میر علی، ۱۶۹، ۱۷۱

میرک خالدی، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱

میرکلان ← میرداماد

میر محمد، ۱۰۱

میر محمدباقر داماد ← میرداماد

میر محمد رفیع واعظ قزوینی ← محمد رفیع

واعظ قزوینی

میر محمد ولد میر سید علی، ۲۵۲

میر مسیب نقیب ← مسیب نقیب

میرویس غلجه، ۱۱۱

میرزا رفیع شهرستانی ← رفیع شهرستانی

مؤمن استرآبادی، ۱۵۷، ۲۴۴

نادرشاه افشار، ۳۸، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹،

۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰،

۱۳۴، ۱۳۵

نادر میرزا، ۱۳۴

ناصر [کمون]، ۱۹۵

نجم الدین کبرا، ۲۰۱

نجم ثانی، ۸۴

نجم زرگر، ۴۴

ندر محمدخان، ۱۰۱، ۱۶۳

نسائی، ۲۷، ۳۰

نصرآبادی،

مولای مثقیان ← علی (ع)

مولوی ← احمد بن نصرالله التنبیلی

مولی عبدالله قصاب ← عبدالله شوشتری

مهدی اعتمادالدوله، ۲۴۰

مهدی (ع) + حجت + صاحب + صاحب الامر +

محمد بن حسن العسکری، ۱۰، ۲۷، ۲۸،

۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۵۸، ۲۱۱،

۲۷۶، ۲۷۷

مهدی خان منشی المعالک، ۱۲۹

مهدی عباسی، ۳۲، ۳۳

مهر علی گرگانی، ۵۸، ۱۷۴

میر ابوالمعالی نظنزی ← ابوالمعالی نظنزی

میر ابوعلی ← ابوعلی

میربزرگ، ۱۹۷، ۲۴۵

مسیر داماد، ۹۲، ۱۹۹، ۲۵۵، ۲۷۴، ۲۸۲، ۲۸۳،

۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۳۳۳

میر روح الله ← روح الله [قزوینی]

میرزا احمد عاملی، ۲۴۰

میرزا بابا ← محمد رفیع واعظ قزوینی

میرزا داود، ۳۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۹۲

میرزا سلمان ← سلمان

میرزا سید محمد، ۳۹، ۱۳۳

میرزا عبدالله، ۱۹۲

میرزا علی خلیفه ← علی خلیفه

میرزا محمد حسن، ۹۶

میرزا محمد رضا ← محمد رضا

میرزا محمد رضی، ۲۹۲

میرزا محمد شفیع ← محمد شفیع

میر سید احمد، ۱۶۹، ۱۷۰

میر سید حسین مجتهد ← حسین مجتهد

میر سید حسین [کرکی] ← حسین کرکی

- نصرالله میرزای همدانی، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵
- نصیرای همدانی، ۱۹۸، ۱۹۹
- نصیرالدین طوسی، ۱۹۸
- نصیرالملوک، ۱۵۷
- نظام‌الدین احمد، ۱۶۱
- نظام‌الدین احمدبن میرزا معصوم الحسینی، ۲۹۳
- نظام‌الدین اعرج نیشابوری، ۳۱۸
- نظام‌الدین سلطانعی مشهدی، ۱۷۱
- نظام شاه، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷
- نظامی گنجوی، ۲۸۶، ۳۱۱
- نظیف افندی، ۱۲۹
- نعمت‌الله، ۳۹
- نفیسی، سعید، ۱۷۸
- نقیب‌خان سیفی قزوینی، ۱۶۱
- نمروذ، ۷۷
- نوح، ۴۰، ۷۸، ۸۱
- نور اصفهانی ← قاضی نورالدین محمد اصفهانی
- نورالدین محمد ظهوری ترشیزی ← ظهوری ترشیزی
- نورالله شوشتی ← قاضی نورالله شوشتی
- نورمحمدخان، ۸۳
- واحدی، ۵۷
- واعظ قاینی، سیدعلی، ۲۵
- واعظ قزوینی، محمد رفیع ← محمد رفیع واعظ قزوینی
- واقدی، ۷۰
- والهی قمی، ۱۷۸
- وحشی [یزدی]، ۱۷۷
- وحید، ۲۱۹
- وحید دستگردی، ۳۱۱
- ولی دشت بیاضی، ۱۵۸، ۱۷۶
- ویلم فلور، ۱۱۱
- هارون، ۵۷، ۵۸
- هاشم رضی، ۳۱۰
- هدایت‌الله، ۸۴
- هرقل، ۸۴
- هلاکی، ۱۸۳
- همایون پادشاه، ۵۲، ۱۶۲
- یادگار علی سلطان خلفا، ۱۴۲
- یاقوت، ۱۷
- یزدی، شاه عبدالعلی ← شاه عبدالعلی یزدی
- یزدی، شرف‌الدین ← شرف‌الدین یزدی
- یعقوب‌خان، ۱۵۰
- یگن محمد پاشای، ۱۲۸
- یوسف (ع)، ۱۸، ۷۵
- یوسف همدانی، ۳۰۸

نام کتابها و رساله‌ها

آتشکده آذر، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۱۴	احوال و آثار خوشنویسان، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۶
آثار العجم، ۸۵، ۸۹	احیاء الملوك، ۱۱۱، ۱۴۹
آذر و سمندر، ۲۸۴	احیاء علوم الدین، ۳۲۴
آینه پژوهش، ۳۰۵	اخلاق ناصری، ۱۹۸
آئین اکبری، ۱۶۰	اربعین حدیث، ۲۶۸، ۳۳۲
ابطال نهج الباطل، ۳۰۴	ارجوزه در مواریت، ۳۳۲
ابواب الجنان، ۲۸۸	از شیخ صفی تا شاه صفی، ۱۵۱
اثبات الواجب، ۳۲۲	اسکندرنامه، ۱۷۵
اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ۱۴، ۱۵، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۴۲	اشرف افغان بر تختگاه اصفهان، ۱۱۱
اثر تشیع در تصوّف شرق جهان اسلام، ۳۴۱	اصطلاحات الصوفیه، ۳۳۷
اثنی عشریات اربع، ۲۷۰	اصول کافی، ۱۸، ۵۷، ۱۰۰، ۳۰۴، ۳۱۲
الاحتجاج، ۱۵	اعلام الشیعه، ۲۷۹
احسن التواریخ، ۴۹، ۵۲، ۱۰۵، ۱۵۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۲۰۸، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۳۱، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۶۹	اعلام الوری، ۱۵
احقاق الحق، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸	اعلام معین، ۱۶۳
۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۴	اعیان الشیعه، ۴۰، ۴۵، ۴۹، ۲۱۶، ۲۳۹، ۲۷۶، ۲۸۰، ۲۹۰، ۳۰۶، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵
احوال معاد، ۱۵۵	افق المبین، ۲۸۴
	افیونیه، ۱۶۹، ۲۷۰
	اکبرنامه ابوالفضل علامی، ۱۶۰
	اکمال الدین، ۱۴
	الاجازة الکبیره، ۲۱۱، ۲۲۴، ۲۵۶، ۲۶۵، ۲۶۶

- ٣٠١
الأدوية المفردة، ١٦٨
الاربعة في فضائل امير المؤمنين و امامة الائمة
الطاهرين، ٢١٦
الاعلام، ٢٨٠
البدء والتاريخ، ٣٠
البعث والنشور، ٣٠
التيبان، ٥٤
التحية، ٢٥٥
الجامع الصحيح للترمذي، ٢٣٧
الجامع الصغير، ٢٨، ٢٩
الحائرية في تحقيق المسألة السفريّة، ٣٣٢
الخصال، ٣١
الدّر المنثور، ٣٠٢
الدّر المنظوم من كلام المعصوم، ٣٠٢
الدرجات الرفيعة في طبقات الامامية من الشيعة،
٢٩٥
الذريعة، ١٠١، ١٤٥، ١٥٥، ١٥٨، ١٥٩، ١٧٢،
٢١١، ٢١٩، ٢٢٥، ٢٣٤، ٢٤٥، ٢٦٩، ٢٨٨،
٢٩٣، ٢٩٥، ٣٣١، ٣٣٢، ٣٣٣، ٣٣٤، ٣٣٥
الروضة النضرة، ٢٣٣
الصابي في شرح الكافي، ٥٤، ١٠٠
الصوارم المهركة في جواب الصواعق المحرقة،
٣٠٧، ٣١٤
الصواعق المحرقة، ٢٣، ٢٩، ٣١، ٣٢، ٣٠٧
الطرائف في مذهب الطوائف، ٨١
العروة لأهل الخلوة والجلوة، ٤١
العلل المتناهي، ٢٨
العمدة الجلية في الاصول الفقهية، ٢٢٥
الغرر والدرر، ٢٦٧
الفاظ غرر الحكم، ٢٠
الفرقة الناجية، ٣٣٢
الفصول التسعون في معالجة امراض اهل الدين
باحاديث آل طه و ياسين، ٢٨٨
القاب و مواجب دورة سلاطين صفويه، ١٥٣
الكافي، ٢٢٢
الكنى والألقاب، ٢١١، ٢٩٧، ٣٠١، ٣٣٢
اللاهوف على قتلى الطفوف، ٨١
المحجة البيضاء والحجة الغراء، ٢٢٥
المصباح في التصوف، ٦، ٢٠١
المعجم المفهرس، ٢١
الملل والنحل، ٣١٦
المنار المنيف، ٥٧، ٥٨، ٢٢١
المنصوره، ٢٥٥
النجميه، ٢٥٥
النهايه في غريب الحديث و الأثر، ٥٨، ٢٢١
الوافي بالوفيات، ٢٠١
امالي الصدوق، ٣، ٣١، ١٩٨، ٢٠٧، ٣١٢
امالي شيخ طوسي، ١٩
امتحان الفضلاء، ١٧٠
امثال و حكم، ٧٦، ٨٤، ٢٥٣
امل الأمل، ٤٩، ٢١١، ٢١٤، ٢١٦، ٢٢٢،
٢٢٤، ٢٢٥، ٢٣٣، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٤٢، ٢٤٧،
٢٥٤، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٩، ٢٦٩، ٢٧٤، ٢٧٦،
٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩٤،
٢٩٧، ٢٩٨، ٣٠١، ٣٠٢، ٣٠٦، ٣٣٠، ٣٣١
٣٣٢، ٣٣٣، ٣٣٤، ٣٣٥، ٣٤٣
انجيل اربعة، ٣١٦
انجيل، ٧، ٣١٧
اندر غزل خویش نهان خواهم گشتن، ٨٠
انموذج العلوم، ١٥٥
انوار الربيع في انوار البديع، ٢٩٤

۱۹۵، ۲۵۰، ۲۹۱
تاریخ شیخ محمدبن علی بن الحسن العودی،
۲۹۷ و نیز ← بغیة المرید من الکشف عن
احوال الشیخ زین الدین الشہید
تاریخ عالم آرای عباسی ← عالم آرای عباسی
تاریخ گزیده، ۴۰
تاریخ مغربی، ۱۸
تاریخ نظم و نثر در ایران، ۱۰۵، ۱۴۵، ۱۵۸،
۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰،
۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۲، ۱۹۶،
۱۹۹، ۲۰۰، ۲۲۸، ۲۴۱، ۲۶۴
تاریخ یزد، ۱۷۷
تبصرة العوام، ۳۱۵
تحریر طاووسی فی الرجال، ۲۲۱
تحفه سامی، ۱۰۵، ۱۷۱، ۱۷۵، ۲۰۸، ۲۲۱، ۲۵۰
تحفه عباسی، ۱۰۱
تحفه الزائر، ۲۱۵
تذکره پیمانه، ۱۸۸، ۱۹۹
تذکره میخانه، ۱۵۹، ۱۹۹
تذکره نصرآبادی، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۷۱، ۱۸۶، ۱۸۷،
۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۱۴، ۲۵۰، ۲۶۹، ۲۷۹
۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۸
تذکره دیوان شعر [سید علیخان مدنی]، ۲۹۵
تذکره شعرای کشمیر، ۱۸۳
تذکره الشعراء دولتشاه، ۱۷۴
تذکره القبور، ۲۷۲
تذکره الملوک، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۵۴
ترجمه اربعین شیخ بهائی، ۲۹۱
ترجمه الفصول المختاره، ۲۱۴
ترجمه و شرح غررالحکم، ۲۱۴
تشریح الافلاک، ۲۷۸، ۳۳۳

ایران در عصر صفوی، ۶۳
ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه‌های اروپاییان،
۶۳
ایضاح المکنون، ۲۱۱، ۲۸۸، ۲۹۸، ۳۰۱
ایقاعات، ۲۸۵
ایماضات، ۲۸۴
أخبار الزمان، ۳۴۳
باکاروان هند، از کاروان هند، ۳۰۵
بحارالانوار، ۳، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۲۸، ۳۱،
۳۲، ۳۳، ۴۰، ۴۲، ۵۴، ۷۰، ۷۴، ۷۸، ۸۲،
۱۳۲، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۲۲،
۲۲۴، ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۷۶، ۲۸۹، ۳۰۴، ۳۱۲،
۳۳۷
بحر الحساب، ۲۷۸
بغیة المرید من الکشف عن احوال الشیخ
زین الدین الشہید، ۲۹۷، ۲۹۸
بهار و خزان، ۱۷۵
بهجة الأمال، ۴۹، ۲۱۱، ۳۰۱
بیان الاحسان لأهل العرفان، ۴۱
پنج رقعہ، ۱۵۸
تاج العروس، ۴۰
تاریخ ابن کثیر، ۱۹
تاریخ ادبیات براون، ۱۴۵
تاریخ اکبری، ۱۶۲، ۱۸۷
تاریخ الاسلام، ۲۳۵
تاریخ الخلفاء، ۱۹، ۲۳۵
تاریخ الفی، ۱۶۱
تاریخ بغداد، ۳۰
تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱۸۱
تاریخ جهان‌آرا، ۲۳
تاریخ سلطانی (از شیخ صفی تا شاه صفی)،

- تشیع در هند، ۱۵۸
- تعلیقات بر رساله شیخ علی بن هلال جزائری در طهارت، ۲۵۶
- تعلیقات بر مختصر النافع، ۲۵۶
- تعلیقات علی الاستبصار، ۲۸۳
- تعلیقات علی الصحیفة الكاملة السجادیة، ۲۶۷
- تعلیقات علی خلاصة الرجال، ۲۶۷
- تعلیقة امل الأمل، ۲۴۷، ۳۰۱
- تفسیر آیات احکام، ۲۱۲
- تفسیر ابو الفتوح، ۲۳۵
- تفسیر بیضاوی، ۵۴، ۵۵، ۷۵، ۳۰۷
- تفسیر سورة الحمد، ۲۱۴
- تفسیر طبری، ۲۰۲
- تفسیر علی بن ابراهیم، ۱۹
- تفسیر عیاشی، ۱۷
- تفسیر فخر رازی، ۲۰۲
- تفسیر قرآن [منشی الممالک نصیری]، ۲۹۳
- تفسیر قمی، ۱۹
- تفصیل وسائل الشیعه، ۳۴۱
- تقدیسات، ۲۸۵
- تقویم الایمان، ۲۸۴
- تکملة امل الأمل، ۲۷۹، ۲۹۸، ۳۰۰
- تکملة الاخبار، ۵۲، ۱۰۵، ۱۵۴
- تنقیح المقال، ۴۰، ۴۹، ۲۶۵، ۲۷۹، ۲۹۸، ۳۰۱
- تواتر القرآن - رساله تواتر القرآن
- توضیح الاخلاق، ۱۹۸
- توضیح المقاصد فیما اتفق فی ایام السنه، ۲۷۸
- تهذیب التهذیب، ۲۳۵
- تهذیب در نحو، ۲۷۸
- جامع الاسرار املی، ۶، ۴۱، ۳۱۲، ۳۱۳
- جامع الاصول شیعه، ۷۷
- جامع الانوار، ۳۱۲
- جامع الرواة، ۲۱۱، ۲۸۳
- جامع الصغیر، ۲۰۳
- جامع المقاصد فی شرح القواعد، ۴۹
- جامع عباسی در عبادات، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۸
- جامی، ۳۰۹، ۳۱۰
- جذرات [میرداماد]، ۱۹۹، ۲۸۴
- جعفریة، ۲۵۴
- جلاء العیون، ۲۱۵
- جمع بین الصحیحین، ۲۳۹
- جنته الاخیار، ۱۷۵
- جواب المدنیات الأولى والثانية والثالثة، ۲۲۱
- جواب مسائل شیخ جزائری، ۲۷۸
- جواب مسائل شیخ حسن ظهیری، ۲۴۲
- جواب مسائل مدنیات، ۲۲۱، ۲۷۸
- جواهر السنیه فی احادیث القدسیه، ۳۴۱
- جهانگشای نادری، ۱۱۰، ۱۱۱
- چهارده رساله صابین الدین ترکه اصفهانی، ۲۶۴
- چهل حدیث، ۲۷۰
- حاشیه عدة الاصول، ۲۵۸
- حاشیه اثنی عشریه شیخ حسن، ۲۷۹
- حاشیه استبصار، ۳۰۱
- حاشیه الهیات شفا، ۱۵۵
- حاشیه بر اصول کافی، ۳۳۴
- حاشیه بر الفیه شهید، ۳۰۱، ۳۳۲
- حاشیه بر الهیات تجرید [فخرالدین سماکی]، ۲۴۱
- حاشیه بر الهیات [محقق اردبیلی]، ۲۱۲
- حاشیه بر پاره ای از ابواب من لایحضره الفقیه، ۱۹۸
- حاشیه بر تفسیر بیضاوی، ۳۰۷، ۳۱۴

- حاشیه بر حاشیه عدّه، ٢٤٣
حاشیه بر حاشیه قدیم، ٢٦٩
حاشیه بر شرح مختصر عضدی [قاضی نورالله شوشتری]، ٣٠٧، ٣١٤
حاشیه به شرح لمعه، ٣٣٤
حاشیه تفسیر قاضی، ٢٧٠
حاشیه شرح عضدی بر مختصر اصول، ٢٧٨
حاشیه شرح مختصر اصول، ٢٧٠، ٢٨٥
حاشیه شفا، ٢١٤
حاشیه شمسیه، ٢٦٤
حاشیه علی الفیه الشیخ الشهید، ٢٨٣
حاشیه علی شرح المختصر العضدی [عبدالله شوشتری]، ٢٨٣
حاشیه قواعد شهیدیه، ٢٧٠، ٢٧٩
حاشیه مجمع البیان، ٢٥٨، ٢٥٩
حاشیه ارشاد، ٢٥٥، ٢٦٧
حاشیه بیضاوی، ٢٧٨
حاشیه تهذیب، ٢٤٤، ٣٠١
حاشیه خلاصه الرجال، ٢٧٨
حاشیه زبده بهائی، ١٩٨
حاشیه شرح اشارات، ٢٤٧
حاشیه شرح لمعه، ١٩٨، ٣٠٢
حاشیه فخری، ١٩٨
حاشیه مختلف، ٢٢١، ٢٥٥
حاشیه مطوّل، ٢٧٠، ٢٧٨
حاشیه معالم، ١٩٨
حاشیه الاستبصار، ٢٢٢
حاشیه الفقیه، ٢٧٨
حاشیه علی الشرح الجدید للتجريد، ٢٨٩
حاشیه علی الکشاف، ٢٨٩
حاشیه علی شرح الاشارات، ٢٨٩
- حبل المتین، ٢٧٠، ٢٧٨
حبیب السیر، ٤٩، ١٧٤، ٢٢٤، ٢٥١، ٢٦٤
حجة الاسلام، ٢١٦
حجّة الاخبار، ٣٣٣
حدائق الصالحین، ٢٧٠، ٢٧٨
حدائق النذیه فی شرح الصمدیه، ٢٩٤
حدیبیه، ٧٦
حدیقه، ١٩٣
حدیقه هلالیه، ٢٧٨، ٢٧٩
حدیقه الشّیعه، ٢١٢، ٢١٣
حسن گلو سوز، ٢٨٤
حقّ الیقین، ٢١٥
حقّ الیقین فی حدوث العالم، ٢٨٥
حکیم استرآباد، ٩٢، ٩٥، ٢٨٢، ٢٨٥، ٢٨٦
حلل مطوّز، ٢٩٤
حلیه الابرار، ١٥، ٤٢
حلیه الأولیاء، ٢٩، ٣٠، ٥٧، ٧٠
حلیه المتّقین، ٢١٥
حواشی بر جامع عباسی، ٢٩١
حاشیه بر شفا، ٢١٣
حواشی تجرید، ٢٤٢
حواشی تشریح الافلاک، ٢٧٩
حواشی زبده، ٢٧٩
حواشی شرح تذکره، ٢٧٩
حواشی فواید مدینه، ٣٠٢
حواشی کشاف، ٢٧٩
حواشی مدارک، ١٩٨
حیوة القلوب، ٢١٥
خسرو و شیرین، ٣١١
خطبة خوان مولانا ظهوری، ١٥٩
خلاصه الأثر، ٢٦٩، ٢٧٩، ٣٠١

- خلاصة التواريخ، ۵۳، ۵۸، ۶۲، ۶۴، ۱۰۵، ۱۴۴،
۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۸، ۲۴۴، ۲۵۷، ۲۵۸
- خلاصة الحساب، ۲۷۸
- خلاصة السير، ۱۴۴
- خلد برین، ۴۹، ۵۸، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۸۴، ۹۲، ۹۵،
۱۰۵، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۶،
۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۷،
۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴،
۲۰۸، ۲۲۱، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳،
۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹،
۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۹۲
- خلسه ملکوتیه، ۲۸۵، ۲۸۶
- خمسة نظامی، ۳۱۱
- خوان خلیل، ۱۵۹
- خیرالبیان، ۱۷۷
- دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۳۱۰
- دائرة المعارف فارسی مصاحب، ۱۶۴
- دانشمندان آذربایجان، ۱۷۱، ۱۸۶، ۲۳۱
- دانش نامه شاهی، ۲۴۲
- دستور شهریاران، ۲۱۶
- دیده بیدار، ۱۹۳
- دیوان اشعار [حسین بن شیخ عبدالصمد]، ۲۶۷،
~ [مولانا ملک قعی]، ۱۵۸، ۱۷۹
- دیوان اعجاز، ۲۳
- دیوان اهلی شیرازی، ۱۷۴
- دیوان بابا فغانی، ۱۷۵
- دیوان خاقانی، ۱۸۶
- دیوان سعدی، ۱۷۵
- دیوان شعر فارسی و ترکی، ۲۱۹
- دیوان شعر [ابراهیم فخرالدین البازوری]، ۲۳۳
- ۲۷۴، ~ [حر عاملی]، ۳۴۲ ~ [محمد
- رفیع واعظ قزوینی]، ۲۸۸ ~ [انصیرای
همدانی]، ۱۹۹
- دیوان غزلیات [ظهوری ترشیزی]، ۱۵۹
- دیوان کلیات [جامی]، ۳۱۰
- دیوان محتشم کاشانی، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۱۵۴، ۱۷۵،
۲۳۱
- دیوان منسوب به امام علی (ع)، ۲۳
- دیوان مولانا، ۱۷۵
- دیوان وحشی یزدی، ۱۷۷
- دیوان همایون اسفراینی، ۱۸۴
- ذره و خورشید، ۲۸۴
- رساله تواتر القرآن، ۳۴۲
- ربیع المنجمین، ۲۹۲
- رجال، ~ صغیر، ۲۴۳، ~ کبیر، ۲۴۳، ~
متوسط، ۲۴۳، رساله ~ ۳۴۲
- رحله، ۳۰۵
- رحلة المسافر و غنیته عن المسامر، ۲۳۳، ۲۷۴،
۳۳۱
- رد بر محقق ثانی شیخ علی بن عبدالعالی، ۲۶۷
- ردّه ملاجلال و میر صدرالدین، ۲۴۲
- رسائل شیخ انصاری، ۴۳
- رساله، [ابن سینا]، ۲۰۴
- رساله بیخ چین، ۲۶۹
- رساله در احکام سجود تلاوت، ۲۷۹
- رساله در استحباب سوره و وجوب آن، ۲۷۹
- رساله در اسطرلاب، ۲۷۰
- رساله در اصول، ۳۳۲
- رسالت در امامت، ۲۱۲
- رساله در این که انوار کواکب مستفاد از شمس
است، ۲۷۹
- رساله درایه، ۲۷۸

نام کتابها و رساله‌ها / ۴۱۹

رساله شریفه در قبلة عالم عموماً و در قبله خراسان خصوصاً، ۲۵۵
 رساله‌های تفسیر سورة الحمد، ۲۱۴
 رساله اثبات واجب قدیم و جدید، ۲۴۷
 رساله اثنا عشریه، ۳۲۹
 رساله اثنا عشریه در صلاة، ۲۷۸
 رساله اجماع، ۳۴۲
 رساله احکام سلام، ۲۵۵
 رساله احوال صحابه، ۳۴۲
 رساله اسطرلاب، ۲۷۸
 رساله اقسام الارضین، ۲۵۵
 رساله تحفة اهل الایمان در قبلة عراق عجم و خراسان، ۲۶۷
 رساله تشریح الافلاک در هیأت، ۲۷۰
 رساله تهجد، ۲۱۹
 رساله جدید، ۳۲۱
 رساله جمعه [حرّ عاملی]، ۳۴۲، ~ [خلیل قزوینی]، ۲۵۶، ~ [شهید ثانی]، ۲۵۵، ~ [محمّد طاهر قمی]، ۲۱۶
 رساله جنایز، ۲۵۵
 رساله جواب شبهات ابلیس لعین، ۳۱۴
 رساله حلبیه، ۲۶۷
 رساله خراج، ۲۵۴
 رساله خلاصة الحساب، ۲۷۰
 رساله خلق اعمال، ۲۸۴
 رساله رضاع، ۲۵۴
 رساله رفع البدعة فی حلّ المتعه، ۲۳۳
 رساله سبجه، ۲۵۵
 رساله سجود بر تربت، ۲۵۵
 رساله شجرة مبارکه، ۱۹۹
 رساله شرح حدیث کمیل، ۳۴۱

رساله درباره مرض آتشک، ۱۶۹
 رساله در بیخ چینی، ۱۶۹
 رساله در تحریم غنا، ۳۳۴
 رساله در تسمیة مهدی، ۳۴۲
 رساله در تعریف طهارت، ۲۵۵
 رساله در تنزیه معصوم، ۳۴۲
 رساله در جمعه، ۲۴۳
 رساله در حرمت خراج، ۲۱۲
 رساله در حساب الخطاس، ۳۲۹
 رساله در حلّ اشکال عطارد و قمر، ۲۷۹
 رساله در خلق کافر، ۳۴۲
 رساله در ذبیح اهل کتاب، ۲۷۸
 رساله در رجعت، ۳۴۲
 رساله در ردّ بر اهل وسواس، ۲۶۷
 رساله در ردّ صوفیه، ۳۳۴
 رساله در زکات، ۲۷۸
 رساله در سموم، ۱۶۹، ۲۶۹
 رساله در صوم و حجّ، ۲۷۸
 رساله در طریق خوردن چوب چینی و فواید آن، ۲۶۹
 رساله در طهارت، ۲۷۸
 رساله در عبادات، ۲۸۳
 رساله در عدم وجوب عینی، ۲۵۶
 رساله در قصر و تخیر در سفر، ۲۷۹
 رساله در مناسک حج، ۲۱۲
 رساله در موارد، ۲۷۸
 رساله در نجاست آب قلیل به ملاقات، ۳۱۴
 رساله در نجاست و طهارت خمر، ۲۴۲
 رساله در نسبت اعظم جبال به قطر ارض، ۲۷۸
 رساله در وجوب صلات جمعه، ۲۸۳
 رساله ردّ صوفیه، ۳۴۲

- رسالة شق القمر تركه، ٢٦٠، ٢٦١، ٢٦٤
رسالة شير وشكر، ٢١٩
رسالة صيغ العقود والايقات، ٢٥٥
رسالة فوائد الدينية في الرد على الحكماء والصوفية، ٢١٦
رسالة قبله، ٢١٩، ٢٧٨
رسالة قميه، ٢٥٩
رسالة كُر، ٢٧٨
رسالة مقادير، ٢١٩
رسالة نجفيه، ٢٥٩
رسالة نور، ٢١٩
رسالة الأنموذج الابراهيمية، ٢٨٩
رسالة السجود على التربة، ٢٥٥
رسالة رحلته، ٢٦٧
رسالة شرح مختصر عضدى، ٣٠٧
رسالة في احكام السلام، ٢٥٥
رسالة في احكام الشكوك، ٣٣٢
رسالة في الواجبات الملكية، ٢٦٧
رسالة في تعريف الطهارة، ٢٥٥
رسالة في تواريخ وفيات العلماء، ٢١٤
رسالة في علم الكلام، ٢٨٩
رسالة في مناظره مع بعض علماء حلب من العامة في مسئلة الأمامة، ٢٦٧
رشحات عين الحيات، ٣٠٩
رضاعيه، ٢٨٤
رموز التفاسير، ٢٥٩
رواشح سماويه، ٢٨٤، ٢٨٥
روز روشن، ١٥١، ١٥٢، ١٧٠، ٢٨٢
روضات الجنات، ٢١٤، ٢١٩، ٢٤٧، ٢٥٩، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨٤
٢٩٠، ٢٩٥، ٢٩٧، ٣٣٠، ٣٣٢، ٣٣٣
روضة الصفاء، ٤٠، ٨٤، ١٠٠، ١٠١، ١١٠، ١١١
١٤٢، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٨، ١٤٩، ١٥١
١٥٢، ١٥٥، ١٥٨، ١٦٦، ١٦٨، ١٧٠، ١٧٢
١٧٣، ١٧٥، ١٧٦، ١٧٧، ١٧٨، ١٨٣، ١٨٦
١٩٣، ١٩٥، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٤٢، ٢٤٤، ٢٤٥
٢٤٦، ٢٥١، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦٠
٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٨، ٢٩١
رياض الجنة، ١٥١، ٢٧٤
رياض السالكين في شرح صحفة سيد العابدين، ٢٩٥
رياض الصالحين ← رياض السالكين
رياض العارفين، ١٠١، ١٩٢
رياض العلماء، ٤٠، ٤٩، ٥٤، ٩٨، ١٠٠، ١٠١
١٦٦، ١٧٠، ١٩٨، ٢١١، ٢١٤، ٢١٦، ٢١٩
٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٨، ٢٣٣، ٢٣٩
٢٤٠، ٢٤١، ٢٤٢، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٤٥، ٢٤٦
٢٤٧، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٥٩
٢٦٠، ٢٦٥، ٢٦٦، ٢٦٨، ٢٦٩، ٢٧٠، ٢٧٤
٢٧٦، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٨، ٢٨٩
٢٩٠، ٢٩١، ٢٩٣، ٢٩٤، ٢٩٦، ٢٩٧، ٢٩٨
٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٢، ٣٣٠، ٣٣١، ٣٣٢، ٣٣٣
٣٣٤، ٣٣٥
ريحانة الادب، ٤٥، ٨١، ١٠٥، ١٥٥، ١٨٧، ٢١٦
٢١٩، ٢٥٩، ٢٨٤، ٢٨٨، ٢٩٥، ٢٩٧، ٣٣٢
٣٣٣، ٣٤٣
زادالمعاد، ٢١٥
زبدة الاصول، ٢٧٠، ٢٧٨
زندگانی شاه عباس اول، ٦٢، ٦٣، ٨٥، ٨٩، ٩٥
٩٦، ١٨٤، ١٨٥، ١٨٦، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٧
٢١٢، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٧٤، ٢٨٢، ٢٩١
زندگی نامه علامه مجلسی، ٢١٦

زهره، ٢٩٥	شرائع الاسلام، ٣٠٠
ساقى نامه، ١٥٩، ١٨٨	شرح آيات احكام، ٢٤٤
سبع شداد، ٢٨٤، ٢٨٥	شرح اثنا عشره صلاتيه، ٣٣٣، ٣٣٤
سبعة سيّاره، ٢٨٤	شرح اثني عشرية صوميه، ٣٣٣، ٣٣٤
ستة ضروريه طبيه، ١٦٩، ٢٦٩	شرح ارشاد، ١٩٦، ٢٩١، ٣٣٣
سَجَنجِل الارواح، ٢٠١	شرح استبصار، ٢٤٢، ٢٨٥
سخنوران آذربايجان، ٢٣١	شرح اصول كافى، ٢٤٢
سدرة المنتهى، ٢٨٥	شرح الارشاد علامه حلى، ٢٥٦
سعد السعود، ٨١	شرح الاسماء الحسنى، ٣٣٢
سفرنامه شيخ حسين، ٢٦٧	شرح التجريد، ٢١٢
سفينة البحار، ٤٩، ٢٢٢	شرح الشرح جغمينى، ٢٧٠
سلافة العصر، ٢١٤، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٤٤	شرح الطبية الجزرية فى القراءات العشر، ٢٢٥
٢٤٧، ٢٥٩، ٢٦٦، ٢٦٩، ٢٧٠، ٢٧٣، ٢٧٥	شرح الفية شهيد، ٤٩، ٢٥٥، ٢٥٦
٢٧٦، ٢٧٩، ٢٨١، ٢٨٧، ٢٨٩، ٢٩٤، ٣٠١	شرح القواعد، ٢٨٣
٣٢٩، ٣٣٤، ٣٤٢، ٣٤٣	شرح المختصر النافع، ٢٢٢
سلوة الغريب و اسوة الاديب، ٢٩٥	شرح المختصر للعصدي، ٢١٢
سليمان نامه، ٢٨٤	شرح المواقف، ٣١٣
سنن ابن ماجه، ٣٠	شرح الهيات الشفا، ٢٨٩
سنن ابوداود، ٢٨، ٣٢	شرح باب حادى عشر، ١٥٥
سنن ترمذى، ٦، ٣١، ٥٧، ٢٣٨	شرح بر تهذيب المنطق، ٢٦٩
سنن دارقطنى، ٦٦	شرح تجريد، ٤٩، ٥٤، ٥٥
سنور نامه، ٩٨	شرح تهذيب الحديث، ٢١٦
سوانح الحجاز من شعره و انشائه، ٢٧٨	شرح تهذيب حديث، ٢٤٢
سه مشله عجيبه، ٢٧٨	شرح جهل حديث، ٢٧٨
سه نثر [ظهورى ترشيزى]، ١٥٩	شرح دروس، ٢١٤
سير اعلام النبلاء، ٢٠١	شرح روضة كافى، ٢١٥
سى فصل، ٢٩٢	شرح زبدة شيخ بهائى، ٣١٩، ٣٣٣، ٣٣٤
شارع النجاش، ٢٨٤	شرح شرايع، ٢٥٥، ٣٠٠
الشافى فى شرح الكافى، ٥٤، ١٠٠	شرح شرح رومى بر ملخص، ٢٧٩
شاهرخ نامه، ٢٠٨	شرح شفاى شيخ على، ٢٤٧
شاهنامه شاه اسماعيل، ٢٠٨	شرح صحيفة كامله، ٢٨٥، ٢٩٤

- شرح عضدى، ٣٠٧
شرح عمدة الاصول، ٢٥٩
شرح فارسى بر تهذيب المنطق تفتازانى، ٢٢٢
شرح فرايض نصريه، ٢٧٨
شرح فصوص الحكم، ٤١
شرح فصوص الحكمه، ٢٠٧
شرح قواعد، ٢٥٤
شرح كافى، ٢٥٨، ٢٨٥
شرح كافى فارسى و عربى، ٢٥٩
شرح گلشن راز، ٣١٠
شرح لمعه، ٢٣٩، ٢٩٦، ٢٩٩
شرح مختصر نافع، ٣٠١
شرح ملاخيل بركافى، ١٠٠
شرح مفتاح الفلاح، ٢١٤
شرح مواقف، ٧٠
شرح هياكل النور، ٤٩
شعشعه ذوالفقار، ٩
شعله ديدار، ٢٨٤
شفا، ٣٣٣
شق قمر، ٢٦٠
صباح اللغة، ٢٣٤
صحيح بخارى، ٧٠، ٧١، ٧٣، ٧٤، ٢٣٨
صحيح ترمذى، ٢٣٦، ٢٣٨
صحيح مسلم، ٢٣٨
صحيح مسلم بشرح النووى، ٢٣٨
صحيفة ثابيه، ٣٤٢
صحيفة سجاده، ٢٩٥
صحيفة الرضا(ع)، ٣، ٢٠٧
الصحيفة العلوية، ٤٠
صراط المستقيم، ٢٨٤، ٢٨٥
صغير ← رجال صغير

نام کتابها و رساله‌ها / ۴۲۳

۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۷۴،

۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۹۴،

۲۹۵، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳،

۳۳۴، ۳۳۵

فوائد حقائق العلوم العربية، ۲۴۲

فوائد طوسیّه، ۳۴۲

فوائد مَدَنِيّه، ۲۴۲

فهارس نسخ خطی معاصر، ۲۷۰

فهرست الخدیویه، ۲۷۹

فهرست دانشگاه تهران، ۲۱۹، ۲۴۴

فهرست رضوی، ۲۱۹، ۲۹۲

فهرست کتابخانه سپهسالار، ۱۵۹، ۱۸۷، ۱۹۲،

۲۹۲

فهرست کتابخانه مجلس شورا، ۲۰۸، ۲۱۹

فهرست [محمداقصر قزوینی]، ۲۴۳

فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۹۶، ۲۵۹،

۲۸۸

فهرست وسائل الشیعه، ۳۴۲

قاموس الاعلام، ۱۵۵

قاموس اللغة [فیروزآبادی]، ۱۶، ۴۰، ۵۷، ۲۳۴

قیسات، ۲۸۴، ۲۸۵

قرآن مجید، ۶۵، ۶۶، ۷۵، ۱۱۰، ۲۱۴، ۲۳۵، ۳۱۹

قربادین، ۱۹۳

قرب الاسناد، ۱۸

قصص الخاقانی، ۷۳

قصص العلماء، ۴۹، ۵۴، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۸۳، ۳۰۱

قطب شاهیه ← ترجمه اربعین شیخ بهائی

قلب المنقلب، ۲۰۱

قواعد، ۴۹، ۲۸۲

کارنامه شاه طهماسب، ۲۰۸

کاروان هند، ۱۰۱، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۹۲

عربیّه علویه و اللغة المرویه، ۳۴۲

عروة الوثقی فی تفسیر القرآن، ۲۷۰، ۲۷۸

عقاید نسفی، ۷۷

عقد الدرر فی ظهور المنتظر، ۲۹، ۳۲

عقد الفرید، ۴۰

عقد حسینی، ۲۶۷

علماء البحرین، ۳۳۴

عمدة الجلیله، ۲۲۵

عین الحیات فی تفسیر الآیات، ۲۷۰، ۲۷۸

عیون اخبار الرضا، ۲۰۵

عیون الاخبار، ۳۱

عیون المسائل، ۲۸۴، ۲۸۵

رسالة عیون جواهر النقاد در عمل به خبر واحد،

۳۳۵

غایة المرام، ۱۵

غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ۳۱۸

فارسانمة ناصری، ۶۲، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۱۰۰،

۱۱۰، ۱۱۱، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۲،

۱۶۸، ۱۷۴، ۱۷۷، ۲۳۱، ۲۴۲

فرائد طریقہ، ۲۱۵

فرق الشیعه، ۳۰

فرهاد و شبیرین، ۱۷۷

فرهنگ سخنوران، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱،

۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۲،

۲۰۰، ۲۲۱، ۲۲۹، ۲۷۹، ۲۸۱

فصوص الحکم، ۲۷۲، ۳۲۱

فصوص الحکمہ، ۲۰۷

فصول المهمه، ۳۴۱، ۳۴۲

فوائد الرضویه، ۴۰، ۴۹، ۵۲، ۵۴، ۵۸، ۹۲، ۱۰۱،

۱۹۸، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۴،

۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۴،

- کافی، ۱۰۰، ۳۰۲
کبير ← رجال كبير
کتاب آرایي در تمدن اسلامي، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱
کتاب اربعين حديثاً، ۳۳۲
کتاب الامامة، ۶۳
کتاب الطهارة، ۲۲۵
کتاب الغيبة، ۲۳، ۲۴، ۲۸، ۲۹، ۴۲
کتاب المهدي، ۲۹
کتاب اربعه، ۲۱۵
کحل الأبصار، ۲۱۹
کشاف زمخشری، ۵۴، ۵۵، ۷۵، ۲۰۲
کشف الاسرار فی بیان الادوية المفردة و المركبة، ۱۶۸
کشف الآيات، ۲۹۲
کشف الظنون، ۲۶۹، ۲۷۹
کشف الغمة، ۷۴
کشکول بحرانی، ۲۱۱، ۳۰۱، ۳۳۱
کشکول [قاضی نورالله شوشتری]، ۳۱۴
کشکول كبير، ۲۷۸
کشکول [شيخ بهائی]، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۶
کفاية التعلیم، ۲۰۵
کلثوم ننه، ۲۱۴
کلمة العارفين فی رد شبهة المخالفين، ۲۱۶
کليات اشعار [اهلي شیرازی]، ۱۷۴
کليات خمسة نظامی، ۳۱۱
کمال الدين، ۳۱
کنز العمال، ۶، ۱۳، ۳۰، ۵۷، ۷۴، ۸۲، ۱۱۸، ۱۳۲، ۱۹۸، ۲۱۷
کیمیای سعادت، ۸۰
گلزار ابراهيم، ۱۵۹، ۱۷۹
گلستان هنر، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۵
گلشن، ۳۱۰
گوی و چرگان، ۲۰۸
لسان الخواص، ۲۱۹
لطيفة النصوص، ۲۰۶
لغت نامه دهخدا، ۴۳، ۱۵۵، ۱۶۴
لغز زیده، ۲۷۸
لغز قانون، ۲۷۸
لیلی و مجنون، ۱۷۵
لؤلؤة البحرين، ۴۹، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۲۴
۲۴۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۳، ۲۷۹
۲۸۳، ۳۰۰، ۳۳۲
متوسط ← رجال متوسط
مثنوی حیدر تلبه، ۱۹۳
مثنوی خلد برین، ۱۷۷
مثنوی لیلی و مجنون، ۲۰۸
مثنوی [مولوی]، ۵۷
مثنوی ناظر و منظور، ۱۷۷
مجالس المؤمنين، ۷، ۸، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۴۱، ۶۴
۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۱، ۹۷
۱۵۵، ۱۶۱، ۱۷۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۵۱، ۳۰۳
۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۴
۳۴۴
مجله معارف، ۲۱۳، ۳۱۴
مجله یادگار، ۲۷۲
مجمع الامثال، ۳۰۴
مجمع البيان، ۲۰۲، ۲۳۵
مجمع الخواص، ۱۵۲، ۱۷۲، ۱۸۱، ۲۰۸
مجمع الفصحاء، ۱۴۵
مجمّل در نحو، ۲۵۹
مجمّل فصیحی، ۱۷۴

- مجموعه [قاضی نورالله شوشتری]، ۳۱۴
مجموعه منشآت، ۱۴۵، ۱۹۹
مجموعه فی نوادر الأخبار الطریفه، ۳۳۲
محافل المؤمنین، ۱۱، ۱۳، ۴۱، ۹۸، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۷۰، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۸، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۵۷، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۹۴، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۴۱
محمديه، ۲۷۸
محمود و اياز، ۲۸۴
مختصر اصول، ۱۹۸
مخزن الاسرار، ۲۸۶
مخلّاة، ۲۷۸
مدارك الاحكام فی شرح شرائع الاسلام، ۲۲۲، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۲۹، ۳۳۴
مرآت الاحوال جهان نما، ۴۰
مرآت الجنان، ۲۰۱
مرآت العقول، ۲۱۵
مرآت خاطر، ۲۵۸
مرآة الكتب، ۲۲۹، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳
مرکبات الشاهیة، ۲۶۹
مستدرک الوسائل، ۴۹، ۸۱، ۲۱۱، ۲۴۷، ۲۸۹، ۳۰۱، ۳۳۲
مستدرک حاکم، ۳۰
مسند احمد بن حنبل، ۶، ۳۱، ۲۳۶، ۲۳۸
مسند الشهاب، ۳۰
مشارق الشمس ← شرح دروس
مشرق الشمسین، ۲۷۰، ۲۷۸
مشکوة، ۷۴
مشکوة الأنوار، ۲۱۵
مشکوة القول، ۲۲۱
مصائب النواصب، ۳۰۷، ۳۱۴
مصنفی المقال، ۲۷۶، ۲۷۹
مصنّفات فارسی، ۴۱
مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول، ۲۸
مطلع الشمس، ۲۳۳، ۲۵۲، ۲۷۳، ۳۳۱، ۳۳۴
مطلع خصوص الکلم فی معانی فصوص
الحکم، ۳۲۱
معالم الدین، ۲۲۱
معجم احادیث الامام المهدي، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۳
معجم الانساب زامباور، ۳۷
معجم البلدان، ۱۷
معجم المطبوعات العربیة، ۳۰۱
معجم المؤلفین، ۲۶۵، ۲۸۸، ۳۳۰
معجم رجال الحديث، ۲۱۱
مفاتیح سبعه، ۴۴، ۳۰۹
مفاتیح [فخرالدین رازی]، ۳۱۸
مفتاح الفلاح، ۲۷۰، ۲۷۸
مقامات جامی، ۴۵، ۲۶۰، ۲۶۴
مقیاس، ۲۱۵
مقدمه ابن خلدون، ۳۰
مقدمه المصباح فی التصوف، ۲۰۱
مقدمه دیوان [بابا فغانی شیرازی]، ۱۷۵، ~
[اسلمان ساوجی]، ۱۷۴، [مولانا عرفی]، ۱۹۲
مقنع الطلاب، ۲۲۵
مکارم الاخلاق، ۱۴
ملاذالخیار، ۲۱۵
ملل و نحل، ۳۱۶، ۳۱۸
مناظرات او [مجتهد ثانی شیخ عبدالعالی] با
میرزا مخدوم شریفی در امامت، ۲۵۶
مناقب آل ابی طالب، ۳۳۷
مناقب ابن المغازلی، ۶

- مناقب اصحاب النبي، ٥٧، ٥٨
مناقب خوارزمي، ٦
منتخب الأثر، ١٤، ١٥، ٢٨، ٤٢
منتخب التواريخ بدائوني، ١٥٨، ١٦٠
منتظم ناصري، ٢١٦
منتقى الجمال في الاحاديث الصحاح و الحسان،
٢٢١
منتهى الآمال، ٤٠
منتهى المقال، ٢١١، ٢٨٣، ٣٠١، ٣٣٣
منشآت امرئ القيس، ٢٩٤
منصوريته، ٢٥٥
منظومه در تاريخ نبي و ائمه، ٣٤٢
منظومه در زكات، ٣٤٢
منظومه در موارث، ٣٤٢
منظومه در هندسه، ٣٤٢
من لا يحضره الفقيه، ١٣، ١٤، ١٠٠
مواقف، ٧٧، ٣١٣
مواقيت، ١٩٩؛ نیز ← جذوات
موضع الرشاد في شرح الارشاد، ٢٩٥
مونس الابرار، ٢١٦، ٢١٧
مهر و محبت، ١٩٣
ميخانه، ٢٨٤
ميزان الاعتدال، ٣٠
مينوذر، ٢٣٩
ناز و نياز، ١٧٥
ناسخ التواريخ، ٤٠
نامه دانشوران، ٨١، ٣٣٢
نبراس الضياء، ٢٨٤
نبرد جمل، ٢٣٦
نجميه، ٢٥٥
نجوم السماء، ٢٣٣، ٢٧٤
نزهة الجليس، ٢٧٩
نصوص الحكم، ٢٠٧
نصوص الخصوص في ترجمه الفصوص، ٢٧٢
نفثة المصنوع الثاني، ٢٦٤
نفثة المصنوع اول، ٢٦٤
نفحات اللاهوت في لعن الجبت و الطاغوت،
٢٥٥، ٤٩
نقاوة الآثار، ٦٣
نقد الرجال، ٢٢١، ٢٢٤، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٧٦، ٢٨٣
٣٠١، ٣٠٠
نقض عبد الجليل، ٣١، ٤٣، ٢٣٦، ٣١٥
نماز جمعه در زمان غيبت، ٢٥٦
نمكدان حقيقت، ١٩٣
نواقض الروافض، ٣٠٧
نور المشرقين، ٣٠٥
نورس، ١٥٩، ١٧٩
نهج البلاغه، ٢١٥، ٣١٢
نهج الحق و كشف الصدق، ٣٠٤، ٣١٣
وامق و عذرا، ١٧٥
وسائل الشيعة، ٢٤٢، ٣١٢، ٣٤٢، ٣٤٣
وصول الأخيار الى اصول الأخبار، ٢٦٧
وفيات الاعيان، ١٩
هداية الهدايه، ٣٤٢، ٣٤٣
هداية الامة، ٣٤١، ٣٤٢
هدية الخلاص، ٢١٩
هدية العارفين، ٢١١، ٢١٩، ٢٢٤، ٢٤١، ٢٤٧
٢٧٩، ٢٨٨، ٢٨٩، ٣٠١
هشت مقاله تاريخي و ادبي، ١٩٥
هفت آسمان، ٢٨٤
هفت آشوب، ٢٨٤
ينابيع الموده، ١٤

نام جایها، طوایف و فرقه‌های مذهبی

احمدنگر، ۱۵۵، ۱۷۹	آذربایجان، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۸۶، ۹۸، ۱۱۱، ۱۱۵
اراک، ۱۰۰	۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۷
ارامنه، ۱۹۶	آستان علی، ۲۱۲
اربعه، مذاهب ~ ۲۹۹	آستان قدس رضوی + آستان رضوی + آستانه
اردبیل، ۵۳، ۱۱۳ دارالارشاد ~ ۱۴۴، ۲۲۷	رضویه + آستانه متبرکه + سدره مرتبه
۲۳۹	رضویه + آستانه مقدسه، ۸۸، ۱۳۳، ۱۴۴
اردلان، کوهستان ~ ۱۱۹	۱۶۷، ۱۹۲، ۲۰۸، ۲۴۶ ← حرم
اردوباد، ۱۵۰	رضا(ع)، روضه مقدسه رضویه
ارزن الروم، ۱۱۳	آستانه متبرکه صفیه صفویه، ۸۸
ارس، ۱۱۹، رود ~ ۱۱۹	آگره، ۱۷۷، ۳۰۶
ارض اقدس، ۱۲۹، ۱۳۱	آل طیین، ۱۱۸
أروس، ۶۳، ۸۷، ۱۲۲، ۱۲۵	آل عثمان، ۱۱۹
ارومیه، ۱۱۹	آیین جعفری، ۱۲۳
ازبک + اوزبک، ۴۵، ۴۶، ۶۹، ۸۶، ۱۳۰، ۱۳۱	ابهر، ۵۱، ۱۳۲
۱۸۵، ۲۵۷ ازبکان + اوزبکها، ۱۴۸، ۱۷۶	ایبورد، ۱۱۱
۲۵۸	اتک، ۱۲۷
استرآباد، ۵۳، ۸۶، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۳۵	اثنا عشر + اثنا عشری + اثنا عشریه، ۲۷، ۳۰، ۳۱
دارالمؤمنین ~ ۲۴۱	۴۳، ۴۸، ۶۸، ۸۵، ۹۰، ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۹۷
استرابادیان، ۲۲۹	۲۲۷، ۲۶۹

- استنبول، ۸۶، ۲۹۸
اسفرائین، ۸۳
اسلام، ۱۹۶
اسماعیلی، ۱۷۸
اسماعیلیه، ۳۲، ۳۰
اشاعره، ۲۰۵، ۳۱۱، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، اشعری،
۳۱۹، ۳۱۵
اشبورغان، ۱۲۶
اشراقیان، ۲۶۱
اشراقیه، ۲۹۲
اشعری ← اشاعره
اصفهان، ۹، ۲۵، ۳۷، ۴۴، ۴۶، ۵۰، ۸۳، ۸۴، ۸۷
۸۸، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵،
۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۳۸،
۱۵۱، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۱۴، ۲۴۰،
۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۷۲، ۲۷۳،
تخت فولاد ~ ۲۷۲، دارالسلطنه ~ ۸۸
۱۰۴، ۱۰۷، ۱۴۷، ۱۹۳، ۲۴۰، ۲۵۶، ۲۷۰،
۲۸۰، ۲۸۲، ۲۹۰، ۳۰۲، عبادہ ~ ۱۳۵،
مسجد جامع ~ ۱۸۱، مسجد جامع عتیق
~ ۲۷۳، ۲۸۳، مسجد جامع کبیر
دارالسلطنه ~ ۸۸ مسجد شاه ~ ۸۸
میدان نقیش جهان ~ ۸۳، ۸۷، ۲۷۳
اصفہانی، ۹۳
اعراب بادیه، ۱۵۴
افشار + افشاریه + ~ طارم، ۳۷، ۳۸، ۱۱۰،
۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۳،
افغان + افغانه + افغانه + افغانها + افغانیه، ۱۱۲،
- ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۷،
۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۸
اکبرآباد، ۳۰۶
اکراد خیوشان، ۱۳۰
الموت، ~ عراق، ۱۷۰، قلعه ~ ۱۶۷
اماکن مقدسه، ۲۱۲
امامزاده اسماعیل، ۲۸۳
امامزاده لازم التَّعظیم، ۲۹۰
امامیه، ۱۶، ۲۳، ۳۲، ۴۹، ۱۵۵، ۲۳۳، ۲۵۷، ۲۶۵،
۳۱۹، طبقه امامی، ۲۴۹، مذهب امامیه، ۲۳
اندخود، ۴۶، ۸۶، ۱۲۶، ۱۸۶
انصاریه، ۱۹۶
اورگنج، ۱۰۳
اوزیکیه، ۸۷، ۱۲۶، ۲۵۸، ۲۷۹، ۲۹۱، ~
خراسان، ۱۴۸، ~ خوارزم، ۱۲۸
اویماق قاجار، ۱۴۹
اویماق کرمانلوی شاملو، ۱۴۸
اهالی ایران، ۳۸، ۱۲۲، ۱۲۵
اهالی دشت، ۱۰۴
اهالی ری، ۲۹۰
اهالی شیروان، ۱۳۰
اهالی عبدالعظیم، ۲۹۰
اهالی قزوین، ۱۳۲
اهالی قم، ۲۱۶
اهالی کاشان، ۱۵۵
اهالی هند، ۳۰۵
اهل استرآباد، ۱۰۴
اهل اسلام، ۷۰، ۷۱، ۱۲۱، ۲۲۹

نام جایها، طوایف و فرقه‌های مذهبی / ۴۲۹

اهل الله، ۲۱۷	۳۳۶، شرق - ۳۱۴
اهل ایران، ۱۰۴، ۱۱۲۰، ۱۲۱، ۱۵۵، ۱۹۲	ایرانی، ۱۲۳، ۱۲۷، ایرانیان، ۶۳، ۱۱۰، ۳۰۵
اهل باطن، ۲۶۸	ایروان، ۸۷، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۴۹
اهل جبر، ۳۱۵	ایل آقچه‌قوینلو قاجاریه، ۱۴۹
اهل جمع، ۲۹۹	ایوان ارک قندهار ← قندهار
اهل جفرو نجوم و رمل، ۱۳۳	ایوان چهل ستون قزوین ← قزوین
اهل حدیث، ۲۴۳، ~ و اخبار، ۲۲۴	ایوان میر علی شیر، ۸۸
اهل سنت و جماعت ← اهل سنت	بازوریه، ۲۳۳، ۳۳۱
اهل سنت + ~ و جماعت + سنت + سنی، ۲۷، ۳۱، ۳۹، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۴، ۶۹	بحرین، ۸۴، ۸۵، ۸۹، ۱۲۶، ۲۶۵، ۲۶۶
۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۷، ۷۹، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۴، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۳۷	بخارا، ۴۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۵۸
۲۳۸، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۱۸، ۳۹۹، سنیان، ۲۵، ۳۱	میدان - ۲۵۸
	بختیاری، ۶۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۹۶
	برهمنان، ۱۵۶
	بسطام، ۱۵۳
اهل شام، ۲۳۷	بصره، ۷۸، ۹۳، ۱۳۹، ۱۴۰
اهل عراق، ۱۵۷	بعلبک، ۱۷، ۲۷۵، ۲۹۸، مدرسه نوریه - ۲۹۸
اهل قزوین، ۱۳۱، ۲۲۹	بغداد، ۴۴، ۵۲، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۳، ۹۸، ۱۱۳
اهل کتاب، ۳۳۷	۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۱، ۱۶۷
اهل کرمان، ۱۱۲	۱۹۷، مسجد جامع دارالسلام - ۱۹۷
اهل مازندران، ۲۸۴	بقعه شریفه منسوبه به امام الساجدین و قبله
اهل مشهد، ۱۷۰	العارفین امام زین العابدین، ۲۴۹، ۲۷۳
اهل هرات، ۱۶۹	بلخ، ۴۶، ۸۶، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۲۶، ۱۶۳، ۲۵۸، ۳۰۶
اهل هند، ۱۲۷	بم کرمان ← کرمان
ایران، ۲۵، ۲۷، ۳۹، ۴۹، ۶۴، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۱۹، ۲۴۴، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۵، ۳۱۴	بنادر، ۱۱۳، ۱۲۷
	بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۳۰۵
	بنی اسرائیل، ۲۰۶
	بنی اعمام صفویه، ۱۵۴
	بنی امیه، ۱۰۸

تشیع، ۲۴، ۴۶، ۵۳، ۷۷، ۱۲۱، ۱۴۳، ۱۵۵، ۱۵۸،

۱۶۱، ۱۶۴، ۱۷۲، ۱۸۵، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۲،

۲۴۶، ۲۶۵، ۳۱۰، ۳۳۲، ۳۳۵

تصوف، ۱۰۰، ۲۱۶، ۲۸۹، ۳۰۷

تفلیس، ۵۲، ۱۱۹، ۱۲۰

توران، ۱۱۱

تهران، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۷۴، ۱۹۴، ۲۴۰،

۲۸۸، ۲۹۰، ۳۱۰

تیموریان، ۱۷۱

جابریه، طبقه ~ ۱۵۲

جاجرم، ۸۳

جبریه، ۳۱۴

جمع لبنان ~ لبنان

جبل العامل، ۱۶، ۱۷، ۲۲۷، ۲۵۷، ۲۶۴، ۳۳۱،

مشعر ~ ۳۴۱، میس ~ ۲۷۹

جبل سینا، ۲۰۰

جزیره عرب، ۳۹

جعفری، ۴۵، ۴۸، ۶۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۹۰

جلایر، ۱۲۶

جنت، ۳۱۶

جوربد، ۸۳

جوبن قزوین ~ قزوین

جوبن، ۲۰۱

جهانشاهی، بقعه رفیعہ ~ ۲۴۸

چنخور سعد، ۱۴۹، ۱۵۴

چنگیزخانیه، ۱۲۶

چنورس، ۱۱۹

چهار بازار، ۸۷

بنی عباس، ۱۰۸

بهجان، ۱۲۸

بهشت، ۳۱۷، ۳۱۶

بیابان طیس، ~ طیس

بیان، ۱۱۳

بیت الله + ~ الحرام، ۱۰۱، ۱۵۰، ۲۴۲، ۲۷۰،

۲۹۱، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۱۰، ۳۴۱

بیت المقدس، ۸۴، ۲۷۱

بیجاپور، ۱۵۸

پاغاورد، ۱۲۰

پل سفید، ۱۲۸

پشاور، ۱۲۶

تاتار، ۸۶

تیمت، ۶۳، ۱۲۷

تبرانیان، ۲۲۹

تبریز، ۴۳، ۵۳، ۸۶، ۸۷، ۱۱۳، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۴۰،

۱۴۲، ۱۷۰، دارالسلطنه ~ ۱۱۹، ۱۴۲،

۲۴۸

تته هندوستان ~ هند

تخت فولاد اصفهان ~ اصفهان

تربت حیدریه، ۲۵۲

ترکان، ۳۵، ۲۹۹

ترکستان، ۲۱، ۴۵، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۶۳

ترکمان، ۸۶، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۳۸

ترکمانان خاص خانی، ۱۱۱

ترکمانیه، ۱۲۱، ۱۳۰

ترکه، ۲۶۰، ترکیه، ۲۵۹

تسنن، ۵۱، ۱۵۹، ۱۷۲، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰

نام جایها، طوایف و فرقه‌های مذهبی / ۴۳۱

خلخال، ۱۱۳	چین، ۲۱
خمسه، مذاهب ~ ۲۹۸	حجاز، ۲۵۱، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۹۸، ۳۱۰
خوارج، ۳۱۸	حرم ~ رضا(ع) + ~ رضوی + ~ مطهر،
خوارزم، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸	۱۹۵، ۱۵۱، ۲۷۳
خوانین، ~ خراسان ۱۳۲، ~ کُرد ۱۳۲	حرمین، ۱۶۱، ۱۷۷
خوزستان، ۴۵، ۱۱۳، ۱۳۹	حروفیه، ۲۶۴
خوی، ۱۱۹، ۱۵۰	حصار، ۸۹
دارابجرد فارس ~ فارس	حکمای ظاهر، ۲۶۱
دارالارشاد اردبیل ~ اردبیل	حکمای قدیم، ۲۶۱
دارالخلافة فتح‌پور ~ فتح‌پور	حلب، ۲۶۷
دارالسلطنة اصفهان ~ اصفهان	حلولیه، ۳۱۸
دارالسلطنة تبریز ~ تبریز	حفص، ۱۷
دارالسلطنة قزوین ~ قزوین	حنفی، ۲۵۸، ۲۶۴، ۳۱۰، مذهب ~ ۲۵۷، ۳۱۰
دارالسلطنة هرات ~ هرات	حیدرآباد دکن ~ دکن
دارالسیاده، ۲۵۸	خوار، ۴۴
دارالعباد یزد ~ یزد	خامس مذهب، ۱۲۳
دارالعلم شیراز ~ شیراز	خانقاهیان، ۲۰۱
دارالمرز، ۱۱۳	خانه‌چراغخانه، ۲۵۸
دارالمرز گیلانات ~ گیلانات	خیوشان، ۱۳۰، ۱۳۱، علی‌آباد ~ ۱۲۸
دارالملک شوشتر ~ شوشتر	ختا، ۱۲۹
دارالمؤمنین استرآباد ~ استرآباد	ختن، ۱۲۹
دارالمؤمنین قم ~ قم	خرار، ۱۱۶
داغستان، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۸	خراسان، ۳۹، ۴۴، ۴۶، ۵۰، ۷۲، ۷۶، ۸۳، ۸۶
دامغان، ۸۷، ۱۵۳	۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۳۲
دربند، ۱۲۱	۱۳۴، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۶۷، ۱۷۶
درّه خوار، ۱۱۶	۱۸۵، ۱۹۶، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۶۵، ۲۶۷ عراق
دروازه عراق ~ عراق	~ ۲۶۷، فراه ~ ۳۳۱، قاین ~ ۱۷۶
دریای سند، ۱۲۷	خراسان، ۱۰۵

روضہ مقدسہ رضویہ + روضہ رضویہ + روضہ	دریای محیط، ۱۲۷
رضیہ + روضہ رضیہ رضویہ + روضہ	دریای نجف ← نجف
متبرکہ حضرت امام الجن والانس +	دستجرد درہ جز، ۱۱۱
روضہ مقدس + روضہ مقدسہ + روضہ	دشت بیاض، ۱۷۶
مقدسہ منورہ + روضہ منور سلطان	دشتستان، ۱۳۹
ارتضا، ۳۹، ۶۳، ۸۴، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۲،	دشت قیچاق، ۱۰۴
۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۹۲، ۱۹۴،	دکن، ۱۵۷، ۱۵۸، ۲۴۴، ۲۹۱، حیدرآبادیہ ۲۹۴،
۲۵۱، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰ و نیز ← آستان	۳۳۳
قدس رضوی	دماوند، ۴۴
روم، ۳۶، ۴۳، ۴۶، ۵۰، ۵۱، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۹۰،	کُمد ارومی، قلعه ۱۵۱
۹۳، ۹۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶،	دمشق، ۱۷، ۱۸، ۱۹
۱۲۸، ۱۲۹، ۱۵۴، ۱۸۵، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰،	دولت آبادیرخوار، ۸۴
رومی، ۹۷، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، رومیان، ۵۱	دولت خانہ نقش جهان [اصفہان] ← اصفہان
۸۳، ۹۱، ۱۵۴، ۲۶۵، رومیہ، ۸۷، ۹۳،	دیار بکر، ۹۳، ۱۲۸
۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲،	دیار عجم، ۲۸۲
۱۲۸، ۱۴۲، ۱۴۹	دیار عرب، ۲۵۱
ری، ۲۴، ۴۴، ۱۱۴، ۲۶۰، ۲۹۰، طرشت ۲۹۱	دبسم، ۲۳، ۲۴
زرقان، ۱۱۶	دیلمان، ۲۳، ۲۴
زنارداران، ۱۵۶	ذہبیہ، ۱۰۱
زنجان، ۱۱۳، ۱۳۲، ۱۶۶، ۲۹۰	رادکان، ۱۳۰
زندہ، ۳۹، ۱۴۰	رستمدر، ۱۹۵
زنگہ، ۱۴۸	رمزخوانانِ حروف قرآن، ۲۶۲
زیرآب، ۱۲۸	روحانیون، ۲۷۳
سادات اردستان ← سادات	رود ارس ← ارس
سادات استرآباد ← سادات	روسیہ، ۱۱۳، ۱۲۱
سادات اصفہان ← سادات	روضات مطہرات کاظمین ← کاظمین
سادات حسنی سیفی ← سادات	روضہ متبرکہ حضرت سیدالشہداء، ۱۱۴
سادات حسنی قزوین ← سادات	روضہ مقدسہ حضرت خیرالانام والعمہ، ۲۶۶

نام جایها، طوایف و فرقه‌های مذهبی / ۴۳۳

سادات حسینیه هرات ← سادات	سادات منیع‌القدر بنی‌مختار ← سادات
سادات حسینیه ← سادات	سادات نجف اشرف ← سادات
سادات خراسان ← سادات	سادات نسابه دارالملک شیراز ← سادات
سادات خلفا ← سادات	سادات نطنز ← سادات
سادات خلیفه ← سادات	سادات هرات ← سادات
سادات دارالمؤمنین قم ← سادات	سادات، ۲۸۰، ۲۹۳، ~ اردستان ۱۸۱، ~
سادات رضوی ← سادات	استرآباد ۲۲۹، ۲۴۴، ۲۴۹، ~ اصفهان
سادات رضویه ← سادات	۲۴۹، ~ حسنی، ۲۴۸، ~ حسنی سیفی
سادات رفیع‌الدرجات ← سادات	۱۶۶، ~ حسنی قزوین ۱۷۲، ~
سادات رفیع‌القدر عظیم‌الشان دارالعباد یزد ← سادات	حسینی ۱۷۱، ~ حسینی هرات ۱۷۱، ~
سادات سیفی ← سادات	~ خراسان ۲۵۰، ~ خلفا ۱۹۷، ~
سادات شهرستان ← سادات	خلیفه ۲۴۵، ~ دارالمؤمنین قم ۱۷۹، ~
سادات طباطبایی حسینی ← سادات	رضوی ۲۵۰، ~ رضویه ۲۵۰، ~
سادات طباطباء الحسینی ← سادات	رفیع‌الدرجات دارالسلطنة اصفهان، ۲۹۰، ~
سادات عالی درجات حسینی مرعشی شوشتر ← سادات	~ رفیع‌القدر عظیم‌الشان دارالعباد یزد،
سادات عظام استرآباد ← سادات	۲۴۸، ~ سیفی ۱۷۲، ~ شهرستان ۲۸۲، ~
سادات عظام دارالمؤمنین استرآباد ← سادات	۲۹۰، ~ طباطباء الحسینی، ۲۴۷، ~
سادات عظام شولستان ← سادات	طباطبایی حسینی ۱۷۷، ~ عالی درجات
سادات عظیم‌القدر اصفهان ← سادات	حسینی مرعشی شوشتر ۳۰۴، ~ عظام
سادات عظیم‌القدر سیفی حسینی قزوین ← سادات	استرآباد، ۲۴۴، ~ عظام دارالمؤمنین
سادات قم ← سادات	استرآباد ۲۴۱، ۲۴۹، ~ عظام شولستان
سادات کتکن ← سادات	۲۴۶، ~ عظیم‌القدر اصفهان ۱۹۷، ۲۴۵، ~
سادات کمونه ← سادات	~ عظیم‌القدر سیفی حسینی قزوین
سادات مرعشی ← سادات	۲۹۱، ~ قم ۱۷۹، ۱۸۱، ~ کتکن ۲۵۲، ~
سادات مشعشع ← سادات	~ کمونه ۱۹۵، ~ مرعشی ۲۵۹، ~
سادات مرعشی ← سادات	مشعشع ۴۵، ~ منیع‌القدر بنی‌مختار
سادات مشعشع ← سادات	۲۵۱، ~ نجف اشرف ۲۴۲، ~ نسابه
	دارالملک شیراز ۲۴۵، ~ نطنز ۱۹۶، ~

هندوستان، ۳۰۵	هرات ۱۹۶
تشرق ایران ← ایران	ساوجبلاغ مکری، ۱۱۹
شروان، ۱۶۹	سیاحیه، ۳۰
شغان، ۸۳	سبزوار، ۵۳، ۸۳، ۲۵۱، ۲۵۲، کسکن ~ ۲۵۲
شوشتر، ۴۵، ۳۰۵، دارالملک ~ ۲۵۷	سپاهیان شیعه ← شیعه
شونیزیه، ۴۱	سپهسالار [کتابخانه] ← کتابخانه ~
شیخاوند، طبقه ~ ۱۴۳	سرخس، ۴۵
شیراز، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۱۱۶، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۰،	سرخ شیر، ۱۲۶
۱۴۷، ۱۵۰، ۱۶۱، ۱۸۷، ۲۵۷، ۲۹۳	سطنانیه، ۵۰، ۵۱، ۱۱۳
دارالعلم ~ ۲۴۵	سلماس، ۱۱۹
شیروان، ۴۵، ۸۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۳۰	سماک، ۲۴۱
شیعه، ۱۴، ۱۵، ۱۸، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۴۲، ۵۱،	سمان ارخی، ۱۳۲
۵۳، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۶۴، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۰،	سمرقند، ۸۳
۷۱، ۷۲، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۶، ۸۷، ۱۰۸،	سمنان، ۴۴، ۳۱۰
۱۴۰، ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۴،	سنت ← اهل سنت
۱۷۳، ۱۷۶، ۲۲۵، ۲۲۸، ۳۱۰ ~	سند، ۱۲۷
اثنا عشری ۱۵، ~ امامیه ۴۳، ۳۱۳، ~	سخی ← اهل سنت
هندوستان ۱۵۵، سپاهیان ~ ۱۵۷،	سیستان قدیم ← سیستان
غالات ~ ۳۱۷، شیعیان ۸، ۳۹، ۴۳، ۴۶،	سیستان، ۱۱۶، ۱۲۶ ~ قدیم، ۱۱۱
۵۲، ۱۰۰، ۱۰۴، ۲۸۳، ۳۱۱، ~ هند ۲۸۸	سینا، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، طور ~ ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۶
شیعی، ۱۶۴، ۱۷۶، ۲۱۴، ۲۲۵، ۲۹۱، ۳۰۱، ۳۱۲،	شافعی، ۲۵۸، ~ مذهب ۲۲۹، ۳۰۹
~ اثنا عشری ۱۵۵، ~ نوربخشیه ۳۰۹،	شافعی مذهب ← شافعی
~ هند ۱۵۵	شام، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۶۷، ۲۷۱، ۲۹۹
شیعیان هند ← شیعه	شاملو، ۱۴۳، ۱۵۲، ۱۷۹، قزلباشان ~ ۱۵۲
شیعیان ← شیعه	شاه جهان آباد، ۱۲۶، ۱۲۷
صامغان، ۲۴	شاه عبدالعظیم، ۲۴۰، ۲۸۱
صحرای مغان ← مغان	شبرغان، ۴۶، ۸۶
صحرای ملایر ← ملایر	شبه قاره، ۳۱۴، ~ هند، ۱۶۴، ۳۴۱، ~

نام جایها، طوایف و فرقه‌های مذهبی / ۴۳۵

عثمانی، ۱۰۵، ۱۴۹	صحن مبارک روضه رضیه رضویه ۸۸
عثمانیه، ۱۱۸، ۱۱۹	صحن نو، ۲۷۳
عجم، ۹۱، ۱۱۴، ۱۲۶، ۱۸۹، ۲۳۲، ۲۵۱، ۲۶۵	صفاریه، ۱۱۱
۲۸۲، ۲۶۹	صفاهان ← اصفهان
عدل، مذهب ~ ۳۱۵	صفویه، ۸، ۹، ۳۳، ۳۸، ۵۸، ۶۲، ۹۷، ۱۰۶، ۱۱۱
عراق، ۲۴، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۳۱، ۱۳۵	۱۱۲، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۴۴، ۱۴۵
۱۳۹، ۲۶۰، ۳۰۶، ۳۲۹ ~ خراسان ←	۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۹۲، ۲۴۷، ۳۳۲، ۳۵۴
خراسان، ~ عجم ۴۹، ۲۶۷، ~ عرب،	صفویان، ۱۴۹
۴۹، ۲۶۷، ۲۷۱، ۳۴۱، دروازه ~ ۸۹	صوفیه، ۴۱، ۱۰۱، ۲۱۷، ۲۶۲، ۲۷۱، ۳۰۸، ۳۱۲
عربستان، ۱۴۱، ۲۵۳، ۲۵۷، ~ حویزه، ۱۱۹	۳۳۶، ۳۱۳
علی آباد خبوشان ← خبوشان	طادوق کرکوک ← کرکوک
علیشکر، ۸۳، ۱۳۹، ۱۴۲	طارم، ۴۴
عمّان، ۱۴۰، ۲۱۳	طالش، قبیله ~ ۱۴۲
عیدگاه، ۱۵۷	طبرستان، ۱۹۵
غاری قموق، ۱۲۸	طبس، ۴۴، ← بیابان ~ ۱۲۹
غالات شیعه ← شیعه	طبقه امامی ← امامیه
فارس، ۲۴، ۴۴، ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۹۳، ۱۲۱، ۱۲۵	طبقه جابریه ← جابریه
۱۳۹، ۱۴۶، دارابجرد ~ ۱۵۳	طبقه شیخاوند ← شیخاوند
فتح آباد، ۱۳۰	طرشت ری ← ری
فتح پور، دارالخلافت ~ ۱۶۱	طور سینا ← سینا
فرات، نهر ~ ۹۰، ۹۱	طوس، ۳۳۳
فراه خراسان ← خراسان	طویله قزوین ← قزوین
فرح آباد، ۱۱۲	طهران ← تهران
فرنگستان، ۶۳	عارفان، ۲۶۸، ۲۷۲
فرهان، ۱۱۳	عامه، ۲۹۸
فسا، ۲۹۴	عباده اصفهان ← اصفهان
فقیهان، ۲۶۸، ۲۸۹	عباسیه، ۳۱
فیروزکوه، ۴۴	عبات، ۱۲۹، ۱۸۱، ~ عالیات، ۱۴۳

فیلی، ۱۱۳	رمزاریہ ~ ۱۷۸، مسجد جامع ~
قارص، ۱۲۰	۱۰۰، ۲۱۹، مسجد حیدریہ ~ ۲۴۷،
قاضیان قزوین، ۲۲۱	ہزار جریب ~ ۱۳۱
قاہرہ، ۴۶، ۱۱۷، ۱۵۳، ۲۰۶	قروینیان، ۱۱۵
قاین خراسان ~ خراسان	قسطنطنیہ، ۸۴، ۲۹۸
قبیلۃ طالش ~ طالش	قطب شاہیہ، ۱۵۷، ۱۶۰، ۲۴۵، ۲۹۱
قدریہ، ۳۱۷	قطیف، ۸۵
قدمگاہ، ۸۹	قلعہ جات، ۱۲۷
قراآغاج، ۵۱	قلعۃ الموت ~ الموت
قرا باغ، ۱۴۹، ۱۹۶	قلعۃ دمدام ارومی ~ دمدام ارومی
قراچہ باغ، ۱۲۸	قلعۃ قہقہہ ~ قہقہہ
قراچورلان، ۱۳۹	قلعۃ کیان کرمان ~ کرمان
قراچہ داغ، ۱۳۲	قلعۃ گل خندان ~ گل خندان
قرشی، ۱۲۶	قلعۃ نہاوند ~ نہاوند
قرقلو، ۱۱۰	قم، ۴۴، ۵۳، ۹۸، ۱۱۳، ۱۳۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۳۰۵،
قرلباش، ۲۳، ۶۹، ۸۶، ۹۸، ۲۲۸	دار المؤمنین ~ ۹۸، ۲۹۱
قرلباشان شاملو ~ شاملو	قندھار، ۵۲، ۹۸، ۱۰۲، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۲۶،
قرلباشیہ، ۱۱۲، ۱۱۵	۱۳۰، ۱۳۴، ۱۶۳، ایوان ارک ~ ۱۴۸
قرلباش، ۲۲۸، ~ شاملو، ۱۴۳	قول بیکیان، ۱۱۹
قزوین، ۱۱، ۲۴، ۴۴، ۵۳، ۸۹، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۱۰،	قہقہہ، قلعہ ~ ۱۰۵، ۱۶۷
۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵،	قیصریہ، ۸۷
۱۳۷، ۱۵۰، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵،	کابل، ۸۶
۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۳۰، ۲۳۲،	کازرون، ۴۴
۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۶۵، ۲۸۰، ۲۸۸،	کاشان، ۲۷، ۵۳، ۸۷، ۹۶، ۱۱۲، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۷۸،
۲۹۰، ۲۹۱، ایوان چہل ستون ~ ۱۵۰،	۱۸۰، ۲۵۵
جوین ~ ۱۴۷، دارالسلطنۃ ~ ۱۰۰،	کاشغر، ۶۳
۱۰۱، ۱۳۲، ۲۴۷، ۲۸۸، طویلہ ~ ،	کاظمین، روضات مطہرات ~ ۱۹۵، مسجد
مدرسۃ التفاتیۃ ~ ۱۸۶، مدرسۃ	آستانہ مقدسہ ~ ۱۹۷

نام جایها، طوایف و فرقه‌های مذهبی / ۴۳۷

کافرقلعه، ۱۱۱، ~ هرات، ۱۱۵	کوهستان اردلان ← اردلان
کتابخانه‌های آستان قدس رضوی، ۲۹۳	کوه‌کیلویه، ۸۵
کتابخانه آقای سپاهانی، ۳۱۴	کیج، ۱۷۸
کتابخانه سپهسالار (شهید مطهری)، ۲۹۳	کیسانیه، ۳۰
کتابخانه عبدالعزیز خان ازبک، ۱۷۱	گجرات، ۱۰۲، ۱۶۳
کتابخانه مجلس شورا، ۱۵۹	گرایلی، ۱۵۴
کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، ۳۲۲	گرجستان، ۴۶، ۱۱۳
کنکن، ۲۵۲	گل‌خندان، قلعه ~ ۴۴
کلخدایان قزوین، ۱۳۲	گلکنده، ۱۵۶
کربلا، ۱۹۵، ۲۱۰، ~ ی‌معلّ، ۱۷۵، ۱۹۷، ۲۸۲، ۲۸۳	گناباد، ۲۰۸
کُرد خبوشان، ۱۳۱	گنجه، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۴۹
کردستان، ۹۸	گورکانیه جغتائیه، ۲۵۱
کرک نوح، ۲۹۸، ۲۲۵، ۲۲۲	گیلان، ۴۳، ۴۴، ۱۰۵، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۲۴۳، ۱۵۳
کرکوک، ۱۱۹، ۱۲۰، طاروق ~ ۱۴۳	گیلانات، ۴۶، دارالمرز ~ ۱۱۳
کرمان، ۴۳، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۳۹، ۱۴۸، ۱۵۰	لاجان، ۱۱۹
بم ~ ۲۴۸، قلعه کیان ~ ۱۱۲	لار، ۸۶، ۸۹، ۱۴۶
کرمانشاهان، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱	لبنان، ۱۷، جمع ~ ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰
کُزار، ۱۱۳	لرستان، ۸۳، ۱۱۳، ~ فیلی، ۱۱۹
کسکن سبزوار ← سبزوار	لزگیه، ۱۲۱
کشمیر، ۱۲۷، ۱۸۴	لبنان، ۱۰۱
کعبه، ۱۲۹	مازندران، ۴۶، ۶۲، ۹۶، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۵
کلات، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱	۱۴۶، ۱۸۶، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۴۵
کلون آباد، ۱۱۲	ماوراءالنهر، ۲۱، ۴۵، ۵۰، ۶۴، ۶۹، ۸۲، ۲۲۹
کواکب، ۱۶۷	۲۵۷، ۳۱۴
کوبکان، ۱۱۱	متصوّفه، ۳۲۱، متصوّفان، ۳۰۸
کوفه، ۹۰، مسجد ~ ۹۰	متکلمان، ۲۶۰
کوکلن، ۸۶	متکلمین، ۳۱۳

مسجد جامع كبير [دارالسلطنة اصفهان] ←	مجسمه، ٣١٧
اصفهان	محدثان، ٢٦٠
مسجد حيدريه قزوین ← قزوین	محيط، ١٤٠
مسجد شاه [اصفهان] ← اصفهان	مدرسه التفاتيه قزوین ← قزوین
مسجد طوقجي، ٨٤	مدرسه رزمساريه قزوین ← قزوین
مسجد كوفه ← كوفه	مدرسه شاه سلطان حسين، ١٠٧، ١٤٧
مسجد گوهرشاد، ٢٧٣	مدرسه عاليه [امام قلي خان]، ١٤٦
مشائيان + مشائيه، ٢٦١، ٢٨٢	مدرسه نوريه بعلبك ← بعلبك
مشعر جبل العامل ← جبل العامل	مدينه، ٣٠، ٦٧، ٧٢، ٧٦، ~ طيبيه ١٥٠
مشهد + ~ رضوى + ~ طوس + ~ مقدس +	مذاهب اربعه ← اربعه
~ مقدس رضويه + ~ مقدس معلا،	مذاهب خمسَه ← خمسَه
٨٥، ٨٣، ٨٢، ٨٠، ٦٧، ٦٦، ٦٣، ٥٣، ٤٦	مذهب اثنا عشرية ← اثنا عشر
٨٧، ١١٣، ١١٦، ١٣٠، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٤،	مذهب اثنا عشرى ← اثنا عشر
١٤٦، ١٤٧، ١٤٨، ١٥٠، ١٥٣، ١٦١، ١٧٠،	مذهب النصارى ← نصارى
١٧١، ١٧٥، ١٨٦، ١٩٣، ١٩٥، ٢٥٠، ٢٥٧،	مذهب حق اماميه ← اماميه
٢٥٨، ٢٦٠، ٢٦٥، ٢٧٣، ٢٧٩، ٢٨٥، ٢٩١،	مذهب حنفى ← حنفى
٢٩٢، ٣٠٥، ٣٣٣، ٣٣٤، ٣٤١	مذهب عدل ← عدل
مصر، ١٩، ٢١، ٣٣، ١٥٠، ٢٧١، ٢٩٨، ٣٠٥	مراد تپه، ١٢٠، ١٢٨
مظفريه، بقعه ~ ٢٤٨	مرو، ٤٥، ٨٣، ١٣١
معتزله، ٣١٨، ٣١٩	مزار متبركه خواجهربيع، ٨٩
معسكر، قاضى ~، ١٤٤، ٢٤٣، ٢٥٩	مزينان، ٨٣
مغان، صحراى ~ ١٢٠، ١٢٢، ١٢٥	مسجد آستانه مقدسه كاظمين ← كاظمين
مغرب، ١٩، ٣٣، ٢٠٢	مسجد جامع اصفهان ← اصفهان
مغوليه، ١١١	مسجد جامع جديد عباسى، ١٩٧
مقبره سنجر كاشى، ١٧٩	مسجد جامع دارالسلام بغداد ← بغداد
مكران، ١٧٨	مسجد جامع دارالسلام نجف اشرف ← نجف
مكه + ~ معظمه، ٦٧، ٧٦، ١١١، ١٥٤، ١٦١،	مسجد جامع عتيق اصفهان ← اصفهان
١٧٨، ٢٣٦، ٢٦٥، ٢٦٧، ٢٩٩	مسجد جامع قزوین ← قزوین

نام جایها، طوایف و فرقه‌های مذهبی / ۴۳۹

نیشابور، ۳۷، ۸۳، ۸۹، ۲۵۲	ملایر، صحرای ~ ۱۱۶
واقفیه، ۳۰	مورچه خورت، ۱۱۶
وان، ۱۱۳، ۱۱۶	موصل، ۱۱۳، ۱۲۸
ورامین، ۸۷	مهدیه، ۳۳
هرات، ۴۶، ۶۲، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۶۷	مهمان دوست، ۱۱۶
۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۶۴، ۲۶۵، دارالسلطنه	میدان اردو گوی، ۱۳۰
~ ۱۴۱، ۱۴۲	میدان بخارا ~ بخارا
هرمز، ۸۵، ۸۹، ۲۶۵	میدان نقش جهان اصفهان ~ اصفهان
هزار جریب قزوین ~ قزوین	میس جبل العامل ~ جبل العامل
همدان، ۴۳، ۹۸، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۲، ۱۴۲	نادرآباد، ۱۲۶
۱۵۳، ۲۴۸	نادریه، ۳۹، ۱۳۰
هند + ~ سیاه + ~ منحوسه + هندوستان، ۳۶	ناووسیّه، ۳۰
۵۲، ۶۳، ۸۶، ۱۰۱، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶	نجف + ~ اشرف، ۹۰، ۹۳، ۱۲۶، ۱۴۳، ۱۸۱
۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۱	۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۵۴، ۲۸۲
۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۸، ۱۶۹، ۱۷۹، ۱۸۴	۲۸۳، ۳۱۰، دریای ~ ۹۰، مسجد جامع
۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۴۵، ۲۵۷، ۲۹۱	دارالسلام ~ ۱۹۷
۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۴، ۳۲۹، ۳۳۵، تنه ~ ۱۶۱	نخجوان، ۸۷، ۱۱۹
هویزه، ۴۵، ۱۴۱	نصاری، ۱۹۶، مذهب ~ ۳۱۳
یزد، ۴۴، ۵۳، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۳۹، ۱۶۱، ۱۶۹	نطنز، ۱۸۲
دارالعباد ~ ۱۷۷، ۲۴۸	نظام شاهیان، ۱۵۵، ~ هند، ۱۵۵
یمین، ۱۷، ۳۲۹	نقشبندیّه، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۳
یموت، ۸۶	نوربخشیّه، ۲۴۹، شیعی ~ ۳۰۹
یول کرپی، ۱۱۶	نهایوند، قلعه ~ ۸۳، ۸۷
	نهر فرات ~ فرات

منابع و مآخذ

آتشکده آذر: لطفعلی بیگ آذر بیگدلی. به تصحیح سید جعفر شهیدی، تهران: انتشارات مؤسسه نشر کتاب، اردیبهشت ۱۳۳۷.

آثار العجم: فرصت الدوله محمد نصیر حسینی. به کوشش علی دهباشی، تهران: فرهنگسرا، ۱۳۶۲ ش.
آینه پژوهش: سال سوم، شماره چهارم، «پاکاروان هند از کاروان هند» به قلم نجیب مایل هروی.
اثبات الهداة بالتصویص والمعجزات: شیخ حر عاملی، به همت ابوطالب تبریزی، ناشر: حاج محمود بغدادی
الاجازة الكبيرة: (= الطریق والمحجة لثمرة المهجة)، آية الله العظمی مرعشی نجفی. تنظیم محمد سمایی
حائری به اشراف سید محمود مرعشی. قم: انتشارات کتابخانه آية الله مرعشی نجفی. ۱۴۱۴ ه. ق.
الاحتجاج: احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی، تصحیح سید محمد باقر موسوی خراسانی، بیروت: مؤسسه
الأعلمی للمطبوعات، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ه. ق/ ۱۹۸۳ م.

احسن التاریخ: حسن بیگ روملو. به تصحیح دکتر عبدالحسین نوائی، تهران: انتشارات بابک، اسفند ۱۳۵۷.
احقاق الحق وازهاق الباطل: قاضی نورالله شوشتری، تصحیح سید شهاب الدین مرعشی نجفی، به اهتمام
محمود مرعشی. قم: انتشارات کتابخانه آية الله مرعشی نجفی، (و نیز چاپ مصر).

احوال و آثار خوشنویسان: مهدی بیانی، تهران: انتشارات علمی، چاپ دوم، زمستان ۱۳۶۳.
احیاء الدأثر: آقا بزرگ تهرانی، تحقیق علی نقی منزوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، تیرماه ۱۳۶۶
احیاء الملوك: ملک شاه حسین بن ملک غیاث الدین محمد بن شاه محمود سیستانی، به اهتمام دکتر منوچهر
ستوده، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴ ش.

احیاء علوم الدین: محمد غزالی، مصر: ۱۳۵۸ ه. ق. نیز ترجمه احیاء علوم الدین، محمد خوارزمی. به کوشش
حسین حدیوجم، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۸.

از شیخ صفی تا شاه صفی: سید حسن بن مرتضی حسینی استرآبادی، به اهتمام دکتر احسان اشراقی، تهران:

- انتشارات عمی، چاپ دوم، پاییز ۱۳۶۶، نیز به تاریخ سلطانی.
- اشرف افغان بر تخته‌گاه اصفهان: ویلم فلور، ترجمه دکتر ابوالقاسم سزّی، تهران: انتشارات توس، چاپ اول، بهار ۱۳۶۷.
- اصطلاحات الصوفیه: عبدالرزاق کاشی، ترجمه و شرح محمد علی مودد لاری، به کوشش دکتر گل بابا سعیدی، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول ۱۳۷۶.
- اصول کافی: محمد بن یعقوب کلینی، علی اکبر غفّاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.
- الأعلام: خیرالدین زرکلی، بیروت: دارالعلم للملایین، چاپ هفتم ۱۹۸۶ م.
- اعلام الشیعه: آقا بزرگ تهرانی، تحقیق علی نفی مزوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۷۲ ش
- اعلام الوری با علام الهدی: امین الاسلام ابی علی فضل بن حسن طبرسی، تصحیح علی اکبر غفّاری، بیروت: دارالمعرفه، ۱۳۹۹ هـ / ۱۹۷۹ م.
- احیان الشیعه: سید محسن امین، تحقیق حسن امین، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ هـ / ۱۹۸۳ م
- اکبرنامه: ابوالفضل بن مبارک علامی، به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، ۱۳۷۲.
- القاب و مواجب دوره سلاطین صفویه: تصحیح دکتر یوسف رحیم لو، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، بهمن ۱۳۷۱.
- امالی صدوق: محمد بن علی بن بابویه قمی، بیروت: ۱۹۸۰ م.
- امالی شیخ طوسی: محمد بن حسن طوسی، بعداد: ۱۹۶۴ م.
- امتحان الفضلاء: میرزا سنگلاخ، چاپ سنگی، ایران: ۱۲۹۱.
- امثال و حکم دهخدا: عنی اکبر دهخدا، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۶۱.
- امل الآمل: شیخ حر عاملی، تحقیق سید احمد حسینی، قم: دارالکتب الاسلامی، ۱۳۶۲/۱۱/۲۲ ج ۲ نیز نجف: مکتبه اندس، ۱۳۸۵ هـ، ق، ج ۱.
- اندر غزل خویش نهان خودهم گشتن: نجیب مایل هروی، تهران: نشر نی، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- انوار التنزیل و اسرار التأویل: عبدالله بن عمر بیضاوی، مصر: شرکت مکتبه و مطبعه مصطفی البابی الحلّی و اولاده، چاپ دوم ۱۳۸۸ هـ / ۱۹۶۸ م.
- ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه‌های اروپائیان: سیبلا شوستر والستر، ترجمه غلامرضا وهرام، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶ ش.
- ایران عصر صفوی: راجر سیوری، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون: اسماعیل پاشا بغدادی، بیروت: دار احیاء التراث العربی
- بحار الأنوار: محمد باقر مجلسی، تهران: منشورات المکتبه الاسلامیه، ۱۳۶۳ هـ، ش.

منابع و مأخذ / ۴۴۳

- البداية و النّهاية: ابن كثر شامي، تحقيق دكتور احمد ابو ملجم و همكاران، بيروت: دارالكتب العلميه، چاپ اول، ۱۴۰۵ هـ / ۱۹۸۵ م.
- بهجة الآمل. ملّا على تبريزي، تهران: ۱۳۹۵ هـ. ق.
- بيان الاحسان لاهل العرفان: شيخ علاء الدولة سمناني، به اهتمام نجيب ماييل هروي، ضميمه «مجموعه رسائل و ملفوظات»، تهران - مجموعه رسائل و ملفوظات.
- تاج العروس من جواهر القاموس: مرتضى زبيدي، بي ناشر، مصر: ۱۳۰۷ هـ. ق.
- تاج اللغة و صحاح العربية: اسماعيل بن حماد جوهری، تحقيق احمد عبدالغفور عطار، بيروت: دارالعلم للملایین، ۱۴۰۷ هـ. ق.
- تاريخ ابن كثير: - البداية و النّهاية.
- تاريخ ادبيات ايران: ادوارد سراون، ترجمه دكتور بهرام مفداي، تحقيق دكتور ضياء الدين سجّادی و دكتور عبدالحسين نوائي، تهران: انتشارات مرواريد، چاپ اول، ۱۳۶۹.
- تاريخ الاسلام وفيات المشاهير و الاعلام: شمس الدين ذهبی، تحقيق عمر عبدالسلام نُدْمُري، بيروت: دارالكتاب العربي، چاپ دوم، ۱۴۰۹ / ۱۹۸۹ م.
- تاريخ الخلفاء: جلال الدين سيوطي، تحقيق شيخ قاسم الشماعي الرفاعي و شيخ محمد انعماني، بيروت: چاپ اول، ۱۴۰۶ هـ / ۱۹۸۶ م.
- تاريخ بغداد: خطيب بغدادی، بيروت: دارالكتب العلميه.
- تاريخ تذکره های فارسی: احمد گلچين، تهران: انتشارات کتابخانه سنائی، چاپ دوم: ۱۳۶۳ ش.
- تاريخ حبيب السير: - حبيب السير.
- تاريخ سلطاني (= از شيخ صفی شاه صفی): سيد حسين بن مرتضى حسینی استرآبادی، به کوشش دكتور احسان اشراقي، تهران: انتشارات علمی، چاپ دوم، پاییز ۱۳۶۶.
- تاريخ عالم آرای عباسی: - عالم آرای عباسی.
- تاريخ گزیده: حميد الله مستوفی، به اهتمام دكتور عبدالحسين نوائي، تهران: انتشارات اميرکبير، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
- تاريخ منتظم ناصري: اعتماد السلطنه، دكتور محمد اسماعيل رضواني، تهران: دنياي کتاب، چاپ اول، ۱۳۶۴ هـ. ش.
- تاريخ نظم و نثر در ايران و در زبان فارسی: سعيد نفیسی، تهران: انتشارات فروغی، چاپ دوم، ۱۳۶۳ ش.
- تاريخ يزد (= آتش كده يزدان): عبدالحسين آبي، يزد: چاپخانه گلبهار، ۱۳۱۷ ش.
- التبيان في تفسير القرآن: شيخ طوسي، بيروت: دار احياء التراث العربي.
- تجريد الكلام في تحرير عقايد الاسلام: علي بن محمد قوشجي، قم: رضى، ۱۲۸۵ (افست) از چاپ سنگی.
- تحفة سامی: سام ميرزا صفوی، تصحيح ركن الدين همايونفرخ، تهران: شركت انتشارات كتب ايران.
- تحفة العباسيه: شيخ محمد علي سبزواری خراسانی، شیراز: انتشارات کتابفروشی احمدی، ۱۳۲۶.

تذکرۃ الشعراء: دولتشاه سمرقندی، به همت محمد رمضانی، تهران: انتشارات پدیده «خاور» چاپ دوم، آبان ۱۳۶۶.

تذکرۃ الملوك: به كوشش دكتر سيد محمد دبیر سیاقی، تهران: انتشارات امیرکبیر. چاپ دوم ۱۳۶۸ ش. نیز سازمان اداری حکومت صفوی، تعلیقات مینورسکی بر تذکرۃ الملوك، ترجمه مسعود رجب‌نیا.

تذکرۃ پیمانه: احمد گلچین معانی، تهران: انتشارات کتابخانه سنائی، ۱۳۶۸.

تذکرۃ تحفه سامی: به تحفه سامی.

تذکرۃ ریاض العارفین: رضا قلی خان هدایت، به كوشش مهرعلی گرگانی، انتشارات کتابفروشی محمودی.

تذکرۃ شعرای کشمیر: اصلح متخلص به میرزا، تصحیح حسام‌الدین راشدی، کراچی: اقبال. آکادمی کراچی. ۱۳۴۶.

تذکرۃ میخانه: عبدالنسی فخر الرمائی قزوینی، تصحیح احمد گلچین معانی، انتشارات اقبال، چاپ سوم، ۱۳۶۲ ش.

تذکرۃ نصرآبادی: میرزا محمدطاهر نصرآبادی، تصحیح وحید دستگردی، تهران: کتابفروشی فروغی، چاپ سوم، ۱۳۶۱ ش.

تذکرۃ هفت آسمان: آقا احمدعلی، کلکته: ایشبانک سومیتنی اف بنگاله، ۱۸۷۳ م. در ۱۹۶۵ م. در تهران افست شده است.

ترجمه احياء علوم الدین: مؤیدالدین خوارزمی، به كوشش حسین خدیوچم، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۸ ه. ش.

ترجمه مجمع البیان: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران: مؤسسه انتشارات فراهانی، ۱۳۵۱ ه. ش. جلد پنجم: و نیز - ترجمه حاج شیخ محمد رازی، تهران: انتشارات فراهانی، خرداد ۱۳۶۰، جلد بیستم.

ترجمه مفاتیح الغیب فخر رازی: علی اصغر حلبی، تهران: اساطیر، ۱۳۷۱ ه. ش.

ترجمه مقدمه ابن خلدون: محمد پروین گنابادی، تهران: مرکز انتشارات علمی فرهنگی وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۶۲ ه. ش.

تعلیقہ امل الامل: میرزا عبدالله افندی اصفهانی، تحقیق سید احمد حسینی، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی. چاپ اول، ۱۴۱۰ ه. ق.

تفسیر ابوالفتح رازی (= رَوْحُ الْجَنَانِ وَ رَوْحُ الْجَنَانِ): شیخ ابوالفتح رازی، تصحیح ابوالحسن شعرانی، تهران: کتابفروشی اسلامی، ۱۳۵۲ ه. ش.

التفسیر الكبير (= مفاتیح الغیب): فخر رازی محمدبن عمر، بیروت: دار احياء التراث العربی، بی تاریخ. از روی چاپ قاهره «افست» شده است.

تفسیر بیضاوی: ناصرالدین ابوالخیر عبدالله بن عمر بیضاوی، قاهره: شرکت مکتبه و مطبعه الحلبي و اولاده بمصر، چاپ دوم، ۱۳۸۸ ه. ق/ ۱۹۶۸ م.

منابع و مأخذ / ۴۴۵

تفسير طبري: محمد بن جرير طبري، القاهرة: شركت مكتبة و مطبعة البابي الحلبي و اولاده، ربيع الاول ۱۳۷۷ هـ / ۱۹۵۷ م.

تفسير عياشي: ابونصر محمد بن مسعود العياشي السلمي السمرقندي، تحقيق هاشم رسولي محلاتي، تهران: المكتبة العلمية الاسلامية، ۱۳۸۰ هـ. ق.

تفسير فخر رازي: مفاتيح الغيب

تفسير قمي: ابوالحسن علي بن ابراهيم قمي، تحقيق موسوي جزائري. النجف: مكتبة الهدى ۱۳۸۶ - ۱۳۸۷ هـ

تكملة الاخبار: عدي بيگ شيرازي، تصحيح عبدالحسين نوائي، تهران: نشر ني، چاپ اول، ۱۳۶۹ ش.

تكملة امل الآمل: سيد حسن صدر، تحقيق، سيد احمد حسيني، قم: انتشارات كتابخانه آية الله مرعشي نجفي. ۱۴۰۶ هـ. ق.

تنقيح المقال في علم الرجال: عبدالله بن محمد حسن بن عبدالله مامقاني، به همت شيخ محمد صادق كنبي، النجف الاشرف: المطبعة المرتضوية، ۱۳۵۲ هـ. ق.

تهذيب التهذيب: ابن حجر عسقلاني، تحقيق مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دارالكتب العلمية. چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ. ق / ۱۹۹۴ م.

چهارده رساله فارسي از صاين الدين تركه اصفهاني: تصحيح دكتور سيد علي موسوي بهبهاني و سيد ابراهيم ديباجي، ناشر: تقى شريف رضائي، تهران: چاپ اول، خرداد ۱۳۵۱.

چهل مجلس: علاءالدوله سمناني، تصحيح نجيب ماييل هروي، تهران: انتشارات ادب، ۱۳۶۶ ش.

جامع الزواة: محمد بن علي اردبيلي غروي حائري، بيروت: دارالاضواء، ۱۴۰۳ هـ / ۱۹۸۳ م.

جامع الاسرار و منبع الابرار: سيد حيدر آملی، تصحيح هنري كرين، و عثمان اسماعيل يحيى، تهران: قسمت ايران شناسي انستيتو ايران و فرانسه، پژوهشهای علمی، ۱۳۴۸ ش / ۱۹۶۹ م.

جامع البيان في تفسير القرآن: محمد بن جرير طبري، القاهرة: مكتبة الحلبي، ربيع اول ۱۳۷۷ هـ / ۱۹۵۷ م.

الجامع الصحيح: ابي عيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذي، تصحيح محمد فؤاد عبدالباقي. المكتبة الاسلامية.

الجامع الصغير في احاديث البشير و النذير: جلال الدين عبدالرحمان سيوطي، بيروت: ۱۴۰۱ هـ. ق.

جهانگشاي نادري: محمد مهدي بن محمد نصير استرآبادي، مشهور به ميرزا مهدي خان استرآبادي، تهران: دنياي كتاب، ۱۳۶۸ ش.

حبيب السير: غياث الدين بن همام الدين حسيني مشهور به خواندمير، تهران: كتابفروشي خيام، چاپ سرم، تابستان ۱۳۶۲.

حكيم استرآباد: دكتور سيد علي موسوي مدرّس بهبهاني، تهران: نشرات اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۷۰.

حلية الابرار في احوال محمد و اله الاطهار: هاشم بن سليمان الحسيني البجراني، قم: ۱۳۹۷ هـ. ق. و نیز تحقيق غلامرضا بروجردي، قم: مؤسسة المعارف الاسلاميه، ۱۴۱۱ هـ. ق.

حلیۃ الاولیاء و طبقات الأصفياء: ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ / ۱۹۸۸ م.

الخصال: شیخ صدوق، تهران: ۱۳۸۹ هـ.ق. و نیز تصحیح علی اکبر غفاری، قم: منشورات جماعة المدرّسين فی الحوزة العلمیة، شهریور ۱۳۶۲ / ذی القعدة ۱۴۰۳.

خلاصة التواریخ: فاضل احمد قمی، تصحیح دکتر احسان اشراقی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، اردیبهشت ۱۳۶۳

خلاصة السیر: محمد معصوم بن خواجه اصفهانی، تهران: انتشارات علمی، چاپ اول، تابستان ۱۳۶۸.
 خلد برین (= ایران در روزگار صفویان): محمد یوسف واله اصفهانی، به کوشش میرهاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات افشار، مهرماه ۱۳۷۱.

خمسة نظامی: تصحیح و چاپ وحید دستگردی.
 دانشمندان آذربایجان: محمد علی تربیت، تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۸ ش.

دایرة المعارف فارسی مصاحب: غلامحسین مصاحب، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی وابسته به مؤسسه انتشارات امیرکبیر.

دستور شهریاران: محمدابراهیم بن زین العابدین نصیری، به کوشش محمدنادر نصیری مقدم، تهران: بسباد موقوفات دکتر محمود فشار، چاپ اول ۱۳۷۳ ش.

دیوان امام علی علیه السلام: محمد بن الحسین بن الحسن بیهقی نیشابوری کیدری، تصحیح دکتر ابوالقاسم امامی تهران: انتشارات اسوه، چاپ اول ۱۳۷۳ هـ. ش و چاپ سنگی.

دیوان اهلی شیرازی: مولانا اهلی شیرازی، به کوشش حامد ربانی، تهران: کتابخانه سنائی، ۱۳۴۴ هـ. ش.
 دیوان بایا فغانی: تصحیح سهیلی خوانساری، تهران: علمیه اسلامیة، ۱۳۱۶.

دیوان سلمان ساوجی: تصحیح عباسعلی وفاپی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۶ هـ. ش.
 دیوان حرفی شیرازی: به کوشش حواهری «وجد» تهران: انتشارات کتابخانه سنائی، بی تاریخ.

دیوان محتشم کاشانی: به کوشش مهرعلی گرگانی، تهران: انتشارات کتابخانه سنائی، چاپ سوم، ۱۳۷۰ ش.
 دیوان واعظ قزوینی: تصحیح سید حسن سادات ناصری، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، ۱۳۵۹ ش.

الدّریعه الی تصانیف الشیعه: آقا بزرگ تهرانی، بیروت: دارالأضواء، چاپ سوم، ۱۴۰۳ هـ. ق / ۱۹۸۳ م.
 رساله اقبالیه (- چهل مجلس): ملفوظات علاء الدّولة سمنانی، تحریر امیر اقبالشاه سیستانی، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران: انتشارات ادیب، ۱۳۶۶.

رسائل شیخ انصاری (= فرائد الاصول): شیخ مرتضی انصاری، تحقیق عبدالله نورانی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۷ هـ. ق.

روز روشن: محمد مظفر حسین متخلص به «صبا» فرزند مولوی محمدیوسف علی، هوبل: ۱۲۹۷.

منابع و مأخذ / ۴۴۷

روضات الجنات في احوال العلماء و السادات: محمداقر موسوی خوانساری. قم: مؤسسه اسماعینیان، ۱۳۹۰ هـ. ق.

روضة الصفا: مر خواند، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات خیام بیروز، اسفند ۱۳۳۸.

الریاض النضرة: محبّ الدین طری، چاپ مصر.

ریاض الجنّة: میرزا محمدحسن الحسینی الرنوزی، تحقیق علی رفیعی، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۴۱۲ هـ. ق / ۱۳۷۰ هـ. ش.

ریاض العلماء و حیاض الفضلاء: میرزا عبدالله افندی اصفهانی، تحقیق سید احمد حسینی، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۱ هـ. ق.

ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة واللقب: میرزا محمدعلی مدرّس تبریزی، تبریز: کتابفروشی خیام، چاپ سوم.

زندگانی شاه عباس اول: بصرالله فلسفی، تهران: انتشارات علمی، چاپ سوم، پاییز ۱۳۶۴.

سازمان اداری حکومت صفوی: تعلیقات مینورسکی بر تذکرة الملوك، ترجمه مسعود رجب نب، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۸ ش.

سخنوران آذربایجان: عزیز دولت آبادی، تبریز: انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، اردیبهشت ۲۵۳۷.

سفینه البحار: شیخ عباس قمی، نجف: المطبعة العلمية، ۱۳۵۵ هـ. ق: افست مؤسسه انتشارات فراهانی، تهران، سلافة العصر فی محاسن الشعراء بکل مصر: سید علیحاج مدنی، تهران: المکتبه المرتضویه.

سنن ابن ماجه: ابی عبدالله محمدبن یزید القروینی، تحقیق محمد فؤاد عبدالساقی، دار احیاء الکتب العربیه، عیسی البابی الحلبي، ۱۳۷۳ هـ. ق / ۱۹۵۲ م

سنن ابوداود: ابوداود سلیمان الأشعث السجستانی الازدی، تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید، بیروت: دارالفکر.

سنن الدار قطنی: علی بن عمر الدار قطنی، تحقیق دکتور یوسف عبدالرحمان لمرعشی، بیروت: دارالعرفه، ۱۴۰۶ هـ. ق / ۱۹۸۶ م.

سنن ترمذی: محمد بن عیسی بن سورة ترمذی، تصحیح محمد فؤاد عبدالباقی، المکتبه الاسلامیه

سیر اعلام النبلاء: شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان اذهبی، بیروت: مؤسسه الزسالة، چاپ نهم، ۱۴۱۳ هـ. ق / ۱۹۹۳ م.

شرح المواقف: قاضی عضد الدین عبدالرحمان ایچی، میر سید شریف جرجانی، بولاق: دار الطباعة العامره، ۱۳۶۶ هـ. ق.

شرح تجرید العقائد: علی بن محمد قوشچی، قم: رضی، ۱۲۸۵، از روی چاپ سنگی «افست» شده است.

شرح حال رجال ایران: مهدی بامداد، تهران: انتشارات کتابفروشی زوار، چاپ سوم، ۱۳۶۳.

شرح دیوان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام: قاضی میرحسین مبهدی یزدی، تصحیح حس رحمانی، سند

- ابراهیم اشک شیرین، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۷۹ ش، و نیز نسخه خطی کتبخانه مرکزی آستان قدس رضوی.
- شرح فارسی بر غررالحکم و دررالکلم: محمد تمیمی آمدی، تصحیح میر جلال‌الدین حسینی ارموی، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۶۶.
- شرح فصوص الحکم: خواجه محمد یارسانا، تصحیح دکتر جلیل مسگرزاد، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶ ش.
- شرح فصوص الحکمه: محمدتقی استرآبادی، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل، دانشگاه تهران: ۱۳۵۸.
- صحاح جوهری: تاح اللغة و صحاح العربیة.
- صحیح بخاری: ابو عبدالله اسماعیل بن محمد بخاری، بیروت: دارالفکر، بی تاریخ.
- صحیح مسلم: ابوالحسن مسلم بن الحجاج القشیری، تحقیق فؤاد عبدالباقی، بیروت: ۱۳۹۸ هـ. ق.
- صحیح مسلم بشرح النووي: یحیی بن شرف النووي، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ هـ. ق.
- صحیفه الامام الرضا علیه السلام: علی بن موسی الرضا علیه السلام، تحقیق محمد مهدی، مشهد: المؤتمر العالمي للامام الرضا علیه السلام، ۱۴۰۴ هـ. ق.
- الصحیفه العلویه: عنی بن ابی طالب علیه السلام، بیروت: دار الاضواء، ۱۴۰۶ هـ. ق. و نیز تهران: نینوی الحدیث، بی تاریخ.
- الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل البدع و الزندقه: ابن حجر هیثمی، تحقیق عبدالوهاب عبداللطیف، مکتبه القاهره، چاپ دوم، ۱۳۸۵ هـ / ۱۹۶۵ م.
- صیدیّه: سعدالدین هروی، تصحیح محمد سرفراز ظفر، اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ذوالحجه ۱۴۰۴ هـ / ۱۳۶۳ هـ. ش / ۱۹۸۴ م.
- طبقات اعلام الشیعه: آقا بزرگ تهرانی، تحقیق علی نقی منزوی، دانشگاه تهران، چاپ اول، دی ماه ۱۳۷۲.
- طبقات سلاطین اسلام: استانلی بن پول، ترجمه عباس اقبال، تهران: دنیای کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۳ ش.
- طرائف المقال فی معرفه طبقات الرجال: علی اصغر بن محمد شفیع جابلقی بروجردی، تحقیق مهدی رجائی، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۱۰ هـ. ق.
- طرائق الحقائق: محمد معصوم شیرازی (معصومعلیشاه) تصحیح محمدجعفر محجوب، تهران: انتشارات کاباخانه سنائی، بدون تاریخ.
- عالم آرای عباسی: اسکندر بیک ترکمان، تصحیح شاهروزی، تهران: نشر طلوع، سیروس. اهست از چاپ سنگی. تهران: ۱۳۱۴ هـ. ق.
- عالم آرای عباسی: اسکندربیک ترکمان، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۷.
- عباسنامه (= عالم آرای وحید قزوینی): محمدطاهر وحید قزوینی، تصحیح ابراهیم دهگان، اراک: کتابفروشی داودی (فردوسی سابق)، اسفند ۱۳۳۹

منابع و مأخذ / ۴۴۹

- العروه لأهل الخلوة والجلوه: علاء الدولة سمنانی، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران: انتشارات مولی، چاپ اول، ۱۳۶۲ هـ / ۱۴۰۴ هـ. ق.
- عقد الدّور فی اخبار المتتظر: یوسف بن یحیی بن عنی بن عبدالعزیز المقدسی الشافعی، تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو، القاهرة: عالم الفكر، ۱۳۹۹ هـ. ق.
- العقد الفريد: ابی عمر احمد بن محمد بن عبدربه الأندلسی، القاهرة: مطبعة لجنة التألیف و الترجمه و النشر، ۱۹۶۷ م.
- العلل المتناهیة فی الاحادیث الواهیة: ابی الفرج عبدالرحمان بن الجوزی، تصحیح شیخ خلیل المیس، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۰۳ هـ. ق / ۱۹۸۳ م.
- علماء البحرين: عبدالعظیم المهندی البحرانی، بیروت: مؤسسه البلاغ، ۱۴۱۴ هـ. ق.
- عیون اخبار الرضا^(علیه السلام): محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، نجف: ۱۳۹۰ هـ. ق.
- عیون الاخبار: عبدالله بن مسلم دینوری، بیروت: ۱۹۸۶ م.
- غایة المرام: سید هاشم البحرانی، بیروت.
- فرائب القرآن و رغائب الفرقان: نظام الدین حسن بن محمد بن حسین القمی النیشابوری، ابراهیم عطوه عوض، القاهرة: مکتبة مصطفى البابي الحلبي، ۱۳۸۱ هـ. ق.
- الغیبه: شیخ طوسی، تهران: مکتبة نینوی الحدیثه، ۱۳۸۵ هـ. ق.
- فارسنامه ناصری: حاج میرزا حسن حسینی فساوی، تصحیح دکتر مصور رستگار فساوی، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۷ ش.
- فصوص الحکمه: ابونصر فارابی، تحقیق محمد حسن آل یاسین، قم: بیدار، ۱۴۰۵ هـ. ق.
- فوائد الأصول: رسائل شیخ انصاری.
- فرق الشیعه: ابی محمد الحسن بن موسی التوبختی، تصحیح سید محمدصادق آل بحر العلوم، النجف: المطبعة الحیدریه، ۱۳۵۵ هـ. ق / ۱۹۳۶ م.
- فرهنگ سخنوران: دکتر خیامپور، تبریز: شرکت سهامی چاپ کتاب آذربایجان، آبان ماه ۱۳۴۰.
- فرهنگ معین: دکتر محمدمعین، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۰ هـ. ش.
- فوائد الرضویه فی احوال علماء المذهب الجعفریة: شیخ عباس قمی، تهران: کتابخانه مرکزی علم صنعت تهران، بهمن ۱۳۲۷ ش.
- فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران: محمدتقی دانش پزوه، تهران: ۱۳۴۰ هـ. ش.
- فهرست کتابخانه سپهسالار: تهران: ۲۲ نیرماه ۱۳۴۱.
- فهرست کتابخانه مجلس شورای اسلامی: ابن یوسف شیرازی، تهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۱۸ هـ. ش.
- فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی: احمد گلچین معانی، مشهد: انتشارات اداره کتابخانه آستان قدس، ۱۳۴۶ ش.

فهرست نسخه‌های خطی فارسی: نگارش احمد منزوی، تهران: مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای، مهرماه ۱۳۵۰.

قاموس الاعلام: شمس‌الدین سامی، استانبول: ۱۳۱۶ - ۱۳۰۶.

قاموس المحيط: محمد بن یعقوب فیروز آبادی، بیروت: المؤسسة العربية للدراسة والنشر، بی‌تاریخ، توسط دارلحیل افست شده است.

قرب الاسناد: ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری قمی، تهران: مکتبه نینوای الحدیثه، بی‌تاریخ.

قصص الخاقانی: ولی‌قلی بن داود قلی شاملو، تصحیح دکتر سید حسن سادات ناصری، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، بهار ۱۳۷۱.

قصص العلماء: میرزا محمد تکبینی، تهران: انتشارات علمی اسلامیه، چاپ دوم، تابستان ۱۳۶۴.

کاروان هند: محمد گنج‌معانی، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۶۹.

کتاب آرای در تمدن اسلامی: نجیب مدیل هروی، مشهد: بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، تابستان ۱۳۷۲.

کشاف زمخشری: محمود بن عمر زمخشری، قاهره: ۱۳۷۳ هـ ق

کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون: حاجی خلیفه، بیروت: دار احیاء اثراث العربی.

کشف الغمّه فی معرفة الأئمّه: علی بن عیسی الأربلی، با ترجمه فارسی آن به نام ترجمه المناقب از علی بن حسین زواری، تصحیح سید ابراهیم میاحی، انتشارات نشر ادب الحوزة و کتابفروشی اسلامیه.

کشف هند: حواهر لعل نهرو، ترجمه محمود تفضلی، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۱ ش.

کشکول بحرانی: یوسف بحرانی، نجف: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات الحدیثه، ۱۳۸۱ هـ ق.

کلیات اشعار مولانا اهلی شیرازی: به کوشش حامد ربانی، تهران: کتابخانه سنائی، ۱۳۴۴ ش.

کلیات خمسۀ نظامی: نسخه خطی شیخ حسن تاجر.

کلیات سلمان ساوجی: تصحیح عباسعلی وفا، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۶ هـ ش.

کلیات عرفی شیرازی: به کوشش جواهری (وحد)، تهران: کتابخانه سنائی، بی‌تاریخ.

کمال‌الدین و تمام التعمه: ابی جعفر محمد بن علی بن الحسن بن بابویه قمی، شیخ صدوق، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين، ۱۴۰۵ هـ ق / ۱۳۶۳ هـ ش.

کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال: علاء‌الدین علی‌المتقی بن حسام‌الدین الهندی، تصحیح شیخ صفوة السقا، بیروت: مؤسسه الرسالة، ۱۴۰۹ هـ ق / ۱۹۸۹ م.

الکنى واللقاب: شیخ عباس قمی، منشورات مکتبه الصدور، چاپ چهارم، ۱۳۹۷ م.

الکواکب المنتشرة: آقا بزرگ تهرانی، تحقیق علی نقی منروی، دانشگاه تهران، چاپ اول، دی ماه ۱۳۷۲.

کیمیای سعادت: ابو حامد محمد غزالی، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ ش.

گلزار ابراهیم: نسخه تسدرة ۳۰۵۱ کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

گلستان هنر: قاضی میر احمد بن شرف‌الدین حسین منشی قمی، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران:

- کتابخانه منوچهری، چاپ دوم.
- لغت نامه: علی اکبر دهخدا، دانشگاه تهران.
- لؤلؤة البحرين في الاجازات و تراجم رجال الحديث: شیخ یوسف بن احمد بحرانی، تحقیق سید محمدصادق بحر العلوم، نجف: مطبعة النعمان ۱۹۶۶ م.
- مجالس المؤمنین: قاضی نورالله شوشتری، تهران: انتشارات کتابفروشی اسلامی، ۱۳۶۵ هـ. ش.
- مجالس المؤمنین: قاضی نورالله شوشتری، نسخه اصلی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره کتاب ۷۶۹۷، شماره ثبت ۷۸۵۹۱، تاریخ کتابت ۱۰۱۰.
- مجله معارف: ← معارف.
- مجله یادگار: ← یادگار.
- مجمع الامثال: احمد بن محمد میدانی، به کوشش محمدابوالفضل ابراهیم، بیروت: ۱۴۰۷ هـ / ۱۹۸۷ م.
- مجمع البیان: طبرسی، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، تهران: مؤسسه انتشارات فراهانی، ۱۳۵۱/۸/۱ هـ. ق.
- جلد پنجم: و نیز ترجمه حاج شیخ محمد رازی، همان انتشارات، خرداد ۱۳۶۰، جلد بیستم.
- مجمع التواریخ: میرزا محمدخلیل مرعشی صفوی، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: کتابخانه سنائی و کتابخانه طهری، دی ماه ۱۳۶۲.
- مجمع الخواص: صادقی کتابدار، ترجمه فارسی از دکتر خیامپور، تبریز: ۱۳۲۷ ش.
- مجمع الفصحاء: رضاقلی خان هدایت، تهران: ۱۲۹۵ - ۱۲۸۴.
- مجمع التواریخ: ابوالحسن بن محمد امین گلستانه، به اهتمام مدرس رضوی، تهران: انتشارات کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۴ ش.
- مجمع فصیحی: احمد بن جلال الدین محمدخوافی فصیحی، تصحیح محمود فرخ، مشهد: بی تاریخ.
- مختار صحاح اللغة: حسن الضعانی، تحقیق عبدالعظیم الصحاوی، القاهرة: دارالکتب، ۱۹۷۰ - ۱۹۷۴ هـ. ق.
- مرآة الاحوال جهانما: محمدعلی بهبهانی (آل آقا)، تحقیق: مؤسسه وحید بهبهانی، قم: انتشارات انصاریان، چاپ اول، تیرماه ۱۳۷۳.
- مرآة الجنان و عیونہ الیقضان: ابو محمد عبدالله بن اسعد بن علی بن سلیمان یافعی، بیروت: مؤسسه الأعلمی، چاپ دوم، ۱۳۹۰ هـ. ق / ۱۹۷۰ م.
- مرآة الکتب: علامه محقق ثقه الاسلام تبریزی، تحقیق محمدعلی حائری، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ. ق.
- مستدرک الوسائل: میرزا حسین نوری طبرسی، قم: مؤسسه آل البيت، چاپ اول، ۱۴۰۷ هـ. ق.
- مستدرک حاکم: چاپ تصویر بیروت.
- مسند احمد بن حنبل: القاهرة: الطبعة المیمية، ۱۳۱۳ هـ. ق؛ و نیز چاپ بیروت: دار احیاء التراث العربی. چاپ

اول، ١٩٩١م / ١٤١٢ هـ. ق.

مسند الشهاب: چاپ بيروت.

المصباح في التصوف: سعد الدين حمويه، تصحيح نجيب مايل هروي، تهران: ١٣٦٢ ش.

مصنفى المقال فى مصنفى علم الرجال: آقا بزرگ تهرانى، تصحيح احمد منزوى، بيروت: دارالعلم، ١٤٠٨ هـ. ق / ١٩٥٨ م.

مصنّفات فارسى علاء الدوله سمنانى: به اهتمام نجيب مايل هروي، تهران: ١٣٦٩ ش.

مطلع الشمس: محمد حسن خان اعتماد السلطنة، به اهتمام تيمور برهان ليمودهى، تهران: فرهنگسرا، ١٣٦٢ - ١٣٦٣.

مطلع خصوص الكلم فى معانى فصوص الحكم: ابن عربى، شرح مقدمة فيصرى بر فصوص الحكم جلال الدين آشتياني، مشهد: باستان ١٣٨٥ هـ. ق. نیز ترجمه منوچهر صدوقى سها، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگى، ١٣٦٣ هـ. ش.

معارف (مجله): مهدى تدّين، دوره دوم، شماره ٣، ص ١١٠.

معجم احاديث الامام المهدي عليه السلام: تأليف مؤسسة المعارف الاسلاميه، قم: ١٤١١ هـ. ق.

معجم الانساب و الاسرات الحاكمة فى تاريخ الاسلامى: زامباور، ترجمه و تحقيق دكتور زكى محمد حسن و همكاران، بيروت: دار الزائد العربى، ١٤٠٠ هـ. ق / ١٩٨٠ م.

معجم البلدان: ياقوت حموى، تحقيق فريد عبدالعزيز الجندى، بيروت: دار الكتب العلميه، چاپ اول، ١٤١٠ هـ. ق / ١٩٩٠ م.

معجم المطبوعات العربيه: يوسف البان سرکيس، قم: مكتبة آية الله المرعشى النجفى، ١٤١٠ هـ. ق.

المعجم المفهرس لالفاظ غرر الحكم و درر الكلم: على رضا برازش، تهران: انتشارات اميرکبير، چاپ اول، ١٣٧١ ش.

معجم المؤلفين تراجم مُصنّفِي الكُتُب العربيه: عمر رضا كحاله، بيروت: دار احياء التراث العربى.

معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة: ابوالقاسم خويى، تهران: مركز نشر الثقافه الاسلاميه، چاپ پنجم، ١٤١٣ هـ. ق.

مفاتيح الغيب: فخر رازى، محمد بن عمر، بيروت: دار احياء التراث العربى، بى تاريخ، از روى چاپ قاهره «افست» شده است؛ و نیز ترجمه على اصغر حلى، تهران: اساطير، ١٣٧١ ش.

مقامات جامى: عبدالواسع نظامى باخرزى، تصحيح نجيب مايل هروي، تهران: نشرنى، چاپ اول، ١٣٧١ ش.

مقدمه ابن خلدون: عبدالرحمان بن محمد بن خلدون، بيروت: دار احياء التراث العربى، بى تاريخ؛ و نیز بيروت چاپ مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، ١٣٩١ هـ. ق؛ و نیز ترجمه محمد گنابادى، تهران: انتشارات علمى و فرهنگى، ١٣٦٢ هـ. ش.

مكارم الاخلاق: رضى الدين ابى نصر الحسن بن الفضل الطبرسى، بيروت: مؤسسه الأعلمى للمطبوعات، ١٩٧٢ م.

منابع و مأخذ / ۴۵۳

- الملل و النحل: عبدالکریم شهرستانی، تحقیق سید محمد کیلانی، بیروت: دارالمعرفه.
- منار المنيف فى الصحيح والضعيف: ابن قیّم جوزیه، عبدالفتاح النورغده، حلب: الاسلامیه، ۱۳۹۰ هـ. ق.
- مناقب آل ابی طالب: ابن شهر آشوب، تحقیق هاشم رسولی محلاتی، قم: علامه، ۱۳۷۸ هـ. ق؛ و نیز چاپ نجف: ۱۹۶۵ م.
- مناقب علی بن ابی طالب (علیه السلام): ابی الحسن علی بن محمد بن المغازلی، تحقیق محمد باقر بهبودی، تهران: المکتبه الاسلامیه، ۱۴۰۳ هـ. ق.
- مناقب اصحاب النبی: محمد بن اسماعیل بخاری، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تاریخ.
- مناقب خوارزمی: موفق بن احمد بن محمد مکی خوارزمی، تحقیق مالک المحمودی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۱ هـ. ق.
- منتخب الأثر فی الامام الثانی عشر: لطف الله صافی گلپایگانی، تهران: الصدر، بی تاریخ.
- منتخب التّواریخ بدائونی: عبدالقادر بن ملوکشاه بدائونی، تصحیح احمد علی و ولیم ناسیولیس، به اهتمام کبیرالدین احمد و موصرف، کلکته: بیلیو و رلاژ ۱۸۶۸ - ۱۸۶۹ م.
- منتظم ناصری: محمد حسن خان اعتماد السلطنه، تصحیح دکتر محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب، چاپ اول، ۱۳۶۴ هـ. ش.
- منتهی الآمل: حاج شیخ عباس قمی، تهران: کتابفروشی علمیّه اسلامیّه، ۱۳۷۱ هـ. ق / ۱۳۳۱ هـ. ش.
- منتهی المقال فی احوال الرجال: ابوعلی حائری، قم: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، چاپ اول، ربیع الاول، ۱۴۱۶ هـ. ق.
- میزان الاعتدال: شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت: دارالفکر.
- مینودر یا باب الجنّه قزوین: سید محمد علی گلریز، قزوین: انتشارات طه، شهریور ۱۳۶۸.
- ناسخ التواریخ: محمد تقی لسان الملک، تهران: چاپ سنگی و نیز تصحیح محمد باقر بهبودی، تهران: کتابفروشی اسلامیّه، ۱۳۵۴ - ۱۳۶۳.
- نامه دانشوران ناصری: قم: مؤسسه مطبوعاتی دارالفکر و مؤسسه مطبوعات دارالعلم، چاپ دوم، ۱۳۳۸ هـ. ش / ۱۳۷۹ هـ. ق.
- نجوم السماء: مولوی میرزا محمد علی کشمیری، لکهنو: ۱۳۰۳.
- نزّه المجالس: عبدالرحمان بن عبدالسلام شافعی، قاهره.
- نصوص الحکم شرح بر فصوص الحکم: محمد بن محمد فارابی شرح از حسن زاده آملی، تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۵ هـ. ش.
- نقاوة الآثار فی ذکر الاخبار: محمود بن هدایت الله افوشته ای نظری، به اهتمام دکتر احسان اشراقی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۳.
- نقد الرجال: آقا میر مصطفی تفرشی، قم: الرسول المصطفی، بی تاریخ «افست» از چاپ سنگی تهران.

۱۳۱۸ هـ. ق.

نقد التصوص فی شرح نقش الفصوص: عبدالرحمان جامی، تصحیح ویلیام جیتیک، تهران: انجمن فلسفه ایران.

۱۳۵۶ هـ. ش / ۱۳۹۸ هـ. ق.

النقض، معروف به بعض مثالب النواصب فی نقض «بعض فضائح الروافض»: عبدالجلیل بن ابوالحسین قزوینی

رازی. به تصحیح سید جلال‌الدین حسینی ارموی، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، اسفند ۱۳۵۸ هـ. ش.

النهاية فی غریب الحديث: ابن اثیر جزری، تحقیق محمود محمد الطنّاحی، طاهر احمد الزاوی، بیروت: دار

احیاء التراث العربی.

نهج البلاغه: امام علی علیه السلام، سیدرضی، قصار ۳۶۰.

نهج الحق و كشف الصدق: حسن بن یوسف مطهر حلّی، بغداد: دارالسلام، ۱۳۴۴ هـ. ق و نیز قم: دارالنهج،

تحقیق حسینی ارموی، ۱۴۰۷ هـ. ق.

الوافی بالوفیات: صلاح‌الدین خلیل بن ابیک الصفدی، به اهتمام هلموت ریتز فیسبادن: دارالنشر فرانز شتاينر،

۱۳۸۱ هـ. ق / ۱۹۶۲ م.

وسائل الشیعه: شیخ حر عاملی، تهران: مکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۶ هـ. ق؛ و نیز قم: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث،

۱۴۱۲ هـ. ق.

وفیات الاعیان: ابن خلّکان، تحقیق دکتر احسان عباس، قم: منشورات الشریف الرضی، چاپ دوم،

۱۳۶۴ هـ. ش.

هدایة الأئمة الی احکام الائمه علیهم السلام: شیخ حر عاملی، گروه حدیث بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، مشهد:

بنیاد پژوهشها، چاپ اول، ۱۴۱۲ هـ. ق.

هدية العارفين اسماء المؤلفين و آثار المصنفين: اسماعیل پاشا بغدادی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

هشت مقاله تاریخی و ادبی: نصرالله فلسفی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۰ هـ. ش.

هفت آسمان: آقا احمدعلی، کلکته: ایشیاتک سوسییتی اف بنگاله، ۱۸۷۳ م؛ در ۱۹۶۵ م در تهران «افست» شده

است.

یادگار: (مجله)، سال ۲، شماره ۴، صص ۴۲-۴۶.

یتابع المودة: سلیمان بن ابراهیم حسینی بلخی قندوزی، الکاظمیه، ۱۳۸۵ هـ. ق.